فهرست این کتاب مستطاب جلد سیم از مجلدات ثلثه موسوم بمجالس المؤمنین
من مؤلفات مولینا محمد مفتی قاضی علیه الرحمة والغفران بعدد ابواب تاریخ
خطه فردوس مثل دار العباده یزد منقسم بر پنج مقاله و خاتمه مقاله
اول در بیان احوال سادة عظام و کلان تران ذوی الاحترام و وزراء و علما
و حکام و متولیان و مباشران مشاغل اوقاف و غیرهم از ... دار العباده یزد
مشتمل بر پنج مجلس — مجلس اول در ذکر سادات شاه نور الدین نعمة الله ولی

در ورق اول

برهان الدین شاه خلیل الله ورق ١١	شاه نعمة الله ثانی ورق ١٣	امیر نظام الدین ورق ...
شاه نور الدین نعمة الله باقی ورق ١٥	امیر غیاث الدین محمد میر میران ورق ١٦	شاه نعمة الله ورق ...
شاه غیاث الدین منصور میرمیران	شاه غیاث الدین منصور بن میرمیران	شاه خلیل الله
شاه سلیمان میرزا ابن میرمیران	میرزا شاه ابو المهدی	میرزا شاه ابو القاسم
شاه ابو الولی	میرزا محمد ابن جلیل	امیر جلال الدین حسن — امیر زین العابدین
سید جعفر نوربخش ٢٦	شاه قاسم نوربخش ٢٦	شاه قوام الدین نوربخش ورق ٢٧
شاه بهاء الدین نوربخش ٢٧	شاه قاسم نوربخش ٢٧	و شاه صفی بن نوربخش ٢٧

مولینا کمال الدین اصیل ٩٤	خواجه ابو بکر ٩٥	ملا شیخ عبد الوهاب ٩۶
حاجی محمد حسین ولد حاجی قطبا ٩٥	میرزا محمد رضی طالجی ٩۶	مولینا رضا قاری ٩۶
ملا زکی ٩٥	مولینا جمال الدین هزار جریب ٩۶	فصل هشتم در ذکر اطبا و حکما
مولینا نور الدین محمد کمونه الحسینی ٩۶	مولینا رکن الدین محمد کمونه الحسینی ٩۶	میرزا نجم بیک ... ٩٧
میرزا عبد الکریم حکیم ٩٧	حکیم عبد الله علیم ٩٧	مولینا معین محمد ... ٩٨
میرزا محمد مفید حکیم ٩٨	مولینا شاه قلی ٩٩	مولینا محمد رحیم
میرزا حسن بیک ٩٩	حکیم محسن ... ٩٩	فصل نهم در ذکر احوال شعرا
محمد ... ١٠٠	مولینا وحشی بافقی ١٠٠	خواجه غیاث الدین علی نقشبند
مولینا محمد ... ١٠١	امینا محمد ... ١٠١	مولینا ابو الوداب ١٠٢
مولینا عبد النبی ١٠٢	مولینا حسن بیگ یزدی ١٠٢	مولینا محمد امین المتخلص بالعاری

حالات افعال خیر مآل العام نماید که واجب التعظیم والاحترام و شیخ لازم الاکرام و احوال بعضی از بزرگان که مخصوص سید بعضی از خوارق عادات ایشان

سلطان حاجی [illegible] که در محله مهرلا / ارزند [illegible] مدفون است ۴۰ ۱:	سلطان العارفین سلطان قطب الدین ۴۰ ۱:	
شیخ جمال الاسلام ابا سعید محمد بن احمد بن [illegible] ۴۰ ۱:	شیخ تقی الدین عمر	
شیخ حنیف [illegible] مشهور به گوربرداری ۴۰۱ ۱:	شیخ فخر الدین مشهور به پیرلد ۴۰۱ ۱:	بابا مجد الدین ۴۰۱ ۱:
ابن جنید ۴۰۲ ۱:	بابا ضیاء الدین ابدال ۴۰۲ ۱:	شیخ زین الدین علی [illegible] ۴۰۲ ۱:
مولانا شرف الدین خضر ۴۰۳ ۱:	شیخ شکور ۴۰۳ ۱:	حاجی حسن المدفون بباغ [illegible] ۴۰۳ ۱:
شیخ احمد [illegible] در ادرار ۴۰۳ ۱:	شیخ فرید الدین عبدالحی و مولانا شمس الدین محمد [illegible] ۴۰۳ ۱:	شهداء [illegible] ۴۰۳ ۱:
سلطان زندبان ۴۰۴ ۱:	حاجی صدر الدین المدفون بباغ [illegible] ۴۰۴ ۱:	مولانا محمد الدین حسن و مولانا شرف الدین ۴۰۴ ۱:
بابا محمد مشهور به بابا [illegible] ۴۰۵ ۱:	شیخ احمد صائم الدهر و مولانا عز الدین ابراهیم [illegible] ۴۰۵ ۱:	حاجی علی رودشتی ۴۰۵ ۱:

شاه حسام الدین نوربخش	شاه میرزا محمد تقی نوربخش	میرزا شاه [illegible] نوربخش	
میرزا محمد رفیع عریضی	میرزا محمد کاظم داماد	مجلس [illegible] حکام و ذوی [illegible] المقام	
خطر الملک ابو منصور [illegible]	خواجه شمس الدین محمد [illegible]	خواجه بهاء الدین محمد	
خواجه شمس الدین محمد	خواجه رشید	خواجه غیاث الدین محمد	
سید غیاث الدین علی [illegible]	سید عضد یزدی	خواجه ضیاء الدین [illegible]	
خواجه رکن الدین محمد	خواجه غیاث الدین محمد حافظ	شاه نظام کرمانی	
خواجه عمید الدین مسعود	خواجه ضیاء الدین محمد	خواجه شمس الدین محمد [illegible]	
خواجه معین الدین علی [illegible]	خواجه محمد شریف کرمانی	آقا جمال الدین محمد [illegible]	
میرزا عبدالله بن میرزا سلیمان ۴۴	عادل بیگ ۴۵	محمد رفیع بیگ ۴۶	
خواجه ابراهیم خلیل ۴۷	خواجه محمد [illegible]	خواجه شهاب کرمانی	
میرزا حسینعلی اصفهانی	میرزا عنایت الله اصفهانی	میرزا خلیل الله	
میرزا شاه طاهر ۴۸	میرزا معین ۴۹	[illegible] محمد علی ۴۹	میرزا جعفر ۵۰
حاجی محمد باقر بیگ [illegible] محمد قاسم بیگ [illegible]	اللهقلی بیگ [illegible]		

حاجی بولی قطب الدین حاجی محمد شفیع ولد خواجه احمد و آقا بقا ولد او

حاجی علام رضا ابری — ۱: ۱۵
میرک کتاب سبز لالای — ۱: ۱۵
خواجه علی اکبر طراح — ۱: ۱۵

سطر دویم در ذکر صلحا و گوشه نشینان و عزیزه بطحه
جلد دوم در ذکر صلحا و گوشه نشینان

امیر هدایة الله — ۱: ۱۵
حاجی محمد نان جندقی — ۱: ۱۵
شیخ اسمعیل صوفی — ۱: ۱۶
خواجه محمد علی حاجی اربابی

درویش علیجان از اتراک بیابانی
سقا و زرکش
جلد دویم در ذکر هنروران جهار گستر

محمود نقاش — ۱: ۱۶
خواجه مسعود — ۱: ۱۶
استاد محمد صالح ولد استاد شهاب — ۱: ۱۶

استاد ملک قصاب — ۱: ۱۶
خواجه سمیع زرگر — ۱: ۱۷
استاد محمد صادق معمار — ۱: ۱۷

فصل دویم در زبور نیز رسم قرآن مجید اند
دو در زینت کتاب دو سطر سال عمده معلوم تصنیف که سهو از مؤلف نخفیه با محرر

مقاله سیم از جلد ثالث کتاب سیف جامع مفیدی مشتمل بر بیان احوال و ذکر
صادرات

اورستان خشک — ۱: ۵۱
باغ مهرآباد — ۱: ۵۱
باغ الهقبیک

باغ عیش آباد — ۱: ۵۱
باغ فردوس — ۱: ۵۱
باغ شاه — ۱: ۵۲
باغ بیک — ۱: ۵۳

باغ شاه دلگشا — ۱: ۵۳
بابا فوک شهور بشاه بربان — ۱: ۵۳
باغ عشرت آباد — ۱: ۵۳

باغ سعدآباد — ۱: ۵۳
چشم تفت — ۱: ۵۳
قریه تفت — ۱: ۵۳

خانقاه بهشت بنیاد — ۱: ۵۴
باغ دولتخانه — ۱: ۵۴
باغ دلگشا — ۱: ۵۴

بقعه صفه — ۱: ۵۵
باغ دولتخانه — ۱: ۵۵
باغ میرزا محمد رفیعا — ۱: ۵۵
باغ خلیل آباد — ۱: ۵۵

شیرکوه — ۱: ۵۵
نصرآباد — ۱: ۵۵
فیض آباد — ۱: ۵۵
علیاباد — ۱: ۵۵
طهره — ۱: ۵۵

مزرعه برج حسن مستوفی — ۱: ۵۶
شمسا باد الهفته — ۱: ۵۶
مزرعه معین آباد — ۱: ۵۶

جب

قرش ۱:۹۳	نهنگ ۱:۹۳	فرس البحر و سرطان ۱:۹۳	حیوانات غریب الاشکال دالاحوال ۱:۹۳		
شیر ۱:۹۳	پلنگ ۱:۹۳	گرگ ۱:۹۳	گفتار ۱:۹۳	خرس ۱:۹۳	خوک ۱:۹۳
روباه ۱:۹۳	خرگوش ۱:۹۴	سوسمار بوزینه ۱:۹۴	سگ آبی ۱:۹۴		
موش خانگی ۱:۹۴	موش دشتی ۱:۹۴	بوزینه ۱:۹۴	خارپشت ۱:۹۴		
مار ۱:۹۴	عقرب ۱:۹۴	زنبور ۱:۹۴	فیل ۱:۹۴		
بوتیمار ۱:۹۴	گربه ۱:۹۴	سنگ پشت ۱:۹۴	کرگدن ۹۵		
مرغ رخ ۹۰۵	زرافه ۹۰۵	شتر ۹۰۵	اسب ۹۵	حمار ۹۵	

استر ۹۵	گاو و گاومیش ۹۰۵	گوسفند ۹۰۵	گوزن ۹۰۵	آهو ۹۰۵
سنبوره ۹۰۵	عنکبوت ۹۰۵	شتر مرغ ۹۰۵	خفا ۹۰۵	جغد ۱:۹۶
عقاب ۱:۹۶	باز ۱:۹۶	بوم ۱:۹۶	موش کور ۱:۹۶	کرکس ۱:۹۶
لکلک ۱:۹۶	کبوتر ۱:۹۶	طوطی ۱:۹۶	طاوس ۱:۹۶	خروس ۱:۹۶
کبک ۱:۹۷	هدهد ۱:۹۷	فاخته ۱:۹۷	قمری ۱:۹۷	چغوک ۱:۹۷
درسوک ۱:۹۷	غراب ۱:۹۷	کلنگ ۱:۹۷	سمندر ۱:۹۷	
خفاش ۱:۹۷	شمه از غراب امور طیور غیر مشهور ۱:۹۷	حکایات عجیبه کربه دل دریای بیان ۱:۹۷		

ذکر عکه در ساحل دریای نیل است ۹۷ ا:	ذکر عکه در حدود طرابلس است ۹۷ ا:	ذکر عکه در بند شمال است ۹۷ ا:
ذکر عکه در بحر ... مشهد ابا عبدالله الحسین ... بکنند ۹۷ ا:	ذکر دیگر در دریای بلغار است ۹۷ ا:	فصل چهارم در ذکر حکایات عجیبه ... ۹۷ ا:
حکایت کوه زرد ... مشهور بکوه ... ۹۸ ا:	حکایت ... ساطع ... است ۱۹۸	... پادشاه ... ۹۸ ا:
در صید ... ورق ۹۹ ا:	... ذکر ... حکایات ورق ۹۹ ا:	فصل ... حکایات عجیبه ... سلطان ... ورق ۹۹ ا:
... ورق ۲۰۳	... ورق ۲۰۳	... ۲۰۳
... ورق ۲۰۳	... بر بطلان ... ورق ۲۰۴	... ۲۰۴
... ۲۰۴	... ۲۰۴	تم الفهرست فی شهر رجب ... ۱۳۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب بثنای خود سخن سازم کن ∴ در گلشن حمد نغمه پردازم کن
با نعمت حب خویش همرازم کن ∴ در ملک سخنوری سرافرازم کن

بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس دقیقه‌یاب ... الناس
مخفی نخواهد بود که این صحایف اعمال معدن اللطایف مجلد سیم است
از کتاب فوائد الابواب جامع ... مشتمل بر مضامین احوال سادات و
... و سایر فرق برایا و این مبنی است بر پنج مقاله و خاتمه لطیف
... نقشی که قلم نقاش نظرت بر لوح کلام ... رقم ...
حمد صانعی است که ... فلک ...
...
... صلوات زاکیات ...
...
باللطف ابا القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما ... سایه
... انسان ...
... مقاله اول در بیان احوال سادات ...

دور دارد و کلام ذوفنان و مثنویات و رباعیات و مناجات و وقایع احوال حضرت کار
دیوان دارا مشتمل است بر هفت مجلس و کلمات سخن گذار شمه از احوال هر یک را
بعین ترتیب و تبیین مجلس می‌نمایند مجلس اول در ذکر سادات بر ضمایر ارباب ذکاهم
دانش کار خواهد بود که چون خطه بهشت منزلت یزد دار العبادات اهل ایقان و ارباب
عرفان است اندرو این سادات عظیم الشان و این طایفه متعالی مکان جمعی کثیر در حوالی بخیر
بوجود شریف ایشان منور بوده اند و ملاذ و ملجا این طبقه جلیل القدر سلطان
سپهر ولایت آفتاب آسمان جلالت ماه برج شرف و کرامت مثنوی امامت نژاد
کرامت سیر ؛ ملک القیام کرام البشر ؛ نقطه تولد ذریت امام ؛ ز نسل محمد علیه السلام
اعنی سلطان نقبا معارف شعار مقتدای اولیاء مواهب شاد قبله اصحاب علم و
عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان کاشف اسرار الهی شاه نور الدین نعمة الله ولی
اولاد امجاد المحصور اند که با طول مدت و ابنیات مطرح اشعه لمعات فیوضات
الهی و مظهر فیض بدیع شان محیط انوار حقایق نامتناهی بوده هست شعر اینجاک
درویش قبله هست ؛ از کعبه کوی دوستان اقبالهم ؛ عظیم شان حضرت اهل الحاجات
و عرفان از آن زیاده است که خامه واسطه نگار شمه از آن بیان تواند نمود و علو مکان
این مرجع اصحاب کرامت و طایفان آن دیار است که سیکند اندیشه بر معارج از فاه

تواند یافت

تواند یافت بیت عالی گهر بیکرانه ز دریا احداث ؛ انوار ضمیر کاشف اسرار آیات
از صفا اولیای میدان طریقت و راه نمای علمای دیوان حقیقت کاشف رموز و علم اسماء را
سماء و واقف کنوز و علمناه من لدنا علما مقتدای سادات عرب و عجم بود
و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب سعادت
گوی مسابقت می‌برد سلاطین زمان و حکام نافذ الفرمان را ارادت به آستان
هدایت آشیانش حاصل شده و علمای اعلام و سادات عظام معارف آن امام بارگاه
کعبه مثالش را قبله حاجات ساخته بودند از خطا و اقطار و اعصار دور و نزدیک ارادت
و اخلاص به عتبه علیه و سده سنیه او که انفس نفاد نقش ارادت و اخلاص
بر الواح خاطر منکاشته بودند سلسله مریدان از حلقه کرامت و ولایت انتظام
یافته صبح و شام با قدام نیاز به ملازمت خادمانش می شتافتند و در بعضی
اوقات در دار الامان کرمان لوای اقامت بر افراخت و پیوسته زبان الهام
بیان به نظم اشعار گوهر بار ساخته و دیوان حقایق بیان از صفهای
میدان طریقت مصحف و در آن کتاب فایده اشعارش که بمنزله طلوع آفتاب
دولت سلاطین حشمت آیین صفوی نشان است معروف و شمار آن بر دانش
ابیات اظهار فرموده اند نظم جای آنکه رب نشسته و بدیدند از یمین و
ایسار می بینیم ؛ همه را خال ز عبدو دیگر ؛ که یکی دیده دو می بینم ؛ که ایشه

ضیره کردن دغا می بینم ٭ پور و رعایگان بیحاصل ٭ عامل از خنده کار
می بینم ٭ مذهب دین ضعیف می یابم ٭ مبتدع افتخار می بینم ٭ قصه
پر غریب میشنوم ٭ غصه دو و بار می بینم ٭ سکه نو زنند بروی زر ٭ در همی
کم عیار می بینم ٭ دوستان عزیز هر قومی ٭ گشته غمخوار و خوار می بینم ٭ همت
انعامکان هفت اقلیم ٭ منکوبی را دو چار می بینم ٭ ترک و تاجیک را بهم دیگر
خصمی و کین و دار می بینم ٭ تاجر از دست دزد بی همراه
بقعه خیر سخت گشته خراب ٭ جای جمعی شرار می بینم ٭ اندکی امن اگر بود آن روز
در حد کوهسار می بینم ٭ وایضاً در همان قصیده فرموده غم مخور زانکه من
درین تشویش ٭ خرمی وصل یار می بینم ٭ بعد امسال و چند سال دیگر ٭
عالمی چون نگار می بینم ٭ این همه را آشکار شود ٭ بلکه من آشکار می بینم
و بنظر حدوبین و کشف یقین عرض و دال را بحساب شمسی اعتبار نموده اند
ازهم از هر صد سال شمسی سه سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری اضافه
فرموده غم مخور زانکه من درین تشویش ٭ خرمی وصل یار می بینم ٭ بعد امسال
و چند سال دیگر ٭ عالمی چون نگار می بینم ٭ این همه را آشکار شود ٭ بلکه
من آشکار می بینم ٭ و بنظر حدوبین و کشف یقین از هر صد سال شمسی سه
سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده که هشتصد و

هفتاد

هفتاد و هشت شمسی بر هشتصد و چهار قمری قرار داده اند که ٭ چون
دو صد سال چنین بگذشت ٭ شمس خوش نما می بینم یعنی پنج صد سال
که عبارت از چهار سال باشد چون از نهصد و چهار بگذشت هشتصد و
هشت شود هشتصد و نه نایب مهدی آشکار شود ایضاً پادشاه
تمام دانائی ٭ سروری با وقار می بینم ٭ بندگان جناب حضرت او را
سر بسر تاجدار می بینم ٭ این هشت حرف است نون و الف و یا و این
دبا و این نه ولیت و ... می شود و علاوه ... یکیت و
لیو مخفی شد که نایب حضرت نام الشمحمد اسمعیل هادی باشد که
در دو طرف و نه خروج کرده و بیقین این سرهین و باعی آنحضرت گفتی
کرد باعجی در هشتصد و نه در قران می بینم ٭ و تفتیک و دجال
آشان می بینم ٭ دین نوع دگر کرده اسلام دگر ٭ این نهان است
عیان می بینم در نیز فرموده ٭ رباعی ٭ این هشت حرف نام آنشاه قوی است
آن شاه کدام مظهر الله منست ٭ مجموع دو لبت و بیعت لیجادش
تا بیگانه که نام مصطفاه منست ٭ مانند گاه و ماندگی سال معدوده
ربع مسکون بحسب آط و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف در آمده

استقرار و استمرار یافته بود و بواسطه مخالفت مخالفان و الیان و
فرمان دهان امصار و بلدان که مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است
امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرق و راهها برخاسته بود
کردار ان مبطل و تیمرها خیره و مشتعل گشته مزاج عالم از منهج اعتدال
بکلی انحراف یافته بود چون اراده قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود که
مزاج اشرف ملح و شیرین (؟) ممزوج و لطف اعلی حضرت سپهر منزلت خورشید
شوکت قدر قدرت قضا صولت خلاصه صلوات عالم نخبه سلاطین بنی آدم
ابوالبقاء سلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بکمال العدل
بالذات لاجرم سابقه عنایات ازلی آنحضرت را از میان سعادتمندان
دوران برگزیده بتشریف کرامت و اتیناه الملک اختصاص بخشیده در سنه
هفصد و بود و نه داعیه گیتی ستانی و جهانبانی از ضمیر خجسته دان ذرور (؟)
آنحضرت سر بر زده بعون الهی در اندک زمانی معظم ممالک ایران و توران
و دیار و سواحل دریای عمان مسخر گردانید و آنرا از قبضه تغلب و تصرف
گردنکشان زمان انتزاع نموده جهانرا بانواع عدل و احسان بیاراست
و سکه دار الضرب پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری کردانید و خطبه ائمه

عشر

عشره امامیه بر سر منابر بنام آیه افلاک خواندند و اکثر خلایق ربع مسکون را بضرب
شمشیر ذو الفقار آثار متابعت دین مبین حضرت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین در آورد **شعر** گر نبودی ذو الفقار مرتضی امداد کن
نکشتی هیچ دق الله اکبر آشکار ؛ بود انوشروان کشور شعور صنرو غاند (؟)
که بسیار از فضلای علمای باد رموز حضرت بلاغت شعار خوارق عادات و واردات
احوال را با بعضی از سرداران سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال
که حضرت ولایت منقبت کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمة الله ولی بر
خاص و عوام هر بلاد ظاهر گردید در صحایف کتب مسطور گردانیده اند خصوصا
مولانا صنع الله نعمت اللهی بعبارتی درویش رساله ترتیب داده مسطور آورد از
آن نسخه شریفه را منظور نظر داشته مجملا آنان مفصل را بالذات تغییر عبارت
در این صحایف مرقوم میسازند و بعد از آن گوهر بدان ایها العزیز که مولد آنحضرت
ولایت منقبت در مدینه حلب بوده و خانواده معتبر که اجداد عالیشان در دو اندیا
مشهور است چنانچه خود فرموده **شعر** نعمت الله زدین حیدر لقب
نور دین از نعمت الله میطلب ؛ از رسول الله نسب دارم تمام ؛ خوشتر از این چنین
دیگر نسب ؛ ملک تجرد بودم بجا ورد عراق ؛ گر چه بادی از حرمالک عرب بلطف او

مادی بود ؛ اثر قهر و نار آن بولهب ؛ منهج او در حال اندر ملک فارس
حبذا بوده در شهر حلب ؛ منقولست که در ایام سه سالگی خضر او را
کشف شده حاصل بود و این دو بیت عربی بیقین ایشان انشا فرموده
بیت مرا علیکم ان تنسبوا عنه ؛ محب علی ولی در سینه ناك عنه ؛
بحال الهوی کم عنه معلوم که شیخ خلد را در سی سالگی نهادند و نقلست
شریف چهار سالگی دو نیم در سبب شخصی شرح دندان افکندن سید التابعین اویس
القرنی را در موافقت دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله که در غزای
بر احد از دندان مخالفان آزرده و یافته بود در حضور والد بزرگوار ایشان
مذکور ساخت انتخاب جامع بود بخاطر کرده اند که چون خدا در رسول او در ایام
او تکلیف نفر فرموده اند چرا این ستم بر خود پسندید در هر انشاء السلطان
العاشقین در دامان دو زلطیتین و طاهرین آمده بلسان حال مضمون این ابیات
بر ایشان خواند شعر اید در دعای دین محمد صفا ؛ من نعشق حضرت حبیبنا
در دو فارسی در دندان از طمع ؛ کند از دنیا و عقبی بحر زیع ؛ عاشق صادق
بعشق روی یار ؛ کو کند خدا از او معدن در دار ؛ مقدمه علوم نزد سید کونین
الثقلین شیراز تحصیل نموده در علوم بالغه در علوم فقه و تفاسیر و کلام الهی شمس الدین

خواجه سید شمس الدین مکی اخذ فرموده در مبادی احوال متن مختصر الحکم
حسب الفرموده این نظم با نظام ایشان که نظم نا نوشته حرف
میخوانیم ما ؛ این کتاب نیک میدانیم ما ؛ حفظ داشتند و نافهم کما حکم
سن شریف به بیست و چهار سالگی در سبع علیل لحظه در مطالعه و
مباحثه علوم تغافل نمودند تا بر علوم چهار کتاب عالم الکتاب که دیده
طی فضائل علوم رسمیه فرموده و علوم معنویه و ریاضیه بوضیه و ضمیر شریف
منکشف گشته این غزل فرموده غزل علم ام الکتاب حاصل ما است
انحقیقت که مشکل همه اوست ؛ مشکل حل و حل مشکل ما است ؛ منزل
که دیده در دل داده ؛ منزل چند از منازل ما است ؛ اسم اعظم که صورت
ما نیم ؛ جمع معنی هیکل ما است ؛ عشق او قاتل ما است و ما
مقتول ؛ جان عالم فدای قاتل ما است ؛ نعمت الله عاشق و واصل
طلبش کی نما که واصل ما است ؛ در طلب علوم معنویه الهامیه
معرفت عشق مرکب شوق در دیوان درآورده قدم تصدیق در وادی
سیر و سلوک فقر و طریق تجسس در دل شی غبار در دل عالم بینی بر ذات شاه
حیاتش غالب که عین علما بر اساس حال انتن بیعت کرد قطعه
دامن همت نیالوده بهستی که نکند ؛ پشت پای میزنیم بر هستی عالم
نده ؛ در هفده سالگی این بیت غزل بر بوده ؛ و این غزل فرموده

المخفوقاتست که کوردی بیان انفرموده **غزل** ما ایشده ددغمکشیده‌ایم
دامن دخودی بخودکشیده‌ایم ؛ یکادصفت بکودنقطه ؛ خط بو
نیك دبدکشیده‌ایم ؛ دردلیت بکس عنوان گفت ؛ این نجه که
ازخردکشیده‌ایم ؛ بودیم حجاب دغرقه کشیتم ؛ واحد لبوی احد
کشیده‌ایم ؛ شادی روان نعمت الله ؛ هردم جامی درد صدکشیدهم
دروبش محمد مسکین چنین بوشته انتظام داده **نظم** بشنو اکنون
ای صاحب علی ؛ وصف سید نعمت الله ولی ؛ میر محمد آفتاب منجلی
کشت ازاو ائینه دل صیقلی ؛ بعد ازان سید احمد سید حسین ؛ شاه اخلاق
کونین عالمین ؛ سید ابراهیم حامی پیر اوست ؛ انکه دردخا الحق بودش غیر دوست
بعد او سید محمد انجف ؛ کوهر دریای شاه معرفت ؛ پیر او سید علی
مکاشات ؛ انکه واقف بود ازبالا و پست ؛ سید ابراهیم مکی ان ولی
هست پیرحضرت سید علی ؛ باز سید قاسم شاه زمن ؛ هست پیر
اوداصلی ازیمن ؛ پیر سید قاسم از راه یقین ؛ حضرت سید محتشم
شاه دین ؛ سید ابراهیم خوانندگو ؛ هست پیر اوفلی داهبر ؛ بعد ابراهیم
امام المتقین ؛ موسی جعفر السلطان دین ؛ جعفر صادق که بالی وطاهراست
کوهر بحر امامت باقرست ؛ باقرست ابن علی بن الحسین ؛ انکه بی‌بغداد
معبودست ذی نوبین ؛ شاه حسین بن علی نور بینی ؛ هست فقد و الحسن بعینی

علی دمیدم الف تحیات وسلام ؛ بودوان حملنا باطاوالسلام و بعد از
دولت ده سال که دست ارادت بدامان سید محمد نوره بوده مرددیگر بوده
ولده صحرا افتاده شعله آتش عشق حقیقی ازدماغ فاد پناهی شعله درکشته
بوق صفت هرلحظه داطی میفرموده نا بوقبلکه دمادندی سرچاه کوکود
احمد سید که قبل ازان و بعد ازان کسی ان مکان نرسیده بود دوارده
کهجا ریعتا نهشتاد روز بوده باشد وفضل و نعمتانی عبادت بوده کار
عالمیان قیام نموده در هرشام به بری افطار میفرمودند وبعد ازنعفاذ
ازقل آنکوه دفع بیابان آمده متوجه جانب همدان شده ودرکوه الوند
مدتی تقا بعبادت وریاضت ورها شتغال بعبادات کنندامیدین دنباد رجال
الله آنکوه صحبت مید اشت ذو بابا حاجی محمد صامت درآنکوه شرف
خدمت ان مظهر انقصا یافته وتفصیل درمقامات المخفوقه لمرموده اتفاقا
دوقتی ان سلطان سالکین از آنکوه بجانی میرفتند و بابا حاجی محمد در
خدمت بعد درمرحله باد کفتند که درینجا بایست تا مانقه باز ائیم
بابا توقف نموده حضرت کوامی رفته بجانی کم اراده داشتند رفته
بعدازچهل روز معاودت کرده بجانب بابا واقع شده دید بابا درهمان منزل
که بایشان داشته بودند ایستاده بافته دست مرحمت بپشت او زده منظر
عنایات غایت فرموده وکفتند باز دیکر حاجی الفقیه بوده این که

ساکن میباید بود ٭ دل ما را در هوای الوند است ٭ در سر زلف تو ما را بند است
بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظر بابا غایب
گردید مدتی مدید در منازل کوه الوند بسر برده چون از صحبت و حال آنجناب مقصود
شان حاصل گشت عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا گذر ایشان
بکرمان افتاده در ماهان رحل اقامت انداختند و بابا حاجی محمد صادق شرف
آستان بوسی مشرف گردید خادمان معروض داشتند که آنحضرت فرمودند که جای ما در
بالای درخت میباشد چون بابا این سخن از خدام شنید متوجه قریه فرضین
قرب دو از کرمان گردیده بر بالای درخت چنار تنها که در مسجد جامع آن موضع
سر بفلک کشیده بود رفت بر شاخی قرار گرفت و از بعضی شنیده شد که هر شب
افطار بیگی از آن درخت نموده بعد از اربعین پایین آمده متوجه آستانه ماهان
شد خادمان بعرض رسانیدند که بابا ما را آمده بابا رفته این غزل گفته اند
مرغ دل در دام زلف دلبری افتاده باز ٭ عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز
ما بدوری دل بعد کر سلطان خود را دیده ایم ٭ آمده وعده که شب تنها بما ناید باز
خلوت نشین انجمن ما دل بگرفت ٭ مجلس مستان محقر کوی مغان بنیاد باز
تا بکشیم دعی کو بعد ز اهل تقوی داده ایم ٭ هر که آمد بر حرم ما مانند ما افتاده باز چشم ما
چه حاصل میبود هر سو دوان شاید از معمور سازند خط نقد احباب باز ٭ خوش گشاده
انگشاد نعمت الله با فنم تا در میخانه دل بر وی ما بگشاده باد ٭ دل آنحضرت با بی

نقل

نقل بابی جاد که حالا بابا در آنجا آسوده است و بیا با کلاه دو از شمعدوات
بابا حواله نموده اند شعر هر که امروز سایه فرق هما را گرفت ٭ کو چو گنجی که
بود سپهر با ذکر و دم عاقبت ٭ و ضمیر انور فضل الله سخن بر خاطر از هر بلغای
هم وهر و در نقاب لدینا مستور نماند که در اقل حال که سلطان ولایت دستگاه
از کوه الوند پایین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات شده چون بحوالی
حله رسیده در کنار آن که هرچند بجهه لب تشنگان آن بادیه چاهها کنده
بفعل از آب شود قطره بکام ایشان نرسیده بود نزول نموده بچاهی حفر
فرموده بقدر یک عمل کامل آنحضرت از آنچاه آبی ظاهر گردید از شیرین خوشگوار تر
و از شکر شیرین تر تا الحال اهل بادیه و زوار بحضور ائمه معصومین و
متعددین از آن منتفع میگردند بچاه نعمت الله مشهور گشته مصراع
سرچشمه ای نو بحر بعالم ولایت است ٭ چون باین کربلا رسیده بشرف
زیارت شاه شهدا مشرف شده شرایط طواف بتقدیم رسانید و در محمل
قتلگاه پا برهنه وضو ساخت همان یک وضو جمیع روز در جلد باستان
مرغان با آن تمکان شریف یاد دیده گو بمانند بر بوده هر شب بجانب کعبه الله
معلا افطار نموده بعد از اتمام اربعین متوجه بغداد شده بشرف زیارت
روضه امام موسی کاظم ع حاصل نموده متوجه نجف اشرف گردیده و بعد
از حصول تقبیل روضه مقدسه شرف طواف دریافته بشام خاک بکعبه

خال استان بو نوات معطر ساخت و جبین اخلاص بو بزاو عنبر سرشت درگاه جهان نشان
فامو بوده در صفاو حضوف غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب ع
قصاید غرا بو سته نظم انتظام وضوده این یک قصیده بجهة تبرک و تیمن قوم کردید

قصیده ای نور روی دوست که عالم منورات ۰ چندین چنین لطیف جیبها
بر نیورات ۰ سلطان چار بالش و هفت طاق نه رواق ۰ بود که دفع
جلالش چه چاکرات ۰ زوج بتول و باب امامین موتضات ۰ سر دفتر اولیا
دو صفی پیمبرات ۰ مسند نشین محفل ملک ملایکه ۰ در اکه دو مرتبه و جا
قنبرات ۰ هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد ۰ یعنی ملک در حلقه بگو
شان حیدرات ۰ اسکندرات بنده او از میان خان ۰ چیلی زند درش
مثل شاه قیصرات ۰ کیوکشاده کشت معطر دماغ روح ۰ در عالمی که عالم
از نور منورات ۰ جودش چو جید او نعالم از ان بیب ۰ عالم همین چو جید جودش
مصورات ۰ خورشید لمعه ایست ز نور ولایتش ۰ کوچه اولی خوشترات
اوعاه پیکرات ۰ هر قطره فیض محیط ولای او ۰ صد چشمه حیوة در دو صد
حوض کوثرات ۰ تو غیظ با خلیفه تو جوی امام ماات ۰ مجموع اسمان در صفتی
مسخرات ۰ مداح اهل بیت بنوعی شرع و عقل ۰ دنیا و آخرت همه اورا
مبترات ۰ هر مومنی که لاف ولای علی زنند ۰ توقیع آل آل بنامش
معقرات ۰ باد ستجو او چه بود کان مختصر ۰ با همتش محیط سراسر کم قطرات

اورا بر

اورا بر بیخوان تو دخلات او ۰ او دیگوات دها للقاو تیغ دیگوات
طبع لطیف ماست که مجرب بیکوان ۰ دایم در مدح شاه بواند دو گوهرات
هر بیت از این قصیده که کفته بصدق دل ۰ میخوان که همچنین ز یکی خوب تر ترات
سید که در عستاده دولت وال او ۰ بود شمان دین محمد مظفرات

**در بیان توجه انتظار آثار هدایت بجانب مکه معظمه زاده الله مصون بخت
دفتن از چشمه دو نیل و بعد از مراجعت مشرف بطواف بیت الله واقعکانی دوم عزید**

بو بیدکاه ضمیر منیر او باب توفیق خال روشن است که هو توفیق سعادتمند که او
بایست رضای خدای بیهمتا سبحانه و تعالی مواد فت مهاجرت اوطان و
جلاوت مواصلت احبه و اخوان اختیار کرده و ترک اخطار اسفار
کرده و در راه نیکو بند کیو عبادات درگاه احدیت جل و علا تلمیح و
مشقت غربت با نکام هنت کامیاب عالیجناب بشرین ساخته
در موافقت هوا و خطر ادنیم خان بنند رشید هوا بنظام فتوحات
دنیوی و اخروی شامل حال خیر مال الثر کردید بتخصیص که قبل بنیت
اخضاء طوبت افضل اعمال اثر و اشرف عبادات باشد بقین این بات
صورت خال ضیر مال سعیر کرامت عطاه اسمان ولایت تواند بود
که در استانه علیه عرش درجات شاه اولیا و احرام طواف بیت الله
بو میان خان بسته قدم مبارک در بادیه و راه نهاده و چون بحالی

بالجمله حضرت سید در آن منزل نظر انور شریف در آن مقام عزیمت فرمود که در سر چشمه
منزل عوض خوشبو و خواص و زاد در طلب که هو مقصود شناوری نمایند
لاجرم متوجه کوه بیده شده بودند سید محجوب آن موضع را دانسته و
بیشتر از احوال آن اقصی بیشه سید بعرض رسانیدند که در حوالی ما
بیشه ایست در آن بیشه شیران بودند و بلای جانی گرفته اند و
مدتیست که صیادان مدام طعمه حیوانات آن اهل اینجا را تمامند و هم چنین
روزی صفوف بکرد شیران که چند نفر را صید کرده به بیشه خود میبردند
حضرت ولایت منقبت چون بر این حال وقوف یافته بر زبان حلاوت
ترجمان ورود شد که بعد از آن دست تعدی شیران از گریبان اهالی این دیار
کوتاه خواهد بود آنحضرت را وداع کرده در راه آمده و چون بحوالی
بیشه شیران رسید شیران جمعیت کرده اسد دعا سمان ارهبیتشان کام
نتوانستی نهاده بودند که از دام عبور نفس سخن ایشان دم نیارستی
زد از روی غضب بجانب ایشان نظر انداخت همگی مانند که چون خود را
بر پای آنحضرت انداخته سر پیش افکندند آنحضرت شیران را ازین
مرحمت فرموده فرمودند که بعد ازین از شما میباید که ستمی و ظلمی بر آدمیان که در
حوالی شما باشند نرسد شیران تابع فرمان آن صف اولیای صید ازیرکرامت
شد بعد از آن متعرض احوال مجاوران آن محال نشدند شعر منه هر آدمی
نده

داده اند در سرات و در آن زاد میوه دیده بر سرات و اهالی این دیار
آنحضرت از نیل خلاصی یافته خانقاهی بنام آنجناب ساختند و
از آن زمان تا حال همگی بتوسل ایشان میرسند و تا سید نعمت الله بر زبان
میگذرانند بعد از تنظیمات کرده و عبادت اقامت میکنند و چون آنحضرت از آن بیشه
گذشته بعد از چند روز بمیان جمعی بودند مصرا ایشان و سیک احوال
سرچشمه بود منزل بود سید و جواب گفتند که بر ما ظاهر نیست این قدر
دانیم که این منزل بر بالا و هکذا وان بمیان بیشه همه که رفت
بازنیامد و هم که رفته باز نیاید آنحضرت فرمودند که شما همت بدارید
که ما بحسب اشاره متوجه آن راه شده ایم و از همین راه باز گشت خواهیم
کرد و قدم توکل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیار و راه طی میفرمود
و صومعه ای عجیب مدید و صومعه ای روحی بتشبیه و بفرق و حال
بیابان و طوایف جنیان و سید با هر طایفه در فرقه بزبان ایشان
تکلم میفرمودند و مشکلات هر یک حل مینمود از ایشان میگذشت تا بجایی که سید
سرا بستان لطیف و مکانی نزهت شریف و درختان میوه دار آن سنجد و
شکوفه و بستانهای روح پرور بود و بلبلان خوش آواز و قمریان
نغمه سرا و طوطیان شکرخوار و قندریلان خوش نوا بود اهالی خوش
در خور کوه خال دیوان بود و اهالی آن منزل بکلمات موزون تکلم گشته

مضمون این نوا با دا میرسانند **شعر** آمدی در مقصت حال و اقوالی
دیگر است : خیر مقدم شاه درویشان صفا آمدی یکراست آن حضرت
چند روز با مجاوران آنمکان بهشت نشان صحبت داشته یکروز گوشه
اختیار نموده در بحر عجب تفکر فرو رفته در بدائع صنائع اشیا حیران و متفکر آن
بود که ناگاه خواب در سواد دیده میبداشد و در عالم غیب خواب حضرت
دید که در خود حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب را ... در
حاضر یافت سلام کرد آنحضرت را بر غفت جواب سلام باز داده و فرمود
ای فرزند هیچ میدانی این چه مکان است در نوبه مدعا ادای عرض نمود که
از دو صد مکه لطف بعنایت و کرم بنهایت شامل حال این خدمه حقیر
گشته و از سرچشمه در درد ... نگاهی بخشید حضرت شاه ولایت فرمود
و فرمود که جوی باد بهشت عنبر سرشت سرچشمه این ... و بایست در این حد
از غیب لعل چها جوی بهشت جدا میگردد در برد فیض این منزل اعز ... بلا
و چون از این مکان روانه میگردد جدا لعل جوی ... فیض مجموع
این جوی ها داست سیراب میگردند آنگاه فرمودند که ای فرزند بالای
و پشت بالای ما مکان او ... کرد بعد از لحظه فرمود
که چشم بگشا و ببین آنچه طلب نمودی همین که چشم باز کرد و خود را
بمکان آن جوی باد مقصود یافت شکر معبود حقیقی بجای آورده از سلاح حق
کرد

کو رفته التماس مجاوران منزل نمود آنحضرت فرمودند که هنوز نوا وقت ... بدر
مرا بمقام موسید وقتی که اینجا از ... تو نظر ... بود در سلسله ... اینجا
خواهد بود **شعر** نعمت الله در سید خانی : که بحر جان اولیا خواهد
الحال نور اعیان منزل که عزیمت اینجا نموده متوجه بابل شد ... دری
راه بستید ... کردید غایب کردید **نظم** آنکه بنمود رخ
دارد نظام غایب شد : ... باز ... : در حضرت
شاه نور الدین نعمة الله قدس سره ... که عمدة ... نموده بود
در اینوقت قطع کرده محلی که عزیمت النفس نموده بود در سیاحت صحرا
نشسته را دیده ... کرده بود و فاتحه را نشان در ملکیت ... شت
نقلیست صحیح که هم ... حضرت ولایت منقبت را
با سید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد کیفیت آن بر سبیل اجمال
آنکه در آن ایام ... پادشاه قاسم انوار در جناب ... ضیا
الدین ترکه و اشرف العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی
یزدی ... ابن حضرت درین طریق بودند چون بحوالی
منزل سید حسین اخلاطی رسیدند او مخبر گشته خادمان را فرمود
تا حضرات را در صفه ... بخلوت ... نمودند سید حسین
خانی نقل قبل ... ایشان ... حضرت ولایت

فبا بعضی از گفت نقل عزیزان دیگر اولی است معجز است نقصا از بعض آن دیگر
رفت فی الحال نصف آن صقه و زرد آمده همه در تعجب ماندند بعد از آن
سید حسین از خلوت بیرون آمده اول با حضرت معانقه نموده چون از آن باز
را دریافت در همکی جلوس نموده سید حسین حضرت کرامت موبت گفت
نعمة الله میخواهم از حالات شما مستفیض شوم حضرت فرمود که شما سید حسین
از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا دعوی دارید از ایشان ظاهر کرد حضرت
شاه با سید حسین گفت که متعلق ما کیمیا فقر محمدیست **شعر** جان صد هزار
لعل و سیم اغنیا ؞ اگه نشد از عمل کیمیای فقر ؞ و همین باب صحبت
در آن مجلس اتفاق در وقتیکه شاه با یاران وداع نموده متوجه
کعبه معظمه شد بعد از قطع چند منزل حضرت سر به بند مصر نموده
مدت در درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد سید حسین رحمه
چونکه معتقد حضرت بود مقداری از آن را سوزند دعا بعد از آن در حضرت
باز تعجب نموده گفت که دریغ صحبت نعمت الله را در نیافتم
که در درویشی که حضرت فرمودند سید حسین توقف صحبت تا ما از عمل کیمیا
بهره ور گردیده از صحبت فقر و فاقه خلاص میکشیم چون بخدمت
الحضرت باز گشتم و صحبت حضرت و کلام منزلت انخاطر بیش
و سیاه بود همه را گو سید سنک پاره از زمین برداشته به پیش درویش انداخت

فرمود

فرمود که این سنک را نزد جوهری ببرید تا ببینید که قیمت این سنک چند است
و چون قیمت معلوم کنید از جوهری گرفته باز آورید چون درویش این سنک را
بنظر جوهری برد جوهری پاره لعلی دید که در عمر خود مثل آن ندیده بود
قیمت آن لعل را هزار درم گرد درویش قیمت معلوم کرده دوباره آورده بمجلس
حضرت شاه آورد الحضرت فرمودند تا آن سنک لعل شد واصلا به
شاه ترتیب ساخت و همه درویشی را قطره بخشایند فرمود **غزل**

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم ؞ صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم
در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم ؞ بنگر که در سراچه معنی چها کنیم
رندان لا ابالی و مستان سرخوشیم ؞ هوشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
موج محیط و گوهر دریای عزتیم ؞ ما میل دل بسایه کل اخضرا کنیم
در دیده ساقی و هم دست جام می ؞ بابت بکو که گوش بحال قلندرا کنیم
ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم ؞ بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم
از خم ما و در صف اصحاب ملازم ؞ سید آنه [illegible] دولت [illegible] کنیم

وا از خیل یعانه شده متوجه مصر شدند **نقلست** که از اندرون دیکا
کرامت حضرت چنین بود سید دیگر بغداد که اکنون بغداد نعمة الله هم بود است
[illegible] نموده در بغداد [illegible] محله [illegible] بابا حاجی علی نام درویشی
در پیش او اول متوجه خدمت [illegible] از حالات غریبه بسیار سر بزد و

خلایق مصر اعتقاد عظیم داشتند آنحضرت بعد از آنکه از درویش ط
بعبادت از خود غایب گردیده متوجه حال او شد چون از آن توجه باز آمد
مجذوب بر روی در افتاده و آتش اورا خاکستر گردانیده پس از انفعالی
مجذوب بهوش آمده مرید داده او آنحضرت گردید و آنحضرت از آن
مغاره بیرون رفته در منزل دیگر مجاور گردید و در آن ایام بعرض
از خیل خاص و عام رسید که یکی درویشان به جهل مغز بادام اربعین و بدو
بادنان حضار مجلس گفتند که اربعین خزان کدام است و اربعین عوام
کدام آنحضرت فرمود که اربعین عوام آنست که بجهت مغز بادام
یا بجز وی قوت لایموت بسر رسانیده باشند و اربعین خواص آنست که
هر روزه روزه دارند و هر شب نفقه افطار بیک سفند مع مصالح
اکل نمایند و درهم صورت که در آن قلت روز اربعین ساخته باشند چه عوام
در صورت روزه جهل اربعین بعلت غانه و بعضی رسته از ایشان فوت شود
حضار در تعجب افتاده گفتند که کسی باشد که این نوع اربعین تمام
رساند آنحضرت فی الحال آن مجلس برخاست و بسم الله الرحمن الرحیم
گفت بجهت بتصوف داد بعضی بطریق که گفته بعد از آنکه خود و چون از آن
اربعین بیرون آمد خلایق مصر احترام دیدبانی حیله ایشان بسته
بند انفعالی حاضر شدند و آنحضرت دست بیاورده و نزول جهت

اندیاد

اندیاد جمیع خوانده بودند که بجهت بیدرد ضرب تمام کرد از نظر آنجماعت
غایب گردیده و مضمون این نظم بگوش هوش آنجماعت رسانید
شعر نحن اهل امر شما را دید ورفت ❊ هر که دل میخواست جان
بخشید ورفت ❊ بعد از آنکه ارباب حال از آن مغاره غایب گردید همیشه
مریدان و درویشان از ایشان مجاور بودند و اهل مصر به اندرویشان
مریدانه سلوک مینمودند و در آخر شیخ در مغاره مصر حسب الاشاره
آنحضرت به بابا حاجی لطف الله رجوع کرد و بعد از آن به سیجدگاه کان
بتلقین ذکر کمر فقر بار کان مصر و ما بین بلاد قیام نمود چون
مدت عمر بجهت مکه صد و ده سال رسید بدین بکوی رجوع نمود خود مجاور
گوشه عدم گردید نقلست که در آن هنگام که آنحضرت ساحت و کرامت
منقبت در مصر متوجه مکه معظمه شد چون بکنیز خان الارض رسید در اندرون
کنیز صحبت ایشان با جهل تن از یاران اتفاق افتاده در آن صحبت از آن جهل تن یکتن
مکین غایب شده و قدح شربت در دست داشته هر یک را از آن قدح جرعه
میرساند مصر نعلین و بعضی را از عصا ایشان میدید چون نوبت بآنحضرت
رسید ایشان را جرعه شربت خود گفته اسم عظم را این نعلین و کسی میخورند که
که قدم او از تعلق دنیا منقطع شده باشد و بموجب تقید بوالهی خلیل الله را از
دامن میبایدکه برخاست همگاه از دامن تو بوجه دو نوبت نعلین

بتو خواهد رسید و بعد از فراغ حج مل تمنا نمود به راه کعبه رابطه فرموده بود

که مقصود مشرف گردید گفتار در بیان رسیدن آنحضرت بمکه معظمه و شرف

طواف یافتن در آن اقامت ؛ که در آن محنتی و بعد از آن روی نموده

بعد از تحمل محنتهای گوناگون آنحضرت با مسافت دراز بقدم توکل طی نموده بشرف

دروشنائی و فوز فضا کعبه رسید و از زلال سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردید

انجام فرایامات بیّنات شراب قرب با الفت و من دخله کان آمنا

در کشید و لما قوما اذا نظر الی الکعبة و پوشید و خرقه هستی در کونین از

کردن بیرون کرده که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا

خلیلانه و علی شوق مجذوب انداخت تا ما اندارین العلمین صفی بعبود فرمود

عارفانه بر عرفات معرفت بر آمده صوفیانه بصفای حال و مروه عزیمت نموده

دست بر حاجت توکل زده چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان

با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد چون بصحبت و فیض شیخ عبدالله رسید

او را مشغول بارشاد طالبان یافت لحظه توقف نموده استماع سخنان

جانبخش کرد و از مضمون کلام با انتظام مشکیفیت احوال نزد یافت مجال

بیرون شد صحبت شریف مطلع نداخته دست در دامن صحبتش زد فرمود

که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد اشقائی چون

شیخ عبدالله یافعی نرسیدم هر جا احوال اهل حالی معلوم نموده بعضی او را چون

هزاره

قطره ندیدم بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ

عبدالله کتابی بدست گرفته روی بجانب انصف از ای میدان طریقت

کرده گفت ای مخدوم زاده این کتاب حدیقة است که از جمله تصانیف است در

موضوع است جمع آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم بود از دید حفظ

تا هر جا که شما میرسد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوع است

مختصر ولایت میر سید هفت سال در صحبت شیخ عبدالله یافعی بوده اند

سلوک مینموده در وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ هم میفرمود در مقابل

هفت سال صحبت حضرت موسی علیه السلام در خدمت شعیب علی

نبینا و آله و علیه السلام شعر شبانی وادی ایمن گهی رسد بمراد ؛ که چند سال

بجان خدمت شعیب کند ؛ در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبدالله کرد

در بیان ولایت توجهات عرفانی و حقائق این ابیات نظم نمود نظم شیخ ما

بود در حرم محرم ؛ قطب فیض و یگانه عالم ؛ از دم مرده میشد زنده

نفسش همچو عیسی مریم ؛ بصفات قدیم موصوف و هفت دریا بنزد

او شبنم ؛ شرح اسمان بغیر نخواهش ؛ خواند عارف اسم اعظم از اعظم

بود سلطان اولیای جهان ؛ روح قدسی و داشته همدم ؛ سینه اش بود

مخزن اسرار ؛ در دلش بود گنج علم ؛ نعمت الله مرید حضرت او است

شیخ عبدالله است از قدم ذکر بعضی خوارق کرامات و ولایت حضرت که از

ملکیان سمرقند در بیان بعضی از خوارق عادات آنجناب

و بضاعت فطنت ما و اهل دانش و بینش و خاطر حزین ما و امثال آن کار نخا
از بیان مخفی و مستتر نماند که چون مدت هفت سال حضرت شاه نور الدین
نعمت الله در مکه معظمه با شیخ عبد الله یافعی چنانچه سبق ذکر یافت صحبت
داشت آنجناب را وداع نموده با درویش توکل قدم در وادی نهاده و بعد از
طی منازل و مراحل بدار السلطنه سمرقند رسید از میامن اقدام میمنت انجام ولایت
در روضه رضوان ساخت و چون خبر در دار سمرقند به سمع کرامت حضرت خاقان
گیتی ستان صاحبقران امیر کبیر جهانگیر امیر تیمور پادشاه انار الله برهانه
رسید از مخصوصان بارگاه جاه و جلال یکی را بخدمت آنحضرت به جهت
پیغام نموده که ما در شما را بحسب حدیث حضرت نبوی عمل می باید نمود و
دیگر فرموده حضرت بر از امیری که در درویش را بر سنتش نماید یا بر اجتهاد با
شما است چون فرستاده مراجعت کرده جواب آنجناب بخدمت خاقان
جهان رسانید چون آن پادشاه سرافراز عزیمت دریافت صحبت کرامت منقبت
نموده بعد از آن تشریف مجالست منزل همایون مراجعت نموده در دفعه دیگر ترتیب
ضیافت نموده خواص ارباب فضل و کمال را حاضر کرد آنحضرت را بآن
ضیافت تکلیف نموده آنحضرت فرمود شعر بعون الله که خواهی که جهانرا
کفی ؛ سفره کور جهان سر زاد بر باید کشید ؛ در عقب همین بیت این مُرا مختصر

چادر نوالی

چادر نوالی بهفت اقلیم در باید کشید ؛ و بمجلس پادشاهی تشریف برده
پادشاه عالیجاه در اعزاز و احترام آنحضرت دقیقه فرو گذاشت نکرده چون
بمنزل خود مراجعت کرده در روز دیگر جمعی از اهل سمرقند صحبت داشته از کثرت
خلایق ملکی که دیده مثل یکی هستان سمرقند فرمود که درین یک روز ما
را دو واقع شد در چله زمستان که هیچ جا ابر نبود دفعتا آن کوه پر خطر سبز
ابریشمی داشت و هر یک از آن بعرف میفرمود و بعضی از آن مرات قطا شد
دیگر حدان در دو بیتی در ان دو دان مکان تا به یقین که غیب نمایان استاد
الهام در بوده کشایان اسرار بغا صرف مخفی و مستور نماند که در همان کتاب
تصنیف مولانا صنع الله نعمة اللهی مسطور است که آنحضرت فرموده اربعین
در ان زمستان در آن کوه داشته و مغاره در آن کوه امکان ترتیب داده
که آنجناب در خلوتی چهل که داشت و تحت تحیتی از قدیم الایام در آن جبال بوده
بعد از آن بعینات آن در صحن جبیر پای بر کوه شد از تخت خان نه که چهار
انگشت فرو رفته تا اکنون نشان از قدم آنحضرت در آن سنگ باقیست
و صاحب همان نسخه رقم داشته که از بعضی درویشی صادق القول شنیدم که در حالی
ملک خطا با جماعتی بقتل کوهی رسیدیم که چهل فرسخ در چهار طرف
آبادانی نداشت و در آن کوه مغاره بود که بخط جلی بر دیوار آن نوشته
که اینجا مغاره ایست که سید نعمة الله ولی در آن جناب اربعین داشته

بدان ایها العزیز که در اوقاتی که آن صف آرای میدان طریقت در
کوه سمرقند بعبادت و ریاضت بی مانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم
مغول دست ارادت بدامن آنحضرت زده رسم متابعت بجای می‌آوردند
این خبر در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از ابنای غرض خاقان
صاحبقران را بران داشتند که آنجناب را از بودن در ممالک ترکستان عذر
خواهد تا بجای دیگر تشریف ببرد پادشاه عادل که بحضرت شاه ایران
نفر فرستاده پیغام داد که هر چند بجانب شما اعتقاد کلی هست اما
مفسدان ما را مجال خود نخواهند گذاشت اگر بولایت دیگر تشریف
ببرند نیکوتر خواهد بود چون پیغام بآنجناب رسید این غزل بنوشته
نظم انتظام داد که نظم بوطای صبوحی به مآل الضاد : بیت
ادبی سیم و زر نیم ملک او : تا کی از لاف خلق بیچون : ملکی اقلیم درون بینی
باد : در خانه در صدد سر دارای : تا بو هست گی غمی دم ساز سخنم
ساقیا سن صبوحی افزا : نفسم مطرب ابست خوش الحان : ملک عزلت که
بی پایان : دانی توان خطا است نیابی اوان : من بسلطان خویش بنیاد هم
تو بتاج و سریر خود می‌ناز : نعمت الله بیوفا دنیاست : گو هو ملکی
مر بیعجد بو جاذ : دانا ثمکان که مجاور نقل صحیفه روی عادل آورد
و در منزل خاصه ذکر یابی ماهی موقع آمد از اتفاقات در همان وقت خراج
حضرت

حضرت خاقانی از جاده استقامت انحراف یافته و امواج مخالف عارض
ذات شریفش گشت دانست که سبب آن تولد تعرضی است که نسبت بخدام
آنحضرت ولایت مآب واقع شده هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت
متوجه حضور سلطان المحققین گشته بعد از دریافت شرف زیارت رسم عذر
خواهی بجا آورد و از برکت دعای آنجناب صحت یافته بمنزل
همایون مراجعت فرمود بیت اولیا را هست قدرت از آله : تیر
جسته باز گردانند زراه نقلست که مدتها انجم سپهر سیادت و کرامت
در منزل خاصه ذکر یابی بر بوده اربعینات بجای آورد و خوارق
عادات بسیار بمردم ظاهر و هویدا گردانید از آنجمله جمعی
از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی می‌رفتند ناگاه سفینه
تمکین ایشان در دریای شده مشرف بغرق شدند گرد چه همگی سکان
دست بیازیدند که دیبان بوحشت افتادند که عزیز بجات خواسته
تیر عمل ایشان نشانه همت آنجناب رسیده دیدند که شخصی در
دو علی پیدا گردید و عنان کشتی ایشانرا گرفته بساحل نجات رسانید
اهل کشتی شکر الهی را بتقدیم رسانیده گفتند بحق خدائی که تو را وسیله
نجات ما گردانید که احوال خود بر ما عیان ساز گفت که من در منزل ماهان
دنیا هستم حضرت شیخ عبدالله مرا نام نعمت الله

در منزل جدید مبارک سمرقند بخانه خواجه مذکور با ملازمی بعد از چند وقت
بجماعت در همان مکان در منزل خواجه مذکور با بجلدت سرخیل اولیا ء
رسیده اموال و اسباب بسیار بر سبیل نذر بنظر انور رسانیده جمعی در
حلقه مریدان انتظام یافته قریب بیاد خود درخواست حضرت مخدومی از فتوح
در هفت فرسخی منزل خواجه مذکور با خانقاه و باغچه ساخت حاصل انوا
بجهت فقرا در عهد ایشان تعیین فرموده قریب منزل مکه را حرینه وقف خانقاه
نمود ذکر روضه حضرت مخدومی بمشهد مقدس در بعضی اوقات طواف آستان ملایک آشیان
امام ثامن علیه السلام شهید خاک خراسان امام طیب طاهر علی موسی بن
جعفر محمد باقر : آنکه در کار دین جعفری بر دولت با عدالت است : سر
از جهان خاک در تاج سر است : کعبه از خاک درش ملک را نعلین است
آستان کبود یا بر آسمانی دیگر است : بام قدرش نه فلک چرخ کوهری نوایست
معجزانش نام فضولی بر دو عالم آمد است : خاک درش در کام قیصر و اسکندر است
چرخ گردون نیز قدرش نعره خاک است : نقش مهر و مهر خورشید حال اوست
مهر و مه از نقاب روی کواکب دیده است : نه شهر شد ملک هر دو عالم اوست
قطره انجم فیض نور است کوثر است : زائر درگاه او کی چون نور ندا
متوجه در ظل الله الهی کیمیای احمر است : منکر او را در دو عالم نجات از نجات
از عقل کی فیض فرمود می‌نماید : آنکه او طوف حرم هفتم حج اکبر است

قبله

قبله هشتم علی موسی رضا بن جعفر است : و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم
رسانید علمای بعضی از بعد از آن مقام شریف متوجه سمت هرات
شد چون بدان خطه رسید در محله سید حسینی سادات نزول
فرمود اما مدتی بود که سید حسینی در بقعه حیات و بقا بعرض ارواح سرحد
در منتهای نجات عدن بسر منزل ورود با اصحاب چنین وصیت
کرده بود که چون سید نعمت الله نامی از سلسله سادات در تاریخ
هشتصد و نود هجری باین منزل رسد وصیت زاده که جنبه سید
حمزه در سنا مندرجست طلبد تسلیم نمایید اما منتسبان آن انجناب
نموده بود و تمکن شریف حضرت مخدومی در شصت سالگی در سیوم تاریخ
هجری هشتصد و نود بود در محله سید حسینی در بعضی هرات نزول
فرمود جمعی در عهد ایشان از فرستادگان بلقیس اوج عصمت را
خواستگاری نموده در بعضی از ازدواج در آورد در روزی چند توقف
فرموده با زاد راه سفر نمود شعر چون خدا مدشاه در ملک هرات :
خلق آنجا یافتند از نو نجات : بلکه دادن شمر شریف فال
ملت عمر عزیز شصت سال : بعد از اندراج اهل حال و گوشه
نشینان از هرات متوجه بو غابت شد در آن موضع قریب یکسال توقف
کرده باغی طرح انداخت و از آنجا متوجه کوهبنان کرمان گردید بعد

از دور بد الخط مدت هفت سال اقامت فرمود در دار الملک شاه برهان
الدین خلیل الله از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاده جمال کمال با هل
عالم نموده و باللعبد کوارث اعنی شاهباز عالم لاهوت تاریخ تولد
فرزند ارجمند را در این قطعه بیان نموده **قطعه** انقضای خدای
عز و جل حی حی و قادر سبحان ؛ نیم ساعت گذشته بود از دو روز
اثنینه در ده شعبان ؛ یا بدهم بود ماه وقت نیم شب در ده حوت
و بصر در حیوان ؛ پنج و هفتاد و هفتصد از سال ؛ بقد جد کوبنان
کرنا کاهان ؛ میر برهان الدین خلیل الله ؛ امداد غیب بنده وا
مهمان ؛ کسب او باد علم ربانی ؛ حاصلش باد عمر جاویدان
و این غزل از جمله اشعاریست که در باب فرزند سعادتمند
فرموده اند ؛ ای بنده روی تو روشن در چشم جان من ؛ الخلیل الله
من فرزند من برهان من ؛ شمع و بزم جان من از نور روی روشن است
با درون روشن شما چشم و چراغ و جان من ؛ در نظر نقش خیال روی
تو دارم مدام ؛ ای در دل حل الله من نجان و ای جانان من ؛ مجلس عشرت
و من میکوید انجان حفا ؛ گوش کن تا بشنوی ای رحمتان ؛ من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است ؛ حاصل عمر مرنای ای
عمر جاویدان من ؛ بعوض ای من بنوی بگو فان در هیچ حال ؛ بلث

بحق

بلث بحق هر که بتو بموی تو نی فرمان من ؛ باد کاد نعم الله قرة العین
رسول ؛ نور و طره آل یس سایه سلطان من در دکو نبان ببیے دیده لسان
از اطواف ملا اداوان بفضل ملک النعامات ان همای اوج ملکوت امده
دست هو تیکه در دامن مقام تعتق نهاده ؛ حاقه فرمان بوطای دار کوش
جان کشیدند از الحجله مولانا سعد الدین علی و سید نظام الدین احمد
که مدتی تخفیه شیراز بودند از شیراز بخدمت الحضرت آمده التماس
بیعت و تلقین ذکر نمودند الحضرت ایه بیعت بایشان خواند
و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که بمجرد دوزانو متوجه قبله بنشیند
و کف دست بجد کی زانو راست و زانوی چپ نهاده باشد و بکف
دست چپ ساق دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت انجانب
قلب که طرف چپ است بجانب راست کرده لا گفته بود در هو نفی
دسر ذیل اوند میل بجانب راست تا بجا دی قلب رسد الله گفته بود
در دهر نفس هر چند تراز توانند مکث نمایند **قطعه** چون همه اوست
غیر او کو بنیست ؛ گفته ام لا اله الا الله لا جرم سید محمد خود دم
نعمت اللهی و نحو اگاه ؛ و الحضرت امیر زین الدین علی که گفتند
که طلبے شما خواهند بود و او و محل یکی امیر نظام الدین احمد شیراز
در ماه هر دو همان شد **شعر** ابد بلد تو دا یافته بنا نضما یو

بکر شو از خفیه باطن شده ظاهر ❊ و چون مدتی مجاور در آنحضرت
بود گویند از نجف بنال رسید آنگاه متوجه دار العباده یزد شده
سادات و قضاة و اکابر و اهالی لوازم استقبال بجای آورده طریقه
اخلاص و مریدی مرعی داشتند و پس از گذشتن چند روز آن
حضرت بموضع تفت که نشان از جنت است تشریف داده طرح خانقاه
مبارک انداخته و معماران و بنایان را بکار باز داشته سایه وصل
بفرق اهالی آن بوقه انداخته و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول اجلال
فرمودند و در آن وقت موسم بهار بود و درخت سیبی در آن باغچه بود
که بهار و شکوفه نکرده بود آنحضرت فرمودند که عجب است که این درخت
شکوفه نکرده حاضران گفتند تحقیقاً این درخت بابا حاجی گفت بواسطه
سبب آنکه هر سال صد هر که بایه مرضا باید سیبی می‌رساند بابا
حاجی را گفت که دیگر سیب نیاورد اسیب مکن ❊ شعر ❊ سیب بادی
فارغ است از سنگ هر بی دامنی ❊ سنگ نا اهلان خورد شاخ گرانبار
میوه ❊ آنحضرت چون این سخنان شنید درخت را گفت که ای
درخت سیب ❊ شعر ❊ هر کجا سیبی است خالی سیب نیست ❊ سیب
بی سیب اثبات ما لست ❊ درخت سیب را در بغل گرفت گفت که
هر سال بایدت فی الحال درخت مجرد شکوفه بهار کرده و چندان سیب

آورد

آورد که مردمان در تعجب شدند و مدتها آن درخت هر سال سیب
می‌آورد و بعد از آن چند روز آن اسد الله روحانی در سال هم
آنجا طرح باغی انداخته عمارتی در غایت نیکویی کرده آن باغ
ساخت و آن را کاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود که شفاء القلوب
لقاء المحبوب و باز بموضع تفت باز گشت نموده چندان توقف فرمود
تا عمارت خانقاه با تمام رسید و خادم و فراش و غیره خدمه
تعیین کرده با صلحهٔ مرید مواجب نموده از راه بافق متوجه کرمان
شد چون نزول چاه قادر که مابین یزد و بافق است و اکنون بچاه قادر
مشهور است رسید کاروانی دید که در آنجا در محل اقامه کرده داعیه
حرکت دارند و جمعی از قطاع طریق که در کمین بودند فرصت یافته
در قافله تاختند و تمامی بار و غیره را دست بسته متوجه انجاب شدند
تا آنحضرت تا برسید جدا و دور آنحضرت ولایت منقبت از توجه بجانب
بجانب ایشان نگاه کرد حرکت از دست و پای دزدان رفته دستهای
اهل قافله را گشاده دیدند اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آنحضرت
آوردند جناب کرامت دستگاه از تقصیر ایشان گذشته قطاع الطریق را نصیحت
و ارشاد نموده از آن عمل شنیع توبه داد و بگشودن دستهای ایشان ارشاد
فرمود اهل قافله ایشان را نفرین کرده آنحضرت نسبت با فریق تشریف

درمشهد دو عبدالله دریافت شرف زیارت حضرت امام رضا نائل شده واجب التعظیم
دانسته که امام زاده عبدالله بوده خواد صفوت لحظه حلول مخدومه خاقان
استان طوس خرما بحیلت مادرده انجیره بوستان سیاحت مینمود هما
تا او را کرده و انها داده رحمت خود بر زنی فرزند کرده نقد تحفه کامل نخل ندی
پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نوعی بیکدیگر سر نشانده باز درگه
مولف همان رساله در وقت ساخته که تا زمان تالیف ان کتاب هم پنج درخت
هر یک الحق خرما میکند و مانند مجاور تجهیز شفا امراض تناول مینموده با طراف
بلاد میبرند والله اعلم بحقیقة الحال **شعر** اذهر که امد جهد متمتع
بود او را د که نخل محبت رطب عشق بخود داشت ؛ و ادقصه ماقبل
بکوبنان تشریف اورده بوده **شعر** اکو کنج طلبکاری که در
دیوانه باشی ؛ بیا د نعمة الله را بر سر کوبنان نکر **ذکر توجه انحضرت**
بلاد الاماکن ماننده وقتی بقصبه ماهان و در فرع تفصیل الحکایات از مطلع صفحات
رساله کرامات ماثر سید تا بیان نوابی ادراق مجری تا بد که حضرت
ولایت منزلت با فرزندان از جمله شاهزاده برهان الدین خلیل الله و
اهل بیت متوجه کرمان شده و مکاشف دریافته بود که کرمان درین وقت
احاطه شیخ ابوالوفا التیزخ خواندگی است و درویشی را بالتحفة لایقه نزد شیخ اد
ارسال داشت چون درویش بمجلس شیخ رسید تحفه را گذرانیده مطلب

شاه را

شاه را بیان نمود شیخ در دیدار درویش انحضرت متغیر گردیده بمکاشفه
فرو رفت و از مقامات سیر الخصوص و اعدا اسمان چهارم یافت و ترصد داشتم
ملتمس ایشان چیست امده انجا که گرما انوا انعامات بسیار منت نعمة الله اقا
دیده اند و اقا جدا اسمان چهارم منزلت دعا مضایقه با ایشان نیست
دعا رسانید بکوکه ما کرمان را بشما گذاشتیم **شعر** بیا که اکر مرا
بانوبت خانه است بیا بیا کر و ابانو بلا ز تیمهانه نقل است
که قبل از توجه انحضرت بکرمان در عهد ایشان زنجیره اشعر در آن ملد
که مجموع اولیاء کرمان در بالای قلعه کرد میان است افراد ماهان دل نکو
قطب الدین اسلام است جمع امده بوده با یکدیگر میگفتند که عنقریب
افتابی از برج شرق دولایت بر امده بر کرمان بتابد خصوصاً ابو بکر
دفعی خواهد یافت و ماهم چون ستارها از پرتو آن نور محو خواهیم
کشت هر کس تو از انروز خوب تو میکند کو غیبت بد
تو بی نخت القاب چیست القصه بعد از ان سید بجانب شیخ ابو الوفا
خواندگی مجهر شد ولایت بیت خطه کرمان را بنور طلعت جهان ارا
بیارا استند تا بعد حال بقعه شریفه شیخ قطب الدین داود موجود
هم بدان ایام خانه عالی بود و سع همت حوض بدان محل طرح انداخت و
بعد ازانکه عمارت با تمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را

او که بیان طلب و نمود بی اینچنین وقت که در اطراف کرمان سیر
میفرمودند از آنجا که آفتاب اوج عرفان بر اشیاء ماهان بیرون تافته سعا[دت]
دیدار دریافته سفره‌دار وقت حی واست نوبت آن حضرت آورده خدمت
اظهار اخلاص نمود که اگر التاج ولایت راغب بتوطن ماهان
گشت در همان مکان طرح خانقاه خواهد و باغ خلوت و باغ
متعهد از آنجا چندان نقدی با تمام رسانید و گاهی در کرمان
و بعضی اوقات در ماهان بعبادت خالق انجهان قیام مینمود و
صوفیان موصوف بصفت حمیده در ولایت درویشان بوده اند
و ارکرده شاه جمال نقد جان نثار میساختند و خواص و عوام هر روز یاد
از صغار و کبار و جوقه بآستان انجناب میرسانیدند سر رشتگان حاضر
و ضلال الذی معالی باین مقال مترنم بودند   در خرابات
فنا جام جان بیما   خوش بقای جاودانی یافن فنا دادیم ما   گشتیم
عشقیم و جان در کار جانان کرده ایم   این حیات لایزالی خونبها دادیم ما
در طریق عاشقی عمر به ستاده میرویم   همچو نعمت الله رهنما داریم ما
در رساله
مولینا ضیع الله نعمة اللهی تحریر یافته که روزی حضرت ولایت منقبت از
خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرمود   وقت آن آمد که سیری کنیم
در کرمان

در کرمان عزم شیراز کنیم   و با بعضی درویشان متوجه کرمان شده
از آنجا عزیمت شیراز نمود   و چون بشیراز نزدیک رسید امیر و سید فقیران
همیلت از استحکام از بند تا بیخی در لیلی میگفتند الجناب . از
معلقه بنا نهاده و از نقلات امور مشکل کشا که در آن بند بظهور
رسیده بود حق تعالی نهاده بود فرمود که درویشان هم در نماز بستن
این بند خشتی بدست بنا داده اند و بعد از ظهور اجل حضرت بجانب
شیراز در سید ساحات عالیه جات [illegible] الاحترام و سایر
عوام استقبال نمودند حضرت سید شریف نیز بطریقه استقبال
بجای آورده در وقت ملاقات سیدنا حضرت شاه بابا وان
رحمن تعالی پرده بود در حین معانقه سید شریف فرمود نعمت الله
در بر   رحمت الله میبرد   رهنیکه بیتک الله کبود سید جناب
ولایت جناب فرمود   نعمت الله رهبر و شیر ایمان
همراه او عارفانه بوسر الله کبود   لیوا انتقال چون روز جمعه
رسید در مسجد جامع جهت اداء نماز جمعه جمعی عظیم دست
دست داده حافظ زادی که صدر سلطان اسکندر و والی شیراز و
شاگرد سید شریف بود فرمود تا سجاده سید شریف را در دست
راست حاکم که نماز امامت میکرد و سجاده حضرت کرامت منزلت

را بجا می آورد آنحضرت همین که آنحضرت قدم در مسجد گذاشت مجموع
خلایق با رادت دست بوس و پای بوس آنجناب متوجه استقبال شده
هجوم می آوردند بجائی رسید که نزدیک بود سید شریف در زیر دست
و پای خلایق هلاک گردد نظر سید اولیا بر سید شریف افتاد
خود متوجه گشت و دست سید را گرفته ایشانرا از خلایق بیرون
بیرون آوردند چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجاده
خود را به چپ در عقب سجاده آنجناب انداخته فرمودند که اگر نعمة الله
دست شریف ما نمیگرفت در این وقت خلایق هلاک کرده بودند و راوی
تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عوام در شروان
دست بیعت با آنجناب داده اند و در آن ایام درویشی فخر الدین نامی
که در سلسله نقشبندیه داخل بود در شیراز دست ارادت بدامن خواجه عبدالله
امامی اصفهانی که تخت ارشاد از سلسله نقشبندیه داشت زده
و سالها شده بود که مشکلی در خاطر داشت اتفاقا بمجلس شاه نعمة الله
رسید فی الحال آن مشکل در نظر اول بجا و حل شد و طریقه نقشبندیه را
از ترک نموده بگروه شاه در آمد و بعد از یکماه با خواجه عبدالله
امامی ملاقات نمود خواجه عبدالله درویش را گفت که کسی غیر
تو مینماید چندیک تمامیت ما متغیر گردیده با جذب آن داد که علی الصباح

بمجلس

بمجلس شاه میرفت از نفحات صحبت درویشان مبادرت تا احوال من باز
ظاهر گردد درویش چند اختیار کرده چون نزدیک شد بمجلس آن
جناب حاضر شد در آن وقت حضرت حقایق پناه نکت از حقایق
و معارف بیان میفرمودند قاعده آن بود که هرگاه آنحضرت متکلم بودی دیگری
با ایشان سخن گفتن نبود خواجه عبدالله امامی تحمل نکرد که کلام آنحضرت را
با تمام رسد کلمه از کلمات علوم آغاز کرد تا اظهار چیزی خواست که بیان
نماید زبانش بسته گشت نتوانست گفت شرمنده و حیران مانده
در مقام معذرت در آمده حضرت آنجناب اختیار کرده برخی پشیدن
گوش سر انداز گشت حضرت ولایت مآب متوجه او شده فرمود
شعر بی تکلف نعمت الله سخن گوی نی غیر نقشبندان دم مکنند
بالجمله حضرت شاه مخاطب از شیراز وداع کرده متوجه کرمان شدند
در اثنای بیست مجذوب الکاهی در شهر کرمان در کاهی در آستانه ماهان
تربیه پادشاه ظاهر الباذ الثقات میفرمودند که حبیب الله
مولینا سعد الدین محمد پسر مولینا جلال الدین دوانی حضرت صاحب ولایة
منقبت روح جهان مبارک در عهد آن مولینا جلال الدین از آنجناب اخذ لاحول
امداد علما و توفیق داده و تقدم نموده و در محکمه مجادله ماهان
در قصه آنجناب کوه بیغان رفته سر در گوش تحقیق نموده دیدار آن

سه روز هر وقت غذا جهت معلم شاهزاده خلیل الله آش رشته
می‌بردند معلم را این معنا بخاطر رسید اما ننوشت و مکتوب احدی
ننمایند تا چند من از این چغندر رشته خوردم وای از درد
بار ابدان لاغر شده خوردم بیچاره چه را این کتابم بنده هی من شمع نیم
که روزه شب دشته خوردم چون حضرت کرامت پناه از این بازگشت
شاهزاده خلیل الله فرمود که معلم شما از شما گله نموده مولانا را طلب
کرده فرمود که از ما چه را گله کرده‌ای گفت بجای مولانا خوانده و با انعام و خلعت
و الطاف نوازش یافت نقلست که درویش مخلص درویش را د
بابت خفتن می‌گفت که بعد از بابت این غزل که از نتایج طبع شریف
حضرت ولایت منقبت بود خواند غزل خم می‌خورده باکی کنج اینجهانم
اینجهان و آنجهان را یافته‌ام خود سر را از بند علایق کامها گات اول و حر
خریدا گفته‌ام رو به ابد بنهادم دی بخشاد چون شقایق جان بمار
کی بد رنج می‌کشید و خوش بود چون که دود آتش نکه دارد گفته‌ام در
بحث می‌بردی جای مودت چون فروغ باغ گل را دیده‌ام چند روزی هر کجا
خواهم بود با نگشت اسرار کار دیده‌ام هاتفی از غیب می‌گوید این ندا
نعمت آلها طلبکار دیده‌ام آنحضرت در ما همان استماع این غزل
که درویش در شعر او میخواند کرده خوش وقت گردیده و به بعضی درویشان
اظهار

اظهار نمود که درویش ما در شعر این غزل میخواند در همان شعر آن
درویش در شعر از حضرت او در واقعه دید که آنحضرت او را تحسین
فرمود درویش از خواب بیدار گشته روانه آستانه ماهان گردید
درست در وقت صبح دعوت آنحضرت بخود نمود بعد از بخشش شراز
متوجه گردید درویشان احوال طالبان که بخدمت آنحضرت می‌رسیدند
رجوع به ولایت می‌کردند من کلام آنحضرت ولایت منقبت ای عاشقان
ای عاشقان بزیید ما بفنا کنم ای تشنگان بی قطره‌ای در دریا کنم
ای طالبان ای طالبان من درد کار الحکمت کوه ما ندنا دم و چو بکنظر
بینا کنم کو نفس که بغلی کند کوشش عالم دل بغش ، ور عقل ورد سر و هم
حالی ورا سودا کنم من بند کوی حریم سر مست جام وحدتم دانه خراب
آمدم تا ملکت یغما کنم پروانه شمع تو منم جمع ثمنم چو بلبل
اندر گلستان از عشق او غوغا کنم امد ندا از لامکان که رسید اخر نعمان
سبحان شوا ده و جهان تا بر تو خود پیدا کنم نقلست که بابا حاجی
نظام الدین کیخی از نعایب میکوان با عساکر خیجان کرمان از کرمان
که انجا کرمان لشکر گرفت از جماعتی که از نصایب بیرون رفته
انتقام کشد چون بحوالی ماهان رسید حضرت شاه در روزش در ماه طالب
در خلوت انزوا بود درویشی در بیرون خلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران

اندراه استانه ماهان میآیند بعضی سر را در دهان ایشان نهادی که
بعضی از ایشان نشسته و فلان دعای لباس پوشیده باو میگوئی که نعمة الله
ترا طلبیده در ولایت بپیغام رسانید از خواب باتفاق در درویش
مدرسه باغ خلوت نشین انداخت بیرون آمد آنحضرت از خلوت بیرون آمده
انوار در امتثال در عمل کوشیدن چون دست از دنیا باز داشت انوار د
بیهوش گردید آنحضرت را نیز باید درون خلوت نشستند و سه روز
و سه شب بیهوش و بیشعور بود بعد از سه روز که بهوش باز آمد
سواران حضرت طلبید و لباس ادبو بعضی کرده نزد ایشان انداخت
و گفت هر چه از فال حق نزد هر یک از شما است بخشیدم و همگی سپاه خود را
رخصت داد و خرقه درویشی بعادت کرده در پوشید و در خدمت
آنحضرت مجاور گردید و بعد از آنحضرت ولایت مرتبت از خلوت بیرون
آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشیدن تاج فقر سرافراز نمود و
منصب خلیفة الخلفائی سلسله حضرت باو رجوع نموده و او را بجانب بغداد دیدن
که از جمله سلاطین بغداد بود چون بخدمت آنحضرت رسید از سلطنت خود دل
کنده و به محرمیت یافت و چنان مرتبه یافت که در روزی در خدمت حضرت
شاه نشسته بود تاج حضرت را بر سر داشته بی‌ادبانه سر نهاده فی الحال طوفان
بلا آمد چنانکه حاضران در تعجب ماندند آنحضرت باو گفت که تاج را

درست

درست بر سر نهاد از طوفان بطرف گشت ... لا تواضع الله نعمت اللهی
آورده که چون هزار سید صحیح النسب شرف بیعت آنحضرت رسیده اند
و از شیخ و شاب هفت اقلیم از احاطه تعداد بیرون است خلایق بر زبان گوهر
بیان آنحضرت گذشته   نعمت اللهیم و در اقلیم ما بهره داد
و بر در دیوار بام خاص و عام افتاده ایم   بر پیشگاه خاطر اصحاب مجد و معالی
پوشیده نماند که اگر کیفیت خوارق ارقام قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال
آنحضرت ولایت مرتبت گذارد هر آینه سخن بتطویل انجامید لاجرم
در اختصار کوشید و مقتضی کلمه خیر الکلام ما قل و دل عمل نموده بعضی
از واقعات را بعرض میرساند که چون مدت بیست و پنج سال که حضرت غوث درگاه
الله شاه نعمة الله قدس سره در ماهان تشریف داشتند و بر مسند ارشاد تمکن
بودند هر روز نقاره بر در بعضی نوبت زمره با الحاح و دیده تو با سید این مضمون
که از انکار انجا است نغمه نامها دار در ما با از نکو دیده کسی در میخانه
ما قبل جا ما بود علاقت آنحضرت میرسیدند و ابتدا با جود در کوم نشسته گردید
انعام و اکرام و ولد شاه همه چنانکه خود فرموده اند نغمه بیا از نعمة الله
جو دانی دل که محبوب که کام دل از او بیابی تو از جمع باشد در فرقه مجاور
استانه حضرت اختیار نموده در فرقه بعد از نعام از مقصود خود بهره گشتند
و الحجاب اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول بوده در هر روز در وقت چاشت

معتقدین لهذا از خلوت جهت ارشاد طالبان بمجلس عام و بیان اعتنا
اهل دل را با سلطان نبود مگر بی‌آنکه آنحضرت چیزی از او بپرسد تکلم کند
و کلام او از آیات منزلت نباتی روشن‌تر و مشتمل بحقایق و دقایق میباشد
ادیبان دهر و کلام اکابر از نظم و نثر و رسایل بلیغ و فصاحت بود
و بلفظ تصانیف دیگران نفاذ نداشت شعر زبانش چو آن بنا جواب
عیانی که میکرد نعم الجواب دل مرده جان یافت از دمش زبان معتقد
عالم او دمش از آن دیگر از در سلوک یقین مقابل بدی با جمیل الدین
خلایق هفت اقلیم و طالبان اهل حال احوال مستقیم دارند کرامات و خوارق
عادات از کاشف رموز و علم آدم الاسماء شنیده خود را بسعادت دیدار
و صحبتش میرسانیدند و از خاص فیض و نعمت الطاف مستفیض میگشتند
و سلاطین آفاق را گاه بهر دیدار تحفها لایق و نذورات موافق بحضرت
خدامش میفرستادند چنانچه وقتی از اوقات هندوستان را جلاجی کرد بلاد
هندوستان بودند تحفها و نذرها بخدمت آنحضرت فرستادند حاکم
از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ فرمان فرمای آنجا بوده است
مذکور شد که اکثر از دست تمنای انعام شاه پادشاه او را بنا دخوا
نماید را که از خادمان حضرت ولایت قباب طلب نماید بخاطر آنحضرت
خواهد رسید و تمنای واقع شد مبلغ هفتاد تومان کپکی میشد لاجرم حقیقت

حال

حال بعرض پادشاهان شاهرخ سلطان رسانید خاقان مغفور متردد
خاطر گشت که او صحبت دریافت کند یا معاف دارد و محرومی بیابد
با جمعی علما امر نمود که ای پادشاه صاحب خاطران اندیشه نمایی که
تا در آن خرابی تومان بمردمان مذکور رسانند که سلاطین هند از قصد آن
تحفها بجهت سید فرستاده بودند که خاقان زمان از سر غنای آن تحفه را
گذاشت چون پادشاه این سخن شنید فرمانی باسم حاکم کرمان فرستاد
که طلب نماید و همچنین بعد از آن سلاطین هند دیگر باره تحفه
از سابق لایق‌تر بیشمارتر بخدمت آنحضرت فرستادند آورده‌اند
افواه ارادتمندان که بعضی از آنها را بخانقاه گذاشت چون حضرت شاه در
خلوت بود اهل دل را یکی از نه بود که بعرض رسانند بعد از سه روز آنحضرت
از خلوت بیرون آمده نظر بر تحفها افتاد احوال پرسید حقیقت آن را
عرض کردند دید تحفها را و مبلغی که خراج اقلیمی میشد مذکور ساخت
حضرت ولایت منزلت فرمود آنها را سه حصه کردند موافق و گفت یک
حصه بحضرت خاقانی میرزا شاهرخ دهید که لشکر او بسیار است صرف
لشکر نماید و حصه دیگر بخلیل الله دهید که او جاه دوست میباشد و حصه
سیم صرف اخراجات لشکر انبوه اهل آن نماید و یک روز کوه مانی و مدعی بلوها
لوند بعد اشتهر و حکم دو درویشان هم عرق تخلت کنند ذکر و انتحال و انتقال

و بر ضمیر منیر طالبان مطالب و اخبار ائمه عترت
نبویه و خاطر آفتاب تنویر سالکان مسالک آثار عترت مصطفویه
علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیة مخفی و محتجب نماند که چون
سن شریف آنحضرت بیکصد و چهار سال رسید بموجب تقدیر
پادشاه قدیر رحلت آنحضرت ولایت منقبت از این خاکدان محنت و ماتم
بجنت نزدیک گردید روز دوشنبه که دوشنبه دیگر که بعضی بجانب
جنات تجری من تحتها الانهار میبود نقطه طبع شکوفانش نظم این
ابیات لطافت آیات کرده گفت غزل برابر چه میخانه روان خواهم شد
خوش خوش معتکف کوی مغان خواهم شد بخرابات فنا رخت بقا
بقا خواهم برد قلعه خود که درو بی نام و نشان خواهم شد ملحق جیم دین
بحر بعید آمده ایم بلب دریا همدم ما شو که نهان خواهم شد نعمة الله
چو خیالی که تو بینی در خواب در چنین نیست روان هفت جهان خواهم
شد در سه روز پیش از وفات این غزل فرمود غزل عاقبت سید ما
سوی مغان خواهم شد برابر چه میخانه روان خواهم شد آفتابیست
که از مشرق خان می آید کو چراغ دیده احباب نهان خواهد شد عیناً
آب حیاتست در ابیات خزانند زود بینید که بی نام و نشان خواهم شد

صحبت

صحبت سید ز سر غنیمت میدان که روان یکدو سه روزی دگر از جهان خواهد
شد آنگاه از روی معرفت امامت خلفا درویشان و مخلصان را
طلب داشته منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد
خود شاه خلیل الله تفویض فرموده گفت ما را به درگاه حی قیوم میباید
رفت آنکه ما را عزل دهد از اعتقاد و کسیکه بو ما نماند که بعد از اقطاب
خواهد بود چون دو روز گذشت روز پنجشنبه بیست و سیم شهر
رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید کلمه طیبه شهادت
بر زبان عرفان بیان جاری ساخت طایر روح پرفتوحش بجانب حظایر
انس پرواز نمود از وقوع این حادثه شامله نایره حزن در دلها کافه
دردمندان اشراف بنی آدم افتاد و از صدمه این واقعه فزع اکبر در عالم
اصغر مرتب ظهور یافت جمعی از خلفای آنحضرت بجانب ایشان چون
انفدیده که موجد درویشان سلسله و اصحاب هدایت از غایت اندوه دقایق
سخن جیب خود غلطان بودند صعوبت این مصیبت نه بمثابه بود که زبان
قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیه نه بمرتبه
داشت که قلم درعبارت شرح انواد این اعداد و حسن تواند ساخت چون
دغدغه از رحلت آنحضرت کمالات انسانی گذاشت بابا حاجی ظالم الدین

کیمیا که خلیفة الخلفاء سلسلهٔ نعمت اللهی بود در آن وقت در اقلید توابع
ابرقوه میبود بطی الارض حاضر گردید و بوظایف آداب و سنن بغسل
آنحضرت قیام نمود بعد از آن جنازهٔ آنرو را بمسجد جامع کرمان برده
سادات و علما منتظر بودند که از ایشان سعادت امامت نماز ادراک کدام سعادت
مند خواهند بود ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از بم آمده در آنکه کسی
متکلم گردید پیش ایستاد و بالحانه مغفرت اندازه نماز گزارد آنگاه
تا بوقت صحن را ماهان برده در خانقاه مقدسه که حال مطاف طواف
اکابر و افاضل مجال سعیدند نظم مشهد آل محمد روضهٔ رضوان
ابخبیر خوش مشهدی که در خطهٔ ماهان بود نعمت الله در آنجا دفن کن
که ما یابی مراد تا آنکه چون قبلهٔ حاجات الثریه ایران بود از غرایب
واقعات آنکه مولود عارف محمود از خیل ارباب شهود در روز پنجشنبه
بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد ٧٣٤
بعد از آنکه صد و چهار سال در دار بی مدار ملال الم برده در روز پنجشنبه بیست ٨٣٤
و دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه از این بوستان خاکدان خراب
خرابه بعمارت ارم بستان و بوستان باغ خلد تاریخ وفات آنجناب بنوعی
اینست که عجب هنوز اوست که بعد از تنزل التقدیر بیتکی عارف ماسوای وجود شاه

تاج الدین

تاج الدین حسن ذوالوحی چنین رشته نظم کشیده قطعه شاه نعمت الله ولی سلطان
جود مقتدای انبیا و اولیا قطب وجود در رجب شد جانب فردوس اعلی
اعلی روح او سال تاریخش ازان رو جنت الفردوس بود مولانا کمال الدین
نصر الله بن مولانا خلیل القضاة تاریخ چنین بر لوح بیان نگاشته آنکه
اندر عالم توحید عرفان فرد بود سید السادات قطب عالم سلطان جود
شاه باز عالم توحید و فخر اولیا مظهر نور تجلی خداوند ودود هادی
خلق حق در وادی فقر و فنا معدن علم حقایق منبع کشف و شهود
شاه عالم نعمت الله ولی نقد علی نقد دین حق روح او از حق بادا درود
آنکه هیچ او کسی عارف سر ندید در جهان او در پیش ازو و بعد ازو نبود
در رجب شد جانب دار البقا از منزل سال تاریخش شده عارف نبود وجود
وضا و هو شمس الدین آگاه عبادات بنیان عالم انتباه پوشیده نماند
بود که افاضل مؤلفین در مؤلفات تصنیف قریب بپانصد رساله در اذواق و حالات
از نعم شیم بماضی ... بعضی ابیات ... مرقوم کرده اند بجامع ... بعضی
رسایل مشهور است از صحایف بعضی انعام الحقایق خود محرر و مرقوم جا
عین دو نقل که یکی صاحب مجالس المؤمنین آورده و یکی دیگر مولانا صنع
نعمت اللهی بیان کرده اکتفا نموده آید بعد از آن تعیین که صاحب
مجالس المؤمنین در صحیفهٔ بیان نگاشته که در آن وقت که دست عنایت

ابواب حالات لم یزل بعد یکدیگر و غمگسار سعادت آثار انقطاع الطاف الهی بر کرد
خاقان مغفور سلطان شاهرخ که پادشاه اکثر معموره جهان بود نسبت
بان حضرت حقیقت مقام امتحان حضرت امیر نیز که بعرض او رسانیده بودند
که آنجناب فرموده نظم کو شود خاقان دو عالم فال فال کو خود
مرد خدا الاحلال بنا بر آن جناب ولایت مآب را تکلیف عزل
خود بجهت ضیافت نموده خاقان الادرا امر فرمود تا مبادا تعیف و
تعدی از شخصی گرفته بجهت سید طعامی ترتیب داده در وقت
کشیدن شیلان سلطانی بمجلس حاضر ساخت آنجناب با پادشاه از
طعامی که از گوشت بره حاضر بود تناول نمود پادشاه از حضرت
کرامت دستگاه سؤال کرد که شما می فرمودید که می خورد مرد الاحلال و
گوشت این طعام از بز مایست که از عاجزه گرفته اند کیفیت را از ابتدا
الی انتها و بیان نمود سلطان طریقه فرمود که بعد از این تحقیق باید
کرد در زمان سلطان ضعیفه صاحب بره را حاضر ساختند و از او پرسیدند
که این بره را از کجا آورده و یکجا صعیده بوده زن گفت من عورتم بیوه
گوسفندی لاغری داشتم نمود سید میر بر سر دادم که چون این هفته گوسفندی
بر حضرت بوده بود جنوها اسهال انکیز دعا بامید شیدم حال این حال
مذکور شد که سید الله اقتصاد ظرف کرمان در حق این ملک ادعد در حق
عمل لطف بوده نان دیگر دم که فرزندم سلامت بیاید بخدمت سید

سالم

رسانم اتفاقا فرزند من بسلامت رسید خود خواستم بعهد خود وفا کنم بره بوت
بیشتر گرفته بود از دست خدمت سید کرده خاقان الادر پادشاه بظلم
ستم بره را از من گرفته چند انکه تضرع نمودم بجائی نرسید چون
پادشاه سخنان او را شنید دانست که هیچکدام بتعالی با الهی تعلیم الله
از حرام و شبهه محفوظ می دارد عند المحققین والخاصه دیگر گویا امتحان
نکوده بد نقل ثانی که حضرت کاشف اسرار الهی واضع الله نعمت الله اللهم صلوات
الرسل که در زمان که کاشف اسرار الهی شاه نعمت الله التقی نعمت الله
ولی جمیعا همان دابستاد عباد انقطاع اشتغال داشت سلاطین افاق و کابر
اطراف نفحات هدایا بخدمت خادم الوصی فرستادند یکی از
ناقصان ذات اوان داخل خاطر رسید که این همه جواهر و طلاء الای تماش
نفیسه که بجهت آنجناب از تمام بلاد و ولایت و تو دلان دعم و هند می آید
البته در سر کار او خزاین عفایم رسید باشد و شیخوانده بود که کسی
با جمیع چنین اسبابا انا انوی بتصرف عرفی و فقر سالم تواند بود آنحضرت
بعلم ولایت مکنون ضمیر او را دریافت آن شخص را طلب فرموده و بر تو دی
بیت و فقیرالی توطلب که ده دو خوش دعیب ولحد ... الهی ابدا
در فرمود دعای عای ما دار امیارا بجز کما ضرور دیدند که گوید عینه کرد آنیست یکی
سد کوید ما آئینه ایم هر که در صفا نکرد هر زمان عیب گر گوید لحف و ندرگ دل

بر دل اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات
و خوارق عادات ایشان سوده خیال را نداده بنابراین قلم شکسته
رقم مستحیر و از تحریر معاف و معذور داشته بذکر اولاد امجادش
مبادرت مینماید بمنّه و کرمه توفیق این صحیفه و لطف ایزد تبیین
مناقب مظهر لطف الله برهان الدین شاه خلیل الله و اولاد کرامت نژادش
آنحضرت پس از انتقال والد بزرگوار به بهشت برین حدائق و عرش
پیرایه بر مسند بساط هدایت و ارشاد بپرداخت و بر سجاده تقوی
و طهارت تمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب از چشمه باطن فیض قیاض
سیراب ساخت چون فروغ انوار باطن و ضمیر صافی منیرش بر صفحات
احوال اهل سلوک تافته معتقدان خاندان کرامت غاشیه ملازمت
بر دوش کشیده بذکر و هوش بحلقه ارادتش در دست زینت داده
اخلاص و عقیدت مساعدت شده باتفاق خواطر و ضمیر مظاهر آنحضرت اتحاد
و مباهات میکردند و چون عرصه مدت الشجره گلشن امامت و دین
بعدی در قصبه ماهان بارشاد طوایف انام میپرداخت بالتماس
خاقان مغفور میرزا شاهرخ سلطان از قصبه ماهان متوجه هرات
که دار السلطنه آن پادشاه کامیاب بوده شد چون بقصبه نزدیک
رسید میرزا شاهرخ از نبیره خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام

تمام کرده

تمام کرده لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت تقدیم رسانیده مولنا
صنع الله نعمة اللهی کرمانی در رساله خصوصیات آنجناب آورده که
در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات بود مجلس پادشاه دین‌دار
تشریف میبرد در صحن نشسته بر درگاه پادشاهی میرفت و چون
بمجلس داخل میشد بر مسند نزدیک خاقان جانب یمین میبود تا بر
حضرت حسن کمال نور در عزیزنامی خیر دوز شاه که از اعاظم امرای شاهرخ
بود شعله در کوه درگذران سلاله خاندان کرامت با خاقان
صاحبقرانی بر یک مسند نشسته بود گفت که مخدوما بر شماست
اعتراض وارد است اول آنکه حضرت خاقانی شاهرخ سلطان پادشاه
جهانست و تعظیم اولی الامر که فرموده باید واجب است و شما مجلس بارگاه
مبالغه میکردید رعایت ادب پادشاهی نموده در پهلوی آنحضرت
می‌نشستید دوم آنکه خراج رسم ... از املاک کرمان که ملک پادشا
رفقا ... بموهبت لطف پادشاه چون این سخنان استماع نمود
در جواب فرمود که شاهرخ سلطان ... الیشان خود تعظیم المتقدیم
نیست ... باید که او ... حضرت خاقان صاحبقران
این بیت خواند شعر ملک عالمست ... پایان ... وانتو لخطا آنا ...

میداند و خود شنیدم که فرمود حیف نیست که هر که داد عدل نخواهد انوشد
که فرزندان من حیثیش او را بایست بتحقیق حرامزاده است و من یقین میدانم
که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست اگر تو را دعوی غرض هست ما نمیدانیم
و جهت ندادن خراج ملازمت نمیکند بعد از امام حسین علیه السلام بر سر هیچ
بود هر چه تو ادای خراج نمایی مطلبی فرا گرفته بقلم داشتیم بعد و تصرف
نمایی شاهرخ اندر عرض موجب امیر محمود شاه شکی و فرمود تا این
فضولی که ابو عبد خواهی انشاالله بر تصرف کرده در همان رساله
مبین است که شاه خلیل الله کو سبی که تا جهار پاره از نطلا ای حرارت
و مجموع موضع بدانها که قیمتی کرده بودند و پنج صد دانه از لعل و یاقوت
که سلاطین بجهت او فرستاده بودند با تحف و هدایای بسیار و برسم
تکلف بحضرت شاهرخ کنداینده تا در آن هوا توقف داشت معز
السلطنه بایسنغر میرزا طشت و آفتابه طلا خود بدست گرفته پیش
آن جناب آمد و ساعتی این خدمت بجا آورد قان مغفور شاهرخ میرزا د
رسانید ندا و شنیدن انوری حد هم کشیده شاه خلیل الله نعوذ بالله
در یافت و باتفاق بایسنغر میرزا بمجلس پادشاه حاضر گردید و در بار
رفت که بسیار دعا بسیار پادشاه زاده کرد که نعوذ ما تا این حین
کرده

کرد و بجهت حاضر کرد شاه خلیل الله نعوذ بکلمات کارد طلبید و سر
که عزت بود داشت و جامه طلب کرده فانی که از کرده بودن مدام نوشید
درینکو بی برکرده پیش پادشاه حیران گردید و در کوفتی تامل داشت
آنحضرت فرمود مصراع صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی شاه
زاده میرزا بایسنغر میرزا داده از مجلس بیرون رفت و بعد از چند روز
شاهرخ میرزا را وداع کرده متوجه کرمان گردید طلال افضال بر عفاف
مهجوران شکسته را بسوط کرده اند بعد از گذشتن چند گاه قرة
العین خود شاه شمس الدین محمد را نایب مناب خود فرمود و رجوع دو رفتن
آستانه مقدسه را فرمود با وجود نفس نفیس بوفات رسید و خلف نامدار
کامکار شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب الله موقر
شده کرمان گردید و قبل از آن که چند سال شاه نور الله ولد آنحضرت بدکن
رفته عزیز و مکرم در آنجا بود چون قریب وصول آنحضرت بسلاطین دکن
آمده بودند باستقبال نتوانستند رفت بعضی از اشراف و اکابر را در
حضرت ایشان شاه نور الله باستقبال انشاالله ولایت فرستاده عرض
نمودند که واضطرار خود عرضه داشت کردند شاه کرامت دستگاه
چون اطلاع بر این معنی یافت قبلی طلب کرده و مصحف فرمود تا بر آن نبشته
در آن نشسته دو دقیقه لشکر اسلام و سپاه کفر با ذلک وعاد

کار بر مسلمانان تنگ شده بود بعزم غزا کردن با لشکر کفار تاخت
کفره فجره را چون نظر بر عماری افتاد لرزه بر اعضای ایشان افتاده
حیران ماندند چه کسی در میان ایشان بود که علم عزیمه و نجوم [illegible] نیکو
میدانست فریاد برکشیده بمردم خود گفت شخصی که برین فیل نشسته
رقبه عالی دارد شما را با او یارای محاربه نیست لشکر کفره چون این
سخن از او بشنیدند پشت بمعرکه جنگ کردند و فرار دادند و چون که
نوعیان محنت رفته رخصت نقض بدعهای خود نمود سلاطین دکن
و اهالی آنجا را از دست سپاه کفره خلاصی یافته در دست و پای آنجناب
افتاده و فتوای غالب محبت بکابر دعا و ولاد مجالس بتعیین نموده صحیح
و شام رسم ملازمت بجای آورده دقیقه از تعظیم و تکریم فرو نگذاشت
نکردند و الخصوص ولایت منقبت یعنی شاه خلیل الله در دکن
با پادشاه خلایق اشتغال داشت تا آنکه ندای یا ایتها النفس المطمئنة
را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیل شهر
دکن مدفون گشته بر بینا گلان آگاه پوشیده نماند که مولانا صنع الله
نعمة اللهی که از خلیفه ... سلسله ولایت آورده که
برهان الدین شاه خلیل الله علیه الرحمة چهار پسر نیک اختر بود که پادشاه
بی بدل در دکن ... در زمان حیات کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین

نعمه الله سری

ملجاء و عطا و فیض بود اول شاه نور الله در دکن که او متولد گشته
حضرت سنط کیمیا اثر جد بزرگ شاه نعمت الله بوده بخصوصیت بود
خوش آمد شاه صبح آباد انی و معدن فیض اهل عالم و غزلی در شان
او فرموده که این چند بیت از آن جمله است غزل چشم ما روشن شود الله
عاست ⁂ هم چو نور دیده نور الله کجاست ⁂ هست خلیل الله
من ⁂ لاجرم سرحلقه هر دو سراست ⁂ و شاه نور الله بجانب هند
دکن رفت در آنجا پادشاه فرق عباد مشغول داشت تا آنگاه که
علم عزیمت بجانب دار عقبی بر افراخت دویم شاه شمس الدین محمد
و چون بوجود آمد بخدمت جد ماجد شاه نعمت الله در باب او فرمود
خوش آمد شاه نعمت الله ما هم افروز صبح از میان بیرون ما
و غزلی منظوم در که این چند بیت از آن است غزل دیگر از آنجا مانند ⁂
جانان شمس دین ⁂ این جان چون بنده سلطان شمس دین ⁂ چشم ما
روشن است از نور او ⁂ دیده ام روشن بجان شمس دین ⁂ و شاه شمس الدین
جمیل بال عمر یافت و او را سه پسر عالی مرتبه بود شاه جلال الدین ⁂
شاه حبیب الدین ⁂ شاه تقی الدین ⁂ و شاه تقی الدین را فرزندان کریم
در خاندان کرامت فرمود سید خلیل الله ⁂ و شاه شمس الدین ⁂ چنانکه بعضی

(۶۰)

فرموده شعر انکه خاص نور بخش ماه بود ؛ نام او سید خلیل الله بود
آنکه خود سید اجال رسول جاه داشت ؛ شاه شمس الدین محمد نام داشت
دو فرزند سیم شاه خلیل الله ؛ شاه محب الدین حبیب الله بود
چون از تولد یافت جد بزرگوارش فرمود شاه السند و شهید السند و
چنانچه سابق گذارش یافت حضرت شاه خلیل الله بعد از ورود بجانب دکن
رفته بود آنجا وفات یافت و خلف چهارم آنحضرت شاه حبیب الدین
محب الله بود در حقیقت گویا محبت مجسم بود از فرط حالی
فرموده نظم کمال بین حقیقتش بعضی در بیان تاریخ ملاقات حیاتش
فرموده شعر محب الله بنور دیده ؛ خلیل الله را همان رسیده
بسی سال و بسی ماه و بسی روز ؛ بماند اعمار خلایق حمیده ؛ و مدت
حیات آنجناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و ده روز بوده و ۷۸ ۲ ۱۲
امور لایق است که عقل دور بین حد انسان حیوانست و چنانچه سمت
ذکر یافت شاه حبیب الدین محب الله باتفاق والد خود برادرش شاه
برهان الدین خلیل الله بجانب دکن رفته بعد از آنکه والدش از
اباد فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نموده در خلیل دکن مدفون
که عینقا مقام ولیای سلسله علیه نعمت اللهی با انجاب مصر گشت
در همان

(۶۱)

در همان ولایت بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان
سبیل غوایت اشتغال مینمود تا آنکه دکن عازم ریاض رضوان گشته
در خلیلیه دکن در حجره مزار متبرک والد بزرگوارش مدفون گردید
بلاد ایعزیز که بخشنده نور حقیقت در واهب العطایا المواهب لی
ظلمت شاه حبیب الدین محب الله هفتاد و سه فرزند از پسر و
دختر که است فرموده بود جمیل ایکفر اند که در دانا نقل از حد بلوغ
بجوار رحمت حق مغفور پیوسته شد و در ده نفر دیگر که هفده پسر بیا فرزند
دختر بوده با نسب بحکم کاد سیف دواخلی ایران سعادتمند شاهزاده
عبد الله شاهزاده صفی الله از طوی هند بلدا لعباد بحیخامد در بقعه
مبارک نعمت پادشاهان الی الجا مشغولی داشتند و همچنین شاه
ظهیر الدین علی بعد از فقدان پدر از هند بخطه هشت مغلوب بود تشریف
داشته و بعد محبان انسلسله علیه بجا آورد و نشانی یافت شاه
نور الدین و قرة العین او شاه ظهیر الدین علی از هند بدکن رفته
سلاطین مقدم او را عزیز و مغتنم داشته یکی از بنات خود را در عقد
ازدواج او در آورده و شاه نور الله بعد از چند سال از دکن بعد از
بشرف صحبت حضرت ولایت منقبت شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی
بار در خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت و بعد از طواف

مقام در زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام ببلاد هند دکن
رفته بود از منزل حد البحار رحلت نموده جسد مطهر خلیل مدفون گردید
راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال میرساند که در حین تحریر
این اوراق در شاه جهان آباد رحل اقامت کرده چندانکه تفحص نمود
بوسایل و اتفاقات مقامی حالات و اسامی اولاد شاه محب الدین
حبیب الله بن برهان الدین شاه خلیل الله بن برهان الدین شاه
خلیل الله اطلاع نیافت بنابرین تذکره از کتب اهل سیر بنظر رسید بر
سبیل تیمن و تبرک درین مقام ثبت افتاد در جای واثق ورود وقوف
صادق است که ارباب حال و مقامات نکنند از تقصیر ندانند
اکنون حقیقت آنکه کمیت خوش خرام قلم را در ذکر احوال حضرت اعلی شاه
پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی در عالی اولاد
امجاد کاشف اسرار الهی سید نور الدین نعمت الله ولی مجمل از هم نموده مجمل
او مفصل مرقوم ساخته و از تطویل احتراز نموده شیوه ستوده ارباب تاریخ
دانش پیش نهاد همت ساخته و از تطویل احتراز نموده شیوه ستوده ارباب
تاریخ را پیش نهاد همت ساخت تا دامن بیان دنباله کرد ذکر
احوال حضرت معارف پناهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی بر سبیل
اجمال آنحضرت علاوه نجات سر و ثلاثه اولاد امجاد کاشف اسرار الهی

شاه نور الدین

شاه نور الدین نعمت الله قلی مرجع ارادت طبقات انسانی بود و باطن
خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش
مظهر ارشاد و هدایت و اجتهاد و ذات خاص الخواص کاش باصناف
فضایل و کمالات موصوف بود نکات حقایق سعادت بانوی بلجا
سنن سنیه آبا و جد کرام مصروف نظم شاه ثانی سید عالی
تبار نعمت الله ولی دیار دکار : موضع مملکت او ازمان : ملجا
پادشاهان زمان : هم نظام پادشاه ملت دین : هم معینی تراد با
یقین : درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آستان ملایک
آشیانش ملاذ خواقین قطعه قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب
بوسد از تعظیم خاک درگه خان بدرش : خاک نجف نوافل
حوروی بر صاحب : کعنان نحل دلت شاهان چون نشینند بحدرش
چون صیت کرامت و ولایت آنحضرت بر سبیل ایشان در اطراف
جهان اشتهار یافت در سنه ازان بعرض پادشاه اخلاص آیین معوذا
جهان شاه که فرمانروای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود
رسید داعیه آن نمود که دست ارادت بحضرت اخلاص و دامن همای کاشف
اسرار الهی زده صحبت علیه عتبه الکبری کعبه التاج هند شد نمر باری و هره
اوج شرف و عنا ... بود خاتم نام داشت در سلک ازدواج اختیار

انتظام دهد و از رشحهٔ سحاب مرحمت بر اطراف استقامت ظلال الطاف
و آمال محمود ابواب فرح و شادمانی بر چهرهٔ روزگار خود بگشاید لاجرم
مکاتبات مخالصت آیات بلطف و هدایات بین الجانبین مفتوح
فرستاد التماس این طلب محمد شاه نعیم الدین نعمت الله استغفر ما نقوم الی
ایوان در جواب نوشت که ما را داعیهٔ ایام سفر حجاز و ترغیب و تحریض بیت ا
در داعیه گذاردن حج اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام در
خاطر جای گرفته ان شاء الله تعالی بعد از تحصیل این توفیق اکرام
اذن تعلق گرفته باشد هر آینه در آن جانب ملاقات واقع گشته انجه
متضمن حصول اراده خاطر عالی تواند بود صورت خواهد یافت
دعا طلب مخلصان و هواخواهان قدم در راه نهاده متوجه
حرم محترم و من دخله کان آمنا گردید شعر کاغابر شاه توکل نهاد
قدم در طریق توکل نهاد   دل در وسش بپیوند وجود   بیامان
از آن جیب در سبیل محمد   بر آن پس بقصد خلوص سلت
حج دریافت شرف طواف روضهٔ مقدسهٔ نبوی علیه و علی آله الف
الف تحیات الصلوة والتحیة عنان عزیمت اقامت دیار بکر و آذر
بایجان معطوف ساخت چون دار السلطنه تبریز از یمن مقدم شریف
عنقا اقوال کنید گردید شد صیت جهان شاه بغایت مبتهج

دهرد

دهر و در گرفته متحول مقاصد صوری و معنوی امید داشت که طریقه
حسن اعتقاد بجای آورده باز آنکه شش چند روز صحبت چند که
با حقیر را ثابت نخست غربت در پرده لیتی را روی نمی بود درسال از
دواج المخدرات انتظام داد شعر جهانشاه از کمال حسن اخلاق
فرستاد بخلاف تحفهٔ خاص سمی بخت صاحب جمال نیکنام خود
مو بیم خصالی شاه ثانی با صاحب تلقین مرتبه چند گاه در تبریز
قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید بعد از آن
بمقتضای حب الوطن من الایمان متوجه خطهٔ یزد گشته مرتبهٔ یکم
ظل الفضال و عفا در صومعه دل شکسته با مربوط که خواست از انواع
تخیل ملموح شد و در متون کتب مکتوب گشته گرد آن وقت که
آفتاب اقبال ابو الفتح امیر حسن بیگ با مبدا و مطلع جلال طالع
گردید و واقع گشته شد صیت جهانشاه از متعلم سلسلهٔ عالیهٔ الجا
در صحرای موش از جانب ... امیر حسن بیگ نگرد ما هیچه
لوای جهانگشای امیر حسن بیگ باوج شرف رسید و تمامی آذربایجان و
و فارس و عراق از پادشاه نافذ الفرمان مسخر گردید اهل تا
حسد ضعفان باتفاق تحریص خسرو آفاق در سایه که دختر جهانشا
در معاونت شاه نعمت الله و نقود ابیض و احمر و جواهر و موضع لا ... جهانشا

در خانهٔ شاه نعمت‌الله در تصوف آنجناب هدایت مآبت لاجرم امیر
حسن بیک امیر شد اکابر و افاق را بیش از طالب و ظاهر مراسم تعظیم
و تکریم بجای آورده باطنا در مقام تفحص مخبر خوارق حضرت شاه
را نوع امتحان نمود تصرف شاه کرامت دستگاه مسیحی دان انثا
روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاد و چون وقت گذارند نماز دیگر
در رسید پادشاه رعایت ادب نموده جمع امامت بفرزند شاه ولایت
فرمود و خود با علما و صلحا طریقه ما موقت بجای آورده در وقت
تشهد امیر حسن بیک بیهوش گشته بعد از ساعتی بهوش آمده در
قدم آن اولاد در رفتن و سالک گذاشته گفت در حین خواندن تشهد
جمال حضرت پیغمبر بنظر درآمد که از روی غضب با من خطاب فرمود که ما طفلت
دارم تو میتوانیم دید پادشاه را بر تو مسلم داشتیم و ترجمه قلیلی
از خرافات دنیوی یافتند آنرا در مقام مضایقه حیلام از
شنیدن این کلام بیخود شدم و از گستاخی که در باره حضرت ایشان کردم
پشیمان گشته در مقام عذر تقصیر و لیکن حضرت را رخصت معاودت
بلاد العباد یزد داده و آنجناب کرامت پناه قرین تحت عاطفت
بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی داشته بدستور اسرار همت عالی
همت بهدایت و ارشاد خلایق گماشته بعد از مدتی انبوه بقصبه
ماهان

ماهان نهضت فرموده از امور دین و دنیا در ایام مسعود با صناف طاعات و عبادات
در عبادتگاه میکند و لیکن تا در سنه   انها تقریب والله یدعو
الی دار السلام شود داخل ... عالم فانی بتوجه سرایجاد دار انتقال
نموده بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب حال پوشیده نماند که خواهند بکرم اصحاب
اخبار کرامات و خوارق عادات آن حضرت ولایت دستگاه در دواوین کتب
مرقوم خامه گوهر نثار گردانیده اند از جمله اتفاقات که بعضی از آن بتحریر و تبیان
انتساخ قطب شاهی مطالعه کرده بعرض میرساند بتبیین احوال و بسبیل
اجمال آنست که نقاوة السادات صدر جهان در کار ... القلوب
افتاده که در زبان پادشاه غازی ... سلطان المشتهر بولوا الملک
شنیدم که در وقت دعا از اولاد امیر فخر الدین ... بنزدیک امیر جهان شاه
در موطن آبا و اجداد در قریه سعد آباد ولایت همدان بوده بعد از تسلط سلاطین
آق قویونلو و قرا قویونلو مدت طولانی برآمدت عزیمت الله قلیبیک بجانب
هند دکن نهضت بعد از اتفاقات سلاطین آنجا در انجام مهمات مملکت عزت
مراجعت نموده دیوان امالی ... خان محمد اسپانی بجانب پادشاهی
نهضت ... بجهت سلاطین دکن سرانجام نموده و باتفاق طریق سفر
هند پیش گرفتیم چون بدار العباده یزد رسیدیم بزیارت ... افضل
استاد پناهی صحبت ... شاه بوده از آنجا که کمال کرامت و ولایت

آنجناب بود بعد از وصول احوال ما اظهار التفات عاشقانه از کلمات
در بیان وحی ترجمان کرده باشند که امید نیز بحصول امانی و امال
در هر باب واثق و منتظر باشیم که از بارگاه احدیت سلطنت قطری
از اقطار هندوستان متوجه علاء الدوله نواحی کرده اند در دست مبارک
بسر کیفیت عالی چند عدد اشرفی انذیر سجاده و مراسله بمن داده
که این اقل فتوح است سلطنت بعد که اثر زمین متوجه الرشید است از آن شاه
شاه معادت پناه امید وارد شده است استدعای فاتحه در دعا عمده
متوجه ممالک هند شدیم چون امیر حسین بکرده محمد امام بیک بنجگاه
سلطان محمد رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه بهمین نجم ثانی سلطان
محمود نژاد کرده ان اوان بر سریر سلطنت تمکن گردیده بود دست خط جناب
عمی امام هدایا را بنا در که همراه در جهه بود از نظر گذرانیده در محل قبول افتد
در جناب محمی الم ولی خان را بنوازشات شاهانه سرفراز ساخته انواع
التفات بظهور رسانیده و پس تکلیف در میان آمد تمام آنجناب را نگاه داشته
رخصت امدن نجم الدوله فرمودند جناب عمی امام الجلیع فاخره سرافراز ساخت
رخصت انصراف ارزانی داشت روز دیگر پادشاه هفت کشور دو ابن طلبیده
نوازش و عواطف پادشاهانه فرمودند گفت سلطان ترکی صاحب مائیکه شما با ما
باشید در خاطر عرش بعد عرایض بنا کردن [illegible] مجرا باشید که بو قاعده امواتب

و مناصب

و مناصب و جاه در رفعت و در طرق خواهد بود در روز بروز انواع ملاطفت
فاتحه و وصیت جلی انه از پادشاه نسبت با صدر و امرای تا بعون
نعمت الهی در مملکت دکن بر مسند فرمانروائی در ساده سلطنت تمکن گشتم
چنانچه تفصیل احوالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخین بلاغت
ایمن گردیده عطر افشان مشام هوش گیتی [illegible] در کلماد احوال ملاذ المجا
صلح و عالیقدر سلاله خاندان امامت پادشاه امیر نظام الدین [illegible] محمود
سنه ست و عشرین و تسعمائه که دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق ٩١٦
عز شانه فتح بلاد خراسان بر بدگی دولت پادشاه جم مقتدر سکندر مکان
خاقان سلیمان شان ابو البقا و سلطان شاه اسمعیل صفوی
بهادر خان بر کشوده و بید قدرت کامل در دنامی چون محمد خان شیبانی
در روز رعیت کشت پادشاه ربع مسکون در بلده هرات لوای عیش و
کامرانی برافراخته انعقاد بساط و لیالی هلیت داد از خطه بهشت منزله
میذ بپایه سریر خلافت مصیر شتافته باصناف الطاف و اعطاف خسروانه
سرافرازی یافته در سلک مقربان بارگاه جهان پناه منتظم گردید بعد
از چند روز خاطر خود سید لشو و ضمیر منیر مهر تنویر ضیا و کستر پادشا
هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد
مهمات سرکار سلطنت و وکالت نفس همایون شاه ظل الهی در دارد سند

امور و معاملات اوقاف ممالک محروسه در قبضه درایت و کف کفایت
صاحب کاشی نهند که ثبات دولت نعمتش اساس و بنیان ابد دولت
در سمت ثبات و دوام کوه و با صابت فکر و اندیشه قوا
عد ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از شمیم مکارم
اخلاق هشام خان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد و از نسیم محاسن
اداتش حضارت گلزار تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد
در نصف شامل مظلومان بادیه ناامیدی را از آفتاب حوادث
نجات داده بظلال رافت و امانش رساند شعر محسنه رایش
بخلوت راه فتنه بربندد   مبادا دایمش بر ملک و الملک بگشاید
سعادت چشم بگشاید که تا دولت کجا بینند   نفاذ او گوش دارد در
کرنا وایش چه فرماید   بعد از استشاره و استخاره خلعت اعتنا منصب
جلیلة المراتب وکالت قابلیت سلاله سلسله هاشمی امیر نظام
الدین عبد الباقی چیت امد بخت حکم همایون از مکمن عنایت در
افزون نفاذ یافت که الحضرت من حیث الاستقلال و الانفراد متصدی انجام
امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی
درکنار و اعیان حضرت بی وقوف حضرت او در هیچ مهم از مهمات
وکلی مدخل ننمایند لاجرم عنان ... پناه درکنار گشت شعر

پناه سروران

پناه سروران شد چون که او   سرنام اوران خاک زر داد و مهر دان
ایام پادشاه افتاب احتشام بتجدید موجب تقویت ارکان شریعت
غرّا و تمشیت مهام سادات و قضاة و علما و فضلا گشته
منصب صدارت ممالک محروسه را بالحضرت تفویض فرموده قطع نظر
از نکات منشیانه و تلطفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت
برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد او نیکو منشرح الصدور ما لیعتقد
ناظر بر امر گشته و فضلای بعالی بیش مقدمات از قطرات غمام الغمام
التفات او مرتضوی خضا الدر خضارت و نظارت از سرابستان
جهان درگذشت مدت چند سال انتصاب جلیل المراتب بوجود با فیض
لجود از سلطان نقبا و معارف شعار نیست داری برداشت تا در اوایل
۹۲۰ رجب المرجب سنه عشرین و تسعمائه فیما بین خاقان سلیمان شان و سلطان
سلیم خان عالی الولایت در موضع چالدران محاربه و مقاتله روی نمود
چنانچه شمه از آن به بیان در جلد ثانی جامع مفید بیان
گردید الحضرت در قول بکالت پادشاه هفت کشور را برداشت بمقتضای
قضا و قدر بر تیغ اعادی مجروح گام شهادت نوشیده روح مطهرش
با ارواح شهدای دار علیین در حظیرة القدس ... شعر درد اکرد مان
بجلت تمنا ... است   با خورد و نیل ... بد چنین است

وگاهی بود انکه لاله زمین عرق بخشد   وگاهی ازان فلک ازخون شفق گلگونست
اثار دعوات ان مانی بنیان خیر و احسان بیشمار و انچه در نظر
ارباب بینش ظاهر و هویداست صفت صفا است که در حفظ انقیاد حق
بوده کار در قوی بهمت معاودت عالی نهمتش باتمام رسانیده ذکر
شمه از اوصاف و برخی از احوال سلطان سادات با احترام قدوه
اولاد خیر الانام مرتضی ممالک اسلام مقتدای طوایف انام مخصوص
بسعادت ازلی و تاییدات لم یزلی شاه نور الدین نعمت الله ثانی
بر ضمیر منیر عالم ارای اکابر و اهالی که بحقیقت جام جهان نمای عبادت
از ان ذات پوشیده نخواهد بود که بیش نهاد همت عالی دیگرانند همه عمر
سیادت و نقابت تقویت دین مبین بود و نصب العین ضمیر منیرش
تمشیت احکام سید المرسلین علیه وعلیهم صلوات الله رب العالمین
خاندانی که چون درخت بخشش و بکلش اقبال بالا کشد عقیدتش
میوه ارتقای سعادت اسم او معروف ولوای نام الاپناهی منکر بود چون نهال
اجلالش انچه بیاد نقابت سبز و شاداب گردید تا نه تیغ نو باده
ابصار خیر و نفع و استیصال شر و خیر بود انتصار حالش چون بصیقل توفیق
روشنی یافت صورت نیک خواهی و نیکوکاری در صحیفه ضمیر منیرش ابد
کشته [illegible] مستقیم راه برام [illegible] بیت سر سبزی
غفال

ظلال سعادت باغ ملک   بچشمه سار شرع مطهر طبع مدار
لاجرم نسیم عنایات الهی در وزیدن امد و ترتیب المخصوص
در ضمیر افتاب تاثیر خاقان کشورکشا سلطان شاه طهماسب
بهادر خان انعقاد گرفت و در سنه ثمود سه   نواب علیقلی
مکان مریم شان علیه متعالیه خانش بیگم همشیره محترمه خود را که
که فاطمه زمان و ملکه اوان بود به حباله نکاح شریعت عز انعقاد ازدواج ان
حضرت انتظام داده بحباله نکاح در اورد بلقیس عفت معاودت جانب
خطه یزد رهنمون گردید و نسبت المخصوص نقابت منقبت انواع
انعام و احسان موجود و در تمام اختیار ولایت یزد و تکفل کفایت و کلای
انجا صرح [illegible] سعادت و حکم همایون ازمکمن غایت روز افزون
عز صدور یافت که امرای رفیع مقدار و وزرای کفایت شعار و سایر
عالی تبار و اکابر و اهالی اقطار و امصار [illegible] غاشیه فرمان بودند
گرفته لوازم الطاعت بجای اورند [illegible] معین
مطاع و احکام واجب الاطاعت از القاب المخصوص مرتضی ممالک
اسلام مقتدای طوایف انام نویسند چنانچه [illegible] قرب
وصول [illegible] نکاح [illegible] علیا [illegible] مرتضی ممالک اسلام
با اعاظم سادات و اکابر و اشراف با استقبال [illegible] دویستان

سراپرده عظمت حجلهای عروسی دانش و بینش برزده گردون آیین ساختند

شعر مرتب گشت چندین حجله باز　　شد او ابر بر روز خرمی باز

زیبای اندازه صحرا و باغ تزیین : لبان سقف صورتخانه چین

و در ساعتی سعد اقبال بحفه همایون بمنزلت و اقبال ناهید اوج

سلطنت و استقلال بعد التخانه خطه یزد رسید و از شعشعه نور

الطاف پادشاهی علو مکان اعظم لطف شاهنشاهی مجدد رسید که صحن

ایوان در شنبه یافت و کابل و افاضل دیار نزدی اراده باستان

کواکب نثار اوده دولت و نفحه کار در محلی همت اثار عرصه

نعال نشسته رضا به انتخاد خود میل انسند و اهالی و اشراف و ملوك

شده سینه لیلا و نهارا بوجود و لاجرم کلازم جان نشسته بانی مباهات

میکردند دست سخاوت بر در انعقد جهت بالنبر صلوات الله الملك

الاکبر بطلب سائر کوهی بانگشت که کبیرا صغیر و کبیر والاما کشت

با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال الحال ارباب علم و کمال

نهایت رافت و ایل محدد تعظیم اصحاب فضل و کمال دید و هیچ وقت از دقایق

اهمال و اغفال نمیفرمود　　بالطف پادشاه نبوده بود [illegible]

پناه عدل گستر　　پناه سرفراز درگاه او گشت　　فلك جوان عزیز جا

او گشت وانه بنده او اولاد سلطان پناهی در تقید حال ارباب فضل

دهش کوشش با تمام معدلت ابواب مکرمت و گوش بنیت در وجود

سحاب خلق بگشاد　　بخودش کام غیر از درخ بیداد　　بیمن التفات

همت و داد بنیای علما و دانشوری　　ذات لطف و اطراف عالم

چو گلزار ارم گردید خرم　　در آن ایام خجسته فرجام خاطر انور بحضرت

فرشته احتشام با ساختن عمارت و اجرای قنوات و احداث باغات راغب

گشته و مقصود گشته معماران هنرور و مهندسان دانش اثر در جهات

بالحمد الله الفتح طرح جهات سوق انداختند و اساس ایوان گنبد هوران

مشیده محکم ساختند و بانواع نقوش بنا و روح افزا و بوجهی ساختند

درو ساخته اند که سر غرفات بلند بر سر هم بنید دره و حقیقه بکار سحر بر ساخته اند

در غرفات بر ما انتعش [illegible] ازکنگره شرفات در هر دو چه کنند انید شعر

بوستانی است کو طاوس و ملایك هر دم　　انس بهره نمایند همه ایوان

خم طاقش همه با سقف فلك هم طاق　　لب بامش همه با چرخ برین کربند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طاق مینای عماردن فلك ارتفاع ساخته کردیلر دستلبلر ژنك شرقه حدید ن

وسعتده جنت ماوا و هوا حوضی کوثر مثال الحدائق بافته اداده آب زلال

مالامال اولمغله ماء طوتیلر دعرض بیها الکاج تونیب یافته دان باغ خلد اسا

موسوم کشته باغ خلد لسا دیباغ نوادره الا انکلشن فردوس دیش بکمال ایعمو دی

دسیکه دانغزهت جمیعا و لطافت آب و هوا غیرت کلشن ارم کرده شکوفه

نباطین اوله الدانفعال کلهای رنکارنک کاهی سرخ و کاهی سفید و باید د

عندلیب خوش نوای طبع ادیدال در وصف کلها صنایع اثار نغمه دحضه من

ریاض الجنة سرایه فعیه شکیوی اذ عوله الا اللهایی چون نلمه مدلفوب

خبان نرنجده سنبل سلسله موی ماکلهای ضمیرانی هم چون خط غالبدوی

ما العل تبار خوش اوار وامدد اثمار حلاوت ثاد اشجار فی قسم دوقو ت

دلدهوا سفضاء مکاش جمیع اوقات فیانه معتدل النظر چو خط

مبان سبزه واثر ملک [illegible] ترکشکان برنیم صباء دعخان کاجو مهرحال پند

چو سبزان نعمانی بالایلند و هوایش هیئته نه کوم نه سرد و نه [illegible] مکل نه

ابلدده کرده و صحیفه ضمیر منیر ارباب بیغش مسوقیا نادکه معماد هیت

عالیهمت الحضرت کواکت تعلاایت موقت انعقاد دعا غازحیت تعنی دعما دلت

دسلاطین بوداصل [illegible] ویند معلوکان ساخته و بولنجنکر اکوکیت واسطه بولد

قلم دو عرضه توصیف اعتماد دعتکاوی ایدهوائیه اندفقاد بانعقاد دولکوی

مقصود

مقصود نخواهد رسانید باری بوانتقام بعمین قدر و اختصار بونده بیت کی

کریمه غایاننده قصا و ایراد دها اینه نعمان بوقت دفتکه جوزنی هنوزهت

دهدها انام نواب القاب احتجاب بالقلبو مکان حضر نیجا الزمان محمد علیا

عالیه خانش بیکم حرم محترم نواب مرتضی ممالک اسلام او موضوع باددها قاه

تعنه هندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور بناء علیه که

تفاخر کنند بلدانا قام طرح مسجد عالی اساس اندلختند ددهو کنی

انداکان جهاد کوندلائی غرفات بوافواختند که هو غرفه بند لطافتان ادنا

نقل علیها جهاد یکی نخال مصر سانه قصور جدید یوکی عماد هفت اقلیم ابدا

السلام مجانابعد الحوانه نوادش طاقهای کابه نیلت بافته و منقوانواد

حروف کلمات ایات بینات قران تعلقناقه کمال العجال منرد قبلة کاهش

ووقطیون بصیرتنا کاهان تدفیق دیما بیدد محل تسبیح سیحانی غلغله در حلقه

ذاکران مجامع ملکوت [illegible] تحمید و تقدیس و تهلیل مهللان لاحیت صوامع

عابدان لاهوت اقتادکه تاده وذکر مجلی از احوال خود قال نواب مستطاب بیستا دقت

فقت نقابت معزبیت مرتضی ممالک اسلام مرشد طوایف انام امیر غیاث ف

الدین محمد جلانا ایا فخت قرحام کرم بحر دسته بوغادیمن قلم افرابده

دفنها [illegible] انوار [illegible] ریاض خان [illegible] تعالی

شانه الحضرت [illegible] فرخ حکم [illegible] انوار مصطفوی ان

از حجت او بسیار علامات موقتضوی انحصار الحال هویدا شعر خجسته طالع
در دوش چو لوح بهار دلی فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال
از آن نهال برومند تازه گشت گلشن دین چنانکه تازه گشت شجره گل زباد شمال
اعنی دنبره اولاد رسالت و ثمره شجره امامت و ولایت امیر غیاث الدین محمد
میر میران در ساعتی محمود و طالعی مسعود از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاد و
زمان در وصف امیر اولو حجسته مسعود نیک اخترند توتم بود شعر تهنیت ولادت
چو نظر کردم توره انصاف دادم و گفتم که این سعد الکبر است هنوز از نخچه
کلهای اقبال الذین صاحب تمام نشکفته بود که شمایم سرور مجد نقابت از احوال
و اقبالش تمام جان عالمیان میرسید و لوامع انوار سیادت از جبین مبینش در
خشنده جهان افروز شعر بو اعظم الحظها از اوج سعادت نکوییش
لامع انوار سیادت نکویم مرکز دوش افتاب و بیرج سرافرازی کامیابی درخش
شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت و هر چند بحکم مبتدا
افادات جاه و جلال و کرامات و اقبال انصاف از افعال و عادات
اقوالش ظاهر و میگردید و چون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان
ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان استحقاق منصب نقابت و استعدادات
قرابت از ناصیه باسعادتش هویدا دید و بمفید رعایت بعنایت از حد کمال
مشاهده نمود بتواتر و عاطفت پادشاهی برو جنان احوال خیر مآل آنحضرت

توجه

تعویض فرموده دو بار داده باغ عظمت و کامکاری دو فرها لعین سلطنت و تا
جلادی اعنی نواب افتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش بیگم صبیه صلبیه خود را
که دره التاج خلافت حکومت سلطان بود بعقد ازدواج نواب شاه نعمة الله
خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میر میران در آورده صبیه شاه
نعمة الله را بشاهزاده کامکار اسمعیل میرزا نسبت مواصلت فرموده بمقتضای
شریعت غرا عقد نکاح منعقد گردید پادشاه سکندر شوکت بعد از رو
ساعت دبالغه در تعظیم و توقیر آنحضرت کوشید بحکم همایون از مکمن
عنایت بعد از فرمودن نفاد یافت که جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا
و اعیان حضرت سلطنت طریقه متابعتش پویند و غاشیه اطاعتش
بدوش گیرند و عنفوان سن در سلطنت و در قیاس و طاعت لقبش را موضع
ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام نویسند لاجرم عتبه علیاش ملاذ امرا و
خواقین و پناه ولاة و مرزبین گشت و پایه حشمت و امتداد دولتش از پرتو رشید
عنایت پادشاه جهان مطاع بشم صفات ارتفاع یافت از فیض فرخ
فرخنده گشت در هر دو ایام ع صند جهانکیر دوش ضمیر محال
متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تقویت و تمشیت مهام سادات
و قضاة و سایر ناس گشته منصب نقابت ممالک محروسه را بان قدوة
اولاد خیر البریه که در هدایت هادی راه هدی و در ولایت ولی دین آله بود

تفویض فرمود و بی شایبه تکلف در نحو و دی الخصوص نسبت بعلما و مشایخ
ارادت و اخلاص ظاهر میفرمود و در تعظیم سادات و اکابر و اشراف
دقیقه فوت و فرو گذاشت نمیفرمود و از رشحات سحاب اهتمام و اجتهادات
مرجع انام نزدیک و دور در دریاء فرمودین در دولت سیراب گشت و کشت خلد
امید ساکنان ملک بلاد امصار در خطرات عام افساد اتفاقات در حضرت
دفضا وت دانش ایشان بیان در لکن شد همچنین در دفعات که نواب
سکندر شان شاه سلطان محمد پادشاه معبر و سلطنت مدود قرار
گرفت پرتو آفتاب عنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتناهی طالع گشته
بر وجنات احوال الحضرت ولاد عظام کرامی کرد بنده و بگفته گان قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بعینه تافت و ابواب لطف و مرحمت
شاهنشاهی بر روی روزگار ایشان خالصه در عنان عنایت گشاده
نواب خورشید احتجاب بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه متعالیه
صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم که زهره برج سلطنت جهانبانی
درة التاج خلافت و کوکب ثاقب جبین حلیله شاه اسمعیل ثانی نواب
تعالب پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت و نیر جهانتاب
سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف الرشید نواب مستطاب [illegible]
اسلام نامزد فرمود و در اوایل سنه   نعماة در هنگام بهار

طراوت

طراوت بخشا که سلطان ملک احتجاب هفت اقلیم عرصه جهان نوا بوده
خود صرف کرد اند مع [illegible] که این بعد البقا داشت
محض زندنکار [illegible] جلوه کاه [illegible] دید کوردن حفظا
ان حیوان ماند عظیمی که بر جبین روشن ضمیر محمد رفع اصابت عین الکمال
آیات ان یکاد بر زبان رانده بجانب غیر دوان ساخت چون مضمون
خبر قرب وصول بالخط بهشت منزلت رسید نواب [illegible] ممالک
محروسه اسلام بترتیب طوی دادن بستن شهر و گوی کومان فرمود
فرمان بر انجام اسباب جشن و سور صدور [illegible] ایام نشاط و سرور
مشغول گشتند در باغ جهان آرا [illegible] که هوای جانفزای چون نسیم
نسیم ارم بهشت روح [illegible] و ابر عنبر بوی مانند ابحیوة
جان بخش بعد باقی انکار کرده ابواب فرح و شادمانی بر روی صغار
و کبار [illegible] انسانی کشودند و ارباب صنایع اصناف بدایع ظهور داده
کوچه ها و بازارها آیین بستند و جاها [illegible] تمام [illegible]
و دکاکین را بدیباهای چینی و مخمل فرنگ و اطلس خطایی بیاراستند
و بانواع نقشهای تصویر [illegible] که [illegible] تقریر [illegible] بیان
عاجز است [illegible] کیفیت آن و استطاعت قلم در زبان [illegible] بعید
[illegible] تمکین [illegible] که طالع [illegible] نظر [illegible]

می‌بود قضاة و علما و اشراف و فضلا و صدور مجلس بهشت آیین
نشستند و بمقتضای شریعت غرا عقد نکاح بستند مجلس نشینان
تتق سیادت و حشمت شرایط کشیدن پیشکش و نثار بجای آوردند
انعقاد این در و گوهر سلک کردند که قافله نثار از فوج جهان رخت
بربست و دست عنایت بخشنده کارساز ارباب غنا بنیکی ماکین
و فقرا و این پیوند مبارک شاد الحضرت خاقانی که هر یک آفتاب سپهر
ولایت و ماه برج کرامت بودند جد ظلال الله عواطف خسروانه سود ه
خصال الاصناف پرتو عنایات پادشاهی بر وجنات احوال حضرت مآل شان
می‌تافت در زمان اختیار بلاد و امصار عموما و خطه فرح فزای هری
بر خصوصا در قبضه اقتدار آن حضرت عظیم الشان قرار میداشت و زمام
عظام و حکام عالی مقام و سایر قضاة با احترام و اکابر و اهالی عرصه عالم
درگاه خلایق پناه نواب مرتضوی خصال را پناه خود یافته ملازمت
می‌نمودند و بر خود لازم و واجب دانسته عتبه علیه اش را ملاذ
اکابر و اشراف آفاق شد و سده سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق
گشت اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت صله در دربار
آن حضرت جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع صدور و علما
و امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ الفرمان در گذشت و در

احوال

احوال او املاک در قصبات مرتبه بود که محاسبان دانا از حساب آن
عاجز اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر غدار در این مرحله
ناپایدار دیار یا استقلال دار امور دو جهه بر قرار گذارد در شهور
سنه ثمان و تسعین و تسعمایه از قبل اهل عرفات سر بیستون ناتوانی
تفاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا هیچ مفید نیفتاد کار از توقیف
اعلان و لاشریک به گذشت در داعی والله یدعو الی دار السلام
ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش رسانیده آن حضرت
خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جنان خرامید

مثنوی
دریغ آنکه از فیض انعام عام ه دل خلق را شاد کردی مدام
دریغ آنکه چشم فلک بعد از این ه نبیند نظیرت بروی زمین ه ذکر

بنای خانقاه عباسیه و جلوخان و صیادانشاه بر حکام خواطر ارباب
جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال پرتو ضمیر و مبرهن
خواهد بود که شغل عادت از عظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم است
بنابر این سلاطین نصفت قرین و فرمان فرمایان جهان را اکابر و اعیان
دهر بل جمهور نیکان بنیاد آثار یادگار مانده لاجرم در داوری که نواب
مرتضی الممالک اسلام پناه میر غیاث الدین محمد میر میران بر مسند جلالت
و سربلندی قباب تمکن بود فراخور همت عالی هیئت در داخل شهر و بلوکات

خطه یزد عمارات و قصور و باغات دلگشا و مزارع بنا فرموده از الجمله
در محله ... مدرسه بقعه و عمارات امیر غیاث الدین علی طرح در
لخانه عالی انداخته ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع نمودار
کرده اند که از نزاهت رشک بهشت برین و از صفوت انوار قصور جنان
ساخت فضای قصرهایش گنج آمال صفای صفحاتش صبح اقبال
نقوش نگار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانه چین کشیده تصویرات
سحرآسایش نقش مانی را و فشگ و ابواب طاق نسیان نهاده و طاق کسری
فلک الافلاک از مساوات بیوند و در وانه در لخانه قرار داده و نجار
هنرمند در و از عالی ترتیب داده و اشتغال معروف عباسیه موسوم گشته
و همچنین در فضای جلوخان و میدان طرح انداخته اطراف آن را صفها و
ایوانها ساخته در هر ضلعی طاق در غایت ارتفاع و استحکام باتمام رسیده است
در در ابواب میدان الادی دو منارات بلند به حد ارتفاع که با قصر فلک هم بر
مکوب ساخته بودند که هر صبح در شام صدای نقاره و نفیر بگوش ساکنان
فلک اثیر میرسانیده اند و الحال در لخانه عباسیه و میدان و غیره با
شرعی نحیل البحیرت اکا بر و ملاذی سید بادیه الزمان میر معزّ الدین که در حجر
شهریاری و فنون جامع علوم از مدتی بحوزه استقلال یافته و لحضرت
عرفان نفحات موسم عمارات بنیاد احداث فرموده در طرح طبع

بلکه از تنها طهمان ضاطم سخن در توصیف عمارت عباسیه ابیات ترنم
گشته خطر نزهت عفاده سپهر نهر سوای دولت نام سعادت ابدی
شد تقرکرده مقام سرا چهاری بهشت اگرچه دلگشا باشد فضای
صحن وسیع تو میر نماید ام در وشی و صفا تو عقل میر زید سواد
قامت ابدا یا حرم غلام چغان تو شو خدا مثلت تا با دی
اکو بیا در هم بدین ساحت تو مقام غلام دار زمین بوسه میکند هر دم
علو سقف تو دا آسمان بنا انام مجسته باد درو نخند به جهان کمال
ملاذ در طی ایام کامکار انام ذکر احوال اولاد امجاد نواب قدسی القاب
ولایت دستگاه سالک مسالک عرفان امیر غیاث الدین محمد میرمیران
بر سبیل اجمال و اجمال مختصر بعضی و اهل عطایای ضیف تعالی
شانه همچنانی انحصر بیدار جهان در قرّة العین ادح کرامت در ولایت
دودش ساخته بود و سایه ایشان از بنت شاه نعمة الله شاه صفی
الدین منصور شاه خلیل الله شاه میرزا سلیمان و چون تفاصیل
وقایع و حالات آن ذوی المجد و الفخر در ... حررتر معلوم میشود خامه
دوبیان بحر و بعضی از احوال ایشان اختصار مینماید شاه نعمة الله ثالث
کرامت در خاصیه آجمیه آدامادات دولت از طلعت مبارکش هویدا در
برج سلطنت پادشاهی خاقانی پیکر صبیه خاقان جنت مکان شاه طهماسب

بهادرخان در عقد ازدواج آنحضرت بود و بنجم میرزا از ان بلقیس
مکان در وجود آمده و مظفر حسین میرزا خلف ارجمند بنجم میرزاست
که از جانب بحر و انصاف در غایت کامرانی در دار السلطنه اصفهان در ختکار
میگذرانید و از بلقیس زینت خانم بیگم در شهور سنه تسع و تسعین
و تسعمائه موافق بارس ئیل که سال چهارم جلوس خاقان گیتی ستان بود در
اصفهان سر ز نقاب غایب کشیده و پادشاه عالم پناه بتعزیت عمه علیا
تشریف قدوم ارزانی داشتند شاه غیاث الدین منصور در زمان حیات
والد کرامت نژاد متوجه ریاض رضوان گشته در عمارت منصوریه خانقاه
تفت که از بناهای شمس صفا المحتاج بتوصیف نیست مدفون گردید شعر
در باغ گلی شکفته بود بی خار در باغ کجاست لاله در گلزار هرچند که
سر در کشد طوبی دار از باغ فنا پا مقدم کار نواب مصطفی خصال
ولایت دستگاه شاه خلیل الله مکارم اخلاق و محاسن آداب بتشیید
اساس عدل و انصاف راه بر افراز ان عالیقدر او بعد از وفات ذلک
از القاب مشتری محاسن ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه
عالم آرایش روشن و هویدا آنحضرت بر حرم محترم مصاهرت پادشاه ولا
جاه شاه اسمعیل ثانی سرافرازی یافت دُرّ برج سلطنت صفیه
سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم را در عقد ازدواج داشت و از ان

درة التاج

درة التاج خلافت شاه ظهیر الدین علی در وجود آمد و غنچه گلبن
در باغ هدایت بپیشکار یاران خاطر ارباب حشمت روشن و
معلوم خواهد بود که بعد از آنکه تخت سلطنت ایران و سریر عظمت
توران بوجود پادشاه بیدار بخت فیروز تخت روشن و آراسته
گشت و از آرایش یافت ذلک ظلم و بیداد از صفحه جهان زدوده
چهره عدالت و بنیاد احسان بکام جهانیان نموده بیت بنور عدل
اطراف جهان را کرده نورانی بلی از عدل افزون کرد آبادی جهان بانی
در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمائه در وقت ظل عاطفت کمال الدوله کل
و اجتماع جنود دریا هیبت و سپاه خاقان با توکل منوفق صانع جزو کل
با انطاف حشمت مجلل از دار العلم شیراز متوجه آبادی بود شد
مثنوی بوی برج حمل فکنده پرتو چون خسرو مهر در خور آفتاب
بآسمان نیل نخواهی بر اوج فلک لوای شاهی ذات نصرت
آیات شاهنشاهی محفوف بعنایات جناب سبحانی در وی بنا و ورود
و امرای ظفر دستگاه مقربان درگاه ملائک سپاه جنود کواکب در
رکاب سعادت انتساب فیروزی مواکب روان گشته چون مهر اقبال ضیو
نوحه جاه و جلال را بعید وساید مقدره اولاد سید ولایت دستگاه شاه
خلیل الله که نسبت انتساب بدو دمان نبوت دوستان از وصمت شبهه

مصون و پایهٔ منیرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلندجناب
افزون بود باتفاق جمیع ارشادان که درایت جلالت آیات مقدسشان بواجم
تراجم قول لا اسئلکم آراسته بود باستقبال شتافته بعز تقبیل اقدام کریم
که نوک خامهٔ جف القلم بوقلمون تمکینش محرری شعر هر روز سعادت کفایت
بگشاید مفتاح فتوح در سرانگشت تو باشد استعداد یافته عاطفت
حضرت پادشاهی گیتی کشا که بهجت همایونش از صدق نیت و حسن
حسن اعتقاد بمودت و ولای عترت طاهرهٔ نبوی علیه و علیهم الصلوة و
السلام مجبول بود آثار اعزاز و اکرام در صحن و دریای خیر امانی و آمال هر یک را
بزلال مرحمت و افضال سرسبز و شاداب گردانید و چتر همایون فال پادشاهی
هفت کشور سایهٔ وصول بر باغ گلشن که بنوعی آدم است افکند و افسر ابهت
آئین از فرق نواحی و ظفر قرین درگذشت و بعضی خانگران شاه خلیل الله
زبان بثنای پادشاهی والاجاه بگشاد و مضمون این ابیات با دل مایل
نظم
کای صاحبقران جاودان کز بفرمان تو باد هفت کشور عمر
تا دانکه از شادی نخواهد خراب آنکو که آبادی نخواهد وحشی بود بیگانه
تو بدلت داده طوی کرد که سفرهٔ نام سپهر بکاسهٔ سیمین ماه و صحن زرین
مهر مزین گشته و دهر مخزن کو مثل آن ندیده بود و دیو بنوعی صاحب بدیع را
نظیران دو صفر نکند شته و پیش کشهای لایق کشید و چندان دینار و دیو
دکهر شاه

گوهر نثار و ایثار نمود که هر یک از خصار در اصیلغی کواهیته رسید و هر کس
از احاد ملازمان جوهر می در زیر دامن کشید تا جواهر غلطان جواهر
ز واهر انجم را بر طبق نو چهر نگار دولت جلوه داد بصفا و صفوت شمع آن لآلی
آبدار بعنایت و تابنده بر پادری بیتیم را در بحر صدف پرورده فرموده
عوام بصیرت نظران که هر یکی یکدانه مشاهده نموده و بس از چند روز
که از نزول بهشت منزله استراحت جمشید فرخنده دل بود بباغ عیش آباد
ادم بنیاد تشریف فرموده در آن باغ از فر شکوه الحضرت و صامن
دلتم فرخنده مقدم پادشاه جمشید حشمت بزم شکوه عیش ملوکانه
آراسته و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد شعر چو معتبر
شد الحجه دلیل بخواست شاه بنشست و بزم عیش آراست تبارک
ماه رخسار دو دختران نغمه شتی نواد و شیرین کشاد بار دهای
تلخ خوشگوار در دعا دم مغنیان خوش آواز نغمه و دبا زبان باد ااین
سرود بگشادند نظر دینی خرم است زمان شادمان بفیروزی
شاه صاحبقران جهان دار دو دیار دل شاد گو کز گشت پیدا
بگیتی هنر بما نا دجاوید دعز و ناز بکام دل هر دوستان سرفراز
در دانجا دست عنایت پادشاه و جبین قدر اتواب لطف و رحمت
بعد نکار شاه خلیل الله بگشاد و بر تو آفتاب عنایت شاهی

از مطلع رحمت نامتناهی طالع شده بود چنان که حال الشان در حیث
الاستقلال بر مسند نقابت و سرافرازی تکیه داده پایه قدر و رفعت
از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام و سادات عالی مقام
در گذشته درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه و فرط عنایات
آرامگاه اعیان و اشراف گشت و موکب ظفر قرین خلافت و اقبال متوجه
مستقر سلطنت گشت مجاری امور دولت و سلطنت بر وفق مراد و مرام
ع سپهر تابع احکام و دور نگار غلام   بعد از انقضاء دولت رایات جهانگشای
چون روح گرامی که بکالبد عود نماید مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیا
بدار السلطنه اصفهان در آمد شعر انوغه که تقدیر بر همه اداره فاشد
دانا کار که ایام همی خواست بر آمد چون چند چندی بر آن گذشت و اغلاذ
تمام بر شاه خلیل الله در دولت و کامرانی روزگار گذرانید بیک ناگاه
پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت هر چند اطبا حاذق بر علاج او تعارض
رسید در شهور سنه سادس و عشر الف هجری بجان نازنین بجوار مغفرت ١٠١٦
رب العالمین سپرد ع بباغ جنان شاد و مغفور باد شاه خلیل الله را
از نواب جنت مکان مریم شان صفیه سلطان بیگم که ع زهره کبری
بشبستان او ست دو پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را در یکتا بودند
و برج امامت را کوکب اقبال درخشان بودند یکی میران ...
شاه ظهیر

شاه ظهیر الدین علی و ثنا بو انکه خصوصیات احوال اند در قرة العین ولایت
و کرامت نوردیده راقم حروف روشن نبود لاجرم قلم در مفاخرات ایشان
بتوضیح و بیان مدح زبان در کام خاموشی کشید و عندلیب بیان در گلزار
مجملی از احوال خیر مآل گل گلشن رسالت پناهی و سرو بوستان امامت
و دین بود ی بعد از شاه عبد الباقی نغمه سرائی در حدایق بدین نوا ادا نماید
که از فرقه اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله خلف الصدق سعادتمند شاه
ظهیر الدین علی بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف
گفتار و کرایم اطوار معروف در انوار سیاست و سروری از ناصیه همایون
طالع و آثار جلالت و بزرگی از جبهه شگفته اش ساطع شعر در وی
بود از نعیج عز و شرف گلی از گلستان شاه نجف از نکو سیرت
فرشته خصال دو پسر یادبود که در گلشن بهشت آثار خاندان احسان
گسترده بیاد ارباب مجد و جلال و اصحاب فضل و افضال بحسب هدایت
نام در شهور سنه سبع و ستین و الف هجریه موافق نخا و قیل انها ١٠٦٧
عنب ندای و الله یدعوا الی دار السلام شنود و از وحشت آباد عالم
فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود و زبان روزگار بمضمون
این مقول گویا گردید شعر سرو بالای تو در خاک دریغ است دریغ
در نیفکند آن بدن پاک دریغ است دریغ   خلف الصدق الحضرت

بدیع الزمان میرزا که سرو بیست از گلستان سربلندی و شکوفه ایست از بوستان
کامرانی در ملک اختری در معالی البحر بود این صحیفه که در سنین از سنین
ثمانین والف تجاوز نموده در اصفهان جنت نشان در کمال ترقی
و کامرانی تمکین دارد در فضای رضای امید شاد از قطرات غمام الطاف
خاقان سلیمان مکان مصراع سرسبز بادا ملک کامرانی در حضرت
و نظارت ارباب بستان جهان در گذشت و سیورغالات وافره و انعامات
متکاثره سرافرازی یافته و دیگری از نقدزادان موقضی ممالک اسلام
امیر غیاث الدین محمد میر میران نقابت مآب است که انوار جمال فرخنده
فالش از مطالع خجسته مآلش طالع و آثار کمال لایزالی موقصوی
از صاحب اقبال سوده اعمالش لامع اعنی افتخار اعاظم سادات
عالیشان مقوی رسول انس و جان علیه صلوات الله الملک المنان
شاه سلیمان معز السلطنة الخسروی همای بود همایون در فضای
همای هدایت بال اقبال گشوده و طاووس و در یمن اشیاء در سایه
جناح کرامتش اقتباس آثار اعتنای مو علوده نظم ذات وی
انقد الروح محترم • دست دولت مظهر لطف کرم • فبانی الهیا
بیان کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر جهد شید منور بینش مظهر انوار
حقایق و اشناست شعر بواند زود عرفان دل آگهش • سر عارفان
کشته

گشته خاک رهش شعل انوار ارشاد در چشم طالبان مطالب
عشق و محبت آورده بود امتحان مجاهدی میکرد اخر واکیر صحبت باشد
در ارشاد مرید و خواد اصحاب حجیع طالب را میکرد مثال طلای احمر تمام
عیار میساخت شعر هر که از فضل و دل آگهش • محروم اصحاب شرف
در دلش بود بیت اهل هنر کام اوست • هر دو عنوان سخن نام اوست • گوشه
نشین خیابان عافیت حد بوده هست از بساط ارادتمندی و کرم در دان طریق هدایت مجالس
استمداد عثمان از بد و ختم نظرش صحیفه لاحیده کار بود و اشراف طوایف • و امم
ما بستان از مظهر لطف و کرم در وی نیاز او در دهند و دست اخلاص بر دامن
ما کم نزده با التفات خاطر فیض مآثرش مباهات مینمودند بیت چو آهن
در باهر کجا میرسید • دل خلق را سوی خود میکشید • در اوقات که تخت سلطنت
دارو مملکت خلافت بجلوس جهان افروز ثقة العین عدالت در جهان افروخته شد
قوانین ضعف در لطف موسس مبانی محبت و معدلت شاهنشاهی حقیقی
مجازی خاقان دارا احتشام ابو المظفر سلطان شاه صفی صفوی لیرتفاع استحکام و
فروغ جاودانی یافت شعر در ریاض ملک و دولت غنچه شادی شکفت
بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال • در عنفوان حضور خاقان
عدالت گستر از بخشایش رحمت الهی سرسبز و شاداب شد نخل طالعش
در گلشن حشمت سر برکشید تیغ جلادتش بفروغ انوار مکارم دانکی جهان را

روشن و منور گردانید و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت ظلم آباد
عالم شده نظام کار خاندان امجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکف کافی
و رای صائب آن حضرت منوط و مربوط گشت نظم صبح ظفر از فرق
امیدش بدمید اصحاب غرض را شب سحر برآمد در چه چون رسالت
مسعود بوسیلهٔ ولایت شاه سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام بپایهٔ سریر
خلافت مصیر شتافت و بعز تقبیل بساط جلالت سرافراز گردیده زبان
مارای ابتهال گویا گردانید دعا مجملیکه شکر ریخت پادشاهی جایت
در سایه چتر خسروی ما آرام یافت شکل کلش ملک در وصلت آرام
اندیشه جهان آرایت خسرو گردون اقتدار سلالهٔ خاندان ولایت را کمال
امجاد بنظر اشفاق و مکرمت گردانیده سعود عالی مقرر
فرمود و هر روز بلطفی مجدد و تفقدی ممهد می ساخت و موقوفات
حاصریه و ملکیت او نیز بدستوریکه با آبای عظام و اجداد کرامش بود
باو مفوض فرمودند و مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم بجا آورده
از شرایط حرمت در جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت شعر
بجانب داری و تعظیم و تکریم اعزاز فرو نگذاشت چیزی از افراز
چون چند گاه بر آن گذشت در سال هجری سنه ثمانین و الف در سبز بیست
تاج و سریر بعد بصیرت در مجلس ملت و اقبال در ناصیه حال فرزندان شده

خصال

خصال الفر نصرت فعال مشاهده فرمودند عنایات توجه و عطوفت ظاهر
ساخت و بتجدید موجب تقویت ارکان تربیت عز او تمشیت مهام
سادات و علما گشته اتحاد اعاظم سادات و نقبا خلاصه [illegible]
مقوی ملت علیه امامیه قدوه اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک
اخلاص و یکرنگی میرزا شاه ابو المعالی که بوفور فضائل و کمالات
معروف و مشهور ساخته و منصب جلیل القدر دعا گوئی کلانتری خطهٔ بهشت
قرین [illegible] عالی حضرت متعالی منقبت میرزا شاه ابوالبقاء
ادا [illegible] قطع نظر از تکلفات حشمانه و تصلفات [illegible] سلاطین
کلاه ملک و ملت [illegible] سحاب اهتمام و اجتهاد او بر وجه [illegible]
و سیراب گشت [illegible] در عهد دولت او خطرات [illegible]
التفات ایشان در حضرت [illegible] از ایشان نخبان [illegible] شعر
چنان لطف شهنشاه سرافراز [illegible]
یکی در مملکت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقتدا شد یکی مرجع
احکام اسلام و ملجأ [illegible] دین بکام اسلام [illegible]
[illegible] نفضل [illegible] شرح صدر است چند قامت قابلیت
هر یک در جبینا اقبال [illegible] بفرمان پادشاه جهان روی توجه
بخطه [illegible] بعد از وصول [illegible] تکیه داده مقام شریف

غرا بوطوق اجتهاد ال سید الوری بر انجام اقتران یافت و فروغ مروج الحملت
عز از افق مشتعل جلال و علا بود جهات احوال بوایا تافته دعا یا
در نیو دستان در پناه امن و امان غنودند چند مدتی بر ان گذشته
نغامه بیع او دان لیل و نهار در نوشت و در سنه
تسعین الکمال مزاج شریف حضرت و الا سید الخواقین صلوات الله الملک
المنان صونشاه سلیمان از منهج اعتدال انحراف یافته بعلو بیتی فانوا
گذاشت اطبا در معالجه سعی و اهتمام مینمودند و بهادر دست بدعا بر
داشته و دوستان پیوند خاطر منتظر انواع مکروه ندند انواع معالجه
نافع افتاد دعنه صلحه دعا فایده وداد چند روز بعد اشتداد مرض روز
تزاید بود بجهت تغییر آب و هوا اختیاری شریف در سر دری روضه منزل
گردیده صوبه قزوین نهضت گردید بعد از وصول بان محل قطع تعلق جهان فانی
شرط صحبت بجای آورده در روضه کلکوا دیفکوا ختوی میرزا شاه ابوالمعالی
نوننند اکبر چند ابیض لا ینقطع نقابت که از آبا و عظام و اجداد کرام بیاد گار
داشت سرافراز ساخت و در حقیقت زبان انعام بیان با دلیه کلمه طیبه
توحید گردان داشت فوت محرکه انسان از حرکت جاذب اینا در تکمیل حجاب
ریاض قدس ادرد نظر چون شدید بخیر صبر بر عنان که بایدیشک
جانب تقیان نه رضوت را با حور دیانت کرده بر را با الطاف جلیل شاد کرد

نشان کرامت نامی نگاشته بعد داد نقدی که در دست داشت
در انید دهقان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد
محنتا تمنا حرقت حزن دل ارتقیان خاندان سیادت بگشاد
اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان در آمده بوید
انجمن جامع جاه و جلال رسانید که شعر خلد بود جهان خرد دین پناه
جهان بخش جم قدر عباس شاه که از پرتو عدل انجم باد شد جهان
جهان چنین باد : نعو الطف خرد امر خاطر اولاد امجاد المجنون را
ما بانواع موهبت نوازش فرمود و جراحت سینه ایشان را بمرهم
توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت هر یک را بخلاع فا
خره آراست نقابت سرحدی مرتضی ممالک اسلام میرزا شاه
ابوالمعالی تفویض فرمود جلیل و غالبان مجد فرق افتخار بر دار
سناج استصناع دعین که داشتند نفیت دافتی ابو صحیفه بد کو
مجملی از احوال خیر مآل نقیب سعادت و سرحدی و سجره گلشن امامت
شاه ابوالمعالی شعشعه خاطر حق شد یدشه انوش بضا دستگیر جبس
ریاض امید اهل عالم در ظل ظلیل عاطفت و احسانش ارمکاه
اعاظم و اشراف بقیت دم جبلت پاکیزه اش بر احیاء سنت سنیه و
متابعت بدید رضیه آبا و اجداد بزرگوار بر منظور نظر وا نهاده است

کمال

درویشی و آثار هدایت و شریعت پژوهی انتصاص بخشیده سیمایش در
بعد ظهور شعر دل زنده و شن ذات او را حقیقت و در دیده ظاهر آثار
طریقت و بعد از آن داعیه گوارنده کرامات و نو آورش صورت معانی
مثنوی کرده بحسب الفرمان قضا نفاذ دنیا و دین خرده چم قدر نگین
مکان مصرع شهریار نوجوان عباس شاه کامران بحکم وصیت مالک
عالی شان از قضا الطاف امامت مقام گشت و نظر القات با استقامت
انجیاد ارشاد هدایت سرکشید شعر چو مشعل بپرداخت
سر و کمین و سرافراخت سرو قاد سر و بن زاکو صبح فرخنده فر جهان
منور شد از آفتاب جهان بلند اختری نو کز او شاه طهماسب شاد
سخن و پیرایه مبلغ الاحکامات نو کهن جواهر معانی افکنده آل
خیر البریه دایه بیمنوال عنصر ظهور ما در که لمخضع و بدایت بنا
مبانی الهی و موفق بتوفیقات الهی نا مشاهی ایام جهانگیری چون ایام
بهار خرم و خرمی هنگام نقاب بر نماند هنگام خرمی و عدل از استشمام
مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از هنگام محاسن آداب او ریاض
کامرانی بهجت افزای و در هنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیه
حضرت خیر البریه نموده و بطوق انما انا بشر مثلکم عنقا تا اسیا بیضا ملک
مکار سرمدی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت

بیضا

بیضا تقید ارکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و در غایت جانب
سادات عظام بقدر امکان سعی و اهتمام و فضلا در عصر کار و شعرا
شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح متمنیات این زمره کوشیده
همواره همت گماشتی مصرع تا بود از بوسکان حرفی که بیچه نبعدتیان
دکوش ایشان بسیار و لطف در محبوبی این طبقه بغایت مایل بیت
نظر کردن به درویشان بزرگی را مبفزاید و سلیمان با چنین حشمت
نظرها بود با مورش و در تعمیر و قصور دلکشا بسیار و فرح افزای
بسیار سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات دلگشا بی نظیر و دیدن و نفاد
اشجار در باغ حسن لوازم جد و جهد بجای آوردی در سنه عشر و خمس و
ستین و الف موافق قوی ئیل وطبق آیت هدایت غایت و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا رغبت کنان در حج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش
پیدا شد مثنوی تمنای آن راه دشوار کرد و بعد از اجازت خاقان
صاحبقران و خلیفه فلک رتبه عباس شاه و باتفاق فرزندان عا
لیشان و متعلقان از خطه بغدادی بدان مقام فیض انجام در شعر
کعبه نشان گشت گرد یگانه سوی حرمین کنان و گفت و سجده که
اینجا شود مسجود حق و معبد آنجا شود معبود حق و هر که رسید بوجه

اوعدم ده دعوه او ساختار از سر قدم ده طعنه بر اکی چقنده خالی داد
کل مجمل است انخون خاشاك اداده کرشد کاندن لقتن وهفاست
دیلت نقیبش چه مجموع سماست ده قافله توفیق پادشاه متعال رفیق
ع چراغ دعوه ان الحق ده وبدقه تا بید عالی الملك لا یزال هم
هان موکب خدام ذوی الاحترام شعو توفیق رفیق بخت همراه
اقبال ندیم کاه بیکاه وچون غره شهر ذی القعده سنه فرلوبیه شهر
سنه مذکوره شهر بصره محل نزول ده صحن بسالت پناه والی الحا
حسین پاشا مقدم شریفش عزیز و مغتنم شمرده با بسیار الطف شا بستی
وتبرکات بایسته وبا دعوت بوده در شرایط مهمانداری بجمیع کره قوا
خود همتش بوبجای اورده التماس ملاقات شریفش در مورد الخصوص
جواب داد کرچون بو احرام طواف بیت الله بسته ام زبان داد اوکلمه
لبیك اللهم لبیك کشاده ولذا هاتف غیبی ندای انتقال کوچش
هوشم رسیده کرشتوی اولکه حدیث کو ی تام محی هی ده ودی توجه
بحرم محی هی ده با یمن لقاء بر خویش نه خویش رهاکن تقدم پیش نه
حونکه هی بر سر هر کام کام ده با ی اینی سر هر کام کام ده بایجاین
اندازه دعنکو ی مه تجامت کو سود شعد تکه نه ده دعهم جاهب ادیب
شرط داده چه دعوی هچه ایوان شاه ده نه هند انکه نیز اندکاد
کو

کی بر بتعنده بر دیچ طلب ده دعوا عیب نه بد برلی نیاز ده مجز دینار
ادو بی نیازه ابن خویش چیز خوم صفا ده داده وداد حرم کبو یا
دست خلعان غرض طاز کش ده بلی قعددنده از کش ده مناسب
عید انم کردد این سمز عنزل هیچ مخلوق دعم دوام عرض حقد انعقاد
مجلس حکام مجانی میالائم اکو صاحب سعادت بوده غریب نوازی شد قوما
دبغول انی ضعیف تریف احمد کال الحمد بخواهد بجد پادشاه واسطه
ناموس حکومت این نحو را ملتقی بقول انکشت والحضورت پایه همت
دعوا من استغنا بحید و چند دعوی بانی کفتکو کذشت اخوالامو ممهم
بوانتر اوریافت کرخدام میوزا دوزه دیه مو نیادات یکی از مواد تشریف
حضور انداف حاجد پاشا نعیلنجا دعو ددر روز موعود ده مقام
معهود ده میانه ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف انواع تعظیم
وتکریم بتقدیم رسانید حسین پاشا دعوه چون بنویسد اد اعفوس قهر کرفت
کشید اصناف اشفاق والطاف ظاهر کردانید دعو ددر ربحاند همان
سمر بلی انتقال کوچش الخصوص رسید شتوی خیز کشد بوده کش و
بوده سانده مطرب عشاق دناده جان ده عرض قوتی مرکب هوا دق
کونو ساند بتوا ذاری ده کر بر سعت غاده مغیلان چه پالز شد امو کلام هم و
بودانغاد چاك ده بنجه مثوا نسیم خادر اه کل فی کل مسکین شود دت خا علی ذره

دا زبصره روانه شد بعد عرض راه بوبان نیاز مضمون این ابیات را دا
میفرمایند مثنوی ای همه کوی تو ابد بنیت الصفا ؛ کعبه جان را ز تو نور و
صفا ؛ نام یمین تو حجر الاسود است ؛ داغ یمین تو بود بود خوش ؛ ای
کوست واسطه تو بجا ؛ خانه تو کعبه مقصود ما شد حرمت زینت باغ
جنان ؛ خانه تو چشم و چراغ ؛ جهان نکیست که بیگانه این خانه نیست ؛ والله
در اینجا دیوانه نیست ؛ خانه تو خانه هر عبد است ؛ مردم دیده
حجر الاسود است چشم دلم کرد تو را در حرم ؛ هست در چشمه بحر کرم
سوی تو مایند همگی سعی ما ؛ غیر ما را نبود مدعا ؛ بعد از ان بعد بدان
ارض مقدس و بسلسله حج اسلام مثنوی در حرم خلد که مه
نشان ؛ بعد ذکر احد خفي الجلال ؛ گرد وی از نفایت شوق دیناد ؛ طوف
کنان گشته و کوی نماز ؛ عاقبت از غلبه بی چون رمانان غرقه والله و
محو رماند ؛ کو چه بهشت از هوس دل بهشت ؛ باز هوس کرد سوی
بهشت ؛ در روز دهم شهر محرم الحرام سنه ست وستین والف
احرام طواف روضه رسول الله جان بسته بعد از توفیق سوار گردیدن
روی بوادی یثرب نهاد در بیابان هاتف اقبال مضمون این مقال گویا
گشت مثنوی اینکه مقصود تو را در حرم ؛ کوی نهید ان رها بر دم ؛ شام
تو را صبح سعادت دمید ؛ روز تو فرخ شده چون روز عید ؛ حمد

حمد ثنا

حمد و ثنا احد خفي الجلال ؛ رو به بیابان ساز و طی مجال ؛ حج
تو هر چند که دین را مدد است ؛ حج دگر هست که از اکبر است ؛ رو
سوی محراب نبی در نماز ؛ روی به انجا بوجه نیاز ؛ کوکب اقبال
تو مسعود شد ؛ عاقبت کار تو محمود شد ؛ بخت تو اقبال تو بلند اوج
سپهر ؛ سوده به نعلین تو رخ ماه و مهر ؛ البته محرم بحریم
وصال ؛ وقت طلب آمد که نوال ؛ لب بکشا ابجد تو را مدحت آ
ملک بیت از تو بیت اد حاصل است ؛ روز چهاردهم شهر صفر با صف
دولت
اقدس مدینه طیبه رسیده شغل اهل اعمال بعد دولت رد زیبا
شرف زیارت سلطان سرور رسالت صلوات الله وسلامه علیه
سرافراز گشت ؛ نظر همه که در آن روضه رفای نشست ؛ تا
ابد الدهر زانو بعد درست ؛ بعد از سعادت شرف زیارت سا فی
اخلاص لخضوعت کرد سر ما الامال احسان فضل در ساده حو یقان
نقد وفا تو را از جرعه بذل مر جهتان سرخ شوق عطا کرد امید
دانه و جهه مقدس سلطان سریر سلطنت رسالت صاحب قاب ممالک
جلالت علیه افضل الصلوات و رضوان ائمه بقیع صلوات الله وعلیهم
اجمعین اسعاد همت بعد از ان مدینه منوره از سمت بصره رمان
تو سر خنجر امر بصوب اصفهان انعطاف فرمود بعد ضمان امام جعفر

وچون یرلیغ خطهٔ شریف رسید و بتقبیل بساط جلال انبساط خاقان
صاحبقران کشورگشای سرافرازی یافت دولت دارا و شاهزاده از
مشاهدهٔ نظر جهان‌آرای خلیفهٔ زمان و بساط انبساط امن و امان روشن
گردانید و مراسم تهنیت و شادی بتقدیم رسانید و پیشکشهای لایق کشید
زبان بثنای پادشاه جوانبخت فلک‌تخت بیاراست و چون این
ابیات بتقدیم و بطوع بیان نهاده شاه ذوق پادشاه گردون آمداد
کرد   تا بر زبر بست صبا شاه چون ؛ کرد آنچنین لاله
در خسارا داغ گانی ؛ کلاه دولت تو کلاه بدر نصیب ؛ محفوظ باد از آفت
اختران ؛ عاطفت خاقان کامیاب مقدم ملازمان سالکان مسالک
اخلاص را با عزاز و اکرام تلقی فرمود و هر یک را بر حسب احوال و افعال اتحاد اعاظم
سادات فخر دولت و عزّ دولت و ارکان افضال سرسبز و شاداب گردانید
و خلاع فاخره و جامهای گرانمایه و انعامات وافره عنایت فرمود و
بابیادی محبت پایان شاهنشاهی مجدد احمد دولت دستگی
آنحضرت طراوت و خرمی یافت و گل هر مراد در گلزار امانی
از نسیم عنایت سبحانی شگفته گشت و عیون آمال جا یافت و فغوبان
درگاه بارگاه جلالت و حضرت بصوب خطهٔ یزد توجه فرمود و جامعه
ایشان از آب یارای رشحات سحاب عنایت حضرت پادشاهی

تازه

بارور گشت و ریاض تمنای معتکفان زاویهٔ فراق از نسیم مژدهٔ وصال
شاداب گردید مضمون الانتقال بعنبان حال قال الاثناء گذشت بیت
فا ابلغا بامنّا درون کار دولتش ؛ دولتی کو خضر تا بود تعالی
صبح سکای بود تعالی صبح سعد و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و
اکابر و اهالی بر ایشان استقبال نموده و احتیاط و ارتباط شادی و قیام
نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند آنحضرت در غایت
فرح و سرور بدولتخانهٔ مألوف و مسکن معهود نزول فرمود و بر مسند دولت
متمکن گشت لله الحمد و المنه کاذا نوقّقنا الی الآن هو اوده در صفوف
اعلان یا قوچی انفعلها الحجیمه صفات و کا بعد اهالی در شغراء رضا
شغاد بفراغت خاطر و بهجت و عنکادیکی انتمن تحت خواهی
بنیات ایشان پیشه و ذهن حال متوطنان آن ولایت میکرد و بواسطه
کرم جلیلی پیوسته خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان برگشاده
و بحصر معایش و مواد عاصی و ارباب غالی انت و ملیبات و ذرات
مواضع ملکیه موقوف و معکتبه و مقرر و وجوه و وظایف و تولیت
و اتصال مواد عاطفت کامیاب و بهر وجهت و از هم که وقت
خورشید صفت رفعت یافته و انوار ضمیر منیر کانور موهبتی از
مطلع سیادت و اجلال بر جانب احوال فقرا و شکسته بال

قاف امید بکمال حکومت جاوید چنان است که چون کامرانی از تعلق او
لا دخیر الدهر تا آخر ایام جهان پاینده شعر عمر باد درکامرانی بسی
معمر باقبال اعمر کیمی کهادر بیان شمه از علو نسب اولاد امجاد
آنحضرت در موجی اینسیر توجه و اوصاف پسندیده و فرم العین
و اوصاف پسندیده سیادت و ولایت ارکوا بم نعم کرامی و عز و علا انتهی
و آن اختصاص بخشیده بعنت انساب که مستلزم مکارم اخلاق و
مستوجب محاسن آداب است بنا علیهم از جمیع ملل و ادیان اعیان
عجم و عرب بمحافظت صحت نسب صفویه تعظیم شان رستم و تمکن
آباء و اجداد مفاخر و مباهی میبوده اند حضرت شاه باشاه عا
لیحضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت متعالی رتبت ملقیه ذات سا
عالیشان میرمیران علی حضرت میرمیران سیادت و نجابت پناهی نقا
بت و نجابت دستگاهی دنیه اولاد مصطفوی میرزا شاه ابو
الولایت هم از جانب والد و هم از طرف ام خلاصه سادات عالی نسب
نقاده خاندان نقباء عظیم الشان اند که والد حضرت ایشان
پسندیده اطوار کرامات دثار ایشان کهف الغربا ملوذ الفضلاء و
محب الاتقیاء افتخار النقباء میرزا شاه ابو المعالی شاه سلیمان ابن امیر
غیاث الدین محمد میرمیران بن شاه نعمت الله ثانی امیر عبدالباقی

صدر الدین

صدر الدین امیر حبیب الله بن شاه نعیم الدین نور الله ثانی بن شاه خلیل الله
بن شاه نعیم الدین نور الله ثانی بن کاشف اسرار ازلی سید نور الدین
نعمت الله ولی است و والده ماجده ایشان مهد علیا صبیه جلیله شاه
ظهیر الدین علی بن شاه خلیل الله بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران
و والده شاه ظهیر الدین علی نواب باقیه و کان علیه عالیه صفت سلطان
بیگم مشهور بشاهزاده خانم بنت اسمعیل میرزا ابن شاه جنت مکان
ابو الفتح سلطان شاه طهماسب بهادرخان ابن خاقان عالیشان
بیت شاه انجم سپاه چرخ سریر • مهر گیتی نورد کشورگیر • ابو
المظفر سلطان شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادرخان ع گر دیدا
شد چنین نسب در عالم • چون قابلیت هر دو حضرت دولت و اقبال
ما لا کثیر فی شعور سنه حسب الفرمان خاقان
خلد آشیان صاحبقران عالیحضرت رفیع منزلت میرمیران لعلها
و فوق هم عالیقدر میرزا شاه ابو البقا منصب جلیل الرتبه کلانتری
خطه بهشت منزلت یزد معزز کرده به مقالید ترتیب و نسق و فتح
قبض و بسط مهام آنملک حد قضا اقتدار در آن قرار گرفت و آنحضرت
بحسب ارشد استحقاق بر مسند اجلال نشسته باجرای مراسم عدل و
احسان و استمالت خاطر رعیت دقیقه فرو ما نگذاشت و اقدام نموده

نهال و امال اصحاب عز و اعتبار از ندی سحاب مرحمتش نشو و نما یافت
و در نظام انتظام مهام و رفاهیت اهالی شرع و ولایت عقل خورده دان
انکشت تحیر بدندان گرفته حیران ماند بیت تا هاتف قدرت لب
در دور دوران بر عالمیان گشت در بر حاصل باد: پیراهن برای کهن
جهان نگردد طبع: کز بخت جوان تو جوان گردد باز: و اختر برج نیکواختری
میرزا شاه ابوالولید بنیابت والد ایشان بامور نقابت در سمرقند قیام و به
تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله
علیه اقدام می‌نماید شعر هم بود اندر وی اوج وصال: هم بود از بخت رشید
دولت و اجلال: بر سر بنیاد عمر و مازن در علا او ز علو: بر تو شد الحرکات
در سخن از بخت نوال: از جناب از نخواهد کرد دولت اجتناب: و از در کتاب
این نخواهد ماند اقبال و انتقال از بود خورشید منظر از بود بر چرخ بلند
از بود محمود طالع از بود مسعود فال: ماه جاه حشمت او بود فارغ
از خسوف ه اقبال دولت از مآب و اجماع از زوال: خوش مجلی از نسیم ستوده
و اوصاف پسندیده موصوف بخط اسلام مصنف شاه ابو المعالی و ابا و عظام و فرخ بنیان
عالی مقام مزید بنیاد کلمات نحو گذارش سمت تحریر پذیرفت اکنون طوطی
شکر شکن بنان گهر نگار قلم در باغات فردوس نما و منازل دلگشا و قصور فرح
افزا که عمارت عالیه معمار همت عالی نهمت آن حضرت است در جولان آمده ذکر

خوشی

خوشی و خرمی و صفای انهار ابکار و ش هوش اهالی نزدیک و دور بیرون
کرده در شهور سنه سبعین والف معمار همت عالی نهمت آن حضرت در سال ...
بهشت بنیان بقرب محله حاد ابند بقرب باغی که موعد تصور گردیده
طرح عمارت عالی اساس انداخته تالاری دلگشا در پیش آن بنا و جود
در عنا صحا ساعت فکر معمار العقول با نجوم حسن گردیده از غروب شمعا تا تمام
رسانید و در جنبا یاران واطراف رده جانب درختان سایه گستر و بار دو غرس
فرموده و آن باغ را موسوم ساخته بباغ شهر آباد اکنون در خوشی و صفا بمکانی
رسیده که تصور جان نیست اندر آن سعادات فلک از تفاضل
در غرفات غرفات کردیده در فردوس یکی از فیض النجوم در بوستان جعبه
کشیده نغمه دم در شمع خال صندل بیخ از سبزه ندل صبا کوفته و از
نفحات نسیم نوگل وا دیده در شوق گشته شعر صد در تبادله کرده
گل: لاله بر کف گرفته ساغر مل: از شمیم شمال عنبر بیز: گشته اطراف
انجمن آموز: در ما عین حلقها در مجرا النجم فلک تابان در جبل لحیم سا
حوض چو یار بهشت درختان بیت بولعجبی نیش نکند عرس
این صحیفه خجمان کنند ماه ابی: باغبان حکمت بحر تقریب در
ابناغ درخت چادری در عبا سیاه کرشاخ انبعالا اینها بغیاد حکمت
بخش مصحف نیز قرابانه بیت تو انا درختی که هو شاخ اد:

دخی بحر یا سدرة المنتهی ع زادهما الله اصلها ثابت
خرجخوانده وفرعها فی السماء : دهوکه قدم دد لنکلستان
کذاددازخان کر پادشاه اقلیم ست دخضت نیابد کر دایه بر دن
کذادد وعندلیب ما هوادزجان بتر نعمه جامه داین ذلک کوش
هوش رساندکه هیچ عاقل باختیار دتوک چنین فنون اکند ودل
ادین تحفه فردوس بیند ادد شعر جان من کوی مغان است وچه
دنیا جای نگاست : هیچ عاقل بجهان تغلت جانکند : لاجرم دداول
فصل بهار که ازفیض فضل بی چون دکاد سلطان کل وجه ذومتین
ادجال لبعد اشته برادفضل فرفرده ینات قراد کوفته فضای باغ د
بستان صحن چمن وکلستان ازنفس سحاب نیسان نصفت خفت
ونظارت می یابد شعر سلطان کل رسید دیبا چمن رسید
اطرافه چمن با سپاه سمن کرفت : الحضوت بنکو سیرت فرشته خصال
دداینکان نجبت مآل الترتیب فرجعه با فضلا دد علما وامثال اد داعیان
صحت چیلادد دخان احساد وکرم بمعنوی همکی کسترده اضافی لطاف
صبر با بیدصحت چیلادد دخان احساد نه کرم بمعنوی همکی کسترده اصناف اعطاف
دهر دخارفقی که ختم رخاد ی بوصف نا خرنه بو فیاملا تامحکی کرمشا طه
تند عروشاکواکب را بمنظره سپهر کوکب کوهر نکاد بجلوه دد مادد
جوان ادلا

خالاالادان شریف بیان ومطحیان جر بخبانزهانا علیه البنده د
مطعومات لطیفه ازهرچه جو صله خیال کنجد کنجد اوفزون بمجلس بهشت
امتین جامعی ساخته صرف ضیافت بدیع بوابی منح مبکند امذ تا انکاه کراف نا
عالمتاب انعضابه بر ودت هوا دیو ج نفتابی نیا بعد اسمان پوستین سنجاب
سحاب بعد برش افکنده وزمین شکم قاقم می پوشید نظم مانند پنبه
دانه کر ددپنبه نقیب است : احرام کوهها شد پنهان میان ترف پنبه
ترتیب اوددده هضت بعضای المحبت دملماات خاص وقاقم مکیاددلاجرم عنا مت
سحابی اسغه شمسه قصدا قبالی خ دامانده نیزدا قتاب باوج ظهور رساید
واسم شریف دینکوی عکاس صبا فرد دنکاد بیت کر ده دیکوی اتبا قات
متعلق بر کادا لحضوت باغ دیوانخانه تعصقان دد جهان هیچ کس ندیده
خان مغل دل فزیدها بناقلی عرصه جرم جهان افزون ساحت
رخش جهان افزای حدان باغ منازل ونشیمنهای دوج افواد دد غایت
نزاهت هم مقصود منفق بعمل استادان نادده کاد ادلستکی حافیه
ما انواع واقسام کل در دیبا حین نظر فریب کشته شعر د دایی
فا بر شهر کجا کر منکوم : کرسته دامن دل میکشد که خال انجا است چی چو دوس
نشانه از هضت اشجار خالت دد عدید دوضه ارم کوده وانظراوت انهاده
انهار داغ وسبنه بوستان خونین عماده دد قان رنکارنکش را جلوه
طادس طاهر دانکلهای دنکارش فودغ تاج کاوس ماهر بیت دد فضا لیش

سبز و خرم همچو کشمیر * سواد هند از دود دلش حلقه گیر * دودی نفیساش چون شاهد جلوه
بوی مشک وزد نسیم جوانیش چون کلب استاد مشفق فرزند بوی عطر درخت جوان گوهرش
اندلیبان دی اشعار چون بلبلان بیشه چمن وصیحه حالادن ایوان چو حلوله
بهشتی بر چراغ انوش نسیم الوان میوه‌ها دیعی در خزینه در غایت نازکی و ترتیب نما
لطف سیب با سیبش چون ذقن دلبران سیمین تن دلها را صید کرده و دولت
بنا بوی راحت افزای او مال را فیض داده شعر سیب را بافتی باد
شاهد محکم کرد چون ذقن او سرخ شد که بحسرت او زنخ باغ * سیب مانند چراغی است
درختان زده درخت * روز روشن بر شاخ کرده است چراغ * امرودها از سر
شاخ مانند کوزه‌های نبات مدور آویخته و صلای حلوای بیدرد کاهلان
در مرحله سوداییان و انگیخته نظم وصف امرود چگویم که نیست لطیف
کوزه چند نبات است معلق بجاد بر نشیمن بر شاخ چون صوفیان شب خیز
با نغمات داده نیند سر انجمن ابداع بیرون آمده در تو کرد الودش در جلوه
عاشقانند انصر و ماه نشانده مجره مطالع و لیا دیبا اشتیاق یاقوت
لبان در محو بستان درختان کو دید شعر انارش چون لب
دلبر خندان * حرفیان را حریفان بیدل ندانند * نظم وصف شفتالو
سرایند سخن دردی ترشدین نماند * هنوز شتر لب بوی لبش نارسیده کم
از حسن و لطف اندو چکیده در دلها انبیا نطع کرد است وصف
جمال او طوبی عفادها اولی دنیا انقد درختانش توتی صادم و از کهو

دیگر

دیگر انکور بولوز که خاصه حکمت شرح کمالش را بوصفی شریف خوانند تا
قیبا خاد عنبا کشیده چون ابله تر و کف بود الخضر دسیده بی شامیه
تکلف دعا قبل تصادف مضمون بیت در وصف ما دهرها سلسال
در وصف شیخ و طورها مودفون * در دشان افعل هست و قف این است
نازک شعر انقا بیت نواهت چوبی در لکش * بیدانشم کجنت
عدد است عند خوشه‌ی در دهان باغ دیباجه علی ساخته که دیده ده دولتها
ماهیان مصحف بیضا بیرون خیابان کردیده مودم الحیا مانند اختیار در
عرصه بخانبیده نظم سینه با انهم چو سیم سفید * چشم روشن
چو چشم خورشید * بیادمند ودر اطراف دیباچه درختان سرو
خیاد * سر بر فلک مینا افراخته و زبان نقش بیان افشا هده انغا ستوم
با نیقا الکردیده بیت بولند درختان سرو بنظر هو شیاده * هو وقف
دفتری است معرفت کردکار * و در اطراف جوانب خیابانهای سرو
دید سر با فلاک کشیده شعر نظاره خیابان طناب * کوفته
سرو خیابان آفتاب * در دهر عمارکت جهانبانان ارایش کلکان نمونه باغ ادم
میکرد و اطراف بساط غبرا انبیا حین در درختان میشود دف و اتو صبا
بسیط زمین را بفو شملهٔ دنگا نقلت یعنی میکرد انجم باغبان صنع
چون انجم با منکاد سمن انطاف چو جشار بیاد نیاد سر کلاد ها

کرده باشد چو معشوق خندان عاشق نوازند عالیجاه بانی مهربان نوازنده با
هر یک بطرح علیحده صحبت انداخته با فضلا و دانشمندان و شعرا و دانشمندان
و شعرا و ندیمان که مصاحب می باشند و دست دریا نوال گشاده دوست
و دشمن را مستفید ساخته امید که پیوسته در دولت ابد سر سبز و شاداب بوده اسباب
سعادت دو جهانی او مهیا و آماده باشد دیگر از محمد تقی سرکار الخضرت باغی
معقر به مذکوره در کمال خوبی و خوش نشینی شعر در این باغ خوش میوه های بهشت آسا
بوستانی است یکی خوش تماشاست و در اینجا قنات [illegible] آباد [illegible] جاری
مبارک باد حال رسید از محمد تقی سرکار عالیجاه معظم الیه است و چه
خوش نقشی [illegible] بر سبیل اجمال [illegible] از احوال [illegible] مال [illegible] هذا [illegible]
نظام و این طبقه لازم الاحترام که [illegible] صاحب [illegible] کرامت [illegible]
نادر [illegible] ضعیف [illegible] اتحاد [illegible] باد [illegible] اند [illegible] مفصل او
ضایع [illegible] احوال الفرقه صاحب [illegible] در نظر [illegible] لاجرم [illegible]
اختصار [illegible] که [illegible] این صحیفه کرده [illegible] کیفیت قلم واسطی [illegible]
و [illegible] احوال [illegible] معطوف ساخت [illegible] اسعد الاسعد عالی
حضرت سیادت منقبت [illegible] میرزا محمد امین میر جمله
الخضرت الامرت [illegible] السادات صاحب سعادت [illegible] سلطنه
اصفهان است [illegible] قرابت قریبه با نواب غفران پناه میرزا [illegible] و میرزا [illegible]
مالک

تا اینجا [illegible] از [illegible] مقدمه [illegible]

ممالک محروسه داشته در دار [illegible] جوانی داده بود بلاد هند [illegible]
عالی [illegible] متوجه هندوستان [illegible] کرد [illegible] مجید [illegible] بادشاه [illegible] د
پادشاه عالیجاه سلطان محمد قلی قطب شاه مقدم [illegible] سادات
گرامی داشته [illegible] تکلیف تمام [illegible] کلام منصب [illegible]
در [illegible] مجموع [illegible] تاریخ قطب شاهی مسطور است که چون
تخت سلطنت ممالک [illegible] بلاد [illegible] قطب فلک سلطنت [illegible]
سلطان محمد قلی قطب شاه [illegible] گوهر [illegible] حال [illegible]
[illegible] کاشت [illegible] صفات سیادت منقبت [illegible]
میرزا محمد امین [illegible] بود [illegible] کا بر [illegible] بود [illegible]
[illegible] قابلیت [illegible] وجه الملکی [illegible]
[illegible] که چون [illegible] پادشاه [illegible] انتظام امور [illegible]
[illegible] مانند چشم [illegible] طبیعت کمال [illegible]
[illegible] سیادت [illegible] گشت و چون خامه
[illegible] مفتاح امور مملکت گردید چون سلطنت [illegible] یا
[illegible] گشت [illegible]
فهم و [illegible] حکایت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] پادشاه در [illegible] متصاعد گردیده هر ساله

دو لک هون که او تومان بمبلغ بیست هزار تومان باشد در روز صباح حضور مقرر
مرحمت با انواع تشریفات فاخره و اسبان با زین زر و فیلان کوه پیکر معزز
و ممتاز گردانید و قلعهٔ آن موضع که در هیچ عصر پادشاهان هند بفتح آن دست
نیافته بودند بآن فتح بحسن عاطفت شاهی اسباب شوکت و حشمت و قدر
و منزلتش از جمیع سلاطین عظیم الشأن دکن در گذشت ذکر فوز برداشتن آصف
دوران و استعلای قدر و مرتبه زمان چون اسباب شوکت و حشمت سیادت
منقبت میر جمله در مدت هشت سال از جمیع سلاطین هند در گذشت اتفاقات
اخلاص و علو همت خواست تا جواهر عقیدت را بطبق عرض نهد بنا بر آن بسامان
در انجام اسباب عیش و عشرت پرداخته تمامی منزل را بزینتهای بهشت صفت
زیب و زینت داده روز قطب فلک سلطنت استعلای تشریف در آن منزل نمود با
فرخنده محفل الحجاب از طلعت مهر منظر صباح که خورد و ثابت ضیا در فلک
ما انوار طلعت خورشید زیب و زینت داده سلطان زمان سلطان محمد قلی
قطب شاه تمامی ارکان دولت و اعیان حضرت منزل میر جمله بستان سیادت
تشریف داده و مجلس بهشت آئین از اجتماع امراء و مقربین و شعرا و ندیمان
انعقاد یافت حضرت میرزا پیشکشهای پادشاهانه از نظر کیمیا اثر
انجمله سی راس عربی و عراقی با زین و لجام مرصع و بیست زنجیر فیل
با تخت نقره و طلا و لباسهای از جواهر نفیس و انواع اقمشه که تخمین یک صد و پنجاه

هزار هون

هزار هون بود و پنجاه هزار هون دیگر برسم انعام بشعراء و فضلاء داده
مجموع از قریب سه بیست هزار تومان میشود پادشاه الحق بانواع تشریفات
شاهانه نوازش یافت و امراء سرداران سرافراز گردید و چادر خاص از کتف
خود برداشته بر دوش او انداخته و پنج سلسله فیل و پنج راس عربی با زین
و لجام مرصع عنایت فرموده ذکر مجملی از احوال سلالهٔ خاندان
رسالت امیر جلال الدین حسن و اولاد او که هم در زمان قطب شاهیه
مذکور است که بموجب کل نفس ذائقة الموت طایر روح پر فتوح سلطان
ما الان دکن سلطان محمد قلی قطب شاه در هفدهم شهر ذی قعده سنه
عشرین و الف هجری بجانب جنان عقبی در پرواز آمده سریر سلطنت و فرمان
اقبال بقبضهٔ اقتدار خورشید گیتی افروز سپهر جهانبانی سلطان محمد قطب
شاه که برادر زاده پادشاه مغفور بود قرار گرفت حضرت سیادت
منقبت میرزا محمد امین استعلای درخشان زیارت عتبه علیه عرش درجه
سلطان سریر مملکت کرامت سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثناء نموده در ربیع الاول سنه احدی و عشرین و الف از حیدرآباد اتفاقا
عزیمت بجانب ایران انعطاف فرموده جناب اسکندر دربان خلافت تاریخ
عالم آرا افادهٔ این خبر را بمسامع دور و نزدیک رسانیده که در آخر سنه
ثلث و عشرین و الف کرایات جاه و جلال اعلیحضرت قرین حشمت

خاقان گیتی‌ستان در حین مراجعت از سفر گجرات بنده را در سلک
مقربین میرزا محمد امین تبریزی که به جمیع شرف سرافراز گردیده اعزاز
و احترام وافی بجهت مجالست محفل بهشت آیین فوق انشاد باوج اعلی
رسانیده پیشکش لایق از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و سایر نفایس
گذرانیده بخلاع فاخره و انعامات لایقه ممتاز گردیده هر روز بعد از
مکرر و مشغول تدریس و افاده در حضور صحبت امثله مکالمه سبب و از هند
دکن به جنس تا بعض اعزه رسانید که اعلان پایه سریر شاهنشاه ذی‌شوکت
در آن وقت وطن و در آن از دیار عراق و ایران بخصوص اهل اصفهان تربت شاه
در عمل بر وجه تمام داشت چنانچه با عزت خود با الطوع و الرغبة پیشکش
قطب سپهر جلالت سلطان محمد قطب شاه گردید بعضی اعزه را دیدم
و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه عالی انجا مانع آمدن گردید
تکلیف توقف میکرد لاعلاج طوعاً او ضعفی با تمام رسانیدی را دیده
هزار هون نقد و مرصع آلات جواهر و اقمشه با ابراهیم عادلشاه مدد داده رخصت
یافتم بالجمله حضرت میرزا در ماندن و لفن همت بنیان ناسته برای
رفتن باصفهان بخود هر چند کرم کردید و با آنکه در وطن اصلی اموال
خود بسیار از عزت و شأن حشمت کامرانی داشت مرخص و راه مرغوب
طبیعتش در هوای هند بود از خود از طرف غیر معهود بقصد ایران

ملاقات

ملاقات حضرت پادشاه والاجاه جهانگیر شاه سلیم فرمان فرمای ممالک
هندوستان متوجه گردیده چون قرب بنظر پادشاه از اعمال بیخد محل نیل سلطنت
حضرت خیر الانام گشت مولانا احمد کرد در علم طب مهارتی تمام و بید بیضا
داشت در دنیا و اقسام علوم متفرده مینمود در علا از طب لحضرت اختیار
کرده مبلغ ده هزار شاه قسمت بعد از دو روز بملازمت پادشاه والا مکرمت
مقدم خدام میرزا را گرامی داشت اعزام و احترام فرمودند و منصب
چهار هزاری و سی خانه و چهار هزار سوار عنایت کردند در آن زمان
توجه الثقات پادشاه آیین بوجه خاص احوال خیرمال انطلع خیر
مآل افراد جاه و جلال اضافات و لمحضرت نیز دست درنا فال کشاده
هر چه بر سر میخزید قلندرانی ها از بوسیله در حضرت انعام سادات و علما و
فضلا و مصروف داشته همت بر اشاعه خیرات و مبرات میگماشت
ابواب شهرا شاد دست گوهر باریش غرق عرق خجالت میشد گوهر از
اندوه دل گوهر بخش خون درد در تنقه دست گاه از لعل و یاقوت ظاهر
میبود و چون مجالست که او با حضرت جهان بل مجموع طوایف انسان
احسان در تاب جهان بقدر تملیها بالحسان آگاه سر بر حجتی با توانائی
نهاد و چون ذمام نجات همه در ایثار او بود داعی حق را لبیک اجابت
گفته بنوعی حوالی جا و دوان انتقال نموده در بوستان جاوید جای

در درج چمن عزت و اقبال و مخزن اسرار فضل و کمال میرزا ابوالفتح که
خلف سعادتمند شه بعید آدم کالی کذاشت و بضیا و آفتاب ماثر اصحاب
شرف دوش خواهد بود که شاخ گلکشا و باغات روح افزا در تبریز
در خوارج که محنت تصریف کلاه الخضوت بود از جمیع تعداد بیرونست
و خامه مکور اللسان از عهده تحریر آن بیرون نتواند بود اما مدبای
طوطی شیرین گفتار قلم بدانکه بعضی از باغات جنت صفات در خوارج تبریز
بنیاد نماید باغ سعد آباد هرستان و موضع جم سیاه و موضع حسینی
در باغات تفت که عشرتگاه مجاوران یزد و صعلوک بر کار انجاست
تحریم کوچید تعظیمان کتب تبیان خصوصی احوال دیکران انعطاف خاطر ذکر
ذکر مجملی از احوال سلاله خاندان رسالت امیر جلال الدین حسن بعلو نسب و سمو
حسب و شرافت در حقایق حال خاندان از نبیادی از سادات والا
شان امتیاز داشت در اوایل ایام سلطنت اعلی حضرت فلان رفعت
خاقان گیتی ستان بواسطه کمال [illegible] پادشاهی و استغنا
رعایا و مجزه و مزارعان بالجهات و سایر جهات یزد و توابع آن از دید
عدالت بنیاد بمبلغی معین مقطع نموده دست حیف و تعدی عمال
محصلان از [illegible] عرض رجال ساکنان انجا کوتاه بود باشد حضرت
ملقوا [illegible] اجابت مقرون [illegible] و انجا [illegible] نهایت [illegible]
سرافراز

سرافراز ساخته مدت چند سال است در تمام اختیار الولایت در قبضه اقتدار
او کذاشته و دامن قدر و منزلت بذروه اوج فرقدان برافراخته و از اتحاد
در حرمان سید ثقلین در دفان اقتدار و سر حلقه [illegible] هرستان بحوالی [illegible] بنا
طرح باغی دلکشا و بوستانی روح افزا انداخته و ساخت باد لحتی [illegible] از انشا
[illegible] الهامی [illegible] و کلهای عطر بو [illegible] و معطر ساخته و عمارتی تماما
اساس [illegible] بنا نهاد در غایت تکلف صفا با تمام رسانیده در دیباچه
در دیبل ایوان ساخت قطع نظر از تکلفات شاعرانه و استعارات منشیانه
ان باغ و فردوس قرین بجهت لطافت آب و هوا [illegible] ان باغ ارم [illegible]
رضوان [illegible] شعر صبا [illegible] طوف : هوا [illegible]
ما بین [illegible] نقش [illegible] ناصیه [illegible] بدایع خوش [illegible] الواح
جویبار و [illegible] نکاشته مجاوران صبا د شمالکو [illegible] کوناکون
در اطراف نوعروسان خیابان و اطراف [illegible] شعر [illegible]
کوثر [illegible] : در [illegible] هم طوبی مثال است و نفحه [illegible]
کردون در بهشت [illegible] خار و [illegible] سبزه آزاد [illegible]
چمن [illegible] نظم در هر چمنش بنفشه ایست
کز فیض [illegible] سپهر [illegible] و [illegible] باغ طاحونه [illegible] فلک
کردش است [illegible] طرح انداخت [illegible] مجد

و جلال انجم نما نماند که انعقاد ساداتِ کرام را موجب تمام و اسباب مالا کلام
بوده ما ملال بنیاد و مستقلات بیشمار در دیدن بصنوف دانش و دستمنی امداد
صید انداز محلات که در لطافت و نزهت ثانی اثنین جنة المأوی است در
میان خیابان انجمن آثار بهر ایجو چشمه حیات روان و مانند سلسبیل
بهشت درج افزا و در اطراف خیابان با خیزانه ها گلشن و بوستانها فرح
افزا گر ساحت باغ از جهر ریاحین نعتنان کاج و سرو و نغمه العنادل عرش بخش
و کلهای معطر و بس مزین و معطر در زبان در نگارد در وصف از نعوت مایعقال
شمس ایوان دولت بود و در ایام خان عزیز و عزت و در بیت رستان نگارستان
چین و چون در دوام و ثبات ممکنات از مقوله محالات است و فنا و زوال تمامی
مخلوقات از قبیل واجبات لاجرم در وقتیکه مقتضی اجل در رسید علم عزیمت بصوب
عالم آخرت بر افراخت و خلف ارجمند سعادتمند نیکو خصال میرزا صادق
بیادگار ماند است که بمکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل از اماثل
و اقران ممتاز و مستثنی بود و مدت العمر در نهایت عفت و منتهی و غایت حسن خلق
سلوک نموده است از آثار تقوی و اکثر از انواع عبادت با فراخت و چون بسنین
عمر شریفش از هشتاد تجاوز کرد و دیعه فی سنه اربع و ثمانین و الف هجریه سجاد
رحمت دعو الغفران پیوسته و فرزند ارجمندش میرزا جلال الدین که بمکارم اخلاق
محاسن آداب معروف است بجای والد عزیز کوار نشسته حضرت ... طول

الدین

الدین حسن داده و ولد نیک اختر گرامی فرزند مهتر میرزا سلطان حسین که مهتر
میرزا محمد علیک که بوجاهت صورت و محاسن سیرت معروف و بمکارم ذات
محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل موصوف بود و در اوقات ایام شباب و اوان اکتساب
کمالات صرف نموده در منابعی چون مجملی از احوال این سلسله در سلک بیان انتظام
یافت تفنن انشای که خامه سحر طراز در تحریر و تقریر مجعکوان شروع نموده
و تفصیل این اوراق بذکر این حالات در میکون سادات عالیشان بیاد او بعضی الاعاظم
والتوفیق و این احوال نسب نجیب جلیل میرزا ابوالقاسم دغنی و اولاد و عقب نعمه
بعد از قلم در کشش احوال الاسد حسینی نجف اصفهانی بمقال معتبر ایلیکرما و الیه
از سادات عظام الاحترام اصفهان بود و در بدایت حال بحکم جلیل القدر کلانتری
انملک تعلق یافت بمعیت استعداد املی زمان سلطنت اعلیحضرت شاه جنت
مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان از امهم معزول گشته و اجداد متعلقان
بخط بغداد مدتی محل اقامت گشته در این چند مدتی چنانکه عادت دو نگار
ناسازگار بعد کردش فلک کج مقام او است غیرت تمام با احوال این و الله مایافته و تشفی
از مال دنیوی تهی گشته آقا نجف بر اخلاف در جنبی بود او میر خلیل الله نام
در سن پانزده سالگی در نهایت فضل و غایت هوشمندی نعقل و الداز قصر در تنگی
نکایت نموده کمت از تعرف در تنگی قنات اموی کسیکه لائق حال او باشد قدیم
در نگار با بعض اشاده نموده اند قطعه کو بغربی بعد از بسیخ خوب

سبحانی و محنت بود چنین روز   در بحر الم فتاد از ملک خویش   کریسته جسد
ملک نیم روز   ما بقی احوال امیر که از وطن سفر کرده با قبیلۀ دیگر روم
تا در اصفهان نزول کرده با شیخ (نظم) و کسی را بر نیات مدد اطلاع نباشد شعر
لب گر بسته بجفت دیگری بیان است که گفت : لب جان بلب آمد و باز دیگر نگویت :
با از شماتت اعدا و سیاه دلیشم که زبان طعن از من کوتاه نکنند و در قفا بی
و نخیل ند گویند : ببین اند و حسرت اگر هرگز : نخواهد دید دی
یل نیکی : که اسانی کو میر خویشتن دانند : دو فرزند را بکنار لعل نیکی
الحال فکر کرده ام که از غیب دانند : در غیبی لعل ادعم که شاید که چراغ ادعا
از توقع ما بعد العالمین روشن کرده و بعد از ایام با درخشم که این زمان
روغن میکوهند معمول نداند این نوع از فکر انتیار فرموده است امیر
زین العابدین که این سخن از خلد شنید شیخ جهد بیت   نکامه ... به
(نوش) چند بدو لعل شکسته مداو : که ابو چشم جوان در عین تاریک است : ملیتی
از گردش ایام که صحبت تلخ است و لیکن بو شیرین دارد : و قرة العین خود
با راده که بخند و مخصوص ساخت امیر خلیل الله متصل عنایت خواجه ضیاء الدین
محمد بن مدرس کیا شجاع الدین مکانی اختیار نمود طرح دونقدی
خانه انداخته تا بان نو ابکار بانو داشت چنین جا ده از زمین بهمه (ستق)
اساس عمارت حفر کردند سنگی عظیم ظاهر گشت امیر خلیل الله بنود اشر

دانند

دانند که سنگی چنین در زمین بنهان کردن خالی از مصلحتی نخواهد بود لازم
نمایان را بکار دیگر مشغول ساخت و تفحص از امور ... دیگر گذاشت و چون
روز با خر رسید تمام مزدوران به انتساب آفتاب در روی استراحت بخوابگاه مغرب
نهادند و شب نیز ... عبادی پوشیده بوده ظلام ... ایوان سپهر مینا فام فرو
گذاشت بخدمت والده العالی المقام رفته بخیر در آن خانه ضمیر را اشت
بوطن عرض نمود و گفت از ظهور چنین سنگی در زمین بر دنبی فکر خام افتاده ام
میتواند بود که در تحت از چیزی مخفی باشد بعد از ان نخواهد نوا ستاده از
بیدر بود که او را با غلامی معالی هوشیار فرمود تخفی در روز مسین تمام حیا دم ساز
مکان رفته بعد از سعی بسیار سنگ را از جای بر داشتند در زیر سنگ
ظاهر گشت با درون رفته در صحن نظر دیدند که یکی ... سرخ و دیگی
لبالب از ... مبلغی بنهان بخانه نقل نمودند چند کوزه دیگر مشحون بود بطلا و احمر
و یکی مملو بود از نقره خام همگی شکر سپاس افزیدگار را سبحانه در عین بجای آوردند
روز ... باز نمین گذاشتند بعد از ان ... ملک ... امیر
زین العابدین ... غلام ... سر ...
سنه ... (سنی)
... خانه را ... جناب امیر خلیل الله ... بنا ...
... امیر خلیل الله ... (نور)

عقل و فهم خداداد آراسته بود و داشت که بعد از منصب و مهم دیوانی او خجر وا
رایج و صرف شیروان نموده بعد از رخصت انداد الذکر امی روی ارادت بپای تخت
همایون پادشاه جهان کرده از وقت دار السلطنه قزوین به بغداد و حوالی سیم
عنایت پادشاه لایزال از منصب ملا شاه بوالمعانی رحمة الله بود و صبح
اقبال اش که منکاش رسالت در شکفتن آمده منظور نظر کیمیا اثر اعلیحضرت
سپهر منزلت آفتاب شوکت قدر رفعت قضا صولت خاقان مکان نظم
شاه طهماسب خسرو عادل که ز شاهان نکو نیست عدیل کرد به التفات
دعا بابت به عنایات شامل حالش شد و هم در آن اوان به الطاف خسروانه خاطر
ادا با انواع نوازش و حمایت فرموده منصب جلیل المرتبه کلانتری خطه بهشت
منزلت دار العباده یزد و توابع را در عهده اختیار او گذاشته سرانجام
تمامی عظایم امور جمهور تو دیگ و هم ادر کلانتر را بر اعیان مفوض
کرد اینده از انسلاک الخاندان نبوت با خواطر شاد به یزد آمده به منصب
مولوی بشت و بنا بر آنکه آن جناب به مکارم اخلاق و فضل کامل و لطف شامل
موصوف و معروف بود در پیلوای وجودی و شرایط خو که ادب سرافت
در فضایل و فیوض و سعی احوال رعایا و فقرا و ضعفا کما ینبغی به ظهور می آمد
سکان و اهالی آن الکا با او الفت تمام گرفته و همت به مجالست و
مصاحبت او مصروف داشته در عظایم امور از رای صائب و فکر ثاقب او
استعانت

استعانت می‌نمودند نظم کسی کو ز نافه تو بود در جهان بذکر جمیل
که نیست جوهر نفس نجری به موصوف و ذات و تا مدت بیست سال عن
حیث الاستقلال به این مهم اشتغال نموده دقیقه از دقایق نیکونی فرو
گذاشت نکرده در آن مدت به سیاست ای از باغات بهشت بنیاد و مزارع
فردوس سمات و مستغلات به عنوان ملکیت در تحت تصرف در آورد
و اسباب تجمل او به جایی رسید که محاسبان تخته خیال و مستوفیان دفتر
خانه افلاک از تعداد محصول و حساب آن به عجز قرار نمودند بنا بر آنکه
ابد او بقا در ذات هیچ کس را از روح ممکن نیست و هر که قدم در وجود نهاد
هر آینه شربت اجل باید نوشید حلاوت هلاک باید نوشید تا گاه
منادی اجل طرق تبل شنید رو داع عالم باقی نمود و خلف رشید او عزت
محراث شاه هنیوا جمعی مرقد معطر الجنا در سر قبر کشیکوان ممدود
اقرب نمیلان خواجه ضیاء الدین محمد خضر در غایت تکلف در دنیا
منقش بطلا و لاجورد بنا فرموده الحال مشاهد او قاد است و بعد از آنکه
سید خلیل الله امیر خلیل الله بود باعث تقدیر امید فرزند سعادتمند
معز الدین اکبر بود عقل و فراست و صوف فضل و کیاست انصاف داشت
در صفت انشا و فن استیفا و سیاق علم و معاملات ملی میا فراشت
در اصابت رای و تدبیر و کفایت بیشه فرزند بذاشت با تعدی متعلی خاقان

زمان شاف لیغا معنی بساط بوسی استسعاد یافت و بنا بر آنکه آثار سعادت
در ناصیهٔ او پیدا بود و علامات دولت و جهانگیری در حرکات و سکناتش هویدا لاجرم
شاهنشاه جهان صوفی را بمواهب و عواطف خسروانه دربارهٔ او از دیگران ممتاز داشته
بخلاع فاخره و منصب عظیم الشان کلانتری خطهٔ یزد سرافراز و باوج اعتبار
رسانیده و لطافت بدولت و خدمت قرین یزد مواجهت نموده و بحسن جلادت
نیکو بندگی و بسبب علو همت و سمو رتبت و لطف گفتار و حسن کردار با محو
خوب حسب ترصیع عرف همواره بنقود انعام و احسان تخم محبت در زمین دل
طوایف انسان میکاشت و تا مدت هجده سال در کمال استقلال امور ملک و
معالی دار ابرا بجام مقرر گشت و بوضع بیوتات نظام و عمید وجوه حدود بین
و دانند داران مکان تعین کرده حقوق کتند کان احوال کنشکاران مخفی عا ناد
کرما اللتا لمال علی الاطلاق آن الله خاندان نبوی و انعال افضال دنیوی
خطها و کرامت عمود و برکت تمام داده بعجایب و فضلا آلات و دفا
و متعلقات او بحیطهٔ تعداد مستوفیان کر خالات بعوض بود بعضی از آنها
که در قسم حضرت بیان یافته و در حجره اگر بنظر دقت و وجه مجمل از توصیف
هر بات نقد معقد و بیدست یادگار خامهٔ فصاحت بیان در این صحیفه
مبین می گردد بلا ابغیه اجمل فاناند در خود قرینه اقتضا خانات
و محل بوضعات نضارت و طلاقت افضلی که بین الحمد بخانه وین باشاعت شهادت دادا

ولطافت

ولطافت منقولست که تا جام جهان نمای خورشید بر گرد صراحی نیلگون فلک
در دور دولت و سمند شهرت مرکز زمین گردان ماند امیر قلی شاه در بنای عمارتی
سزاوار عیش و عشرت بنیاد نهاد نظم بنای فرش این ایوان عالی ز نقره ها
نیل سنگ قالی ز نقد مجمرات نکهت گل ز بیم بیخته هم چون شاخ
سنبل ز قول شاهین شاهد مقامات ز کردیم و نشین خاص و عام
طراوت انهار باکل تامل ز که جوش انداز دو پا انداز گل ز از آن بند بلبل
انفاس الاذاذ که گوی گل بالیده تاب بعزاد نقد تحقیق الانشتناب کل
نباتات ما از ایجاد کن تعقل ز و دیگر باغی است حدیقه مجید
بباغ بیگی کعندلیب خوش الحان از وصف آن به زبان تبسم بایتن
مقال شعر نزهی مجلس صفاتی بهشت برین ز کردان جنت
نعالی حد العین ز اگر محیط ملت حوض تو نظاره کند ز ترشح عرق
ناز چشم عنایت بین ولحق که از باغ بهشت بنیاد کرده عذب زلال
خوشگوار بحر العین سلسبیل حکایت میکند و لطافت هوایش فرح افزایش
از نسیم جنات النعیم روایت مینماید نظم هوایش لطف للطافت کوثر
ثم از چشمهٔ حیوان گرفته ز دست سبزه هایش تا کمرگاه ز نقش
نغمه بر سدره گاه ز اگر مرغی ز شاخش ابعید ز کناد سایلش
بالای بیک ز شاطر در نقاب گل خفته گل و لاله کاندم شکفته

نشیمن را مدان باده حدیث همه جا بن بوالعجب می را نعقل فرزند ما را
اکنون بعنوان ملکیت شرعی تحت تصرف نجابت و کمالات دستگاه نایب بیت الله
الحرام المشرف بطواف الرکن و المقام حاجی محمد صالح را بقیه کذات جامع الصفات
از غایت اشتمال بخوبی و خوبان دیدن محتاج بتوصیف و تعریف نیست فرا بدم
بودیلی اصحاب اعتبار مخفی نماند خواهد بود که صور روش حیات انسانی را
بیاد اول عمر رشته اند و همچو کلش جوهر کل مخلوقات را بنقوش کل موعظه فان
اراسته اند لاجرم روز شادی جواب شعر حدیث و شب وصالی را روز فراق در دیوار
هر کمالی را زوالی و هر شرفی را نکبتی در قفاست **شعر** گیتی که اولش
عدم و آخرش فنا است : در حق او ظن ثبات حیف و خطا است : ناگاه
سلسله خاندان حضرت جنت آرامگاه امیر معز الدین شاه هیرا **شعر** رخت
ازین منزل فانی بربست : بطرب خانه باقی بنشست : و در دفتر آن کشتگان
که خود ترتیب داده بود در دیوان حدیث نگارش و هانا میرزا خلیل
اللهما ملتفت گشت دانک انتخاب خلف ارجمند بی بیانکاره ماند **میرزا نورا**
نام که هم مجلس جلال اوراست بود هم پیرایه کمال صورتش از کمال معنی خبر
میداد کمال معنیش در آینه صورت جلوه میکرد **شعر** صورتی میبینم
و حیوان معنی میشوم : تا چه معنی لطیفی تو که اینت صورت است : و از سلاله
سادات عالی در جان چراغی بود روشن از شبستان خاندان خلیل الرحمن
دری

دری بود کشیده از بوستان نجابت و احسان نهالی بود و قدش برکشیده
نگار از خلیل الله صید که دو دوش بستان و سال چو شمع در شبستان
جلال او هم دعا یاد ام کرد آن دودمان پناه هر نجابت عدن شتافت خلق
بلند شد از مطلع سعادت طلوع نموده کرد از احد همچنین که با ستان ملایک لیشان
خاقان کامیاب سپهر رکاب شاهنشاه روی زمین پادشاه **شعر** شاهی که زمانه
تابع فرمان اوست : آفاق گرفته پرتو رحمت دست : بولج سپهر گردون ماه و
خورشید : یوفی چیزی اسمان نظر اوست : ابو المظفر شاه عباس الحسینی الصفوی
الموسوی بهادرخان از دیده منظور انظار شفقت و تفضل گشته و در نو
انوار عاطفت خسروانه بر جنات احوال آن میرزا روح نجابت شتافت رتبه مجالست
مجلس بهشت آیین و مصاحب خسرو روی زمین سرافتخار با وج مباهات رسانید
بین الاقران بلند پایه و الا و بلند گردید و افق فخر مجالست گرفتار گنج
ایام بعمر جوانان بلکه سایر ناس را اسوه حسنه قرار گرفت ناگاه بعارضه ثقل
گشت چنانچه اطبا حاذق و حکما مدقق هر چند در تداوی او افزود آن ناله
سعی نمودند صورت صحت دست نداد ضعف تقویت نمود رفته رفته عندلیب
روح پرفتوحش از نغمه بال بجانب گلشن دار قرار پرید از ملک خاقان جهان
نظر محمد مان پسندید که احوال او کشیده انتخاب اندا خته و فرد یوم
تا نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نمودند در آن لعن با مبرکت بعضی ...

مطهره مهدوی ساخته بود تا به هوشمندان آگاه پوشیده نماند که از شکوفه گلزار
مرتضوی میرزا نوری جوان از خاندان مجد و کمال بود و دودمان جاه و جلال آبا
و اجداد او چنانچه سبق ذکر یافت صاحب الحجا بوده به نعمت فاخر و نقود وافر
میراث یافته جناب سید چون در پی بدایه نوربخش تمام شغف تمام داشت اکثر
اعمال و املاک و دهقانات را در معرض بیع در آورده با مجلسیان نشاط و حریفان
ظریف و ندیمان صوفی نوربخش نموده چون به شرف مجلس پادشاهی سید نجیب
اشاره به بلبل شده رنگی نغمه مرتب افزاوده شعر هرکس به بهانه‌ای دیوانه دیو
فنا : شد عادم از این جاوید بقا : با غم و کسی بعالم ابدا : عنوان [illegible]
که نیست او را هنا : بو بله‌ای اعتبار دو پیشه نماند که میرزا محمد شریف ولد مولانا
شهاب الدین علی فخر خال صدر داور و در اف همشیره زاده میرزا نوری و صبیه زاده
معز اشاه مرادست لاجرم طوطی زبان حد شکرستان احوال الیشان کما هو
حقه مترنم نکرده بیک تعمیم [illegible] اکتفا نموده مخاطب سید که آکو کلک سخن
گذار پیش او [illegible] ذکر مکارم اخلاق و محاسن اطوار و بیان اسباب و احوال
انسلسل عالیه او که شاید که موجود عجب [illegible] بنا بر نسبت مذکوره محجوب شده ناصحی
حمل نمایند و فهما و این مقدار هم از حال الف و گزاف دانسته زبان از اعتراض
کشایند بیان مجملی از احوال سادات نوربخش موافق تاریخ کتاب افادت
آیات حبیب السیر که در قلم فخر [illegible] رقم کرده اند که سید جعفر ولد اکبر سید محمد
نوربخش

نوربخش بود به لطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان
مغفور سلطان حسین میرزا العباد السلطنة هراة تشریف آورده منظور
نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالی مقام گشت و امرا و عظام و صدور کرام
جهت مدد معاش آنجناب هر سال مبلغ هجده [illegible] کپکی و دویست خروار
غله مقرر ساختند سید جعفر از غایت علو همت سر به آن مبلغ فرو نیاورده
در عین غیرت عزیمت دیار عراق نمود و این مطلع از منظومات اوست
که شعر تو از [illegible] پیدا بود : تشنه را آب زلال خضر
از باده بود شاه قاسم نوربخش نیز ولد ارشد حضرت ولایت پناه سید محمد نوربخش
در ایام جهد و سید جعفر لوامع انوار شمایل نورانی از ناصیه احوال او ظاهر و لوایح
آثار فضایل از جبین اقبال او [illegible] الکمال [illegible] باهر [illegible] ضمیر منیرش عکس
پذیر صور [illegible] ولایت بود و شاد در فضای خاطر [illegible] مظهر معنی کرامات
و اجتماع [illegible] خاقان مغفور سلطان حسین میرزا از
عراق بخراسان تشریف آورد [illegible] آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدمتش
الاحترام [illegible] از
از باطن سعادت [illegible] اقتباس انوار سعادت [illegible] نموده بعد از مدتی به مقتضی حدیث
حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و [illegible] ولایت ری متمکن گشته
در نور لطف و احسان [illegible] ساکنان آنجا در تافت و چون شاه دین پناه خاقان

مآلجاه ابو البقاء سلطان شاه اسمعیل صفوی لوای کشورکشائی برافراخت
انجناب را که بنسبت مشمول مراحم بیدریغ کرد امتیاز از سادات عالی منتسبان
دودمان حضرت خاتم سلام الله علیه بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز
ساخت و شاه قاسم در ظلال عواطف ایشان الانفصال در کمال فراغ بال اوقات
خجسته ساعات میگذرانید تا وقتیکه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی بگوش
هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و نبیره اوست انجناب شاه نور الدین
بن شاه شمس الدین قائم مقام جد بزرگوار گشته باحیاء سنن سنیه آبا و عظام
قیام نموده بصفت علو همت و سمو منزلت موصوف بوده ابواب لطف و
مکرمت بروی صغار و کبار میگشود و چون نوبت انجناب درگذشت
شاه بهاء الدوله برمسند ارشاد نشسته دانشمند ستوده خصال
فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود بمزید علم و دانش از سایر سادات
صاحب سعادات مستثنی و ممتاز میبود همواره اوقات خجسته ساعات را
باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در تتبع سنن سنیه آبا و عظام
کرام کوشیده نقوش افادت و ارشاد بر صحایف خواطر ارباب یقین و معرفت
مینگاشت و انجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا
از جانب عراق بدار السلطنه هرات تشریف داده در خانقاه خواجه افضل
افضل الدین محمد کرمانی بنزول اجلال فرمود و منظور نظر عنایت پادشاه

والاجاه

والاجاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود و چون خاقان منصور وفات یافت شاه
بهاء الدوله بصوب عراق رفت و از آنجا بآذربایجان شتافته در سلک ملازمان درگاه
عالمپناه شاهنشاه کیوان بارگاه ابو البقاء شاه اسمعیل بهادر خان
منتظم گشته و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بموجب اقتضاء
قضا و مواخذه شده درگذشت شاه قاسم نوربخش مولف تاریخ عالم
آرا مسطور کرده اینکه شاه قاسم از احفاد کرام قدوة السالکین سید محمد
نوربخش است که بعضی اوقات در قصبه طرشت مسکن داشت و آثار نجابت
و بزرگی و علو شان از ناصیه احوالش نمایان و اطوار زکیه اش مذکور السنه
و افواه عالمیان و انجناب چند گاه متعلق بوده منظور نظر کیمیا اثر خاقان
ملک مکان ابو الفتح شاه طهماسب بهادر خان بود پیوسته مرجع مریدان
سلسله علیه نوربخشیه میبود و در ولایت ری در بعض وادی ضیاع و مزارع
مرغوب بسیار داشت شاه صفی برادر شاه قوام الدین نوربخش
بود بسیار درویش نهاد و فانی مشرب بود بتقلید مقلد در تحصیل
علوم سعی کرده بشرف طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت رسول
و ائمه انام صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مشرف شده این رباعی
از انتخابات اوست رباعی هرگز دل هیچکس میازار صفی ◦ تا بتوانی دلی
بدست آر صفی ◦ سر رشته هستی است بکمتر ز صفی ◦ در نهاد صفی هموار دار

صفی ایضاً خوش آن بودی که دشنام می‌دهی ما را   دعا هر چند می‌کنم مرا
دشنام می‌دهی وله العقل کجا ما و سودای تو داریم   دیوانهٔ عشقیم چه
پروای تو داریم سیادت پناهی شاه حسام الدین از سادات عالیجناب بحر بخش
بود و با صفات والای کمال عقل و نیکخواهی خلایق از ابنای زمان امتیاز
تمام داشت و در طلب سروری و علو همت وحید زمان خود بود آن جناب را
ولدی رشید بود سید محمد تقی نام نام آن برگزیده خاندان حسن صفات در نزد
خلق موسوم و معروف و در نسب حضرت ما و جد حضرت غفران پناه میرزا اعشاب
قطب بیک ما بیندوی داشت مدتی مداحی عنان عزت و اعتبار با حضرات
اکابر و اشراف صحبت نموده و در سنه خمس و سبعین و الف بتیول ادای بعضی از
محال خطه یزد که بتیول عالیجاه ناظر بیوتات بود قیام نموده مدت چند
سال بعد از شغل اشتغال داشت و بعد از چند سال که از مهم خود رستگاری یافته
بود در دار السلطنه اصفهان متوجه و بیمار شده مدتی کوچ بعد از آن جناب
غفران پناه در بدرواند محترم میرزا شاه حسام الدین که با شرف نسب و فور
حسب بصد فن و کمالات و حسن و کردار و زیور عقل آراسته و حالا قریب به این سال
در محله معموره ساهرستان منزل که آبا و عظام و اجداد کرام معززاً مکرم عادت
نموده اند بوقار حال و فراغ بال بدون تکلف بساط مکلف میکنند و اند که میرزا
شاه ناصر که در عنفوان شباب و اوان جوانی چراغ عمر بر فروخته کل حیاتش
بر فرده

برفرده کو دیده دم بزهاب الجهان شناخت حضرت عالی نسب گرامی
حسب درج سعادت و بند گوهر سلاله السلسله امام زاده میرزا محمد رفیع
الخلف صدر دفان مرتضوی در نسب عالی رتبه در تعریف جمیع عالی از وی تبا
ذو المجد العالی امتیاز دارد در صغار و کبار اندیاد با علو شان در سمو مکان
آبا و اجداد عظام افاده کلام مقام اقوا و اعتبار و اعتماد و دولت خدمه
اختیار نموده اولاد خیر البشر امیر وحید الدین فضل الله است و آن
ثمر نخل سیادت فرع اصل اصیل امیر صفی الدین محمد بود و آن توده
فضایل متصف باوصاف ملکی و متخلق با خلاق قدسی نه نژادان برتری
بود مبلا [illegible] بود بصعود آن ادمی خود کو خوف و هنگت افلاکی ملکات
بعد با مثلها و مقام دایره داود ابن وعمارات صحت القول هو بدا
و ظاهر شعر از نقش و نگار و در دیوار شکسته آثار دیدار است
صنادید عجم را و الحال حضرت میرزا رفیع الدین محمد از معادن و اعیان
و اعیان خطه [illegible] صاحب مجلس و [illegible] است و نسبت ما
نقیب السادات و النجبا امیر سید محمد متوفی کل [illegible] سلالت حضرت
[illegible] و سلسله آن کبرا اجله سادات عامی [illegible] السلطنه دار از اولاد امجاد امام
زاده ذوی الاحتیاج امام زاده [illegible] است در دست نموده و سید [illegible] متغنی
الاوصاف مضمون نظر کیمیا اثر سید سلاطین جهان و سید خاقان دوران

دردینك تاج تختگاهی وادث عتبه سلیمانی **شعر** خلیفان
جهان سحر باذ دردها دل بپا ماشت جوامع خلق بتضرع دیو کردید در
سلك بقا و با حشمت جدو دورم مقربان با دفعه انتظام جاودد خلاصه
کلام انکه بیغنا قمع الدین محمد دانصاف باوصاف حمیده شباهت تام بابا
کرام واسلاف عظام داشته وحسن خلق وجدولتی نهادی دیشجاعت
وسماحت دریاکینه وصفی از اکفا واقران منفرد وممتاز دیوسته خوان
احسان گسترده وابواب لطف وامتنان بروی خاص وعام گشوده خلایق
از نعمت لوانوق التزامی یافته وانقدوه اولاد خوالیته حبه بلیغه حال
وعنفوان شباب بمقتضای تقدیر وقضا ناگهانی سرنوشت بجانب هندوستان
توجه نمود سلاطین انجا بمقدم عزیزش دلها نشانه التفات بنهایت نمودند
وطریق احترام بسالوالت داشت حقیقا ازدکا وتفوق وکذالث نکرد [illegible]
مع ذلك بمقتضای حب الوطن من الایمان از توطن در انملکت باباه نمود
متوجه دیار خود گشت ناگاه بونوعی انذا از بغایت رد بالادبار بعجلت
احوال خود مال از روی کمال وسید ثقلین ٭ قرة العین خواجه کونین ٭ نافه
شرف کناره نجح اسلام ودریافت سعادت زیارت در روضه مطهره ٭
سیدانام در خواطر خطور کرد **شعر** ذوق گاه [illegible] بیش شباب
در دلش افتاد یکی اضطراب ٭ موج دلش سوی حرم ساز کرد دال

عجم

عجم به غد و پرواز کرد ٭ شوق حرم در دل او جوش زد ٭ کوکب عشقش
ده هوش زد ٭ مونغفای فلك چرخ بید ٭ ماند به صحرای جلال
اسیر هرکه جلالهانه نکوی حبیب ٭ در همه جا هست اسیر وغریب
غمزده وبی سر وسامان بود ٭ داند لم هجر پریشان بود ٭ هر چند امطرب
عاشق نهاد ٭ راست کند آهنك نوای حجاز ٭ بیدوجان از عرب
انجم ٭ مادیده بیا هوای حرم ٭ راه دعا نوا بونبان چنین ٭ مایه
بناء فتوح بجنین ٭ دبیرانه توجه بحجاز دیشرف دریافت
سعادت دادن تعنان عزیمت بصوب دیار بحید تافت بوصیه منبر
انکا بوده تما فادکم اخلاق ذکیت واوصاف مرضیه انجناب بر دواقع
است که قلم وزبان شکست ودهان دهان لب بسته بیرامون تحریر وتقریر
ان تواند گشت لاحرام در این مقام بر همین مقدار اختصار افتاد
وطوطی شکر شکر دهان با وصاف احوال خلف امجدان سلطنت سلاله
خاندان مرتضوی در ذکر باقیات بهشت بنیاد شرح توتم کرده بیان
العزیز نکه بخش فرح ولایت عالی الحضرت عند اخلقی کریم که انجمد نجی
اثار سعادت در جبهها انتصا صاحوالش هویدا وکوکب منیت انجام
ازجبین سیمایش در نظر ارباب بینش پیدا **شعر** ما لای سرش
ز هوشمندی ٭ میتافت ستاره سربلندی کامت فرخنده موسوم بعبد الـ

محمدی نفس و قدسی شمایه تکلفی که استعدادات فطریهٔ او اندر حجر مصطفوی
بواسطهٔ توفیق ایزدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات بتحصیل کما
لات فضایل و صنعت مصروف داشته در اندک زمانی سرامد ابنای روزگار
گردید از اقسام بهره تمام یافته و در خط ثلث و نسخ و رقاع درایت
خوشنویسی اولی یافته و بسبب قوهٔ مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره
با ارباب دانش و ارباب فضل مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیر و احترام
هر یک بجا میاورد و التفات کاهی زبان بنظم اشعار گشوده عنان
طبع شریفش در انجمن بغزل و مثنوی دوستان سرا میکند و این بیت
که از نتایج طبع وقاد آن والا نژاد است : نگاشته کلک وقایع نگار
گردید نظم نگار آن نکهت یاسمین ابروانت غنچه لبها : مباد
بنحه کو دامن اخا کلبوات شیرین را : بعزم جلوه چون پا در رکاب دلربای
آرد : کند لب ریز ... با سمین پیمانه زرین را : و در وقت انشای نعمت عالی
دادر و در تحریر مکاتبات و انشا و حکایات چنان است که بعد از کو
عنهم عنان جادو قلم در میدان صحف رنگین مضامین غزالان معانی را
بعبارتی عجیب در سلک تحریر میکشد و اکثر اوقات شریف خود را بتتبع
دواوین مصروف و ... تحریر ... نسخ جمعها تالیف نموده یکی خاتم
سلیمانی که باسم همایون اعلیحضرت خاقان سکندرشان سلیمان مکان خلد الله

ظلاله

ظلاله معدلت تالیف نموده در آداب شب و تعویذ صلوات خمسه
و ادعیه متفرقه و دیگری سمت العارفین که در عمل سه ماهه و اخبار و
و اخبار و آثار تمام وقایع شهور جمع نموده و دیگری نسخه موسوم بمراة
العباد که در عمل شب جمعه و روز جمعه در سلک تالیف کشیده است که
همگنان را توفیق رفیق گردد و مولف را بتوفیقات والدین موفق گرداند
و چون کلک خوش رفتار قلم در عرض احوال اینان آل مرتضوی و خلف
امجد شان انتقال یافته انسب آنکه طوطی خوش گفتار زبان بذکر باغات و
منازل اجتبای اولاد مصطفوی بترنم درآمده صفت هر یک را مع
دودمان ... سادات بعد از آنکه حضرت میرزا رضی الدین محمد از
سفر هند مراجعت بوطن مالوف نموده بر مسند عزت و تمکین قرار گرفت
فی سنه احدی و سبعین و الف هجریه متعاقب خانه عالیه خود بساختن عمارات
رغبت نموده مهندسان هنرور و معماران عمارت کش در ساحت باغ که
محلی که موسوم بهشتان حسب الاشاره طرح عمارت را بکلک مهارت
بر لوح مهارت کشیدند و از قرار قول خدام مالی بکثیر و انتها بیوتات و صعوبت از
انداز افزون در ... بکار اشتغال نموده تا سقف رفیعش در بلندی
از شرفات ایوان کیوان علم گذشت و در وضع بدیعش در نواحی عقیق قصور خلد
گشت و در پیش عمارت حوضی ساخت که میر عمارت ... که دیدن آنکاه

ما بین آنان در دهقانان توانا مدانا کرده باب بهار بخشش شامل دهقانی
کامل داشته چنانچه هر چه بخشش کرده بعین شامل الطاف ماننده نهال بکمال
رسید میوه تازه بار داده درپای بهر خالی که نهاد درین جای انکه نخل شاخ مانند
مانند نهال سبز کردیده **شعر** باغ از او گشته تازه شاداب ، ندوح را
منتظم از او اسباب ، اطراف و جوانب باغ را بدرختان سایه گستر و نخلهای
مثمر بپرور و گلهای رنگا رنگ آراسته چنانچه در انجا ذات دولت منزل
نزهت قرین در صفا و لطافت رشک خلد خضر و فردوس برین گردیده
چنانکه بوی ماه دریان ... مانند چهره ملکشاهان نظر بانکه خاص
دم عیسوی ... نسیم مصرع حیات ... در صفای هوایش مجتمع
شعر چه در توصیف وصفش نغمه پردازد ، که مطرب بجز بهشت نخواند
وصف میوه اش چه بر کنم حرف ، تخم ... شیرین ... صوف ، خوب آب
نو اکسیب این باغ ، کل ... ابداغ ، هر چه ... بشنید
بشنیده ، که شد لذیذ ... هشت ... ، واضحا اند ... حیوة سال
درسنه اثنی و ثمانین والف در محله ... که محل سکانیش بوده ...
مرغب طرح عمارت انداخته ... تکلف ... کمال ... اثار
خواجه محمد ... خط ... این مصراع تاریخ را
با الواح رنگا رنگ ... شانا سخان ... مخصوص

سادات

سادات صفت اصحاب آل سید الوری خلف صدق دودمان آل عبا میرزا محمد ...
کاظم آبادی ... که نیکوکاران ... که نظم ... از طرف والد عالم در
سلالة دودمان ... داخل ... بوح ولایت است **نظم** ...
فالج ... سعادت ، ... از سعادت ، علو قدر داد
بر تو ذات افلاک ، ... عقل و ادراک ، و انجمان ...
لب ... بسلسله ... ارشاد ... شاه ... الاولیا
والاقطاب مطلع انوار ... سلطان شیخ ... محمد ... الرحمة و
الغفران ... کلو او بتصوری ... حمید و صفات
پسندیده اتصاف دارد ... نجم هدایت ارشاد در ... قلوب
سالکان ... اسلام ... **نظم** قرة العین مرتضی ... ، ذات
او مظهر صفات رسول ، علو قدر ... که قلم در
زبان ... اقرب ... مکان ... در
اصحاب ... که زبان ... بیان ... کشا ...
فرخنده ... مظهر ... فضل و کمال ... مصطفا ... و ...
و افضال **شعر** کل گلشن خاتم الانبیا ، چراغ شبستان ... دخش
آفتاب ... جلال ، ... کان فضل و کمال ، در سنه ثمان و سبعین
والف ... بخشید ... نظام ... حضرت ...

پناه کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام مظهر سرّ ملک علام السلطان
شیخ تقی الدین دادا محمد بحسب اب شرعی یکتا ابن انیس فرشته
خصال عماد الاجری ما از دار السلطنه کرمان متمکن بوده بافاده
و استفاده علوم دینی قیام داشته بخطه بود که ممکن آباء و اجدادش
بعد تشریف داده مجلس هوشان حجت نشان دو نیاغی که معماد
همت عالی الهمتش عادت عادت بوده بود و در محل اقامت کرده
خان نعمت خان طرخان بورنگی دولتکاد قرجهان مکان دو شنا قان
کشاده نقلت برطرز مجلس قیقان میکرده در اوایل سنه تسع و سبعین
بعد الف شیم عنایت بیغایت حضرت سبحانی دو ماهین اذ آمده
از مطلع مراد کوکب سعادت تولد آفتاب نیک بختی از افق سعادت
طلوع نموده غنچه شکوفه باغ و تصویر صیت جمال الدین محمد دستا عقی
محمود ماطاعتی مسعود از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاد چشم جهان
بین ظلال بخد کواد مجال قرة العین روشنا کجا نامید تاریخ بکمال
کرده بادی عز اسما نکله ذلک المراد سید المرسلین صم قرین بتحمل
امانی و آمال نعد غایت مناه حال بعزتکا و کلن ابدا فرزند سعادت
مند مع دخترش بعلاج علماه تو فی نماید عنبر وکوه بر ضمیر منیر
اقابتا بتر محمد شید اشراف ناظران با اوراق روشن و هویدا
باشد

باشد که چون الی الحال خرقال سادات عالیات که نیز سعادت اذکر از
دودمان عنایت الهی بوساطت حال ایشان واقف است در رشته سادات
سمت انتظام یافته اکنون بنابر جمعه که کرده بود توا اهتمام بوقوع
احوال وزراء عالی مقام مناسب جلیل خان مجلی انسر گذشت آیین
طبقه دفعه دلبیان مینماید شعر کنون تا چه داری بیاد آی همی
که کوش بنوشند بخوردی سخن ما بدان مهمان باکار
مجلس خوم انتقاد المنتجب نیم دو دو لعل کام دودمان اعتمام العظام توضیب
نامه فتح و ظفر دیدی کو تعنوان سخن داد بود هر کز نثود کمی ما فرسرد
قادر عنایت نیابد برسر حمد اکثر امیا دکا الملک المقدس
السلام صلوة وافیه کامله علی محمد المبعوث خیر الانام شعر ای
فرق تو را تاج لعمرک بسر وی محل تو او ادنی بسر بکشا
دهان بنعت نوع بشر بو بسته کو بخدمت هفت اختر تحیة
شامله علی آله البررة الکرام سیما الامام الامام الهمام مظهر العجائب
ومظهر الغرائب شعر شاه عرب سید اشراف سلف ذات
تو جامع اسباب شرف دیدی که جان نبوده هیچ سخن نمی که بعد
کل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه وعلیهم الی یوم القیام
اما بعد بر ضمایر ممالک ممالک عقل و دانای و خاطر سالکان

سالک فضل و بیان و در نقاب ادب نیاب مستور نخواهد بود که طایفه از
سخنوران مضمار انشا و طلاعت و مسند نشینان اورنگ فصاحت
که در ممالک سخن‌وری جولان نموده‌اند به تیغ خطی قلم اقلیم نکته
دانی گشوده‌اند چون خوش‌خرام خامه در میدان بیان احوال وزرای
عظام در مقام پاس عبارات وایما استعارات بر منصه عرض نمایند
و الحق الفصحا به لطایف بکار و منشآت غرایب آثار در درج معانی
و سلاسل الفاظ نموده است مرتبه‌ای است که نفاستش جمیع ملا و نعمه
پردازان کلش انشا اعتراف دارند که تا خامه تیز رو بر صفحه زد
افشان سحر صنایع آلات کاینات تحریر و سیما نیز در دست نقد و صانع
مقدم او رواق لاجوردی سپهر مسدس بر منقوش کواکب ثواقب سیاره نیافت
در هیچ تاریخ چنین اجزاء تالیف را مثل این خط مشکین نبخشیده اند
در هیچ زمان دختر ابکار تصنیف را چنین زلف عنبرآگین نبوده
سیما کتاب بدیع آثار در سلوک الوزراء که عبارات معنی‌پرور چون وصال
مه‌رویان ماه سیما فرح فزای اهل دل و استعارات رنگینش مانند غنای
نوشی لبان جو و لقا دلکش و کشش سواد نور را که حقیقت کحل الجواهر
معاینات بر بیاض دیده ضیای توان داد در بیاضش را که بی
تکلف غره صبح شام دماغ نیست بر سواد چشم جهان بینان توان نهاد

مثنوی

مثنوی سوادش آن ز بخش دیده حور : بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی : نشاط افزا چو صبح زندگانی
ز لفظ محو شان شیرین و دلاویز : چو لعل دلبران نطقش شکر ریز

بنا بر این فقیر قلیل البضاعة عدیم الاستطاعة به وجود جرم نموده
که در مقام تحریر احوال انطاکیه جلیل الموقع در دیبای بدیع مطالعه
اوصاف ایشان را از آن کتاب افادت مآب به رسالت و کتب حالة نما
عزیمت لغایت را ارادت اطلاع واقف زبان سرزنش گشاده گفت
که ای نادان چه درون هست هر چند که بزرگان در خوده اند که هیچ عاقل
خزف را در برابر در مکنون ننهد و نقد مغشوش در جنب طلای
تمام عیار در رواج نیاورد و با وجود ظهور گنج ظهور زنده‌ات
عقل در اوهام نا سره نیفکند به لطف الهی واثق بوده به فیض فضل
نامتناهی امیدواری جلسه طار و همت در هوای داعی حکایت
مهم و اولی خدامت سلک سخن را از آن نکته که انفصال دهد و کرد تکان گفته اند
نظم فیض روح القدس ار باز مدد فرماید : دیگران هم
بکنند آنچه مسیحا میکرد : چون الطاف مثنوی را به وجه کلام صلاحم بخشید
در نظر خود و انگشت قبول بر حرف گذاشتم و چهار خویش را در قلم در
عرض حکایات نجلا نمود در عدم امید نجوم مالک الملک متعال انکه

توفیق یعنی کرده تا احوال جمعی از حکام و وزرا او که از کتب متقدمین

در السنه و افواه معلوم این خسته بیمقدار گشته و به بیان آن داد

داد معین کرده و التوفیق من الله الموفق گشاده در ذکر احوال خطیر الملک

ابو منصور یزدی جناب وزارت پناه او حلیه فضایل نفسانی و کما

لات انسانی عاری و عاطل و از تدبیر مملکت و ترتیب امور دولت

بغایت غافل و ذاهل بود اما بحسب حسن طالع و مساعدت بخت مدت

جمیل بیچاره در زمان سلاطین صاحب تمکین منصب انشا بالتزام

و استیفاء ممالک بوی تعلق بود و در زمان سلطان محمود بن محمد بن

سلطان ملکشاه سلجوقی بمرتبه رفیع الشان وزارت اعظم رسید

با وجود کمال استقلال نفاذ حکم چون طالع نظر او هنوز مدد

جامع التواریخ مذکور است که او در زمان نظیر عطایا منصب وزارت

در دار السلام بغداد بر اسب مراد سوار گشته با بیادی از فضلا در

ذکاوت و نام او بواسطه صحیفه وزارت را از خواجه ابو العلا که در سلک

صنادید افاضل عالم انتظام داشت پرسید که لواطه در شرع قدیم است

یا نو پیدا شده خواجه جواب داد که در شرع قدیم است و قوم لوط پیغمبر ع

مرتکب این امر شنیع میشده اند و بعد از آن سؤال کرد که لوط پیغمبر تو بوده

یا پیغمبر ما خواجه ابو العلا گفت الله الله پیغمبر ما خاتم النبیین است

وزیر گفت

وزیر گفت حق سبحانه و تعالی در باره امت لوط چه فرموده خواجه این آیه بر

زبان آورد فقالوا انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون

یعنی نادان لوط چه فرموده خواجه این آیه بر زبان آورد که

مرتکب امر لواطه میشوید خطیر الملک گفت که این سهل و عیب و هذیانیکه

است القصه این گفتگو در میان آمد و غرض اهل دانش استماع یافته

بسمع پادشاه رسید سلطان محمود که بعد از آن وزیر اطلاع یافت

در عزل او سعی حالش کیفیت وزیر بی قابلیت مبادرت نمودی منصب وزارت

دیگری گذشت گشاده در بیان احوال بعضی از اصحاب قلم و ملاذ ارباب

قلم خواجه شمس الدین در تمام اوقات تسلط و استیلاء هلاکو خان بولایت ایران

منصب وزارت بر حسب الاستقلال تعلق بخواجه صاحب الیه گرفت و ایالت

دار السلام بغداد به برادر او خواجه علاء الدین عطاء الملک که تاریخ جهانگشای

تصنیف اوست مرتب انتصاب یافت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد

امجاد بزرگ جاجرمیان کالای انسانی عبد الملک جوینی است و با امور حق

منصب مقطع ممالک ایران احمد بحبحت نامدار بش که ایضا شمس

الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و بعد

ازینکه از پدر خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول تا منصب

منصوب گشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین که

نوشیروان عادل مشهور است نصاب دیوان تعویض نمود بنا بر کمال مکارم
اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانید و درهای عدل
و کرم بر مکینان و خلایق بر گشود و در عهد حکومت او رونق و رواج
در کار سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده شدی بشرط
[illegible] بجای نیاوردی و بر حکام و سلاطین در محافظت
دین و تقویت شرع سید المرسلین کمر جد و اجتهاد بر میان بست
و اندر رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظه فارغ ننشست و
چون هلاکوخان وفات یافت و بعد از او باستقلال بر صفحات احوال اباقاخان
تافت و بعد از وی در وصایف ضمیر عنایت سلطان بیشتر فرمود و او و خود تمامت
مملکت ایلخانی ارغون خان در عهد [illegible] و لطایف طلب افتتاح ابواب
صلات و صدقات بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مامور گردانید
لاجرم از نتایج سحاب انعام آن خواجه عالی مقام فیض افضال اهل [illegible]
تقوی و مقصدان [illegible] و چون اقبال شکفت [illegible]
[illegible] از جاهل [illegible] ظاهر گشت [illegible]
اعتنا و حسن اهتمام [illegible] فضلا و علما [illegible]
و جهنا بالسداد السلام [illegible] عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه
عطاء الملک [illegible] خدمتش [illegible] احسان

از بلاد

از بلاد را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و خاطر سکان
آن زمین را از نعیم ناز و خرمی و شادمانی ساخت و در نجف اشرف
نهری حفر کرده زیاده از صد هزار دینار احمر صرف نمود و آب فرات را
در جوار مشهد مقدس معلی حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه جاری فرمود و در مسجد کوفه بوده
از مسجد مبارک را تعمیر فرمود و سقاخانه و پایاب ساخت و چون
[illegible] ملک و مملکت او در عهد [illegible] سلاطین ما تقدم و خلفای دوران
سابق در این [illegible] عالم بباد داده [illegible] اموال جهان [illegible]
هم صرف کرده [illegible] و تلهف [illegible] مسلم [illegible]
کرده جنب مسجد کوفه است عمارتی فرمود که [illegible]
عرصه ساخت و در [illegible] مقام حضرت صاحب الزمان علیه السلام
عمارتی بپرداخت و همچنین در عسکریین علیهما السلام الملک الکونین عمارت
عالی بنا فرمود و باتمام آن موفق گردید [illegible] خواجه شمس الدین محمد
خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال
عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی
و کوشش [illegible] اما خواجه شمس الدین هارون [illegible] سبقت گرفت و در فنون
علوم ماهر و در فنون دانش متبحر شد در علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن

تعلیم گرفته در انجا رساله شریفه بنام نامی او تالیف کرده و که حکومت خواجه
بهاء الدین محمد در اصفهان در زمان اتابک خواجه بهاء الدین محمد ولد صاحب
دیوان خواجه شمس الدین محمد جوینی والی ولایت اصفهان حاکم تومانات
عراق که عبید چنین در ان خطه رایت حکومت بر افراشته طبایع اجلاف از رایات
بواد نکایت خشم آشوب مایل یافت بنا بر ان او بر عفو و اغماض بیکبارگی بر
دریشت بو مسند غلظت نهاده در لهاد الفجل ابن یابکار انبکت اگر
بخنی مزبور حرفی مزاج شنیدی تا مجرم به صغیره و کبیره چه رسد خاندان
اعنابرعاید مال الحجاب حملمانان را هبا و منثورا گرد اینده ارکان دولت
و نواب دیوان و اشراف اعیان اصفهان را که شب بلحظه بر بستر راحت می غنودند
هنگام دمیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر جان خود
ترسان و لرزان بودند که ایا امروز از چنین جبار بیرحم چه بتدبیر نجات
توان یافت در زمان او بر در سرای که شما هیچ افریدی از بیم ایشان
در اسواق تردد نمیتوانست نمود در ایام ایشان چنان مطیع و منقاد
کشتند که زیاده از ان متصور نتواند بود بازنایب در هفت محلات
اسباب حرف صنعت را در صحرا بی کلی بعضی در همایت را صبر کرده ند
را که در عالیه فی المثل جهیزی از ان در جوف لیل یا نحابه در باز دیگری رود دیگر
روز همچو آن بر سر اهل همان محمول گشتی و همچنین محافظت محلات و اسواق

بوتساء

بوتساء علاوه فرمان مفوض کرده اند که دکان داران بموجب فرمان شما ابواب دکاکین
را باز گذاشته بخانهای خود معتقد و هیچ کس را بایلیان نبود که از مال کوتاه
و ملبوسات چیزی تصرف کند که بینید شبی عسسی قرصی نان از دکانی که
صاحبش حاضر نبود برداشته ضعف بهاء آن همانجا بگذاشته بود دیگر
گرو صبح رسید از شرف روا مانجا بدکان خویش معاودت نمود بهای
قرص نان فروخته دو درم سیم که بر مبلغ از زیاده بود دید چون پاییله
اخفا نداشته اند بی ناب درا اضطراب امد به بیگاه شتافت و صورت
حال بعرض رسانید همان ساعت حسب الامر شاه و عسس اندر همان دکان
مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین محمد غلامی داشت بیگی
نام که بیک محرم اسرار وی بود شبی او را و مود دلکم کرد تسییر و تفحص حال
حافظان محلات و اسواق نمود چنین تفحص تمامی بیکی بعد از شرایط
تفحص و احتیاط باز امد بعرض رسانید که فلانکس از اهل یا بر صنعت کار
بیدار در دل و هوشیار بود و دیده با نحو غرض از شرفات حصار دروازه طرف
در جوانب اسواق و محلات را ملاحظه مینمود و فلان تفحص در مقام حراست
تمکن داشت اما سلطان هنگام بر شهرستان حماغی غلبه کرده بهلوی
ظاهر بر اعدا از اعمال صعوده معزول کردانیده و فلان غیر نیز از موضع
احتراس غایب بوده در ذنبی که از بیم سیاست جست شد حادثات

شبستان اسمان را بغیون اعیان دیوان غیبت نمودند تحفهٔ حکم او بخواجه بهاء
الدین محمد اشارت فرمود که هر یک را از آن اشخاص را هفتاد چوب بزنند
شخصی از ندمای بوسعید که اکوی کلان بود بسبب عدم احتیاط با غیبت محض
عذاب شدید از عزیز نکرد کما ینبغی ملول از مهم خود قیام نمود و چرا دوره
اسباب جرایم انتظام یافت خواجه جواب فرمود که مواخذه این شخص بجهت
آنست که بیکی داد و ستاد یکی شب در خیمه بر وقت رسید نکوفت تحقیق
نکرد که چرا نیوفت بجهت سبب انفعال نه بعذر بعد از آنکه الله کر یکی خواجه بهاء
الدین محمد را انجمن در حشمت که سلطان زمان را دیوان بودند بواهی
میگذشت شخصی چند نیز تحمل خلایق عادت عوام است نظر کرده نکوفت
خواجه بهاء الدین بجانب آن بیچاره ملتفت شده او را پیش خود طلب
کرد و پرسید که چرا نظر میکردی آن بیچاره از غایت دهشت مجال تکلم
نداشت خواجه فرمود از چشم وی وکین فرمود تا چشمان بینوا را بر کار داد از
حدقه بیرون کشیدند بالجمله چون سیاست و عقوبت و خون ریزی خواجه
بهاء الدین محمد از حد اعتدال تجاوز کرد پدرش خواجه شمس الدین محمد صاحب
از روی شفقت چاپون چند نوبت مکتوبات نوشته و او را محیط آن اکثرت
قتل و سیاست منع فرمود و مضمون عاقبة الحرکات تا الابتدا ما بر نمود
اما او اصلا متنبه نگشت ع مثل پند دادم نیز دو سوی دود ماند این داد آخر

الاو

آخر زیر شد و بدو نکار در استرداد مواهب خوش سعی می‌پیوست و معروض
اوامر و قضا و صدور و وقت مصیبت خواجه بهاء الدین را دردهم شکست
در شهور سنین اربع و ثمانین و ستمائه بود که از عالم فانی بجهان
جاویدانی انتقال نمود فغان ز آفت این چرخ سانده ساخته بود :
فغان نکردش از این جان بکان جور و پوست : که چو نی که بعمر مگسان خود ببرد
کر کو هر بیخ که بیبی سال صفت خود بشکست : چون خبر وفات خواجه بهاء الدین
محمد بسمع صاحب دیوان رسید از فقدان قرة العین خویش محزون شد این ابیات
در سلک نظم کشیده : فرزند محمد ابوالقاسم هشت بند ده بار از دست زمانه را
بفاء نکوبت : تو پیش بید بودی از آن پیش بید : خم گشت چرا بودی
تیار در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هرچند
در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه ما لا کلام داشت با ضعاف
اما طریق جود و سخاوت اهتمام و رغبت هرگز ننمود و تعظیم فضلا و علما و فقیه
تا مرعی میداشت اوقات خود را بجهت تمام منقسم ساخته بود از صباح تا چاشتگاه
در صحبت ماند نشستی انگاه با طایفه از اخوان الصفا بساط محبت و ملاطفت
مبسوط داشتی و بعد از پیشین ساعتی با ندما و بمجمع اقداح ارغوانی مشتاقی
بعد از هیچ وقتی از سر انجام مهمات ملک و مال و استکشاف احوال رعایا
و برایا تغافل نمیکرد کما قال وزیر بن رسالة اخو طالع مجد الملک یزدی باوج

اقبال و بخت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد مجلد در وبال و نکال
سپهر بیمهر کار صد دولت که افتاد که از نعیب خانه ناکامی حوادث نشکست
در درج عزت خانه عالم چو نقش فانه پیمانه اقبال بکام کو رسید که از نخود سر
خار دولت بخت مثنوی سر سبز نگشت بوستانی . کز او نیافت
او خزانی . سروی بچمن نخواست از خیانی . کاخر بزمین نخفت بی بلائی .
هر خانه که خانه را بنا دولت . هر شمع که دو داکه آن نیست . در دهر بجای تافت
صبح گاهی . کز پیش نیست شب سیاهی . موید این مقال صورت حال صدر سپهر
فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت
هلاکوخان و اباقاخان چند سال در کمال استقلال بر انجام مهمات ملک و مال
ممالک ایلخانی قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد پسر تقریر مجد
الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلال او راه یافت و دست تعدی او بر آنغ
برادری و منزل برادر خواجه عطاء الملک بر گشوده تفصیل این اجمال آنکه
خواجه مجد الملک ولد خواجه صفی الدین ابو المکارم یزدی در عهد سلطنت وزیر
اتابکان یزد انتظام داشت بعد از آنکه یزد در تحت استقلال اتابک یوسفشاه
والی ولایت یزد گردید بعد از قتل مجلد بسبب از اسباب از اتابک یوسفشاه
متوجه اصفهان گشت در ملازمت خواجه بهاء الدین محمد اختیار کرد و
او را چون نازل مزاج و تند خلق یافت بخدمت صاحب سعید خواجه

شمس الدین

شمس الدین محمد صاحب دیوان پیوست خواجه صاحب شغلی از اشغال دیوانی در
عهده کرد مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام مهم بیرون آمد و مدتها در ازای
امارات نفاذ و احکام ناصح احوال او ظاهر گردید و سعایت اهل حسد علت
نفقات خلوص اعتقاد او در نظر صاحب دیوان مجد الملک مغشوش و
نفاذ انجام امید مجد الملک شعار آنکه بخدمت عرضه داشتهای بی نیاز قبل
ارسال داشت تا با بعضی از خواص عالی گهر او را منظور نظر اشفاق گرداند
لیکن بجائی نرسید و فرمانبری حرمان در درگاه بیگلر بیگی داوند او دوام
تقدیم نمود اساس معرفت مستحکم بنیاد بخت در اثنا و ازان اتفاق روزی
مجد الملک با کودک نایب خواجه عطاء الملک بود دست تعرض بر شحنه از خطه
پادشاه مصر و کوفت لشکر ایلخانی بعضی از هم نشینان خود مکتوب گفت
مجد الملک ایلخانی را شنود و آغاز حکایت کرد و دو سلیقه از
معبران تحرص اباقاخان رسانید که مجد الملک با برادر خاصه مخصوصان
یاد در صاحب دیوانست با پادشاه اتفاق دارد و تصورات نامناسب در دل در نهان
یکی حاصل در پیوسته در ممالک روم با یغی سلطان مصر مکتوب ایشان استماع
این حدیث نابرخشم اباقاخان اشتعال یافت فرمان داد تا مجد الدین
اثیر را کرفت حد تنگی کشید از داد اینها بنیاد ظفر تا معها مجلس

الملک اتراد عناید چون انسخ مجمل کیفیت فتور او صحیح بود مجد الملک تدبیر
مقرر نباید پادشاه صاحب سعید بعده انقضاء دار احمد را کی از اشتغال
صاحب چون لجاج دفعات مجد الملک داعیه ابن ماه هر چه موجود داشت
خاطر او کشیده منشور حکومت سیواس بنام او نوشته شد چند بالش زر
و براق مبلغ ده هزار دینار باسم او انعام فرمود مجد الملک چون چنان
حرکتی اقدام نمود بعد بمجرد تملق و اکرام صاحب سعید خاطر قرار
نمیگرفت بر جناب صاحب اعتماد نمی نمود و انتهاز فرصت کشید تا
جناب صاحب دیوان بمحبت موصوف بدین تا در زمانی که اباقا خان صوب
خراسان نهضت فرمود [illegible] بجانب ولایات [illegible]
کردید مجد الملک بتوسط یکی از مقربان خود بمجلس پادشاه [illegible]
رسانید که هر سال [illegible] مجموع ممالک محروسه [illegible]
می رسد حاصل خاص مال الله دیوانست که بوسیله خیانت از اموال پادشاه
باسم خود ضبط میکند مع ذلک [illegible] میکوشند و با ملوک [illegible]
شرایط اتحاد [illegible] عطاء الملک ملک بغداد [illegible]
تصور کرده [illegible] ملوک [illegible] الاقالیم [illegible]
داشته کرده از این سلاطین مثل [illegible] سلطان

منعوها

ببیت تعیین سر افراز فرمایند و صاحب دیوان موصوف بانواع خیانت دم که
از سیاست ترسید و کرد ترتیب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی و املاک بنام
خود خریده و از نقود و جواهر و [illegible] ترتیب ده هزار تومان [illegible] کرده در تحت
تصرف خود دارد و انکه [illegible] و بعضی از اطلاع واقف ام اینک منشور حکومت
سیواس بنام من نوشته شد چند بالش زر و دیبا و قطع لعل دیوانی مبلغ ده هزار دینار
[illegible] هرچند سعی میکنیم که این حقایق را بعرض
پادشاه رسانیم صورت نمی بندد هر کاه [illegible] صاحب دیوان [illegible]
قرار داد از مال پادشاه [illegible] تا [illegible] میکوشند بنا
بر انکه شاهزاده [illegible]
توسل جسته عرض [illegible] خان این سخنان پریشان بسمع رضا شنود
در خلوت بعرض رسانید اباقا خان فرمود که حالا [illegible]
[illegible] در روضة الصفا
مسطورست که چون مجد الملک از علم استیفا و سیاق [illegible] تمام داشت
بر احوال ممالک [illegible] اطلاع کشته در شهور سنه ثمان و سبعین و ستمائة بو
ساطت بعضی از امرا و [illegible] مجلس اعلی [illegible] عرضه داشت [illegible]
این معنی که صاحب دیوان [illegible] که بشغل [illegible] سرافراز است هر کس

محصولات ممالک را بواستی باز نمود و تمامت ممالک پادشاه را املاک خاص خود
ساخته و در هر طرفی دیوانی پرداخته و همچنین در آن اثنا در تعاقب خواجه عطا
الملک باز داشت و گفت ایشان که خواجه بهاء الدین محمد پسر صاحب دیوان در مدت
حکومت عراق بیرون بعد از حقوق و واجبات مبلغ سیصد تومان مال
از اعمال استخراج کرده و در تمادی اوقات واصل خزانه نشده و در توفیر تجهیز
عساکر نصرت انتما مصروف نگشته هر چند که هر تقریر مجد الملک در نظر
عقل نقد بی خرج می‌نمود چون تعلق بزر گرفته بود پادشاه از آن بگوش قاآن
هوش اصغا نمود و از کلمات سعادت شیم عاطفت در وجود نیامد اما
او را نواخت و عاطفت زیادت از حد مبذول مجد الملک ارزانی داشت و بدست
خود کاسه داشته و بدان او را بخلعت خاص اختصاص داد و هم در آن مجلس پادشاه
سخن ممالک بوسید و مجد الملک تقریر و دلیل بر این جمله بدو باز داد ساینده
دبولیع صادر شد که مشرف ممالک محروسه باشند و محاسبات جمیع اعمال فروغ
کردند و از آن شاهزادگان و امراء و مقربان هیچ کس در حق او مدخل ننمایند بالجمله
مجد الملک بلحظه که بوقت عنایات ایلخان بدو بی‌دریغ نگارش افتاد بموقعه سرا و از برقی
ثریا رسید **نظم** مهر برکدام ذره پیوست حق کان ذره بار زهر آفتاب شد
شد مجد الملک غلطان بپوش بالجامها در دکتی بر ایشان نازی و باد پایان

شاه

شاهی جهانی سوار ساخته و خرگاه چهل سپه در بارگاه اطلس شتری قائم
آسمان و کیوان برافراخت **بیت** دو روزنگار همین عالم بسیار آمد که خوب
و زشت بد و نیک دیدگانم دیدم بدین صحیفه سنا انجام خود رسید که نگاشته
سخن خوش باب ندیدم که اصبعان ده نعره گشته مغرور مباش
گرا زنو بنوگفته دیدم کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت نماز شام
دو لخت نیم سر دیدم و همچنین مجد الملک جهت استعداد کلاه و نواب
صاحب کرد بنیم سال ممالک بود نعین را نموده دوبیتی در سلک نظم
کشید تو در انتخاب و آن نموده **رباعی** در بحر غم ز غوطه خواهم خوردن یا
غرقه شدن یا گهری آوردن خصم تو بس فریفت خواهم کردن یا سرخ کنم روی
بدان یا گردن چون رقعه بنظر صاحب عصر رسید این رباعی در جواب گفته او
فرستاد **رباعی** بعجز برشاه چون نشاید بودن هر غصه که کارد باید خوردن
این کار که پای محدود آفرین داری هم سرخ کنی روی بدانم گردن العقصه
چون صاحب دیوان بعد از چند روز بحضرت رسید بارگاه در آمد پادشاه
با ایشان عتاب کرد که خدمت بوجهان بسته بدینها از کرم و داد منظور عنایت
کشتی و چون بخت سلطنت وجود ما تو بین یافت بیشتر از پیشتر درباره تو لطف ما
نظمه رسید ضبط اموال جمیع ممالک محروسه در عهده تو منوط گردانیدیم
حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال

سلطان انجم در معرض تضییع افتاده و بیشمار ضمیر صاحب دیوان در باب
جهان نمای اقبال او بر دار خشونت مقال و صعوبت احوال استدلال نمود و
محال تکذیب محال ادا نسبت تلقین ملهم سعادت فرمایند مرشد عقل و هدایت
گفت که سر و مال و عیال و خان و مان بنده فدای جان تو باد و فرزندان ما بادی عباد پادشاه
چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره بی وجود خورشید ضیا گستر نا بود
که تواند انگاشت هر آینه از دولت ابد پیوند عز و علا جد و فرزند شده ایم و
داده ایم و پرورده ایم و خورده ایم و بوده ایم و چیزی که حضرت درگاه سلطنت
و چیزی جهة صدقات ثبات دولت صرف کرده ایم و انچه امروز در تحت تصرف
است از ضیاع و عقار و اموال و اسباب و نقود و دواب و عبید و اطفال
از خوان انعام پادشاه است هرچه خاطر خداوندگان درگاه پناه باشد
منتی عن صمیم القلب با انهمه ار است هرگاه فرمان شود در موقف مطالبه باشد
عمرکه اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه بهیچ حال توقف و اهمال ننماید
و تا انتقال الحیوة خطره در نجام فنکی که باقی باشد بیان قبا میان خدمت
بسته زبان دعا گشاید **بیت** تا جام اجل در ندهد ساقی عمر : دست
من و دامان تو تا باقی : عمر اباقاخان سخن ایشان بر سخن دلفشان استماع نموده بنیم
عنایت از گلشن محبت در تعبیه انفاس از خاطر دریا اثر محو نموده و اصناف
الطاف خسروانه نسبت بذات خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت

بدستور

بدستور معهود بدو مفوض داشت نوبتی دیگر خاصه صاحب بجای اعتبار
دسیسه صاحب حیل مسجلات مکر بجای آورد در هر دو بلاد باطراف و
جوانب فرستاده از محل بعنایت اباقاخان اعلام فرمود در رقعه که
در دیوان باب بواید خواجه عطا الملک نبشته صد دیوان ابیات خانه
که یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین وان ابیات را
در دیوان ابیه سرتیف کرده اند **شعر** امروز بحمد الله فارغ دلم
از دشمن : کاندر دل ما ز تیغ جز دوست نگنجد : در روضة الصفا
مسطور است که صاحب سعید هر چند از سخط پادشاه ایمن شد نوبتی دیگر
رایت عناد بر افراخت اما مجد الملک بنا بر کمال اعتبار و لجاج و عناد
در قصد ایشان هم چنان مجد بود صاحب بقوت نفوذ رای همت از ملازمت
پادشاه محافظت تقاعد مینمود تا مقارن اباقاخان جناب صاحب و مجد الملک
توزیع را احضار فرمود و فرمود که با مشافهه با یکدیگر سخن گوئید چهل مجلس
دست است هرچه دعاوی یکدیگر را نفوذ پادشاه اشاره فرمود که خواجه
شمس الدین محمد بی توقف نزد صاحب سعید در حضور دشمن آید
که عنایت پادشاه انجام تلخ مذاق کشیده سخنان او را بسمع صواب
درجه همچنین بنوازد یکدیگر نگه دارد پادشاه سلطان که مجلس من چون
عرصه بهشت مجد خیال دشمنی بسزا پیدا نشود تا مهد جانب ایران اوان

بود صاحب سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشته هر بار پادشاه
کاسه را از قبول آن کاسه اعراض نموده صاحب مرتبه چهارم بدان اقدام
نموده پادشاه از گوشه‌ئی که بنا بر بعضی کلام حضرت عزت و حرمت
آن ثابت گشته بر کار و لقمه بصاحب داد صاحب سعید آن لقمه را خورده
و فی حضرت نمود بعد از آن ایلخان جام شرابی بدست حاجبی
صاحب گرفته درکشید و با او گفت که این تا غایت مجرای الی داده
چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم را و همچنان در کاسه داشتن
مبالغه نموده در خاطر چنان بود که اگر از لقمه را در کند نیک او را هم از این
کار در چشم خاطر بیرون آورده بود القصه چون مجد الملک دید که کار
در شان صاحب لطف شاه چنان تا نوعی نکرد در بحر و سعایت
با جدید خواجه عطا الملک سعی نمودن گرفت و قبا مجد الدین اثیر را
بفرمود تا در دیوان عطا الملک مدتی افتاد تفریق کرد فرمان پادشاه جهان ما
در قید عطا الملک ماند گشته چون خواجه شمس الدین محمد تا نکی اعمام را
مشاهده نمود وی پیغام داد که هر چه مقرر دارند که مبلغ قبول کنند صحیح
و چهره خاذ ایشان را انکار کرد و بعد از گفت‌وگوی بسیار خواجه عطاء
الملک مبلغ سیصد تومان قبول کرد که بمصادره کند مع ذلک تعدی
زنان نکشتند و هم بجائی رسید که محصلان خواجه را شکنج

هالا

هالا را با سلاسل و اغلال گران بغداد می‌کشانیدند و با انواع شکنجه
و عذاب می‌داشتند تا هر چه داشتند فدای جان خود ساخت
و فرزندگان خود را که هر یک چشم و چراغ عالمی بودند بمعرض بیع
در آوردند و بفروختند و مع ذلک تسلیم نمودند را علاوه مجرد مطالبه
اکتفا نکردند و از صاحب عزت را بصادقت در موافقت حکام مصر
و شام متهم میداشتند تا بیکباری از عزت نمود خانهٔ اقتادند و بعد
از آن که پادشاه در همدان بود مجد الملک از غایت اختیار در اقدام
کس به بغداد فرستاد تا صاحب خواجه عطا الملک را پابند گران
و ابد با در زدند و بفرمود او محصلان انجام را در این ارسال و اغلال هر
داشته متحیر گشتند تقاتقان در چهارشنبه ششم ذی الحجة الحرام
سنه ٦٨٠ اباقاخان در همدان به حضرت قاآن اقامت در عشرین ذی الحجه
سال مذکور نوح بصحن انقضی قالب تهی کرد و سر و مخالفی و منت
جمعا بانی‌ها را از نجد ... آنشته و همچنان و را مقید
تا باری تعالی سبحانه و تعالی الفرج و مخلص ایشان را داشته و تفصیل این محن
عطا الملک در رسالهٔ تسلیة الاخوان که از مصنفات او ست مذکور
و مسطور است کشاد در دیوان ... فتح خواجه عطا الملک و کشته
مجد الملک بحکم پادشاه عادل احمد در روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول

سنه احدی و ثمانین و ستمایة که فراغ از جمیع اطراف کوه و دشت را
بدیدار او همه در ملک بیاراست سلطان احمد تمامی بخت سریر
قبای سلطنت بعد وی گرفت و تاج مبارک بر تارک نهاده و بتخت
بخت قرار گرفت و از اسعد ضمیر منیر شاه تا طاعت و اسلام صفت
در شیمهٔ منیف او قاف حکمی کرد فرمود که ایلچیان بهمدان فرستادند تا خواجه
عطاء الملک را با بندگی او دیده مطلق العنان ساخت و تمام مور
ملک عراق را و ترجیب الاستقلال او بکفایت خواجه شمس الدین محمد
گذاشت و فرمان نوبت دیگر ان مملکت بعلاوت شغل خواجه مجد الملک
نابوده بیخ حسد عقد کافی خود نشد اشتغال یافت و با غولخان بن
اباقاخان که در خراسان فرمانده بود عرضه داشت که صاحب دیوان
پیوند بغداد که دار ... ساخت چون مدتی بر این سر اطلاع
دارد قصد ... خواهد سعد الملک برادر مجد الملک بمضمون
ابلغ ... دانسته گشت بنام او که ... از منصب ... عزل
نمود ... بعد ... خواجه شمس الدین محمد ... صورت حال باز نمود
و ... بعرض سلطان احمد رسید حکم فرمود تا مجد الملک را مقید
و مغلول کرده ... و ایضاً ... که ... بغداد ...
بعد از ... خواجه عطاء الملک گرفت ... خواجه ... خصال

بعرض

بعرض رسانید که هر که نعمت بوالدان جد ملک ... حال اندوخته ... ایام از
فواضل صدقات حضرت سلطان ... است ... بنده همه را ادا داد و این حضرات
تمام ... نشانه ... تا از اموال بیت المال ... حاضر درگاه
پادشاه ... نیکو ... بوده اند تا آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال
صادر شد که امرا و عظام بپرسش همت مجد الملک اشتغال نمایند
و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و دانستند از میان ... واقعه
مجد الملک ... بعد ... مدتی بعنوان ... تحریف
سطر ... چند ... نامه ... نوشته بودند ... تا از منکو
... نوشته ... گشته ... و مقال ... واقع
... الاصوات ... کشته که از ... را
باب ... المجد الملک ... تا نتیجه سحر ... دعا بکرد
مجد الملک ... ابا و اقسام ... که ... نوشته ... شیخ
عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان ... او ... کرده و
... فی المجلس ... مجد الملک ثابت شد ...
... نکرده ... حال ...
گذاشته شیخ عبد الرحمن ...
... مجد الملک ... الحکم ... مجد الملک

بعد از زمان خواجه عطاء الملک سپرده صاحب از غایت سلامت نفس و کمال
حزم و کمال حزن خلق میخواست که بموجب کلمه العفو عند الاقتدار من علو
المقدار تحمل نموده دندان و تمدت قامت مجد الملک را بخلعت عفو
بیاراید اما جمعی مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحب زبان سرزنش را
دراز کردند که بر همگنان روشن است که دفع اذا و اصطناع احسان این
انسان نعمت ایشان چون نقش آب چگونه ظهور یافت و در ایجاد الحق
خلقی را سر و چشم مرهم نداشت اموره نکرد بجز افعال سیئه و نیز ایشان اعمال ردیه
خدنگ قضا را آمده بعقل سلیم و طبع مستقیم که بر خاطر گذرد که بر حضرت حلم بعضا
انتظام مظلوم صورت و اختلال صحیح و همه بانه عالی را بدست ظلم و عدوان
او که قدر غائی فرصت از دست نباید داد و زود که زینین و سلاح خاطر از خود و ظلم
این ناپاک باید ساخت و عدم شخصی چنین نه بالند او مید صبح شادکامی زمام
فتوح زنند که این باید سپرد شعر دعوای جدی بیرنایید سکال ؛ بلز
عمر هفتاد و هشتاد سال ؛ دیدن کار و سالف فرموده اند قطعه سنگ بد مست
عادو بر سنگ ؛ من ذوال نیکو خویش درد نکند ؛ و در آن حال الخلاف بنیاد و
از مغول بصلبی تیغ تیز و خنجر خونریز در دست متوقع و مترصد ایستاده بود و دین
ناگاه اعوان صاحب او را بعیونا و در عقد و در عیلت چشم زدن ماننده بنا جمله
خلق بر تقریر اعضا و اجزا و آن دلهای باشنا حسد شعر پاره پاره کردند و هم

عضو از اعضاء او را بمملکتی فرستادند مغلوب و مالک دغا پا در حجره را
که از دست ظالمان بجان آمده بودند تسلی داده و نظر سر او بغداد
رسید و مقتل و بجلد اعتبار بود و پای او را تمام تبریز و
دستش را بعراق بردند و یکی از فضلاء این قطعه فرموده قطعه
میخواست که او دست در ساید بعراق دستش و نسبد الملک در تبریز
بوسیله نحو حیلت لیتر مسطور است که شخصی زبان مجد الملک را
بصفاهان از جلاد خریده بود بتیغ بود یکی از اهل طبع این گوهر سعی با
واد ... قضیت این مدعی فرموده رباعی تقدیر دو سر
رفتن ... چونکه ملک در مال نوش شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی ؛ بالجمله ملک هفت جهان گیر شدی
چون مجد الملک بخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر
صاحب علاء الدین عطاء الملک را بحکومت بغداد تعیین فرمود
هر چند که آنجناب با خود مقرر ساخته بود که بقیه عمر در گوشه نشسته
بعد از این امور سلطنت نکند اما چون عواطف پادشاهانه دعوت
خسروانه او را از حد نفرت بیکی شماتت اعدا و دیگری هلاک
نفس بی همتا نجات داد و بخلاص یافت خصم معاند و خصم دشمن
حاسد بهر جا از احوال او گرفته بودند و آنچه در مدت حکومت

حاصل کرده با عقابت فرموده از بنیاد بر انداخت هر اینه بمذهب معروف
در شریعت در فتوت در اساس پادشاهی جایز نبود بنا بر ان دو بیتی در تو غیر بلاد السلم
بغداد نماند در بعد از ان در زبان حدود تقدیمی چند بتمهید لیت معدلت
بعد لختی آگاه هادم اللذات از کمینگاه بیرون تاخت الخبر را فاضل عامل
انجخ بربقیت هلاک انداخت و این واقعه در شب چهارم ذی الحجه سنه
احدی و ثمانین و ستمایه روی نمود ذکر بعضی حالات کردار تا معتقدان خواجه شمس
الدین جوینی را در ان ایام که بحسن سعی و اهتمام صاحب دیوان و بیمن دولت پادشاه
اسلام سلطان احمد دولت دین احمدی قوتی گرفت مجد الملک یزدی بجزای
اعمال و افعال خود گرفتار شد و بعد از قتل مجد الملک بنظر و انجو بعرض
ارغون خان ولد اباقاخان رسید قاصد جان صاحب دیوان گشته شخصی را
بخدمت عم علی مقدار سلطان احمد فرستاده در قصه تقویت مجد الملک و اشتغال
نایره غضب اباقاخان در رجعت که کیست صاحب دیوان یاد او در دور و بیتی بیغما
فرموده که چندان از اخر خاصه مال الیاق اقرار کرده بود که انقد و حقیقو و
ضیاع و عقار هر چه در قبضه ملک و اختیار او ست همه تعلق بایلخان دارد
هر وقت فرماند هر کرا مصلحت باشد و هر که اشارت نافذ کرده بمجال
تاخیر و اهمال نیابد و اکنون التماس انحصوصان دولت سلطنت شعار
آنست که صاحب مصاحب ملازمت بدین جانب ارسال فرماید تا او خوف

پوشیده

پوشیده شود سلطان از این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب
دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که اهمال مهمات
مملکت را حسن تدبیر و نیابت اصفی در حیطه کفایت صاحب دیوان و هر گاه او را از
درگاه عالم پناه غیبت نمود مصالح ملک و اموال در محل اهمال و اختلال
در میان بعد و بجمله نامه مطلقا التفات نفرمود ایلچی که باستان ارغون خان
نمود حکایت عجیب نکایت گشت و صورت عداوت ارغون ازین جهه پیشتر در
گذشت هر آینه باطراف ممالک فرستاد که اسباب خواجه شمس الدین محمد را
متصرف وکلای او بانجانب کنند و اندکی که شکایات از شروع در مهمات و معاملات
باندازه شد و بنا بر انکه ارغون خان در عقد عراق اقامت داشت عراقیان هراسان
گشته هر که از وکلای صاحب دیوان انچه در قبضه اختیار او بود متصرف گماشته
شاهزاده باز گذاشت چه ارغون خان بجانب دار السلطنه بغداد خرامید و عمال
متصدیان ان دیار را از سفر چاشنی انتقام چشانید چنانکه بعد از ان علاوه حیات
شد سلطان احمد که از نجز و بغداد بر ان اطلاع یافت یکی از امرا را با
جنود نامعدود جهت دفع او نامزد فرموده و بعد از تلاقی فریقین شکست بر سپاه
شاهزاده افتاد در قلعه کلات پناه و سلطان احمد الیناق با ده هزار سوار بطلب
او فرستاد شاهزاده بضرورت تسلیم راهی و توکل نموده پناه از قلعه بیرون

امرا ایناق را شاهزاده ارغون با ایشان سلطنت ایشان رسانید سلطان
احمد وقت در میان ارغون و تعلق اقاب ما نداشت آنگاه با نظر خود او را بعزیمت
ممر بانک کشید و بتفویض حکومت ممالک خراسان امیدوار ساخت و جهت سکامیشی بواد
زاده خرگاهی تعین فرمود و چهار هزار کس بمحافظت او نموده و دیگر عمر باب
ثوابت در ثبات او در جانب مشرق بطرف دیار مغرب بدایت عزیمت او فرمود سلطان
احمد بعجز جرم که بعرادتقدیمی بنوک گذاشته بود ما بین ایناق با بعضی که چدا نقدی
شاهزاده ارغون معین ساخت بیت بیخبر از آنکه نقش بند قضا در پس پرده
نقشی اظهار کرد : و چون سلطان روان گشت تمام بعضی یکی از امرا او هوس مخالفت
در خاطر گذشت در ظلمت لیل تعجیل بخوابگاه ارغون خان رفته او را خیمه الجوان
بجانب نوم و نقاب از نوم بر داشت ارغون خان از بستر استراحت با اضطراب بتهمات
بوجب چه مقصود نمود که موسم وداع حیات تنعم کامرانی است بعنادیست اورا
بپادشاهی نوید باد داد و او را از خرگاه بیرون ساخته بجانب اردوی ایناق تا
دارد او را کرو مقربان سلطان احمد را بتیغ بی دریغ نعمان برداشتند یکی بموکب فراد
سوار و داد بغضب سلطان شتافت در وقتی که چهار فرسخ راه از سراپرده گذشته بود
بسلطان رسید و از خروج ارغون خان و حادثه بیخوری و انقلاب دور کار
و قتل اعوان و انصار سخن بعرض رسانید سلطان از آن خبر موحش مضطرب

و حوش

و حوش گشته روی بجانب اردوی مادر خود کرد در راه بود و امرا
در دادن کرد در طرف القرتق و ختند و در هر منزلی جمعی از نکابات سلطنت
جدا می شدند : هر کامی که نکاره میزد دور میماندند : بیت : ایتقی قطور
میماند و صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغ چند بدست آورده
عازم اصفهان گردید بعد از آنکه ارغون خان عشیت نوئین کار
دشمن بساخت و تمام اثر فاصله بختی خویش نا باد تو در ددان نوقان
که صبح سعادت آغاز دمیدن کرده و کوکب اقبال بجمیع جمشید
خورشید رسانید شاهزادگان را امرا و علاء الدین تا ارغون خان
رسید زبان تهنیت گشودند و چون سلطان احمد به اردوی والده
رسید و او را از حادثه آگاه کرد امیر خاتون گفت آنچه بانست
که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در طرف اند هستند با خود
متفق گردانی تا ببینیم که از بعد تخت کدام صورت روی مینماید در دو سه
روز تحقیق حال بر مردم اردوی خاتون پوشیده نبود تا آنکه سپاه
فراوان که از امرای ارغون خان بود در اردوی تخت صداق
غارت دادند تاراج در عالم انداختند و هم در آن روز سر اردوی ارغون خان
باد الخیار رسید سلطان احمد دست بسته با استقبال بیرون رفت نظم
چنین بجای مطلب ابیات ... در این کوی هر شبی که بخشم دو شب

دهد و چون ارغون خان تبحر بمعلوم نموده بود که بواعث دشمن
فایده نداد دعوی ندانست لیکن توقف در تاخیر سلطان احمد را
نقل در ناپسند فتکها بعد ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان در بیان مجملی از نابود وقایع ایام سلطنت ارغون خان
چون صاحب سعید در جرجان از سلطان احمد جدا شد بجانب اصفهان
رسید تا بدانند تعالی خبر استیلای ارغون خان و کشته شدن سلطان
را استماع نموده لاجرم بخاطرش گذشت که از اصفهان به شیراز
رود و از شیراز متوجه هرموز شود و از راه دریا خود را به هند
رساند تا که چند روزی انجوه باقی باشد در ممالک بفراغت بگذراند
با آنکه شد متحیر مغول اندیشید و در ضمیر گذرانید که اکو نفس چند را ادب
عرفات نفخا با ساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان ذنوب را
گرفتار کرده از خطاب عقاب و بوته علاقه توان کداخت مدت
سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب
بشام هم انجام شد و ما مانده تا کی سپهر چه بر عجب عادت خویش اغاز
بیوفائی و جفا کاری نماید پیدا است که انقلابات تدبیر و فرع و هلع
منفعت چه بند و چه کشایند بیش آنکه دست امید در دامن توکل استوار
داشته بو کرم پادشاه حقیقی اعتماد نمایم و التجا بدرگاه شاه جهانپناه

بجده

بوده از اندیشه انواع اندوه و ملال نقود و انتقال عار نیم اکر عیم
عنایات ذهب الطاف پادشاهانه فریفته که حاکم ارغون خان در شرح عمر
بندۀ رعایت کنند نعم نفشه و روی خود سبد بوده است بدیع
والا تا بدین چند مدت گوی را از بخت شکنی و تقدیر خلاص داده باشم
انکاه کلمه شریفه و افوض امری الی الله بر زبان نصیحت سرایده ارغون خان
روان گشت چون نشاه امیر جانکی و اتابک یوسف شاه بلکه و ملک
امام الدین قزوینی که ارغون خان ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان
ارسال داشته بود بعد ما بخانه رسیدند و گفتند پادشاه جهانبان
میگوید که چون خدا جا به ما عهد شما را نظر در دفتر خاقان ادا هر
چنان تا بی بود فرضه دولت ما نعمتها داده و کاهی جمیع ارباب جرایم را بخشیدیم و در قسم
عفو داخل است بو خطایی بیخطا یا هکنان گشیدیم اکر صاحب دیوان بخدمت
آید هر اینجا هان از الطاف اختصاص یابد و شان و شمول اقبال این
سخنان ظاهر کردانید خاطر شریف صاحب از استماع این کلمات اطمینانی یافت
بسرعت بر وفق ... قطع مسافت نمود تا در بیست و دوم رجب المرجب سنه ثلث
و ثمانین و ستمائه ببارد و رسید در وقتی که اصل الا مرا بوقا نور
فرموده بود و روز دیگر بوقا که در دست صاحب دیوان بود التجا برده
سر و اعلی بر بود ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و تفویض منصب

وزارت امید داد و ساخت زمین خدمت بوسیلهٔ دعا صعود و الحکت
ما را در سانید و بنواخت و باز گشت و چند روز بدین قضیه بگذشت
و نزد اهل حسد بوضوح پیوست که خواجه شمس الدین محمد باز بمنصب صدر
مباشر بر انجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و جمال الدین
حاجب با یوفا گفتند که با وجود وزارت صاحب باعث حکومت صفت تو
نصا نخواهد کرد تا کوچه خواجه بعضی چند طرف تواضع ملوک دارد
هرگاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امراء بی اختیار خواهد ساخت دیگر با
دشمن چنین آمده حضرت داری: نعما نکرا نه دست تعدی نگذاری
و دیگران را محدود باید بود: سوگند که به نیابت نخواهی: بنا علیهذا
بر قاعدهٔ خلوتی زبان ملامت بر اوغلان خان دراز کرده گفت کسی که در بار
بلبل نهاد پادشاه بی اندیشه و بیگناه بعث اعتقاد نماید از او
خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت بیت: دولت صاحب تاج و
سریر و قضا در مصر نکو زیبد بی قرین بگذار است اعداد نه باید گذاشت
شعر: چو قدرت یافتی بر خصم غدار: مکن تقصیر و مغزش بر آر
بنا بر آن اوغلان خان حکم فرمود که صاحب دیوان را موقوف نموده اموال
و نقود نان هر چه تحقیق نماید کاتب انتخاب صاحب را موجب فرمان
دستها ببسته در دیوان حاضر گردانیدند و جماعتی از نام بر باد دهقان باوج

اسمان

آسمان رسانیدند که در این روز خلایق چرا بسته اند و خاطر بینوایان
و مسکینان را چون دل مهجوران بچه جهت شکسته اند چون شمس الدین
محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بندهٔ کمترین را بباعث غرض
عرض کرده اند یکی را صد اعتراف میآوردم اما از دهشت اندیشهٔ غدر و خیانت
نسبت با ولی نعمت اصلاً علم و خبر ندارم بیت: نه بر زبان گذشته و لم نه
در خاطر: نه در تصنیف این بنده هرگز آن بود: بعقل و هوش و تمیز و دانش
و هرگز نخواهد بود که نسبت غدر بجناب صاحب اسناد میکردند ابو بکر مجد
الملک عذری بجهت اوغلان خان عرض کرده بود که خواجه شمس الدین محمد پدر
بزرگوار شما را زهر داده سلطان احمد را پادشاه کرده و چون مجد الملک بر آن
معنی اطلاع داد مقصد بر وی داد و در آخر الامر بعد از عداوت مجد الملک
بعد از وفات در حق خواجه عالی مقدار گاه اقتداء بالمجد الطلاق لسان و
فصاحت بیان خواجه عالی مقام هیچ فایده نداد مصرع: با حکم قضا دم چه چاره
کند: و چون ایام مهلت صاحب بر آمده بود فرمان نافذ گشت که سبیل قضا بلا
و معانی بلخرابی کنند و سر چشمهٔ جمع الحان سراب کردند خواجه شمس الدین محمد یقین
دانست که نجات از خلاص محال است عقل را بجای آورد و کاغذ ادب رابطه بیلب انجمنی
بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه بر آمد
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا

وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ لاجرم خاطر از
علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم گفت ع هر چه از تو آید خوش
بود خواهی شفا خواهی الم • و نماز دیگر روز دوشنبه چهارم شعبان سنه
مذکوره در موضع اهر از سر پنجه جلاد جرعه صاحب سعید شربت شهادت
چشید ساقی تقدیر او را کاسه ای در دور صافی ضمیر بچشید و فرج الله
مسعود و اتابک را نیز از همان شربت چشانید قطعه تیغ کشیده بر همه
ابو چرخ کو تلیت • کو صد هزار شاه گدا را بقهر کشت • چون عاقبت
فناست جهان را حقیقتی دل ماسپر است خوب و زشت کو نیم باد دشت • بعد از
شهادت خواجه صاحب دیوان ارغون خان تمامت املاک و اسباب او
که در ممالک عراق و آذربایجان و سایر ممالک بود بحیطه تصرف
در آورد و عقود اشعار خیرات و مبانی مبرات او مدرس و مفقود و منقطع کردند
در روضة الصفا و حبیب السیر مذکور و مسطور است که حاصل املاک
و رقبات و مستغلات خاصه صاحب دیوان هر سال مبلغ سیصد و هشت تومان
سی سید طلخان اکثر او ضیاع و عقار و موضع مصروف می کرد ایند بدانکه مها
علم حساب مخفی نماند که در باب هر یک تومان تومان که چه مبلغ بود در این حال هم بود
فیما بین اهل حساب گفتگوی بسیار است اما بحساب قرار یافته اینچه بود مقدار
ظاهر کرده [illegible] عرض ملک [illegible] سنه بود [illegible] باد نف

محاسبه

محاسبه بدانکه هر تومان ده هزار دینار و یک مثقال طلا است که در سنوات ماضیه معمول
در ممالک ایران در آنجا بود قیمت یک مثقال طلا پنج تومان یکهزار دینار
این از آن است محبت آنکه مثقال از وقت هم مثقال دو طوح حال است که از این
اکر موافق حساب نباشد هر سال حساب املاک و مستغلات خواجه شمس الدین
محمد سیصد و هشت هزار تومان بود در این حال معمود بالجمله قبل از زعم
صاحب سعید مشهور است که یکبار دو شعر او در حین که خواجه شمس الدین محمد
اراده خواری داشت این قطعه را نوشت بدین نشو داد نظم دیباچه
محبت است که خواجه فقط • بپیوسته بدیر نقطه مکرر خطات بود در
کرده در ماه جهان • دولت بنده شد لیکو را غلط • خواجه صاحب دیوان هم
چنان بساده فی البدیهه در ضمن همه نوشته بر او داد قطعه سیصد وده
سفید چون بیضه نقطه • کو زا سیاهی نبود هیچ نقط • از کلک خام خواجه از
غلط • چو پاس مبصد هدیت داد بخط یکی از فضلا در وصف انصاف صاحب
سعادتمند انس رباعی منظوم کرده اند رباعی از نقش شمس از شفق
خون بچکید • مه روی بکند زهره گیسو ببرید • شب جامه سیه کرد در
آن ماتم صبح • بر زد نفسی سرد گریبان بدرید • و دیگری در تاریخ وفات
آنجناب [illegible] صفات این قطعه در سلک نظم کشیده قطعه تاریخ
نظام عرصه آفاق صاحب دیوان • که در حسب [illegible] بالال

ششصد و هشتاد و سه در شعبان جاده بوقت عصر روز دوشنبه بود ختم
امره مدت ظلم نه انک کجی لختیار کجبره در جام تیغ لبالب چشید
شربت ممات و یکی از دوستان مجد الملک در آن واقعه نظم آورده
شعر چو مجد الملک از نقد وجود شماتت یافت در صحرای
تو شمر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر
بپرا زده سال دو ماه دو هفت چشید او هم بقدر آن شربت ممات
تو در دنیا مشو بدرا معاول که دارد در نزاد و نوش با بهر بود
عالم آرای سالکان مسالک تدین و ضیع و شریف عارفان معارف
تحقیق پوشیده نخواهد بود که در آن ایام که صاحب دیوان بر مسند رفیع
دستارت هلاکو خان و اباقا خان تکیه داده بود اقتدار بقاع
بقاع و عمارات خلات ارتفاع معمار همت عالی الهمت در اطراف
جهان از مدارس و خوانق و مساجد و دار الشفا و غیرها ساخته و
پرداخته که هرگز هیچ پادشاه ذی شوکت صاحب حشمت بعمارت عشر
ان موفق نگشته شعر ساخت عمارات بسی در جهان چرخ
دهم معمار آن و یکی از آن جمله دار الشفاء صاحبی واقعه
در دار العباد یزد است دنیا و انکه حکیم علی الاطلاق از دار الشفا
و کیف صدور قوم المؤمنین کلیات شفاء و ضحته حلا لقطا نوا
بحذاقت

عمارات خواجه بعهد صاحب خواجه شمس الدین محمد در دار السلطنه تبریز(؟)

بحذاقت طبیب لبیب و همت انجناب حوالت نموده بود که عمارت موسوم
بدار الشفا بنا نهند و از عجایب افزون عمارت که در میان در گاه دار
الشفا و بنیاد و متصل است ساخته چون طرح آن منظر خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان رسید فرصت کرد و خود هم خود ساخته نه موافق همه
ما خواجه شمس الدین محمد را دیکو از این سر دلگیر آن در اداء حق انفعال لی
ناب کشته ماده و موجب تغیر طرح عمارت دار الشفا مدرسه و صحن
بیت الادویه و محلس الجانیق و مطبخانه و طنبی و یاد کیوان اند اختند
اساس همگی را آجر و سنات نمودند و تمامی دانگ اشغی نو اشیده و الوان
و طلا و لاجورد منقش کردانید و باغی در جنب آن با انواع درختان
ثابت ساخته و بخدا این نیز بیع را خت ذاب تنف در میان مدرسه
و باغ جاری نمود بعد از طرح انداکشیده بخدمت صاحب دیوان
فرستاد صاحب رضوان که بعضی اغوا طوفنه بدان نقرظ چون این خبر
و این سخن بخواجه شمس الدین محمد تاریکو رسید عرض نمود که هر گاه
اخراجات از معطل لازمان صاحبی کران نباشد امر فرمایند تا القاب ما
انکار انتم محو و تاریکو ثبت نمایند تا الحج صوف اخراجات نشده از
سر کار بخرانه ادسال دارد دوام اما همین سخن در زبانها ماند بالجمله
در سنه سبع و ستماة که عمارت با تمام رسید خواجه شمس الدین

محمد تازیکو مجلسی عالی ترتیب داده و اجتماع اکابر و اعالی فرمان داد و افصح
المتکلمین مولانا هروی که در آن وقت در یزد مسعود بود در وصف آن عمارت
قصیده گفت و بعرض رسانید و چون استماع آن نمود خواجه شمس الدین محمد تا
زیکو مبلغ یکهزار دینار کپکی و هزار مثقال طلا و نقره بر سبیل صله بوی
تسلیم نمود و بموجب اشاره او قصیده بر کتابه آن قبه نقش
یافت بعضی از آن ابیات که بخاطر بود درین اوراق ثبت گردید

قصیده ای بصفات صفات تو کار عالم داده صحن عقل در فضا
در فضای وجود خاک جهان شد گردون بنای نسخ رفعت با پناه ساخت
صدر عالیجناب دولت را مکان شد چو صحن صفه چرخ
جنت مقیم اثلث انجم چکاد آب کوثر جهان سقف رفعت
سپهر عاشر است اندر رفعت اطلس گردون رفیع همت در آسمان تکیه
بگذرد سر فرق یکاد در جناب ما که هست صحن دولت خواهت هشت جاودان
اندر جهان صاحب آنکه کس اندر دست دولت عاجز نبود هر نفس صد
حاتم هر لحظه صد نوشیروان خواجه دیوان هفت اقلیم شمس دولت
و دین مبدع امن امان مقصود ابداع زمان اکابر زمان طغیان و
... و کدخدایان از هر قصبه و قریه ... بصدور اسم
تکلف تصرف وکلاء خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان دادند

و الخواص

و الخواص جلیل جناب تمامی داخل موقوفات طوالت ثقات نمود و باب بسیاری
از املاک وقف آنخاصه سرکار و الحال در موقوفات مذکور است
الثقات نماند ذکر احوال خواجه شمس الدین محمد تازیکو مجملی
از احوال ضیاء الملک خضا العوض حکایت صاحب دیوان ببیاض
بیان یاد کرده خواجه مشار الیه در زمان احیا و اعتبار ملکه
بمیامن توفیقات الهی بنا و خواجه که حق بود در محله سکندر
واقعه در محله شهرستان مسجد ساخته جهل محراب ترتیب نمود و
موسوم ساخت بمسجد چهل محراب و جهاد دانک قریه بهستان و لنجا
وقف نمود و آن مسجد در کمال رفعت است و هرکس بجهت مطالب عظیمه در آن مسجد
مزبور نماز گذارد و دعا کند حضور و مجیب الدعوات استعداد او برسد اجابت
مقرون میگرداند ان شاء الله تعالی و هنوز چون موقوفات سرکار
مسجد معمور است حضرت موقوفات خواجه معارف و نجار فی البقاده
و نیز خواجه شمس الدین محمد مذکور در دروازه مهریز مزار شیخ کمال الاسلام
نور الله مرقده عماری ساخته موسوم نمود بمصلی و بجهت امتداد ایام خراب
گشته بود در زمان دولت نواب خاقان گیتی ستان میرزا اسکندر ملک
که از اعیان و اشراف اولاد امرا است از اعادت نمود در احوال او مفصل
خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله گشاد بیان شمه از احوال

خواجه رشید ذکر شهادت آن جناب بسعی خواجه علیشاه بحکم
سلطان ابوسعید جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت
ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و تکمیل فنون عقلی و نقلی تصنیف
بود و پیوسته نقش تألیف و تصنیف بر لوح خاطر میکاشت و نتایج
خامه گهربارش در ریاض فضل و فصاحت ناظر و بیان بود و از قطرات خامه
در نثارش حدایق انشا و مبالغت از زواهر ابهاء پر میمون نظم سخن
لؤلؤ مرجان شدی : خامه او چون گهرافشان شدی : از جمله مصنفات
آن عدیم الوصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میانه خاص
معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و رسایل فرخنده سمات
از اوراق تا الواح خاطر منقوش و مسطور و لجناب حقایق غازان
خان بر مسند وزارت نشسته بالصواب نمایش نظم مصالح امم گشت
و فکر مشکل گشایش بدین امور جمهور بپرداخت تا آخر ایام خان
غازانی در نهایت اقبال و کامرانی بسر برده چون اولجایتو سلطان زمام
مهام کشورستانی بقبضه اقتدار در آورده و بیشتر از پیشتر در باره او
بتو دست سوده سعی لطف و مرحمت مبذول داشته و در حضرت او از ابناء
جنس بلند تر کرده او نیز بنصفت مقاد با تمام حکومت ابواب عدل و
انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر

عاطفت

عاطفت گردید جمعه ایشان مدارس و بقاع و خیرات بنا نهاد و
مزارع و موقوف و مستغلات نفاع بر انتفاع وقف نموده پیوسته
تمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و ارشاد میبارید و هرگز
هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بیکرانش ما و بیرون محروم نگردید
آثار خیرات آن مظهر الطاف و اهب العطایا هنوز در ولایت عراق و آذر
بیجان باقی و ما پیداست و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلانی بغایت مقرب شده بعضی مهمات بی توقف
خواجه رشید الدین فضل میداد و از این جهت غبار ملال بخاطر و بی
حمید خصال رسید و نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و بعرض رسانید
که اگر منصب وزارت بنده بر علیشاه تفویض داده اید امّا بعض حق ما
که در او کوشش نیز امور بنده مفوض است بنده را دوکی در انجام مهم دیگر باید
آورد و حالا خواجه علیشاه هر باب از این در صدور کلّه اختیار کرده بنده
بقدم اتفاق پیش آید اقلّا آنکه متعهد جمیع سرانجام امور دیوانی شود
تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دیگر آنکه تمامی مهمات
که متعلق به بنده بوده باشد به بنده مانده تا من بعنایت سلطانی مستظهر
بوده از عهده آن امور برآیم سیم آنکه بلاد ممالک محروسه را منقسم بدو
قسم ساخته هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بعهده مقدور تاوانات

تحریر ظهور رسانیم اولجایتو سلطان فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه
در خدمت کمرداری شایسته اند و رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه
جوانی کاردان میان ایشان صلاح مهمات مملکت چنان است که هر دو باتفاق یکدیگر
مهمات را فیصل دهند از یکدیگر در مقام شفقت جانبین بر حد صدق و تعظیم و
حرمت بود و مقدم اندایه موافقت بیرون نهند و بموجب فرمان اند
دقیقه اعمال ایشان از دقیقه اعمال ایشان بمصالحه راضی گشته آشتی کردند
و با یکدیگر بسبیل مشارکت همه مهمی در انجام مهام درکار نمایند اما
چون سلطان محمد خدابنده رخت بعالم بقا کشید و سلطان ابو سعید
خان تخت سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان
ان دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد هر چند خواجه علیشاه خواست
که تغلب و تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول آن معنی
بروی او نگشاد در این اثنا جمعی از نویسندگان عمله دیوان چنانچه
عادت ایشان است نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت
فرمائید ما با خواجه علیشاه در مقام گفتگو آئیم تا مبلغی از تصرفات
بوجه ثبت کرده ایم خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان مهم رضا
نداد و گفت من خواجه علیشاه را اسفادیم نکنم تا در مقام استیفا
شما در طلب انجامد از خواجه رشید نا امید گشته نزد خواجه علیشاه

اغاز

اغاز تعهد کردند و باتفاق دو وزیر تقریر و تزویر صحایف مضمون اوردند و
در خدمت پادشاه بخواجه افاضل پناه را بعیوب منسوب
ساختند و در اواخر شهر رجب المرجب سنه سبع عشر و سبعمائه
رقم عزل بر ناصیه حال او کشیده شد و سلطان ابو سعید در اول زمستان علم عزیمت
بصوب دار السلام بغداد بر افراشت و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیارات ببرج
حمل سلطانی عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود امیر چوپان در وقت
از بغداد بجانب اوجان رسم شکار ساخته بود در ان اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل
در تبریز اقامت داشت نزد خود طلب داشت و گفت وجود تو در دولت مانند نمک
در طعام مطلوب است البته کرت دیگر ملازمت کن که از انتظام امور شام اوقات شما بود
بصحیح ایام شباب ما بعد رنگار شباب که موسم کودن اسباب کامرانی است
غیاب پیر وقت و شمال الامال و الملالی معا بحوادث جور صرصر خریف ضعف
وفا توان سخن انجا گفته **قطعه** بساط پشت کمان گشته پشت و زندگی
که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شصت میان نخواسته ام مشکل است میگویم زمان بخیر
خنک این خانه نیست جای نشست چنانچه احوال ایام و فنا رفت دست طاعه هر کس
هیچ دوزی اتفاق نیفتاد اکنون سبز چه نفوا و اولاد در شباب رسیده اند حال انست
که حال الا ایشان در عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات تیخام عمر ده
مخادیم تمام لشبان بود در حال گشته **قطعه** رسم است که مالکان تحریر

از آن کشتند نیک بی خواجه رشید هرچند در باب استعفا مبالغه می نمود
امیرچوپان در تکلیف شغل منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه رضا بجا داد
و چون امیر علیشاه که بخصومت جناب آصف پناه نموده بود ندید بدید
آغاز اضطراب کرده بندکان ایلخان را کفتار نفس ملحقه امیرچوپان بود ما
در سنایه بغض نفسیت تا خواجه را معزول نمود بعضی متغیر کردانیدند امیرچوپان
با آنکه چون خواجه نایب بود لیکن از وی باده داشت و هر کس هیچ است مطلوب
خود را از میان کشت تا بجائی رسید که اعدای خواجه رشید بعرض امیرچوپان
رسانیدند که خواجه ابراهیم پسر خواجه شربتدار اولجایتو سلطان بود با قولم
پدر خود را زهر داده با اشاره سلطان محمد خدابنده را ... الخلق
غماز امیرچوپان این خبر را بعرض سلطان ابوسعید رسانیدند امیر دیگر کرد سوت
کرفت بعد ازان شهادت بموجب حکم قتل از حضرت عادل حاصل کردند
در تاریخ هفدهم شهر جمادی الاولی سنه ثمان و عشرین و سبعمائه جلاد
خواجه ابراهیم را در نظر پدر کردن زد آنگاه متوجه خواجه رشید شد خواجه با د
کفت که علیشاه را بکو که بجرم تهمت جان من کردی و در عقب این کینه از
تو باز خواهد خواست تفاوت بین الجانبین همین است خواهد بود که کردن
کفت و قضیه تو خواهد بود بعد از آن جلاد خواجه را ... از میان
بدو نیم نمود لشکریان ربع رشیدی که منسوب بدانجا بود تاراج فرمادند

نمودند

نمودند و اموال و املاک خواجه و اولاد او ضبط دیوانی احتیاط الا ما
جلال الدین عفی عنه و تاریخ فوت خواجه رشید این بیت حسب حال نظم
کسی گفت نظم رشید ملت و دین آنکه جان و دل کرد بتقوی د نوشت
فلک که رفت تاریخ آن کو طلب تو آه بیان عمارات مرحوم شهید خواجه رشید
الدین طاب ثراه بر خاطر فیض مظاهر ارباب سعادت پوشیده نماند که دستور
عدالت شعار بعد از آنکه پشت بر مسند وزارت دیوان اعلی صاحب کلاه
ادب العرفا بعد از العباده در محل عبدالله ... طرح
مدرسه و خانقاه انداخته و ابنیه بعضی دادند و فادر نموده از اخشید
و القاب انجا بعد از آن برکات شیخ ثبت نموده تمامی ابطال ... تعیین
دانند ... مشتمل بر جوانب ... عبدالقادر ...
مشهور ... بنا تمام رسانیده ... بعد از آن خواجه
حمید خصال ... بر جوانب ... و قنوات و مزارع بسیار
خانقاه و مقدمه وقف فرموده و اکنون که در مرحله سنه ثمانین و الف
هجریه کذشته از اوقاف آن کار معدوم و عمارات آن خراب کردیده د
همچنین عمارتی در ... که ... مکلف ساختند
و بسیاری ... واضح ... نمود
... بر ... ارباب ...

مانا نعمانا نعوذ ولا حرج بهمین قدر اختصار نمود گفتار در بیان شمه
از احوال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد
خواجه رشید الدین محمد بود بمبادی عنفوان اوان جوانی که خلاصه
اوقات زندگانیست باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات
انسانی مصروف میفرمود از انواع حقایق اکثر علوم معقول و دقایق
بیشتر فنون معقول را بر لوح خاطر نگاشته جمال حال او بحلیه فضایل
و فضل و هنر آراسته گشته ذات سخاوت سمات او باوصاف بسطت لسان
و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور گشت
و هم در ایام شباب متکفل بعد حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر
الانام مشرف شده از ارتکاب منهیات محترز گشت و بعد از شهادت خواجه
رشید در اندک روزی سلطان سعید سلطان ابوسعید مقالید رتق و
فتق بخشیش و ربط و ضبط مهام ممالک و مال را در قبضه اقتدار خواجه غیاث
الدین محمد نهاد و او نیز بمضمون حسب استحقاق بر مسند فرمان
دهی نشسته باجلیه همواره اسم عدل و احسان در ... سپاهی و رعیت
قیام و اقدام نمود و در ... علما و ... نظرات ... و جمعیت
بر ... طراوت گرفت گفتار در ذکر احوال سید غیاث الدین
علی یحیی و بیان بنا مدرسه غیاثیه چهار منار او ... نشینان مسند

ستوده

سخنوران بحر سیر اسم بنا بلند از مطلع علو درجات دانی صحایف ادوار گیتی را بذکر
سید غیاث الدین الحسینی بعین نقوش الحاق مینمودند که سید مشار الیه
در عنفوان اوان جوانی از خطه دلگشای یزد بتختگاه سلیمان
علیه التحیة والغفران شتافت در دامان ... زمانی با مداد بخت
بخت سرمدی بر مسند وزارت شیخ ابواسحق که در بلاد فارس و
عراق لوای سلطنت افراخته بود عروج نمود در ایام اعتبار مقرر
فرمود که وکلاء دیوانیان شغل در بلد ... بیست در محله
چهار منار متصل بچهار خانه مدرسه موج انداخته و استادان
ماهر بکار پرداخته در اتمام آن بکمال سعی مبذول نمودند سقوف و جدارها
بطلا و لاجورد و کاشی تزیین دادند و دو منار بلند بر سر درگاه برافراختند
در حسب الاشاره والی معظم خواجه عبدالله صیرفی کتابه بر سر درگاه
تحریر نمود و بکاشی مثبت ساختند همت عالی همت اصفهان اقتدار
مبلغ ده هزار دینار رسم اجرت در انعام بخواجه صیرفی در مقام عنایت نمود
فعا الی ایام بر زبان خاص و عام جاریست که خواجه عبدالله سر عینی
در حین تحریر مدتی توقف داشته تحریر مینمود و بعد از آن توجه را در کتیبه
کرده ... دنیان ... بنظر ادب بتحفه تحسین بلند گردانید
دا دانه انداخته که هر گاه یکی از خواندن خوش خط ...

ونیکوئی الخط نویسنده عین این توجه تعلق خاطر داشته و امید مددی
از جانب قلم قدم ولایت یزد گذاشته نظر بر آن میداشت چون دو یا
از فقد دست وصول خود یافته چند از طمع کنده چشم از آن بود
در بعضی از تواریخ مسطور است که در مبادی حال میانه شیخ ابو اسحق
و امیر مبارز الدین محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بتغلیظ ایمان و
تاکید یافته بود در وقتی که امیر محمد در ولایت کرمان بجهاد به
هزاره و اوغانی مشغول بود امیر شیخ ابو اسحق فرصت غنیمت دانسته
همت به استیصال جناب مبارزی مصروف داشته و با لشکری افزون
از قطرات امطار بر یزد رفت و در حرکت آمد بنا بر آنکه حاکم یزد
شاه مظفر در ملازمت پدر بود شیخ ابو اسحق آن خطه را تحت تصرف
در آورد شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت عیال
و اطفال خود که در قصبه میبد گذاشته بود بجناح استعجال آن کوهها
بدانجانب شتافت شیخ ابو اسحق با موازی بیست هزار سوار از نظام
آن قلعه استوار شتافت و بیرون قلعه حرب التحام یافته چند
روز از جانبین غایت کوشش و کوشش تقدیم رسانیدند و امیر شیخ
ابو اسحق از امتداد ایام محاصره ملول شد و چون دانست که شاهد
پیکر فتح و ظفر مترتب نیست لابد یکسوار در پای قلعه رفته از اسب پیاده
شده

شد و گفت **شعر** بیا کز نوبت صلح است صحیح نیات :. بشرط آنکه نگوییم
از آنچه رفت حکایت :. و شاه مظفر این ماجرا بسمع اقدس :. در دو مرد یکدیگر را
در کنار گرفتند و هر یک بمقام خود باز گشتند بعد از آن امیر شیخ ابو اسحق عنان
عزیمت بجانب شیراز تافت و امیر محمد بعد از فراغ از جهاد بهزاره و جرما
و اوغانی علم عزیمت بجانب دار العباده یزد افراخت چون در یزد وصول کوکب
همایون بالخطه بهشت نشان تمام حال را رسانیدند که شیخ ابو اسحق بر
باغوای سید غیاث الدین علی یزدی نقض عهد و پیمان نموده لاجرم شعله غضب
جناب مبارزی از التهاب آمده با خدام مدرسه غیاثیه فرمان داد تا بر
الفرمان شروع در تخریب کرد و بحث سلاطین دکاندار املاک ایشان و
سادات و فضلا بخدمت شتافته زبان باستشفاع گشوده عرض کردند
که این مدرسه وقف اولاد پیغمبر بوده کالائی است جناب مبارزی
از آن کلمه گذشت مدرسه و علما و فضلا با فاده و استفاده اشتغال
نمودند و بعد از آنکه حاصل موقوفات از کار موقوف شد طلبه علم متفرق
متفرق شدند و آن مکان شریف بعد از نجات اشغال از نواحی محروم گشت
ذکر مجلی از احوال سید عضد یزدی مورخین بلاغت شعار صحیفه
بیان نگاشته اند که سید عضد در زمان سلطنت خاقان سعید سلطان
ابوسعید چنگیزی بمعالج تمام توفی عهده در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه

بحکومت خطهٔ فردوس نمای یزد ابواب مفاخرت برافراخته صیت جلالش آگوید
بگوش رسید قبل از آنکه داخل یزد شود خبر وفات سلطان ابوسعید خان بهادر با
مبارز الدین محمد مظفر که بفرمان سلطان بمحافظت طرق یزد و دار العلم
مشید قیام داشت رسید خیال سلطنت و پادشاهی در خاطر عالیش
خطور نموده مالک کرمان را بسته باستقبال سید شتافت و سید بکمال
مقاومت ننموده مقابله در نیامد بجانب دار الملک شیراز رفت امیر محمد
خزانه پادشاهی را که در یزد بود ضبط نمود و ضبط [illegible] در خطه
و سایر بلاد ولایات مهمات سلطنت برافراخت و نقوش نام خود بر [illegible] و [illegible]
در فارس و عراق و کرمان فرمان [illegible] کرد [illegible] که بعد از آنکه تخت
سلطنت عراق و فارس بوجود امیر محمد مظفر از این شرف در دار العباده
یزد محل جلوس [illegible] گردید امیر [illegible] بشهر [illegible] قرار گرفت و بعد
از وفات امیر محمد بامر عظمی تمام که مخالف یزد طور [illegible] ناگاه بمکتب
خانه رسید از قلب پیاده گشت [illegible] نظر
و طفلی [illegible] که ماه چهارده [illegible] ناودان او [illegible]
هر جهان افروز [illegible] سعادت
در ناصیه [illegible] هویدا شعر
چشم گردون صورت و معنی ندیده است این چنین ⁂ بچنین معنی و صورت

آفرین

آفرین باد آفرین ⁂ پادشاه را تعجب از فهم و سبک دستی کودک آمد کلام او
نیکو مستحسن افتاد حال آن جوان پرسید معلم زبان بثنای شهنشاهی بگشاده
گفت شعر شاها دوام دولت عالم افروز باد ⁂ اطراف بوستان جهان
خرم از نو باد ⁂ خطها از بهتر مینویسد که قلمت [illegible] و قلم را نیکو
میتراشد و این شخص که [illegible] که پدرش در دیوان سلطان بوده و این پسر سید
عضد دین پادشاه است سید جلال الدین نام دارد و سلطان سید زاده را
طلب فرموده گفت سطری بنویس تا خط تو را تماشا کنم سید جلال الدین
این قطعه بگفت و نوشته بدست سلطان نهاد قطعه چهار چیز است
که در سنگ اگر جمع شود لعل یاقوت شود سنگ بدخشانی ⁂ پاکی طینت
و اصل گهر و استعداد ⁂ تربیت کردن مهر از فلک نورانی ⁂ در من این هر سه
صفت هست چه میباید ⁂ تربیت از تو که خورشید جهان [illegible] ⁂ امیر
محمد را از حسن خط [illegible] و شعر و قابلیت سید جلال الدین [illegible] و معلم را انعام
[illegible] فرمود و گفت این [illegible] که
[illegible] مرتبه [illegible] زبان
مردم [illegible] تربیت [illegible] سلطان
[illegible] ده هزار دینار [illegible] انعام فرموده که در وجه کتب
صرف کند حین سید جلال الدین [illegible] سلطان

نمود و قصاید در مدح آل مظفر دارد و این دو بیت از جمله یکی از آن قصاید است

قصیده تا باد نافه گشا گشت فضای چمن نهند · ز اطراف دشت گشت

ذیل سمن سفید · در جنب بنفشه لاله و ز سرخی کلاله · در معرض سیاه

و سفید عشق بی سفید · سید عضد احمد زاد العباده بود در ربع عمارات

در آفاق بسیار بود و در محله نصرآباد مجتبه مدفن عمارت عالی ساخته و در انجا

مدفون است در تواریخ عضدآباد نیز در نسبت بدو انجا کرده ذکر خواجه ضیا

الدین علی بانی مدرسه شیخیه مسعود بوصاعدی · از معارف اصحاب تواریخ چنان

بوضوح پیوست که خواجه ضیاء الدین در زمان سلاطین آل مظفر در خطه

قضا یزد علم وزارت افراشته بود و در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه

معمار همت عالی نهمتش در محله ریگ مدرسه طرح انداخته میانه حیاطش دالانها

ساخته و ما بلی مشتمل بر حجرات ساخت و ضلعی در جنب مدرسه مجتمعه

مدفن خود ترتیب داده و هنوز آن عمارت سمت اتمام نیافته بود که بنای دولت

او انهدام یافت در ضلعی در پس و وقف بر وی می‌کرد بسبب ... سبیل بعضی از

مدرسه و باقی در یا ... کشت کشتار در ذکر خواجه رکن الدین صاعد علی

بانی مدرسه شیخیه مسعود صاعدی بوضع ابو اقبال باقی و لطفا ان اخبار بلاد

و لعل ... خواجه رکن الدین صاعد از اجله اعیان دار ... در خطه

نزد ما ست ... مکارم اخلاق و محاسن کردار ... کشاد است

اقران

اقران واکفا ممتاز و قبله ... سوی ... در دوران جهانبانی پادشاهان

مظفریه با مورد ارتقاء تمام می‌نمود در ایام اختیار و اقتدار بلکه توفیق

ملک متعال در محله مختاران مدرسه ... تکلف صفه منقش مطلا و در

وطلا و درگاه عالی رفیع مزین بکاشی الوان ساخته ... شکر ... در

جانب ... بعضی از ... محله ... با تبیان ... انبا غات ...

با نقش ... تمام آن بنای ... سنه اثنی و ستین و سبعمائه

اتفاق افتاد و قولت ... باطام ... ابو عد الفقهان حکیم سالک الدین

محمد ... بعض ... وحال التحریر که در هرحال سنه ست و ثمانین و الف

هجریه هجرت ... مدرسه ... بخراب ... و موقوفات او بتصرف

متولی شرعی ... انتخاب ... و محل حاصل اوقاف را بقبضه

تصرف ... نوش جان ... ذکر خواجه غیاث الدین محمد

حافظ داوری و ساختن انجا ... مدرسه حافظیه و ... بهرستان

مو... ... اخلاق ... استحقاق صحایف اعداق

با ... نقوش ... خاقان صاحبقران امیر تیمور

انار الله برهانه ... سلطنت عراق و فارس و

کرمان ... بفرزند شاهزاده ... میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن

امیر صاحبقران ... ایام ... حضرت ... ایالت ... سرانجام

مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه غیاث الدین محمد گذاشته خواجه
صاحب دولت باعلی مدارج اعتبار ترقی کرده قدم بر مسند وزارت
دیوان اعلی نهاد و دست تصرف در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد
مهمات ممالک اسکندری قوی کرد و بدین نهایت تکلف خواجه به وفور خصال
نصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص
تمام ظاهر میفرمود و عنان نجابت بجهت رفاهیت احوال کافه برایا باثار خیرات
و مبرات بوسیله همت میگماشت چنانچه در سنه سبع و عشرین و ثمانمایه خالصا
لله تعالی باحداث مدرسه جنت آباد یزد راغب گشت و حسب الاشاره
او مولانا امام الدین علی یزدی که قاضی آن ولایت بود و در امور کال النقد و
پناهی محل اعتماد بود متکفل اهتمام آن شد طرح مدرسه عالی رفیع انداخته
سقوف و جدران آنرا بکاشیهای الوان و طلا و لاجورد فراوان منقش
نمود و در قبالۀ صفه عقلا عجیب و تبیان همت ارباب همت و سعی در میان
مدرسه ساخت و بیوت و صفه را در دو طرف جای که عابد و زاهد
بلبسط بیت خیر منجر دید و جنب مدرسه ساخته حمامی نیکو با صحن و
حیاض و خلاف بنا نمود و خواجه موفق فی قرب سه فرسخ و مستقلات و حمامات و
باغات دار الضیوف را وقف فرمود و کتابخانه ساخته و هنوز آن عمارت
اتمام یافته بود که آفتاب اقبال میرزا اسکندر از اوج کمال بحضیض وبال

انتقال

انتقال کرد و تفصیل این اجمال در حصه دیگر از کتاب شرح کلک کاتب این اوراق شده در
وقایع هجری چون ابواب جانب خاقان عالی مکان میرزا شاهرخ سلطان
بیوج شرف رسید سبب تمامی ممالک ماوراء النهر و خراسان و حکومت دار الملک سلطانی
عراقین و فارس و کرمان و سواحل دریای عمان و از روم و کیچ مکران تا حد
روم آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید این خطه در تواریخ مضبوط و مسطور است
و این نسخه حقیر احتمال گنجایش آن ندارد بنا بر مقدمات مذکوره خواجه غیاث
الدین محمد منصب وزارت کل را وداع نموده در خطه دلگشای یزد رحل
اقامت انداخت خاقان مغفور بعد از فراغ انتظام امور عراق و عمان
عزیمت بلدة العباده یزد انعطاف فرموده در قلعه مبارکه نزول اجلال
نموده روز جمعه به مسجد جامع آمده باقامت نماز جمعه اقدام نموده و از آنجا
بمدرسه دیگر که در بعض عاده شرف نیابت حسینی نسبت سید رکن الدین
محمد دیان عنده را انجا خواجه غیاث الدین محمد قبل از اینکه خاقان عالیشان
را فرا ذکر دید بود و تنقید در حین کشت بعد الا تمام خواجه باحسنت بادیان
رفع غفلت بود نیکو مدرسه حافظیه سوی حصن صومعه ساخته خواجه غیاث
الدین محمد بابت الا بقیه تمام نموده طوی پادشاهانه ترتیب داده پیشکش قیمتی
و نفرهای بسم پیشکش و نثار اشیاء نمود خاقان مغفور چون بیت نمود به کعبه خانه
کعبه معظمه زادها الله تعظیما را جامه پوشانیدند مقرر فرمود که خواجه اولیه

بازنش را تمام التزام نماید و خود با بهجه علم ستاده حشم مستقر سریر جاه و جلال
بنا فتاحت بعد از آنکه سمت اتمام یافت خواجه عبد الله السلطنه هرات بود و حسب
الفرمان با اتفاق امراء کرام عازم بیت الله الحرام گردیده و پس از وصول بمکه
معظمه بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد نموده باهتمام شرفا و حکام آنجا
خانه حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و باتفاق رفقا عنان عزیمت بصوب
سر منزل اقامت معطوف داشتند دار السلطنه هرات ملازمت خاقان منصور
را ادراک کردند بتاریخ دهم شهر جمادی الاول سنه خمس و عشرین و ثمان
مایه در اوایل آن عازم سمرقند گشت نقش ابواب و درو دیکته بند مدرسه
بخارا بر سمت مشهد اذ ملت ذوالمکارم موقوفات از تصرف متعلق بعین رفته
بلاد بسبب عمارت مسجد خراب گردیده اکنون بعضی از ملازمان عمارت صفحه
دیگر بجای خود قرار یافته و گذارده بماند شمه از احوال شاه نظام کرمانی
در ذکر نماز و فساد در جنب آبادی بیوستن بحضرت شاهرخ فضلا بتامل مجاب اثر
بر صحایف اعداد لیل و نهار نگاشته اند که بعد از انقراض دولت میرزا عمر شیخ
بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور حسب الفرمان خاقان منصور میرزا
شاهرخ سلطان در همدان و نهاوند بایالت ولایت نواخته بعد
در اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمان مایه علم مخالفت بر پای خیال
تسخیر دار الملک شیراز نموده چنانچه در محل مسطور گردید امیر شیراز را

فتح

فتح نموده در اینحال امیر مهین و عشرت توقع کرد اینچنین خاقان
سعید را غایب فارس را شنید رای عالم آرای چنان اقتضا
نمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا بمزید قوت و قدرت اختصاص
یابد خطه فارس را از تحت تصرف انتزاع نماید بنا بر آن بتاریخ
هفدهم جمادی الاخر سنه عشر بود نهضت لوای کشورگشای بجانب
فارس اتفاق افتاد و صیت توجه کواکب همایون در خم طاق گنبد
گردون پیچید میرزا بایقرا چون قوت محاربت در حیطه قدرت
خود ندید بپایه سریر و انکسار بدرگاه خاقان کامیاب شتافت
دیار دیگر مجموع عنان پادشاه بخشیده ولایت فارس و عراق بید
حضرت خاقان سرافراز کردند و الحضرت جناح امیر دامان اما
بر مفارقت موطنان بلاد را امضا داده ایالت و نظام رتق و فتق
و حکومت بلاد العباد در قبضه اقتدار شاه نظام کرمانی
نهاد و شاه ایشان در شهور سنه تسع و عشر و ثمانمایه بخطه یزد
نشان بر فراز مسند بساط عدالت ... انتظام احوال
اهالی رعیت گستردند در ایام اختیار در ساختن عمارات خیر عازم
گردید بخت مسجد جامع کبیر که از جمله مستحدثات میرزا مرتضی
اعظم امجد سید رکن الدین محمد بود و بکج اصفهان نموده بود

در کاشی تراشیده الوان تزیین نموده در کتابه سوره انا فتحنا ثبت
فرموده و در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی در غایت تکلف بگذاشت
در پیش طاق در لفظ امام بکاشی ثبت ساخته و بر بالای سر رفیع
طاق ایوان آیه کریمه و اذ یرفع ابراهیم القواعد و اسمعیل ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم بکاشی نیز در زبان خاص و عام افتاده و مذکور است
که چون شاه نظام الدین طراحی نمود که کتابه مقصوره و صفه را بکاشی
منقش سازند در کتابه سوره انا فتحنا ثبت نمود بجهة نوشتن کتابه
از مولانا بهاء الدین هزار اسب که سرآمد خوش نویسان آن زمان
بود التماس نمود مولانا گفت در آن وقت که تحریر نقش از دهشت ما متجاوز
شده بود چشم بغایت ضعیف و رعشه در دست بهم رسیده بود
تعهد این نمود در همان شب در عالم رؤیا بحضرت سرخیل انبیاء و اشرف
اصفیاء اعنی حضرت رسالت پناه خاتم المرسلین صلوات الله وسلامه علیه
والتحیة مشرف گشته التماس خط نوشتن کتابه او فرمودند و ضعف باصره
و رعشه دست را عرض نمود حضرت قلمی را تراشیده بدو شفقت فرمودند
چون از خواب در آمد قلم را در دست خود یافت و بخود قوتی که حاصل شده
بود قیام نمود الحق چنان نوشته که خوش نویسان از دیدنش انگشت
تحیر بدندان دارند و بر یمین صفه و گنبد مقصوره جماعت خانه عالی

بنا فرمود

بنا فرموده که از رفعت سقف فلک فرسایش عجب خیمه مینا فام
سپهر محجل گردید و لطافت آیینه رنگش بقصر خورنق برده
انجاب مینا کار کند شعر قبه افلاک پیش طارمش
ناموتعه : در وصف فردوس پیش ساحتش خاک پیشه : آسمان را از قرینه ورد
سقف مرفوعش مدار : اختران وجه صحن میمونش مصیر : بحجاب
جنت حمیم بدایع چون بهشت : ملک را بداین داد با آبشت تصویر
واضع نقدی با سایش را مکو ترتیب داد : در وضع لیحیین هر گز
کار در دو ضمیر : در صحن مسجد پایاب حفر کرده و بخشت پخته و کاشی
مزین گردانید و آب محمود آباد را در آن جاری ساخته و حجره اهفتین
بر سر پایاب در صحن مسجد گذاشته و فراشخانه بود در مسجد کتاب خانه
و بیرون در اصل مسجد کار دوازده که دیلمان فروشان در آنجا
می بودند خراب نموده ساخته در مسجد عهده دکان داد و بر تالار
ساختند در میان ساحت حوضی ساخته آب تفت را در آنجا جاری
نمود و در کتابه درگاه مسجد القاب خاقان سعید میرزا شاهرخ سلطان
را بکاشی تراشیده ثبت نمود و نیز در مسجد جامع ابرد کنده خانه
خانه ساخته و منقش کرده و اشراف علما و ایران را افضل فضلاء دورانی
مولانا شرف الدین علی محمد حسب الالتماس شاه نظام طوطی طبع

شکوفهٔ آتش بنظم این ابیات لطافت آیات زبان بگشاد شعر شکر
کز دور چرخ و گردش ماه ؛ بر سفها جلوه نمیجاه ؛ بمن اقبال شاه یادی
شد ؛ ساغر بکام بود که هر شد ؛ گردش چرخ کام دساز نیست ؛ آب دخته
بجوی ما باید ؛ محیطی باف عرصه اسلام ؛ ملک باد جاه عمل شاه نظام ؛
در چنین موضعی نزهت انجام ز خوزم استبیت الله ؛ در کنار نصف فیضان بنجا
کو صفا هست مجوده ثانی ؛ ساقی بو معین دیگر بیت مجلس ؛ سلسبیل [illegible]
سبیل ؛ غافل از تشنه ماند جرم او داشت ؛ در دفع عالم [illegible] لال عطات
عارف پا العرض [illegible] ؛ گفت این [illegible] نکته نادانی ؛ ما چنین تشنه زلال
وصال ؛ همه عالم گرفته مالامال ؛ سال تاریخ بحر البسوده صفات
جام خواست نوشیم آب حیات ؛ گو نکتهٔ [illegible] کار آگاه ؛ در شمار آنکه
دولت شاه ؛ کین سنه فال نکو [illegible] حساب ؛ هشتصد و پنجه و بود عدد با
جولان کو [illegible] خوش نقادمان [illegible] در فضای احوال دستور عدالت
بنیان خواجه عماد الدین محمود [illegible] صدر نشان [illegible]
مجلس [illegible] عبادت [illegible] شده
از آنت [illegible] الجناب الاعظم [illegible]
[illegible] محمود خواجه عماد الدین مسعود [illegible]
[illegible] انتظام [illegible]

دوحه

دوحه کمال الفضل و کمال [illegible] اقبال [illegible] ایشان [illegible] در
[illegible] اشراف و اعیان از قطرات غمام التفات ایشان سرسبز و ریان
گشته بوده اند نسب کرام ایشان بجهد [illegible] صاحب
ولایت حضرت امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب و مظهر
العجائب علی بن ابیطالب سلام الله علیه [illegible] بنهایت
[illegible] معروف [illegible] سیرت و شیم [illegible]
[illegible] موصوف [illegible] اسباب
[illegible] میمون و باشاقه
[illegible] امام اقتدار
[illegible] مسجد و مدرسه و موضع و حمام
[illegible] عنایت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] بنام [illegible] کتابه
معانی [illegible] بیت [illegible] ذانکه
[illegible] وفات [illegible]
صفات [illegible] سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه اتفاقا [illegible] مصراع
[illegible] عماد [illegible] عماد [illegible] صفا
[illegible] محمود خواجه عماد الملة والدین مسعود [illegible] العماد [illegible]

و هم در ان اوان حسب الاشاره در نواحی ضمیر تخت در محله د
مدرسه عبد القادر بر محاذی خانه سید اعظم سعید سید غیاث
الدین علی طرح خانقاه مشتمل بر چند حجره که در طبقه دوم و ایوان و سرابستان از
دولتخانه و حرم را انداخته در جنب آن مسجد مفرح و منقش بساخت و امام
و موذن و حافظ بجهت سرکار مسجد تعیین نموده در درون آن خانقاه جمیله
بجای آورده بنا و تقدیم آن بنا در تاریخ بیست و سیم شهر ذی الحجه الی
سنه سبعین و ثمانمائه سبب نعمه سیل بنای آن عمارت را در هم فرو ریخت
و نیز عمارت حل دیوان خورد میدان عمارت کبیر آن نیک شیوان کرد
در جنب خانقاه گنبدی عالی منقش تمام بکاشی تراشیده هفت منظر مانند
گنبد گردون ... و سقف بقرینه بیان طاق ... فام مجهت
ملتفت خود دید ... القیاس ساخته که از غایت تزلزل فرو ایستاد و مصون
بنای محبت صفات از تخلل حوادث روزگار فاسد مانده و اتمام
اندر شهور سبع و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاده و هم او
سر محله چهار سوق موضع سرکوچه ... پلی ساخته که آب ...
در آن جاری شده تمام را تمام باجر تمام کرده و مسجدی نیز در ... ساخت
و کتابه بکاشی تراشیده ... بعضی ...
بادیه غفلت ... خواند ... نبرده باشند ... همت در راه
گذارده

گذارده در جنب بقعه متبرکه مدرسه به صورت قطار ده نماید و الواح
خاطر فیاض الحجج و اتقیا از انساب محققان سلسله اکابر و اشراف
بی‌شبهه کمالات ... منیکا ... و ذکر لله الحمد و المنه که ... سنه
اثنی و ثمانین و ثمانمائه هجریه که این بی بضاعت ... الفی ...
داشت چنانچه نقل از اولیای اعاظم و اولاد امجاد ...
و هو نجیب ... معظم شان و قدم ... در خطه بهشت
نشان بنده علم مفاخرت افراخته ... معرفت ...
اناادهم سپهر سیادت ... از ... آسمان نقابت ...
دودمان سید المرسلین صلوات الملک المعبود محمد ... که
سبک عظیم الشان و فاضل متعالی مکانت ... خاص و عام
مضمون این دو بیت که در شان او واقع است گویا بیت ای ...
سیادت ... از ... اخلاق ...
ذکر ... جناب ... جامع الکمالات ...
مولانا عبد الله ... است که ... محاسن صفات و
اخلاق حمیده و اطوار پسندیده ... و حکمت و فضیلت
دستگاه خلف الحکما و النجبا ... الدین محمد است که در
میدان ... زمان ... ذکر ...

آثار حضرت مکارم اخلاق خواجه ضیاء الدین خلف صدق خواجه عماد الدین
مسعود است بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت
موصوف بجمیع نفایس اموال در اقتنای اطلال الرجال در میان وزراء
عالی مقدار مشهور و معروف بود بعد از فوت والد والا ثالث حسب
الحکم فیما نحن علیه و از خلعت وزارت پوشیده و مقام پدر مسند جلالت
نهاده و در شأن بی تکلف و تخوف کی انداخته چون بر جمیکان نهایت رغبت
کما ینبغی قیام نموده حقیقتاً از لوازم عدالت و نصفت هیچ فرو نگذاشت و سعی کرد
و بکمالات هادی ارشاد حسن نهاد اقتدا نمود بساختن عمارات داعیه گردید
و نخست در محله شهرستان داخل شهر که متعلق بوالد بزرگوارش بود
عمارات عالی از حرمسرا و دیوانخانه در نهایت تکلف و صفا تمام بطلا
و لاجورد منقش ساخت و اتفاق مدعا التحریر این نسخه که جمع محل ادبشنه
اثنی و ثمانین و الف گذشته در تصرف محل سکنای عالیجناب
توکل پناه شیخا با مولانا عبدالله متولی است که در سلک اعلا
انتظام دارد و دیگر آنکه وزارت پناه در حوالی خانه خود مصنعه چون
حوض آب بنا و سبع ساخته و مشهور گشته بمصنعه خواجه در
جنب مقابل کوچه حمام خواجه که خانه و باغ و قیام و نشیمن و اکنون از آن
جز نام و نشان نمانده و همچنین در مقابل حمام خواجه جمال الدین بن خواجه

تاریخ

بتاریخ سنه خمس و اربعین و ثمانمائه مصنعه و سبع ساخته که از آب
تفت مملو گشته و مردمان مستفید می گردند اما از بی آبی تشنه وادی
سرگردانی در چشمه از پی به جوده که به بوستان نشان دهد و دیگر در محله
در محله مسجد قریب مدرسه امیر اخوند بیوان خانه بغایت مرغوب
مشتمل بر طنبی و ایوان و شاه نشین ساخته منقش ساخته و با دیگری
بر مایه ای مملکت و استاد اشرف العلماء مولانا شرف الدین علی مخدوم
و سبیل توسل در کتابت شرف مهد مثنوی در قصیده خود نام وی
کرده خطاب که زهی بخور ∴ چند طرا انجمن کنی ∴ در همه بر ابن
دانی کنی ∴ دست تصرف جهان با فکو ∴ کیف خراب است عمارت
پذیر ∴ در نظامی بمعاشرت کن ∴ دیو سخن از گفته او یاد کن ∴
صحبت کیست که تمنا کند ∴ با کبد فاکه که با ما کند ∴ چون بیاید هر خند کان
از تو بیا اصفهان اثار عمر و ضرابی بر نوع که طاقت تغافل بقواعد
انعام افتاده مثل نعمان از همه فرو بخت علاه عمارات
خاصه شد و فضا الدیگری مدینه خاصه و باد از مسکوان و کاروان از بیخ اصم
در کاکین جهاد سوق در کاروانسرای که بین الجمهور مشهور و در نظر کان بنید
ظاهر و هویداست دیگری باغ خاصه واقعه در قصبه مهریجرد است که در
لطافت و خوبی نمونه ای از باغ جنات است خلف و ذریه عاقب مجد خواجه

عماد الدین عماد الدین مسعود ولد ارشد خواجه ضیاء الدین محمد است
در صفت سلامت نفس و لطف طبع و حسن خلق و مکارم اخلاق معروف
و باکتساب کمالات و فضایل انسانی موصوف و بیشتر اوقات
خجسته صفات ساعاتش باداء وظایف طاعات و عبادات مصروف
میشود و چون والد بزرگوارش از جهان گذران بفضای جنان انتقال
نمود پادشاه زمان و فرمان فرمای ایوان انجاب باستظهار نظر عنایت
فرزند منصب جلیل القدر وزارت دار العباده یزد را بر آی صواب
غایتش مفوض فرمود خواجه مسعود خصال بواسطه سلامت نفس و عدم
میل خاطر او بامر وزارت استعفا نموده دست از آن کار باز داشت
و مضمون این بیت را که بیت نفس دعوی کند بمنصب به : گر از هر
منصبی بمنصب به : مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بجانب
خادم مثوبات اخروی گماشت و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال
و اکرام در حدود مألوف و مسکن معهود بیمن دار العباده یزد بوظایف طاعات
قیام مینمود چون اجل موعود در رسید همه اوقات تمام عادتم عمر
آخر گشته خانه تن از ضیمان در حضرت بان پرداخت ذکر احوال الصاحب
خواجه شمس الدین محمد طاهر یزدی در بعضی از تواریخ بنظر رسیده که
در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه حسب الفرمان قضا جریان خاقان
سعید

سعید سلطان شاهرخ میرزا در اوان خط یزد بعهد حمید خواجه
شمس الدین محمد طاهر رجوع کرده بود و مشار الیه بر وفق طلب امر بنای
کار بر عدالت نهاده خاص و عام را بمدد و دیوان خوشنود ساخت
و در سر ریگ در جنب مدرسه کمال شجاع الدین بازاری ساخت مشتمل
بر پنجاه دکان و در حوالی خانقاه میر سام کاروانسرای بنا نهاده باتمام
رسانید و بعد از چند وقت دست از شغل و عمل کوتاه نموده در زاویه
عقبی منزل گزید کشاده در دنیا مجملی از احوال عالیجاه عظمت پناه صاحب
اعظم خواجه معین الدین علی یزدی آنحضرت از فضایل و کمالات انسانی
اشراف و اعیان خطه یزد بود بفضل و دانش ممتاز و متقی و جمال
حال خجسته صفاتش بحلیه عدل و داد استی مزین و محلی ذات فایض
البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات
فرخنده ساعاتش در تقویت ارکان ملت بیضا و تنقیه حال برایا
مصروف بود و آنگاه آفتاب عنایت سبحانی از مطلع سعادت جاودانی
طلوع کرده زمام سلطنت آذربایجان و عراقین بقبضه کفایت
و فرمان روائی خاقان اعظم معین الجهان شاه قرا یوسف خلعت
وزارت خطه بهشت نشان یزد بقامت قابلیت آنجناب راست آمده
بمسند حکومت و وزارت باستقلال تمکن یافت و بر قانون عدالت

درجت بعضات در نکاد اهالی انبیاد یافت و چون زبان ثنا
ملاء ابن تقانه که شعر داد مظلومان بده مقصود محرومان برآرد
دین جیناد ابجاد و مه معمور نماید . بگوش هوش رسانید بود لاجرم
در مدت ده ذات یک مرتبه از مضمون آن تجاوز ننمود و چون همت
والانهمت شریفه حالکافه برایا مقصور بر حال خوانق پاکیزه باصفا
از برای صافی دلان ولایت پناه صوفیان صفه صفوت اتصاف الا
ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ترتیب داده تا طالبان
حقایق مقاصد از دقایق بیانی انفاس شریفه ایشان بمقاصد
و مطالب می رسند تا آثار انوار احوال ایشان ضمیمه سعادات صوری
و معنوی گردد وظایف خادم داوات اصحاب مدرسه و خانقاه معین فرموده
ساخته تا طالب آن مطالعه علوم در معرفت شأن از اوراد و اذکار خود
باز نمانند و ذکر عمارات صاحب الخیرات والمبرات الموفق بتأیید الملک
الملک الخاصه مغیث الحق والدین در تاریخ جدید بنود من کوده و مسطور است
که قریه نو در قریه کرات از دهات مشهوره هرات است بیک سبب وقوع سیل
خراب و مجادین انجا متفرق گشته بود در سنه تسع عشرین و
ثمانمائه عالیجناب مغیث الدین خواب به سبب آن گماشت و چون مکان بنا
و دهات آن قابل عمارت و تعمیر بود بر یکطرف قریه که متصل صحرا
بود

سعید سلطان شاهرخ میرزا انار الله برهانه بدستور جمعیت خواجه شمس الدین
محمد طاهر رجوع کرده بود و مشار الیه بدین ملک آمد و بنای کار بر عدالت
نهاد و تخصیص عام و ابلام در جنب او خوش شد ساخت و در سر ...
مدرسه ... طرح در انداخت چنانچه ترتیب داده و ابتحالی نموده و
بر دو طرف نهر ابریشمان مساجد و بساتین و حوانیت و حمام ساخت
و دعایا که تفرقه بحال ایشان راه یافته بود از اطراف و جوانب تفقد بود
طلب نموده به زراعت و عمارت مامور فرموده و ان محل را بمعین آباد
موسوم ساخته و الحال بدستور پیش نهر فیکه اشتها دارد و در قریه
معین آباد مسجد جامع نیکو با تمام رسانید و در سنه احدی و ستین و
ثمانمائه در مقابل مزار منور سلاله آل طه و یس امام زاده واجب التعظیم
محمد علیه التحیة والسلام مدرسه عالی اساس طرح انداخته مدرسه معینیه
موسوم نموده حجرات تحتانیه و فوقانیه ترتیب نموده گنبدی رفیع برافراخت
در مقابل مزار منور مفتوح کرده و پایابی در میان مدرسه حفر نموده
آب جدید داده اخراجات نموده و بیشتر از محقبات و املاک وقف سرکار آن مزار
نموده و در همین سال در قریه معین آباد مسیح خانقاه عالی ساخت و
چندان انواع و خوراک وقف نمود که محاسب وهم از تعداد آن عاجز
اعتراف نمود و پادشاه نعمان مینو جهان شاه هر سال مبلغ ده هزار دینار

کیکی بسوز غال صنوبر خانقاه انعام و مقرری فرمود که صرف اخراجات اطعام
فقرا و مساکین شود و نیز دستور مکرم نواد تنکیان و مدرسه بود بدین
ان عمارت بنا فرمود بعد انقراض سلسله انساب مخفی نماند که عالیجناب
خواجه معین الدین علی از اولاد شیخ الاکابر و الاعالی میرزا عبد الله شید
منجم بوده ذکر احوال خواجه محمد شریف جد نواب جهانگیر که با قبال
نامه استشهاد نماند مذکور و مسطور است که خواجه محمد شریف طهرانی
در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد
خان بخدمت پادشاه جم جاه شاه طهماسب صفوی بمنصب وزارت پیوست
و مخاطب بتکلمات وزارت بتحدا ماو تفویض فرمود بعد از مدتی از وزارت
یزد معزول گشت حسب الفرمان قضا جریان بوزارت دار السلطنة اصفهان
مامور جوع کردید چون از ان شغل طول کردید عازم سفر آخرت شد و از
مشار الیه در بر ماند نخستین آقا طاهر و ثانی میرزا غیاث بیگ
و صبیه میرزا علاء الدوله بر آقا ملا در حباله نکاح میرزا غیاث بیگ
بود بعد از فوت پدر میرزا غیاث بیگ با دو پسر و یک دختر متوجه
هندوستان گشت در قندهار صبیه دیگر دختر آلی بوی ارزانی داشت
در ممالک محروسه در خدمت پادشاه زمان جلال الدین محمد اکبر پا
دشاه ناصیه اخلاص بوزارت ساخت در اندک فرصتی بمدارج علیه ترقی

دشد

دشد و بمنصب دیوانی بیوتات فوق فوق اقران و اخوان در لاهور
علیمردان بیگ استاجلو که در بلند ایوان با یوسف جحی کرده شاه اسمعیل
ثانی سرافرازی داشت از جانب عراق آمده در ملازمان پادشاه جهان
انتظام یافته بجیب سر نوشت دختر میرزا غیاث الدین بیگ را کردند
قندهار بوجود آمده بود بوی نسبت دادند و در اطراف بخدمت جهان ناکیوشا
پیوست مخاطب بشیر افکن و منصب مناسب ترقی در تصاعد نمود و بعد از
جلوس جهانگیر پادشاه در صوبه بنگاله جاگیر یافته بدان صوب رفت
مخیلات باطل قطب الدین خان صاحب صوبه بنگاله را کشته در اخر
بجزای عمل خویش گرفتار امد آن اوده باد ببعدم کهجید و بموجب حکم بادشاه
شادی صبیه میرزا غیاث الدین بیگ را که در حباله نکاح شیر افکن
در آمده بود در کار محل اشاعت در حد الحرمین میرزا غیاث بیگ مخاطب
اعتماد الدوله گشت سر قبیله یافته بود چون هنگام طلوع کوکب بخت
و طالع اختر مطلع دولت کشید اقبال باستقبال شتافت و طالع از جانب
کوان بیدار شد سعادت در دیار وی در دولت بحجله دولت زمانه بمبار طلبی
پوطاخت هوس کل کردانیده بود جهد بالین از روز هوس محجوب در حدود های
بسته را کلید امید بدهانی خسته داده شد بالجمله از فلین که مادران الحمی اند
بنجشی بوده نجما افروز نظر در دین آنحضرت مقبول آمده در سال پنشادن

حرمسرای پادشاهی انتظام تاپدی انا فانا پایه عزت وقبول اولنفاع و
اعتلا بولوب تخت اعدا ندن کلام کوردی لذلک چند اولدی جهانگیر بیکم تماما
شد جمیع خزینه‌ان دفتنبادن او بواجم کونا کون دولدمان انعام اقوزن
اختصاص باقید دوادور بیکم نجاب اصفهان مخاطب کردیلر بغیر از خطبه
دیکر لحکام اولونم سلطنت دوقرمان دولت بو دیغیل اماده جمیع امر وبکوروش
امدن کونه بعزمان ندلشتند سکه بنام بیکم نفعید نقش سکلاری بو که شعر
بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور ؛ بنام نورجهان پادشاه بیگم زر ؛
و طغرای فرامین چنین نقش کردند که حکم علیه عالیه مهد علیا نورجهان
پادشاه دامت عصمته دفتر کارخانجات کنیسه‌لر ایله پادشاهی نظیر بانی باقی
تماما نورجهان بیکم چهره نویسی هرجا دو عاید بیچاره ملعقد
بین ملک بحضور دلنجی کشته که انکاد او کوشه کالب پایه مراد سعادت
دهرکمی که بدنگاه او پناه بر بماذ لسی ظلم وستم محفوظ ماند و هرجا
دختری لوجه‌لکی بقصد ثواب عروس کرده باشد بنابرین نورجهان
پادشاهانه لالاشان هندوستان دهپت نشان تعاجیلنداقو با
بیکم تماما تابنده رحیمی باقبال خصوصا ننده خوانین بلنده مکان اصفهان
با دونوای بیکم چوندقان سلطنت پادشاهی دوقرمان دوان پادشاهی
صاحبقران صاحب قران ثانی شهاب الدین محمد شاهجهان غازی منصب عمان

نه هزار ایه

نه هزار ایه ذات و نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز خطیب دملاخل او
هر سال الجهل و دولت دپنجاه هزار و دویست بیست کحجابه ایلچی ایران مبلغ
یکصد و بیست سه هزار و سه صد پنجاه نقار شاهی تعیینات ذکر مجلی از
احوال مرحمت الخاقان سلیمان لقمان الحکمت جلال الدین محمد اکبر جالب
انجاب دعیوی عجایبات عقل و شعور د باصابت راح موسوم کنند لایل
کاست کار و الی دلیل عدد فراست و مهربانی و چهره اقبال الناصیه احوال الزلال
دمانی اخلاص دهر عادی و صبیان اختصاص و بیفاحب معمائی تحصیل مهمات ها
جلیل ظاهر و واضح بیان تفاز دعو صف مقالی بسیع کلام تونم نمودی د
دعلا دسمیات اوصاف عقیده عطاء الله باوز ابیات و نیز احتیجی شعر اصح
که صاحب قران جرخ واد ؛ دعجلس تقصب یلای نویسد ؛ انجا که کاتبان تق
تحریر مکنند ؛ حکم قضا بصاحب خدا نویسد ؛ اقلجلال الدین محمد دوران
سلطنت خاقان جنت مکان ابو الفتح سید شاه طهماسب بجاهدان در
ایتکی معلا بمنصب منعلچی باشیکری سرافراز اولدی دجین خاقان کامران نقد
داخل عمر دولت خداهی بقابلیت اوجداد مملکت خلالی بو محلن انجار زنده
بو دولت جهانداری که هنکام منتهی دور انجام ملت نادی کوننا نسخ لوح
تقلب و عجز نجاو این مضمون بیت خدا تو بر اجبقین کار که معاد
ملک است بهیکار الخجاب منصب جلیل الموتبه بنادون خط بهشت

و زینت بغیر بلندی کردند و نیز عمارت محمود چون بدان علت شاه بدیع
ساخته و اکابر و اهالی دو عالم باین دعا یاد مستحق هست که تا شهر چون
میدانست که هر شخصی که در مدرسه عمل نیکو کند ثوابی بوی باید که حاصل از
بعادت بجز نیکوکاری نیکو شعر خواهی که تو را هیچ بکار نیاید پیش تا
بتوانی مکن بدی از کم و بیش چون نیک نشد بدی و نیکو باشد نیکو که چه
چه کار نیکی در خور خلق لاجرم در همه کوی خاطر ساز او انده نشد
دانا با ملاحظه تمام و همت بلند نشسته اوقات را بکار و ساعات خلایق
صرف نمود و در معرفت و تدبیر احوال رعیت و زیر دستان با خیر بود و
تحقیق هست و الاهتمام بالخیر عمارت جاریه بود و تو شعر و املاک و عمارت
مسجد جامع کبیر را غرس کردید و افاده خاص و عام مشهور و بر زبان اهالی اند یا
مذکورست که و نیز علت آنکه در جهت از جهات در مسجد نشسته و در ساختن
عمارت متأمل بود شخصی که بخواب دید که دانا را طلب میفرمود و خبر داد و مشهور
بود حاضر گشت و نیز نوبتی بعد گفت ما را اول در خواب دیدم صورت
از میان نماید شخصی در همان مکان تکیه کرده بعد از آن در خواب گفت در عالم
مثال دیدم که او شمع سبز در دست داشتی و در حد که شد در کار گذاشتی و نیز او را امر
فرموده شروع در عمارت مسجد جامع نموده هست عالیه بود که طاق رفیع کامل
که طاق بلند طاق کوچک نیز که کمکشان در فضا بر سوی آسمان کشیده اند تا آنجا
فلک

دلیل علیا بجهان از رکن عالم در ساید و دقیقه بالای صف مقصوره تمام رسانید
ع و در نوعی صفه کرکری نیز بعد ثانیش و دیگر نوعها که بی‌تکلیف بحجره رسید
مسجد نیز بود ترتیب داده و بعد از فراغ از آن فضا در حوالی مصلی عتیق کاروان
سرای ساخته و بنا و غایت آباد و در برابر محمد جمال الدین اتفاق داده در افواه
مذکورست که حقیقه جمال الدین بود و عزا باد در محله صفه با جامع نیز
از آثار او نیز عدالت شاه دولت در عمارستان بقرب باغ شاهی باغ محمد
موسوم بجمال آباد و در سلطان عمارت کرده شد و چنان بود بنا و بود
و در کار او عالم ترتیب داده قطعه که مشتمل بر تاریخ اتمام بود بکار نیز ثبت
ساخته این دو بیت که در حین تحریر بخاطر بود زینت این اوراق گشت
قطعه جمال الدین محمد تقی شاه چو کرد اتمام این زیبا عمارت بی تاریخ اتمام
خرد گفت جمال العابدین جنت آباد چون مدتی در آبادانی معارف
قیام نمود در کار ادوم غایت و صحی عمل کشیده و تعدی و معلی شاف و در
همینکه سابقا باو تعلق داشت استقلال دارد مشهور است که در نوبتی باد کا
مرتب شاه شاهی دعا نموده بود شخصی دیگر بد پادشاه کام یاب داد اما
نمود که کوفت بعد از مطالعه مضمون بر طرف نموده رسانید که محمد جمال الدین
عریضه داشت که چنین مخالفت از آن حضرت و در صحبت توی با حج و نیل مملکت بیا
بوده گرم در جهان در شد و بعضی رضوان آن استحراب ساختند تا قول در

جواب گفت که این هم کار خداست پادشاه شگفته گشته واقف ابوذر و
مشهد مقدس معلی را سرافراز ساخت مدارس عالیه و محل دلپذیر و طیبه با موقو
فات قیام داشت مدرسه چهارباغ با حوالی مسجد جامع ساخت
و املاک بسیار بر او وقف نمود تا اکنون دایر و محل توطن طلبه علوم است
جلالی گردد گفت و اسطه نوادر در عرصه صحایف احوال ذکر ثبت الاکابر و الاعالی
میرزا عبدالله ولد میرزا سلیمان جابری علیه الرحمه نخر مراتب بدایت هوش و ادب با
جاه و جلال میرزا سلیمان که انتخاب دنیوی بود به دولت علیه پیر صحبت جهان دیده گردید
تیز گردید در معرفت سیاحت ما ممتاز در تحقیق بر مسند قندهار نبیره گوش
هوش عطارد صفت نصف نهار مثل در عرصه زمان نشینک   چشم
گردون صورت در معنی نسبت تحسین بر چنین معنی و صورت افزون باد آفرین
میرزا عبدالله ولد اکبر میرزا سلیمان اعتماد الدوله بود که نسبت بعبدالله
جابر انصاری درست میباید میرزا سلیمان در زمان سلطنت پادشاه مغفور شاه
اسمعیل ثانی مساعد بخت با سعادت بر سیادت استعداد قابلیت تخت
منصب مستوفی موقوفات سرکار خاصه شریفه سرافراز یافت و بعد از انتقال
دیوانی کوکب طالع اوج اقبال الطلوع محمد قدم بر مسند وزارت اعظم عفا ده
اعتماد الدوله لقب یافت و حکم شهریار جهان نفاذ یافت که اعلی المقام در
مجلس دیوان بجهت تعظیم اهل ارکان قیام ننمایند و در زمان خاقان اسکندر

شاه

شاه سلیمان مسعود بود و منکا مستوفی تکیه جاده مرتبه ایالت سپهسالاری و
صاحب طبل و علم گردید و وزارت را با ایالت جمع نمود و صبیه نکاح نواب
جهانبانی سلطان حمزه میرزا را حسب الحکم صبیه حمیده با پیوند دنیوی ارتفاع
یافت میرزا عبدالله که پدر فیض عطارد نظر بود بر قابلیت و کمال
آراسته متضمن اند که اوصاف است در ابتدا معلن و الا بعض جلیل القدر
دزدان نمودند بعد از آن به ایالت لوای عدالت افراشت در فضل معارف
دعا با مجرم بود سالکین عنایت بمعدلت بنمودند تا آنکه معادهم مرتب باتفق
عالم الغیب لا ان نصرت الله جهاد و حسب داد الفتح ما بجنود منتشر و بکوه مرا گیلا
از خانه سعید دانشمندان که در حوالی آن بود ما اللیل کوه بر طرح کاه دار آن تعالی اند
و حجرات تحتانیه تحتانیه ترتیب طرح مسعود و فرقانیه گنبد بکی بر ایام دین و
دیگری جنب حمام و حوض که نمود و موسوم نمود بجان جعل در بازاری معدود راستا
بازار علاقه مند بلان شهرت یافت و از سرای سلطان محمد قاجار الحصار شارع
واعظ نیز جهاد در موده و مجاور سالک در دروازه شهر قرار داد و در درب
دولت نام نهاده و چون در زمان ال از شغل وزارت معزول گشته بلکه در خانه
رقم عزل بر صفحه عمل کشیده بانحد معطلی نفت اهالی شهر را در دروازه دا
بهانه بندانسته حسد در دموده در زمان ایام کاری او را بعنوان تصرف
شرع در کار دواب متطاب حذ شد انجاز مامور العالمین علیه عالیه

ذنب بیکم صبیه خاقان جنت مکان ابو الفتح شاه طهماسب بهادرخان مغلول
گشت و در سنه خمسین و الف هجریه نواب علیه عالیه خان عمو نواب خاقان
فردوس مکان علیین آشیان سلطان شاه صفی انار الله برهانه چنگیکن محمود
والحال داخل خالصجات سرکار خاصه شریفه است و همچنین اندیو تمکین
دیده شاهسونان تقریب محلی بود بجهت ادای ایلچیان خانه عالی اساس طرح
انداخت و در عمارت تکلف بسیار نمود و الحال خراب تمام بحال انزوا فتاده
القصه بعد از آنکه دست تغابن الیقظ و بانحدی معلی سید بوداق شاهزاده
عالم و عالمیان حمزه میرزا احمد بیک بایندر را دیدند کمتر میرزا نظام الملک
مقرب الحضرت و انیس العله گشت پایه قدر و منزلتش از ایوان کیوان در
گذشت میرزا سلمان اعتماد الدوله الدولة العلیا الایشان و خود فضل تام امرا و عالیشان
خاد کلرا بعد از خود میدانست و با امرا سلوک پسندیده نمیکرد و در فکر
دفع ایلچیان شاه گردید و ترجیح باشد ساید امرا از اطوار او بطاقت
گشته بجهت او فرصت طلب بودند تا آنکه در سنه تسعین و ثمانین علیقلی خان
شاملو بیگلربیگی خراسان خاقان را فراخته نام کینه ستان بتخت سلطنت
انملکت جلوس نمود شعر بافت در خط ملاحظه : سکه نام شرف
عادلی : داماد بحلب الخاقان سکندر شان بجهت مهم خونکی بلاد
خراسان متوجه از آنطرف که بعد برادر ترد و وصول و نزول موکب کواکب شعار

ظاهر

ظاهر بلده فاخره هرات از تقلید یوسف خادم نمرود ده حصار قلعه
نمود بعد از دو روز جنبد میرزا سلمان از ره سرکار نفاق کرده با کوکب که
چشم روزگار نشان ندیده بود سوار شد و متوجه گردید امرا و خاقان
سلیمان
لبراد را قوام و ملازمان خود را با کوه ها بنوه ان که از دیگر جها اهل تبوزا
ما بحل روانه شدند بعد از این خبر بیگاه ستو درا و تاقت در کمال
اضطراب خود را بمعقل الخانه همایون انداخت حقیقت حال العرض
پادشاه رسانیدند جماعتیکه قصد او کمر بسته بودند از درلجت
مشاه الیه کاه گشته کس بخدمت پادشاه فرستاده بعرض داشتند که سلطان
وطغیان امرای خراسان بسبب تحکمات اعتماد الدوله است و حالا قولی
بوده ما نزد کار بعمارت انداوه الابت کمر او تفتد امر از منصب وزارت
برانداز او درده دیگری بنمایند حسب الاستدعای امرا میرزا سلمان و میرزا
عبدالله میرزا نظام الملک مقید و محبوس گشته اسباب جمیع ایشان
متصرف شدند بعد از دو سه روز از صعب مقام ازاله جان عاریت
گشته و ما بعرف ایشان متصرف بعد از دو سه روز شیعی
مقام ازاله حیوة عاریت گشته اند دست ساقی اجل جام هلاکت نوشید
بعد از وقعه شهادت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا عبدالله
اردخبر خلاصه یافته بشتاب بدرفت و بارشاد دندا لقدمان فادرحمت

نموده امرا و اعیان ولی با میرزا اتفاق نموده دست عزل بر صفحهٔ حال علیخان
حاکم آنجا کشیده محمد قلیخان شاه وردی بیک را در میان خود بایالت
دخانی برکشیدند اسباب و حرمات علیخان حاکم سابق را متصرف شدند و
علیخان حاکم سابق را متصرف شده او را نزد علیخان چند اوقات چند انجوی معلی
بود از این اخبار بی ادام کشته متوجه سمرقند شد چون بحوالی سمرقند رسید محمد بیک
قلیخان در اوقات چند او بحدی معلی بود از این اخبار بی ادام کشته متوجه بحوالی
سمرقند رسید محمد بیک قلیخان را قاآن حوالهٔ القدر با شاه میرزا عبدالله عزم رزم
او با استقلال شتافت و بعد حملهٔ اول ملک النعمان علیخان منهزم گردید بتعاقب شتافت الیه
بقتل آمد بعد از آن حرکت میرزا عبدالله و محمد بیک قلیخان از آن کار بدولت نواب
سکندرشان را بوطالب میرزا خایف و هراسان گشته بخراسان بخدمت
خاقان گیتی ستان دمو سید قلیخان نیز شاده خود را منوی ملک الذنان عتبه
شاهی ساختند و انجا بخاقان گیتی ستان دموسید قلیخان نیز قرو وزارت
دیوان اعلی را بنام میرزا عبدالله وایالت بنام محمد بیک قلیخان عز صدور یافت
اما ایشان ملاحظهٔ جانب نواب سکندرشان نموده در آن ولایت تغیر خطبه نکرده
در رعایت طریق منظور نمودند گفتار در خاتمهٔ احوال میرزا عبدالله علیه الرحمه
اندیشان سحاب بنیان در صحن ... خاقان گیتی ستان تحریر
یافته که چون حضرت اعلی شاهی بمیمن توفیق الهی انداکات خراسان بجانب

عراق

عراق امده دار السلطنهٔ قزوین تخت سلطنت را از قرار کوفت میرزا عبدالله
ولد میرزا سلیمان که در قم بوزارت تقدیم وزارت دیوان اعلی در دست داشت
روی امید باستان ملائک پاسبان نهاده دموسید قلیخان حسب اراده او
التفات بنیاد نموده بخاطر داشت که وزارت عظمی را بمیرزا شاه ولی
ولد میرزا احمد که در سلک وزرا او انتظام داشت رجوع نماید مقارن
آن حال فیما بین امرا و عظام دموسید قلیخان بغبار تقاری ارتفاع یافت و
میرزا عبدالله شعلهٔ آتش خصومت کین افروخته گرمی با امرا و مقربان درگاه
با میرزا عبدالله در بنا بدنام دموسید قلیخان عهد و پیمان در میان آوردند
اما چون بحدی در حمایت میان اشغال پیش بانشد که ایشان پیش نمودند امرا
درگاه بتیغ سیاست خسرو بهرام انتقام مقتول گردید میرزا عبدالله
با میرزا نظام الملک بعد از شهر در غضب پادشاهی کشته گرفتار شدند
و اسباب ایشان متصرف امنا معدلت قاهره در آمد ایشان مدتی
در زندان ناکامی بسر بردند تا آنکه گرد برای بقا شتافتند ذکر مجملی از احوال
خاقان نیک دیان وصول کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و اقبال و تعویج
خاقان گیتی ستان بوده نادر دوران خسرو نیرعمر او بات خیمه او را دیوان عجایب
حکایات و گویند کان غرایب روایات چنده اند کرفتار الیه در ذیل بود

با فروختن آتش ظلم و بیداد معروف با نگیختن غبار فتنه و فساد موصوف
و در دست دشمن از دها سان بخویش و بیگانه نبود او یکسان بوده
بدوستی او اصلا اعتماد و باندک چیزی مردم بیازردی و اخیف دل اعتبار
ساختی شعس بر افروخت نیران شر و فساد و برافراخت اعلام جور
و عناد و هر چند که باین اوصاف اتصاف داشت لیکن باصابت رای
و تدبیر و عواقب وقوف و کاردانی در سرانجام امور ملک و عمال ربات ملکی
مباهات داشت در بدایت حال عوارد تنگ تعلق بخدمت سرکار خاصه شریفه
قیام و اقدام نموده و بعد از آنکه از او رهایت حکام دانی در قطع احوالش بر
پیشگاه ضمیر منیر خاقانی پرتو انداخته منصب وزارت خطه بر عهده او
مفوض ساخت که از عجب و شیخی بترتیب معایش پرداخت و کوکب
اقبال آنجناب باوج استعلا و استقلال صعود نمود سر افرازی رایت
حکومتش بر فراز فلک فرقد فرقدان شکست و کیس کشائی عزم او قدمش
بعضا فی بربع الیتیم صاد در او بیداد امد و شد بطیب شعر جهان در نارب
اورا طمع طعمه نان فلک سعادت اورا نتیجه گشته بمان حقیقت
حال آنکه در زمان وزارت او تمام مملکت خطه بود در غایت معموری و
آبادانی بحیثیتی که هیچ بعینه لذا برعایا و مزارعان دیگر هیچ باب ظلم و
تعدی

و تعدی نمیتوان کرد شعس نکوی بجیح هیچ ابا از بیداد فریاد فرمان ای کل گشتی
با یه از یاد اما اخر الامر بکمال دولت و اقبال مغرور گشته و نخوت
و جبروت در دماغش جا گرفت و باد بروت او از خط عقل در گذشت و بنقیر و
قطمیر با رعایا و برایا مضایقه نموده شیوه ظلم و عدوان او رواج یافت
چون حرکات ناشایست و افعال نا بایست او از حد اعتدال درگذشت
ناگاه از نشست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت تبیین
این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در وقتیکه سپاه سبزه و لاله در صحرا و دشت
و کوه گردید شعس بخواست بعزم گشت لاله شد عازم کوه و
دشت لاله زیر بند تاج و سر افراز مقر سلطنت در دنیا افروخت نقاب
مانند طاوس بهشت نشان نخست فرح مقامات ما نخجی از اهل اعتبار
که قابلیت حلول بمجلس حضور داشته ایشان داشت آنجانب بعید آمدند
بعز تقبیل بساط جلالت انبساط سر افراز گردید پس از زمانی که چند مشغول
پادشاه عالمگیر دستگاه حکایت کرده که دافع ملالت تواند بود با ما مستطاب ق
نمود و چند از سر خاطر پادشاه بآنجانب بجز بود ماکین و رفع ظلم و
زیادتی ظلمه ابنجا که آن معلوم داشت صورت احوال تواب گفتار
هر یک در بود باخصوصا بعد از تقریر جلیله ببلوچ صفیر هماوری
نکاشت و گفت که تمامت احوال املاک و زمین بقبضه تصرف و تعدی

دعا انصاف او از ظلم بتقاضای جنگ بیخ شکسته شعر کشاده
بوخل از بیخ دست بیداد ؛ دست ظلم او عالم آباد ؛ بحرج انتقال
بیداد پیش آهنگ ؛ بنیاد تیغ قامت ظالم چون خدنگ ؛ سعادت آیات
صورت عدل در نقاب خط تمیز رقم مرقوم اهل هنر در کم و کاست افتاده
واین قطعه که از نتایج طبع عندلیب کاشان سخنوری خواجه غیاث
الدین علی نقشبند یزدی بعد بخواند قطعه ای پادشاه بخشنده
دادگر محتشمی بهر نگاه ظالمان ؛ خصوصا بغداد که در شهر
هر خانه از ظلم او ماتم است ؛ بوجهی نیکو که با وجود آنکه هست بر او
ظلم بر علامات دوران ایام غازی بیک بجهت تنقیح محاسبه
و تحقیق معاملات در فتح آباد بعث شد بنیاد عزت تقبیل بساط خلافت
انبساط مشرف گردید و در دفترخانه همایون محاسبه عمال خود را با
مستوفیان عظام چنانچه باید رسانید مفتح گردید و بکلی بنیاد آن جمع جهات
سرکار خاصه جمع نمود و باقی نیامد و حقیقت آن بعرض اقدس رسید
چون خاطر خطیر پادشاه همیشه متوجه آن بود که انجام آن بود بجا آورده
مطالبه از فرا یافت بتاخت عمل آنان در حضور پادشاه سر گردد ما فی
بو زبان که هر باب بر هر که در دین عدالت شعار ما بجهت اخراجات
عمال فتح آباد مبلغی در کار است باید که از بابت وجوهات تحویلی

خود مبلغ ده هزار تومان فرود آورده غازی بیک زبان بثنای شا
جوانبخت گشاده می‌گفت شعر تا جهان باد پاینده باد ؛
هر سال میمون و فرخنده باد ؛ چون از ضبط دیوانی متوجه
موقوفات آن بابت سال ایلنت دست و سرکار خاقان گیتی ستان
فرمودند که در عرض نما کردند موجود همراه نمود غازی بیک بنا
بر آنکه شعر کبر اکرد و دولت بگردد ظلمه و بواهی ... که امر جاه
تسهیل کار بجز وامان ناید نموده در دست بایستی نا لیف داد بر حق
اغراض سامان بعد از آن خاصه آنکه مجری همچنین خاطر خود دوری
بعد بجز خاطر شریف رسانید که مبلغ ده هزار تومان بتوفیر در
صنایع گذاشته با چند ذخیره و خزینه و دفتر بجز بر فوج دیگر چون
آنان هر نفر بود ولیکن از اطلاع داشته سخن بیک جهت جهت تحقیق
سلوک اموال با درستی آن بعرض اظهار در خود شعر بواد در روح
بسیار دارد ؛ چنین گفت با حضرت دیگر آنان ؛ و لاجرم بعد از من
از جرم پاک نمادم نخست بعد از آن پاک ؛ هر چند بخاطر انور
سکنه تمکین از دهکده ها در آن بود بر آن وقت مصلحت در
اظهار آن نهاد در سیاست امضا نمود و بعد از آن هم را بجانب
یزد روانه نموده متعاقب از عمل آنها سرکار خاصه ره مفخم زمان

ناجوانی بوجه کمال که مردم دیده در شب تار او را بدید یگان بوی که مکن
صبح صادق از افق مشرق طلوع کرده و اگر چشم مردم در تیره ظلام
نظر بر عارض زیبا و ساد افکندی چنان پنداشتی که آفتاب جهانتاب از
ورای حجاب ظاهر و لامع شده رخساری چون گل سیراب در خطی
چون سنبل پرپیچ و تاب گوئی نقش نقاش حکمت بحسن ابداع زابروه
از عنبر بر صفحه مندار کشیده یا عنبر هندی دهقان قدرت سبزه در
ملکشاه از نواحی چشمه حیوان تر دمیده چو کمان هلال بر عمر تابان
کشیده مرا چو گوی در خم چوگان کشیده ملاحظ سبزفام که خضر صفت
نام او خوش بکار چشمه حیوان کشیده بجانب عیش فرستاده که قاف
بیکها انقضای عالم حیات بقا بر جن قضا در جهان رساند و احوال
و جهات دنیا و مملکت را داخل دیوان کرده همچنانکه خضر بیک
چون بد لحظه دست عنبر بگوهر غالیه بیک قرینه بهجت و عشرت
مشغول گردید و با جوانی زیبا ترک و مشکین موی و سرو بالای ماه سیمای ترک
زبان با دو بیت بیان کرد قلم خط ای که از چین زلفش چون سنبل در پیچ و تاب
بود کشش آغاز نهاد و سلطان بخت بالا ندارد و با سلسله عشق
فرو گرفت و در محل که کند او خانه زنبار است بخت و حلیت بوجیب و
اندر قیاس که جمشید خورشید شبستان خانه مغرب حجر امید در مناطر

ملازمت عروسان کواکب را بر منظر سپهر که هر نگار حکایت جلوه در میدان در
تا محاسن که درانشان صبح صادق دامن خیمه افق در چون حجاب سرمه دنقاب [ب]
اندرم بر جمیلانش بساط عیش کسترده جامهای شراب ارغوانی در
میکشیدند فرمانکه در بهره چین داعی بگرفته کام دل را حاصل
میکرد شعر چه جان در تن بپیوستند از آن ساد : کجا ابروش نشد
فرو رفتن نهان : از آن هیچوسر انجمن شعله خشم خسرو آفاق اشتعال
پذیرفت و یکی از قورچیان را که از نجابت سفال خونریز و بیباک
بی باک وقت آنکه بر وی بهساد و قلب و قلعه رحم موصوف بود [تن]
قمر و علم حلم معروف مثنوی نخونریز هر کز بنداشت بیم : ز بیمش
دل چرخ گردیدی دو نیم : روانه فرمود که بهره همه سرابستان هلاکت ملک
در زیر دیا با غبار از آسان انتقال دهد و ید ذکر ملازم بناه در نذکان [غانه]
بیک خسرو حکم ملک اکبر که مینکان این قصه عبرت بخش چنین بیبان
آورده که بعد از زمانی و قورچیان بخت بیک خضر بیک را کو مرهم مطلوب
شبابش بقیه سپید و سبزه گلستان جمال لو تازه دمیده و شاخ نهال [نخل]
نورسته بود با نحو ما نبود آن نخچیر بخت خوش یافت بر بخچیر بی دست و پا بر دیده
داد زبان سر بریده در بهار آسان افتاده انگاه وداع جان نازنین
نموده غالیه حیات را با سلاسل و اغلال کشیده هر روز از وقتی که غراب سیاه

بال شب ترکی باشیان عزوب نماده خیل ستارکان نقاق الغوغا میکشند
تا هنگامیکه زمانه در مصیبت کشتگان گوت سوگواری میپوشید در
چهار سوق شهر سر نگون آویخته با سلسله های زنجیر چون بغداد ملت
وا ندید سید کرنو چنگال عقاب عقوبت صید پنجه هلاکت آمد و الغو خطا
نمود که عمر بعبور رکی متنعم و راحت کند و ایندم شام اوقات شباب
بصبح ایام شیب رسانیدی در زنکار شباب که موسم جمع کردن اسباب
کامرانی است عنایت پذیرفت و نظام الملک و امال بهار جوانی از هبوب
صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا کرفت قطعه بستان شب
کمان کشت پشت من از نوری که بتوهم کرا انجام دهد کذشت از نصیحت بیله
خواستم مشکل است میکوید ز فرمان خیر که این خانه نیست جای نشست ز و
مدت چند سال در کمال عظمت و استقلال کذرانیده جمع نشاط و ایام
شباب در معرض و فاتن فنای جهان ناتمام انجام شیب رسانید
آخر الامر مهر بمهر بحسب عادت خویش آغاز بی نهانی و میل جفا کاری
نمود آکوچ حیدر از این غرور قلعه قضا باحل نجات نتوان انداخت نایب
نواب کامکار صاحب جهان سرکار پادشاهی و فرزندان و متعلقان
مخیلیات خود از آن خطاب عتاب و بو غلاب صیوان تنها
آقا دان انسانیت کند فاتو مظالم دادابا شفقت تعجب نسبت الحجه

درفرد

درفرد هر کروه هست لعل کی بود از اطلاع بنا مدعا آنچه اره یا فرزندان بعد
حال روزنکار کند از اند در تو بیزار از ثواب بهره مند و تو عمل سفیحا نیچه سعی
شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی فرموده بیت کسی خسبد آسوده
در زیر کل که خسبد از او مردم آسوده حال ز زور بغمان اکنون مبتکان ست
که بعد از تو بیرون در فرمان ست و دیر افتد و مردم دیگر تا روغ دل ایشان را صید
نموده انقد به مهلت خواست که وصیتی اند و متعلقان را در حضور طلب داشته
رسم وداع و طلب رضا حاصل نماید چند ایمضی در سعادت ایشان التماس
نمود که تمام صحیفه سابق و لاحق چه از سرکار خاصه شریفه و چه از خود با
تمامی اسناد و تمسکات حساب وجوهات شد و سوی صید عیان داد رسته
پیش لعل کلب بکشانید و ایشان همانند صحب العزیمه عمل نمود نادیده بود
شعر فقد بیاد و لعل انداخت نوز در نماد بن افتاده فرمود ثنا غازی
سل یابوست کند نعمه بوستش و لوکاد کو مجانه چنیها این ده مهره
رضی کرده نصیحت ایام افتاده اند از صف بی اختیار در تخت بوسانید
بعمر کرب بی دیدن فنا سوی عقد بحضرت فنا انفرای جهان بعد از غرایب انتفا
بوستش بوکاه باید سال تاریخ ابوا حقه و بعت نجز است ذکر اقتداد
محمد خانست در خطبه تو دیماد داوود و الحجن چون نما العدلت غالب بیک
انشد یابد قرشی بیک زبان منطقی کو دید و نیم روان خبر کی نقانی نکا

ان سال الله طرین خلم و عدوان دالخوان موا صلت کردامد محمد دفان بیك
بواد داود اکر حد این اوان بنواده خطه کاشان قیام داشت منظور نظر
ترتیب و ملحوظ عین عنایت کرده خان اهتمام بنوی انتظام احوالش
قامت و عقاید حکومت بلدت و خدا علاوه منصب کاشان کرده اینده
مقرر داشت کرد نو علان کیخود سال اشتاه ده شهر کاشان و تمه
در بود مخدومان سرکار پادشاهی و فضل قضا یا که فتوا با قیام داشته
باشد و انجام حسب الفرموده بضبط امور ملک و مال و سرانجام کلیات
و جزئیات مهمات پرداخته عنایات الکا در فیحال رعایا و تمهید
بساط عدل و احسان سعی تمام مبذول داشته ده شهر سنجوق و عشر بعد لقب
در داوری فضل بعاب کرد و ثوابت و سیاد اند هستان خانه عرض خانه عزت
منزل ترتیب الطاف خادم جود بهر ده ده دیا جمیع دانشمندان دو دستی
بیبا اعیان مرغزار بنهاد پادشاه سعادتمند با بلعه سیروشکار مانند دلبن
بهشت نشان از شهر سلطنت در حرکت آمده چون رایات جاه و جلال بحوالی
کاشان رسید کل تمنای ساکنان آن خطه در چمن امید شکفته گشته شجره
مقصود همکنان بثمره بهبود بارور شد نوای فرح و سرور در ادراطر انجامید
نا هیدو حکمت شناسان شرایف جلفیان ملوا دلم استقبال استفصال فرمودند و دعا
و بادلدیان بهترین آئین دو نوبین الخطیه چنین قیر بقیام و اقدام نمودند و ما هی

اسواق ده کاکین و ابنیه بیلسی هفت فلك را اجناس روم و فرنك الوان و امتعه
دانواع زینت بمثابه اطعوت تا قوای کارخانه چین ساخته جواهر
اخلاص و دعا بطبق عرض نماخند و اکب کواکب مراتب شاهی محفوف
بلطف نامتناهی الهی با نحلیه طیبه و علاوه حضرت انملکت خانه
فردوس اعلی نظارت یافت و هم دران ایام از نغز جمیع روم ایلچی باشا سلطنت
اشیان حضاملبه بغایت تقبیل قایم سریر و سپهر نظیر سلطنت متعدد گشت
اتیوا ابتهاج سنغلاج هما یون افزود و جمعی بزم نشاط عکام و انی ترتیب
انجام اسباب طوی و جراغان شاده فرموده کلاه عظام و امرای جمشید
احتشام خبانچه باید و شاید بغایت علو همت پادشاهی بجز مکرمت لایق
نمایند و تقید بهم رسانیده در شب که مجلس عیش کامرانی انعقاد یافته
پادشاه صاحبقران بر تخت بخت بر افروخته و ابیه جام راح ریحانی
ساغر باده غولی انکه ساقیان نغز جبین ماه رو کرده مغنیان
خوش الحان الحان بهجت افزای نقش و نغم انواح خاطر بزرند ساقیکان
نغمه چلو بنوای چنگ حقانه علت حطا فطام اهل حزن بعیت
میبر چند **مثنوی** مغنی در مقام چلو آئین بآهنگ حظ شا مغان شنی
کشید النغمه دل صیحه عیوب و قصر امید زهره تیرچرخ اخضر نهی چکا
عود قانون نشاط بوستان کشت افغفن نه دمساز تیغ محمد فنان

بیت دیگر و بگفتن سخنی که قابل این مجلس بود دلیری نمود و از شنیدن آن
نایره غضب قیام ملهب پادشاه غضنفر صولت اشتعال یافته بکشتن
دندانهای او امر فرمود فرمان بود همان زمان بضرب انبر آهنگران تمامی
دندانهای طمع دیدن نادان را شکستند اگر چه در آن وقت در قم عزل بر صفحه
عمل وی نیز کشیده نگشت لیکن از نظر اعتبار افتاده بود تا انقضای ایام سلطنت
نامش از جریده ارباب اعتبار ساقط کردند بیان عمل خواجه ابراهیم خلیل
بعد از آنکه دست تقدیر بساط حکومت محمد زمان بیگ را در خواجه ابراهیم
خلیل بعض جلیل القدر و فلانیت خطه یزد مقرر گشته بدان اعلان شرافت
دانندگی داشته در امور تحقیق قیام نموده امورات را معمور گردانید و کار بجایی
رسانید که نظام و انتظام مهام رعیت دیگر با اهالی سمت ولایت
که عقل خنده دار انگشت تعجب بدندان گرفت حیران ماند لیکن شایبه تکلف
شیوه فلانیت قبائی بود که بر بالای او دیده و شیمه حکومت خلعتی بود که قامت
قابلیت او را زیبنده آمد چون به سایه دولت افتاده بود در آن نکارشناسان
او دیگر عدالت شعار بعد از آن بعد از چندی در قم عزل بر صفحه عمل
کشیده اضلال ارباب احوال عمال بر عمال شرح داده یافت ذکر مجملی از احوال محمد امین
بیگ شهرستانی که بعضی سالی از اکابر و اعاظم اصل وطن او خواجه محمد امین بیگ جبانی
که داخل قصبات ولایت خراسان است و در مقام شباب از آن جا
بیت

بیت بدو در شاه عباس جهان بخش که زیب ایمان ثانی یافت چند گاهی
در دفترخانه همایون بتفصیل تحصیل علم سیاق مشغول کرده فی الجمله مهارتی
بهم رسانیده بمجرد رسیدن آستان سلطنت آشیان خاقان گیتی ستان
آمده منظور نظر عنایات و مرحمت گردید و دیگر خطه یزد گشته پایه قدر
و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و در زمان عنایت خاقانی نسبت
باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی آن بلد دخل کردن
گرفت بنابر ابطال الحال هرگز که خواجه محمد امین شخصی بود بغایت
منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات بوست دماغ و سوء طبیعت
مزاج او گشته در کردن پیدا امارات قلت فهم و مخالفت رای در حرکات
و سکنات او هویدا شعر دماغی داشت ... موسی از آن در قول فعلش نبی
ناخوش در طور عقل بفعلش در دو کوکبی در قولش را بنی محمود که گاهی
بوجه حکومت در آنجا نشسته اصحاب علم و فضل را تعظیم نمودی
و احیاناً جمعی از نفع کمال عقلش بودند دهی که بی در مجلس شریف کتاب
و اهالی بی حقیقت نکبه نمودی و مجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بود آنجا
در طلبکاری مادر ضع و ادنکار بی حقیقت لوازم بی بجای آوردی مشکل و متین
امور که جدا دار آن جمهور ظهور بیفتاد امر ابیش آمد از بود که ایشان بر طبیعت
الحجاب عتابی غلب داشت که اکثر فی المثل عزیز بود در دفتر متعاقب هم در

ملازمت کرد و در شهر یزد بتحفهٔ لایق و تیوکی مناسب منظور نظر اشرف اقدس گردید در
دیوان اندهم چنان او را دیگر باز بوسیله کرد که چه در کوه است چون چندین سال
بدین حال گذشت او نیز حسب الفرمان خاقان والا احتشام از آن عمل معزول
گردید و مدتی در دار ... مقلی بجهة تنقیح محاسبات ایام عمل سابق کرمان بود و بواسطهٔ
غلبهٔ آلام فراوان مرتعش شده بعلو و بیتونا توانی گذشت لحاف مواد دار السلام
و شهرستان بدلش استیلا یافت و در دار الیقین ناگاه او یحیی بخدمت رسید
در وجه او را غم ماند و بکوان مفوض گردانید **مثنوی** در این ره خواه سلطان
خواه درویش ، بآخر هست مرآت اید پیش ، در این بستان که گل بی‌خار نیست ،
کیا هی بی‌بقا تا زاده نیست ، نواده محمد که در اوایل ایام منادمت خوان پناه میرزا
محمد شفیع در خط خوش صفات بود با وجود آن انجاب اشتغال مینمود در
ارشد خواجه محمد امین بعد از چندی که در کمال عیش و طرب و در غایت
فرح و سرور با شغل اقدام داشت فوت شد و شسته
علم عزیمت بجانب دیار آخرت برافراشت **خواجه شفا با** از اولاد میرزا دکان
دار الامان کرمان بود و آبا و اجداد او در آن ولایت در محل اعتبار بوده داشته اند
و پیوسته از جانب حکام در آن دیار بمنصب ... علم اعتبار بجولان می‌داد
چون خواجه شفا با از حد رشد و تمیز رسید بکسب علم سیاق اشتغال نموده
مهارت تمام بهم رسانید که در ملازمت والد خود این اعمال بقیام بست

و بعد از آنکه

و بعد از آنکه چند سال بخدمات مناسب قیام نموده مالک ملک و مال شد
با صد عمر او صد هزار نوبت غفاره با تعدی و تعلی شتافت و بر بنیاد ذیحیات العرض مات
پسندیده بوقایع آفتاب عنایت خاقان فرید و فرخ حشمت سکندر دار امکان
خسرو جمشید جام و داور دارا علم شاه گیتی خدم سلطان اسکندر لقا
سرور عالم ... بیعت ... اقبال بارج شاهی سایه لطف خدا
اعنی سلطان الاعظم و خاقان المعظم پادشاه گیتی پناه سمی حبیب الله
المؤید من عند الله ابو المظفر ابو المنصور شاه عباس ماضی بهادر خان از
مطلع رحمت نامتناهی طالع شده بوجدان احوال او توفیق یافت و بمنصب جلیل
القدر ... غفاره ... خطه ... نصارت ... معزز و مفتخر گردیده پایه مدارج
اعتبار او را قدر از ... غفاره بدانجا شتافت و در کمال استقلال بامور ... بقا
و اقدام نموده چون چندی بر آن گذشت زمانه ... در آن ... غفاره در
نوشت و چون استحقاق ... در آن ... بعطایا ... دیو ... ستان
سلطان ... پیش کرفت ... بمجرد دیده ... بتقریر ... نموده
و مع هذا ... ضبط ... خاصه ... نیست
اما ... خلل ... احوال ... مال ... یافت ... بوده ... گاه
... خاقان ... کشته ... صحیح ... کشیده ... اختر جاه و
جلال ... نادان ... سبب ... غرب ... الدوده ...

معلی بحیث تنقیح محاسبات توقف داشت تا آنگاه که رخت بوادی فنا بستند
ملا بحقیقی گشت گفتار در ذکر احوال موتمن پناه میرزا حسنعلی اصفهانی و بیان
در اداره دیوان و قدوسان بوده بر صحیفه خاطر سوخته ماثر ارباب تحقیق
دوش و بوهن خواهد بود که آن جناب نقوی نجد عنانت عمال موصوف در
مشهور و بلیاقت ذاتی معروف بوده کو دم قم ملک خط رقم شکسته نامه نعمت گار
دانتر فکر شمار ادایش کار دسان ارباب فن بعد از آن ابد مدار از نظامه حضرت
خاصیتش اصحاب عز و شرف علماء دوجهت **شعر** کمال تو با بنک الله مولک
دین کشاده ، صد چشمه ابحوان از نظره سیاهی ، مشار الیه از اشراف و
اعیان قرب به نصر آباد من اعمال دار السلطنت اصفهان جنت نشان بوده بوده
قابلیت استعداد انعام مضاد بلدان کوی معاصرت سر بود چون بتجها
خانم غیب لباس دولت علیا بالایه والای او در عهد شده ماند دیوان بعرب
الهی رقم ورادت خطه یزد باسم او صورت ثبت یافته بعد از زمان
مجسته مقام خاقان گیتی ستان   سرور گردی کم غز عدلش
بست انتهاء نفس   فیض که کوئند این دولت ابتها زمان   بدان منصب
ارجمند معزز گردیده در مدتی متمادی بکمال نصفت و عدالت در اغلب
استقلال داشت و یکسر موی انحاء عدل و انصاف بیرون نگذاشت
در فصل مهمات معجزه و دقایق دقیقه فوت و فرو گذاشت نمیکرد و

بلحاظ

در یاخیان نفاع عملی اوقات صبح و شام دایما حسنات علام خیل ذکره معروف
میشود و بعضی از اوقات مجسته ساعات را صرف نوشتن کلام مجید می
کرد و بعد از اتمام خالصا مخلصا بوصاحبه اماکن متبرکه وقف
میفرمود چنانکه بعد سنین از سنه ثمانین و الف که نشسته قوت
بخط آن جناب در مساجد و چهار بقعه هست که ایشان الله از تنکر دست
دقایات انهدام مصون کردند هر چند که ابتداء ایام خدمت دستور علانیت
ایشان بوضوح نداده اند و بسبک بود اما انتهاء عمل او کسته احد و ثلاثین
و الف هجریه بوده ظاهر گردیده مشهور است که در زمانی که جناب میرزا حسنعلی
در خطه یزد به مسند قضاوت تمکن داشت حسب الفرمان خاقان گیتی
ستان یکی از خیو نوباشیان نظام با تو داده بنگی انتهاکت عمری کرده بد
بخبایه شیوه بعضی از رعایا اقتدار داشت دست تطاول بمال محجره
ضعفا و ا دراز کرده حضرت ابدالسدمانی مبلغی خطیر بسبب اندازی
جریمه بعلت تجاوز گرفت دینار او ان که حسب الحکم قضا جریان داشتم در
مبلغ یکصد تومان جد و جهد نمیکرد مقربان در دیوان عدالت ایشان
این رباعی در شانه نظم بعرض خاقان رسانید نواحتشام دستا مید **شعر** شاها
احوال یزد بتهمیکند زید : ظالم ظالم ببین تو حد میکند زید : در دشت مه

اول از عهده همه بگذشت؛ در مجلس شاه حرف صحیح میکنند؛ چون
حقیقت حال بر خدام آستان خلافت و جلال ظاهر گشت؛ رقم عزل
بر صفحهٔ عمل حاکم کشیده مواخذه فرمودند و طفیل در کار فرمایان دیوان
عدالت شاهنشاهی از آموختن زبان بازداشته این مقال گفتند شعر
بادیه این پادشاه گفتند گوهر: حرز تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد
در جهان منصور چشم بد از جمال جاهش دور ذکر وفات میرزا عنایت الله
اصفهانی رحمه الله هنا اول این وزارت در حرم خواجه نعمت الله الدینی اصفهانی
بعد مدتها با مور وزارت سپهسالار قیام داشت در شهور سنه اثنی و ثلثین
والف موافق تنکوزئیل بمنصب وزارت خطه یزد سربلند گردیده بد افعال
شان در دها خبر یزد از اهل فهم بی اورد او در غنا بجا ماند گفتکو
عم رسید بجان حال الجاه فی نوشته بابا رده شکوه داده بر بادده
مغالطه فتح و دعوی کرده رهید محمد اصفهانی الکه خرد کرده در احتشام
عراق عرب و فتح فرموده رایت خلافت و جلال اعتو صیت اثر نمود میرزا
عنایت الله در عرض راه بروض گشته متوجه عقبی گشت نعش او را
بکربلای معلی آورده در جوار مقدس دفن نمودند کما قد ذکر مجلی از احوال
مرحمت پناه الواصل الی رحمة الله میرزا خلیل الحق حال احوال اند بیشتر
بنده

بشنید افعال جلیل انواع مکارم اخلاق و اصناف محاسن شیم ما نمود فرمود
کرم و سخاوت و اصابت رای و تدبیر و انزاج صلاح مجلی و آداسته و تربیت
عمم و شرافت در روز رواج در دو فی فلک جون اصفهان بحا اتابید رضایی
نمود و در حفاظت دیو صین و تقویت شرع سید المرسلین کرسعی
و اهتمام بر بیان جان بسته به آبا و اجداد از اصف مقام در سلک
اشراف و اعیان بعبا و دین اعمال القضا با فیق انتظام داشته اند هذا ما
اما ان خطه یزد در علاقه خان شاملو متعلق بوده سیلاب یزد امده اجمله
ملتیان خان هی لبه کرحید حف دفقه به سیادت اسعد ادو فابت
بلکه بمحض عنایت حضرت عزت جل عظمته بر مدارج اعتبار ترقی نموده
هفت مجوسیان حسب الحکم خاقان کیتی ستان بار رجوع کرده بلده یزد اربع
و ثلثین و الف هجری علی هاجرها الف الف الثنا و التحیه طوطی نطق بغلا
حنعلی نیزدی بعین مایی کیمیا گردید و بوضعی ان در دنکار دنیا کنکاش
کهبر نیزد اخلیل آمده؛ پادشاه ذمان انتها دملت دها الخصوصا ع
مصیخلیل القدر و بغداد دنکو کیوانی و نیز حفظ خالص حکومت
مجوسیان و هم استیفای جعل الی صواب نمامی و نکو مشکل کتانویابد
کذاشت و انجناب وجود جلال مقدر و نفاد حکم نسبت بار باب علم
و فضایل در غایت تواضع و تملق بوده در تعظیم و تجلیل سادات و علما

کمال بیلادور سابق غزل مصرعی دور فاتحه ظل الدعا یادیغی بوستان غایت
سعی مبذول قیلدی و مضمون بو ابیات را مطمح نظر داشته اذا وا خلاق
اجتناب تمام لازم میلاتی مثنوی جمع بخش شود دلها کنادی قانقوخو
دونکاد دلخ بوده طالب اندارچیست جز تجلی حاصل این کاد
چیست دعنقیامت که بعد دایکی سرم بلندی که علیه ناداکی لا
جرم لیدین شحات سحایب عدالتی شحم اهل الطبقات درجین فرخ دنکف
دانقلالی کوملتی نها العالی کان عرایا درکلاری دونکا دنود غا
یوتوف شعر دعیبی کردیم چرخ اذناهی او شدا افغمکدی
غا مشعودات که دوایام درادی انجاب کوبی بیلدین دست
خیانت عالی شخصی عدلکده صاحب ابواغم کاندی مجرح ساختید داکدی
مجلت دستو عدالت امین ادوعند عین تقصیر بیجه متوف دسیب
شخه سیاستدی بوتنبه ادامو فرمود دوقعی که موکلان سیاست بیاذ
تاقب کوصاحب تقصیر را دغن کدقتی دوعدهان ادنسه بجهاد دسیک
بوعکلاه خاری ادنر محرم بوغنی افتاد دستور جت شغا داندکی شفقت
کیجلی ذات ملکی ملکا اتی بوعدالت خابو فرموده کمت کلاه دوسراغ علعونی
کذا کچین هوا معنف ایت بوجمعت است صاحب اسر کا دیقیقی اتوکند داذار
وابیلا الجمله باین طرح جمعت دموهی دموفت قریب هشتنه سال

دار الخلد

دار الخلد فردوس غا که یحیی سخنان بلاغت شغادی صاحت اتمادی صفت شمرد
مجادولن انجا اوضع دانند نظم سخن بی جه بهشت انکلونی حین باغ
ادم تبانه دونی بوده الخلد فرشته سرشت خوشوال دخو شخوی حیر
اهل بهشت دیکال عدالت بیلجینی مجره دوماکین قیام مقصود طاعی ودح
اوقفو یدن دلکیو کشته اندام تسلیم دونضا ابوعی ایشانه وقع عین امطی بال
بوجاذ شعر اکرچه واقعه ایو مشکل است سخنان فی الی تصبعکوش که
کورنلکان تعدی نعلکم خلای محل بیکلایی انا صف صفات عدد الاعمال خاتم البیت
دعکل کلکن که سعادهمتی بنهادیتا انکال سعی سوجه دالبلجنا ابعادات
بسیار دعلنده اذار حلیداغ حیثیمه محله خراباد وبعاذا فنادیلانت ذکوردادف
میرزا شاه طاهر بورخطه بود اذاشراف واعیان ولایت خراسان بوبدی دن
دولت جهانبان الا اعلیحضرت قربیدین حمیت خاقان تحت نشان سلطان
شاه مصطفی بهادرخان بوبلده یوجسر اقلاد که عید سلطان نثار د
چون کوتوی یحیی شوندلشن معنوی مجره و نیو دستان منیوسید دستلخی
دودشت کیکی یتی نماد هست بحد بیخانه وادا دوانیله بوده موقت
داحن عوطلب اذار چیست جز تجلی حاصل این کادچیست تا انکه صف
تا سعده انوبنی بوخاشعوی بوبیکا دضعیف اعدالت اسی دکی
بیعو شعد خاقان جهان بخصوصیات علوی کما هو احوال تاقت لاحم

غزل بر صفحات احوالش کشیده **ذکر وزارت دستور عدالت آئین میرزا معین ولد (ملک)**

خیر قرین یزد انجناب بعلو نسب و سمو حسب متبرز از عهده مانند مطلع الشمس خاندان

از اکابر و اعیان انسان حیات داشته با میرزا ابوالمعالی واعظ نبیره و نیعو چنان

نسبت قرابت قریبه در دست میشود بعد از عزل شاه طاهر منظور نظر عنایت

خاقان عالم منزلت کیوان رفعت سلطان شاه صفی بهادر خان شد و خلعت

وزارت خطه بهجت آباد بر افراشت و الحق از وزرای جمیله سیما بود و حرز

کمال فهم و صفای ذهن و حسن تدبیر معروف و مشهور و جوهر لطف

دیباچه صفحات حالش ظاهر و لایح و درویشی و فقر و مدارا از بعضی (وی)

ماهر و ظاهر بود و هر سخن که از مطلع طبع او سر بر زدی مقطعش نیز با لطف

ادا بودی و اگر در مقاطع کلام از سر عنوت بکلام افتتاح نمودی خاتمه مقال

از وی توجه و خطوط بوده حاصل که سخن او بوفا عهده لطف ختم و علم

و هنر بود و طریق نشستن و گشادن و گفتن و دادن جمع بود ایشان مجموع

اکابر و اهالی آن ولایت طبیعتان در شادی میکردند و بعلت قانون ضبط

کشته مجرمه و نیعو سان آسوده بوده بود و ایام وزارت

در تشیید عیان نیکوکاری داد و تعب بر دی داد و بر صفحات روزگار

نام و نیکنامی ذکر جمیل یادگار گذاشت : در چین حاصل عمر است نیکو

نام نکو چو زین در در گذری کل من علیها فان : مباش در پی آزار کار

خلق

خلق و از کینه هر کار بیابی بعادت و مرحمان . چند مدت هفت هشت سال

در کمال اقتدار با مر وزارت قیام نمودند ناگاه صرصر خزان عزل غنچه

اقبالش پژمرده کرد و یافت بشنیدن این انتقال با خطه کمال تقایع نکاه دید

منوال بر صفحه حال مینگاشت که بیطی ذا سبابی که شرح آن ما سبق تحریر پرسیاق

تاریخ پیوست در سنه تسع و خمسین و الف که بوحمت و غفران پناه الواصل

الی رحمة الله میرزا محمد شفیع خلف نقبة الاماثل و الاقران حاجی محمد تقی

از سفر هندوستان بیلده یزد که محل توطن او بوده مراجعت نموده قماری

وزیر آن جناب عنان نقاد ارتقاع یافت میرزا محمد شفیع با وجود معلی رتبه

دست همت گشاده بر بدایت در دم نعیفا در و مردم دل اقوا و ارکان را صید نموده

مصاحبی امر وزارت کرده میرزا معین بصد حسرت دل از حکومت بر داشته

با صفهان شتافت و بنا بر غیرت و حب لشکر حضرت دلالت بعضی رستان بدین

تاختن آورده از اوامر متضاده معاودت نمود انجسته صفات کشته و غ

روح از قفس قالب پرواز کرده با عندلیبان چمن قدس همساز شد

ذکر عمارت دلنشین نیکو نهاد ولایت یزد در اوایل وزارت نیکو شیمه کسوت

حومه مهندس طبع او طرح باغی انداخته عمارات دل نشین ساخت بعد

بعد الله عزل او دیرباغ مذکور بتصرف شرعی دیگر غفران پناه ذالقوی بیت الله

الحرام میرزا محمد امین که داماد دیرین دودمان علیا بود اجرای تقاة نموده
طرح باغات انداخته و موسوم نمود بعضا باد بعد از فوت دستور سعادت
انتما مزرعه و بعه که در کمال خراب بود تبع لازم بود کل سرکار علیحضرت رفیع
منزلت را لا بعد سیادت منقبت میرزا هدایت الله انتقال یافت و
بعد از دامادی بهر سالیانه هدایة الله امداد استمداد یافت و ضیاع و مستغان
احوال سلف مخفی نماناد که هر چند بعد از عزل میرزا معین مرحمت پناه میرزا
محمد شفیع بر مسند وزارت یزد تمکن یافته مدتی در الخطه کا مجدا بود
لیکن در حین تحریر خصوصیات احوال الجناب در پرده خفا محجوب بود بلهذا
خامه فصاحت بیان نیز خاموشی بر زبان گذاشته در بیان کوتا نکوید
گشادن در ذکر مجملی از آثار دولت و اقبال ظل الهی نتیجة الاعاظم و الاعالی صفی قلی بیک
خلف ارشد مغفور الحضرت الخاقانی شمسا محمد علی بیک ناظر بیوتات سرکار خاصه
چون قلم تقدیر بر لوح قضا رقم وزارت دار العباده الحضرت نگاشته گردیده بود
لاجرم مالجهات بامر قضا جریان خاقان خلد آشیان صاحبقران بر زبان گوهر
فشان فرمود که لا بد وزارت در حکومت خطه جنت مثال یزد است که ذات
ملکانه ولیه با کیفیه دارد دو بیت حاتم ایتا با مصلحت دعا طف نسبت
بوعیت اقبال بوالرضوان پناه حضرت خواهد گردید و تتبع آثار سوخته و در بوم لسلسله

او محو

نمود عدالت مرضعت با مفاخرت مکتبی جمع ساخته اهالی آنجا در وادی آسایش بدعا
آسوده خواهد داشت و لمعه قرین بودن که در جبین مبین او لامع است بر این معنی
دلیلی قاطع و حجتی ساطع است و هیچ صاحب نظر را بر آن انکار نباشد شعر
بر حشمت سلیمان هر کس که شک نماید ؛ بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
والحق الحضرت در نیک و بد بر دوده مرحمت گستر که رای عالم آرایش شمع
شبستان مملکت بود و فکر ثواب اندیشش مثلی تا قلم هزار عقده مشکل بر گشودی
و گشتی عجیب سفینه را حلم گران سنگش در لنگر داد اضطراب ساختی شعر نعلش
چو رخ خوبان مهوش ؛ بیکجا جمع گشتند آب و آتش ؛ دان در نیکو معدلت آیین
نظم صورت دعا به عامه مجلد سعادت را طراز معنی و خاتم اقبال العدلت را نگین
در اوایل بهار از سنه اربع و ستین الف موافق یونت ئیل ترکی اکبر جمشید کردون
سریر خورشید از برج شرف سرای شاهید نقطه نموده سایه وصول بر منازل
حمل انداخت و سلطان بهار با لشکر سبزه و ریاحین در حدود اطراف حدائق
و بساطین دارالعیش نزول ساخت بیت چو بهار در چمن لشکر بهار کرد
بنفشه بنات و سمن یزد بکل نگار کرد ؛ صبا نقاب ریاحین بعت گشاد
درخت صره صحن شاخ و سیم بار کرد ؛ دارب بلد فردوس مانند خرامید بساط
امن و امان بچید دور نگار صغار و کبار گشودند و دم در دنیا و خلق و

احسان موفور حال همگنان بدوام دولت و شعر بعد نکار همایون اتفاق
شد : که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق : در نیکو صفتی همواره هما
هم نشینی مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بلوح خاطر منکاشت و چون بزم
شراب روح افزا و مصاحبت ماه رویان ناهید سیما شغف تمام داشت
در باغات روح افزا و قصور بهشت بنا جشنها و عیادات که زهره را متکی
انتظار و ان ساز چون نواخت با داطین نوا مترنم میگشت نظم این
چه بزم است ملکوکلش کام است کام است اینجا : خضر و دوازده بحر غم کام است
اینجا : نغمه ساز سعادت طرب افزا است وردوز کردش ساغر انعام مدام است
اینجا : دلهنت ماده اسباب جمع شده : مجلس خاص و طرب خانه عام است
اینجا : چون مجلس کامرانی و اوقات رندگانی را بی نیاز مجالس و باده
ارغوانی صرام میبندست هر صباح که جام زرنگار در دوره سپهر لامع میگشت
انسانیان جوق جوق غذا در شراب خوشگوار طلب میکرد و هر شام که قدم سیم
اندام هلال در مجلس ثوابت و سیارات گردش در آمدی او دست خوبرویان ماه
سیما نگار در میکشید چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت
شراب لطف در مزاج شریف تصرف تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته
استقامت ذات نجسته صفات نگرد و با انحراف آورد اطباء حاذق و حکماء

مدفن

مدفن هرچند در معالجه سعی نمودند بجای نرسید و بنا بر هدایت الهی لسان الحال
بجواب استقبال که بیت سپید دم که شد محرم سرا پرده : شنیدم آیه
توبوا الی الله از لب خود : مترنم گشته از اصح حصن ایمن بعز محمد دست توسل
صافی صادق از تمامی شکوات و معاصی توبه فرمود در وقت مرض و سنگ اتوغان
زمان بیافر و دو باوجود انحلال اتقان عزم و قدم خود را ز ملک الخ و تعالیم در
نشست در اطراف سمر قند صباب سیرمه بر خود چون در بقعه صفوتیه که وقعی
همت الحضرت در قریب فتح بجهه مدفن خود ساخته بود منزل معقد بود زبان ا
ع در منزل اخری چا کرفتم : بحسب اتفاق شست صرور دهانو ودر مرتبه
انجامید که حرکت از آنمکان معتذر بود ناچار چند روزی در آنجا گذرانید تا
در اوایل عشر ذی الحجة الحرام سنه ست و ستین بعد الالف مطابق پیچ ئیل النقاد
محنت انجام طبل رحیل کرفته بهیات فرد دوس حر امید و جسد همان بقعه مدفون
گردید شعر آسمان با سینه بر آتش و نمی در قطره : شد بعما ماتم کنان آنکویا
بوسر اصف پناه از جمله عمارات بی سنو مخبت خصال آن بقعه مذکوره است مسجد و
بقعه صفوتیه و اقعه در سمرقند که املاک و رقبات و عمارات چند موقوف آنجا
دقف نموده و خانقاه واقعه در محله میرجقماق که در حالت اقتدار و اختیار
در آن سکونت داشت و کاروانسرای میدان میرجقماق که در حالت اقتدار و
اختیار در آن سکونت داشت و کاروانسرای میدان میرجقماق نیز از بناها

مخصوص است و این چند بیت در سلک مضمون آن انتظام دارد شعر کذشت
از جاده کام عقل لیبی و مشکلی دادم • کو بیابان مدت دخوان جاهلی دادم •
تغافل بوجه از تخت نوخ چشم من عیدانند • که من مدرتلافی هانکاه غافلی
دادم • تو امروز در فاطفلی جرعی صید دل شوخی • بدانبال غزالی افتاده ست
میل طفلی جلی دادم • دستی از خون کلکون ساده مرنک کرد • تو بهرم آهوی بیابان
دادسوخی رنک کرد کفتار در بیان وصول میرزا جعفر با موروارد بدکن
بعضی وقایع در نکار که در آن از آن روی داد در نظر صاحب احوال طوطی کلات بیان
ملایک ایتقال انکه بعد هوش ارباب جاه و جلال می ساید که چون در اواخر سنه
ست و ستین الف صاحب مجلس ظهار واعمال دستور عالی مقدار دیده
دوداد و نیکو شعار صفی قلی بیک بمقتضای کل نفس ذائقة الموت دسید
نفس برتبه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نمود و
از این نشیمن بکلشن عدن انتقال نمود میرزا جعفر که بعد از فوت بسیار
از اسباب حیدر سلوک کبار شکوه و شکایت ساکنان لاهیجان از معاودت
انجا معزول کردید در کمال ناکامی بعد از دودی متعلق بی سرو سامان میکشت
اما شب و روز در خیال منصب و استقلال صیو دهوش سر بلند
غفلت صد جه دساخته مرغ دلش در هوای جاه بود لذ میمنو دناکاه
باراده پادشاه بیانبا نکوکب طالع کرد مجمعیض نکبت افتاده بود

درخشیدن

درخشیدن اواز بغداد و اقتاب اقبال کرید جهان عبادو مسند جاه صیقل
توجه دیوان اعظم نورانی کشته بمنصب جلیل القدر وزارت خطه پر فرح دس
غالی معز زیده منظور نظر عنایت و شفقت خاقان جهان کردید خامت
ارتجاع فاخره اراسته شده در قیکه جمیع حضرت سید فاضل پیوج فرنجی،
میمون و مصاحب خطه خرامیده بر مسند تمکن و استقلال قرار کرفت اکرچه بعلو
همت و سمو رتبت اتصاف داشته در سلک اشراف و لایت تعین
منتظم و بواسطه انتساب با ولاد میر جعفر قزوینی در این مفاخر و مباهات داشت
وبجودت طبع و صفای ذهن در نظم و نثر و اشعار تالیف تتبع معروف و مشهور
بود و چون بغداد همتش ابر دکمر نیضای خاطر سادات رعایا نخم لطف و احسان
نکاشت اما انحسن خلق بهره بود و جبلتش بوصف صنیمه عجب و نخوت
دکبر وخودستی جاری و مردم از این مجبول و مفطور اشراف و اعیان که
ملازمتش مینمودند بی شایبه انتظار مهجکوری باد غیلا جون بخت
شانکی بعد از انکه مردم از خبر در نیک روزی کذشت نمی از معدن کرد نام
نیکی کسی را مجال دخل نمی اکثر ملاقات نا کرده باز کشت اشتهر جند
دمانه فلک این نقد بکوشش می باید بهم رضا اصغا نمی نمود نظم
در این جا دهکافان انکه بد کرد • نه با جان کسان باجان خود کرد • اکر خواهی
نکو باشی نکو باش • همه راستکاری و راستخونی باش • دعوا

غلبه بند ایه انجماع و معنی بلاد **شعر** فرصتی یافته چنین و غنیمت دادند
دولتی دوستوار دو ده ترکمن ملکدار این : دو همان دو فا داری خاطر بود و از آن
متنفر گشته و اجامره و اوباش پا بیجا در جای نهاده دست تعدی
گشوده کو عان از فرمان امیر بیچیده سر ترودنی و فساد بر آورده و هر روز
در فریبه و هر شب در محله کوس مخالفت و مینوا لخت و ویرانه ایه بیو زند
خو و در دست گرفتند با عز و دو بند ابد نخوت و استکبار جمع کرده دست ظلم
دراز کرده و بحر و مال دهر از آن گشاد **نظم** ده صد می خود ادخار شد :
دلش منبت کنج و در بنا و شد : و چند انکه بلیت خاقان از راه بعضی یاجی
عرض داشت میشود دند که **شعر** با همچو خلق جهان دشمنی مکن : تا
بود او در وسط دو عید نکار نبود نمی شنید تا انکه خاطر خاص و عام بکلی از او
متنفر گشته و دیگر دلها از و برو جست و دو الاش بر گشته و چنان که اهل
و علما محقق شد که دین نا خوش حرکات طبل ظلم و تعدی بکلیم سیم میزند
و نام رضنا بلفته ماده الضیمه حقد ا تعل ما بعد بر سادات و اکابر و اهالی
بحکم و جبه رفع ظلم او که حد شرع ثابت شد به حضور رفت گشت که در تعدی
کار سعی نماید بعضی از انکه اختیار و غایب بعد النجبه نو استد قیام نماید چون
همت بلند ایشان نسبت بعضی که چنین اماله ان نزد بعد تعدی گشته چرا بنیاد کار
بر جلو تغافل که منشاء او از ظلم و بنیاد و تعدی بود نهاده و مقام داهمها از مخلطان

مواضع

مواضع و ممالک ایران اعتمادی خود سپرده بود که احدی نتواند بطرف او دیده معارضت
بجنب انفاق و قضی بعلت کثرت و انجم سپاه اقالیم همه در ففشار محمد امده شد
سر راه اضابت کار اطاعت نمودند بعضی از فرمان افضل شاه افهم
دیگر سالها لشکر و بعضی اطراف و انظار بعد اعدا مضار درست عداوت بنات
کشاده در عهد بعضی منکر و حقایق عالم مآب از مرمای اکثر افغان
در حجاب بجانب قندهار و اوبها کوبه دار صو بکوهر افغانی و کافر بادی گرفتار
نمی نمود سادات و اکابر و اهالی آن در جهان فضل و کرم بعون غایت و مانع
فروگذاشت و پوشید و فغان بلت بلت در عهد و در هنگام شب که جهان
از نور آفتاب و دفا کم بجهان که فلک با چراغ ماه و امید بعدم حدود
گرفته موقع عظیم پیدا دیده هول چون نعل بتنکاران نبود و ناورد را بر چون
دریا ذال کرمان نسیم باد **شعر** هوا بوذ صبح و زیبن بوزیدن : ده
ده بعد سوی کوه حرکت نماید بعد نا مدت انداخته و صمیم بود که باد
فظلمه ملک ان شد چون دار السلطنه اصفهان که محل نزول خسروانی
بر اجتماع نموده و در هنگام که خاقان عدالت کیش بر سریر تصمیم پادشاهی
فرموده دو مجلس کتری مصداق **بیت** کشاده چشمانه دست عدل
بر عالم • کشیده سطوت او بر ظالم دست نیافت اهل العند بجز خال الخد
در معرض عرض رسانید که **بیت** بیا سخ کشاده بکر زبان : فتعاونا

کرده بودیان: بدانید لیکن نو هست میدادکو تر مجید بعث نمید العصر
قلم ودکوش اتیق میدادکرا: کفایت کنا نظر فرزاد دلا فتادکن شوکت
دریو بشفقت در توجه بود اعظم قومی بود هو که اظهار شکایت او
کرده دیان تشنیع میکنا در شوکر بود دکنا لا کلت اقا سیان دنیا طلان
شکسته میکشت دهر و طبایع کج سوو دمیدادکو بیش ماکو نتحت الدعا
اقدام والحکام شرف صدور میافت دیمعادت اوامر عظام همایون
اوفیصل پذیر میکشت وعده امالت همچنان اولاً مخلت اولاتفاع داشت
دعا غریبی از اهل اعتبار دکه نمالکنه التجرد بنضامی خاطرداشت
میانه باب حسد بود وشی صیدا حسنا بو صطلح ذوق دربو ملکین او
دف مجلس حشر و عیش انقضاد بافته اتفاقا دیوان اشعار حافظ
شیرین کلام جدمیان بود دیو دوی بجا ذکر دیکفت که بود مان
زبان طعن بو بادداکو دنقل مجالس محافل ساخته اندکه خیال دوستی
النغزبی ده مرزیعه الحدث ان دده مقام کراعتبار دادیبا شم میان
واقع دخلاف ان اند وحی نوح خواجه شمس الدین محمد حافظ التماس
کرده میشود بعد از تفال ده صفحه یمین که فال صادق غزلی بود آمد
که این ابیات در ان درج بود بیت درخت دوستی بنشان که
کام دل ببار آرد: نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد: چو مهمان

خراباتی

خراباتی بعزت باش با رندان: که درد سر کشی جانا اگر مستی خمار آرد
صنعتان از شنیدن این ابیات انکشت تحیر بدندان کزیدند
ده دنبو سنان کینه هم بقصد جان مسلمانان پای ظلم و بیداد
صیاد محنیانکه وقبان ذعان [illegible] اینقال دحمید ادکه شعر
کسی را که بعضبا [illegible]: بپیچد سر از دانه [illegible] خویش استماع
عنبود: لاعلاج دیکر باده اتعاب طهالی که در دانکی مغلی بودند
دبان مثنای شاه جهان فال تخت [illegible] استجاهوا این ابیات بو
طبع [illegible] فتادشن شعر بایکر دیدنا قتدا کردند شعر
ایا شاه جهان انجم سپاه: خدیو فلک رتبه عالی شاه: عدوی تو را
افسر از نخل آزاده: که در ماتم اندر غم جال باد: نبیند ظالم
ظالم شما داد داد: که بر عدل داد توکیتی مباد: خاقان کیفی ستان
بنفس نفیس در مقام تفتیش در آمده از اخبار مظلومان و فریاد
دادخواهان حقیقت [illegible] میبن اجمع [illegible] بو بیکا [illegible]
[illegible] بمقتضای عدالت رقم عزل
بر صفحه عمل دیندیزی کشیده شد اهالی و مجره که اندهم [illegible] الیم
مامند قطرات سیماب در اضطراب بودند [illegible]
و او بعد از عزل با صفهان رفته از غایت غصه و وفور مخافه [illegible]

منضاده بعضی استیلا یافته بود و بیرون تا قوت افغان و از حرف و تانف
آه سرد می‌کشید تا در سنه اربع و ستین بعد الف موافق تنکوز ئیل تعالم
عقیم قتیل شاخته میرزا جعفر اکوچه تا تون خواج قفند بعد ما
قابلیتی بوقینتا استعداد او است بمعاونت خلوه طبع اوست
که درچین تحریر بخاطر بود در این صحیفه ثبت کرد بیت هرکه
بوحدت نکرد او فکر که در هیچ شاعرا نمیاد سوم چراغی خواطری اسوده شاد
در مریقه کردن شان حضرت ابا عبدالله الحسین نظم در ذیل نقطه ولیست
شعر ای ادراک عالم بوقد بسیط خال کی بود شام باز که یار صبح
حالت: چون کوکب اقبال میرزا جعفر از اوج اعتبار در درجه هبوط افتاد
تمادی بر توالی عواطف خاقانی مرحمت تاخوال وزارت اقبال
پناه دستور النواب میرزا محمد شفیع که ما ذکر سابقا در زمان بیضد
وقاف افق که قریب چهار سال به خدمت با صفا و دفتر دار المومنین کاشان
اشتغال داشت با قیمت حدیقا وزارت خطه جنت در تبه القاب
تعلق گرفت چون یکی دیگر واسطه ثانی قلم که در عرصه میدان عرض حال
هر طرف ... بعد باینقام رسید و بحول این احوال بر دیار
شاهجهان اباد که اعظم ولایات هندوستان است رحل اقامت
گسترده بنا برآنکه مفصل احوال مستوعدالان شغل نعد نظر بوید

لاجرم

لاجرم عنان توسن بیان از انعطاف داده در عرصه عمل حاجی
محمد باقر بیک جولان میدهد. ذکر مجملی از احوال وزارت پناه حاجی محمد
باقر بیک ابن محمد قاسم بیک بن حجی بیک بعضی از اقارب ثانیه و اقربا و صلایل د
مصعاد کار خانه اعتبار را استقلال ظاهر و آشکار نخواهد بود که محمد
قاسم بیک بحوز خان در دفتر اسباب تجملات از امثال و اقران امتیاز
تمام داشت در وقت چند سال در محلات ... اعمال فارس و کمال القاب
با صرفه دفتر اشتغال داشت چون نحست قضا با طعیات ادراک در
نوشته طلاو شد حاجی محمد باقر بیک حسب الفرمان سلطان صا
حبقران بوزارت دار الخلافه ذی قانونیه اشتغال داشت
در سنه احدی و سبعین بعد الف موافق بارس ئیل ... معزول گشت
بصنف استیفا دار الملک شیراز ... که ... حین باین د
دفترات خمسه ... از آن ... تعلق گرفت موقف ... باقی
بیرا ... اناکه در اواسط سنه اربع و سبعین الف مطابق
لوی ئیل کوکب طالع ... پناه میرزا محمد شفیع بعد از
الماده ... به نیل الاستقلال ... بعد از حین ما فی
کشید حسب الفرمان خاقان خلد آشیان صاحبقران شاه عباس
ثانی انار الله برهانه منصب جلیل القدر وزارت خطه جنت نشان

بوده تا اواخره مفوض کردیده ملا اغلان خرابه‌ده اما انده‌کی مدتده عینی
واستغنا وامور ملکیه مداخله ایتماغله اوزرنده عین وسایر متوطنین
اغلان‌ده که بوجود الجناب حضرت نعمت اقامت واستئذان او اندا
حتی سنبها بعض ددعه‌ها اتب میادعه‌ده‌نده ادده‌یجه خفا
محجوب بجده شاه‌دیجام وایشان سالک صحبجه‌ده خلوه بوده‌دی
که سالطین نخعه لا امته ایده‌ده عالی مقلد لجهده فاحال
دعایا مجرده هرات عبا بیه جانونده هیناد صوفی صرف تفوده
دیموده‌ایا هر عبا بیه جهل بیجد جیناد صوفی معمول شده بوده این
معنی باعث آن شده بعد که انجا ددنه عبابیه بیدا دده قسمه خرید
میمو جند الجناب فاوس داشکسته صوفر ایطرف توجه دلدابو خرکت
دلهای اهل حرف خصوصاً شعر او بان شکسته و دست از شغل
دعمل جمعیان داشته و باپی ده‌دادیع عرب عنا جه امد انوبوعدالت
شعار دیدا چون بوسنه نقش دیوان جمر واد دعضا بی محل میکاشت
دداد اول سنه ثمان وسبعین والف واقع بیجی مثل انونداد بخت آباد
بوده معز دل کشته بمطلب جند فایق کرده بیعبان ملا شتاف
کلات دلپذیر طوطی شکرستان ملا الفت حقیقی سرائی سید محمد قاسم
المتخلص بنیره چه تاریخ اذ غزل انفصم بغو سرافراز شدن نوناقب جمر

ابوبن

ابونبذه عالواح دفتر نکارنده نگاشته نظم غزل بعد نصب جمر هر دو
تاریخ یکبیت : غزل ظالم سال تاریخ دفع جمر وراست : جناب
حاجی محمد باقی بیات کاهی دیوان منظم انشاد میکوده واین دا بجی ادخله
منظومات اوست دوبیتی تقطیع تو ابدست عالی العلائی مبتنی
نقل عقله اید دانی : مادخل لب ساحل توکل بودیم : کشتی دانی ناخدا
ایدلی : وایضاً ابو دا بی انقلاب طبع اوست دوبیتی این منه فلکی
که ده هوا میکده : دانی کرشمه دعدعه نجرا میکدی : انفعنا انل بوالی
تعظیم جبین بوکر ددیع کرداب میکدد ذکر شمه از احوال الضعیف بیان حزن اطلاق
و سیرت ستوده حضرت خلاف دستور او نذراء المحقلی بلین دنبود اللعبا
برند بوجه سبیل الجمال والاختصار المخضوع جمیع خصال الحسنه وانفعال
بعدا ز اوایل ایام جوانی تا اخر اوقات زندکانی از دودکی اخلاص جانفه ملا
دفتر کی سالها علیه صفویه که بیرون جانب عادة بوده دعه بعضی بجهت نکو
خدمتی مهم جداد ج دعضت و اقبال بعضا و حیثیة الاستقلال تمام مهمات
معاملات حکومت دادالعباد معنی دتوابع واقبضه اقتدار ده دادده دنه
ده دنیو جلیل القدر و تصدی خا العبادت ده کبیرات سرکار خاصه شریفه
دفاتر کل اوقات داد العباده بوبکتسی حکومت ده دادند که مجیسانت
که فی الواقع منصب عظمی است الجناب تعلق میداشت ده بشاسته نکلف

و بخود از آن اندیشه جز بر نیک معدلت جهان بال که حکم کمال اعتبار و اقتدار
در بلاد طبرستان علم استقلال بر افراشته بود پیوسته سرانجام مهمات
سادات و علما و فضلا و مشایخ و ارباب حرفه و فقرا و غربا بود همت
همت خود را بجهة کلانی مهمات خیر بنا و اصلاح احوال کافه رعایا و ساکنین
و متوطنان خالصاً لله تعالی و ابتغاء لمرضاته مصروف میساخت و هم کمال انتقام
در ممالک ولایت سعادت مضطرب گشته دست امید در دامن عاطفت
زمانه کل آن جماعت را از اعدا نقد تمام عیار بخود **شعر** در ایوان کردند
تو بات خاصیت غنچه دست هم بعون شاه که اعتقاد و انقیاد نصف
عنا در بازار حکومت را نشان خدیو ملک فراست که اسم معروف بوده مبا
عنفوان جوانی از کمال صدق و ایقان خویش کار دانست بالکلیه بر فضایل
نفسانی و تحصیل کمالات انسانی مصروف نموده حقایق اکثر علوم معقول و دقایق
بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر عاطر منقش ساخته بود و چون بحلیه انصاف
فضل و هنر آراسته گشته درایت سخاوت بر افراخت و بر بساط اقبال آن انصاف
بیان و حسن خلق و طبع سلیم الهی مشهود سر آمد گشته و حکایات عجز آ
ابیات و مسائل فرخنده معیان را شغل خود ساخته در تو کمال خاطر داشته پیوسته
غمام انعام و احسان بر فرق اصحاب رشد و سعادت میبارید و هرگز هیچ آفریده
از خوان نعمت و انعام او بی نصیب و محروم نمیگردید بیان نظم و نثر

از شمول

از شمول مراحم و عواطف مدح گوید و ثنا گسترد مجموعه نظم و تکریم خواص و
عوام اسم شریفش بر زبان ادوار دورات میداشت لهذا با قاصی و ادانی معروف
گشت **شعر** دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست : کز عقبش ذکر
خیر زنده کند نام را : در ایام دولت و اقتدار آن اصف جم اقتدار شعرا
زمان زبان به مدایح او میگشادند در اثنای آن مجلس جنت کردار طبع جناب
فضیلت مآب نجیب النجبا سیف السیوف المظفر که در انواع سخنوری از امثال
و اقران در بوده و استعداد قابلیت ظاهر و باهر بود از آن جمع بخود درج
انتخاب و نظر کشیده مجموعه ابیات ثبت میشود **قطعه** شکر که بر حکومت
شاه ولایت که هست : آنکه به دعای شرف دارد او دولت : جم کی و بر فریدون
سلیمان حشمت : کز عدل هیبتش کند قیصر نفور نعمت : شاه شاهان جهان
شاه سلیمان که بود : تاج شاهان زمان افسر شاهان سلف : خورشید عدل
او منیره گشته بلند : کز سکه بر همه جا بنشسته افضال بی کلف : خرم او بنده گی حلقه
شاهان جهان : شاکر از آن بسته بر سجده او شاه نجف : کز نسیم صبح بنده صبر
دم از خطه او : میکشد چرخ جمیع تیر خود از او کلف : صبح اقبال بی غم از شرف
امید رسید : آفتاب خلال معدلت از جهت شرف بیضا باد شد اعتقاد م آصف
صفت : که بملک شد جاه و مدد ایام خلف : آصف معدلت او بود نعمت
بوده : کز که هم اعدا اقبال شاه ابتهم تلف : کو بعد ظلم بر انجم عدالت بسته است

جرعه نوشیده بیدار گشته است که چون بوده صافی صوفی اوجاق صفوی
بوده است بهر شرف جلیل الآیات نعمه صفت * در اینجا طالع عالی چون نقد اکسیر محبت
امداد شد صد دعای استجابت هدف * شاه چه از لطف سلیمان زمان آصف
بنده مورد تهنیت او شده بگوشم هاتف * که هم اکنون طلب مصرع تاریخ گفت
که مگو شاه سلیمان شد و ماند آصف * اشاره با مصرعی که بگو شاه سلیمان شد
و ماند آصف است که در آن ایام خجسته فرجام که اورنگ سلطنت جهانبانی
و ممالک ایران از یمن مقدم بندگان خاقان سلیمان مکان سلطان سلاطین
نشان سلطان شاه سلیمان بهادرخان جلوه و قدر داده سپهر برین بر تمام و
افسر خلافت و کشورستانی برکت وصول فرقدان فیض آئین سر و کلاه اجیع آنجا
سرافرازی بسر او فراز منابر بخطبه امامیه اثنی عشریه و القاب همایون
شاهنشاهی زینت پذیر گشت و وجه دنانیر بنام نامی و اسم سامی سلطان بگنید و
الدر سکه دارالضرب است و اسم مبارک آنحضرت سلطان شاه صفی ثانی بود و
در روز نوروز ضعود محشر بیل موافق سنه ثمان و سبعین و الف هجریه بالهام
هاتف غیب اسم مبارک آنحضرت سلطان شاه سلیمان بهادرخان قرار
یافت ما علام این خجسته اثر و رقم عالی امضا یافت بخصیص ارشاد نواب همایون
شاه ظل اللهی باسم آصف ثانی عز و صدیقان بنا بر زحمات شاهانه
در القاب انجناب آصف خطاب صریح حه بو جنکام هم بخاب پناه مشار الیه

اشعار بر

اشعاریه باز نموده در چون در قم مقابل العبارات موجب بودیدند نموده که تهنیت ثبت
کرد بدو هی هذا الحکم جلیها مطالع شد آنکه و تفاوت در نقص و معالی مناسبت
و عوالی دستگاه آصفی نظاماً اللولو تاده در نقد آشفولی بیت در نبو دارالعباده
بنده کمترین که از سرکار خاصه شریفه توجهات شاهانه سرافراز گشته بنده‌ام
که چون سنت و طریقه مرضیه سلاطین جم نشان ابو نصرالله علیه انارالله که
در حین جلوس مانونت سلطنت و الایت جهانبانی باکوخ خلافت کبری که در
حقیقت نقد نقد فیروزه‌ها الیان هنگام عالم افروز جان است المیاب
نام نامی و اسم سامی سلطانانه معه نقد شده تجدید مصرع موجه اند و انبعض در
خاطر و الا اصفیه ضمیر ابداع دیه آمد که بوده اند این هنگام که آفتاب جهانتاب
به برج حمل تحویل نموده ابواب شکفتگی و انبساط طبیعت مخلوق نشان اکناف کام
کوه دمخیمه سلطان شکفته چمنان امام اعتنا از جانب و مع هذا
قرائن بر نهج افنا فا و قاعده این باده معاند اثمار انهار که بتاریخ قدم
اصحاب این عهد ظهور کند انجلوه وقع نموده بیان نام نامی بطراز سلیمانی
مطرز که بعد در صفا بود و جه محنا بنیاد این نام نامی بیت بیضا یافت و
در سامعه این عبیخان ابواب اتمام نقد حقائق پناه صفی قلی بیگ
قوم موجوم معلوم اقتضاح شد مساعی دعا بمحل دولت در نقد فردن
مواظبت نموده در نظم دل محال معلق خود ما عجله نظم صبر دست بسیار

رسانده بتوجهات شاهانه شمال باشند تحریرا فی شهر شوال المعظم سنه ثمان
وسبعین بعد الف ذکر شمه از احوال نیک سیرت سوقه خصال دکن بیان وصول کوکب طالع
آباء و اجداد و اعمام از اصحاف صفات ملکی ملکات ببرج شرف اقبال نیفتاده
پناه و شیوه مسلک استقلال سعادت تمکین فراز کرد که چون ستوده عادات
و اقبال او از مطلع وفاق استقلال طلوع نماید سرکشان نواحی با وادی را
در سایه لطف و احسان جای داده ادبار اقبالیه قهر و اعتساف بوهانیده
و تشنه لبان زلال بیداد از انهار عدل و احسان سیراب ساخت بقیه
ولاة فرنگ و اقسام دیسانده بیکار در ریاست و سرافرازی از ایشان در دست
کسب سرحد حلقه وانمود خانواده انبیا که بتصدیق بیوت خاندان دو جهانی
وفادار حکام دکن که فعال الذات شده اند که سایه حکومت در الدر بر معارف
برگشته و عنکاران گشته اند بیت چاه علم و جاه بریاست بر فراز دعوت
بحدی وا پیش ساختند کند بعیر عدل و احسان پاس ابنا اشراف
انسان ما صحبت انسان الحضور توانند بعلم و حمیت و سیرت صفا
طبع و مجالست که مجالس کنند اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف
و بصحبت علما و فضلا و معدودیان که شده نشان نجابت مایل و همگی همت
مقصود بالجمله مجرد تحصیل کمال علوم دینی باشد و اجتناب جهلا و شک
او حضرت علیقلی بیک استکه بکمالات و صفات حسنه آراسته و در سید انبیا

که

کرده مسابقت از نهاد و عناد دیده بود و الجامع اوصاف حمیده خلف صدق
علیخان بیک مسعود بلقب علیخان است که در زمان سلطنت و جهانبانی اعلی
حضرت خاقان علیین آشیان شاه طهماسب با خیل و حشم در دفاع عظمت
و ابهت و بسیم مال از نجات فرمانفرما مستقلا که جنان بپایه سریر سلطنت
مصر اعلی بعد از تبلیغ رسالت بمیان تحقیقات سخنان شیعه بودا اسلام
از اوقات از کمال اخلاص در مجلس همایون خاقانی زبان بکلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گویا کرده اند و در سلک مقربان
و غلامان بارگاه فلک اشتباه انتظام یافت و متعلقان و خدام او نیز بآیین و عادت
اثنی عشر افرادی یافتند هر چند که بادشاه کجنان قرابت قریبه داشتند که
او لابت ابطال اموال از واسطه تعلق خاطر داده و قطع تعلق کرده حلقه مبلکه سلسله
علویه صفویه در گوش جان خلاصه داده بعد از آن نیکو بنا که حسن اخلاص بوده
دیوما مرتبه او در ترقی بود تا آنکه بوزیر امارات و ولایت سکه که از اعمال تبریز
سرافراز یافت و مدت مدید بر حیث الاستقلال و الانفراد تا بمنصب عالی قیام
مینمود بعد از رحلت خاقان علیین آشیان از این خاکدان بفراد دیوان
بسبب فتنه که بعد از محیط مبسوط و محفوظ داشته تا در ولایات ایران مختل
مانده حکام اطراف و سلاطین آفاق مستحیل از اسباب خراب بعد نکرده
اطراف ولایت را بحیطه ضبط و تصرف در آورده بودند که جهان نجابت

ممالک شروان مسلط گشته عازم تسخیر ولایت شکی شد و چون این
خبر بقزل علیخان که حاکم آنجا بود رسید بتهیه لشکر قیام نموده شبکیر
عزم تعجیل [illegible] بمیدان رزم آورده اعلام قتال برافراخت
چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و صور تزلزل [illegible]
در زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و از حمله چراغ [illegible]
یلان فرو نشانید و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجاعان را
بالبرق احتراق رسانید که هر جا خنجر [illegible] از خون کشتگان رنگ
یاقوت [illegible] گرفت بیت زخون یلان سنگ شد لعل گون ، زدان
بدی زمین چون جیحون ، همه روی صحرا [illegible] ، بمیدان [illegible]
مانند گوی ، قزل علیخان که شیر بیشهٔ شجاعت و نهنگ [illegible] تیغ از نیام
انتقام آخته بر قلب لشکر کفار تاخته بود در حملهٔ اول جمعی را قتیل
گردانید و بخاک خذلان انداخته اما چون اعدا اضعاف مضاعف
سپاه اسلام بود از اطراف و جوانب حمله آورده آنخان عالیشان و سپاه
اسلام بود از اطراف و جوانب حمله آورده بقتل رسانیدند و تمامی [illegible] و
اسباب او را غارت و تاراج نموده ولایت شکی را بتصرف خود در آوردند
چون قبل از آن متعلقان و فرزندان آنخان مرحوم بپایهٔ سریر خلافت
مصیر رفته با القاب [illegible] السلطنه [illegible] که جهان مصون

محفوظ

و محفوظ ماند [illegible] خان مومی الیه [illegible] خبر بود
بنده گوی علیقلی بیک که اسم او در [illegible] کلات بیان گشته [illegible]
علی بیک [illegible] بیک [illegible] داشت [illegible] دولت
در جهانبانی خاقان جنت آشیان شاه صفی [illegible] بمرتبهٔ بیگلربیگی
کوهکیلویه [illegible] حکومت [illegible] سرافراز شده بلقب خانی یافت و
[illegible] خان [illegible] شجاعت [illegible] مضاف [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] ترجیح [illegible] و
در [illegible] هندوستان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ایروان [illegible] که اطراف ممالک ایران [illegible]
بوجود شیران بیشهٔ شجاعت و خوانین [illegible] بود که
[illegible] ایشان سر [illegible]
[illegible]
ستان ایشان [illegible] شعر همه [illegible]
[illegible] بیت
بیت انکه [illegible] غالب است ، [illegible] ابطال است
[illegible] شجاعت [illegible] شامل
انخان [illegible] نموده بودند ذکر مجملی از صفات و شمه از اوصاف امیر [illegible]

عدالت شعار کلبعلیخان بیگلربیگی ایروان در سلک کوکب طالع ارتقا بمقام
بلند رتبه شرف و اقبال خان معزی الیه بصفت شجاعت و بهادری
از اکثر شجعان ممتاز بود و در میدان رزم دلیر کار و کوه بیما بقیه ایام
و اقتضای یار بعید بقوت حدت پادشاه اسلام در وقایع معارک با سلاطین
سیف در شان بود و لخته عقاب جلادت و در معرکه کارزار مبارزان
در روز جوش در توقف بعد تا بموجب ایالت سرافراز گشت در ایام ففوان
جلوس فرمان دولت اعلیحضرت خاقان گیتی ستان سلطان سلاطین
جهان شاه عباس ماضی بهادرخان در سلک غلامان آستان سلطنت
اشیان بسر صیت جمع و امفاد و معاد ایلات اسب میساخت در بغیو از
شجاعت کامل چیزی دیگر ملک نداشت و تقلیل نیوک کرد و قوایدی داد العیاذ
بیغداشت میساخت نوبتی حجت بایناف شغل بیغاما مدو علی
دعلی التمام بتجرع شراب بیوری اشتغال صبوحی اتفاقا چون حفیان او حاکم
بحال النفا بجامه بدراده چوب طلب در فت داده قتل ابا نمود
دارد عقد که او ایضا اطلاع یافت با وجه این فعل از فرمان متوجه شاد الشد
مو محالیه یعوف و عیلوان فرد مجدا بر الهیج حمله بیجه بیغ باذخم زاد
ساخت و او در عنیا ملادمان فرار نمودند کلبعلیخان که در اثنا که او د
علیخان بیک صبکفشد انبی میساخت نالجال ذیل ان سکنه در دو محی دسیان

قلم

قلم در حدود تفاحد بیو دینی که اصل فتنه است تمادی در کلا آدم
بوحن اولا و ملت توابه محی ناب که تحشنا بودن شاه بیکمن بود در ان
ملخته بیات حرم حد کشید و بعد انجند روز توقف عرده ما هم
سر یحیا طنت مصر شافت عهد کاب ملک قدکار پادشاه کیتی ستان
بسر تهند نظام بعلن شد عهد الحق حست مکنت تفلیس عز سید عنقا
عزت بعد کاد میکند داند خدمات حالی بمضمون لیو بیت متوتم بود
بیت فی غرابت کر بود کر جمعی حدون با موجبات : حون غنا ابهمک شا
هنشاه ایران دا بر است : چون حد بعضی از معادل عموما در دانه خصوصا
اسب حرات تاخته و بغدر عرض در بها دری بهلوانان دستم شکوه دا انداخته
بود وجوه افزان بمسامع جاه و جلال رسید لهذا منظور نظر عنایت و ملحوظ عین
توجه عنایت بود و با صناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران
شد موقر اواد مواقب آتو با سوا خوانی کذاشت و بو تبه بلند
ایشان ارقامی که بصدیوان اعلی سرافرازی یافت در دانایی دعا لی
دادر تقلی دار السلطنه تودین و منصب جلیل القدر عظیم الشان حدیوان
بیگی کری ملاحظه خدمت سابق او شد حسب الامر اعلی بکلبعلی بیک
اشتهار یافت در زمان حدوث تا سخ در خاقان رضوان مکان
شاه صفی ماضی بهادرخان ما بلد بحث سرحد با صناف عواطف خسروا

دوام پادشاهانه یا انعام خلاع فاخره و حکومت خطهٔ لادقیه
و سرافراز کوردیلر عقب خلافت دعوت ده سال موجب
الاستقلال عدا او لایت لواء ایالتی فاش و بعد اذا انکه طهماسب قلی
خادم حاکم اولوب اردوی همایون حقوق تربیت سلسلهٔ علیهٔ صفویه‌یی دا بو
طاق لسیان نهاد و نقوش اطاعت فرمانروای دوم بو لوح خاطر
نکاشته قلامنجوز سعدآباد قصور آل عثمان جاده متوجه استنبول
سلطانان رضوان مکان فرخ همت علیه همتن بو اندیشه تسخیر او
تاقت و بعد حضرت خاقانی خدا الاقتدار دوامی خاطر اقدس فرمان داده
متوجه ایروان کوردیلر کابعیه خان حداد بر کمال جراءت و حمله
نموده موالیه‌ها نمودکه تاریخ داستان شام و اسفندیار کوردیلر بنا
بر ان منظور نظر عنایت تحقیق بیت کشته مثنوی خسرو کامران
علم طراز شاه عالیکان بنده نواد : تعالی فتح افلاک منحل خیبر
در شهنشاه‌نامهٔ منظوم و مذکور است تمام بر تو و فتح اعوه ملکت ایروان
دادر قبضه اقتدار او نهاده و بعد چند سال بامعاوهٔ الت داوی اتوالا
استقلال داشته‌اند او دان لواء ایقت و شوکت افراخته بو نو
اتوا و بعد الذی بساکان جوز سعدآباد قصر خوش مابه تکلف
عالیشان شجاعت کامل و عدالت شامل داشته او عدالت شعار

انوشروان

انوشیروان بوده بحسین کوکبه در میدان مصاف و قتال ادوچ رستم
و اسفندیار بوده فی جمله الدنو و عیاد دائره کردی شعر
ز شمشیر خونریز او روز جنگ ، همه دوی صحرا شد لاله رنگ
عاقبت الامر چنانچه عادت قدیم روزگار است هادم اللذات بو شهرستان
بدن خان عالیمقام تاختن آورده ملک ایروان وداع نموده متوجه
ملک عدم کوردیلر و ازان جناب سرخلف خیلی اختر سپهر حشمت رستم
مرتبت ذوالفطرت یادگار ماندند عبد محمد زمان خان که بر تخت
بزنبه جا داده باشیکوه در سیک تعلقات علم ایالت ولایت چخور
سعد افراخته و در سنه اثنی و ثمانین و الف هجریه که تاریخ تحریر
این اوراق است در کمال اقتدار حسب الفرمان ذاب خاقان سلیمان
مکان بر مسند بندگی هیجان ماصور کردیده با شغل قیام
مینماید و چکوی در رستم خان است که رستم دستان نمیم نام او اتحاد
میکند داد جمله حضرات پایگاه فلک جاه صحبت نا اهل مجلس انشا
در علم ریاضی اجزای نحمد لوح خاطر نکاشته که بطلمیوس اکر
مجلس افاده او بمعنا او در علم اسفاده مینمود ذوالفطانت
کرد ال بر راه دانش اندی مجلس بزم و در میدان رزم
دوم رستم بود بتقلیدش انکاده مخنی بصفت عقل

کامل و شهرت وجود بود و شجاعت شامل معروف و ملکه دوامت و اقبال
و اجلال او بر اصحاب احوال ظاهر و هویدا است لاجرم در سنه اثنی و
ثمانین بعد الف منظور نظر عنایت و الطاف اعلیحضرت خاقان
سلیمان مکان شده بمنصب خلعت والای بیگلربیگی و حکومت
دار القرار قندهار سربلندی یافته رایت اقتدار برافراخت ذکر حادثات
احوال و دلالات افعال ضعف سوده صفات اللهقلی بیک و بیان شمه از وقایع
ایام ایالت آن نیک نهاد ولادت مجسته انجناب در روز هفدهم شهر ربیع الاول سنه
تسع و عشر و الف هجرة النبویه علیه الف الف من التحیة اتفاق افتاد
در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد مفاهیمت و حجر تربیت والد
خویش تربیت یافته اوقات مجسته ساعات میگذرانید و هرچند
بزرگتر میشد آثار سعادت و اقبال از صفحات احوال و حرکات افعال
ظاهر میگردید و هر کس از اهل کیاست و فراست در جبین او مشاهده
میکرد که عنقریب بمدارج کمال ترقی خواهد نمود و هویدا است که اصحاب
درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش مشاهده میفرمودند
بخاطر میگذرانیدند که عاقبت الحال از ارباب دولت و بزرگی روزگار خواهد
گردید بیت از اول کار آن صوب اعلی است : بو چهره او چه لوید پیدا است :
در وقتیکه مانند عاد تمام جهان در منزل از منازل زندگانی طول نموده منظور
نظر

نظر کیمیا اثر نواب خاقان گیتی ستان سلطان شاه عباس ماضی بادشاهان
گردیده مواجب جرم خوم یافت بعد سالی چند بیعت جوانان بارگاه عرش اشتباه
انتظام یافت روز بروز بحسن خدمات پسندیده و خوبیها در ترقی می
بود تا آنزمان که آفتاب عنایت بیغایت پادشاه مالک الملک قدیم
از مطلع امام الخاقان رضوان مکان شاه صفی صفوی طالع گشته قدم بر
مسند سلطنت جهانبانی نهاده ابواب مرحمت بروی جهانیان گشاد
نظم گشاده همت احدیت عدل بر عالم : کشیده هیبت او پای ظلم در زنجیر :
انجناب بانواع انعام و عواطف خسروانه سربلندی یافت روز بروز بر
مرتبه او در تزاید بود تا آنکه بمرتبه عالیمقدار ریش کلیچیان که از وقت
از جمله مقربان بارگاه عرش اشتباه و از آن القاب بجهت قیام نموده در نوعی
بخدمت کوکیوان رکاب خاصه شریفه سرافرازی یافت و حسب الامر الاعلی
بلدة العباده بغداد آمده بانهضام قیام نموده در نوعی بخدمت مرجوعه اقدام
مینمود که زیاده بر آن مقدور هیچکس همگنان نبود در هر سال ملکیه در هر ماه
بخلاع کرامت و الطاف شاهنشاه معزز و ممتاز میگردید در ایام اختیار و
اقتدار از ترحم خلق و احسان همواره با فضلا و علما و دانشمندان و شعرا
صحبت داشته بساط انبساط میگسترانید و تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان
میکاشت و کمر از ... و اشعار خود ساخته مضمون این بیت عمل مینمود بیت

بر دولت و اقبال که ازلی مه* با خلق بعدل و رفق و عدل ابدی مه* لاجرم
ذره از خورشید عنایت سبحانی بود جانت احوال شرف یافت و دولت او مانند
تو از آفتاب درخشیدن گرفت و در دعا فا دولت و فرمان سلطنت خاقان
خلد آشیان صاحبقران شاه عباس ثانی انار الله برهانه بمنصب جلیل الموقع
نصب کتابداری خاص سرافرازی یافت علاوه خدمت سابق گردید
و مافوقها بجهت آن مجلد خلاع فاخره مفتخر و مباهی گردید تمام اقتدار این
بنده گرفت و التماس و استدعا از درگاه پادشاه عالم پناه مینمود باجابت
اقتران می یافت و از ابواب احسان بروی همگان گشاده و در انجاح مطالب
ایشان تقصیر نمی‌نمود و لهذا فصحا و بلغا در زبان و بیان مدح میکشادند
و چون این چند بیت که یکی از اهل استعداد در مدح آن جناب در رشته نظم کشیده
در نظر بود ثبت افتاد **شعر** ای رفیع منزلتا ای فیض خلق خوشت کند نسیم صبا
دم چون گل افشانی* تو آن رفیع جنابی که هند و چین تو* نیاید بنظر اقتدار کیوانی
توان یگانه دهر که از زد آن دوران* نگفته مثنوی ناشنیده میدانی* درون مخفی
و نقد بعد و تو مکنونات* ز لوح جبهه خط سرنوشت میخوانی* تو آشکاره از
دست بعروانی دهر* بیان کنم که تو تا عرض حال مو خوانی* منم که ساحل امید هم
از غم دستم* همیشه میکند از اشک ما بر عمانی* منم که گشته بنجم تجلیه اصل
ملعبه با دو صد نعبه طوفانی* غرض ز بنده درسرفکان انجم* از آن نده است

کچون

که چون شرح حال مو خوانی* هوا رحیب باد امان لندنه افلاس* عبود بامی خود را
همه بستانی* که در دیج جهان بود نقد امید* نبود مجدا که اسیر مفلسانی
مدام تا بود از نور خور جهان روشن* همیشه تا که کند جلوه شام ظلمانی* محب
جاه تو در عز و شان باد جاوید* عدو دولت تو باد در همه جانی* و دیگری نیز
در وجوه د **تاریخ** ای گوهر عدالت بعد از تو* بود در جهان بود در زمانه
تو در سایه پادشاه باشی جاوید* بامید آید بو بسر ما سایه تو* در سنه
سبع و سبعین و الف موافق بود سال که پادشاه ملک قدر انجم منزلت با
بهجت ذات الله تولی الملک من تشاء بوقاف عنایت خاقان بلند مکان افتخار
سلاطین زمان سلطان شاه سلیمان موبت ساخت المضرف
منه از خوان صفوی در باره آن جناب لطف و رحمت مبذول فرموده همت
نظارت دارالعباده یزد که حسب الفرمان خاقان خلد آشیان صاحبقران
بادموجوع بود و مجدد عنایت فرموده چون رتبه هر یک از بندگان آستان
ملک پاسبان از مضمون فوامین لازم الاطاعه ظاهر و روشن همگان
میگردد لهذا در این اوراق ثبت گشت تا موجب افتخار و سرمایه مباهات
اولاد امجاد آن جناب بوده باشد حکم جهان مطاع شد آنکه چون بموجب رقم
نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران شاه بابام انار الله برهانه که در تاریخ
شهر رمضان المبارک سنه ٧٢ با المشاهده العلیه العالیه الخاقانیه شرف

صدور معافی حضرت شده که عمال و حکام دارالعباده یزد قضایا که گردید صیانه
محروسه و رعایا و دارالعباده یزد معاف بوده و توجهاتی که واقع میشود بوقوف
مسعود و اطلاع رفعت و معالی پناه کماکان للوزارة و المعالی اللقبها
کوکبی اقبال سرکار خاصه شریفه و متصدی مهمات خالصه دارالعباده یزد بوده
پرسش و توجیه نموده بدین وقوف مسعود و اطلاع رفعت پناه محمد علی بیگ
پرسش و توجیه نموده بلاعین وقوف مسعود و اطلاع رفعت پناه مومی الیه پرسش توجیه
عاید و عاید امضا نواب همایون ما نموده بنا بر عنایت شاهانه جدید باده
رفعت و معالی پناه مشار الیه حسب الاخالصه محروسه و رعایا دارالعباده مذکوره
مقرر فرمودیم که عمال و حکام دارالعباده یزد قضایا و توجهاتی که در صیانه
محروسه و رعایا دارالعباده یزد واقع شود بوقوف مسعود و اطلاع رفعت
و معالی پناه مومی الیه پرسش و توجیه نموده بلاعین وقوف مسعود و اطلاع
رفعت و معالی پناه مشار الیه پرسش و توجیه نمایند و در این باب غدغن لازم دانسته
از فرموده تخلف نورزند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند در عهده
شناسند تحریرا فی شهر شعبان المعظم سنه ۷۷ و چون ... تقدیم ... از
ملفوف وزارت خط عنبر ... قضا نظام ما صادر شود ... نموده
بود با ... خاطر ایزد پادشاه هفت کشور ... اند
که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی و توفیر اموال

رعایا

رعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت پروردگارند جل شانه انجاب را
در دنیوی پیدا باید ساخت که رعایت جانب سادات عظام و علمای اعلام و قدمه
همت خود واجب و لازم دانسته در تعظیم امور مملکت و سرانجام مهمات
وزارت ... فرمان و مقرب ... امضا نمود بنا بر آن نعمت
جلیل القدر ... مشار الیه تفویض فرموده ... عنایت کوکب اقبال آن آصف
صفات تاج ... سایه حکومت ... احوال اهالی انجا
گسترده ... وزارت دستور ... که منشیان دیوان ...
حسب الفرمان خاقان گیتی ستان ... استعداد ... تحریر
نموده ... حکم جهان مطاع شد ... چون رعایت ...
جهانبانی که ... خدمات ... ایشان ...
ضمیر ... تا ... باشد ... همت پادشاهانه
واجب و لازم است لهذا ... شفقت بیغایت خسروانه شامل حال ...
اما ... وزارت ... معالی پناه عزت ... آصفی نظاما
للوزارة و المعالی ... سرکار خاصه شریفه فرموده ایم از
ابتدا ... دارالعباده یزد ... واجب ... بیکه ...
وزارت ... معالی پناه حاج الحرمین الشریفین شمسا للوزارة
محمد ... فرموده ... سابق ... وزارت

در دفتر دیوان اعلی پناه مومی الیه شفقت و مرحمت فرموده او را بدان داشتیم
که جهت بابان الکاء مزبوره در رفاهیت رعایا و تحصیل دعای جمعیت ضبط
ممالک خاصه شریفه بما عرض جمیله نظر عهده رساند که لاینقطع سادات عظام
و ارباب عمائم و رعایا الکاء مذکوره و مقادیر دفتر ممالک پناه
مومی الیه را در ریز الکاء مزبوره از دست تعدی و ظلم اعیان و اعوان قوی
و مطلق شناسند و از سخن و صلاح صاحب دفتر پناه مزبور
که هو ابنه همه ترین بصلاح دولت بعد از فرزند و توفیر ممالک خاصه شریفه
بوده باشد بعد از آن سخن نشنوند دفتر ممالک پناه مشار الیه آنکه
با رعایا دیوان که در ایام بدایع حضرت اقدس که بجلوس ثانی بعد طی سلوک
مخمخه نکند که اذا قویا بر ضعفا در زمره ستان ستم و بنیاد تجی واقع شود و
مستوفیان عظام کرام و عمال ایشان اعلم رقم ابن عطیه را در دفاتر خلود ثبت
نموده از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند تحریرا فی شهر رمضان
المبارک سنه ٩٧٢ ... العلویة العالیة ... الخوبان شاهی
خلاع خاصه شریفه پادشاهی از نفیل و کومه و عقاب بالا پوش زیاد بیرون
سر شفقت شده ... بکشتیم اعتدال ایام از شکفتن ریاحین
دانه ساحت عالم ... ساخت بحر و ثوابت
سیاره در بیت الشرف ... نشسته ... گام
و ...

با فواخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل تکیه زده بود و ننگ داری از
چمن و گلشن داده و بکشود و بلبل به تحمل آغاز نغمه سرائی کرده بهر او دعا
دعاء دوام دولت پادشاه امداد معبود مشرقی چون گشت بهار عالم
افروز لشکر چمن فیاد بر زوز و سلطان گل انجمال اعزاز بنشست
قرار قصد ناز و از بهر شادباد گل بیز و از شاخ شکوفه شد شکوفه
دیو فکون زبانه طبل از دیو از خواب خمار گشت بیدار و قاصدان
صبا نقادان خبر بهجت اثر با زاهم حجاب اقتدار بدرسانیدند الخطاب
اوائل محامد و اهب العطایا به جای ورود و پیشانی مکتب ... ... ان
صوفیان نهاد و خاطر فرق انام و ضمایر خاص و عام جان بشارت
خرم و مسرور گرد و بصدای بشارت و آواز تهنیت از ایوان کیوان در
گذرانیدند که در صباح نوروز سلطانی موافق سبحی نیل ترکی این سال ... ...
ادعات ... الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت تکیه زند
و همگی همت عالی نهمت ... ... دا
در تعلیم ... ... آن
نکاشته ... ... محمد
با استعمال استماع اقوال ... ...

دهم و بهر و بحار خان جهاد سپید و داد نقاب تعلل و حجاب توقف فعال انکه ذات
سادات صاحب سعادات را که کوکب سما و رسالت حضرت رسالت علیه الصلوات بنوعی
تعظیم کرده که لوح ضمیر بصورت کمال محبت نقش بدیع ساخته و علما و عالی
درجات را که از مشارق و اراء هدایت نمایان و مشکوة ایمان و مصابیح
عرفان واضح و روشن است بنا به ملحوظ عین عاطفت و مرحمت کرده ایم
که از نتایج فواید علم ایشان در استفاده پرداخته و هادیان و خواجگان را که نظام
حال عالیان با انتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مواحد ایشان
آسوده و مطمئن کرده ایم و آسوده از دست تطاول حکام داشتن و عموم
امید انطایف را نصفت حضانت در نصب فضا در رسانید فصحا و شعراء
زبان عجز گشادند و تاریخ این منصب عظیم القدر را منظم در سلک
از آن جمله نونهال بوستان شاعری خواجه محمد یحیی شهرستانی که هنوز
سر از باغ عرفان در دنیا در در این صورت در جواهر کا فقوا الیاقوت
در الموحدان عبادت از آن تاریخ که کوش و کردن مقصودات فی الخیام
کرده مجال الوصحاف خواص و عوام فرستاد **نظم** مدد و انعل شه
داد کشت صفه دیم ظل الله تعالی عطا کرد جل شانه بعیدی و دیو
که گوهر نظم بصفا چه اصفحه جنت صفا که دایشان فکهد این اخیم

مدح جود انا حیدر بنشست بر مسند کامرانی زیور و حزن شد رقم این معما که بود
چون دو حلال ماه شاهانی لیبا و فرزند و مامانی با قا اشعار با شعف که
بشنو چون دو حلال ماه ابادی و امید شادی رمضان است عجب اتفاق
که عجوم قبل از آن که حضرت خاقانی به طرف خانه حل خواهند ماه مبارک جلوه
ظهور نموده بود و در روز نوروز رفیع عالم افروز آنرو نیز به تعیین قدم صید
شاهنشاه کامرانی منصور را **ایضا فرموده** چون ... دز
لطف پادشاه آسمان فلک مشان می بخشید ملتمس در آن
الف کرد ... گشا عالمی ملوک ... حین ... وضمائر
ارباب فضل و دانش مخفی و مستتر نماند که تاریخ این منصب عظیمی سنه ۱۷۸
ثمان و سبعین بعد الف بوجه و ... بجای الف ... قطعه ... فرمود
که لیاس فرزند ... نایابان تا سنه ۱۷۹ تسع و سبعین بعد الف حین ...
ارباب طبع ... مصرع ...
مخادیم عظام ... العرفان با عواطف ...
کاش ...
نماید قطع نظر ...
دشا ...

آثار معدلت اثر ارتفاع یافته و امر قدر و منزلت ایشان عیان و پیوسته از صحایف
ناظم همت و فضل مهمات و سرانجام امور مسلمانان همت می‌گماشت و از جد
اذان را تعطیل بمنشیان علما و اعلام به تحقیق اد و شعرا به مبالغت
دفاتر صحبت میداشت و مجلس او از لطایف ظرایف لطیف خالی نبود بسیار بمکان آن شت
و از نتایج افعال و اقوال او شجره‌ها و دفترها کامل و موالی با بحر و همی‌گشت
و در اکثر شهور و ایام اوقات او با کامیاب شاهی و انعام خلاع فاخره
سرافرازی یافت و تحفه‌های بدیع که از طرح انداخته خان احسان
می‌کشت ایشد و در حینی که دستور عدالت شعار به پوشیدن خلاع پادشاهی
سرافرازی یافته بود جناب فصاحت و بلاغت دستگاه مولانا شاه محمد
بوذی که با لطف صبح و صفای ذهن موصوف و به مهارت در فن شعر
و معما معروف و در اکتساب کمالات انسانی معتکف بود این دو بیت
را به رشته نظم کشیده نثار نمود قطعه ای که از اقبال و جاه و دولت
بلند برخود ساخت همان دور زاهد جاه و منصب پادشاه شاه شاهان
جهان آن بقیه سلیمان زمان آنکه دارد آصفی همچون تو داعی از سخا از
تو دولت میکند زان لاف کم دولت است تا بود خورشید
تابان از ضیاع گشت دشت کامل جنت نعمت ساخت جود و خور دولت

عاشق را

عاشق را لقا فرخ دلربا بود و از عدل و احسان تو هر صبح و شام
در دعای شان چون تو بنا شد مگر بهشتی بمعنی کار دعا گویان از تحت خلق
با شاد چلیل بود در بند که بها بود که جان دلها خوشما ای تو فی اعود
در ملک حرف او بود دانند انیس غمی نصفی انکه با شد اشنا اسما و قدر
قدر آصف چون سلیمان زمان شد منشرف از سرا پای سر تا پا
خواست خاید مصرع تاریخ بمحفل گفت قدر آصف قدر همه افزود را
زیب جا چنین مکالمت که سپهر غدار ابن محمد را جاوید داد و داب
جاه و جلال را اسوده دیو وار که روز بروز هر کمال را از دل مفرد ست
و هر نهادی آخر به مهر تو در عین نشاط و خرمی که اندوه سوده
سر بر دیوان خانه نشسته و با دوستان صحبت میکرد ناگاه مزاج شریف
الاینها جوش سمت تغیر پذیرفته فراق جوانی نمود و بنا بر غریب نمود
و این واقعه عظیم ظهر روز جمعه نهم شهر ذی الحجه سنه تسع و سبعین و
الف اتفاق افتاد و چنانچه در ذیل این اوراق خامه جامه سیاه در بر
نامدار سلطان اهل کسا دار انام حقیقت انجام محض الهی تمام دو بیت و
یکی دو بود و المخصوص سر بر زبان حقیقت بیان کار دانان نکته صفی قلب
کرد در سلک غلامان سرکار خاص شریف انتظام دارد و دیگری محمد
خلیل خان که بعد از نقد ... الیقین از انجانب از القاب حجاب

حوض نشیند جناب ناموس العالمین علیه عالیجاه الله ماجده نواب کافی
اشرف اعلی حاکم مقصد [illegible] سیاه زادا العباده [illegible] گشته و که حکایت
محمد حسین بیک است که درین سه سالگی بعد که واقعه ها ابدال الله بود
کوادی بعضی بخود در **ذکر عمارات آصف نجف صفات در بلده طیبه بود**
در اوایل حال که انجناب انجام خاقان جنت آشیان بخدمت کوکیتا
سرکار خاصه شریفه سرافراز که عیده به بیرون امده محله باز آباد نو متصل
میدان نو وقت ساعت خانه خریداری نموده و در اطراف حوالی چند
خانه دیگر خریده یکدیگر متصل ساخت و عمارت عالی انجمن خانه نقشا
دلطیفه و صفه خانه طرح انداخته با تمام رسانید و در ایام حیات دربار
دولت حال انجا بصحبت مشغول میبودند **ذکر احداث باغ صفی آباد** واقعه
در **موضع اهرستان** باغ مذکور در جنب باغ زنکوی زمین ساخته در مقد
درخت بوقت ثابت بعد انقضوی چند دانا دادن حوالت خریداری نموده معماران
منقح و صهدمات حاذق طرح عمارت رفیع انداخته و [illegible] روعلو
اعانکا [illegible] درو [illegible] یکآمد لطافت [illegible] نظافت از بوستان
جنت صفات کمال جدیت و اهتمام بجا آورده در اندک زمانی با تمام رسید
بصفی آباد موسوم کردانید و ماء الحیوة در [illegible] ترتیب [illegible] کلش فرخنده
ساحت [illegible] سعی و اجتهاد [illegible] حرم [illegible] فضای ملکشاهی [illegible] عرضه

بهشت

بهشت چو گل دریاچین شده هوای روح افزایش ما تند نسیم اردی بهشت
فرح بخش و اشجار کشت از نضارت و بار خوش صنعت [illegible] سبزه و ساده [illegible] سپهر
[illegible] از لطافت آب عذوبت [illegible] چشمه حیوان عرق [illegible] جبین
اورده **مثنوی** لطیف ملکشا ابر هوائی مبادا [illegible] فرخنده جائی
درختانش چو بتان قد برکشیده زینک یکدگر دو خوبی سر کشیده نهال سرو
کو جنت خبر داشت خط طوبی [illegible] **ذکر باغ خلیل آباد**
موضع [illegible] این باغ واقعست در میان محله [illegible] سلطان آباد
در زمان سابقه تصرف وکلاء شاه عبد العلی بود بعد از فوت حضرت
[illegible] محمد [illegible] انتقال [illegible]
کرده بود [illegible] الاشان بعنوان ملکیت خریداری نمود معمار
همت عالی نهمت [illegible] متقدم رسانید حوضی
[illegible] در میان عمارت ساخته چهار ایوان و چهار طرف عمارات [illegible]
انداخت و در پیش هر شاه نشین حوضی ساخته با غنا طرح انداخت
[illegible] با جانب [illegible] طرح [illegible]
[illegible] ساکنان خطه [illegible] باطین طربناک و جنات تجری
من تحتها الانهار [illegible] کرده [illegible] اردی بهشت
انفعال انفطار شبنم بجای عرق [illegible] اعتدال هوا که روح

روح افزای بستانی عدمی کرد نسیم بهشت از نفخه فنا مضطرب بقهر سود حیث
شعر چو باغ آدم ساختش ملکشا : چو صحن فلک عرصه اش جانفزا :
مروّح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی
صفت سربر : بر آورده بر اوج افلاک سر : میوه های لطیفش
شیرین تر از جان : و سبزه های صحن بستانش جلوه ده تر از خط عذار
جانان قطعه چو خط بتان سبزه اش دلفریب : عنادل بساطین از این
حدیقه عندلیب : بود عطر گلهاش آرام دل : شود حاصل از میوه هاش کام
دل : و دیگری از عمارات انتخاب باز اچیر دهد خانه است که در فضای
میدان وقف ساخته چون محلی از منبر ستوده و اوصاف حمید
در وصف ایوانش در لطافت و نظافت عمارتش با رفعت و بساطین بخت
صفت ستوده نیکو حضرت محمد باقی اکنون خاص و گزین عمارت با صفا
نیلی شرح خراب بنای عمارت شدند کالا از اصفهان اقتدا بیان مفتاید فکر
انتقال علی الحضرت رحمت غفران پناه [illegible] دستور
الوزراء آقای کمالا للرحمة والرضوان اللهم علیه بیکار دو [illegible] انسم
فانی بعالم جاودانی رحمة الله علیه از [illegible] فضایل [illegible] اعظم
سخن دانی بنو عالم [illegible] طالع است که جناب جلالت مآب
اشرف طبقات انسانی [illegible] لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید

وبتشریف

و بتشریف خطاب یا بنی آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق
مباهات ایشان بر اوج سموات رسانید و بی تواند بود که داد فراد
و فضای اقتدار از نوع کرام غیر این مرحله لقب او در بسر [illegible] پایه داد
جایی نماند دنیا [illegible] جزو [illegible] مکرمات ما القاب ملك
تواند [illegible] ملکه علو شان [illegible] طایفه خلعت [illegible]
شان [illegible] و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا [illegible]
در این منزل [illegible] ندا یا ایتها النفس المطمئنة شنو
ربنا [illegible] آمال [illegible] انتقال نمایند [illegible]
از این [illegible] عالم ملکوت
نمایند بیت [illegible]
اند [illegible] علمای عالم [illegible]
که حکمت شامل [illegible] پادشاه واجب التعظیم جل شانه
و عم سلطانه [illegible] مقتضی آنست که [illegible]
فی الارض [illegible] الملك [illegible]
دست [illegible]
فی الخیام انتقال نمایند [illegible]
[illegible]

بیلمون سر اتحاد بو افواه ذاهب الاهواز متکلمی هیاکل جسمانیه طول وصغیر
کسب ایلدی حدوث وانشا وجنان تحریر بعض نجمها الانعقاد تحت قرعاً بلی
بیت نباشد خبر بحر دهر جاوید • دفا از طلب دنیا نیست امید
چه شد جمشید دادار الکبار دف • سکندر کجی انعام جوادف • کجا
رفت بهرام و منوچهر • فریدون چون نقاب انکند بچهر • هیچ کس را
نتد کی بنیت بدین خاصت پایند کی بنیت • هرچند بو صنو عادت
هوشمند ظاهراست که انعقید این عقد جهت عقود جیند دو غرض ایدرعرض
این تحریر بوواقعه تا کی بعد کتب خامه خکین نعامه کون سوکواری بوسنده
ماسینه چاک شرح اینواقعه حد سال تحریر ایدیکی که چون بو نعدن عالم اورود
تجاوز قیل سنه تسع وسبعین والف هجری تجدید سبب اقلام افرده دونکار
که از قبل دواعی جابده شتا انقلال افتاده بود بعینه استقامت ندی
اوروده بار عالم اراء بسیار بهارات خرمی تعدادکار جلوه ظهور نمود عالم
بیغط اوبتدم جان اوز کرفت بساط خوش حالی و نشاط دونوهت ابلاد
جهاد کسترده کشت یعنی خسرو ستانکان بیواهی تخت مسند ریفان
کشته قدم بر بساط جهان اولانی عمامه تحت سرای جهان اراء نماد کی
هونمذکلان ادم تسا بیت تو نو جوکشت عالم افروز • تا ذات
زمانه شد بعز تحت و این جهان اولاف • بتخت عالم نشست شادان

مشاطه

مشاطه دهر چون زوج با وا داست نغانه داد کو باد • از هر باد نم شاهد
کل • شد نغمه سرای شوق بلبل • در روز نوروز از اصف دودان
باصد هزاران خرمی ریکا موا ان بر مسند وفا دست تکیه زده مجلس
عالی بزیبی آکا بعد ها طالا راسته وابواب بذل واحسان بر روی همکنان
کشوده دلهای دوری نو خیلی دابخلو واحسان صید نموده بعد از انقضای
ایام جشن وسرور نوروز کی زاب سکندر شان سلیمان مکان انقضاء سلاطین جهان
اعنی اعلاحضرت شاهی ظل اللهی وذیعة البیان را بتشریف خلاع
فاخره سرافراز نموده محبوب معمد یکی از سالکان خبیر رسم وآیین بندکان
با خلاصات با جمیع خواص وعوام باستقبال شتافته تعبیاغ شاهی بشرف
بوس مشرف کرده بعد بکرامة نوهبت عظمی جسینی بندکانه تو تبت دارو ح
چو خلک اندران بوز خلقی زلفت • مستعدان هنر تواریخ وهو منه بافته
منظوم ساخته اند انتخاب بلبلی شستکاه سیفا صیغه مظفرل
کرده بنوده نظر کری بما نفسا از اقوان دوده ونا بحی دیغمان خوبی
یافته ودر این قطعه اشاره نموده بیت بکوشم صور ساعهر بجهان از کون مرخم
شانه کی • ز الطاف سلیمان زمان با اصف ثانی • سلیمان زمان کرد بی غمان ف
جو زیب کند بجهدکش کی قصر و فغفور چو بیانی • سخنی کرز لعل حمیر از
افاق بدوش شد • بلی چون تیغ زد خورشید عالم کشت ذات جان عناب

عقاب از بیم نهیبش جانب بحر بیند ∴ دشمنش گر چه چون اهل ریاضت
نان جو آن کلف بخود چو مه گوی از سر بیخت ∴ کشید هم چه فلکی
داغ غم دولتش بر پیشانی ∴ هما انکه همه است لطف و بینوایان ∴ که
ما بوان کل خود بی کند ما بان بیانی ∴ در زیر معدلت دستور کرد او مقادی
عدلش ∴ بی عود بی مثل شد ملک بغداد بعد ویرانی ∴ ز لب و طام است در
دوران او جمعیت خاطر ∴ نمی بینند کسی جز خاطر عاشق پریشانی ∴ ما به
معدلت چون او کار بر حد رضا جوئی ∴ ز نطق مصطفی خلق اهل الحق نشانی
بیا رو دولتش و لطفا بیانی بر دعا گوئی ∴ بوصف حشمتش لهما دهادم در ثنا
خوانی ∴ بجز خلق جهان مشهور است دو انجمن بیابد ∴ نبیند هیچ کس چون شد
با صن ∴ نگهدار بندی او از اسب حوادث نگهدار ∴ صانع دار کان عالم
نانکهبانی ∴ در زیر مرشد کامل رهنمود عادل ∴ سراپا چون شرف شد
بتشریفات سلطانی ∴ بی تاریخ در ملک تفکر سر میکردم ∴ در مصرع
بر زبان جاری شد از الهام ربانی ∴ لباس شاه را بر اندام اقبالی همی زیبد
چو باید در برا صف سراپای سلیمانی ∴ بعد از انکه دستور عدالت شعار
در باغ بهشت آثار هرسال که دستور ما یتصور جا داست
در بیست اقوالی روضه رضوان و بیمن همت والا سلطنت و عادت
یافته تشریف برده و هر روز جمعی از اکابر انام و اصحاب خجسته فرجام در

طلب داشته و مجلسی غالب فالیه خجسته داده با دوستان محبان بکمال فراغ
بال تعیش و صحبت مشغول بودند تا صبح روز ششم ذی الحجة الحرام سنه
مذکوره بواجب تشریف بوده در کمال صحت عنان تشریف بجهت مقادت آن
ملک الملوک ابنعلی نام کرمدت هشتاد قبل از آن بطرف خراسان بجهت او و دو
او بیشم فرستاده بودند رسید در کاروان عالیجاه در نو خراسان جهت آن
دو حضرت شیخ مقدس و مدرسا بزرگوار و دوستان ده مکتوب محبت
اسلوب مخبر بوده بود شبی که بجهت زیارت عتبه روضه مقدسه امام الانس
والجان ثامن الائمة الهدی علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رفته بعد
از شرف زیارت و فراغ از عبادت عنان اختیار واجب نموده بجانب ختم در مقام
دعا ما شاهده کردم کرده بودند مقدس شریف حضرت طواف اشتغال داده چون
چشمش بر جمال اقبال افتاد گفت که بخود باشد که اللهم صل علی بیاد خیر تو با همگنان مشترک
حاضر کرده چون در نور عالی الشان نکات و لطائف العبدیه بوده در حضور دیوان دا
بجهت او مجلس تقریر بوده که ما و الکمال نیست که بعد از آنجا جانب دولت عظمی
مشرف کرده ایم تمامی از آنکه بخود باشد که چه بد ازین چنین ما با محل شرف
که اطراف کامل آنکه مقربست بغض حضار مجلس زبان بدعا گوئی گشاد
که چرا این نوع سخنان بزبان بایدکه از اینجا چه جواب فرمودند که مکتوبات شما
شنیدم که شخص صالح از نواحی آن بیکران طی کرده ام و چون حضرت

تمام شده در اوایل الثانی سر ... بلاغ انتقال خواهم کرد و در همان
روز بمصالح ملکی و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلایق پر
داخته و لیکن بیان تحویلداران سرکار و دیوان محصلان سرکار خاصه
شریفه را طلب داشته تاکید و مبالغه می‌فرمودند که محاسبات خود را
با کتابخانه سرکار تنقیح داده بروات و نتیجه آنرا بصاحب خود را
با نیابت که ... رسانیدند که چنانچه محل حادث است که ما باشد که اگر
تقصیر و تکاهل نمایند ... نخواهید یافت بعد از انقضا تا سقف
... چهار شنبه بعد اکثر محاسبات تنقیح یافت
دیوان ... تا صبح ... کتابخانه شریف
... کتاب سرکار ... خلایق امور ... مهمات خلایق
انجام امور ... مهمات خلایق ... کتابخانه نشستند بعد از آن
بحرم سرای ... اهل بیت را حاضر ساخته ...
دنیا انتقال الذاین ... خود محمد حسین بیک
که در صغر سن بود طلب کرده فرمودند ...
بچه سالگی ...
خواهد بود چون از این کلمات ...
... بعد از آن ...

حضرا

حضرا ... صاحبان و دوستان فرستادند و می‌فرمودند که ...
دیگر صحبت غنیمت است بیت صحبت غنیمت است ... آفتاب
صبح ... سر ... دراین اثنا جمعی ... بوده
متوجه حرم سرای شدند و ... کردند و جمعه ... بود
از حرم سرای بیرون آمده بکار ... و ... مجره و ... لیکن
نهایت اشفاق و مرحمت ... ایشان مبذول داشتند و در
این اثنا ... شیخ الاسلام و جمعی دیگر ... حضرات عالیات ...
... گرامی داشته نهایت انبساط می‌فرمودند با ایشان ... شغل
شد ... فرمودند که الحمد لله که ... کردید چون
وقت صلوة جمعه ... حضرات اهل مجلس ... ذات ملکی صفات
... مشغول ... اشتغال نمودند
... نخواهند ... با ایشان ... فرمودند چون ... کریمه
اهدنا الصراط المستقیم ... حضرات ... بخواستند و الحضرت
... که ایشان ... اثنا ...
... اهل ... کشیدند ...
بکلمه طیبه شهادتین ... کشاده ... بود ... غالب کنند

خطا بفعل نیاورده بود و از بعد در ناسی هرگز بیاد نخورد کالهی تمنا نکرده • هرگز بشهوت
مولانا زبان به کلمه خطا نا کرده • خاطر دقیقه بکار دنیا الا بیهیچکس بسی اهتمام
ننموده که اجر نیا نکرده • هما لحظه ایحتیر بهجت اند درین شهر اثیماد دیار
و فا مره خود را داده کانون سینه خواص و عوام را افسرده و افسانه او افتاد و نفیر
و فغان بچرخ اثیر رسید نظم بوا تمنا بالده و آه از جان و از دن
فغان مغفاله بخواست • ذوقی داد و مفرق مید چینا : اما دانت قیامت
گشت و نیا • او از قضیه جانکاه علما و امرا و اهالی داعیان عز شاه اتفاق تحیر
شدند که چگونه تو بنت از کربلا بید فضل ای کرام لازم الاحترام داخاص شکیبا
جان گشته مذاک نسند که بعد از آن ایشان که باشند و مجلس که شنافند
و با مید لعبی انعده بیابد نخواند • قرد بازدید سیل انگوره قافه • از کمال حزن
و هم بقیامت غصه را لمحه دوستان مصاحبان بجای اشک سیلاب خون
ازدیده بیرون کردند • بدست غم گریبان جان چاک کردند • دغیده خاک بر اثر
نالک کردند • نخنز موادین کردند کالکون • نفعدا ماثیان یوه کوون
قرکان شده دانستن حبی علیانخنن • علم نه دالتی ولیهالی محزون • صبح دهد
دیگر که خورشید خاوری ما کون ملوفی طامن نعلاه ادنحدون ماتم نعمکان
ظاهر شد علما و فضلا به نهج شرع قویم و سنت حضرت سید المرسلین
لوازم تغسیل و تجهیز و تکفین حب الخطاب قیام نمودند و در محفه مجوف

بعض

بر صحن مسجد لا نوین گذاشته بمسجد جامع بردند و بعد از جامع کمالات حکومت
مغفوری نماز گذاردند و بعد از ادای نماز نزد فاضل الاولاد در کنبه
در سایت نهادند بمقتضای سنت سنیه النبی علیه و علی آله الف الف الصلوة
و التحیة مدفون گردانیدند نظم هلا نیست عالم بقا را حیات
کرها المها انه قرار و ثبات • درین محنت نجات بعاد بر کمال • چو خورشید
تا ماند پایدار بر قال • دوستان انام و محبان با احترام در آن فرصت عید
لوازم پرسش بجای آوردند باین ابیات ترنم مینمودند همی گفت
هر یاب حدیث دختر عید نبین شوی این دختر افسانه نه بیند ما دامیت
کو فرزند خیلی که جگر گوین شد جهان را خلیل هکم بود فرزند همکار در عید
در این عید شد شادی از ما بعید مستعد آن حضرت شعرا عصر تاریخ
وفات انوری ولی نظیر را بعبارات مختلف در سلک نظم کشیده اند در
مرتبه از اصف صفات ملکی ملکات مقطعات منظومات گردانیده اند
داخلیه فصاحت شعار بلاغت آثار خواجه محمد صفی ولد مرحوم خواجه محمد
ظهیر و هیئی این قطعه را ابلج بیان نگاشته قطعه فلک کج مدار کردی خفا
لدی تو خفا ... الف بتا : ای بعد دور ... خوش دلی ام کو
بجواب خلاصی • ... نتوان ال ... جفت ... چه شاد گداشته
جفا پیشه وفا دشمن • هرگز نه تو هم بی جای : بکیفم این جفا کبن

بلکه فارغ از ضعف پیری وارهی ، فکر کنید با کمی صعود شدی ، بلکه نظر چشم بینش یکتا
ای دست بنای محل هیولی ، چه سفلی وجه عالم از تبدیلی ، از بلند
اختر فکر و تدبیر ، انتظار در ضمیر روشن رای ، از پسندیده خدیو
زمان ، از فزونی عدت پناه ملک آرای ، معدلت خلق معدن صنع احسان
مرکز همت محیط سخای ، آنکه در سایه سعادت او کبیر ضمیمه و بال
همای ، سایه از فرق آسمان برداشت ، گشت همای سیمرغ لای وای
ملجد بود اقتدار حق ، کرد ذی صبح دم اذان سیمای ، شد هم افروز خال
از دستی که سبق محیی از ید بیضا ، لاجرم خلق شهر بود آن کوی ، پشت پا
زد و از خرابه سرای ، دست صحبت از زمانه گسست ، خیمه زد سوی
ملک بقای ، از ده منزلت عزم قرب کرد و در رد نعیم فرمان خدای
مو در عالم درجات شتند ، کعبه مکشوف از ابواب غزای ، سر فراز داد
از باغ نعیم ، هم چو طوبی بود ذی نمای ، بود از جان غلام شاه نجف ، بست
دل از جهان رهنمای ، چشم از هستی جهان پوشید ، عزم بحر امید شد بخدای
کنج فیض و کمالات پنهان گشت ، خاک زرش شد بخلد داد نمای ، جعل مقام رفع علیین
حاجب عشق بود نمای ، شد چو آصف مدعی دولت اقبال ، منادای
جنت المأوی سال او با خود استعفا داد ، دل از غم سوز عقل و نطق فرو رفت
دست بر زمان هم گفتند ، بر غمان رایتم کرد اقای ، وفضیلت

وصلاحیت

وفضیلت و صلاحیت دستگاه جامع کمالات صوری و معنوی خواجه محمد زکی کرد عنفوان
جوانی تا انقضای کرفر حیات چهل سال بود انیس مجلس خاص و عتبه بوس اختصاص
و محرم اسرار او بود و صاحب الذی بر بدیت اضطراب الهایش شکیبائی چاک
کرده سیلاب سرشک از غیب چون باد بیکدگر روان ساخت ، نوکان
در بحر آب بحیث ع این چند بیت در تاریخ این واقعه نظم آورده
قطعه چون مشرف شد بالکرام امیر المومنین ، جانب ملک بقا اقلی
معلی یاد شد ، روح حجه اکبر جان با کوه سجود ، هر رو روح القدس
ما فخفاهم ارشد لامکان سر اقبال بحر شرف سا کو کجا چون بلی صید
ملحقا روح تو سیاد شد گفتم چون شد ملاقات بخیل قدسیان
چون نظر کو فنه روح حاصل او ارشد گفت رضوان روح ریحان و صل عا
فطر ایران از علا موقضی روح چه بخور داد شد گفت اگر تاریخ تفرید
بخواهی انقضا کو هم روح اقا الامکان شیاد شد ولیضا کلک سخن
کنان در ملا اعلی افکاری بحر و این مضمون زبان گشاد ع تاریخ هم
با فصال سخن است ، دان حضرت که هر زبان نظم شعار میگاد و این
چند بیت انتاج افکار طبع اوست که در حین تحریر بنجا طویر ع تاریخ
چو پی خلطه بیمانی بتا صیده با کل عذر سبت من بخادی سید تا ملک
دیوان نخواهد شد اگر بعد از دار حاکم ، بیدار نیا ضمه امداد کرد دست پر کرده ،

بی زنگ هم کرد سلک مرکان نعوت و کلیک کرد از انشا منشیان ملوک کاتب دهر پایه بجواب
بوضایح مثنیان سحبان کرنا ظمان جواهر بلاغت نجوم را بر بساط دقت صاحب
بحقیقت ایشان اند سید المجاهد بعد از فوایض و احکام سلاطین کردند احتشام
موجب افتخار و مباهات ارباب اعتبار است در قطعه که در باب نصایح خالصه
دار العباده یزد با اسم آنجناب شرف صدور و عز ورود یافت دبیران عطارد
نظیر بعبارات رنگین و استعارات شیرین حوض قلم مشکین رقم کرده اند
لازم دید که صورت آن در این اوراق ثبت کرده صورت رقم مبارک
حکم جهان مطاع شد آنکه چون اندوه بیکه صاحب انجناب دیوان قضا و فرمان
ره کوز فیح القضا تؤتی الملک من تشاء و منشور جهانبانی که کوکب تکاثر دو آب
کامیاب مدار توقیع رفیع ظهور و قوام خلود روزگار هوشمند و فوق ساخته
هکذا هو الا حلکه بیت کثیر الاهلال مقصود و معطوف بیاساند
که جمیع ارکان دولت خبر اند بیتو بکلیتهم از اخلاص کیش و اکرم حسن اخلاص و
خلعات ایشان ابا عن جد بحداین دولت ملاد رده مان فعلا بعض ظهور
رسیده باشد لذا اکفا و اقران شرف اعتبار بخشیده نوعی عمل نماید جهان
ره مربوط الطاف بی‌غایات فرمائیم که منتج مراد و مقصود نموده باشد مطلق
انقیاد الصدور احوال خجسته مال درخت معالی پناه عزت دولت دستگاه
کمال الدوله و الملة و الدین اللهقلی بیگ عالیجاه کلبعلی بیگلربیگی
محمود

محمود سعد که حسن اخلاص و کاردانی مشار الیه در عهد دولت ضمیر منیر بیضا
نظیر جلوه نما گردیده و لهذا از ابتدا وقوف مثل نصایح خالصه کار
خاصه شریفه دار العباده یزد را بوی رفعت و معالی پناه مشار الیه
در عهد مشار الیه مفوض و مرجوع داشته بصیغه حق الصداره و حق القواد
و هو اسم و رسم که در رود صد مفتقیان سابق مقرر بود بوی رفعت و معالی
پناه معلی الیه شفقت و مرحمت فرمود از آنجا که مشیت لکن حیث الا
ستقلال علی الانفراد با موضع بود دلو از مر نظام و انتظام نموده در
نظم و نسق امور و تمشیت مهام و آبادانی املاک و رقبات موقوفات خاصه
شریفه حسن سعی و کاردانی خود را بیشتر از پیشتر بوقوع رساند هایون ما
ظاهر سازد و مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در
دفاتر خود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس داشته
صحیفه نوشته اند رفعت پناه مشار الیه را در محصولی مستمر دانسته بعلت
صحیفه نوشته رفعت و معالی پناه مصلحی نبوده بکلی باز درخواستی
داده سند نمایند و در عهده شناسند و بعد عقید و کلا مشار الیه
اثار دراویان اخبار بعرض کمین و ضمیر عالم افروز مفاخرت دار عنایت
روشن و مبرهن خواهد بود که اهل تاریخ تحقیق کرده اند که در سلک وزرا
انتظام نموده امثال آصف بن برخیا است که در زمره حضرت سلیمان علی

بنیاد الله علیه السلام بعد واصف بصفت نصفت و تقوی و کثرت عبادات
و اطلاع بر جهانبانی اشباع انصاف و حضرت سلیمان جمیع مهمات ممالک و قلت
بود و خرد و استصواب او فیصل مسائل الجمهور تا غایت متکفل آن منصب و نواحی
را به لحاظ حضوری ساخته در دیوان لفت و عقد تصنیف ایشان نکرده
اصفی سوید لیه و احوال در ذیل و دهشت سلاطین کوشکها مفادات
مسوده و هست چه بعضی از انظار بفرجه کمال استحقاق و استقلال
لوازم منصب عبودانه از آحاد مید و یا ایشان یکان گذاشته اند مانند
خواجه نظام الملک حسن طوسی و خواجه شمس الدین محمد جوینی و
اتابکان در جمیع دیگر قدم انجاد در دولت بیرتی نهاده در هر که
امرا و عظام کرام انتظام یافته در سر انجام مهمات ممالک و ملت
مطلق العنان گشته مثل صدر جهان خواجه غیاث الملة والدین محمد بن خواجه
رشید و دیگر سلطانان ابوسعید و امیر یار احمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی
و دیگر خاقان سلیمان شان ابو البقا شاه اسمعیل بهادرخان و بعد از سلیمان
جا ... و دیگر خاقان سکندرشان سلطان محمد پادشاه ...
انکه و حقیقت بلاغت شعار جمیع و قفا در ایشان تعظیم نمایند
هر یک در اوان اختیار و استحقاق تعریف و القاب نویسند
ملک فقیر و ذره که ... لم ... و تمیز هوا ده

باز شاه

پادشاه مطلقان غریب و مطلوب و صفات بدیع مایل و راغب صحیح هرگاه
از شواغل مهام و مصاحبه مناصب انفاس فراغت دست دهد اطلاع بر الفاظ
و عبارات بلاغت آیات اشتغال می نمود و به مقتضی شیمه و عادت طبیعت
این جهانبانی که با وجود آنکه بحسب تقدیم لوازم ... عزت
نهاده ... داستان ... بواسطه ...
خاطر ...
تلک ...
... الفاظ دلپذیر ... احوال ... اوصاف
صفات ...
الهی ...
شاه ... **تطمس** ...
...
دلفریب ...
... عالم
...
لا ... **بیت** ...
... **مجلس سیم** ...

بر ضمیر اولوا الابصار از احوال این دودمان روشن است که حق سبحانه و تعالی زمام اقتدار
بکف قدرت سلاطین با اقتدار و دین سپرده و انتظام احوال عالم و عالمیان
بوجود با وجود ایشان منوط و مربوط گردانیده است لیکن چون هر یک از ایشان
جهان و زمان و زمین لازم است که جمعی را از قابلیت از جمیع
حالشان لامع و از حرکات و سکنات ایشان هر خطی که از فحوای آن ودایع
حضرت الهیه کامل شده اند و هر یک از ایشان ظاهر بوده از جمیع خلق که بوده باشند
از انوار حکمت الهی مستتر سازد اسرار عزت پادشاهی لهذا از نوع شریف
دیده بصیرت منور گردیده بهره تمام داشته باشند و تمام اختیار ملک
و مال بقبضه اقتدار چنین شخصی وا گذارند چه نظام سلسله کون و فساد
بکف کفایت و رای صائب ایشان منوط و مربوط است بحمد الله تعالی که سلاطین
حشمت آیین سکندر تمکین دودمان صفوی پیوسته رعایت این معنی نموده اند
و اینک کارستان خلافت مکان و دولت خواهان خیرخواه که باین صفت
اتصاف دارند بخدمات لایقه ممتاز و معزز میگردانند خصوصا منصب
جلیل القدر وکالت که اتصاف علیه است بنا بر آن از قدیم الایام آبا
عالیشان و اشراف طوایف ایشان همه کلانتری خطه یزد علم اقتدار
افراشته و مسند تمکین قرار داشته اند مثل امیر خلیل الله و مرتضی میرزا
شاه و میر خلف و جمعی دیگر و میر معصوم و سیادت و غفران پناه شاه

عبدالقیوم

عبدالقیوم که در سنوات سابقه بموجب تغلبات که تمام نموده اند چون
حضرت ظل الله احوال ایشان کما هو حقه بوضوح در آن ظاهر شد
طوطی کلک شکرین مقال در این باب خاموشی اختیار نمود و
بعد از آن غفران پناه میرزا حکیم بابای بعد از وج عزت و اعتبار
نموده مدت چند سال در آن منصب باستقلال بامضای اشغال داشت
بعد از آنکه دنیا را دیدند رقم عزل بر صفحه عمل کشیده کار او را از قضا و قدر
سر او را حسب الامر حشمت بخت تمکن علیحضرت سیادت منقبت والا نسبت
معزا شاه ابوالبقاء و اختر برج سیادت و گوهر درج ولادت و
سرافرازی دودمان مصطفوی میر عمران که تو امید شمه از حال خجسته مآل
آن دو سعادتمند حدیث ذیل مقال لکذا در این مقام مذکور خواهد شد بلبل
واسطه نژاد قلم دار در میان عرض حال رحمت و غفران پناه الواصل الی رحمة الله میرزا
حکیم بگیان در دنیا در بخواهد اصغا ان احوال ابناء بجانب حال پیشینه و بیهمان
نخواهد بود که انتخاب جلال الدین حکمت پناه مولانا فتح الله طبیب است بواسطه
انتساب خویشی با علیحضرت رحمت و غفران پناه حکیم محمد داود الخاطب بخطاب
تقرب خان همواره با منصب مفاخرت میافراشت بحدت طبع و جودت ذهن و
در فنون فضایل و کمالات و اشیا در عدم و دنیا موصوف و معروف بود و پیوسته
همت عالی او وظایف طاعات و عبادات بجا آورده و در اوقات فارغ میبود

در اوایل ایام جوانی منظور نظر عین الالتفات خاقان گیتی‌ستان ع بلند
همایون شاه دین پرور گشته بمنصب احتساب خطه جنت سرای [illegible] یافت
و بنابر آنکه مهجور [illegible] در دعا یا حیف و تعلق حیا [illegible] داشت و از وفور کیاست
و کاردانی از مطالع احوالش ظاهر و لامع بود حسب الفرمان قضا جریان
خرد فرمان بر مسند کلانتری آن مملکت تمکن کردید و انعام [illegible] نمود و
بواسطه وفور فراست و کمال کیاست روز بروز در مرتبه او در ترقی میبود و چون حضرت
سلطانی را از روی وقوف و کاردانی بر انجام مهم قرین میکردانید با وجود
اشتغال بامثال این شغل در مهام ملکی و مالی [illegible] از نوافل ساعی [illegible]
و از اهل شعر و سر دیوان [illegible] بود دست [illegible] قیل و قال [illegible] که
داشت مشغول میشود [illegible] در غایت اختیار [illegible] امور [illegible]
و [illegible] توضیح [illegible] مضمون [illegible] الخاطر
شعر تو باختن [illegible] کناره [illegible] : [illegible] ذلک
در وقتیکه خاقان کیوان مکان فرزند عین شان ابوالمظفر سلطان شاه صفی بهادر
خان [illegible] زمان [illegible] جلوس فرمود شعر بعز و
شرف شاه صفی [illegible] تاج [illegible] کیتی‌ستان
نشست [illegible] صاحبقران نشست [illegible]
[illegible]

نشاط

نشاط [illegible] سخن [illegible] کلانتر امارت [illegible]
[illegible] داشته [illegible] اشرف [illegible] سعادت
کشادند و [illegible] اوّل [illegible] کرده [illegible] معزول کشته بلکه
[illegible] خلاف [illegible] بلغ [illegible] قطعه
چه حاصل [illegible]
و بعد [illegible] منظور الالتفات خاقان [illegible] کشته کرة ثانیه بهمان
مهم منصوب کشته [illegible] اختیار [illegible] اقتدارش بیشتر [illegible] شد
[illegible] خاطر [illegible] محصول [illegible]
تا در سنه [illegible] و الف [illegible] شکایات خلف الحکماء میرزا مقیم
ولد مرحوم حکیم عبدالله [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] معزول کشت [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] بصره [illegible] مجاز [illegible]
[illegible] سفر هند [illegible] بدست [illegible]
هنوز [illegible] بود [illegible] میرزا محمد [illegible] که
که [illegible] اخلاق و محاسن [illegible] افتاد

روز دیگر روح پرفتوح آنجناب از تنگنای قفس عالم خاک بعالم باقی بجانب
گلشن قدس در پرواز آمد ع باقی انقطاعه دهر بنجات زعفران
بنا و میرزا الحکیم الخلف دیگر بود موسوم بمیرزا فخرالدین که بعد از تنگی قفس
نفس در پر ریضه و نیم موضعه مثل دهانند ندانسته این واقعه روانه
ملازمان هند گشت بعد از آن بنا از موت تمام عمر رسانند از آنجا الحرام طواف
رکن و مقام امید بسته روانه گشت و بعد از آنکه از این حج فیضا بعد روضه مطهره
حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه بهند مراجعت نمود و از آنجا
بر بنگاله رفت و در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت فکم عادات وانا دانها لمقدار
در این خیل وصفا پابرجا داد و امیر زمان اقتدار دارد اصل بنه مقام باغ بهشتی
طرح متولی عالی اساس افکنده و در آن استخانه سقف بعضی از ایوان کیوان
کیوان در گذشت و تالار بس چون هفت کوه وسیع در او هفت آسمان
نمایان مشتمل بر منظرها و غرفها ترتیب داده نقاشان و مصوران مانی
اساس سقف و جدار از آنها بنقوش گوناگون تزیین نمودند شعر این
قصر که هشت در دلنشین فزاید بهشت : ایام باب تنگ کلیدش سرشت :
و تعیین تالار باغچه واقع گشته در صفای هوا این محوطه و میان آن نهری
مانند سلسبیل روان بی تکلف این مکان از غایت نزاهت و صفا مانند
جنت المأوی است شعر جنت خلاصه خوانیش که چون دینه و

حوض

حوض صفابخش نگنجد که در بیان نمیدیم : ز خاک او عنبر و ابر قطره آب حیات
باد از چه نفس روح امین فکنی آگین : گر بهر فردوس بگویم که بهشت است
کند اقرار دیگر باید که چنین است چنین : و دیگری عمارت دار الفتح و توحید خانه
چهار سوق است که مهمان کهکشان انبیه و ایجاد از بدخالت تا اکنون بلندی
ارتفاع و بنای منظر دیبا و دده اند و دیگری باغ عشرت آباد
منتخب الوصف است و اکنون بنیاد میگویند و یکی دیگر باغ سعادت آباد که همه
که از تعریف و توصیف مستغنی است و اکنون باغ عشرت آباد خوانند و داخل
خالصجات سرکار خاصه شریفه و سعادت آباد بعنوان ملکیت حسینیه تصرف
و رشته عالیحضرت موجب بیه سنه قرار داده و هم چنین باغ خان ... بهشت
در قریب نفت بمزرعه فیض آباد و جلال آباد که اکنون در تحت تملکات سرکار
خاصه شریفه است و مزرعه اهراك و مزرعه میرزا محسن حالی سربند و مزرعه
دولت آباد و ... و مزرعه سر ... الیه شود این ... آباد توابع بیلاق
قطعه نفت ... باغ خان خطه ... عشرت آباد که از جمله ... اورا
و مزرعه قریه سیر کهنه و قریه ... که داخل مصرفات آنجناب بود غرض از ایراد این
حکایات آنست که باغ دیگر ... بصد خوارج انقدر ... بنا بسخاوه و حلاوه
بنیاد نهاده است که ... بیان نتوانند گشت و هر سال ... مبلغ

پنجاه تومان تبریزی مال الجهات و وجوهات دیوانی ادا میشده که بر سر کار
دیوانیه همانی نیز مصروف میشده چون خاطر مضمار سخن کیفیتی از احوال
آن جامع کمالات صوری و معنوی باز نمود لاجرم بنا بر وعده که داده
بود عنان توسن بیان را بصوب شرح احوال مستوفیان و ارباب
قلم معطوف ساخت **مجلس چهارم از مقاله سیم از مجلد سیم در ذکر مستوفیان**
عطارد نشان و در باب عطارد نشان ارباب قلم این طبقه جلیله
که در بلدهٔ طیبه بخشیان میان ایشان و عمال سلطان تبریز بوده
بسیاراند اما بعضی از آن جماعت بدیوان اعلی و بعضی بمصالح حکام دیگر
را بتقدیم قیام مینموده اند چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است
و اطناب و اجتناب از آن مقتضی شیوه ستوده اولوا الالباب است
لاجرم خامه سخن گذار بذکر نام آن ملجا اکابر کرده کتب متعلق است
و مسطورات را از السنه و افواه معلوم نموده بقید تحریر کشیده صحیفه
بیان را بزیب ذکر ضعیف آنچه آنکه در زمان سلاطین
ماضیه یکی از ارباب قلم را بمنصب استیفای جزو و کل و نواحی و حوزه
الممالک محروسه یکی از عملا تفویض نمودند تا آنکه خاقان بخدمت
قیام نموده و قبضه انتقادات و عطایای آن بکسی وا گذاشته نکرده فاما

چنانچه

چنانچه لازم الاحتیاط است در دستور خراج و قرار مال جهات موقوفه
مضبوط سرکار دیوان را مضبوط داشته راه دزدی و حق حساب را
فراموش ننموده و بر تقدیر که در تصرف متعینان پنجاه تومان وجه مبلغی دیگر
مال الجهات مقرر و قرار داده بعد از آنکه دبیر عطارد فطرت از منزل
دهقانان متوجه مکان دیگر گردید دوات و قلم را برداشته در مجلس اردو
روان شد و فریاد میکرد که ایضاً جهان را از آتش دان را فراموش
کرده در دیوان استاده گفت که ای عزیز این قلم را انشا آتش دان را در دیوان
گفت که ای عالی مقام تو با این جرم آتش دعوی نیز داشت خانه و هر یکی
دخل که چگونه من ابوا تمام میکرده ام بیت بسوخت آتش ظلم تو جمله
تر و خشک و همچنین بود و خواهد بود ... بالجمله از فضلاء اهل این طبقه
خواجه عبد القادر خلف رشید خواجه کمال الدین محمد اشکلنی است
که در زمان سلطان سعید ابو سعید بمنصب استیفا و وزارت سرافراز
داشت در علم سیاق که مثل او بصاحب خبرتی ... بعد از ملازمت خواجه
خواجه تاج الدین علیشاه در دیوان اعلی از علیجهت تنقیح محاسبات ملازمت
محروسه را بعهده تعلق داشت و حسب الفرمان قضا بنیان بتنقیح جمع
و خرج ممالک محروسه چنانچه باید و شاید پرداخته بعرض رسانید و خواجه
که مبلغی قبول کرده بود که بعد از اتمام آن با ذمه صاحب عنایت نموده لاجرم

خواجه عبدالقادر که از مقام وزیر او بر ایشان رنجیده بود بعرض سلطان ابوسعید
رسانید که خواجه علیشاه مبلغ ها که صد تومان از سرکار در خزانه عامره بتغلب
تصرف نموده است از برای املاک و اینجا بس معاینه باید کرد حکم سلطان نفاذ
یافت که خواجه عبدالقادر بکار تغلب و تصرف نموده و خواجه علی
شاه در عمل ایالت سرکار در دیوان رسید حقیقت انواع خرج غایتم فی البلد
خواجه مرحوم خواجه رشید که خواجه علیشاه را قاتل والد بود کوار خود
میدانست در آن وقت در ولایت روم بود از استماع این خبر تحصیل سلطان
نسبت بوی و تقریر کردن مسبوق فراخ املاکی گشت بیت زشادی با فراخ
دو لبش دوخان چو گل در غنچه داد از خنده لذات ، فاحوال پایه سریر خلافت
مصر رسید که در اثنای او مد و معاودت خواجه عبدالقادر باشد از غرایب
واقعات روزگار دوشنبه که داخل اصفهان شد معان شرمین ما بین اوحاح ممر دهده
همان شب که خواجه علیشاه که متصدی بود که از غایت قصد و اوامر مختلف و علل
متضاده بیمار و استیلا یافته و صاحب فراش بود از دار کوچ نموده متوجه عقبی
نمود که زنده و خواجه عبدالقادر از ان اوایل تقریر و همان شب بیمار علی
رخت هستی بربست علت عدم شان بیت چو از لوح دل سنگ نقش بقا
نعیم محنت عدم شان صلا ، دفا کن بهر کو دل نخست است که جاودانی اسبی
رخت است ذکر مدرسه عبدالقادریه معمارهمت خواجه شادان بیه در آن

مقام

مقام که الحال محله قدیم مدرسه مشهور گشته و در آن وقت متصل بمسجد ابو
مدرسه عالی مشتمل بر حجرات و تحتانی و فوقانیه و گنبد عالی مرتفع که
دایره سپهر را بنا قیام لاف برابری زدی مرتب ساخت بنا و تمود و کل سنه
در عمرکین بیوت بر اوراق و تمام را بکاشی ها اشیای الوان وطلا
و لاجورد تزیین نموده و سوده از آنجمله بکاشی نوعی کاری ثبت
کرده ماه جدید ها در میان مدرسه جای فرموده و بانادری مشتمل
مجد کاکین بنیاد بود ساخته با تمام تمامی موفق گردید در اتمام مقدمه
دعا از بعد سنه اربع و ثلاثین و سبعمائه اتفاق افتاد و چون خواجه مرحوم
بدار جاودانی نزاع شیرین کرد نعش او را بیزد نقل کرده در گنبد مدرسه بخاک
سپردند خواجه کمال الدین ابوالمعالی الدرسی ذات و محاسن صفات اخلاق
حمیده اطوار پسندیده موصوف بوده با هوا پسندیده و خطه میمون بعد ها
بود که او در پیش خواجه بهاءالدین لطف الله صدر سلطان عبدالله و امیر مبارز الدین
محمد مظفر انتظام داشت انتساب حسن اعتقاد و دینت با این محکم شمس
الدین قاسم با جابت مدرسه عبدالقادریه کمال کلفت بپرداخت و ازاده بکاشی
الوان و سقف بطلا لاجورد تزیین نموده و دعاهای جاهد عالیه انتفاع با
نمود که هر صبح و شام از استماع اصوات مقربان ساکنان صوامع ملکوت
التذاذ می یافت و در تمام صحن خانقاه و بانادری مشتمل مجد کاکین بنیاد ساخت

و رقباتی که بابای مجلل قوام الاهم مرتب ساخته و خواستاه جای در زمان
عمر کند بنا نهاده مدرسه و خانقاه او در در پایان دروازه مهریجرد مدرسه
حمام بود و حیاض و فوارح راه روان جاری بود و در آن حین تحریر این اوراق
که در شهور سنه ثمانین و الف هجری بوده و بنای مدرسه و
حمام چون عمر نا پایدار فرو ریخته و خانقاه مانده و درویشان خلوت نشین
خود را بگوشه اختفا کشیده و از بغض شکوه و خوش که با چشمه حیوان همچشمی
نموده در ظلمات کم نامی متواری گردیده و بازاری که بابا بازار مضاد سوق احداث
در دکان نشسته و املاک و رقباتی که خواجه صوفی وقف مدرسه و خانقاه
کرده بود تصرف متغلبان قرار یافت و اتمام عمارات مذکور فی سنه
عشرین و سبعین ماة بوده و محل و مکان ادا کاه بانی و تکیه مدرسه
خواجه شهاب الدین قاسم بود و کاسم حسن خلق و مکارم اخلاق معروف و
متوفی باستقلال بود در ایام اعتبار و اختیار مدرسه و دو عمارت نزهت صفا
بنا نهاد و تمام را بکاشی و طلا و لاجورد مزین نموده در سنه سبع و ثلاثین و
سبعمائه باتمام رسانید و مسجدی مروح در مقابل و بازاری مشتمل بر چهل بیت
در اطراف ساخته و بازار چه موصوف را با بیات الحکایات با غات و طین
وقف نموده و چون اسم واقف موقوفات از کار افتاد انقراض موقوف گشته
مدرسه خراب و دکان مسجد خانقاه خانها شد و فقاده در زمان کوچکی

امیر

امیر جلال الدین حسن اصفهانی که از اولاد جلیل نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه
جنگاه منصب استیفاء ولایت یزد بوجود شریف ایشان مفوض بود و در آن اوان در
اصفهان با انجام اعلا حاصل نموده و باغ منسوب به مرحوم ساخته عمارت مرغوب در آنجا
بنا نموده و بواسطه تعدیات و علو شان از امر استعفا استیفاء نموده دست
از آن کار باز داشت بجانب دارالسلطنه اصفهان شتافت و در آن ملک زمانی
ما بین الحجب میمنت انجام منظور انظار خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی
انار الله برهانه گشته و خلف عالیشان میرزا رضی الدین محمد که برتبه
مظاهر و مفاخر کامران در منصب جلیله مستوفی الممالک مرتبه بلند یافت
وجیه الدین قاضی افضل در بیت سبب خطاب و اتراف و اعیان خطه یزد به عزت
متمم و جهت طبع معروف و مشهور و در مهارت علم سیاق گوی تقدم از همه
انکار ربوده و در امر حساب محاسبان آن زمان در الحساب نمی گرفت کامل باده
در آن امور استیفاء قیام نموده استیفاء تمام یافت و از نفایس عمارات در
اعظم و علو همت سر کشیده باغ نهاده با محل معلا شتافت صاحب قران خاقان
گیتی ستان نوجیب الاستقلال مستوفی ... محصول گردیده و مدت هفت سال
در آن منصب قیام و اقدام نموده عمارات ... بسبب علما ...
ابنیه و بناها ... انتخاب تحریر نموده ...
... فواید و ... تا در ... و ... الاحرف

متقاضای اجل ماخذ نجاتش از کربت تعلقات ادوار بازغایت دقت تعالی وحم
اجل سادات عالیشان و خلف نبط اخر الزمان علیه صلوات الله الملک
المنان میرزا صدر اکابر زمان و اعیان ایران که علو نسب عالی نسبت
حسب متعالی انسب و اولاد مصطفوی و سلاله حیدر مآن بوضوع عمر و ثمره شجره
کلمه ابراهیمی اقرار و اعتراف دارند و لمحضوری اخلاق حمیده و اطوار رضیه
و اعلاء ذاتی که ساخته بود فرمان سلطنت نشان خاقان رضوان مکان شاه صفی
صدر توفیق اداره الصداره بوده که در حین طلوع اللقا خوان ضیافت در نظر خاص و عام
افلام میکسترانید و مناصب این منصب بعشر اعزاز انفاق المحضوریت نافع بود در نعمت
عالیتی با جمیع قلیل میل میکرد لهذا بعد از چهار سال بپایه سریر سلطنت مصیر رفته
داعی آن شغل وحید و حسب العزمان قضا جریان بمنصب استیفای خطه لار معزز
گردید مخفی سالها حیث لا استقلال اعاذ مو قیام مینمود در زمان جهانبانی
خاقان ظل الله شانی صاحبقرانی حامی اقبال الجنت خلد الله ملکه و اباد عدله المکان
لازال اید فاغم مرتضی خلیل البواب سعادت فاوریش از اجداد مملکت و مال
ابدا با معتکف کتاب او قرا و کوفت عام دستور عدالت نهاد بمحض دیوان الملک
سلیمان الحلیم بمسند وزارت تکیه زده و بتمهید قواعد عدالت و نصفت قیام
و اقدام داشت خلف الصدق او تا جامع الحسنا المخلوق و اهل ابن عم ادیب محمد بیک
العادات کلانتر محمد سرای نبیره دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد حافظ
شیرازی

شیرازیست چنانچه حضرت لسان الغیب در دیوان اشعار خود فرموده که
شعر دریای اخضر فلک و کشتی هلال ، هستند غرق نعمت
حاجی قوام ما مجموع تدابیر صایبه و اداء متناقبه و مهما برت دو فن
شعر دانش ماهر است در علم تواریخ از احکام و اقوال سر اهل ابنای
زمان بود و در علم سیاق وحید و یگانه دوران در عهد در
اصفهان که محل منشا و انتساب است مشروف و مکنت بجمل اخراجات صاحب
حشمت کسی بود بنا بر نجابت ذاتی و کمالات ذاتی منظور نظر پادشاه
فرمودن فرستاده حضرت سلطان شاه طهماسب انار الله برهانه شدت
حسب العزمان المحترم گردیده مقامات خاصه سوده سیم مدت چهل
سال بر مخدمت لاستقلال و الانفراد متکی و ساده عالیه دیوان اصفهان
بوده در آن اثنا خواطر خطیرش از شغل دیوانی انتخاب یافته ...
استعفا نموده از پادشاه ... بجای محافظ ... این بیت را که
انعام از طبع اقدس بود بر حاشیه عریضه این دو قدر فرموده
نعیما نعمة الله مال الهوی ، و زیبا اصفهانی تا بعیی ، و ما بالخواص عا
لیمقام تا در قید حیات بود بر آن شغل شکر و اشتغال داشت و بیمن
معدلت ... حسن خلق و امثال ... قلوب کالبود
ظاهر ... نموده که جبیل ... جبرئیل ... نموده ... العباد

واقسام اصوات جمیله مطرب عقل و هوا بند لیکن تمامی صنایع و حقایق را که ادراک آنها
در دید تصرف و قبضه تملک ایشان بود و قریب بچهل هزار تومان تنخواه وجه
بر اولاد امجاد خویش وقف نموده ذکر ثروت و حرف مکنت تحمل ابوبه
از سطوت اندیو السنه و افواه صغیر و کبیر دایر و سایر است و از انجناب
اخلاق کرام که در کثرت قابلیت علی عدیل و نظیر نبود یادگار مانده
هر یک در جمله از بدایع روان بوتبه و فلذات اختصاص یافته و چنانچه
خواجه میرزا ابیک خالد میرزا حسن واهب ملک محمد سمت وزارت استراباد داشت
و خواجه معین الدین علی و برادرش نیز وزارت مشهد مقدس اشتغال می‌نمود و
در ضمن انفوضات دیوانی استان ملایک اشیان فرزند ارجمند رسول الثقلین
و جان علیه الصلوة والسلام من الملک المنان ثوابه اجزی حیاند نخ و میرزا
عنایت الله بسر خواجه نعمة الله جوانی بود بصباحت وجه و وجاهت منظر
موصوف بحسن خلق و علو همت مشهور و معروف جامع جمیع کمالات صوری
و معنوی در عهد خویش و مستوفیات ابخین اسعاد برتفاخر و تفرقت
می‌افراشت و بصدد ایشان محافل قابلیت تقدم می‌نمود و تقدم نواب
خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی بهادرخان اسکنه الله فی فرادیس الجنان
بنوازش و تربیت التفات فرموده بوزارت دارالعباده یزد سرافراز گشته
و بسیاری از اسباب که ذکر سبب موجب اطناب است از آن شغل معزول گشته

چون

چون در فاصلهٔ این اثنا نجابت و کاردانی و هوش و صمیم مؤید بنوبه خدمتی
از خدمات دیوانی سرافراز نشده الیه که مژده منصب استماع می‌نمود حوصله
این کج‌اندیش نیاورده و در همان چند روز نداشت از اشغال دیوانی رنجیده
موضع شهرستان عدم گردید و جناب نقابت پناه تا هامیرزا احسن اگر نسبت قرابت
با مرحوم مغفور میداشت و بجهت قابلیت بین الاقران ممتاز بود در زمان
سلطنت و فرمان‌روایی خاقان بلندمکان سلطان شاه صفی بمنصب
استیفا منظره بهشت منزلت یزد معزز و مفتخر گردیده مدت چهارده سال
در ان شغل قیام داشت و چون بسیار در دولت ثقافت و بحبیب کردیت ایشان میل
تمام داشت و استیفا و حفظ او منصب استیفا منع نموده با مدوستان ازین شغل
بر داشت ملکه از امور دیوانی اعراض نموده در دنیا و عدم منفعت موجب الیه
بسیار بعاشق و عاشق پیشه بود و منظوم اشعار زبان میگوید و قبل از آنکه
بمنصب استیفا معزز گردید در اصفهان از تجنب ایشان با یاران نام بر بی
میل تمام بسیار انتظار داشت تعلق می‌نمود در آن کار تحمل بی‌عدد
کرا نکشت تمامی در مدت تحصیل گردید اما از آنجا بنوعی که تفاوت و شرع بود
که بعدا امر او تحصیل امید انقطاع بوستان بحرفانی انجمن فراغ اعراض
نموده در باغات فردوس آباد و عمارت بهشت بنیاد باهجانان بخواسته
و عاشقان بخواسته و جسته در طواف و نوا دنیز عشرت بسر امیرود و میرزا حسن

بجهت خاطر جوئی معروض ایدیگی هذیان سعید غزلی منظم اولدیغندن بنده معروف
ارسال بوردیلر هذا نظم ایکی صیاد هوا گردده نگاه هنگ بحر با
خبر باین که صید تو شوق نمی محمل مکیر چنگ بو سینه شاهین قضا کند
زاغ سیمرغ شکاری که تو داکشته اسیر منما چین جبین نامنبل الحول او
دام عشقا نتوان یافتن از موج حصیر اقتابی که رخ از مطلع حسن تو نمود سیر
بو تو حسن اوده شنذ انظر سپر توالی که ماه کلی اوجی یا سوادیست دیده کلستان
جهان هر دو نیل است نظر خط زلف تو کی بعیده حل عالم داد او هم از تکمه
خط کوده جهان را تسخیر تیغ ابروی تا بعدی که از نو سک کار شمشیر
نیابد زقلاع تسخیر بیج عشق تو دل از ملک و اوصاف نه بند کرد بید یکا بولد
تو بی ناخن شرح عشق تو کلیدست که از کوشه ابرو کمان پادشه را بو نفس افکند
ایذی سیر به عشق تو باز انکه بیکد منعن همت او سر مقصود زغیار ادب
اقاده بونیه غالب صید تو که بید جا وصید بو شده تو دست طالع جنت
کرسوی عالم کیوه شب مناله بتیم تو قدم بکذارده سجده بنکو کین قدم
دست تیموده نیک هیکل اسیر اه کنده جشم تو پس [illegible] بنیادی که قضیه امکند
دستی کیو هم چو جشم کان خود انکس بچشم تو بکذار کون شگان تو خواهد
کلبانه پس تو چون غنچه بیت اموو نکه پا بولن توانست بکل بحیش کین رخ
غنچه ما دنی ملکیر نامه بستان تو فرداسکه بخل وقت بطرز ... است

کروشاخ

کر بو شاخ بخت تکه البجیس بصفای نظر مهر محبت سوکند که اکی ابدایش
او تو سود و قیلت بابتعه مسکنم رونز تو د اجون شب خیز بعمه نار مسکنم
زلف یار د الجون خط اردو بحیره انطو طی شکرستان فصاحت معنوی انشا
بلا طولی داشته خانجه معنا دیده ابن عالم اوده بعه که بجهت طلب اسب
بمرحمت پناه قاضی صفی الدین محمد قاضی القضاة یه نوشته ظاهر میکوید
صورت رقعه اسید که طوه عنان سمند جهان تکوه قضا د نبال الکام
تو سن عالم بو تو ده قدد هوا و دست احتیاد بیکان غا العقاد
بیده ابلق بونده ست بلکام دل ده دستان کام هوا خواهه ده دادی
اماده خاطر ملکوت ناظر که داشته بیای دولت محتاجان ده تیح اهانت نکا
سعادت اشهب مراد خالی کوده ثانیا معروض میدارد که بو بیشگاه خوا
او در فرع این خیر بحب اثر یو ظهور افکنده که قبل این بحسب الفرمان
قضا جریان دامت سلسله صاحب عراق وارد شده فرمان داکب طلال
نواب کامیاب شرف اقد یدار رفع اعلی که هذا ببحار کرامی بدار ایو خان
بایه وقف عرض بیر کردن خرامش مقدرشاه که بیاده مات عرصه
حیات بحر واهب دیر جرکه اینان شده اب عا العباده بیعکر بکه سواران میدان
اسعد اعد استقلال رد امده بکیر سمند تقدیر یو غلم کوشاهته
حرام نوم الکام بطرز نفس نفس که معلی فرستاده ده خیل حاجبان شان

سر انجام باوج صباحات ساید و فتحات کوس ترمات عدالت و سعادت
واقف اند و سمر یاد و شمر نجابت و اصالت و اعتبار و مصدوقه محال الخالصه
جلالت و جلالت و انجاد هر یک ابر یست که در بهار دنیا جیب و رق گره
کبود فلک را بیاد بر وفق بخوت در دنیا و دولت و را ز اجزاء طالع نه
کردون کردن کشیده و دعوی سر طینه که بخش رستم دوش افراسیاب
میکردند حین بر جلیقای دیگر و افسانها پر تزیین کشید و عیب شیا ری
موانست دیار بسعدی متحمل بر پیشگاه عرض جلوه قبول داده امید وارم فاقول
با نسیفا و غفلت و عضب حلاوت حیرت مشغول و از سر کینه نوشی حرون
بخت و انگون پای بند چهار حد ایعنا صر کردیده هر چند پا بدپای اندیشه
دانش جهت هفت اقلیم و بیبان احوال امید عاطف که شاید عنان تو کل مدعا
در طلب جنت تمنا در اینکار دراند ز بن بر زین حصول مقصود در نماید
در بوزنه که بخیال معین دو تنکنای بدا هه درا سعد تیغ کریما را
امیا خود اعراض بتجربت اهل نفاق به تیغ نخاف شلتاف سر کوبم کشتند که
کردار بحضرت چرا طراز تعصیر بسر ده جا و عوا اندیشه در یک بخیال کوش
هوش این سر دستم رسانید که سپر ان کتو لیسته طوا بل مواکب لشاطوا داد
دعوی جلالی بحضرت ده پیغام دیو هیکل در دقر سپر کردون کهل
مشغول و صرور بقا و لمعه و طلس سپهر بر بنیاد داده و سبل صحیح نفقه

کامل

کامل مشغول دعا مو دند که یکی با سر زلف سپهر هر زلف و یکی با سر خنک
فلک هم اهنگست فاد بر خیال انا سماع الخصوص می انداز بحر یک ثانیا
شمع شاعرانه سمند امید انجا بر انگیخت بلد طریق توفیق بر منزل این
تفکر رهنمون کردید که هر گاه در دهر که از فعال تغافل حادث حادثه
در داده و تکاپوی خیالات از پا در آمده هر ندبیر و کار دران انکلکون سواد
عرصه جمعیت و عنایت حین صبح بدوش ضمیر دواسبه عبیدان حمایت
تا خته بمحافظت احوالات پرداخته چه نقصان وارد آکوکبست قلم را
در صفحه میدان عرض تمنا بجلوه در آورد چشم بدداده و فاید کردی تا
انجه لازمه ذات ملکی ملکات باشد از قوه بفعل اورند چنان اندیشه
چنان اندیشه امید وار مستند چنین خامه انگشت قبول بچشم گذاشته
با بن سعادت بحسن سخن کوتاه که چشم داشت از ملک النعمان در جمیع الشان
انکه از بخشایش یکجا از ان توکبه باشید و خسرو کلکون سیرین
لاف بوالعجب دهر پی میزنند و کام زلف کامران قادر حیرت و اسیرین
ساختند و از تعلیلی که بطریق تعلیمها و سیل ندبیر بدست بعضا ماعتی
دکستا خیحضرت ملک النعمان ارسال داشته دیده بصیرت بصادرت
پوشیده داشته و جرات کشیدن بخشایند بحضرت دولت علی الدوام
در دین سعادت ما بدرقه دیگر که بهجت شکوه بو ناوت پناه میرزا محمد شفیعا

میرزا محمد شفیعا نوشته است طوطیان شکرشکن شیرین
منقار اقلام مشکین ارقام شکرنثار خدام والا مقام وفا وفاق شعار
پیوسته در شکرستان عدالت و اقبال در سخاوت و اجلال شیرین
کلامی و منطق کرده کام امید تلخ مزاجان مستمند را شهد و شکر
خند التفات چاشنی قند مکرر بخشند صاحبا صاحب مکرما است
که مقابل تو بینی این تلخ کام یعنی عدم انبساط تنگنای شکرخانه طوطی دو
خاطر تنگم با لامم نهاده چون چار تنگ تنگ در اندیشه آن دارد که
آن شکر خاهی قلم تراشیده و عارض صحیفه ابرو را بناخن لب [illegible] سنیده
نقد انشیر در شکر حرب و شیرین تو در سلک انشاء در آورده مجدب
او سال فاید در یک انکی التفات سرشار طالع ذوی نوا از ضعف بیرون
آورد و بگمان اینکه مبادا شکر تنها [illegible] و عرق انفعال در سلک نکند
طوطی خامه را با طعمه این شکر شیرین رخصت نمیداد الحال
که وقت سامان دادن باو خانه را تعدی معلی چون تنگ شکر تنگ
کرده وقت شکر نایاب ملکه چون شکر در این چار جز این نه دانست
که کلک قلم را از لکنت بند زبان بر بعار خود چشم حدات را از شکر خواب
بیدار ساخته دیبایش مطلع رخش مطلع حافظ شیرین کلام مترنم گردد

شعر: صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که سر بکوه و بیابان تو داده ما را

شکر فروش

شکرفروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکرخا را انجام
از دست دو لحصول فراخ حوصله مخلص را متنبه شکر احسان شکر کام
سازند که مصالح مربای طبع قوام یافته محبان امید لبریز شهد حصول
مدعا گردد و از الطاف جلی بعید نخواهد بود هر چند طمع چون کال
خام است لکن صفرای بلیمون [illegible] یقین که از شکر سفید گردیده شاهد
تمنا سرخ و سفید خواهد گردید تلخ کامی دشمنان و شیرین
مذاق حبیب دوستان باد قدوه ارباب قلم میرزا حسین
الجامع کمالات صوری و معنوی برادر میرزا طاهر [illegible] بود
و بمتانت طبع و لطافت ذهن در مهارت فن شعر و انشاء مشهور
و معروف [illegible] در مبادی ایام [illegible] از حوالی [illegible] اصحاب
فن رکاب علیه عالیه زینب بیگم صبیه شاه جنت مکان شاه طهماسب
انار الله برهانه [illegible] تصدی اعمال و دفترات خطه [illegible]
یافت بعد از آن [illegible] اسعد [illegible] خان [illegible] کتاب
علم استیفا در دار المؤمنین کاشان برادر خلف بعد از فوت برادر خود در سنه
ثمان و ستین بعد الالف مستوفی دار العباده یزد مدت هفت سال
در آن بلده بخدمت منزلت استیفا [illegible] چون پایه [illegible] دوستی
[illegible] از آن [illegible] استیفا [illegible] بلده [illegible] کذا

بایدکه بمحل اشتغال دیباچه این استیفا خطه رشت که از امهات ولایات گیلانست
همت گماشته دنبال آنکه بامداد دواعات ... مرحمت جمیع
مناصب عالی سرافراز گردید و بعد از این چند اکثر مطمح انظار ارباب
دولت منظور بوده در این هنگام یکی از مختارات خطا ارسال نموده بیت
دسته وابیات استیفای دشته ام کردن بود دسته در دور بون
کند اگرچه بمطلب خود فایض نگردید اما در همان سال که در سنین از
سبعین و الف موافق در بدل گذشته در منصب ... بند ... که عباس
از جانب خاقان خلد آشیان صاحبقران شاه عباس ثانی سرفرازی یافت
در اواخر همان سال از آن امور به نوعی اعراض نموده در خطه لاهیجان ... مستشار
عدم نهاده مستجمع جمیع مکارم اخلاق مولانا ... باصناف مرضیه ... و شیم
مرضیه و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و بحسن خط ... و ...
در علم سیاق معروف بود در سنه خمس و ستین و الف بمنصب استیفای خطه
... سرافراز شده مدتی باین سال از آن امر استیفا خطه نموده در آن
خان احسان گستر ده با شعرا و ندمای کوی ... صاحب
من ... آنکه ... هر ... بر باد پای تلاش ... گشته ... بیا
سعی ... مراد ... مقصود ... که ...
مدید ... مراد ... باعزاز ... گشته بار دیگر

معلا

معلی اشتغال مجدداً بمنصب سابق الذکر سرافراز گردید القصه زمانه غدار با او
مساعدت نکرده هنوز بود این عمل صورت اتمام نپذیرفته که روزنامچه
حیاتش باختتام رسید در روز هفتم شهر رمضان المبارک سنه سبع و سبعین
و الف در دار السلطنه اصفهان از دست ساقی اجل جام مالامال انجام نوشید
نقل المجالس این اشتغال ... مصر ... صحایف امثال و ... زمان
لطایف ... نماند که مجملی از احوال منشیان ... که بموجب حکم
در زمان پادشاهان عظیم الشان در خطه ... باموراستیفا قیام نموده اند
در این هنگام ظاهر گردید و بحسب ... خامه بلاغت ... تحریر ...
در این مقام نیز لازم آمد که ذکری جمعی از اصحاب قلم که در بدایع دانش ترقی نموده
بمرتبه عالی رسیده اند در این ... طبقه ... قابلیت ... سعادت ...
و اسطه ... قلم واحد میدان صحایف اوراق بجولان در آورده بنان ...
خامه ... بدایع ... دل ...
اند ... مانام ... صحیفه ...
مانند ... که شخصی از ارباب قلم که ... فضایل نفسانی و کمالات
انسانی موصوف ... صلاح و پرهیزکاری معروف ...
از فضلا ... کشیده ... عقیدت ...
و پیوسته ... تا ... و زیاده ...

درباره جوهری ذیل نوبتی در حضور یکی از فضلا سخنان کلام آغاز کرده گفت
سبب عدم توجه انجام مرام را نمیدانم هر چند آنکه عبدالغنی عبد علیه الرحمه کو
حقیقت بو بیان میبندم آثار شفقت مشاهده نمیکنم استدعا آنست
که شما انابت بنجفی بعرض رسانید داعی در جواب فرماید عرض رسانید الشخص نجف
شیخ رفته ماجرا را گذشته تقریر کرده و التماس در این باره باید عرض نمود شیخ
فرمود که سبب آنست که هر عزیز را صرف کاری میکند که هیچ کار در عالم عالیتر
ناراضی و خلایق از شیوه قلم او در محنت و از تیغ زبان او زخم دار و دلفگار

بیت همه دیدند نکته‌ها در حکم ذریب نه صدق و وعده نه صبر و شکیب

الشخص گفت که اگر فرمودی که عمل شوم و شغل مذموم است اما طبیعتم مایل
در داوری ضامن داده هرگز خاطر ما را عزل و طلب نگذاشته و چشم جنات کمال
خوبان نگشاده حسب المقدور در ریاضت منهاج عبادت و اطاعت صرف عمر
در دیده شب بیدار اوقات که در عمر و در جهالت ضایع کرده مشغولی
مینماید در وقت راهنمایی شیخ دعا نماید که بهشتا میکوشد و فنکاری که از
ظلمت شب سیاه جوانی بر این سپیدی باید عدد روشنائی صبح پیری
جلا داده نورانی بنماید و مضمون این بیت عمل مینماید بیت صبح
پیری صد بار خرد دمی هشیار شو خواب تا کی وقت سحر بیدار شو
شیخ فرمود که آنچه گفتی خوش صحبت داری غافل مکوید را ما متراس اما در جز که

ادبار

ادبار قلم انتظام داده و خصوص از نطفه جلیل لطیف ماده داده
مدار آن قوم چنانچه رقم رود از ضعف دیگران ایشان مانند شتر ماده و ماده
اگر چه از قسم ثالث صنف چه دانم ما هیچ معنی شد تا از مشاهده انصاف
خاطر ملک زیر مکوید و مجمل الحقیقت احوال مستوفیان عطارد نشان که بعنوان
سلاطین جهان در خطه بود علم افتد از افراخته بود باید بر وفق حقیقت
ظاهر کرده بیت بد نیاوری بنان بیان کو عیب در این مقام لازم دیدیم که مجملی
از احوال جمعی که در آن قلم یاد دارند و رسد در و تقدیم بیعان زمان بوده
در این صحیفه نگارش یابد و مقدم از نطفه جلیل الخواجه قطب الدین
خسروشاه که سلسله نسب او با میر کبیر اعظم میر جلال الدین جهانی شاه
میپیوندد و انجناب در علم سیاق بمرتبه کمال رسیده بود در زمان سلطنت
شاه جنت مکان ابو الفتح شاه طهماسب بمادرخان قزاد فال و منال
داد الیعاده بود داده و نسخه قانون در دست داشته و در علم سیاق
و تعلیم حساب تالیفی مرتب نموده موسوم بخلاصة الحساب و الحق در انوشا
کمال فصاحت و بلاغت بکار برده سخن دانان سابق و حساب دانان لاحق
مانند آن رساله تالیف و تحریر ننموده‌اند در تولیت مسجد جامع سر جهان
حسب الشرط واقف متعلق با نجناب بوده و الحال آنست با اولاد و دلدار اما
مباشرین اوقاف در حیطه ضبط و تصرف در آورده‌اند و جز نام تولیت

با ایشان نیست و دیگری عمده ارباب قلم [illegible] بدقت سلیم النفس
داشت قلم معز الحمد نویسنده که بانواع فضل و هنر موصوف بحسن خط و
لطف طبع معروف و در غایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور
استعداد و استقلال مرجع اصحاب انام بود و در مبادی ایام جوانی تا انتها
اوقات زندگانی که سن شریفش قریب هفتاد سال رسیده بود در دار العباد
یزد با امور نویسندگی که قیام داشت در اینجا دار خود ساخته بکتابت
و یکی باد بر لحظه‌ای نبادی دعا مشغول است و با وجود اشتغال خطیر در طاعت
و عبادت حقیقت فرو نگذاشته اوقات صبح و شام بعبادت و طاعت علام
جل ذکره صرف کرده و چون دعوی خوش گفتاری در نقش صوفیان حمادا
خانه و صفاهانست که نوش مشرق بخشش حضرت صورت نه بندد
و هفت گنج بی پایان گنج غنا بدست فنا داده بر نسق که هر دنیا فریفته نه کار
عاقلانست که از فنا می است عاقبتی که هر روز نو عروس شده در دست
دیگری خواهد بود و با هیچکس راه وفا بر نخواهد بود **شعر** ما نکل
بیخانه دل این باغ نیست لا الله الا هو داغ نیست **شعر** شیخ زنده بود و کیست
خواص نیز گفته هیچ گونه ذلت : نظر الالتفات بزخرف فانیه سمی
ابدا لحق تا آنکه در شهور سنه حین و المعدا ... اهل دنیا فراهم آورده
مضمون این ابیات عمل نموده **شعر** عجب که بیمی نماکند : یا که دنیا کو که با ما کند

معز وفا نیست در این انجمن : بوی وفا نیست در این خاکدان : ازین
سرای فانی بعالم باقی خرامید : نقابت حقیقی نقابت بحقیقت خداست و دیگری که
ازین بعد از نور حضور سیادت و معالی دستگاه شما امیر محمد طاهر
که حسب خاندان وجهت نیاد معز الحمید ادنا الحضور خیر البریا صلوات الله
وسلامه علیها است که تیغ سحر کمان زبان او نتوان کشید و منشی فلان نقد
قامل بومالج مصنوعات بیانش نیاورده سیکر کرد و کلک الطافش نعاد
مخزن اسرار فصاحت و سر ... ظرافت تا در دو مطلع انوار بلاغت
هر روز معانی که ما یماش تفکر نفیس بجید ادبای هوش بهر نقد حقایق که
بیغلت ... بتحیت سپید اصحاب خرد بلا لفکر صائبش بتعرفات
کامل و توصیفات شامل نظر جریر بیان دقایق در میان آورد **نظم**
معانی تقویم بار جان نقد ای : مبانی تجریر و او حد بی بنی ز کمال او طوطی
نطق را خجل کرد از نعمهای سعوی : در مبادی ایام طفولیت و مقدمات
نامو تعلیم علم سیاق اشتغال نمود و در اندک زمانی بمدارج دانش
عروج نموده ما بتجربه مقام نمود و ملازمت ... بعهد
از بعد ان ما تقدم ... بود بلکه ... ایشان علم ... کتب با جمع ...
حیثیکه ... ارباب کمال ... استعداد جرات نموده ... **شعر**
تا کو ... اساد هم بیماست : مشعل ...

نسخه‌ای که در علم سیاق بقلم معجز رقم بر صفحات ایام تحریر نموده از تعریف
و توصیف مستغنی است صحایف بدیع انشا [illegible] عطارد نظیر که نقش بند
سپهر یابند شاگردیان او در [illegible] تحریر [illegible] خان بیان
است لفظی چون لآلی منظوم [illegible] و خطی چون در منثور طرب
افزای سفر لطف لفظش [illegible] با هم ابیات انوش را فراید حسن
خطش کرده با هم ابیات انوش را قرین [illegible] که در علم سیاق علم اقتدار
افراشته [illegible] نظر به وجوه قابلیت [illegible] رقم معاودت
بر صفحات دهر [illegible] انتخاب کتب این علم شریف نموده اند
و طریق [illegible] نیکو نهاده [illegible] نظر [illegible] سلیم ساخته [illegible]
میکنند وقت حافظه انتخاب [illegible] که [illegible] اسم
نوشته [illegible] هر باب مبالغی تحریر یافته باشند [illegible] نظر اسامی
[illegible] انتخاب [illegible] از خط میخواهند [illegible] و بی آنکه
احاد و عشرات [illegible] والوف [illegible] قانون و قواعد اهل حساب میزان
[illegible] تکلف [illegible] بمصوات
چنانکه گفته اند ع طبع لطیف تو همه فکر نکو کند دایم [illegible]
کتاب [illegible] در علم سیاق خود را در سلک شاگردان [illegible] سبحان الله
غلط گفتم [illegible] و اقبال [illegible] کار خود [illegible]

والافاده

والافاده [illegible] سفر [illegible] شاید [illegible]
در [illegible] که هر غرض [illegible] اظهار دانکه [illegible] این کلمات سخن [illegible] در مقام
بلیغ [illegible] اخلاق و محاسن [illegible] انجناب [illegible] شاید که [illegible]
[illegible] لاجرم [illegible] انجناب
[illegible] قلم [illegible] رقم میکرد [illegible]
که [illegible] استیفا [illegible] تحریر [illegible] مقام [illegible]
[illegible] سیادت [illegible] کرام
[illegible] نظام [illegible] صاحب [illegible] نهاد
[illegible] طبایع [illegible] گشت تا [illegible] الحکم [illegible]
[illegible] خاصه [illegible] انجناب
مرجع [illegible] التحریر [illegible] اشتغال
[illegible] الاحترام [illegible] انجناب سیادت [illegible] سلاله
السادات العظام [illegible] علینا [illegible] است که [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] خط تعلیق [illegible] علم سیاق [illegible]
طبع [illegible] ایام [illegible]
[illegible] استیفا [illegible] تحریر [illegible] علم [illegible]

اوقات دفتر سعادت و صفحات دهر منکشف و حسب الحکم جهان مطاع آفتاب
شعاع اشراق کوکب اقبال خطه بود سرکار خاصه شریفه بانسبت پسندیده
صفات مخدوم و مرجوع بود و هر خط بوده و مستوفیان هیچ محلی
بی وقوف واستصواب آنجناب دخل نمیکردند و جمیع مهمات و تحصیلات
دفتر مهمات و بعضی محصولات ورای صواب نمایش و اعتماد داشته انوار
شعور میکشادند و با وجود این اشتغال لیل و نهار اوقات فرخنده ساعات خود را
در وظایف طاعات و عبادت صرف نموده کاه بیکاه مضمون این ابیات نعمات
سمات را بخود تکرار میکرد نظم ابلهانرا همه جهان حلوا دادند
دوستکامی کنید جهان ... کار جهان ... اهل بصیرت است ... دادند
و اردو سرابکار دادند چون نمیتوان بکلش بود حافیان رسید
تمام دیده بنظاره دادند و چون سن شریفش قریب هشتاد سال رسید ندای
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی بسمع مبارکش رسید موجه ریاض قدس کردید عنان
انا الیه راجعون ... جانب خلد فرمایشیکه انوار آنجناب از مطلع
او تابان و شعاع سعادت و صفحات حال ... بیت نجعت
طالع ... فرشته طلعت ... فال
موسوم بمیرزا محمد ابراهیم ... بصیرت ... توفیق ... یافته
و ... انوار الهی بجبهه حال ... یافته اکثر اوقات فرخنده ساعات

بادای

بادای وظایف طاعات صرف مینماید و همواره بر سجاده بر همین کاربیک
نشسته شرایط اوراد بجای میاورد سعی سرمایه سعادت
دنیا و عاقبت . و چون اشراف کوکب اقبال سرکار خاصه شریف منصب ایشیک
اقاسی گری سیوف با کمال فضلت است در زمان خاقان والحسب
الوهم خاقان خلد آشیان صاحب قران رجوع بآنجناب کردید و در هر مهمات
مهمات و بعضی کارهای عظیم امانت و دین داری بر اتمام اشتغال
نموده و پیوسته مدار و بردباری شعار خود نموده ... همتش
تواضع زینت کرفت و کفت ... بخلعت حلم ... در محضر کمال
کنایه با ... نموده اند که تواضع دشمن را دوست کرداند و در
بمرتبه ... ساخته ... بخدمت
... مسلوک ... مابین
بحجت شریفش ... مضمون این بیت ... ساخت
بیت ... مخلد ... کان ... شام و سحر ...
جانند ... توفیق و اصحاب سعادات ... هند
لبد کمر ... اطوار پسندیده آنجناب ... خط ...
اکر ... قلم ... عرض ...
مانده ... بیان ... اهل ... در ...

بدین قدر اختصار نموده ما بقی را رجوع بصحبت شریف مینماید محل بیگانگی
انور بود و مجمع اخوان است در محله قریه باد که از غایت صفا چون روضه
بهشت بود و از صفای هوا چون باغ ارم محل آسایش و سرور **نظم**
سبزها نو دمیده بر لب جوی ۰ باد صبح از شکوفه عنبربوی ۰ زلف سنبل
مجلسهای کند ۰ گرد مجلس بنفشه بلد دربند ۰ این چند کلمه چند از احوال
صوفیان که بمقتضای زمان زبان قلم با نشاء آن مبادرت نموده بود جمعی
که توانست و دانست از عهده شرح آن بیرون آمد امید واثق که بکار مردم
اوصاف فاضل انام و محاسن اطوار داکان عالی مقام چنان است که ذیل اغماض
بر کلمات نا سنجیده و عبارات نا پسندیده یک بی بضاعت پوشند و
از تعکیر نند بر مدقه فقیر نیازی **ع** ما آنکه سراسر همه نستاقادات
بعین الرضا ملحوظ سازند ۰ هر چند درین سینه فغان داشتم ۰ دل بدل
از دل بزبان نداشتم ۰ گو بیدو گو بیایی انکه نم ببینش ۰ پوشیده بداین بر نکوی
خویش ۰ چونکه بدین رسانیدم کلام ۰ به که کنم ختم سخن والسلام مجلس پنجم
انتقال از اقلیم سخن بمبانی اجمال میرزا کامران بن بابر بادشاه و ضمیر منیر مهر تنویر مالک
دولت و اقبال در شجاعت معادل رستم و اسفندیار بود و هنر خواهد بود
که نخست شخصی از طبقه جلالت شعار که در خط جنت نشان بود علم
استقلال افراشته صاحب ثمن سابقه محبوب و علم افاغم بدوش
ضمیر

ضمیر از درویشان افتخار مولانا فخر الدین احمد بابا نصاب است که آباء کرام و
اجداد عظام وی از احتشام او از قدیم الایام در سلک اعاظم و اشراف
مشهد بود و با انتظام داشته رایات افتیاد در اقتدا وی افراخته در حال
الحضور افضل فضلاء زمان و اشرف علماء دوران مولانا شرف الدین علی
بافقی که بوفور علم و دین و دانش و مزید فضل و پرهیزگاری در ادنا و اقاصی
صیت اشتهار داشته همواره بلوازم مدرسی و فتوی پرداخته نقش افاده بر
الواح خاطر طلبه مینگاشت در سلک صوفیان و ابکه مسلک جاه و تحلیه
مصاحبان مجلس جنت اشیاء خاقان جنت مکان شاه طهماسب
انتظام داشته پیوسته پادشاه عدالت دستگاه همت عالی بهمت
و استرضاء خاطر شریف میگماشت و در کتاب سلم السموات کاذکر قاضی
است مذکور است که جناب اشرف العلماء مولانا شرف الدین علی در
دار الملک شیراز کسب علوم و فضائل نموده در جاه عزت تمام داشت
در واقعه قتل سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان فرمانفرمای روم و لا
دعوه و اولاد او بعجا بخیر در تواریخ مضبوط مسطور است بحسب تقدیر
ایزدی در علو السلطنه قزوین در دیار انتخاب این رباعی پوشیده
نظم کشیده در مجلس بهشت آیین شاه جنت مکان بیان فرموده
رباعی دست ستم سپهر میبایدنما ۰ سرپنجه فتنه داشت از بیخ بلا

چون معنی درعین نیت بخت تو گردد ؛ اقبال تو ساخته دستش از پنجه جدا
داین بیت از نتایج افکار آن بزرگوار است که در دیوان خود ثبت او
ابیحی اثر منظر بر دامن بیت نخواهم که بلند سوی چمن باد نورش
کوی بش ؛ کر و نسیم دوی ادکیو دکل عنبری کند پیش ؛ مولانا فخر الدین
در صادقی ایام جوانی بعنفوان ایام زندگانی بتحصیل فضایل و
کمالات کتاب مشغول می‌بود ؛ تا آنکه پادشاه بی‌نیاز مفاتیح
سلطنت ایران را بقبضه قدرت حضرت کامکار بیت شایسته
افسر کیانی ؛ زیبنده تخت خسروانی ؛ اعنی خاقان گردون احتشام
کیتی ستان شاه عباس ماضی جلد و الخضوع عنایت بوسید حشمت ملت
وکامرانی نهاده بود بتوالت معدلت و تنظیم امور جمهور تخد
در افکنده جناح مرحمت دلجان بمفارق طوایف انام نکستر
دلنجاب بابی بخت خداداد بپایه سریر خلافت مصیر شتافت
بیت خسرو کامران عدل طراز ؛ شاه عالمیان بنده نواز ؛
التفات عنایت بغایات در باره او نموده فرمان همایون شرف
نفاذ یافت که آنجناب مسند دار الشجاعة بافق در دار العباده یزد
مانند سی صد نفر مابنان حلالعن تا در کلالبان دستم اقتدار
در سلک ملازمان سرکار خاصه شریفه انتظام دهد که در معارک

درمعرک

درمعرکه خلاف فرمانروایی نقطه جان نثار خدام عالی مقام پادشاه گردون شان
نمایند و ازان ولایت تعقد از سرخیل افاضل حسب الفرمان شاهنشاه
عادل بلاد مذکور شتافت و جهان سی صد نفر او تفنگچیان تعیین نمودند
تفلعکت ای شجاعت شعار که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان
ثعبان مانند کوه الوان را از بیخ بر داشته در صحرا کر نام و ننگ
بر میکان [illegible] تخم اجل در زمین دل مخالفان کاشتندی و ولد
تفنگ آتش فعل تزلزل در ارکان قلعه [illegible] انداختندی و هم
اوزدان جوانان بیت همه دایل شاد و با سانخان ؛ همه
کینه فیروزمند بانام ننگ آنجناب بپایه سریر خلافت مصیر پادشاه
هفت کشور شتافته و مشمول عواطف بی‌دریغ گشته مفتخر جهان و
پناه وقامت قابلیت معنی باشعار خلاع الکا در اقتربها فاخره بیاراست
و علامت غالب فی‌ضیر [illegible] فرح دلبجهای لنجال آخرمه کرد مانده معاصه
خجل فضی غفات [illegible] ذلک دامنه تیول ضبط او مقرر بود در جمعه
اولاد آنجناب [illegible] غالا تعیین نموده مهم [illegible] در حکومت ولایت او
استقلال یافت و علو اسمای اقتدار افراخته و قوافل عدالت و رحمت جناب
احوال رعایا و متوطنان آنجانب شایسته شکایت غافله تصف تخریب
شجاعت کاملا و عدالت شامل داشت در دعا و وظایف طاعات عبادت

دلین سعی و اهتمام با فواید شاد نتیجه تا ایام دولت این تضعیف احسان
کند و ایشان از انجام تا ایام جدا دولت نوافل و فواید شفا اثر بود دیده
میدان مضاف و قتال دو روح رستم منتقد کاید بعوق جلادت
اوا فرین کرده صحرا و عبادت خان دوران عبادت نهاد
بکمال اخلاص فیما ذکر ادنی ترشحی از بحار باید **بیت**
بجنبش همه محل است کار بعد ز شب انجم طاعات بیداد بعد ز شمشیر
خون بعد از او در منجلت ز همه دیده صحرا ز لاله لاله فلک و چون از
اتحاد اهل اقتدار مجمع نقابر اموال و افزونی اطال اعطال محب
استقلال و اجلال انتظام رتق امور ملک که هر کاه بیان جدا اجل دیده دید
موضع مملکت بعد از نقش طاری گردید حقیقت طبیعت دستان
بقیه ایام عمر سمرقند بنیاد کرد و از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال
نمود **بیت** انکه جاوید باقیست خدا خواهد بود دایم **بجا** ابدال
جهان فانی عالم از حکم قضا است هر روز مجلسی بتقلب دهد
خوش انکه جهان خود را بوسه انجام عبادت و از انقلاب
بخ خلف نیک اختر یادگار عبدالله بن توقیت میرزا هدایت بیان
و ملا محمد مظفر المشتهر به میرزا خان میرزا اضافت بیان میرزا شمول
ابراهیم میرزا سلطان محمد میرزا و جمله میرزا شاه بیک و میرزا سلطان
مسعود

مسعود و نسب جلیل الموسوم با شکوه سرافرازی که جمیع احوال خیر
مآل هر یک حقایق حقیقت مندرج در مقالات بیان خواهد کشت انشاء الله تعالی
دعوت العزیز صاحبقران طریقت با اعتلاء قوام انعام لیکن حقیقت افراد
و احتواء صفات اجلال و اکرام در دو عالم لوف و مکنون در جوهر طینت طاهر اتصاف نجاح
ما ابقی در حکم کلی که از ایشان چه گذرانیدند طوایف انام از خواص و عوام
اهل ایمان بجمع فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و هستند
و المخصوص بعد از بعضا و سرایر بقا حمایات رفیع البنا و دیار غاف
ملکشاه احلاف تخیر و دانا بجلّه و کمال اهل خارج دار العباده یزد مولد
و عنایت بتکلف صفات اخت و عدالت اسکنه داشتند بجهالت که
اتحاد اکابر و اهالی دارالعزت بعد از بقا و افزونی مضر ملک عین با
شکوه و حسب الحکم قضا جهان خاقان و الاشان کیتی ستان شاه عباس
ماضی و اقبال پناه جلالت دستگاه جلال الاحمد ابو ابو سعید المخصوص
مفوض گردید فروغ ابن عنفی بعد پیشگاه ضمیر هو شمند الکامل بنیاد
کم نظام دولت و اقبال این حجیه شمشیر ابد لاست و
اضافت شمع ما فی والمال الذی تو شعله ستان شمایل تا ادر شد نرم دیده
امید دیدها بصر که بکاینات انتخیم فروغ حدیقه سعادت جاوید
ادنواد شب کل نواد باید طالب **شعر** هر که کشید انعام تنعم باشد

پیوسته در دیلم لوای عزت بر افراد، که در هر موطن ملک حاصل دلشاد؛ در رستا
شمشیر بود باغ مراد؛ مصداق این مساق صورت حال خجسته مآل رستمی
در اقبال پناه جلال الامحمد لست کلا انصباده ایام خواقین نامدار است
اقبال که موافق حوادث روزگار به خلاف شاه نعمان نعمتها به ربع مسکون
انعطاف قانون ولایت ماه گیتی ستان خلد الله ملکه و سلطانه و مواهب طرفه
و نصرت علاوه در داستان اقبال نشان بود در مآثر معادلات نقدم
خان در کف کفر بسبب قوه دولت پادشاهی و بابار یک شجاعت
موسی جنگی که دولت در کی جمع غالب می آید در معرکه شجاعت و دلالت
اقتدار که انگال الطلب در قصد میدان نه ذات می رو مستم دل آن عمل یا فتند در عرصه
محاربه به تیغ که لایه از صعوبت سنبر خونریزه بنیاد شجاعان نقیب باد
توانا بو انداخته و اشخاص کوه گوان سنگ کشی که بواسطه هشتم اضطراب
عقدی داشتیم پیکان تیر جنگ کرجه تم موج شب بدستی واقف گردیدند
شمشیر اینار بدر دعائی هیجا هم جا هم رقت ربک و بر هم سیب
مشعل ستان خونریزی در صحرا لحد فنا مدام حرص حیات نامدار آمحرق
میکردند که بهم حیث غارت یافته اولیاء دولت قیدا اکثر واد
شجاعت سخاوت مرحمت شاهنشاهی کل مملکت تمنا شکفته
گردیده و بحضرت جلیل القدر عظیم الشان چنین یا بستی روی حکومت پاکی

دیماباد

دیماباد و نفایع و لواحق و توقعات حوصله کرمان مع مقاصد دخیل و بر وید
دفع حد تقصیر اقتدار شرف قرار گرفته با هم قید و تفویض از اولیای کیوان
در کمال دست منعمان کاموان و استقلال و اقام دولت و اجلال هواده
باشاد در دیدم و دنیا دخواطر بیگانه و خویش و ضمایر منحصر در بیچ داخرم
ظهور کرد اینده پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بجرع شراب
ارغوانی و استماع الحان صبوح را بصبوق رحیق را بصبح میرسانیده
تا در سنه وار بعین و الف که سلطان مراد خوندکار عثمانی ولایت
روم با داد و تسخیر و فتح دار السلام بغداد با لشکری که از لئیه حساب
بتعداد ایشان در ضمیر و هم وقیاس نگنجد روی توجه بجانب عراق عرب بغداد
حسب الاشاره شاهنشاه ملایک سپاه مظهر الطاف حق تعالی موید
فیوضات نامتناهی آفتاب جهانتاب افق معدلت وانصاف ظل اله
جهانبانی نو غیاث عیسوی اقتدا نعلا ذر سلطنت جلیل اقتدار سلطان
شاه صفی بهادرخان انجاب باتفاق بعضی از امرای عالیشان بجهة
محافظه شهر و قلعه بلد از عساکر خان طرف افغان صاد
تنکامدت بعضی بفوج بیعمه اهتمام آنجناب شهر بکر دیبخ پلهید در
جلد و دیم مقوم قلم دستم گردید سلطان مراد بعد از جلال
شهر و قلعه را بنظر بی قضیه اقتدار ره در التخیز یکی از بجع

که فی الجمله از آسیب تیر و تفنگ محفوظ مانده بود لشکر منصور با جمعی از
بهادران شجاعت شعار و جانبازان رستم اقتدار لشکر عدو اثر ایشان را تعاقب
می‌نمودند شعر همه با دل شاد با ساز جنگ ٭ همه کینه افروز با نام و ننگ
قطب وار پای ثبات و قدم ... قرار و چون اساس دولت خاقان سکندر
اقتدار و شوکت ... استوار کرده اند و سلب دست تمامیت تیغ و کمان
با نیزه چون الف و دال ساخته شعر خدنگش الف
از خم ... دال ٭ روان کرده بر سینه بدسگال ٭ جانان با فتح و ظفر بهادر
رسانیدند ... و ... ایشان طایفه‌اند ... شیوه شجاعت
... کمال ... دلاوری ... با ... موافقت و چون
ستاره در ... ماه از چرخ کمان شهاب پیکان ... و کلوله تفنگ
آتش ... در میان روان کرده چون خبر ... فرح ... حضرت
شعار ... که ... سلطان ... ... جان ...
ایشان ... سپهر ... کرده ... ایشان ...
... هر ... بر ... سپهر ... بهادران
... کلوله ... آن قوم ... ماه ... چهار
... تقرب ... آفتاب ... از
قلعه ... سپهر ... کرده ... عزیمت

بجانب

بجانب ... خان معروض ... سلطان صفر ... لشکر ... شعار روم ... روح
... سلطان ... چون دست ... و ... کند ... ایشان
... خان ... ناموس ... خویش ...
... سلطان روم خود ... امان نامه ...
اساس دولت خویش را استوار ... دلاوران ... ستاده ... که
... داخل
بارگاه ... روم شد ... مکالمه و گفتگو ... در
کاوش ... سلطان ... مشغول ... سپهر ... ما
... ظلمت ... دیگر
... دلاوران ... اسباب ... بن ...
مذکور ... از ...
هوشیار ... روم ... خیمه ...
... صفوف ... شعر ... جهان ...
... جهان ...
... جهان ... دست ٭ و کجا ...
را ... و چون خامه ... احوال ...
... سپهر ... جانان ...

نمودند و داد درده وصف زمان میکرده که آنجناب جواهر اقتدار دل زمان
اختیار در قصبه نافین با جلالت با فرق فرقدین نما امور خود داشت با فنی
در غایت نیکوئی و غایت دلربائی محسود باغ عارف عمارات آن از نقش
دلپذیر همه نقش دلربا آئینش بر نزهت با طراوت و ملکش در میان باغ
صفوی ساخته شده که ایوان او در رفعت با کیوان دعوی همسری میکند
د شرفات آن از انحطاط بر مه و ماه و مهر با فواید شعر تبارک الله زهی
همه ایوان مقدار که رعیت از سر یا سبق فلک بیت نمایند فراز شرفه
اماه قمر سیمین : در دو برج قمر ایمن شمسه فلک کنگره کنان ردیان
وصول کوکب طالع از اوج جاه و جلال بمنزل اقبال بتدریج شیر خاقان باب
مذکور شمه از صاحب دولت آن از اول الاقصد در آن با استقلال خامه گوهر فشان بوصف
بیان بدیع گوهر رقم میکند که آنحضرت بصفت عدالت و شجاعت اتصاف
داشت و پیوسته همت عالی نهمت بتقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت
امور شریعت غرا میگماشت در ایام دولت و حکومت سادات عظام و علمای
اعلام و مشایخ کرام که در قصبه نافین و توابع آن ساکن بودند از فنون
و کمال بهره وافی داشتند و موقع القلم ساخت و مهین ضو الکمال ضعفا
و بیچاره بپرداخته و خلیفه و مجمع خاص خجسته هیبت مهر بر داشت و هم در
عنفوان ایام شهود و کلاه فخر گشته در میدان شجاعت گوی سبقت

افتاد وزان

افتاد وزان رسم آئین خود را مدتها در خدمت جوان
بخت که نتیجه اسما است پادشاه کوکب اقبال او روز افزون و عواطف شاهانه
در حق او افتخار و کمال اختیار در وی با اوج شرف و منصب
تویلداری ستکوی سرافراز گردید و خدمت بیعت جان بسته هواه
در هر کیفیت احتشام پادشاه میبود تا آنکه که با داده پادشاه ملک
بخش خاقان سکندر شوکت دارا کیاست فریدون سلطان سلاطین
جهان سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادر خان مقیم سریر پادشاهی
ایران نشاد در منبع و قدرت تا دعوی فیکون تعالی اللٰه ربع مسکون را
بقبضه قدرت آنحضرت داد معمار همچو رابطه ابقی ایشان رفعت
طلوع کرده حکام زمان و سلاطین نامدار الفرمان سر بر خط فرمانش
نهاده تند با ستان ملک ایشان نکشا شتند بیت بکوه وش فی کوهان
هر که شد زی ما بنام نشان جمع شد لشکری : تکبر ز خیل کار داکبهان
بساط غبرگی و سپهر مهمان : طهماسب قلیخان حاکم دارالملک ایروان خان
با فاموس و احیاء و فرق لعبا د خویش با شید و روا یاستان ملک
ایشان کو دامینه فی علما و نصایح محال قلم جو سعد و تصرف
نصیحت نامه نکو بحکم سلطان دو فرقه حق انجمن با مخاوه جلال
د سببی ملک اندامو خاقان بلند مکان اقتضا از رخصت بجانب ایروان

در باب دوم حرکت نماید و ولایت هری را بحیطهٔ تصرف درآورد و حضرت سلطان
مواد و الحکایت دوم را کوبی جهد کرد یکو باده پای عزیمت از قندهار
نهضت خود فراتر نگذاشته بنیکان خاص معدمان عالیشان والحق
حمدا لله که انسب و لایق انجام مهم آراسته گردید فتح اکنون را از
عزم جمعیان کرده بنابراین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته در اوّل
بهار سنه دار بعین الف که لشکر سبزه و ریاحین بعد از خزان
دشت را طبع حرکت نمود سلطان کل با حشمت و تجمل که بباغ و بستان
اردو در بوجه و بیگان خاد حود دشوی را از ذوالکلام مهر نمود کرد اینک با
سپاهی مانند عدد اشجار و نبات بیابان قطرات امطار بیشمار همچون
کوه آهن بر بلا پوش و چون سیل تند دریا افغان و خروش و رایت عزیمت
بصوب مجد سعد برافراخته بعد از وصول بدان عرصه دوم سرا وفق
عظمت و حشمت برافراشته گشت و پاشاهان و بیکیان روم که
در قلعه ایوان بمعقل از نوسه دیو مرتبه بنیاد جهان حصار و مع
اسباب معزز گشته سر بر بقیه حمایت دولت نیاورده و اطاعت فرمان را دو
دست باز داشتند و درّ قلعه بستند و جرات سرکشی آغاز و بخلاف
ظاهر گشت حسب الفرمان قهرمان زمان ساکن حضرت نشان را به آن گرد
قلعه حصار را در میان گرفته و در تضییق محصوران کوشیدند تا اندرون
بجان

خوانین خلف اشتعال کافة ترتیب تفنگ ساعد صاعد ها طرکرد بعض روز
از نعیکه موافق مشرق علم نوراف صبح صادق نمایان میگشت تا زمانیکه تیغ
آفتاب انجاب مغرب نیام بنهادی شمشیر کین و جدال آهخته و درنیای
جنگ و قتال افراخته بود بعد از انقضاء یک دو روز هنگامی که جمشید چو
تسخیر جهان منعقد نکاد سپهر لوای ضیا برافراخته و شمشیر زند کعوف را
بتیغ جهانستان عالم اقطاع شعاع آنخز اختر و مواکب کواکب
بیرون آخته بیت کشید از کمین تیغ کین شاه مهر ، بپرداخت زانجم
حصار سپهر مج حلد جهان بخش گیتی ستان جز توکل بر ایزد و
بر سمند دولت امید پیوند بمغادیف و اقبال بر ملک گشته بر بخود بیش
کوه کرد و کوس شدخ طان سپهر ابلیس اقتاد لشکر فیروزی اثر مج
بفرمان سلطان صاحبقران : دمدمه بجانب قلعه میعهد از هر جا
جنگ در انداخته شعر دغر به تمامی آنتاد آمد سپاه یکی او گفتی
برامد سپاه کرد یا از آب بدو شمشیر و تیر جهان شد که بر طره دریای
قیر ، و یکی از برج قلعه که التحیز بعهدش سر بر بشته و نقب بند
بر قلعه ... و نقب چنان ماین ... بجی بعد
نهایت محکم و استوار طبقه بایدش ... که چنین جا سبانو یکبکوه
برآمد از اسب بر زمان در خطر ... خندق ... که آورد هش

سبزه دیدکه از تعرض کاو و تیغ امان نیافته اند چنانچه حقیقت صفات
بیت بوعاد نتوانند که گذشت هیچ چوبی که نکو داشت اگر نتوانند رسید از
شدت حرارت آفتاب نتوانند نشست **بیت** تعالی الله زهی بلندی
که عقل نتواند آنرا ، کند فکر و کوتهی فکرتت بطرف طاق حصارش : اثر دل
که در بحر کین جهنکی بود موج خار : درعقبیش سیکا و شیر ربعی بود میل شکار
داید بجوبی کذاشته در هست شجاعت لغا سبتی تا مسد اسمان بوا درده
بیت ساعت قبل از غایتان شیر شکار حمله برفات خان و جمی جا بیند
علم فتح را استوار ساخته در نظر ارباب شجاعت ظاهر نموده که قلعه داد
از اشجر کیت حیوان در هیچ خنجر کذا وار انکشت تعجب در دندان ماند
بیت کو انجبال و ستم بنیاد حجاب : شکل از شیر ش دل در نهروا ب نوید
چنان نظام دساجی الدفعان اسنان خلاص مقام چنین چنان بخیل عرق حمیت شا
در حرکت امد کنکند جلال الدین بفتح قلعه حصار او بعید دانا اطرافش جوانب
هجوم نموده جنان سدا نستند **مشغول** بجنبش درامد سیه فوج فوج چو
دریا بیجوش آن هنگام موج دل عظان پور از کینه چو هم ملف کمند و شمشیر
و خنجر هم لاجرم دنیم ضعیفی از نهیب حملت قرار و نبش کشت و قلعه
از هیبت صولت دلاوران کردش طوق مضطرب کشته از غد عجز و
مسکنت خواهان ابن فتح نامه که سر دفتر سلاطین کامکار است با تحفه الهصای

رسید

رسید جهان شد پر آوازه فتح شاه ، نهر جانبی نابیلت سال راه فرحه اهل
اسلام را حاصل شد و مشرکان از خوف و دهشت هی اذا نا اهل ایمان با من
اندر بود ند کافران کافرون حسن عمل محمود دند بنا برچنان دلیری کراز لشکر با
صادر کشته بخشش بلقب الالقاب بادشاه حشمت ابغ بیوجبان احوالش
ناف در هر بود ند کمال العدلت نفاد امور حکومت و نصفت ترقی زیاده می
یافت در سنه احدی و اربعین و الف هجریه کوکب بخت جلال الدین
محمد محمد وبال رسید افتاب اقبال الحضرت سمت ارتفاع کوفت بحسب
جلیل العقد دین باشکوه معزز و مفتخر کشت و چون جمال القامت قابلیتش
بوجوه با اقبال الاکید بفرمان خاقان جهان زدی توجه کوه ه
خود نهاده در تشیید قواعد نصفت به جا خدمت اهل عدل و انصاف
بکشاده و نفس نفیس سرانجام کلیات و جزئیات مهمات ان بنفس خود کفت
و در تعمیر باغ و بستان و تخفیف حال رعایا و برایا سعی تمام نموده حدا فا
حیوانات وانشاء حسنات و انعام علماء کرام و فضلاء عظام کمال احترام
اهتمام جرید و هم در ان ایام در اصل قصبه ما فوق مصالحه در نهایت
وسعت و تکلف بنا کرده با تمام رسانیده و در کمال العقبار و امداد
کاهی در رکاب فلان قرسای پادشاه سکندر شان بخدمات لایق قیام
نموده بعضی اوقات با مور حکومت در کمال توشیع زنون و طلبی لولایت

میافزاید و ما یقتضی ایام اقبال در متنزهات و غدیر عالی بپیوند منال تعلق شد
مالکان و اهالی بعیش و صحبت در مساکن و امید و بحبل انتها اتحاد
و اقتدار الخفا در غایت الحق و اقبال سر بفلک سعادت کشید در سنه
اثنی و ثمانین و الف که روز شان قضا و قدر بساط جهانبانی بسریر سلطنت
و فرمان دهی عرصه ربع مسکون و انجمن جلوس همایون نواب کامیاب سپهر
رکاب کیوان بارگاه ملایک سپاه بابسط امن و امان و رفع لوای عدل و
احسان سلطان سلاطین زمان صاحبقران گیتی ستان ابو المظفر ابو المنصور
سلطان شاه عباس ثانی بهادر خان زیب بخشیده منشیان دیوان و الله
بوقت ملکه جوینشان منشور بطرازات معمور جهان انام سامی المخصوص
نوشتند سلاطین اطراف و اکناف که جهانگشایان آفاق بوده‌اند و قاطبه بهادران
امصار و قبایل بیشه بندگی بر جدوش که فرمان برداری بر میان بستند شعر
سراسر دلیران مادر دهر ۰ همه حکم داران شوکت قرین ۰ بپی هفت ملک
بلندی همکان ۰ ثنا بیو کشاده زبان ۰ تو خاقان کشاهای با فرّ و بخت و تاج
عنایتها غلامند و تاج ۰ تو دامنکشا هیم دخان در دل ۰ ولی بنکه اهیم ذ حضرت
نه ماجاکه ائیم دتو شهریار ۰ که ما بنکمانیم تو خداوندکار ۰ چون شاهنشاه
ایران بمسند خاقانی متمکن گشت با بخرانی در قابین بکشاد و مجموع
ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدام را

بجواهر

بجواهر فراوان و عطایای بیکران بنواخت سقف بخت ناقصان
آباد شد ۰ بخشش سپاهی همه شاد شد ۰ و امرا و خوانین بمساعی تقربات
مناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز گردانید و همگی همت خاطر
قدسی مظاهر ملکوت ناظر بر آن گماشت که جاه و المال قدم ها که بسبب
انساب ایجاب در عهد قدیم این مجلد بسیار بی کمال وقایع نگاری
موقوم قلم فرود آکی دم شده در محل بصرف فرمان فرما بطلاد هند
ندامت بر مجلد در محل ضبط و تصرف ابن جعفران خلافت شان
قرار که بعد قباین لدا ده همایون در سنه بهمان سنه ثمانین و الف کر اقتاب
تابان جلوا خورجلی بعد ازان سلطنت بحضرت ب در مجمن شده بود ماند
نقره خام ممبوحه از بیناده بر قلم که بمعضا و صحرا انبساط همایون منطح
شده هم مادی دانه فنعفد طوفان نابان که خالق علکی مجموع صاحب
قران نقادادنیر بطلاقت بصیر بعکب همایون کوه شکوه قرین رایات
عنان عزیمت ملا بولایت انطاف هند شعر دوان کرد لشکر بعزم
بعزم جهاد ۰ سمند ظفر برتو از نو فتاد ۰ و چون رایت نصرت شعار منصور
نغابت حضرت خلیفه کار در ساحت قندهار رسید سراپرده ابهت
و تمکین افراشته گشت دقیقه با بکار کیوان در شکار از اوج افلاک و
در نعمه سماک در گذشته حاکم ناوجا هوا و اینکه قلعه بعضی چون

از دانش پایه و از سعادت بهره نداشتند پا بقدم اطاعت و فرمان برداری
پیش نیامده طریق طغیان و عصیان سپرده در پای قلعه را چون جنگ
بستند و پایه حیات ایشان از طریق خلل افزا تزلزل یافته دست جرأت از
آستین بی ادبی بدر کردند لاجرم امر واجب الامتثال بفتح قلعه و استیصال
آن فرقه صادر گشت بعد از قلیل بهادران ظفر شعار قلعه حصین را والف
که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالی محل حمل نهضت نمود بعد از د
تیر تا نصف از هوا داری مخزن و ربیع جهان گشا قلعه بهجت را فی انکه
سنان خار بخون لاله تکلیف کم معجز غنچه و لاله کجکود سغر صبا بقلعه
کشائی غنچه بسته کوه بعز دولت شاه ربیع عدل سیر تکلیف حصار سنان را
بخون لاله خضاب حصار غنچه شد فتح باز خنجر بذرعا کوکب روی مانو
در محل احداث و ممتد از فتح حصار اصفهان در اطراف جوانب هجوم آورد ره
جهان جنگجوی بسوی شگرف تا بهرام خونآشام مکوتوالی قلعه وجدقام
حصار فلک موسوم است با تیغ هلال بهولتا که باو نداشت و چون نوبت
شد که قلعه تغلیب و محاصره یکباره میل سلاح پی تعبیه قلیم در دفاع تمکین
ساکنان برج افتاده را لحظه از نهیب صولت بهادران کوه کن
سطوت مضطرب گشته از غلبه عجز و مسکنت در امده با قدام عبودیت
در نگ جو طریق اطاعت و انقیاد پیر برداین کوفت و با اکابر و اهالی و اصحا

بجمن

بیرون آمده روی بآستان سلطنت نشان که سجده گاه سرافرازان
روی زمین و قبله گاه سلاطین جمشید تمکین بود نهادند و بعد از
بودیش بستر بیت هیجا می فزا عنایت بیت با شعر کرده نه بودل
که بیکبار وزیل ؛ نه پوشید آهن که آهن گل ؛ شجاعتی نمود که
داستان رستم و اسفندیار در نظرها خوار و بی اعتبار گشت
لاجرم حضرت خاقان صاحبقران صنوف مراحم و عواطف خسروانه
درباره او ارزانی داشته بخلاع فاخره و انعامات متضمنه و سرافراز
فرمود و داروغگی و حکومت طون و طبس را بدو مفوض گردانید د
ایضا خلاصه جبین ها انکا با لوادخت اباب معوقه است سپاه بیته
دایه هند که محاسب وهم بعقد انامل دقیقه سنج تخمین و شمار نه
میتواند کرد بار دیگر تسخیر قندهار را تعویق حال افتاد بانر دیم
شده زاده انتقال نمود سپاه اقبال پناه شکسته داده خواد بیهوده
بود بعد سنه ثلاث و ستین بعد الالف باز بعنوان بادشاهزاده
دابیکی از شاهزادگان و لشکر فراوان متوجه قندهار گشت چون
پرتو این خبر بر ضمیر منیر خاقان سکندر تمکین رسید حسب الاشاره
همایون بعضی از امرا و شجاعان دوراندیش مالک گشته و بعد از ان
در دم بفرمان حاکم قلعه هر بارها از برج و محافظین قلعه در

جمعی از دلیران و مبارزان توران مقرر شده نگاهبانی دروازه ماشول
بعهده اهتمام صفدران عساکر بلند حاجات تابین یاوقرار گو
جیب افغان عساکر هندر در برابر آن دروازه در محل اقامت کرده
که هر چند نخل حیات لشکر چین باشته اسفندیار شوکت در
دانه موبوبو اجوی نخل خاقان دارا احتشام کشاده تخته
بندد نخل فتی انداخته جنبشا موج قوادگوفت سران سپاه مخالف
چون چنان مشاهده کردند ابواب فتنه عظیم دانسته هیبت اجتماعی
قدم جرات پیش گذاشتند و بهادرانی که بعضا از موج دریا به نمود
دست ما بیلخش تیر و تفنگ کشادند بیابان از انفوم تیر بدایی
دیگر بعضا منزلت لفظ اخته بیت کمانکش دهقانان تخم کار
در دل تخم پیکان در دل کشت زار : سپاهان عرصه جنگ خال
ملتفول دیدند مجلس نمود و شرمساری نامی به نفتی خویش پا
دیگر بنکا دخدا و تعنف قبا مد تیمچا دیما و بدو در نعال بد نفتیوا
خایف بید ماقب چون دانست که دست قدرت نتای انجال دیو میزند
ناکام دل فواد بیحود بر موانع صنین صفی لعاب بر خانه دو طاول صوت نما
کرده اوقات که سپاه مخالف در داو قلعه در حصار نشسته هر دو
بطرف دروازه ماشول که محل قرار بعضی از اینک شجاعت قرین بید دلیت
دجلال

دجلال افواج مکشت از دلیبان یکی دردو و خورد و امواج انفاالیقل اد
ادنج استقامت انحراف حاقید رحمت و علت شاقت و الطاه وجد
یکی عو عنقد قامت و اسعال العد و غزا مقرب نکشت عاقب عمد تطبیق
دسناد عیشت امو نقاعه بیند کوتاه کرده بیت ابنیت هیچ عادت
چرخ کبود : چند بی مجمی جنبش نفال آمد نقره : از الحصون حفظ اد
جمله سعادت مای که رای موج حلالت داقتابان کوامات موسوم
بمیرزا محمد العلی با دیکا نوعا نیما مدتی انتقاص محبته او نشو ظاهرو اما
اقبال رحاد از حرکات دکاتب با هرج چوبه رو محتشد بدن لقاء
خاقان صاحبقران سکندر مکان رعایت حقوق حرمات الخفیان پناه
داعیه حفظ امنی نمود و اورا بخشی حلیل القدر بنفتی باشکوه سرافراز و معین
الاقوان مسانده فرمودند عالی‌الحجریه این صحیفه که سنه اربع وثمانین والف
ان بوانده مستمد جلال العصما امراء الهتی که امراف تمکین با بوجو بعد قیام در
افتد امحادره کوشیم از احوال حشمت مکان امیر عالی‌جود بعد الطفال بنابر آن سلطان
معرود و دنیا مجلسی از احوال النعاف محمود با زبلبل طبع جرد سخن ساز
این نغمه آغاز نماد که حدود النعمان که انتحار فضلا و وجوه شحد و وجیه اذبا
جامع اهل تمیز مولانا فخر الدین احمد والد المحضعت حبار عضی شاقت
بنا بر آنکه النعاف محمود هنوز در صغرسن و در دمساز اوان صبی بود قضیه

کہ مسکن و موطن آبا و عظام بود توقف نموده همه بتحصیل کمالات تعداد
جبلّی ملکات انسانی توفیق طلاب العلم شده از تشریف داده بتحصیل فضایل و کمالات
مشغول می‌بود هموار مجلس اکابر و علما از شریف بوده نسبت انبیا و صلحا و
و فقرا طریقه ارادت و اخلاص بجای آورده و بطاعات و عبادات اوقات
شریف صرف می‌نمود **نظم** نشستی با اهل صفا تیغ همه سر انجام کار
سعادت همه فرزندانش بر چرخ کبود همه بر محراب شاهد فرزند ان
اثنا شمه ازین کوه دانش و عظمت جاه که ابا و نامداران انجاب بودیکا
ضمیر انور خاقان فیض جهت ختم داد کایت **شعر** فرا انداز تاج کی
خسروی طراز تخت اسکندری **نظم** عظیم تیغ که خیمه حشمت او
اگر هوا فتد بواد جمیع نه سپهر ظلال خیال نقد روز قدر فلک بقراب کم
کوچه شد کند آفتاب از افق جلال و گرد سطح فلک با کمال اکرم تد دقیقه
نکند ظل بصد هزار الف سال السلطان بن السلطان ابن السلطان شاه
الموسوی الصفوی بعهد خان دوش گشته فرمان دلخواه الامثال عزت ورود
صدور یافت که امیدیار سلطانیان آورد بنابر فرمان بادشاه کامران
لخصوص که الحق بیا به سر بر خلاف عصر آورده زبان بثنای دستا
برکشاد که **شعر** ای در پناه چون خورشید بادشاهی محکوم امر
عفت اورمانه تاماهی همواره ذات اعلی از صدمه تزلزل همه دور بدت

فارغ

فارغ از وصمت تباهی انواع لطف تعالی رایات کامکاری دودمان
... ملیات پادشاهی الفات و عنایت بی نهایت خاقان ...
احتشام شامل حال او شده منظور نظر رحمت گشت و بخلاع فاخره
و منصب و نیاستی کوی جلو خاصه شریفه سرافراز و بادج اعتبار
رسانیده و پیوسته در داکابر نظر افتاب داسفاده ومعانی تقدحات
بوکف کرده شادوقدم شاهنشاه زمان کرده بجدیات کلابقه ایام
اقام داشت تا در سنه اربع و ستین و الف لرد خوان پناه معیوذ ایمان
بیان جانی در صدد این صحیفه رقم داشته در عقد هادجان تا
بجوار مغفرت رب العالمین سپرده رخت بریاض رضوان کشید بود
افتاب عنایت خاقان کامیاب خلد آشیان صاحبقران از مطلع
مرحمت ناستاهی طالع شده بوجنات احوال خیر مال المخصوص
تافته و مرخص الاستقلال بوصف وزیر باشیکوی دارالعرفته داد
الشجاعه یافت و بعبادت نوقات ومطاعت و بحقیقت تکیه داده با
فقرد مشغلت از امثال و اقران در گذشت و بجانب تکلف د
اسم سپهر برین که بود ده کمال انصاف دعیت پرور کده نهایت
معدلت و مرحمت کر به نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار
داشته همواره همت عالیه همت بر انتظام خال رعیت دیر دوستانی

کاشف نظم   فرزند رشید بدیع دوران ایام او * بوجود مجد مکرمت
کام او * دهم دیده دانا استقامت استقلال در منزل جاه قرار گرفته
در سلطنت و بزرگواری باقی است چون بنیه موسی ازان نیز باد آبادانی دور دست
سرای در نهایت وسعت و تکلف ساخته کرده تمام ذخیره معمور دید
سبز در هر قصبه طبیعت بافی تمام در افروختگی دلکشی چون سینه
عاشقان در نظافت بپاکیزگی مانند خاطر ارباب عرفان مبنا
فرح دولتخانه محل حاملان التفات هر خدمه لنگرهای لطیف و کتیبهای به
پاکیزه بهجت هادی دین دو دردین معین بنمود متجاوب جرب دست حمیت
حفظ به پا به جانشت خاطرها را از حرف زاد که کم که مانده دو در هم
دید ابو حنیفه * که کاش ازاو کشته گلچین لیثی * چو حمایت انبیا مفتی اعظم
شناس * که هست ابو نصر یو ضیعون قابس * میر اجلیش در آغوش هم
در انحال تنها مین ابناد هم * دشامش غفتان صفات سحر * دولت خویش
موم محابی سحر * بو بستجلد در نکاشی توابش * ما کان غوغیه المدبر
خزانش * دولت کلالی معیان به بالای سرو * نعامش نکو دست اقبال تند
چون دایمه القبا دولحیاد در نهایت انبعث وامتداد سر برفلک
دولت کشید تاریخ سنه عشر و سبعین بعد الالف حدود السلطنة
اصفهان انجام صعب ملاکشت چنانچه اطبا و حاذق وحکما مدققین

هرچند

هرچند دوا و لوازم معالجه بمرضی دار الراحه بمودند چون جوهر ذات پسندیده صفات
صوری و معنوی حسن بنا در صفت ضعف و قوت پذیرفت و غلبه روح
بر فتوح انتقال بجانب دار الخلد کلش قدس بعلم بخاذ نمود **شعر** عالی
مقیم روضه دار القرار دیده باده * خلوت سرای مرقد او پر نور باده * چون
واقعه انتقال حضرت در ماه ... حلال حرز کامران رسید
دل ذخیره مال در صحرا مال جلالت و اقبال پناه محمد حسین بیک پادر
ناده غفران پناه مخدوم کلان عزت ... عظمت در احد دو میدان
جلادت سپاه کوی مسابقت انیکه سواران معرکه دلاوری بیعجد حسن
خدمات در جان سپاری ابا و نامداری منظور خاقان سکندر شان بود * و جرم
امداد نوابان پادشاهانه در خاندان حضرت اند که منصب معتمد و سر افراز
کرد * بیعت محافظت دار القرار قندهار دردانه از جمله خود در انعام التعداد
لعل ... بعد از استقرار علم شوکت فرو افراختن رکابش در ساعت شریفه
و اقدام صمیم و بادیه خلوی جوانی و استعداد عیش و کامرانی جاودانی
بلوغ السن دار ... و ملاهی نهایت محترز و مجتنب می بود چون مدت
چهل سال در آن مملکت در نهایت امنیت که در اینده در سنه ثلث و سبعین و الف
موافق قضا و قدر و اقتضا قضا و ما الله ... واجب التعظیم سر
... مضمون ...

الحال ایمن بسپهر اقبال گشت و چون دعا ان حیات معمر بدین ابیات بود
داعی را انتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حرف
در گذشت بیت نا دیده حسرت واقعه در پیش صبر ز دلم رفت ، و لکن
خورشید گشت با مع علیه پیرا ز رفتن الخصوص قره العین سپهر
جلالت دعا ماه اوج حکومت معز فخر الدین احمد که از انوار وجود کل اقتضا صبه
نجسته اثر طالع وانار طلالت حکومت از ذروه همایونش ساطع بود
و بوجود شجاعت و علو همت معتمد و بصفت نباهت و سخاوت در السنه
و افواه مذکور ع فلک احتشام ملک پناه بهرجان صاحب قران گیتی ستان
افسر حکومت بر سر نهاد لوای استقلال را صعب بن باشیکوه افراشت
و با معجزه و تیغ و جهستان عدل و داد و در زینت اما که نموا یا بر بط احسن معاش
مرحوم الحی بوجها هذا کرسی حکومت اوراق در دارالملک حیدر آباد در تاریخ غره
شهر رجب المرجب سنه اربع و ثمانین و الف رسید و الخصوص طالع بنتکاه
در قبضه خانی و دیما با جدا و حکومت اشتغال دارد و وحید و اوقات و در نقوصا
که انها انتها مرصاد سپهر دولت جمعدلت اوج پادشاهی را مطلع منبع اقبال
شامد و فوم انوار رجال اجلال را مطلع غایت نوا بکامیاب شاهنشاهی
بوجمانات الحال بود شعر خواهم که بظل دولت شاه جهان ، وصف
اقبال عالم بنغایرید ، و چون مراتب درنوشته قلم صاحب تحسین جام ر الجا

ابو طبقه

ابو طبقه جلیله را تا ابن غایت در سلک عبادت کشیده اند شعار خشم
حیات خوی عدات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع و
وقایع دیگران معطوف گردانید و بضمیر دانش پژوه ارباب کمال سخن
در خواطر جمهور مشحون خواهد بود حکایات و کمترین پوشیده نماند که در صدد قطع الله
اولی مقرر شده بود که پیش از احوال جماعت بزرگان و اقوال جز و سر کار
دیوان در مجلس عالی و سایر نگارش شود چون کیفیت تحریر نقاد قلم
در عرض احوال هر طبقه نگارش نموده بر منوال ایشان رسیده مسود اوراق
که غریب دیاری حقیقت نما کما ینبغی در سلک بنظر انتساب تو آورده
القاب نادر شاهی زاده نامدار کامکار در قره باصره دولت عزه ناصیه
سلطنت با نهال بوستان و شجاعت نوباوه گلستان اقبال خدیجه
شوکت و حشمت ثمره دوحه عظمت و جلالت که گوهر معدن گیتی
ستان خلاصه اولاد صاحبقرانی عالی نژاد و الا گهر سلطان محمد اکبر
تاریخ غره شهر شعبان المعظم سنه تسع و ثمانین بعد الف عبد الاحاد
ملتان داخل گردید تا حین حضرت ابن دار بهادری در منصب جهد لیلی و نهار
مشاغل مباشرت حفظ البلاد و اجلال الحال وعاج امان اموال ومحجت جاه
دولت را بعمل اهمال رامند صبیحه جلوه انتظام نتیجه بهادری تقسیم فنا و
بقا محمد انوار لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته و گردون

تا نخل حیات تو کل آن خواب غفلت باز گشاده شجرهٔ امید بثمرهٔ سعادت جاوید
بارور گردید شعر دمید صبح سعادت ز مشرق آمال ؛ رسید مژدهٔ
دولت ز هاتف اقبال ؛ بیمن توجه همت بلند نهال ایزد تعالی صیت خاکسار
منظور نظر کیمیا اثر آن پادشاه زاده مالک کشور گردید و مقصود سمو منقبت
هر صباح اقتباس نور از مصباح رای جهان آرای تو می‌نماید و فضل
طبع کل بفر از طارم هفتم هر شام همت با سپهر سا هم‌کار و ایشان
ابواب اتحاد و یگانگی خود میگشاید بیت جا به ... وافی ...
کر توانم ادا امان کردن ؛ بلکه با بیصد هزار زبان ؛ عز اوصاف او
بیان کردن ؛ کر حمیدهٔ مهتم ... خاقان ثانی سرکار دیوان
مستطاب معلی القاب اقبال انتساب ... علیه عالیه
متعالیه مرحوم ... مرتبه عصمت شاه ...
سلطنت عظمت است علاوه منصب ... خطاب
خاقان ... مقام غایت ... بنا برین
امور در ضمن تالیف ... کر ملتزم شده بود غایب
دیگر آنکه ... هیئت از این طبقه تقرب مناسب
در ضمن ... ساقه ... کامرانی ... غایت
مجلس دیگر ... حکایات ... تحریر خواهد یافت لاجرم در این

مقام

مقام طریق اختصار مسلوک داشته متعرض حالات ایشان نگشت مقالهٔ
جلد خاصه ملایف (؟) ... بموجب تحریر مقاله ثانیه انعطاف داد
و هو الهادی فی سبیل الرشاد مقالهٔ ثانیه از مجلد سیم در ذکر علما و قضاة
و محتسبان و واعظان و خطبا و منجمان و حفاظ و اطبا و شعرا و اشراف و اعیان
کر خاتمه ... ایشان بهمین ترتیب در قلم بیان نخواهد آمد انشاء الله
تعالی شعر خدایا تا مه و تو کویم بخت ؛ کر با الا ... سخن
حد است ؛ تو ... طالع انجم ... ز انوار لطف تو ... نده
مهر ؛ ز ... تو ... ؛ سواد شب است ... بهار
فصل الحسنیان ... از احوال علما و فضلا ... طریق
طلب قدم ... داد ... کردند و
انهم ... شنید ... طلبه ... ملفه
... بیت ...
... ادیان ... سخن
... سخن ... سخن
علما و فضلا کر ... ملا ... در
غایت فراغت ... کمالات اشتغال ... بیان
حالات ... تطویل ... کتاب ...

ابواب دولت دارا بکرم مجلسی انشاء هیولا نطفه صاد ابلیغ و تقدیم مناصب
منظور نظر اعتبار شرف فضلای ایران و الطف علمای دوران جامع
کمالات صوری و معنوی مولانا شرف الدین علی الیزدی آنحضرت
بکمال دانش و سخنوری علم گشته و مجال فطنت و هنرپروری از امثال
واقران در گذشته بود و منثور دانش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح
بخش خاطر دوریمور منظومات و در نظر بلغای روزگار مصنوع صنایع فنون
جواهر شعر بدوش زمان و بر زبانها بلند طنطنه مجلس و نزد انجمن آرا
سرفراز همواره در خلوات صفا بر نزد سلاطین حشمت آئین و حکام زمن
محترم و مسعود و بقلم لطایف نکات و حلقات بدایع آثار در صحیفه روزگار
داوران قابل و نقاد بحرید بی نمود و شنید بی تکلف بی مدح کمال اقبال دینی
خاص و ندیم و بنام اختصاص خاقان مظفر لوا امیر السلطنة شاهرخ میرزا
بتصحیح بلفظ مبارک که هوای آنحضرت جناب مخدومی ملقب گردید و در
در سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه که در وقت حضرت میرزا بایسنغر
در عراق بر تخت سلطنت متمکن گشته در دار المؤمنین قم و نقل
اطلاع فرمود تبتع شاهزاده رسید که مخدوم جهان مولانا شرف
الدین در بلده یزد بوجه افاده نشسته و چنانکه سلاطین
دوران استدعای حضور شریف میکنند التفات نفرمایند شاهزاده

عالیقدر

عالیقدر را داعیه صحبت آنجناب غالب گشته نشان حضور موفور السرور
در قلم آورده مصحوب بعضی از مقربان ملتمس و فرستاد و از جانب دار العباده
یزد ارسال مخدوم آنجناب حسب الفرمان قضا جریان متوجه پای سریر
سلطنت مصیر گردید چون در حوالی قرب رسید شاهزاده با
خواص امرا باستقبال شتافت و آنحضرت را در آغوش گرفت تا مقدار
اشفاق و مهربانی اظهار کرد که مثل آن تصور نتوان نمود بعد از دو دعا
منازل حضرت آثار همواره شاهزاده عالیقدر را با فوجی از علمای خجسته
صفات در خدمت آنجناب صحبت میداشت و بیشتر اوقات در خدمت
ساعات بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل همت میگماشت و آن بزرگ زادان در
ایام از اطراف جهان دو اهتمام اکابر و اشراف بدان درگاه شاهزاده عالیجاه
جمع آمدند و حظ از حضور و مسایل بحر بخش و فوائد میکردند بعضی از معتمد
ثقات تعریض رسانیدند که ضعف شیخوخیت بر مزاج همایون حضرت
خاقانی مستولی گردیده و در وقت مرتبه ضعف شد که آنحضرت را مجال
حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و عنان عزیمت اصفهان در شعبان
را بجهت تصرف در آورد و در ممالک عراق که در آن زمان حکومت اصفهان تعلق
بامیر معاذ خضر شاه میداشت و میرزا عبدالله جلیل و میرزا ابراهیم سلطان
در شیراز علم حکومت می افراشت القصه میرزا سلطان محمد آنچنان را

قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را که رفته
مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان
بخشید و عورت نادر و پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید چون
خبر بسمع شریف خاقان عالمگیر رسید با وجود ضعف شیخوخیت
بواسطه رعایت ناموس پادشاهی در شهور سنه خمسین و ثمانمایه لوا و
حضرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و چون مملکت ری مضرب
خیام عساکر نصرت انجام شد از استماع این خبر او نیز فارس عنان تاب
کشیده راه فرار پیش گرفت خاقان سرافراز فرزند شاهزاده را معلوم
نموده عنان انصراف را بصوب اصفهان معطوف ساخت چون در
آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک
هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب
گردانید بلکه در اواسط ماه رمضان اکثر از قوم عالیشان را بیاسا رسانیدند
و جناب اشرف الفضلا و المحققین مولانا شرف الدین علی را طلب فرموده بنا
بر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که بر نیت حضرت مولوی آن رایت را به
شاهزاده خواند که بیت چرخ است پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که
پیر دولت خود با جوان دهد و میگفت که حضرت خاقان حیف و قصه
این جانب نخواهد شد پرسید که تا آنجا میگفتی که من بدین جانب نخواهم آمد و الا

جواب داد

جواب داد که من این سخن از نجوم و دلایل نجومی میگفتم بلکه بقیاس عقلی عرض میداشتم
زیرا که شاهزاده غالبست و حضرت ظلال الله بوجود باد دولت و اقبال بالا
کشیده و آفتابیست فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده
ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالمگیر او بنای وجود ما بیخ
عاطفت خاقان بحر ربقه از وصمت زوال محفوظ و مصون ایمن ماند
میرزا عبد اللطیف که خاطر مرحمت مخلص حضرت مولوی داشت عرض نمود
میرزا الغ بیک مدتیست که بجهت تمام رصد در سمرقند طالب خدمت
مولویست اگر رای عالی اقتضا فرماید ایشان را نزد والد گرامی فرستم حسب
الاستدعای شاهزاده را خاقان سعید مبذول نموده شد و
میرزا عبد اللطیف ایشانرا با وجود کمال اعزاز و اکرام بجانب ماوراء النهر
فرستاد بعد از وصول بآن بلده ترکستان مدتی در مقام احترام مصاحب
میرزا الغ بیک میبود بعد از واقعه هایله خاقان سعید چون سلطنت
بلاد خراسان با میرزا سلطان محمد قرار گرفت حضرت مخدومی را رخصت داد
انصراف بدار العباده یزد داد و ما یحتاج سفر از خیمه و خرگاه و سایبان اسباب
سرانجام فرموده هر سال بجهت مدد معاش آنجناب مبلغ پانصد هزار دینار
دینار و زیادتی بجهت بیوتات مقرر فرمود و در شهور سنه ثلاث و خمسین
و ثمانمایه حضرت مولانا شرف الدین علی بلده یزد بجوار حضرت حضرت فرمود

و چون این بنده را به تقریر پیوست در باب حضرت مخدومی که بمن همت الاحتیاج عاطفت یافته
بود در محل اقامت گشته و موجب استعلای علما و اعاظم در درس و افاده
نموده بود از آن جمله بنوعی و صفحات احوال الطلبه یافت در کتاب
سلم السموات که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم ولد شیخ ابو حامد کازرونی
مرقوم و مسطور گشته که حضرت اشرف العلما مولانا شرف الدین علی یزدی
صاحب ظفرنامه و جناب خواجه ضیاء الدین محمد ترکه اصفهانی شارح فصوص
الحکم بعد از تحصیل علوم نقلیه تمام بمشاهده درویش صاحب حال
دولت صاحب کمال داشتند چنانچه مطلب می بینند که در جستجوی این منصب آن
نمایند با کتب و مؤلفات بسیار متوجه بغداد شدند و در مدرسه ...
نموده بودند طریق طلب در محال است و کم جا می گشت به بغداد رسیدند
که در دو درویش در آنجا نشسته بعضا از احوال ایشان پرسیدند گفتند
ما را مسجد کرده این خانه ساکن است در ما صحبت دار این در
مجاور بنام استقامت ملاقات پیر مرغوب بعد از صحبت التماس نیافت و
هر ابتدا کردند و تعمق گفت طریقه و توکیت و شمار کنند ملاقات
بسیار است ایشان مستعد آمدند جمله کتب و مؤلفات شعر طب و
علوم و تحقیق ایشان کردند مجموعه در درویش بازگشتند و مدتها
با درویش صافی کردند و احتمال ریاضت نمودند اصلاح الباطن که
منظور

منظور و مقصود بدست نداده و چون ایشان را همه کمال حذاقت علاوه آن اتفاق
بنقاد از صحبت پیر جدا شدند و بمصر رفتند شنیدند که در درویشی صاحب حال
مدتیست که از خلق منقطع شده و در یکی از خانقاهها متوطن است بدر
خانقاه رفتند و مدتی مجاور شدند اتفاق صحبت نیفتاد تا آنکه آن درویش
وفات یافت ناچار عزیمت مراجعت نمودند و چون به تبریز رسیدند شنیدند
که درویشی مجذوب از غیب خبر میدهد و خلق و او گرد آمده‌اند ایشان نیز آنجا
رفتند آنگونه از خصایص بعد از سال ایشان خبر داد و گفت سبب آنکه
درویش ثانی با شما اختلاط ننموده و بسیر وفات بود که با درویش اول نموده
از جمله مؤلفات افادات انتساب یکی کتاب بلاغت انتساب ظفرنامه است که باتفاق
اکثر مورخین در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب عبارت نسخه
مکتوب نشده و آن کتاب شریف بواسطه اهتمام میرزا سلطان ابراهیم
در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسید و حقایق التهلیل
و حلل مطرز در فن معما و لغز و شرح قصیده برده و کتاب الحرام
در علم و فن عدد از جمله نتایج اقلام و بلاغت نظام آن فاضل عالی
مقام است وفاتش در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و
در مدرسه شریفه واقعه در جنب مسجد جامع محله میرچخماق که بانیان مولانا
شمس الدین علی والد انجاب بود در حضور مخدومی در جنب الغادت

مدرسه ساختند و شریفیه نام کردند صدقه نشین کشند جناب غفران پناه

مولانا شمس الدین محمد با دو فرزند آن جناب در عمارت و تعمیر مدرسه

و خانقاه شریفیه کمال احتیاط فرموده و اطعام هر روزه بجهة فقرا و

درویشان و موسوم تراویح مفتیان تعین نموده مدت مدید هر صباح

و مسا درویشان و فقرا مستفیض و بهره مند می بودند الحال العمارات

رو بخرابی آورده و حکم سائر بقاع الخیر عمیم بسامانی بود ای جهان آرای

ارباب استعداد بمحض نخواهد بعد که جناب مخدومی گاهی زبان بنظم اشعار

میگشود و این غزل از نتایج طبع لطیف وقاد است که چه چنین بحر بی مخاطر

بود غزل سواده بوسه ره جانانه کرده بی دف : هر اینه بلا ابروی کشیده دف

جانه در دش میدان چه مست خانه کرده : بیک کرشمه دل عالمی ربوده

دفتی چلاش ادنا من کم خدا بنی که تعلیه ره لسان بوق بخدم دمی

نموده رفتی : نه کشتی شرف قصد بعد دم دنتی نصیحت میشاید

خجر ادمحمود رفتی افضل الفضلاء المتقدمین اعلم العلماء المتاخرین افضل

الحکماء المتبحرین مولانا موسی حسین نبدی از نفایت تبحر در علوم معقول

و منقول دانکا الهادی در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلاء آفاق بعد

در میدان تحقیق انحلال معضلات مسایل و توضیح خفیات متقدمین

قصب السبق از دانشمندان زمان میربود شعر سپهر علم را بود آفتاب

فنون

فنون فضل را جامع کمالی : انا سنطیها را العلماء و معتبای ایام فنکالان

همت بکسب کمالات که نشت هر صحبت دانشمندان شرایط قلمن بجای

بجای میاورد و بواسطه قابلیت اصلی ملکه بمجرد غایت لم یزل هر روز

در سن شباب بود که از نسیم فضایل و کمالات مستفان کلاله علوم معطر

گشت و از نفحات قلم گوهر بار بوستان و ریاض دانش غنچه نصایح

از ساحت بوستان ادم جهد گذشت لاجرم عاظم افاضل با مید کسب علم

و دانش متوجه ملازمت شده بعد از ادراک انعام عظیم انتعشه

ضیر فیض آثار در اقتباس انوار کمالات مینمودند تا جهان بانجه دیکته

سنان بجب تقدیر مفتح الابواب بجامع فضل و کمال را عارضه دست داد

که اطبا اتقیا عالجه عاجز آمدند از الاموخ در حسن ایشان نکال نفس قالب

نفضای عالم ارواح طیران نمود و باعیاشا افاضل عالی مقام در میان

ارباب فضل مذکور و منظور افصاح ایات معضبان خاص و عام

ابجند رباعی که از نتایج طبع مستقیم آن دانشمندان یکتا نوشته شد در چنین

بحر بی مخاطر بود نبشتا بنضحه نضیجی که چید رباعی در هر شب علی

تنوحیت نخیند : در خانقه تو باده بجالس نوکند : بر فرزند یکی خانه دیگر

دادند : نه نیست که باشد بجای هر فرزند ایضا گر دست تلف هم

نخیر شدم : کامانا نکنه از نشاط تیر شدم : از نادیده هر دم صعب کفن بجوانست دلم

دربند کی نفس و هوا پس شده **ایضاً** مست محو عشق قیم بجنون در خرابات

این کهنه سفال جرعه کش جرعه خور مات :: الحکم لله و نحو امید یافت خمی ::

بو خال تغافلانه در ساغر مات **ایضاً** شادی دلکی که بی عیشه مباد

و کرم کی که دلش نه مباد **ایضاً** هر دم خطا نه که کی باید خندید :: تو دیدی

کی چنین پاکی نه مباد **ایضاً** لب عیش باده ساغر جمال است ::

پیمانه عاشقی ما لامالست :: اوضاع جهان که دیدمش حالست ::

چون نیک که دم عمر استعجال **ایضاً** در دهر نیابد خرمی منقلعست ::

و اسباب نشاط عیش منتظم است :: در حضرت محمود بغم کویا طفلم

من قبله که گی نه دیدم است :: در حضرت بخشند بی منت در خلاف بلک

اختر سعادت منزلتش که قعده اصحاب فضل و کمال غایت مرغوبه بود که

بحسن صورت و سیرت آراسته و بفضائل حمیده از صفات حمیده پیراسته

یکی معنی بالحسن کجوی نالیچ دکه ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان

موصوف و معروف بود در شعران آیاجان را شغل قافیه بدیع بدایعی

خواهید بود یکی حضرت جنت صفات میرزا ابوالفتح حکم از ناصیه سعادت

آثارش انوار بزرگی طالع و آثار جلالت از زبان کفش ساطع بود در دوران

خلافت و فرمان فرمایی ما ماهی آن عظمت و شهریاری که جایه شوکت

جهانداری خاقان جهان ملک پناه مظفر الملک **الوهیت** شاه کوه نیک طالع

فرزند

فرزند خلف کامکار ابن روضه صفوی و روزه دار :: داغ نه ناصیه ترکستان :: تیغ

زن قادر کوه مکان :: ابوالمظفر سلطان شاه صفی موسوی بهادر خان

اراده سفر هندوستان نموده بعد از عرض بحضرت سلطان صاحب بخاری

از غایت قابلیت و استعداد بهای شاهانه دوات اجازه نقش فرمود

بعد از دو روزی به اغلال در کمال اعتبار و ملازمت حضرت پادشاه انبیا پناه

شهاب الدین محمد شاه جهان چند راه عراق باسایه جهانبانی و بهبهیکی

از نظر کرده اینک در صحبت لمعتبر را بین ایتمان باقی و بهترین عزیز

گشت بعد از چندی عنان ارادت معطوف جانب دار الخلافه حیدرآباد انعطاف

داده در خطه خجسته فال سلطنت کاملات سلطان عبدالله قطب

شاه رسید چون از اوضاع و اطوار لوامع نجابت درخشان بود از حسن

گفتار و کردارش علامات سعادت نمایان بود بنا بر آن منظور نظر پادشاه

والا جاه گردید بعد از مدتی در غایت فراغت در ملازمت آن حضرت با عزت و جلال

در دولتخانه صحبت خاص ملازمت بعزت و تمکین بسر می برد

بحسب اقتضای قضا الحضرت بجانب اقامه خیال طی حاصل نموده و مدتی

هر چند چندانکه در آن مدت نموده و جوهر ذات بسندیده صفات و لطف در سبیل اداد

دنیا صحبت و قت بفوز ... روح و فتوحش انقطاع جانب

کاش دریا خوش ... بود از امد ... مضمون ... ایضاً ... **ولد**

برجاده اوکر کامعتبر ایدی • هر دم بحیادلانه چیکوب ایکنه سر ایصدن ملکطانه ادا
خوش ایدا اکو ملنه بوجه ایدی • بعد از انوا ضمحلال حقیقه اسباب جاه وجلال
امیر محمد بعید بو جمله حبیداماد نظر بوده ام اثنا مهماسی سابق محمد ملکی از
معتمد ادعقد انفین قدیمه نا نعش اشخوان فیاده انعید اباد بحبه اثرف
نقل محمد ده انا دض اقدیر بخال ایدوبه متجه مجاهدان امکان متبرك بحیف
کوامت دسال ایتدر دارخصوت موجه معنون خلف سعادتمند یعنی محمد
محضی نام یادکار عارف کمفنون فضائل وکمالات اراسته وبجیامعید مکارم
شیم پیراسته دید کرمکاریم اخلاق وبدیمخانداند معروف مشهور دانا کابو د
اشراق ممتاز کشته سیما بخاب دنبوکه انتساب لحالق طالعوظا هو
ملانق تبدیل وجهت باید • وازطرف تمایل سایه افکنده دمان دما لذت بمناسی
میا فوانده • جرلبت صبیه زاده کیا ما المحمدیه متابعه دخوان نیاهی هادی
علوم مصطفوی جامع کلام موضوع الواصل الامجاد رحمه الله لولی امیر معز الدین
محمد شیخ الاسلام حادده بوسته ده خطه بهبت مقبول بعد اکمال اقتدا داوقات
بابرکات باکتساب فضائل وکمالات مصروف قبل ابده هامع اصناف علوم محسوس ده
منقول حاوی انواع مسائل فروع واصول علینا محمد صادق علوشان انجابکا التمق
فدسطا النمل صیاد کمال دانش دتحرد ده علوم معقول ومنقول عنوان المثل افضلا دوعلم
نفقه وحدیث وتحصیل وتکمیل وفنون عادیات کعلما افضل ودحوی بیرت ذبقاد سری

دستبرد

دست برد غاییت بخانی و بجودت طبع وحدت قواسی جامع انواع کمالات نفسانی
ذهن سلیمش در ادراك اقسام علوم بدیه حد کمال ترقی نموده طبع مستقیمش در تحصیل
اکتساب فنون قصب السبق از علماء زمان ربوده در جواهر نظمهای فائق مثال اللؤلؤ
المکنون شعر ابطبع نوازش اطر ابکار سخن • اند بخصوص کمالات دحماکلش
افاضل فرخنده صفات بصفت تواضع وبیجهون کاره دعلم ودین طالبی اتصاف داشته
دهواره نفس افاده وتعلیم تنالیف وتصحیح خاطر شریف منحکانشه دا بدلن بحیحی
اولو فضل کمال لو فهیده دیانت انتقال الی نظیر دوی در منوع ولطافد و انشا و رسیك بوده
بونوع لغات بریکه محصور خاقان گیتی ستان ع کهنم کشت با فتا ابد جهانتاب
تافت داده حقیقت بیو عذر دعدالت ابع ع سلطان تاج بخش جهاندار تخت کیر
اقتضاد فرموده که مبلغ بکم ابد قانان نقد محتسبه کم بوسه اللواناییه خالصه ده مصحح تحقیق ان
خلعقد ولسا انتخاب طبیبابه قناف و استحقاق در اندر طاعت او باد شاهی وکالاه
خالق جبه کافرامی انتخاب انکشت بعلیه بعید کذا اشته و دم غایت انتخاب دغنات
دیانت واقتضا بعلیانه ممتنع اقدام نموده هر سال بعنوانه اوده ده تواب بیو حقا مقدم بحیل
سال بوجیه الاستقلال ابدانا وانتفاع داشته وجون مقتضای کومه کل نفس ذائقة الموت وحه
له الحکم والیه ترجعون بنابه دعوام خاصه ذات بیجون قادرکن فیکون ارشد انتقال
دار الفنا اغنیا مجدهن الا دم وجوده محنت فحوده ده سته عمود سن ثلث وستین بعد
الف ان ع سپهر فضل وصدراج افضال دیبلو سوید سواد خفرت اوزد مقال ببیت

ع شد عظیم کو عا دیباجه فضول : اعاظم اهل علم و اجتهاد و کاوا صحاب
دهد و دو شاد و مظهر فیض الهی مولینا محمد باقر و اجداد اعیانی طغرای فرامین
فضل و کمال و عنوان مناشیر عزت و جلال مولینا محمد صادق بود شعر هر یکی
در مکارم اخلاق ؛ شد چون آفتاب عالم گیر ؛ فضایل و کمالات دقایق حکمة
افلاطون دانش مولانا محمد باقر بسیار و تصنیفات نادرة با انتی در علوم دقیقه
و فنون نقلیه و ریاضی و سایر علوم مهیا و محتاج شرح و بیان نیست ع
ماهتاب چه حاجت به مشعله دار ؛ لاجرم خامه گوهر فشان به صفحات بیان بر همین
قدر اختصار نموده و مناسب کلام عنان خوش خرام بیان را به صوب اثری [illegible] انجا
انجاب انعطاف میدهد که جامع فضایل و کمالات اکتساب مولینا محمد حسین [illegible] بفضل
و هنر مثل او کم بوده ؛ خلف ارجمند سعادتمند انجاب بعد دو عالیجناب حقایق و معارف
آگاه مولینا محمد مجید که در افضل و کمال [illegible] شرف صحبت
[illegible] مولینا زین العابدین [illegible] انجاب با کمال [illegible] جمع نموده [illegible] و نکات
و نکتهای کلمات شریف علوم بیان [illegible] مسجد جامع دار السلطنه
اصفهان [illegible] که جمعی کثیر از طلبه علوم [illegible] افادت [illegible] کامل
مستفیض [illegible] عالیجناب فضایل پناه افادت دستگاه افتخار المحققین
حاوی الفروع والاصول مولینا محمد مقیم علو نسب از [illegible] تقوی [illegible] در
تحصیل علوم و فضایل [illegible] کرده [illegible] واجب الاحترام [illegible] افاضات

بیان

بیان دقایق لسان انجاب [illegible] وصف [illegible]
کا دیگر [illegible] لسان فروغ آفتاب ظاهر و هویدا چون ان
مونس محراب عبادت [illegible] علم و عمل موصوف است و بغایت تقوی و [illegible]
معروف [illegible] عالیجاه [illegible] سعادت دستگاه انعام
و [illegible] و وظیفه [illegible] قبول نموده [illegible] اکثر [illegible]
در [illegible] تقوی [illegible] علم و تقوی [illegible] ابواب [illegible] و معالی تفسیر و حدیث
کشاده جمعی کثیر از طلبه علوم [illegible] صحبت [illegible]
نتایج طبع و [illegible] [illegible] قلمش [illegible] مجالس
[illegible] خلفای [illegible] جامع الاخبار و کاف
[illegible] تفسیر قرآن مجید [illegible] نکات
بدایع و استعارات [illegible] فهم [illegible]
[illegible] خاتم
الانبیا علیه افضل الصلوة [illegible] معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین [illegible] اهل طاعت [illegible] امام [illegible] اهل [illegible]
نموده [illegible] صلوات [illegible] خضوع [illegible]
شناخته ع [illegible] بیامان ؛ [illegible]
[illegible] طاعات [illegible]

سلسلهٔ انساب او بآن مخفی نماناد که حضرت مخدومی تعالی شأنه جهان
بعد انتقاب بدیدار اولاد امجاد که همت حمید الله عبادت کرده صاحب
از ذهاب بعصر خود و بجهة الله و روش سلف در تحقیق کرد الجامع فضایل
و افضال بعمر که جهاد با شیطان رجیم و نفس اماره که اجتهاد نسبت با ذات
صلوات خمس میبرد اند صفات دل بر نسبت که سجاحت فقندان که امی
استحکام میباید و فضلا رشد اکبر الفقرا مولینا کمال الدین محسن خانی
و صفای سیره و طالعت سیرت معروف بغایت فضل و کمال و صفات
زهد و تقوی متحمل پیوسته ایام در سلوک افاده کثافت جمعی طلبهٔ علوم
انجمن با بعکار تو مستفیض میگویند ملکی مولینا احسن اکرام انقیاب زهد و تقوی
محتاج بتعریف نیست همواره اوقات خجسته ساعات با وظایف طاعات
و عبادات مصروف مینماید دیگری مولینا محمد تقی که تمامی صفات حسنه
او است و بغیر از کمال فضایل پیوسته شعر خاوت دیگران محبت او
دعوی این دوان کتوقت او ؛ با به دفعه و ابیان دارد ؛ سر خدمت
و استان ندارد ؛ در عبادت تکلفی نه دیدنی ؛ حق او طرز ختم پوستیدن
در دلش اینان نمیکند ؛ هیچ چیز حق طرز نمیکند ؛ و این معنی اند سنین
او ایقاست نا ملکه شرح حق شنو نمایم حق کوی ؛ حیثیت حق بعد از حق
جوی خواطر بعزیزان دلیل سینه معرفت خمق نادکی اسمان بناه و
دیگر

دیگر مولینا محمد فضیلت که بسیر فی اسفار و اطوار کنیف دارد صاحب
جمال الجامع فضل و کمال اطالعه تالیف افتتش بیکانگان در شرح متن
اشارات شعر انکه رخسار دلدار چو حبیب ؛ انکه پسند اداد بخت جبر
شنید ؛ سال و ماه لیل بیوندیم ؛ در سر خارابا زعرسیم ؛ و فعلل فضا
و کمالات و شعر باکان بسیر هشتم و خامس هشتم ایشان طبعا محمد صادق
مولینا محمد ابو اهیما اند که بعمر گرامی تحصیل کمالات فضل در خدمت ملا محمد
کوهی بوده اند اولین در شباب عنفوان جوانی بر فرض زیارت بیت الله
الحرام در وصف بوده حضرت سید الانام علیه صلوات الله الملک العلام
در سیاقت حقانی انداه زهد و عبادت تا بعیت ابراهیم ادهم بوده امید که در
بوعد جامع مقام ایشان باین نوبه کاتب مستفیض بهره مند گردید ذکر اهتزاز
صحن گلزار از مهب تقدیر حضرت سبحانه در بقا چمن زندگانی العلم العلما
مولینا محمد معتم یزدی کفتم که در عرصه مشکل حسیم ؛ در سخن کاملی
بنویسم ؛ که علاکار و حال الفخر خرج دهم ؛ کو دست که از حد حیلی بنویسم
افسوس که سپهر غدار ارباب فضل و کمال را در صد افاده او حدود بقا و میکذارد
دو نیاد که فانه ستم کار پیوسته تخم اذا در فضای ضمیر خاص و عام میکارد
دلهای انعکاس ابیضاحات بوهم رفته اند ؛ بوطن امده در تم بخم زده اند
خالی شده اند در دو بلا ؛ که یوسف یقین در ادم زده اند ؛ باغبان

مقتضای تقدیر حیرت‌بخش که نام فاضل آفاق در سن کمال داد چمن زندگانی بود بی طراوت کرم
ما بالقوه حرز نهال امل او دادن شجره وجودش را با دفنا در نداد کاتب دیوان قضا
نام کدام احضای آگاه را در دیوان رفع درجات ثبت کرد که عاقبت الامر
رقم ختم بر حساب اوراق حیوتش کشید در ماه خورشید حیات که بدبایندی
دایم موجود بود بقا نماند؛ چه شد چه کم آمد چه خواهد چه بینه باشد همه را
پیلند اجل ابد کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون غرض از
تحریر این مقصود و این تقریر آنکه آنجناب در صغر سن نزد علماء انام
در تحصیل علوم محسوس و منقول رابطه اجتهاد و سعی داشته لوازم اهتمام
بجای آورده و در اندک زمانی سرآمد علماء عالم گشته نسایم نتایج طبع
سلیمش مانند نوایح گلهای بهار اندوزید نسیم مشام ناظمان مناظم
فضلیت در رسید و نسیم خصایص ذهن مستقیمش فواتح فضل از نحو شمس
دماغ مفخم آفاق عالمیان عالم سخن سادی و اتربین داده خامه گوهر
نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی سرایندها مائل نقاد
سخن و الفاظ در فشانش کشته تقبل صبح مغطیات تعزیل؛ ذاب
و کلان ادیب مکانی؛ شدید پایه ذات الکمال گفت کان لا مرتفع تقابل سوده شیم؛
ما البتا صاحبین تا ... از محمد سوق افاده؛ بعد لخت و تعلقت تحمیل سال در صعید
جامع کبیر و الا اجاده بود و تمامت نماز جمعه جماعت قیام و اقدام نمود و در فیصل

شرعیات کافه

کافه ورا با خود اتفاق داشته در ادای لوازم غایت سعی و جهد بجا می‌آورد و
در هنگام فرصت در ایام تعطیل به تالیف و تصنیف همت نیکو همت مصروف
و معطوف میداشت و چون مقتضای اجل که محکش در محکمه قضا منشأن لا
یستاخرون ساعة و لا یستقدمون ثبت یافته در رسیده در تاریخ هجری بود و
جمعه بیست و پنجم شهر رمضان المبارک سنه اربع و ثمانین و الف در سید مولانا
هو کلان قضا و قدر که مانع جان آنجناب را کوفت کشان کشان به عبادت در حجره
بحجام ... جهان بود بعد از رو احت در وقتی که عید از قلعه عمو و ... جمعه
شده اهل ارزش لذتها ناچار در فریضه اندوه محمل و عمر ... و امیدوار و اکب
احمل بر اشتغال کماشته از باد حل که از افاضل عالمیان بر
خاک ناتوانی افتاده اعضای فرقی تا اثار کشته مقال حیرت‌بخش کلزار
فضل و کمالش از هنوز از صرصر بیداد غالم و بلا الفیلی در افتاد
و کوکب اعیان علم و هنر از درج بوج اضال ... در حضیض خاک جبال موان
لخوالی ارتیو اقعه حیرت‌بخش اطلاع یافته آنجناب را دو روز میرزا
کفته تعلیر نفوش در سانید قوی‌دلان و متعلقان و اصحاب و دوستان
از وقوع این واقعه مطابق گشته او را نکوید و افعان بمرتبه بلند
ساخته که غلغله در فین فغان افتاد و مواهب ایشان سیلاب
اشک از دیده مخلصان عالم تا لا و فغان ملاء اعلی کشاده و بعد از

از سر دور کرده یک شنبه بیست و هفتم ماه مبارک بعد عید الضحی بر فحوای نفس
غالب بجانب گلشن رضوان خرامید چه از امد عنا و حزن و اندوه کانون
سینه خاص و عام را افروخت و از فغان و افغان مبتلایان صلوات گنبد
سپهر مملو و مالامال گشت قطعه زین مصیبت جانبی انداخت که چشم آفتاب
دامن کرد بر ذات کرم الایام محزن * لیک با حکم قضا جانوا چه چاره غیر تجرع
موجع جان نیست جز انا لله و انا الیه راجعون * چگونه گویم که متوطنان بلاد معمور
از وقوع این واقعه جانکاه مقدار اضطراب داشته دست تا در چه بوالیم
که ساداتی و افاضل را از وقوع این حادثه شامله چگونه اندوه اتفاق افتاد
شعر فاند و این حاتم خان کشل ... دوران کرد و از دیدها خونابه عاقبت
همکان دست بحبل المتین تحمل زده بتجهیز و تکفین قیام نمودند و بتختمات
آیات بینات کلام الملک علام موج سر نعش وی اشتغال فرمودند و جسد مطهر را
در حظیره و جوار ... وقف ... بتقاضای سنت خیر البریه علیه التحیه
مدفون کردانیدند عارف معارف ربانی واقف علوم خفی و جلی علامة العلما
شیخ احمد الخاطب بخطاب دانشمند خان ملقب سمه از اوصاف کمال او آنکه از فضل و الهما
و محلی به نجابت و جلال الحضرت محمد خصال ایمانیه که در ظاهر حال بود
دارد و تبحر علوم او است و به نعمت عالی اجتهاد و اطلاق حسن بوابسته
باطن فیض مواطن بفقر و درویشی و در صوف ظاهر جاه و جلال و مانند

اقارب

اقارب قاند معروف قطعه او است بود جان و از فنجود علم * بود فرق سر عاید کنی
افسر علم در اوایل ایام بتحصیل علوم مشغول من سلاله خاندان حضرت
خیر الانام ابو جعفر الدین محمد شیخ الاسلام که لوح ضمیر منیرش مطرح
اشعه انوار کتب الهی و صحیفه خاطر عاطرش مهبط لوامع حقایق لجاد
حضرت رسالت پناهی بود نمونه بعد از آن چند تقدم دار السلطنة اصفهان
اوقات شریف بافاده و استفاده صرف مینمود و در سنه
الف هجری بصحب برونش دو تقدیر ... متوجه بلاد هندوستان
شده چون وارد ... شد کوکب طالع ارجمندش از افق سعادت و اجلال
لامع گردید منظور عین التفات خسروانه بادکه بعید منحت بمضمون کریمه ذات
ذات شد با حضرت سرافرازی یافت چه بعد از آنکه انوار دانش و فضل و کمال بر پیشگاه
ضمیر انور پادشاهی پرتو انداخت بخطاب مستطاب دانشمند خانی و منصب جلیل
المرتبه ... سرافراز ... ذات ... سواد نواب اسبه ... ... شد
بخدمت الملک گردید و بخطاب معدلت شعار و عدل و احسان قریب چند
اضافی لوامحالف ... خسروانه کمال ... داخل فضل جلیل را قصد
مقصد همت بلند ساخت و مخیم ... فضای سینه ارباب عرفان کاشت
و چون خیاط قضا قبای اقبال بر قامت قابلیت او دوخت بدست صنع
... انگشت ... اجلال ... انگشت ... ... بابان انعام خان بخانه

در عالم هو جمادی داد بیک که او را فرمان بکوش ها العدم وشام رسید ملکه چون امال
ساکنان اقطار و امصار از رشحات سحاب فیض اثارش تا زمانه بود کشت
دستبرد سخا طراوت و نضارت پذیرد و در هدو جود و عطا گوی سبقت از متقدمان
در مضمار ربوده بحکم آنکه شعر جهان فیض و شهرستان کمالات ، دلکش
شهر زینت خلالات ، چون کتاب کشایش بند قبا ضایع و معطل دا
انچه بر سر پدید گشت صنوف تصرف مجنبیده خط نسخ بر حکایات حاتم
و آل برمک میکشید و هیچ سائل از دیوان کلمه لا و لم نشنید و هیچ نقد انعام
احسانش بی بهره باز نگشت شعر نقابت کرم ابلغ کلام تو لی فیت ،
در اعتقاد تو صندلت [illegible] ، [illegible] اقطار که چه مجلس هند
نشیند مجلس [illegible] میگفتند که [illegible] ایشان را [illegible] احمر [illegible] الامال
گردانیده و وطن [illegible] کردند چند ایام [illegible] تغیر جمیع ساخت
که هرگز هیچ [illegible] بنا و آنکه [illegible] موجودات اجله
متعلقات در سنه [illegible] و سبعین و الف انجناب [illegible]
ناتوانی گذاشته [illegible] جهان فانی را وداع کرده [illegible] المبارکی
[illegible] هرکس [illegible]
باقی [illegible] اوراهنما [illegible]
مجار [illegible] جهان [illegible]

حظیره

[illegible]

حظیره که انجناب محمد همین ساخته بود مدفون ساختند اخلاف انجناب
حظیره است که مسطور گشت و دیگر خاندان است که چه کمال الصنوف و صفا و
عایت زینت و بهجا در شاه جهان آباد معمار همت عالی نهمتش با تمام رسانید
و حضور [illegible] جلیل [illegible] علوم نبوی و اخلاف رشد [illegible]
[illegible] محمد نصیر کرامت و نموده که بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن
مستقیم از ابناء زمان امتیاز تمام دارد و در ایام جوانی بکمال [illegible]
[illegible] معقول [illegible] [illegible] در غایت [illegible]
[illegible] حرمت [illegible] مطالع [illegible] بغض خطه
بهشت [illegible] طوایف انام توجه با کرامش متوجه
بهجت فیض معروف شد جامع فضل و کمال العلما علامه الملک محمد ولد
ولد رشید مرحوم مولانا محمد حسین [illegible] مکارم اخلاق و محاسن
اعراق و لطف [illegible] و حسن [illegible] جامع
باکثر [illegible] فضایل و کمالات بهره [illegible] فنون علم و [illegible]
و رشحات خامه بدایع نگار [illegible] نقش [illegible]
[illegible] لطایف [illegible] جواهر [illegible]
[illegible] تعلیم علوم و فنون نحو [illegible] و انعام [illegible]
[illegible] غایت [illegible]

دو نوبت سفر حجاز در پیش نموده بعد از ان در حوالی تبریز تفت نزول اجلال نموده هفت
سال بعبادت و وظایف طاعات و عبادات که شأن دین و دیدن و افاده اشتغال نمود
و الحق در اوقات طلب علوم از نتایج طبع نقاد ش مستفیض میگشتند و سالکان
ملک تقوی و طالبان معارف عظیمی نسبت بآنجناب حیثیات اعتقاد سلوک
مینمودند تا در اوایل محرم الحرام سنه ثمانین و الف و بتبریز از اوان انتقال
بعد از هفت و هشت روز در آن محنت اباد جهان بعیار و راحت نعیم جهان
انتقال فرمود قطعه مخدوما اهل علم و علما جهان فضل ؛ در عالم کون
در جهان رفت ؛ اما ذوات عزت و قدم هم روح قدس ؛ در عالم مثال
ولی جمال رفت ؛ عنایت ابدی انجلاق به جمال اخلاق و فرزندی کرامت
فرموده که آثار صلاح از ناصیه حالش هویدا و برشتی هفت سالگی رسید و صاحب
کرم اسب والد مرحوم رسید تحصیل کمال آنجناب بعد از ایل حال منزلی بود
موجود و محله خلف صدق و بعد از اخراجات با انجمله قاضی مشهور اورد
قریه تفت و باغ نزدیک هما هوستان که انتقاب ثمرات محتاج تعریف
و توصیف نیست و حمام فرطه و بازار جنان ملک شرع جنات آنجناب بود و
از افادت پناه امینا محمدا عادل فاضلی است زاهد صفت با امانت
و قانطرات کم از اذار بلوغیات در علم صوفی محی الدین یحیی در علم کلام
منطق و صرف بامثل نصاب و هم دستگاه میگذرانید و در هر جا که وظایف

عبادات

عبادات قیام مینماید و در صلاح و تقوی منزلتی یافته که گوشه نشینان ان
دیار تکیه بر همتش بر او از باطن او میکنند و گرم روان با جمع مجاهدات
استعدادات افید یقه نظر او میفرمایند بیت در خواب بسته کمال
و هنوز دانی تو با اک ؛ لاجرم همت با کیان در عالم پا اولت فضیلت کمال
دستگاه مولانا محمد داود اسلاف او لا او تعبیر نا خلف محمد شفیع مصلائی
بعد از ادای عنفوان اوان جوانی و اکثر خلاصه اوقات ... کتابت با کتب
فضایل نقایه تحصیل کمالات انسانی صرف نموده بانداز استغفار حقایق
اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر نگاشت و در
نوشتن خطوط خصوصا خط ثلث و نسخ و رقاع و ریحان قلم نسخ خطوط و
استادان ماهر کشیده جمال کمالش بحلیه اضافه فضل و هنر اراسته گشته
ذات بر مثلی باوفات بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف
طبع و سلامت نفس مشهور گشته حاصل الامر آنجناب در بیان فضایل و
اداب مجربه بود بیکران در معرفت حقایق کنجی بود گوهر افشان لاجرم
اکابر و اهالی بصحبت شریفش میل مینمودند و بمجالستش اظهار خوشی
میکردند و در همان ایام شباب آنجناب بعلت ادای حج اسلام و طواف
روضه مقدسه فخر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده بوطن مالوف
مراجعت نموده و به افاده و استفاده مشغول میبودند تا در شهور سنه ثمانین

والف قاید تقدیر بعنان توسن حیاتش را گرفته بجانب هندوستان کشید
چون بمحالی احمدنگر رسید سر به بستر ناتوانی نهاد و مضمون این کریمه و ما تدری
نفس بای ارض تموت وصف الحال او آمد هم چنان مشغول [illegible]
و چون زمان حیات بسر آمد بمقام کوچ و حوالی سند کنک رسید
دواعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته عنان عزم حرف عالم
سفر عقبی گشت **قطعه** که چو عزم سفر ولی سفری که از آن نیست هیچ کس را بازگشت
سفری چون شب دراز فراق ٭ همه رو نهاده اهل جهان ٭ بعد کان هنر غریب
مدان ٭ که زمان شد بسی نشست چگان قصه گفته بحال غریب مرد
گشت در خاک هم چو گنج نهان ٭ در خط استاد [illegible]
ذکر او خط امان **اعلم علما و افضل فضلا مولانا محمد شریف مرزبان**
انجناب بر آمد فضلای محققین و افضل علمای مدققین بود در عنفوان ایام شباب
بتکمیل فنون معقول و منقول بتحصیل فروع و اصول موفق گشته تا آخر ایام
حیات بافاده مشغول فرمود [illegible] با استقامت [illegible]
چون کان [illegible] خوبان حمید [illegible] گشته [illegible]
[illegible] حقیقت صورت [illegible]
حقایق و معارف زبان گشوده [illegible]
میفرمود **شعر** همه ذکر او در رکوع و سجود ٭ همه ذکر او در قیام و قعود ٭ همه
ذکر او

ذکر او در قیام و قعود ٭ محل مرکبات انجناب در حدود [illegible] آل در محل [illegible]
[illegible] داشت و انتقال روح مطهر آن بجنت [illegible] در سنه [illegible] بود
سنه اتفاق افتاده **فضیلت پناه مولانا محمد علی** انجناب
برادر [illegible] فضیلت پناه [illegible] خلیل الله [illegible] بود
و در فن علم و عمل [illegible] داشت و پیوسته در باب [illegible]
و تکالیف [illegible] انجناب [illegible] و بعد [illegible]
[illegible] ابن [illegible] انجناب
[illegible] الفاظ [illegible] تمام [illegible]
[illegible] کلام [illegible] کو [illegible] خرد
[illegible] انجناب [illegible]
[illegible] حفظ الله ابن
[illegible] محمول
[illegible] شرح [illegible] مبیع [illegible]
[illegible] انجناب [illegible] فرمود
[illegible] فضلا [illegible] ن
[illegible]
انجناب [illegible]

کتابت ایضاً استشهاد داده که میرزا خسرو که از انبیا بود خواجه قطب الدین
خسرو شاه میدانست در صباح صفوان جوانی بعضی از اوقات شریف ذی
مکتوبی بوالی صرف صحبت و منزل او در حدها یکی خانه بود احمق بود و موسمه
انجاب از کوداد میرزا خسرو را نگار نموده در مصالح او تقصیر نمیکرد
اما اصلا او این شغل ازا بسمع رضا اصغا نمیفرمود و هر روز بدعایت
سعی بجای میآورد و نفس عیان شغل مخلد با او هم کار از حد گذشته بود جا
فضلت پناهی بباب خانه خود رفته زبان مصالح او کشوده بود که ای میرزا
خسرو تا چند جام و ابغی را شغل خود ساخته و بقبول نصیحت من داخته
قدم بر سطح ملک از دیده را جای رافضی را بیدخود بدواشته دیر عماره و طبق
معلق صابندل نخ را اندیشه عینما کی که بعد از رجوع از اوقات مطبق معلق
بر مجدات اسفل که مراکز اطلاعات کشف است بیا میکه از اهالی حرم
محترم ما که بدایع دواع صفوت افتیکار نفوذ حنده اشل را بهرج کرده
حکیمه از مهد نجابت ان بیرون مینوان آمد میرزا خسرو را نداء فواتح نفعات
اتوی او را از پیغمبر دوبار دوت بر ساخته بجانب خواجه محمد التی داد
العزیز بوایشا قاد فیما دکر صلاح حضرت ال الله صاحب نوشیله الملک
حصصت کاهیر درجه چه حیز کنت ثما قلت ان صالحه انصله بی ثقات
اضطراب تقنیعطام صبر و شکیبائی حال نقد خود را سابق خود کنکه

ملاحظه

ملاحظه نمود از وی آن زخم بد بیدا از انجاب و وجه که در منامی و ملاحظه کرد که بجان
در سر و اوراد دعای المقام بوها خلیل اللهما سلمه الله تعالی که مکتوب ما هم نیز امداد
که پیکان میرزا ملحق شفا نمو صافی و از دو مجیب که بانکار اعتقاد صرف
تمام خطا شده باشد بعد از آنکه بر او ظاهر گشت که اثر کلوله زخم نیست
گفت الحمد لله که خلل در هنوا فقر نرسیده بود بیافت و تمام خطا نموده بود از هر زوی
که بابو خسم سخن کفتی محضوص انجاب بوده در میکوان هم صد هنایت غالیت
تکلم نمود که خانجی در صحبت البتیمو مقام است که خواجه جمال الدین با فرزند دوم
پادشاه مرحوم سلطان حسین بن سلطان ابو سعید بود انکه نهایت صفا غلط تکلم
صفا بیعد بر داشته مرحوم عبد الله وحضرت الله تو بعض میر شمس الدین ذکریا که
از نوکران قربانی او گشته طلبکار محضر خواجه جمال الدین نوشتاد و چون
آن شخص پیغام ملکزاده خواجه جواب داد که بخط المطالب غالب و بطلبی نز ابی
طالب در عبد الله و فضل الله که در مقتدی خیالان تیغ در حدیث کفتا نمود
مقابو بلطوع کشتن قولت پیاده معنی این کلمات ها فدا انت را بعدیک گفت
چه جواب در صحبت خواجه و نمود که اعاد و عقاد اقتاد تا ولا الالباب
بعد از ان تولاحین بعد که صحبت صاحب این سخن جمهور عقل و بغایت گشت
و امیر شمس الدین ذکریا را گفت که بحر جای از خواجه کاه مطلب او قران
مجموع انه العاظم اهل علم و اجتهاد را کا بر از باب فضل در دستاویز ملیا دین الدین

در زمان خود اعلم علماء و افضل فقهاء بود و پیوسته اوقات با برکات را بدرس
و افاده بر سجاده تقوی بسر میبرد گاهی نشسته و در دم از دنیا با تزکیه نفس نفیس
و تصفیه خاطر خطیر صرف عمر عزیز میکردند و همواره جمعی کثیر از فضلا
و اهل طلب تحقیق ملازمت وی مینمودند بصحبت با فیضش مستفیض بود
مضمون این مقال که خوش هوش بلیغ [illegible] بیت صحبت
غنیمت است عزیزان جدائی چون ۞ فرصت همچو گل همه بر باد رفته ایم
و حادثه سلطان جلال الدین شاه شجاع اندر زمان صبی تا اوان
[illegible] تقدیم اخلاص مجلس درس آنجناب رفته ایم و حادثه مطاع ع
سلطان جلال الدین شاه شجاع شتافته بتحصیل علوم دینیه و کمالات
انسانیه اشتغال داشت لاسیما پادشاه والا احتشام الحاوی
فضایل تاریخ معینی مظفری که مشتمل است بر ذکر حقایق خصوصا
وقایع احوال خسروان مظفری بتعلیم فصاحت قدم و دلیل توانائی
کاشف انشاء [illegible] املا [illegible] عبارات [illegible]
[illegible] تالیف [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] سنه تسع و ثمانین و سبعمائه
سعادت مولانا معین الدین [illegible] موضع [illegible] طرح مسجد
عالی اساس [illegible] کردن [illegible] باتمام
رسانیده

رسانیده منبره کاشی بر شارع گذاشته و بنای دلگشا در تحت صحبت بعد از
فوت در حدود سنه مذکوره بمقتضای کل نفس ذائقة الموت بنای مجالست
آنجناب انهدام یافت چه گنبد مسجد مزبور بعد از فوت کدخدا بسبب طول
زمان خرابی تمام بانهدام در خطوه یافته بود و از مجالست خواجه عماد مرحوم
گشته بود در سنه اثنی و ثمانین و الف هجری سعادت عالی همت جعفر
سیادت منقبت فرشته خصلت نیکو سیرت نبیره اکابر و اعاظم قدوه
سادات ذوی المکارم شعر همه حسن همه خلق همه علم ۞ همه لطف همه جود
همه حلم ۞ اعنی میرزا کاظم ولد ابن کدخدا محمد صفائی که از نیکو مکارم
و اوصاف مستغنی بود طبع دراکش بانواع فضایل و کمالات متحلی شعر
چراغی بدوش از [illegible] ۞ [illegible] بتعمیر مسجد
مزبور [illegible] نکلف و صفا باتمام رسانید الحال
از [illegible] مقصوره [illegible]
سپهر مجمل گردید [illegible] لطافت این رفیع [illegible]
[illegible] گشته شعر تا [illegible]
[illegible] مولانا عبدالله یزدی صاحب حاشیه
از جمله [illegible] پیوسته بتعلیم [illegible]
[illegible] و تصنیف [illegible] و افاده

توضیح کلام الهی را عبارات فصاحت آیات فرو داشت و تصحیح احادیث حضرت
رسالت پناهی را اشارات حقیقت حقایق شناسی کاشف کشف مشکلات و سایل
سلف را منطق بلیغش مبین و دفع شبهات متأخران خلف را بیان بدیعش
متضمن خلاصه بود که در مصنفین در دیوان طبع نقادش مصور و نقاده
افاضل متأخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرر بیت هست ذات
کاملش مفتاح ابواب کمالات ۰ هست نور دلش مصباح راه اهل دل ۰ میر
لطف کلامش تابدار ابحاث ۰ میشوند بحر کلامش موج بر اوج سماء و انجا
در سلک امرا و اعیان ولایت بود منتظم بود و قلب حکومت قضا و فضائل
رفعت مقدار و تمول عکس را اسباب را فزونی ملاک و دقایقات از ادبیات حال
مستثنی بود و اکثر اوقات خجسته ساعات با دای وظایف طاعات و دعا
صرف صحبت و همواره بر سجاده پرهیزکاری و دین داری نشسته
افاده علوم ظاهری و باطنی بجای میاورد بیت از او بود امان
زنده بود با دوست مصطفی زنده بود و انجامع فضایل را در خلف
نیک اختر پسندیده خصال حمیده احوال خجسته افعال بعد میرزا
محمد صالح نام که بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب
همواره نقش خیر خواهی بر صفحه خاطر نگاشته عنال عزت بر پیشگاه
ضمیر صغیر و کبیر میشتابد چون سن شریفش قریب بهفتاد رسید روح
در بایض

در مایه علیه کرد بعد محل سکنای آنجناب در این دار البقا منزلت وهبت
نماد در محله کنبد سبز مشهور است و دیگری میرزا محمد حکیم موسوم که
سیمای نجابت از ناصیه فرخنده اش ظاهر و در عهد فهم و جودت و قا
بلیتش نزد همگان باهر بود بسته کار بواطن جو بای صحبت شریفش
بودند و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام با وی سلوک می
نمودند چون مقتضای اجل موعود در رسید در سنه خمس و سبعین و الف
دامن از صحبت بچیده متوجه عالم آخرت گردید از آنجناب خلف
سعادتمندی بیادگار مانده میرزا محمد مظفر نام که بنوعی قابلیت و کمالات
آراسته و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق لطف و کشلو و حسن کردار
سرامد ابنای روزگار گشته طبع والای کبرش از اقسام کمالات بهره ور و ذهن
دراکش نقاد علم و هنر منتو و اکثر مثال سخندان سخن بود جواهر
بلاغت آراسته تحفات خاصه بدایع نکات در لسان خوشخط او بکلمات
دلفریب و تنقیح کلمات لطایف مآثرش هم چون عقود جواهر مکنون بر
نیست و نیز بمهارت در فن معما و نظم تاریخ بجائی رسیده که در
لنخ بکشاده و اصغی کیند محتوی در خاطرها خیابان سر رشته
گشته که نقش عز را در انجا نمانده قصاید و مقطعات بجرائد ثبت مانند
عقود جواهر ابدا بدین نخستین مرا بیان گفتار سخن و غزلیات خاصه

گوهر کامثال اللؤلؤ المکنون در نوع کونی از اصحاب الحجی چون در جین تحریر
احوال خود مثال انونید مجمل ابن عزیز بی دل که سرگردانی و تحصیل در آباد و حل
اقامت گستر دیدلات تمام به احوال و اوضاع خود داشت مضمون این
ابیات مناسب حال که در اینجا در دیوان محب عزیز این دو ابیات در اینجا احدی مثل
حمیده بیت عزیز نموده بجز وصل دوستداران نیست • ننگ کجی غرضی
جز حضور ما یاران نیست • قسم بجان عزیزان که شاد کام دهر • بغیر
محبت یاران دگر کسادان نیست • ان منظومات انجا مع کمالات جمیع بخاطر
نمی رسد لاجرم طوطی کلک بر بین مقاصد بیان تحکم خاموشی کشید
صحایف این اوراق زیب و زینت بنام افادت پناه قدوة المحققین و
المتاخرین مولینا احمد اللبنی فضل الله عالم متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت
بیان علما و مفتخر و مجیدین ذهن و محبوب طبع سر آمد افاضل و علمای زمان ما
انجاب فرید عقلا و اعمال العقد است در بدایت ایام شباب و جوانی همگی
همت بتحصیل مصروف ساخته و باندک زمانی از اکتساب فضائل و کمالات بهره
تمام یافته در سلک علما منتظم گشته بلکه و ابیت بر مثل بر اقران تعدا ذات
بوصف افاده نشسته بمباحثه علوم دینیه اشتغال داشت تا الیوم حسب الامر
واستدعای اکابر و اهالی در آستانه مقدسه فیض نشان حضرت ... یعنی
امام زاده واجب التعظیم و التکریم امامزاده ابو جعفر محمد علیه السلام و عن تبعه

دفعه

دفعه ای مخدوم زاده طوبا و نام افاده صبح و شام و ذواتیکان انفاس بر نفس
قال الله منتفض و بهره مند میکردند و بیان این حال مضمون انتقال حافظ
میر بیان فرماید فرد   لدی منکل اهل فضل از کمالات و نحل گشته
بفنون علم و جود دهر مثل طبع تو ندید انواع فضایل کامل ذات تو اصحاب
فضیلت افضل و نخبه جناب باخیند خلف زاهد عابد عالم کو ام
فرموده بود که مولانا مسعود نام که در خدمت ان الله بی کلام تحصیل علوم
نموده و از اقسام فضایل بهره تمام یافته سیادت و افادت پناه علامی
للسادات امیر محمد صالح الحکاک جمالی که بعلو نسب و تبحر در علوم معقول
و منقول الطاهر بود در زمین و بیان ضحکیات سرامد فضلا و حمدان و صنعت و
طبع سلیم مدرک لمحیات و فی آفاق علما و متقدمین و ذهن مستقیم مظهر
مخزونات علم و مصنفات فضلاء متاخرین در عنفوان جوانی از بلاد و دکان
کوهستان محل مولد بود بعضی اوقات بعد دار السلطنة اصفهان رفته و بوجه بلاد
العباده یزد آمده بتحصیل علوم نموده و بنا بر آنکه لفقانیکل اکثر فنون کرده و قت
التبق از امثال و اقران در بوجه انکه علم عزیمت بجانب دیار هند بر افراشته
روانه گردید بعد از رسیدن بشاه جهان آباد و کمند همت و الاند خت هند
و نواوان ظلمات بعضها فوق بعض شیخون بعید خاطر عاطر شفا دی گشته
بمقتضای حب الوطن من الایمان بو لجه فرموده و در خطه ... بعت ...

و بعد در حل اقامت انداخته چند گاه بتعلیم دانش نفوس افاده پرور صحیح خاطر
طلبه منکاشت تا در سنه توجه بصوب عالم آخرت
نمود و دو پسر خجسته سیر بیادگار گذاشت میرزا محمد نصیر و میرزا وجیه
الدین و این دو جوان فضیلت نشان بلطف طبع و صفای ذهن و اخلاق
حمیده و اطوار پسندیده موصوف و معروف اند و میرزا محمد نصیر در سنه ثمان
و سبعین و الف بمنصب مستوفی موقوفات سرکار مشایخ کرام دار ابیت عم و العجبه
گشته مدت سه چهار سال بعد از او اشتغال داشت افاضت پناه جامع الا
وصاف حاجی محمد تقی استیفای آنجناب بصفت ورع و پرهیزکاری و وقوف کماهی و علی
در امور دینوی اتصاف داشته به نیکو حسن خلق که بوزنیت اندازو حکمت الهی
در ... اسرار دعوت پناهی که بدان نفوذ شریف حیث بصیرت منور کرده آراسته
از ابتدای حال تا این زمان که رتق سر رشتهٔ آن خمسین سنه بجاوز نموده اوقات
مایوکات بتحصیل علوم و اکتساب کمالات مصروف داشته هیچ خواهی عباد الله
و کلمهٔ الحق خود را معاف نداشته و انگشتان و که دارند بوی نفاق مشام اولو
الالباب نرسیده ملکه پیوسته نقش خیر خواهی عباد الله که از نو ایا و ار ضمیر منیر
نگاشته و رعایت و مراقبت همگان را واجب و لازم دانسته لاجرم او را باب جاه و
جلال التجیل ... بالعرض اهل فضل و کمال بیحال التوسل ما یل محمود در دنیو و مسند انس
بدایت خود سند ند شعر هر چند صکینم از هر چه در جهان ... نا منکوست حاصل

ایام فلکی و چون مید انند که ملاحظه ذات کلاغم است و عنایات محافظت نفس
کمهان نبدو دخل او نداشت و کسی بران اطلاع ندارد مکرر بعد از اظهار آن
و صیانت قانون و عنایات موجب سعادت هر دو سرای ملکه حصول دعا
خلاص شعر در دیانت کوش تا دنیا و دین یابد فروغ بی دیانت
نه دنیا بوجود است و نه دین ... آنجناب در گفتار و کردار همین شیوه ستوده را
منظور نظر همت داشته مکرر موجب پیلطا ارشاد ... دین ... بیندایشت
منابوان در سنه اربع و سبعین و الف که مسند ایالت و دفترخانه ... خلف
موحوم مقرب الخاقان محمد علی بیک ناظر ... سرکار خاصه شریفه با
حکومت و وزارت مملکت ... مدد تکلیف تمام و مبالغه ما لاکلام ... استیفا
افتاده انقاد ... سرکار خاصه شریفه در عهده اهتمام او گذاشت و آنجناب
در زمان صاحب خطی و این کتاب ... دیوانی و ... و رعایت
جانب ... بیگدستان ... خود را معاف نداشت و چون از اشغال
دنیوی ملول گردید اجل مقرر در رسید جهان فانی را وداع نموده در ... نود
سنه ثمانین و الف متوجه ریاض رضوان گردید مولانا محمد شریف ... مکارم اخلاق
درگذشت خاندان ... بود و نسبت قرابت با اشرف العلما و افضل الفضلا ...
شرف الدین ... مخدوم ... اتحاد احتیاج بتوصیف و تعریف ندارد
در دست ... و درد ... حال ... صاحب ... سرکار ... ولایت

مرتبت مرتضی ممالک اسلام شاه نور الدین نعمة الله ثانی بوده لوای مکانت
و نیابت حضرات در عهد اواسط خاقان خلافت بعزمان دوانی
شهریار کامیاب کامبخش کامکار . ابو الفتح شاه طهماسب بهادر خان
انار الله برهانه از بلده یزد که وطن مالوف جد بزرگوار او بود بدار السلطنه قزوین رفته
منظور نظر کیمیا اثر پادشاه جنت مکان گشت در سلک ندمای بارگاه
فلک جاه انتظام یافت و ما دام الحیوة در نهایت اعتبار در آن درگاه گذرانید
و محبت و اخلاص او در دعا و عجز همگان میکاشت این بناعی ابتهاج فکر
آن جناب که در حین تحریر بخاطر آمده در این اوراق نگاشته میشود رباعی
خواهم که بکام خویش ای صبر کنم   در داغ دل از دیده ترا و بود خجل چین در کار
زلف ملکست بگذارم   تا هیچ دلی حوالت نکند بغل المولی الموفق بتایید الله
مولینا معین الدین در زمان خود اعلم علما و افقه فقها بوده و پیوسته اوقات
بافادات دامن همت بر افاده علوم عقلی و نقلی صرف نموده و بقلم بلاغت رقم
تالیفات فصاحت شیم و تصنیفات معجز نگار مرقوم میگردانید از اوایل ایام سلطنت
سلاطین حشمت تمکین آل مظفر که شهریاران نیک سیرت والا نهاد در جهان دارایی
خوب صورت و پاک اعتقاد بودند تا اواخر استقلال آن دودمان عدالت آیین و دولت
فاخره بوده بر سجاده تقوی و پرهیزگاری نشسته همواره اوقات با تزکیه نفس
نفیس و تصفیه خاطر خطیر صرف نموده میگذرانید و همواره جمعی کثیر از فضلا و اهل

طلبه

طلب طریق ملازمتش پرسیده صحبت با فیضش مستفیض بوده مضمون
این مقال بگوش هوش هر یک میرسانیدند بیت صحبت غنیمت است
عزیزان در این چمن . فرصت هم چو گل همه برباد رفته ایم . پادشاه
مطاع سلطان جلال الدین شاه شجاع انتفاع از صحبت آن افاضت کمالی
بقدم اخلاص مجلس حضرت آن جناب بقدر امیر پادشاه مطاع سلطان جلال
الدین شاه شجاع شتافته بتحصیل علوم دینیه و کمالات انسانی اشتغال
داشته حسب الاستدعای پادشاه فتح تمام المحادی فضایل تاریخ
مظفری تعلیم فصاحت رقم مرقوم بلبل نوایان گلشن انشا و نغمه پردازان
چمن املاء عبارت اعتبار اعتراف نموده اند که چه حق اعذار عذار معنی را
تا الفت دامن با الفاظ رنگین داده از تتبع خط و خال عنبر فام غیب در نیافت
فاتحه الله در سنه تسع و ثمانین و سبعمائه معماهمت مولانا معین الدین
در شهرستان موضع دار نهاد طرح مسجدی عالی اساس و کتبخانه رفیع کرده در آن
تمامی انواع کتب در فنون متخصص و تکلف اقسام در ساینده در بیجره کاشی بر شارع
گذاشته بعمل هفت رنگ کاشی در صحن مسجد در سنه مذکوره بمصارف
کل نفس ذائقة الموت بلبل حیات آن جناب الخلد اسم یافته در گنبد مسجد مزبور
مدفون گردید و بعد بسبب طول زمان خرابی تمام بان بقعه راه یافته بود
انجا السنه فقها در انقیاد محروم گشته بود در سنه احدی و ثمانین و الف

همه به صفا و همت تمام الهی حضرت سیادت منقبت فرشته خصلت نیکو
سیرت شنیده که با بود اعاظم قدوه سادات فخر الکرام شیخ محمد حسن
همه خلق و همه علم ٭ همه لطف و همه جود و همه حلم ٭ امضی سوز المحمل کاظم
دادابی که ذات محمد صفاتش از نیکو مکارم و اوصاف مستغنی و طبع در اکثر
با انواع فضائل و کمالات متحلی شیخ جراغی روشن از نور امامات ٭ همی قدم
و بوجه کرامات بتعمیر مسجد و مواضع شاهی که دیده در عهد ایات تکلف صفا
با تمام رسانید الحال الذی فعت فلک غرسای کند مقصود در جماعت خانه این
جنه مینا فام سمجه مخمل کرد بید ده لطافت انیس بغض مصور خوشی بود ده احجاب
بر بخاده کشید شیخ تا و کذشت سقف و فیعش نا افتاب کردون سایه
داد سب در ده ده ساخت مولانا عبد الله تعالی اجله اشراف و اعیان است
در پوسته بتعلیم کو هر نکار بیش تحش ما الیف و تصنیف بر لوح روزگار می نوشت و
در میدان خدمت ناده کوی سبقت در جهان از امثال و اقران می ربود از جمله تا
لیفاتش حاشیه ایست بر مختصر معانی دیگری بر حاشیه خطابی و رسائل دیگر در
فنون علم فقه بغایت بر حکم و متین هنوز جهان بعلم کوده موفق الله تعالی بهان
دلایل عقلی و مسائل فقهی کفت علم فقه را مدلل سازم که محال احتمال چرا
نماند و بر خاطر دانایان سلسله ارباب پوشیده نماند که محجر انوار بهانا
میرزا خلیل الله اوریو خطه یزد نسبت قرابت قریبه با فاضل افادت
دستگاه

دستگاه مرحوم شده بدان واسطه علم و فضائل حرف مباد افاضت علیا امام المحبین اد
ادرکان مردی صالح فاضل پسندیده اخلاق بعد از فوت جنت علیا عزامش
دنیوی کمتر میل او بود پیوسته به ادای وظایف طاعات و در عبادات عبادات
قیام و اقدام می نمود در اواخر ایام حیات به دار السلطنه اصفهان رفته با
ستفاده اشتغال داشت تا در قیک هوس به بلده عظیمی گشت مرجع اولو الفضل
کرچون پسندیده اخلاق نیکو صفات بیت ولد ارجمند انتخاب است تا حین تحریر
این اوراق در دار السلطنه کان لم یکن ایاه والد اول شیر است از مواضع عبادت در
تحصیل ثواب آخرت مشغول می نماید مولانا سلطان المحبین ننده شیخ افضل
و اعلم فقهاء و محدثین عصر خود بجا بود وطن الوف به دار السلطنه اصفهان
رفت با فاضل استفاده اشتغال نموده بغایت دین دار و پرهیزکار و با تقوی
بود و در تولد مسائل از آنجا ه رجه علیا داشت اغنا اکولات خمر دیات
بسته من فلان عصر بوجد اکثر ایام صایم می بود در اندمایت استمداد المنظور
نظر توجهات پادشاه کیتی ستان اغنی خاقان اعلا الاتان جهان اراد در
منزل ابقیا شاه کوه بید در سنه عشرین و الف هجریه که صدر اعظم قاضی
خان با ملجی کوی ودم ما مورد شد حسب الفرمان قضا جریان انتخاب بوقات
مقرر کردید و بعد از مراجعت از آن سفر چند سال دیگر در کمال انحراف رفتها
نهر در قادر اصفهان با افاده مشغول داشت و بنابر آنکه اندیم و فناد فوت

مجلس را خروج ممکن نیست و هرکه قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت
اجل می باید نوشید و لباس هلاک کل شیء می باید پوشید و بعد چون چندگاه آن
مذکور ... داشتند وداع عالم فانی نمود مولانا عباس گیلانی فضیلت
پناه مشار الیه در ایام شباب و عنفوان جوانی از ولایت گیلان که مولد و موطن
او بود بدار العلم شیراز آمده بطلب علوم دینیه و تحصیل کمالات اشتغال
داشت و مدت مدید در آن بلده بود و در مدارج دانش ترقی نمود اما بغایت تندخو
و درشت گو بود و در حین درس و تعلیم با طالب کمال درشتی کرده ... بی محابا
با ایشان تندخوئی آغاز مینمود و گاه بود که بجز بضرب نیز ... نمی
نمود و بعضی که شرح احوال ایشان کلام متین فیما بین افاضل شجاعت
آثار در وصف عدالت شعار ... و مجادلات دوستی نمود و کار بجائی رسید
که مولانا ایشان ... در حدیث ایشان محال میشمردند تا کلام ترک مجادلات
... واحد بدار العباده یزد آمد و در مصلی یک ... گوشه خلوت
اختیار نمود و از تکلفات درویشی یک کنج و بهشت قناعت نمود ...
و اسباب دنیوی کرده ... بجهت آخرت ... بیت سوخته ترک مجالس
شده شیفته حضرت مولوی شده و در ... ولایت ... صالح آن
عزیز بحال ... ارشاد و فضلای علما و ... تحصیل ...
و تحصیل علوم حقیقت ... آمد ... دانش ... ادا سه
باشد

با آن در صوامع اعتقاد افزوده تردد بیشتر می نمودند اما با احتیاط تمام
صاحب کرده مضمون این بیت با دا ... میفرمودند بیت رسیده ام
من تشنه جگر بچشمه صاف ، و لیک چه سود که با لب خشک باید رفت چون
سال ... از ... ملول گردید اجابت دعوت
حق نمودند و از آنجا کل نفس ذائقة الموت مجموع ... افتاد بیت هر آنکه
زاد ناچار بایدش نوشید ، ز جام دهر می کل من علیها فان فضیلت و
صلاحیت دستگاه مولانا عبدالله ... ابرقوئی ... جهان و مدارج دانش
عروج کرده جوهر نفس ناطقه را بزیور فضایل تحلیه نموده و از صحبت خلق احتراز
فرموده در ... شده ... ادعیه ...
اخلاق ... ختم ...
...
و الله ... شعر دم ...
...
موکل ... بیت الله الحرام ... صعود معطر
... صلوات الله و سلامه علیه استغاثه ...
انبیا و شاهان دنیا ...
لله الحمد و المنة که در حین تحریر که در سنین ... سنه ثمانین و الف هجری

گذشته اتفاق افتاد محب سعادت دو دار العباده یزد توفیق مقیم و ساکنان
آنجا با من صحبت با فیض بهره مند میگردیدند جناب فضیلت پناه کمالات
اکتساب خواجه محمد زکی ذکی مکارم اخلاق و محاسن صفات در طینت
انجامع کمالات سرشته و قلم محبت رقم آیات خواتم محبت و فتوت بر صفحات
آنجناب نوشته بصیقل صحبت او غبار ملال از آئینه دل دوستان محو میگردید
و بنور حضور او ظلمات آفات از عرصه سینه محبان بر طرف میشود شعر
دلکه آئینه شاهیست غباری دارد : از خدا میطلبم صحبت روشن رائی
از عنفوان جوانی تا این زمان که سن شریف بشصت رسیده انقیاد امر و طریق بود
بعضها او دارد کسب فضائل و کمالات اکتساب بر وجه و شیما اشیاء عبادت و بطن
جهد و مجاهده بپایان رسید شعر شمع صحبت بلبل روضه هو حبذا
خو همه را ختم و خانه آنجناب خواجه محمد تقی ستجالی است
بصفت کمالات معروف و بشرف ذات و حسن صفات موسوم و موصوف بیت
با وجدان نقل معانی دلفریب : با جود بیگانان با هنر بیشمار مبادرت نقصان
مناسب نخود است جوانی و خفی است هم برابر دل صاحبان تمکین
و خرم سینه محبان محبت او منبع و سیغ و حسن تحریر و تقریر خط
خطهای سوخته و خفتهای پسندیده دوستی حقیقی در یاد حبیب
کند ابیات دلکشا اوقات ساخت شعر دوستان خاص
دل

دل ز بود دین و وفیت دنیاست نعمت دهر اگر چه بسیارست نعمتی
بهتر از رفیق کجاست فضیلت و کمالات دستگاه زایر بیت الله الحرام حاجی
معین الدین احمد آنجناب بکمال حزم و صلاح و هنر آراسته و بدلعه امانت
و تقوی و دیانت پیوسته با قسم محبت گذاری و فیضی هوا خواهی ملتمس
اداء امثال و اقران گذشته کامروا اشتیاق صحبت اخلاص
ادر بعضی مجالست او سلسلت نسب با سلطان الاولیا برهان الا
سلطان نظام الدین خواجه محمد علیه الرحمه انتظام داده با معظم
واجب الاکرام که جمشید سریر خورشید کاه ایوان السماء
بنیانها میرانند قضا و قدر بساط تمکین سعادت سلطان
حاجات ملتمین و ملمات مصروف میکردد شعر هر حرف ملک الله کنه
هر کار قضا محرم راز : و از هنگام که مراکب سیارگان و ثوابت
سپهر بجولان می‌آیند تا وقتی که خواستن وقت و واسطه صبح عالم
ادا کرد از مطلع افق فروزان شد تا در طلوع آفتاب جهانتاب با کمال
افطار زمین ... شمع ... طاعت ... محبت
و شعله توفیق ... شعر با رحیم دست
از خیال ... تنگ ... نقد ... غم
و خود ... افادت و فضیلت ... محمد ... مدفون

علوم و کمالات کمال مرتبه بلند یافته و در نوشتن خطوط خط نسخ
و محقق و ثلث خوشنویسان عراق و فارس کشیده از لطایف صنعت ملتفت ال
مزاج و استعداد لال خوب تواند کرد و از ذهن کامل و کمال جانق فهم توان
نمود مستقیم مزاج ادراک کند حتم که بتربیت افاضل برادران کند ادراک و چه
طبع ایشان از منهج اعتدال منحرف گشته باشد بنظر تربیت تا نهایت تعلیم
امعان ... بمرتبه کمال رسد چه از توقع تربیت انتخاب ... نموده اند
با وقف نوح اوایل و لعل ابداد حلکتا تواند ... کاملا استاد بان
رباعی از تعیین است که اب کوهر کرده خون درون نافه مشکین از فرط
کرده و از اهر بیرون بحر ... داد اکسیر چه تربیت کند قدر کرده و منت
مبانی فضایل و افضال ساللتما الکمال شمایا مولینا عبدالله انتخاب الدین
اکبر اد سلطان مولانا محمد محزون است که بانواع آداب محلی گشته و باصناف
فضایل و کمالات آراسته خایفه ... نموده اند بیت نظم الله در
هیچ با ... ... شایسته شایسته تو و الحق در معرفت
کمالات حقایق کنج است کوهر افشان و بعنوان فضایل ... بکوان و
در تحریر نمودن خط ثلث و نسخ صبوحی ... الموفق بتایید الله در بیان
میرزا القضات مولانا محمد رضا نیریزی جانبت ... فضائل حسب افعال
بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و ظرافت و طلاقت لسان و حسن فضا
بیان

بیان معروف چون موفق بتایید الهی گشته بانکه در صغر سن چو کم
هنوز هیجده مرحله از منازل سن طی نموده و تحصیل علوم و وقوف تمام
بهم رسانیده بلکه از بعضی از فضلاء معاصر گوی سبقت ربوده و همگی
اوقات در مسجد جامع کبیر بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات
بدرس و افاده اشتغال داده و طلبه علوم از افاضه بهره و فیض بی پایان مستفید
می گردند و در نوشتن خطوط سته کوی مسابقت از اقران ربوده و
چهره جمال خط مقطر حالی افروخت گشاده مجموعه اوراق استادان
زینت حلی کشته و بعد در ... خط نسخ بر صفحه افادنا سخن سحر
مداد کشیده اگر این در حیات ... طبع سلیم انفرین بود در نهایت مناسب
بجا بود بیت جوهری ... خط ... در صدق هر چهره کتاب
فان سبب خط ... کرده کمال ... شکوه است مولینا محمود
طبسی طالب علمی متبحر بود در علم حدیث و فقه اظهار اجتهاد می نمود
در ایام شاه در نضایج ... جامع جمعه ... مظهر
بر اهل ... دستان ... مسجد جامع ... علم
موعظه ... مشغول داشت مولانا علی بادرو مولانا
محمد طبسی بود مدتی با ... مولانا نورالله و خط
بود ... کرفته حذر الخجل شاکردان انتخاب ... جنات

و در مسجد جامع کبیر در وقتی که علامی فهامی الیه بکفتن وعظ قیام مینمود
در دو ایوان منبر بقرائت کلام الله اشتغال مینمود در مقامات خوش الحانی صدای
بهجت افزای بکوش حاضران میرسانید اعلم العلما و افضل الفضلا
مولانا رفیعا محمد الدرکانی النجفا بجامع اصناف فیوضات است منصفی
دانش او در فرق عباد میبود اخذ و در آن باب با جمعی همیشه ابلغ صور حق
ذات تفوق بر امثال و اقران و افاضل ما فی الخلافه نما یا و اقسام فضایل
بنوعی بهره تمام داشته همواره نقوش تتبع سنن سنیه حضرت مصطفویه
علیه التحیة بر لوح خاطر عاطر منقش شده در علم کلام و منطق و
حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در تدریس او علوم معقول و منقول
کمال حقیقت و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در قصبه طبس از دهکان بن
اعمال یزد که محل توطن و مسکن مالوفش بود بلده سرجم افاده اشتغال می
نمود و در اول سنه ثمانین و الف از نجف آباد جهان بعالم جاودانی
جان انتقال نمود بیت جانش مقیم روضه ملا الرضوان باد ــ خلوت
سرای عقل ادیب نفود ــ بوضاع لقاء جانش طالبان لحال علما و دیو خاد
بوسیله تمامند که همواره در اوقات ایشان که هر ایشان رحل میلا فاضل
رفیع الدین محمد او بود شاید کرده اول ایام جوانی در ملک دین از دیار
اصفهان بتحصیل علوم اشتغال مینمودم در شبها در حین مطالعه
سلطان

سلطان خواب بر شهرستان حواسم غلبه کرده سر بر بستر بالین کذاشتم بعد از اندک
زمانی از حرکات دست کسی از خواب در آمدم چهار نفر و در اطراف
خود دیدم کرد در دو بالین سر و در حوالی بالین با کوشهای
قالیچه را که روان نموده بودم کرفته نجابه بود اشتند انقاب خفته در هیئت
بجا آمدند ابتدا الکرسی شروع کردم و در نفر که در بالای سر بودند دست
از قالیچه برداشته و قضا خطاب نمودند که بخوان قرآن اشتغال داری در دو کوای
در جواب کفتم بلی بعد از آن همه باتفاق قالیچه را کذاشته کردانیدند چنانچه سر
بجای پای پایم قرار کرفت بعد از آن از نظر من غایب کشتند بعد از تفحص ظاهر
کشت که قرآن مجید در پائین پای بود بخواب رفته بودم شیخ زاده محمد حافظ
در سلک حفاظ کلام ملک انتظام داشت در اوایل ایام جوانی اکثر اوقات
شب در مسجد جامع کبیر در ابواب العباده بتحقیق قرآن مجید اشتغال
نموده همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات مصروف داشته همواره
اوقات شریف را مستغرق بذکر الهی کرده بود جمعی کثیر از غبار المنش
اقتباس انوار سعادت مینمودند و او را پسری بود موسوم بابراهیم نام که
مهر درخشان در وقت صبح از چهره درخشان او وام کرفتی و ماه تابان از
ضیاء تحفه رخسار او کشتی ... ایشان سهم سر کشته کشتی در با حجی
حسن صورت محبوب سیرت آراسته بود در نهایت کمال بعد از کمال رسیده بود از طرف

ما در در زمرهٔ اولاد در سلک پناهی انتظام یافته تا کاه چشم زخم دوران کار
بالنجان رسید به درستی یکی از ضیا گشته بعالم آخرت شتافت شیخ زاده
محمد از نعوات قرة العین کردان خفا الان فرزند جلیل بعد از حلول توفیق
عفاده کربت و غربت و خطر بحر قبول سعادت زیارت و فناله نادر توشه مشتهر
رو به آستانهٔ عرش درجهٔ سلطان کرامت و امامت صلوات الله و سلامه
علیه آورده و متوجه خراسان گشته و این بیت را با داعی سایند شعر
هر دم که می کرد چشم چشمه خون روان ، حال نقش چون بود این چند
نخستین منزل است ، بعد از ورود به آن مشهد عرش نشان که مدتی یاد نمود زمین
و چند بعد بدانجا نجات بطاعات و عبادت شبانروزی همت
کاشت تا آنکه گویی حق را لبیک اجابت گفته و ملکن گشته که مشهور است
کم ... قرآن را از حفظ کتابت کرده و الحال که کتب
جامع کبیر در صف حفاظ گذاشته موضع از نقابت ان بهر در
مکرر دیده فضیلت پناه مولانا محمد طاهر آبا و اجداد آن جناب در
سلک اشراف و اعیان بلده ولایت ما فی انتظام داشته و جد امجد مولانا
عبدالله ... و اعلان ... بود و دینی صاحب اختیار بود و چون رخت
همت بعالم بقا کشید ... ابن ... که در زهد و تقوی
در صدر علیا داشت بعد از تحصیل ... هر که ... جزوی

جمیلا درکن

عمر بهر سر خواهد بود و دعوت ابوالطالب حاصل نموده انکار بخط خوش و غلام بعض
عبادات ... ... خواجه ... مولانا محمد طاهر که بکار رسم
اخلاص و محاسن آداب سرآمد گشته از اوایل ایام صبی تا اکنون همواره بتحصیل
علوم مشغول و ما دام وظایف طاعات و عبادات قیام داد و خاصه عبد الوهاب
ملقب ... است ... اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب
مناهی و ملاهی ... گشته ... بمحراب عبادت و پرهیزکاری آورده
بهم ... ایام ... توفیق ... سفر حجاز ... سر طواف
بیت الله الحرام ... حضرت رسول الثقلین صلوات الله الملک
المنان ... وطن مالوف ... واجب ... بتحصیل علوم مشغول شد ... کثر
فنون علمی ... تمام عمر ... الحال ... کم ... ثبت
... افاده اشتغال ... فضیلت ... پناهی مولانا عبدالله ... بود
از جملهٔ دانشمندان ... علم حکمیات ...
... خصایل ... امثال ...
... ایام ... تا اکنون ...
پیوسته بعد از افاده و استفاده سجاده دین ... وظایف طاعات
... عبادات قیام ... مجالست
ارباب جاه ... نظر التفات ...

وطالب دیدن ایشان اهل حال بوده بر زبان مقال مضمون این رباعی را ادا میساخته رباعی

از هر دو جهان گذشته ام محو الجنا و از لذت صالح خواجه محمد ذکی نام که اوقات

خود را صرف عبادت مینماید مولانا قطبا در زهد و تقوی و صحبت علما با ثبات

و همواره همت عالی بر وظایف طاعات و عبادات میگماشته در اوایل ایام جوانی

از قریه خنیدان که محل توطن آبا و اجداد وی بود بشیراز آمده بتحصیل علوم مشغول

گردید و نزد میرزا جان و همین کاری که در صحبت خود بامکان ممکنه الوده

ساخته تا دقیقه متوجه عالم بقا گردید و از نزد شیراز با ملا محمد ربیع که

بتحصیل علوم نامی در عبادات و طاعات غایت جهد بجای آورد و از کمالات دستگاه

خاطر مولانا اسمعیل مصلائی ملطف طبع و سرعت فهم محاسن بی نهایت فرق

در ایام شباب بتحصیل علوم و کمالات اقدام نموده از ادانی و اماثل و اقران بمرتبه

تقدم یافت و در حسن خط آن قلم نسخ و خطوط استادان کشیده و حال مرد

ابو یحیی در دار السلطنه اصفهان بکسب کمالات اشتغال دارد و افادت

مولانا عبد الباقی رحمه الله جوانیست مورد فضائل بی نهایت و صلاح

ادا است و در اقسام کمال پیراسته هم در عهد شباب بسیادت غایت الهی

در بادیه همت متوجه گشته بزیارت بیت الله الحرام اقامت استعداد

بوطن مالوف مراجعت نموده اکنون بتحصیل علوم دینیه و آداب فوائد اشتغال

دارد افادت دستگاه سید یحیی ابن محمد رفیع خلف مرحوم مولانا ملا ابو الحسن

کرمانی

که شمه از صفات آنجناب بتبیان کمالات و بدایع نکاتی که در این رساله شریفه

نگارش یافته و مولانا عبد الباقی در اکثر علوم مهارت تمام بهمرسانیده و در حسن

خط انگشت نمای دوران و فرید عصر خود بود خط نسخ ناسخ مرقومات متقدمین

در حسن خط آنحضرت مصنف طراز متاخرین حاوی فضایل انسانی شیخ یحیی عمره کاشانی

بصفت علم و زهد و عبادت موصوف بوده در بدایت حال از قصبه علیا دکان

که محل توطن آبا و اجداد وی بود بدار السلطنه اصفهان رفته با فاده

و استفاده همت گماشته محضر علمای آنجا را باستماع حدیث و تحصیل

علم فقه و تفسیر و قرائت نموده در جمیع علوم مهارت کامل پیدا نمود

در اواخر علما و انام و فضلای کرام با جمیع ارشاد نمودند اما او در

همان ایام داعی حق یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

لبیک اجابت گفته بجهان جاودان توجه نمود ملا ابو ذر علی با فقیه آن

جناب بصفت فضل و تقوی و بالغ در نکاری و به همین کاری مشهود و

معروف بود مدتها در مسجد جامع کبیر خطه بهبهانیه با حیای کرده بطاعت

و عبادت شبانروزی اشتغال داشت و بعد از چند در بیکر سوم ملکن نامید

بملک اطلاع میکرد و هر کز بسرای دنیای فانی ننگریست شعر جه

بود بشر هان این جاودانی و بوضعی طالب دنیای فانی سید محروم بود

شیخ داود خفیف بزهد و عبادت و طاعات دائم مشغول بوده الهی

متابعت سنن سنیهٔ حضرت رسالت پناهی تقصیر ایشان بجا آورد واقع شده
در ادای اصناف طاعات در مرتبهٔ اجتهاد و اهتمام می‌نمود که فوق آن
در حیز تصور نتوان نمود و زیاده بر آن دقیقه‌ای بخیر بر خیال احدی نتوان
آورد بیت محال بود این محافل نبود آنچه او در خاطر حفظ ظاهر ارباب
قابلیت و استعداد در صدد تشبثات منبع افاده و ارشاد ظاهر و مبرهن
خواهد بود که این صورت نیکو دارد و نیکوئی صورت نمایان معنی دلیل است
در شریکه الظاهر عنوان الباطن و بعضی گفته‌اند حسن عنوان از لطف
مضمون نامه خبر میدهد بیت هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند
که درون نامه حرفهای نکو خواهد بود در صفحهٔ عذار تو آیات حسن نو ثبت است مبین
دلیل نیکوئی نامه تو کیست چشم توان داشت ع کسی که دیده تواش کل بدید هیچ ندید
در ختامه حالات بحر و خوبی او است و حسن صورت متضمن لطایف معنی است نظم
هر که اخلاق ظاهرش با خلق نیک بینی کمان مبر بنقش کاندر آن انا الاذکرش نقش
پنج مرحله از عشرات عمر طی نموده او فضل و کمالات در هر مرحله نهاد اقتا
و این معنی پیوسته در تزئیان در نقل هر جا مجلس منعقد می‌شود از طلبهٔ علوم بود
حضور انجمن او روشن میباشند و ندیم جغرافیه در آمده تلقی تلقی امیکو باید هر مسئله
که در میان ما بین غوامض گرد ابر می‌حد تفکر در سیاده بعد از ساعتی که هر جوابی بر طبق
بیان نموده شد و حضار و میباشند از مامی هیچ کس بجای معترض نمیشد در دعای ایشان

سعی دیگر

سعی دیگر که چون شمع که از آتش دل خدا از سوز دل کند از مطالعه در مباحث فارغ نبوده
و ارج جامی خوانده و بر اعتقاد فاضح خود هیچ عادت تحصیل شعر
اگر تحریر ترقی عطای نرسد سعی سود ندارد نکند جهد بجائی نرسد
چه کند بیچاره هر چند بیش میکند نقص و ضرر بر او اکثر است معنی آنکه
فهای الطبایع در کلش خیال مینشانند بجز نمره نیان بادنما دور و
دعا بر نهاد دهجا داد است باعث الحان نسبت معنی که بوان بودی شعر
هیچ که ما نحن الحان ذاهد بیت انقد هست که چیان نوا با نیاء طلب
رسانده سوال در دست دختر تصوف آنه در یک گوی صاف قصد طلب بودی از
جانب سوادان دبوده معرکه کاد خان ذکا و تاریخ جا شو میکرد و عجب اگر
این دو بیت از آن تقایان خال الفاضل و صحیفهٔ مقالات مرقوم گشته نظم خرقه
و شیخ از غایب دین داری دین داری فشت وجه بر سر جعبه نهادی تو شیم
کمالات این رسالهٔ او است بر سر جیب حظ اخوب خوش تحصیل و آقاصودی
منا در معدومی تاریخ خانی هماد و تمام داد داما سوا مشاعد و از اولو حرف
بیماند مها سیت عدد میان نیماند نو معنی بود حسین خانه تاریخ عالم اداو
ذیل علیه نو ثناء الما بشی عده و اللیل داحلی خوانده در تشویق و عا
انداخته تلا که کاه که عاشق تحت آنک بر سو دو اما معشوق معین بیت
واز وقتیکه همه نور دین جامع اقبال و جان شیا نه مغرب قرار میکرد تا اولی

کرد اهل معنی بوی صبح صادق از گوشه خلوت قدم بیرون نهاد میگفت در محفل
ولیکن چه یار حضور میگوید که اما خانه داعیان مائده شمع وار از شعله هجران
میسوزد داشت حسرت میخورد و میگوید شعر هیچ صبح میگفت با قسمت
کو عید اوباید دلم میکوید نما بر جان بر افشانم چو شمع و از مضمون جانش
نحوه این بیت مستفاد میشود بیت دادم اشک گرمی سر که بنشینم ذوق جا
تا سر ابای وعده حضور نوزاده چو شمع میگوید انکه دفعه انعام شیخی نخست
میاید دما انکه سخن معشوق یکوش نیست اظهار محبت و عشق وفا از غرامت
میکند و نقلهای غریب عجیب از زبان معشوق معلوم تعلق مجلس میاید و لیوند
سبب حقیقت است بکوه اثر رسانیده میگوید بیت صبح شمع فانوس است که
بر سینه ماند غم او عاقبت حقیقت رسوا میکند ما را حکایت ملا اطول بوف
بن شیم با بعضه دانکو پوشیده نظم کشیده معانی غریب عجیب بیان کا گذاشته
امید که بعطا العادت موفق بعده باشد بکوش هوش اعلی البدایه الابتدا بیت
که فصاحت و بلاغت شعار مولانا نورالدین محمد داد احکایات در بیان
معاملات مزخرفات نامعه مدو است چنانچه در باب عشقبازی و کمالات
تعلق که با دختر کوچی داشته میان عاشقانه در سته بیان او وعده کرد
تعبیه نشاندی در دوام و نسب او دو لام در معنای حسن و جمال آهو چشمی که
نعوذ بعضی سر زده داشت را غایت عجب بوده نماید صد هیچ و من بالجواب
حرکتو

خرکو بن سانده مثنوی در سر مرد یکو همای عشق باد بحت طرح ایشان
از خانه خاد شوق برکرد دلم بر مینهند از طپیدن نه حلقه بر طوق من رمیده
هر چو فانوس اندرون عشق تو هست جمله خنم تو شده روید پوست از
دلم بوی خرد آه از شوق باد چون نتابم هر اوخیدیا خار بعلم ند
عشق اکبر کار از شده چون مرده ام پروانه سازانکم ابیات غل پر
اضطراب از کل بعد از دست حجابم کلالف عضو عضوم عشق سودا
میکند از طپیدن بال پرواز میکند فکر حالی بعده ادامه نعوم مورا
سر داده در مغز سرم کشته است بکاکلم شمع سر از پی پروانه ام پرتو
غیر سوز غم در انتظار آیم باقی نداه شد تنم چون شمع صورتا نیک و
آه از دو زلفی سوخت خند در پاکوم لب عنبرین هیهات خاک تو هم
باد در مغز سر الی صحبت عشق شغل ما و دو غم امحبت دلبری
بود اند لوصبر و قرار کز رخش برقع بود صبح عبار فتنه جوی
افسر و شکسته نرگس چشم غزالش عندلیب زلف پرچین کرد
عمرد اذ قلم مژگان خامه مصوعینا از کرد بر حشمی چو دیو دور کار
صد هزاران فتنه ارش اندیکار از انفعالات معکاب جل تعدد سر تکون
کرده غمکنان با بود از صفا سیب ختن کوکب شده کشته سنبلها اله
عنقت شد محرم ارش نو بستنها و ملاعب بند خنده اش بر بوسه چنانکه

عنبر از سودای زلفش تو جماغ، سینه ماهی زینت باش داغ سنبلش
از بسکه ما بند نو مصاف، بوستان لعزش نایسته تابناف، صاف صد روایت
وصه وا بخشنده طرح لوح سیناش وا بخشنده، سینه اش دل عید دوری
نخوت درصفا رچشمه ایجاد، نوبهٔ کل دوستون میدانک، غنچه نان
با لبد سپار شد، ابعدیش انتا نچشم نیم خواب، سیند چشم کمان بنا قتاب
کشت سنبل ای چنین چشم حلم، تا توئی کل سحتا خرما صلم، دردم از
خورشید تابان شد سیاه، خوف دین وعدل قد باج نگاه، کفتمش
لب از تو دلها کامیاب، از تو زهرا یند و دو سمهد نایب، شاد که وصل و هم
هجران ز تو کوه هنکا محدودان ز تو، کو توانی جاده کن در دمراغ او
عوان رخ ندد مرا سختم از انتظار وصل داد، ای بهشت از دوزخ
هجرم وا ده در جوابم با زبان حال کفت، دکرشده بلحت ایام جفت
شب عمر و نیفت ران در طلوع خوشدلی بستان که در عالم مید انفکی
احوال فرداد، درد امثال لی تقویم حکایت نغان زمان از آه سرد از
سر در کشیده میکوید که لب بوستان زبان سرزنش کوتاه کیند و ملا
ملامت نکنید که منظور من جان دلرباییست که زلف شب رنکش
در دنباله شب بیلدا مدامد میدهد، و کیجان بخش بکمال الحسن ازمه
چهاردهم بیعه عد زاهد شب تنک راه کیچان جمال او در خواب

ببند

ببند چون صبح واکوزه دامن افضد و دوش کریبان خرقه بوهبنو جان
زند سخن بدیدن ها ید بالا ابلند، دایره کان بیکلو کند
چون سروی که پیدا کند در چمن زکیو نفشه نغادم بمن و ابا چان
نادیده دلبنکی بهم رسید کمشاهد حالیش وا حاصل الحیوة میدانم
و تماشای زلف خالش را سرمایه نقد کانی میشمارم هوتفرج جانب عشق
جانانم جو هر جانم را بجانب خود میکشد و طرفه طرای عدل الدوام نقد شکیبائی
از جیب دلم میرباید سخن من قدر بلحیار دو حمد معیدم انقطاعاد کیوی
چون کمند او میبینم کشان کشان دا تو زخ دیه انکیز چون بوغ دل جا امقیدل دام
زلف حلقه کینه دعلکان ابو دو اتابا کوئی کشید در خنان تغره بوقعند سینه ام
میکشا ابد ساعت لباعت بکرشمه های رنکین دعشو هاء شیرین بتک دیکو
بوطئیه دلم صیفد سخن دسم عاشق کشته و شیوه شهر انکیف جا صربید که
بهمان اعدد خشه بود وادانجا که مقتضای حسن اوست بمجره نقص بدین جا مین
تا نغ قمیضعید ولد اطراف در جانب حکمی افا نیز متحیر میباشد و کند حلعو با این
در کردن شوبیکا د نیا بان هو ین لبد لخت بجان خود میکشاید الحال با جوانی
نیبا طلعت نیکو سیرتی که خط سبز و مانند خضر علیه السلام بچشمه حیوان رسیده و
سبزه خطش چون سنبل بهشت بو کنار جویبار کوثر دمیده سخن بکوی لعل
لب او دمیده سبزه خط، چو دو حوالی ابد چشمه، هر کاه دسرو کاه افتاد

نهاده و الحان نغز نغز تا بعشق معاف افتاده و بجز بیت حالی اند فوت
دقیق و صفی بعنوان گذارش از اوقات حیات دمی غنا ملحق نجلال طبع از جا
این حرکات دیدم که نا پسندیدم ابلهانه از سخنان و هرزه کشیدم و همراهان را د
بدیدم گفتم شعر بود هر چه بینا باید نه بینی کوی سر رانهاده ی سر
خویش گیر و بهر گاه خاطر عقبا از آن عرصه جهان مخفی نماند که
با آنکه حکایات نغز نو بطول کشید سخن نا گفته و دو دفتر سفید در
باب بیان معانی سخن دراز کشیدیم و هم چنان با قیست جمله بخوانیم
دعا گوی مفتون ملا محمود ابهکانی فی مدتی همت تعلیم و تعلم
اطفال مسلمین گماشته جمعی کثیر بحفظ قرآن راه هدایت یافتند اکنون در
مسجد جامع میر چخماق که جامع اصناف فیوضات است با وجود پیشانی د
نضیحت یاد شاد در عبادت اشتغال دارند هو لاه نعرص من سنة حضرت
مصطفویه دا بوا لی ایاح خواطر همگنان میگشاید خواجه محمد علی ولد خواجه عبدالله
ساکن خلف باغ عزآباد مرد درویش پسندیده اخلاق است و این
عرض حفظ با غراض نقش بکتواره میماند و پیوسته باولد وظایف
طاعات و عبادات قیام و اقدام نموده و بسجاده بیهوشی کاری نشسته با
ظلما دون فهد و تقوی یاد شاد … مشغول است صحبت بوالخ
مهمان معدلم شاذ کرده … داشتن و تسخیر
کواکب

کواکب واجب اوقات نشر بهت صرف نموده در آن باب حکایات نقل میکند مطالجه
امراض و علل عبدالله محمد گماشته بعد از اصحاب دو اوغر نوجی ایقام شد که
وقتی از اوقات اتفاق وقع و الدلقاح لال موجب نیز با قوانی افتاده اطبا
حذاق در سنگاه از معالجه عاجز آمده بعجز اعتراف نمودند از سجاده نشین
مسند زهد و تقوی و با اینا و دفتر معالجه پرداخته و بجمیع جمع رسانیده
که چند یوم میگو جهان بیش از دیدن باطل و عاطل خواهد ماند و بعد از
پنج شش یوم در عرش میکوده بلکه صحت کلی بینو یافته در سلک تندرستان
منسلک می شود عجب اتفاق چنانکه بیان نموده بود واقع گردید مشاهده اولوا
الالباب الابصار گردید شیخ یحیی معلم اده کانی حافظ کلام الله است
در تعلیم قرائت سبعه مهارت تمام حاصل نموده در صلاح و تقوی تتبع قدما میکند مدتی
است که در مسجد جامع کبیر در محل حفاظ بقرائت قرآن مجید موفق اشتغال
داشته و هم در آن ایام در جنب صحن مسجد مزبور بتعلیم اطفال همت گماشته …
شفقت تادیب ایشان میکرد تا گاه شوق سفر هند دامنگیر گردید و در آن عنان
اختیار از دست داده … ل
هادی سبیل … طواف رکن و مقام و زیارت روضه
اخر الزمان علیه التحیة والسلام در یافته … مراجعت نموده الحال با وجود
در تعلیم اطفال مومنین مشغول است ملا محمد کوزه گر … زهد و تقوی

در کوشش طاعات و عبادات از ذخایر عقبا در جای زهاد گشته چندین سال
بطلب علم مشغولی نموده و مصاحبت تمام در مسائل شرعیه بهم رسانیده بود و
در سبب کمال تواضع و حسن خلق و هواداری تخم محبت در فضای خاطر
صغیر و کبیر بکاشت سعی معاصی بنا بر آن او در وجود ذلوث
کنه ۲ بحسب کمال دینداری و پرهیزکاری معدودان بتفصیل از اماثل
نعمت عاشت و او سعی ما نعت بعوی کشید نغایت از نعرکت احتراز
مینمود و از بعضی سیاق کوچه بود که اکثر مسلمانان از تعدی اعتقاد با از داده
مزاج دهمت بتقبیل دست و پای او می بستند و احیانا اکر احدی را بعضی
متبرکت انضالح و قضای او داده میکرد که در حوضی دست النحوط و سه دهد
در سر دیعیبا او نهاده کوچه بکوچه در فضای او میکشت و کاه بودی که در
اثنای که نماز مشغول بود احدی ابحرکت میکرد بعد از سلام سر دعیب
او نهاده کوچه بکوچه در فضای او میکشت و گاه بودی که در اثنا سر دعیب
امر دکذاشته با دست و پایش بی بسیب حسنت از او بمنزلت و چون
عمرش قریب بهشتاد رسید از نقاهت و تقوی برخواسته متوجه دیار قدس
کردید و چون هجا دخون خرام خامه از جولان در میدان احوال این طبقه کرام
باز بود لحت بموجب وعده که کرده بود بیعنان بصوب احوال قضات اسلام معطوف
ساخت فصل ثالث از مقالات چهارم در بیان احوال قضاة اسلام بر ضمیر افتاب
کرداد

کرداد علمای دین و داد صورت بعضی عکس پذیر خواهد بود که قضاة اسلام
دقمروان مهام ملت خیل الانام علیه الصلوة والسلام هر کاه که در فیصل
قضایای شرعیه از اغراض دینویه اغراض واجتناب نموده میل و
مداهنه نمایند و حال حال خود را بحلیه امانت و دیانت که بهترین
صفات است بیارایند هر اینه شرع شریف احمدی و دین حنیف جعفری
رواج و رونق تمام خواهد یافت و مطیعین و مسلمانان که بدایع و ودایع حضرت
آفریدگارند جلب منفعت و دفع مضار از ایشان و امان نکاه میتوانند کرد و تعلیم
وجمعی از این طبقه جلیله که بصفات موصوفه در اطوار کوینده او است و معدودی خطه
بوده بوصند قضا تکیه داده و احوال ایشان رفیع الشان بزبان خامه دو رقم میپ
ظاهر و هویدا کرداند و صحیفه بیان ایشان را در حضر دکومه قاضی کمال الدین
میر حسین یزدی در سلک افاضل علمای عراق بلکه اعاظم دانشمندان
آفاق انتظام داشت و در هنگامی که بودند با او قضای ضعوی بعد علم دیانت
وامانت مها فرات دعالجات صاحب اعظم مستور در دولت معظم خواجه معین
الدین علی میبدی والد الخاری فضایل کمال الدین قضای خواجه العابدین بود
داخوال النعمت کمال الاثنا جیدوا احسان در تحت حال الانعیا بسیار در کمالات
بیان معقم کرده از جمله علماء قاضی کمال الدین میر حسین شرح دیوان معجز
نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علیه السلام والتحیات تصنیفات فاخر اثر

ومطبوع طباع سلیم دانشوران فضیلت پرور هم چنین انجاب بکافیه هدایت
حکمة و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشاء انتظام داده و در
انجلفان کمال دانش و حسن طبع خود را بر منصهٔ عرض و بیان نهاده و در فن
معما و غیر آن رساله شریفه نوشته و صفت و عنوان ذهن اصحاب نظم و نثر
ساخته و در یکی از مؤلفات خود تصریح نموده که در وقتی که بر مسند قضا نشسته و بر
متکای افادت تکیه کرده بودم شخصی مذکور ساخت که در کوچه ... نبدان
حال الصبا ... ساعت ... که مدت هفت سال حامله بود و در وقت
وضع حمل ... از اولاد ... داود فاطمه ... نام نهاده ...
بجانب ایشان ... وصف الحال ... از اشعار خواجه شمس
الدین محمد شیرازی ... بخواند ... و باتفاق جمعی از اهل فضل
و دانش چون حامله ... و ... خود را ... گفت
شعر ... بما ... در ... چون ... چشم ... او
افتاده ... ابن بیت را ... شعر ... چون ...
مینویسم ... که ... کشتیم ... دور
دیگر استماع افتاده که ... نموده ... عالم
... صاحب ... فقیر ... قاضی کمال
الدین میر حسین ... در شرح دیوان ... حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین

و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه ایراد نموده
که جمعی مردم مقبول الروایه شنیدم که در خطهٔ یزد طفلی تولد یافته که از دو جانب
مکلف ... قرآن و اشعار میخواند و از احوال ... غیبیه خبر میداد و چون سالی
گذشت وفات یافت و خواجه معین الدین علی میبدی افضل دانشمندان یزد قطعه
از غرایب ... که ... زمان ... ممکن ... حکیم
گفت در عرصهٔ الامکان الحمل تقدیر ... سلطان ... دولت پادشاه
خاقان سلیمان ... ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان ... انتقال کامل
الصفات ... کشت ... ارواح ...
و ... ارباب دانش و بینش ... استاد ... نظر ...
... قاضی کمال الدین میر حسین بر مسند قضا خطهٔ یزد ...
القاب ... عبادات ... مینوشته اند ... شریف
شعار حقیقت ... مخدوم علی الاطلاق قاضی القضاة فی الآفاق اعلم
العلماء المتقدمین و افضل الفضلاء المتأخرین جامع المعقول و المنقول
حاوی الفروع و الاصول کشاف المشکلات العقلیه و حلال المعضلات النقلیه
صاحب النفس القدسیه و الکمالات الانسانیه المؤید من عند الله مالک الکونین
خواجه کمال الشریعة و الحقیقة و الطریقة و التقوی و الدین میر حسین قاضی
نافذ الحکم خلد الله تعالی ظلال المعدلة و اقبال ... لا زال ... بدون

منبع العبد الرشید الحر ازاو اولاد انجاب انجابدندر واذا مارات وضیع
بنیانی کمعد نظر ادبناء بصایر ظاهر است حمام قاضی است کوردی حوالی
صیدلان خواجه ساخته الخواجه اشعار لغزیه معما علم بیادات
د منطقی تخلص ایدر زمره بانی غزل اخیله دیوان اشعار اخواطر بو بیت اقباد
غزل دهنیم وعل ملا افنم ان اسنان عیاندر چنبر غو بو شکسته کوردی اشیانه
عیاندر اوغم سنمی محبت هوا باده ادانی فراق کرده اغیار نمایندر
ماده بنکر کنج حقیقت بو امنه داغیست که دیده ده حل اتا قوان عیاندر
کوردی سیند داغ نوا ندر ذو لحیهرش ایلت بو سبب که ماه ندا لعلی نشان
عیاندر هر کیم بحکمه ابی هذا یحیی را جز منطقی کرد بیک اد خون فشانی عیاندر
دا بن معمّا باسم حسام زاده طبع ان عالی مقامدر معمّا انحرف بعد تو
له نا افنی شمایل عاقل شد است مجنون شد اسعا قل خاتم معانی
دنیوی و اخرویه دو منظور لطف الهی شیخ علی صبح جبل عاملی در فضل و کمال
مطمح جلیله و مقبلا رجنده سپیل عهد دولت اول سلطنت پادشاهی کیفی شاه
منصب جلیل الرتبه شیخ الاسلامی خطیر دی مصر ذکر ته علم شریعت ترویج
بوا و لحن عهد ایشیلد قواعد اسلام و مهید مبانی ایام ملت خیر الانام
علیه الصلوة والسلام ابواب بحث و اجتهاد کشاد معرفتک اصعاب عهده خلایق
بر بیت در بابه تقوی که معکا و اخیره اهل الله نعایه فرشت و چون
بشماد

بلیغ اد خاطر بن یعقوب یمین نبوی دین و ملت مصطفوی بعد پادشاه دین
مجتهد حسن تعدیک اوزبک ولد موقع بیان دمیش انا موخطر قوی ساخته
نغمات نغمات نحقیق بیجان احوال نمایان تعجب ایامنع ادنرا ب در اولدو شرا
انجاد کان نوع اهتمام مبذول ایدوب کرده العرض حسبی بجز و چشم سکینی خطان
خطای مشاهدت طالعکان نمکت دندان باده نوش اضلالت تاویل انه ایتن
دست انکه صحرا صحاب اذنب پیاله بو داشته شکسته خاطر بانیج و سوال
عبا جدا مدد شدا غاذ تعاده بجای تهلیل صمون این بیت حافظ شکر زبن
تو تنم میمونعند ع نعد ابا که معکد ها بکشایند در میخانه ببستند
خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بکشایند در عهد نیخاه هر جا خمخانه
بعد انکلا انقلاب مالامال عاندیشه وصول باخجا حجت دیخن شراب حجی
محال العبد ع انجام کوشمال انتباه صبا درسید نبیلت شریعت قوه برده
ان دواح نیکان عباده ادعوان طبع خالی بوجه واه میخیت و چوزی اذیا دوقت
حرام حیعیان کوچه بلد بطن میاخت دندان می پرستان استیام بانجه
انا اندست نقد انا ثات محض نیلت عضاده دالعل کون ساخته دوغا
حرت سرا نکشت غا سقه بنکان کوینه کلمه بالنفی کنت تو ابا بو عبان عبادی
نقل است صحوی بکردن اوان حجی انده تا کانا ونبلت انجات طالب تکتان
متوجه بابه سر بخلاف مصر شاهنشاهی ایوان تجد جوز یخانه بو بند سیدن

چند روزی بجهت اسایش از رنج راه در محل اقامت گرفته بنا بر تقدیم مشغول
گشتند اتفاقا حضور سریر شریعت دستگاه سعادت بنیان محامد سیادت نعمه
پرداز طنبور و سارنگی دایره که حلقه غلامی او بحلقه گوش کرده از نشاط در
پوست نمیگنجید نغمات که خوش بانگ خوش بالنجا داده بنیاد از اسپ پیاده گشت
و کلمه توحید بر زبان راند فرداً وحیداً بمجلس داخل شده صراحی را از
پای در آورده و ابریق دختر رز بوضع آن منزلت بیخ و بنای که همگی ارباب
طرب میکردند بنیاد از بیخ جدا ساخته و دایره را بضرب طپانچه از دایره
نشاط بیرون کرد و کان عادت [illegible] اشخاص اهل جهان حسب آن تا ورتین
کشته هم بنیاد ستند و غرض ازین حکایات آنکه چون در آن زمان سلاطین خشمت آیین
قضاة محتسبان امور دین را در شرع تعیین نموده است تکفل ایشان باقوی و
مطلق میداشتند بیان مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت
غرا میکوشیدند لاجرم بیمن آن قوم ساحت ملک بعضی صعب میکوفت و ساعت
ساعت بنیاد دولت صفت خضرت و نضارت میپذیرفت قطعه
سر سبزی نهال العادت بباغ ملت جز بسعی عون شرایع طرح می داد لیکن ظلال
کمال جبهه بنگی نمی بود در آن زمان [illegible] شاهان کامکار امیر عبد الغفار میر
بزرگ مرجع سادات و اعظم علما بود در دیوان سلطنت و اما الخاقان جنت
مکان در خطه بلخ از منصب قضا اشتغال داشت و در حضل قضا یا لیعبا بد ستی

ابا

ابا و اجداد او بتنکواخی بر دو طرف سلوک اسلامیان و سعیان نیمی بود و مصعد مدت
با معه دیر نفوذی بوقر علوم دینیه میسر او اخته و هواده طلب فرایض افزاید
ذهن و قاد و مازو طبع نقاد متصف و بهر رو همایون شاه عبد الغنی از
اعاظم سادات عبد الوهاب بیعه بلوه در منصب افضل القضاة بلده بعید علم
امتیاز بعد ما فراشت او از علوم دینیه و کمالات نفسانیه بهره تمام داشت
دهرکه تمیز اسالیب و ملخص طبع غیر تیرکه مانند او جز علم عزمت نجات
حیات عاقبت باولاد حسب الغوها نقضا جرایان خاقان کیتی ستان شده
او چند سعادت شد شیخ عبد المحمد ابراهیم بر مسند قضا و اعلام تمکن کردید
وانجناب بعد از بعد آبا و عظام و اجداد کرام رفتی بلوازم از امور جلیل المقدر
اقدام مینمود معز الدین محمد [illegible] قصد ال[illegible] سادات عالی شان و بنیان [illegible] دا نشاندان
ملبد مکان بعد درین زمان سلطنت جهانبانی اعلیحضرت خاقان فریدون
و مکان کیتی ستان عدالت [illegible] استقلال در خطه بعیث [illegible] بیوند بم
نمیشه منصب جلیل المرتبه افضل القضاة قیام و اقدام مینمود تا اخر ایام
حیات بر مسند نظام و جلال [illegible] بود بهواده نقش [illegible] دیانت و خیر
خواهی و ابا و بتحمل ضمیر صحیفه خاطر را [illegible] عبد الوهاب [illegible]
معز الشاه عبد الباقی که خلف رشید او بود [illegible] قضات مقرر بنا [illegible]
اختیار موده دایره ستد هم وقوفات در عهده اهتمام او بود تا آنکه کم نتوجه

عاقبت باد و عقیمی که بعد از آنجناب سه خلف نیک اختر بیادگار ماند
میرزا ابوالفتوح که طلایه ایشان بود در سنه تسع و سبعین والف هجریه از
وطن مالوف هجرت نموده با توشه توکل در پایه همت قدم در بلاد هندوستان
نهاد و بخت کوکب اقبالش درخشیدن آغاز نموده بمنصب صدارت در
رسید و بعد از حصول الحاح واتفاق بعد کارات شاه بخشی بدیر
آورده در احوال آن مملکت فیمابین امرا و خوانین هند واقع بیسف در
مجادله و مقاتله انجامید و از آنجمله چون شاع شکار کرد و کله کنند اهل آن
معاند عقاب نکوه شد که قصد عقاب ضعیف غراب صفت کنند بجمع و جمله
ببلند خرمن قتل کائن حمله سوختند و جوانان بیمو نواز نزاع درگرفت بعضی از
خنثان کو نهنگ فنا بطوطی کرفت سخن زبر کشته کافتاد و کره ودشت
جهان گشتند و بعد از آن گذشت قلیلی از دنیا و هنوز ایام عزیمت نا اقبال اسباب
د حیاتشان بیاد فنا داد و باج دفت و احوال آنجناب نیز صورتی بهم منوّر
گردید و بعد از آن مفتح جان خود از خطر خوف و بیم بعید نا دور روی نا
فرمای بلاد هند معاد مقام فتنه التست و بجوی او و در امر یکی یکی از منصب
نموده به تبعان کتمیر و مصر ترسیلف در اوایل سنه ثلث و ثمانین والف
که انقراض دولت کتمیری بود و صنو و اوراق در شاه جهان آباد باو بعجب یکی بکی
رسید و بنیان خاطرم کردید ابو غیاث الدین محمد آنجناب در انواع فضایل
در کالات

در کالات فضایل بکمال حاصل نموده در سلک مادات دفتر عقل او منظور او
کابر دولو السعادة ابو فوزه انتظام داشت در فقه انشاء و علم ادب و املاء
بفضل زمان خود بود در اوایل سلطنت فرمان روای امر خصوص خاقان جهان
مکان علیین آشیان بمنصب شیخ الاسلامی بلده بهمد علم اهتدا برافراشت
و مدتی در آن اشتغال مینمود تا وقتی که بتجمل علائق بقائم عزل بعین کوچید
بوطن مالوف و مسکن معهود شتافت و در دولت کاروان سفر خیر
اختیار نموده در آنجا کشت از آنجناب بلیك پسر ماند میرزا ابوالفضل
نام که بعض اوقات در ابوقه با منصب شیخ الاسلامی و مدتی در اشتغال دوانا
شغل و صدر و منصب دیوان اشتغال مینمود افضل الفقها نور محمد
در سلک افاضل علماء دولت السلطنة اصفهان انتظام داشت در
زمان سلطنت شاهنشاه قضا فرمان کیتی ستان سیمای دعوی
ملک ستان نظم ابوالغازی از شاه کیتی ستان که در دولت
دوران مستغان و جهانداری تو قد کیتی پناه که خود ستاره طالعست
و ظل الله بمنصب جلیل القدر شیخ الاسلام خطه یزد ممتاز گردید
مدتی در آن امر شتافت و حال بر حیثیت الاستقلال مداومت و حصول
قضایا بپوش رعایا اشتغال داشت در اوقات یکی دو یکی
با اولاد صلح و توقع نکوه دادست که با اوقات و بعد از آن نکات

امور ملکی گشت بدار السلطنة اصفهان مراجعت کرده ملاقات آن یگانه
عصر بمنصب والای ... میسر نگردید تا آنکه عازم سفر آخرت
گشت و عالم بحر بیکران در سنین او سنه ثمانین و الف گذشته خلف
العلماء مولانا افضل که بمحامد سیر و محاسن شیم آراسته و مستحق
آن دفاتر والا مسند الجناب است در عنفوان احترام و غایات گرام در
اصفهان بر مسند عزت و اعتبار تمکن دارد میر محمد صفی در
سلک اشراف و سادات حسینی نسب ... منتظم بود و با نبیره اولاد
العباس ... رفیع الدین محمد که ابن ... دولت عالی واسطه سلطنت
خاقان گیتی ستان بموجب ... واجب الاذعان منصب شیخ
الاسلام ... گردیده و در ... امر قضا ... سنه ... آباء
عظام و اجداد کرام خویش کرده غایت سعی و اهتمام در ... ریاست
بجای می‌آورد ... سلسله ... و عدم میل ... خاطر بر
انجام اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا نموده دست از کار باز
داشت و در حین تحریر ... مولانا محمد یوسف در دفاتر احکام
در دار السلطنة اصفهان ... سابق ... فادن
موهبت عنوان پناه الواصل الی رحمة الله امیر ... محمد شیخ الاسلام
... طوایف ... اکابر و اشراف انام ... جامع

فاضل علم

فاضل علام لوح صفیه ... مطرح اشعه انوار کتب الهی و صحیفه
خاطر عالی ماثرش محیط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی
گنجینه سینه اش بجواهر ذخایر علوم مشحون و صندوق درر کلمات در مخزن
بالمعجزه ... مخزن نفیس شمایل نبوی ... جمال محجبه ...
طالع و شعشعه انوار فضایل ... از مطالع خصایص علم و کمالش لامع
دلیل عالم اولین کشاف لغات در معالم تعدیل و طبع مشکل کشای ...
مواقف تاویل فنون مکنونه که از علوم ابو علی و علامه طوسی در سر خفا
محجوب بود و دیده نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت ... اسرار محزونه که از معلم
اول و ثانی مکتوب مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صفحه ضمیر منیر ثبت
نمود ... زبانش مظهر اسرار تحقیق و ضمیر منظر انوار توفیق جمال دین
مبین از اهتمامش در علوم شرع واضح از کلامش پیدا اهل علم هر مشکل
از توضیح بیانش گشته روشن ... در علم تفسیر و حدیث ...
گشته در سایر اقسام علوم حقیقیه و انواع فنون یقینیه از اقران و
محققان با استحقاق ممکن ... هدایت ...
در نظر ... خاطر ... و اشراف ... از انواع
شغل ... اوقات ... ساعات ...
مثوبات اخروی ... سلطنت خاقان ... جهان

شاه صفی صفوی بهادرخان بتکلیف تمام وصالغه دالاکلام منصب عظیم الشان

شیخ الاسلام ملاذ العباده یوز بوجعفا ایتوب الحجود الخضوع زیب وزینت یافت

بیین دیوان خصوص حضور رسالت پناهی دورواج شرع شریف احمدی دعوی مجدد

کوفت سعی شد از سعیش قوی ارکان اسلام، فلا در جزیره شریعت چقدی

کام، اکوچه واضحا بانغل بوده، اما دعا بجانب او وفرمان پادشاهی نموده در

فیصل قضایا یا مسلمین در ملمات توجه نموده حین مجالسکه سعی عبادی وعبادی

نا باید باوی با بفضل وافضال با اوجه دعوتکلابد دوو سمعود سنه خمسین و الف

هجریه داعی را اهضه علی للعداد التالیه ندای یا ایتها النفس المطمئنة بکوش هوش شنیده

دار الخلود حقایق شرعیه خاطر اواسر دینی خارج کوده ایده بضیافت خانه

ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین خرامید مجال مجموع فضل وافضال مصبوصفا

از پایه عدل اقتدار وانتما بعد گذشته موج سعادت ونقابت اوج کمال بدی

بجنیفو ربالبغداد سعی دوج ماکوش در جهاد بیغفیاد، جشم نخراد

خاندانش دور بادی حضرت سیده حسینی عارف دعوتمائل رحمه

علیه وتعالی سلاله امام زاده امیر محمد جعفر مفتی بنیعت کلافت علی وعلی مخلی
دافع مخلی

وانو درا بل تقیا بمن تعالی بخلی ذات کامل الصفات صنع تعویذ

فنون فضایل بوعخالی ومحکم حقایقا ساسی مجمع اما عزداکا بد

داعالی دعاکوند صمیم صمیم محضر ومات خاصی مجموع کم او بحث

از تکلیف

از تکلیف یکانه دانه دریا بوده است دنیا از قبیل تصنیفات متشابه واطیف

سخن وری است مخدستاف بر نفش بهجوری تبریزی تبارک الله

کونی کر رحمت حیم در علم فقه و حدیث کمال تفقه دارد در دخل حکمی

اظهار ایلد پادیوسته ازدای تحقیق استقامتها بلدی دوره فضلا

ماثل اولوب حقادین الخلال محجوبند وعدا کثر علوم صدا والخاصه

در فن طب ید طولی دارد از غایت داوری معالجه حضرات

امراض جبنائی نکسته بوداع غواجات علت تا نافع جمعیت ایلدکی بود

صالح مطلوامینها بد انسان کوهر افشانی کرمها فتح خوانی فضل واحسان

دروجه افاده   عقل را لرموجود دغیده عاملحیوان طل سخن بخود

دقت دمان پا مخان نظرات طبع وجعف ذهن ورهن قریب

اتصاف داشت وجمهور عقلا وبحث تقابیعا ماید طادر وصحتا والی قابل

اقرار و اعتراف داشتند باد کمال در وفق واعتماد دهم ووده صغیر وکبیر در

مقام کلب اصود جرقیه بوابی مقبول تقضی صیتها بد سعی شد از سعیش قوی

ارکان اسلام ومنادر جز شریعت چوقدی کام در بحر یو مجلالت دحکومت

شرعیه موحد زمان و مفر حصولات خانه بو مجرا ابن مجرا و این فی همیشه

نقطه شلن کذا شته خطوط لانه مکتند بیوسته فضل معانی ملات شرعیه

وقطع منازعات کلیه در مدت سر خوش بوده وافاده واجلاد کوامش نیز

بروجهی ادا و امداد او ظاهر ساخته بود که هیچکس از خدم ابنای اقبال
از نکایت ماهی در حواشی ضمیر نمیگذاشت هر زمان تا زمان تحسین بر تحسین
تحسین پادشاه سکندر نشان بر عجائب احوال او می‌افزود در کمال دولت و فراغ
امور تقریب عالی یافته منصب نظارت کل خالصجات علاوه مناصب گشت
و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده با ابنای زمان [illegible] ملاذ مال الوزارت
صحیح فرمان او گشته پایه قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت و فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یافته که سایر عمال [illegible] وصول ابواب [illegible] و اهل
کمال تجاوز نموده در وجوه متحصیل معاملات و مداخل خالصجات مادام که برات
بمهر آنجناب نرسد هیچکس را در دستگاه نقابه و چون مدام در ثبات جمیع کار
از فضول محالات [illegible] نفاذ [illegible] تمامی مخلوقات از قلیل و اجناف مقادیر
انکه کوکب اقبال او بکمال رسید عاقبت حال از جنبش و بال تحویل نموده
سر [illegible] گذاشت و جهد داشت که از دایره فنا و قوانین هیچکس را
راه خروج ممکن نیست در هر کس [illegible] عالم وجود نهاد [illegible] شربت غرا
باید نوشید ناچار در سنه [illegible] والف که عمر عزیزش
قریب هشتاد سال رسیده بود دل از [illegible] برداشته راه عالم باقی
پیمود ع [illegible] القضاء [illegible] السلام از آنجناب کرامی خلعت [illegible] مکارم
میرزا محمد مفید نام که بلطف [illegible] طبع و ذهن و مکارم خلق معروف

و دلیر

و دلیر و بخور و سخاوت و کمال همت موصوف است و از اوان رشد تا اینزمان
که عمر شریفش بهشتاد رسیده پیوسته با جمیع عمال و حکام مصاحبت
و مجالست نموده همگی اعزاز و احترام و اکرام مشارالیه را واجب میدانند و در سنه
احدی و ثمانین و الف [illegible] جلیل القدر [illegible] بوده [illegible] آنجناب رجوع کرده و حال
در اتمام استقلال دارد [illegible] جهان [illegible] و
بوح سعادت که در جوانی [illegible] اطوار کریمانه
از آداب و مکارم اخلاق و حسن خلق و استقامت طبع و سلامت نفس [illegible]
یافته [illegible] ساخته بود که [illegible] محمد عظیم [illegible] اصناف صفات
[illegible] فرح [illegible] فوق [illegible] ظاهر و هویداست محتاج بشرح و بیان
نیست بیت [illegible] کمالات
در سنه خمس و ستین و الف [illegible] توفیق [illegible] در ایام شباب و عنفوان
اوان جوانی [illegible] دین قویم
و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم قدم [illegible] ساخته و
سر را به هواداری [illegible] در وادی بطحا و [illegible]
حج اسلام و طواف بیت الله الحرام پرداخته [illegible] روضه [illegible] حضرت
خیر الانام [illegible] آنجناب [illegible] عالیات [illegible] سعادت
ابد [illegible] بیت [illegible]

دلپذیر آن در نظر آن امان ملک عثمان بوطن مألوف و مسکن معهود مراجعت
نموده اکنون در نهایت اعزاز و احترام و فراغت خاطر در دار العباده یزد
مقام دارد و همواره اوقات شریف را باداء وظایف طاعات مصروف میدارد
و کهتر پسر میرزا محمد بدیع است که بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب
انگشت نمای خورد و بزرگ گشته و بسبب ملاحت جبلی و علامات اصالت توفیق رفیق
انقیاد دینش ایام صبی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی مصروف داشته بواسطه
جودت ذهن و حدت طبع ما بذلت درنگ اندک مرتبه افاضل اقران از امثال و اقران دوده
دلنشین ساخته در فنون محسوس و مفهوم بر افراشته در هر باب بی تکلف ...
للجناب بمزید صلاح و تقوی و سعی در طاعت و عبادت و تحصیل علم و فضیلت
از اکثر صنادید اولاد علم و فضل در رتبه افزوده بخاطر او باب اجلال المحققین ...
که آنجناب در ایام اقبال ... کامران با جلال و شوکت و اشتهار ... عالی ...
تنگنای ... بود ... بحکم ... باغات ... بنا و احداث
فرموده ... خانه ... بنا ... طرح انداخته ...
نیکو ساخته ... ساخته ... احداث کرده مشتمل بر باغات
و عمارات و حمام و غیر ذلک ... موسوم نموده ... قریه ... که
رضوان ... انگشت تحیر بدندان داشت ...
از فوق ... گشت با فاده ... پناه مولانا علاء الدین محمد ... حسب الامر
خانه

خانه و باغچه خانه که بنا کرده بود معماری همت خاص شاه عبد العظیم عنایت بود
با بسیاری از باغات و املاک و حمام بعنوان تملک شرعی و اهل مصروف داشت
او گشت در محله ... خانه عالی اساس طرح انداخته در ایام جوانی بملکیت قبول
اقدام ... با خبر ... و همچنین ... ملاک و دکاکین ... ساخت
... ساخته و حاصل ... متعلقات ... که هر ساله
ما ... که موافق قانون ... بر کار دیوان ... بترتیب مبلغ
... شریعت پناه قاضی محمد محسن بعد از آنکه
متقاضی اجل ... در محل قضا ... ساعت ... موقوف
... مصطفی ... محمد علی ... عالم
با قراخت قاضی محسن ولد قاضی عبد المؤمن ... که ... النجاب
اختصاص داشت بر مسند قضا ... بود ... سفر حجاز
... قرابت
قریب ... داشت ... دیوان الصدارت العلیة العالیه ...
کرد ... قاضی محمد محسن که ... بود ... انتقال
...
استدعای منصب قضا کرده ... بعد از آنکه قاضی محمد
محسن ... مسند قضا مطلع گردید

نهایت مطلع مقاله کشته از مادح ملاحظه معاینه دیده که بابحدوی
معلّی نهاده بعرض حضرت بادشاه فضائل بناه رسانید شان
هستی من زالبخهان همی دانند امید لطف هم باز البخهان اوحد و
لشاهد حیثیته ثابت کرده محکوم به نمودکه دقیقه حیات الصحو کلاء
دولتنا الصادقة العلیة العالیة قبل العدا اصح میل انسند و خلاف شبهه
دشمه جانفاه مید لعنة اللقانا و اخذ انعمات و در شوه سخن اوردا بسمع رضا
اصغا نموده بدین شود سابق هم قوت منو نموده بعد بیع و باد بر خرید انتقال نمانه
دم غرابه صحبت عملش کشیده و در شهور سنه احدی و ثمانین و الف علم عزیمت
صوب عالم اخرت بر افراخت عالیحضرت سیادت و نقابت و معالی بناه افادت و فضیلت
منقبت دستگاه الخلف الصالح شیخا باسم لطف الله نایب الصدارة العالیة تحل منابعه الی اخباد
کلان سال احوال آنحضرت در این دو این و نبیت منه که سیادت و عرفان
بناه امیر محمد حسین المشتهر بمیر اجری و آل طاهر آنحضرت اجمل اجله سادات
صاحب سعادات عظیم العقد داو المؤمنین است و اما بالت و بجبین طبع سلیم
و عقد ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل و اکتساب کمالات سرآمد اکابر زمان
و مستعدان دوران بود و بوفور تمول و ثروت مشهور و بصفت نجابت
و عقد خاندان بوالسنه و افواه مذکور املاک و رقبات ارحیط ضبط
بیرون تنها ابن ابنا بن زیاده از خیال و چون همواره ادوات نجابت اعا

بهجت

بهجت ادای نظم و نثر صرف مینموده احیانا زبان بنظم اشعار میگشود
و این دو بیت در سلک منظومات الجامع کمالات انتظام داده نظم
ما از نجان بحث خاندان غریبیم : در دمان بیضه ما از اشیان بود اشتد
لیکه کوه کو به پیدا نمازی همی پیوست : سبزه در عدوانام از کوه دمیا کذشت
چون مقالت کنمامه ستمکو از بابت محیط و مقاله را پایداد و بقرا افکنده حکم
محکم و قضای معتم سمت تقدیم کوید در شهور سنه سبع و اربعین و الف
جمعی از اهل شر و فساد که از ان جناب کینه و بغض در سینه پنهان داشتند
قاصد اهلاک آن جانب گشتند شبی با تیغها کشیده در قریه اسکندر
بر بالینش رفته چند زخم برو زدند تا و حمت الهی پیوست و در خیکو مرحمند
حکام و ولات بفحص و تفتیش نمودند نه از قاتل خبری شنیدند و نه بحقیقت
جریمه مقتول سفید مطلع شدند داوفقه نما الحیوة انسید سوه خصال
بلیغ ستم اعادی از بلای رضا انسلاله آل طه و یس معین الصد الهاکه عقل و فرم
و کیاست نایل الوصف داشت و هم از نهال خجسته اثار نیکی از ناصیه خجسته ایش
ظاهر و هویدا بود از خط بوید که وطن ما الوفش بود بدار السلطنه اصفهان
رفت و باکتساب فضایل و کمالات عنقوان اغاز نمود و بتحصیل علوم و فنون و
با ابناء فضلا تکمیل اکثر فنون نموده و منصب اشتن از امثال اقران خود بعهده یافته
قدر و منزلتش ارتفاع یافت و بواسطه کمال فراست و کیاست و علو نسب در سمو

حسب شرایف دودمان و قرابت قریبه که با میرزا صاحب حشمت صاحب تدبیر
مرجع و ملاذ فضلا روشن ضمیر میرزا محمد شفیع مستوفی موقوفات ممالک
محروسه داشت میرزا ابوالقاسم بیک توجه و التفات بحقوق خویش بنزد آنحضرت
بوجدان احوال خیر مآل او یافته بمظاهر فرمان قضا جریان در باب جاه بمنصب جلیل
دار العباده یزد معزز و مکرم گردید و بنا بر آنکه انسیه و تصوری خصال بر تعدد
ایمان و اسلام در جلیه متابعت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام
نصب دیده داشت و همواره همت عالی همت بر تقویت ارکان شریعت
و تمشیت مهام ملت بیضا میگماشت در سنه اربع و ستین و الف حسب الفرمان
قضا جریان از خود و دلیل ایشان ما حجه تقسیم وجوه منتخب دار العباده یزد
که فی الحقیقة مقتضی است از مناصب علیه ما الیه مقتضی اختیار و اقتدار او
مانند و چون امانت در کوه است اعظم اتصال حمیده و اوصاف پسندیده
لا و ذات شریف آنحضرت است حیث در بیان تفصیل حکم اناخلاق ستوده
شغل شرع که بنیاد سیادت نهاده قاعده دین بر بنیان نهاده و آن خصال
حمیده و اوصاف پسندیده لا و ذات شریف آنحضرت است حتی حد بالد امتیم
بنوعی قیام و اقدام نمود که موجب سعادت هر دو سرای بلکه سبب حصول رضای
حق سبحانه و تعالی گردید بیت از نعمات کار ملک و نظام و اذا اقام مرحم
کامل نشود و همچنین تا آنکه میرزا ابو القاسم در سنه ثلث و سبعین و الف

منصب

منصب نیابت صدارت علم امتیاز بر افراشته در فصل قضایای شرعیه
غایت ما امکن در بین خاص و عام دارات بر وجهی که بر ظاهر حت شاه
در کمال استقلال قطع و فصل مهمات جزئیه و کلیه مضمون حکم
همایون فاحکم بین الناس بالحق هواره مطمح نظر عالی آن گردانیده
در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام
تجاوز جایز نداشت ... لاجرم از خواص و عوام و خصایص احال الملل کرام
در دولت و الاحتی در ممالک محروسه از خطه یزد شریف ... و همان
مهام میرزا اهتمام اندوخته طوایف انام از خواص و عوام بوجود فایض الجود
منظور و مطمئن خاطر بوده از ذم حسن معتمد بجای بی ما ورود بخشنده
صنف دفتر فضل دوانی دانال اعام ... آنحضرت ... اجتماعی
موسوم میرزا محمد مهدی که امت فرخنده که هم از نهایت نجابت و انصاف
محسن اخلاق از ظاهر است ... بر ... علیه عروج
نماید ... خاطر اصحاب ... آنحضرت سیادت
منقبت در وقتیکه ... منصب احتساب که اشت و در محله ... ایه
عتیق که منزل آبا و اجداد ... طرح عمارتی ... انداخته نهایت
تکلف با تمام رسانیده ... از اطراف عمارت
خانه ساخت و اکنون ... تصدیق بجای در سنه ... لا خوش
گوار ... سلسبیل حکایت میکند ... ذات الغم

در این میان بها اهل العلماء و افضل الفقهاء آقا بدیعا محمد المعان فضائل
و کمالات الخطاب مانند فروغ آفتاب جهانتاب صیت در عرصه ربع مسکون
در نشحات اقلام فیض انجام او زبده شیخ دستاب بدان قطرات سحاب خصوص
بحر فضائل جهان بود لمؤ نعاشه سجاده اش مهبط فیوضات غیبی و آستان
خلوتش مستقر واردات عالم لاریبی شعر بوسه از شرع ساخته تاج
دل او عرش مسجد بی معراج ، در شهور سنه خمسین و الف که در آن داب
علم و عرفان در دهم [illegible] اواخر الزمان صلوات الله و سلامه من الملک العلام
امیر معز الدین محمد شیخ الاسلام ع که مغفرت [illegible] الخطاب
منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی خطه بودند مفوض گشته در فصل قضایای واقعه
لب بسته الخصومات همت کماهی نمودند تمامی همت باحیای رسوم شرع مصروف
داشته همگی همت با [illegible] خیر مقصود ساخت بر [illegible] تا بعد از چند
سنه او اشیای نیافته [illegible] لقای از خود [illegible] جهان [illegible]
دنیا و عقبا [illegible] الیه [illegible] و لله خزائن السموات و الارض [illegible]
الخصومت [illegible] نظم [illegible]
مواج [illegible] : چون [illegible] سال
در الحظه [illegible] قضایای مسلمین قیام نموده از آن شغل [illegible] حاصل [illegible]
محلی [illegible] نفحات انفاس فضائل اقتباس [illegible] از مطلع علوم روشن
میکرد

میگشت چون سن شریفش از هفتاد تجاوز نموده ناگاه کوس هوش [illegible]
اجل شنیده موج رحمت بر قوح قفس قالب شکسته [illegible] جنان پرواز
در حله [illegible] افادت پناهش میرزا قوام محمد اعلی الله مقامه قائم مقام
گشت و اعتبار و اختیار [illegible] در اولاد امائل و اقران در گذشت
در فصل قضایای شرعیه غایت امانت و تدین داشته در غایت دیانت
و [illegible] ظاهر ساخته مضمون حکم همایون فاحکم بین الناس بالحق
هواره مطمح نظر عالی او میبود و در هیچ دقیقه از قضایای فوق انام از
مقتضای فتوای علماء اسلام تجاوز ننموده سعی [illegible] نمید
تحمل [illegible] در [illegible] و بعد از چند سال که با شغل استقلال
داشت در شهور سنه خمس و الف از حکم قضا [illegible] طی شد
و از حضرت [illegible] عالی که ریاده کاروانه [illegible] المخاطب فضائل پناه
میرزا محمد صحبت که حضرت افادت و شریعت دستگاه [illegible] میرزا
محمد حبیب بعد از آنکه [illegible] ایشان [illegible]
منصب قضا دارالعباده یزد [illegible] صواب تمامی خصومت
شریعت پناهی میرزا محمد حبیب گردیده در فصل قضایای شرعیه اقتدا
لب بسته [illegible] و اجب الاحترام گواه خویش نموده [illegible]
کرده سنین از سنه ثمانین و الف گذشته هر دو برادر [illegible]

در غایت اعزاز و اکرام یکی با استفاده و استفاضه دیگری بر مسند قضا
تمکن داد و شغل آن بود خود سید منظر ابن بود و چنین که ابن بود
محمود ابن بود مسعود فالحضرت سیادت و شریعت پناه افادت و فضایل
دستگاه شفا یا امیر محمد باقر امام اصفهانی رحمه الله در سلسله اولاد
امجاد امام زاده واجب التعظیم امام زاده زین العابدین علیه التحیة والتسلیم
انتظام و نسبت داشت و ذات ذکی و شرف مصاهرت با قدوة السادات والنجبا
شمسا
امیر سید محمد صوفی صوفیان فاتحة الله محرر سه داد و در قابلیت
بر بود کمال فضل و انواع آنست غایت مکارم اخلاق و شریعت پیوندی آراسته
طبع لطیفش مدولت اسرار علوم و فنون شریف حقایق و کمالات محسوس
و مفهوم در بدایت حال بعضی اجتناب خط و فنون غایت بود و استیفاء
کل مراتب انامل و ضرر کرده بود بر مسند استقلال نشست و بعد از چند سال
امر قضا القضات بالانتخاب مشغول گشت و در زمان سلطنت بعد مرحوم و فات
گشت و چون خدیو جهان گشت دعفاه لیلی اوراق ابل و فساد اهل
شرع ادا نموده نوشت لیکن از اسباب آن شغل خاص در حضرت نبوی
جائی محتاج بود قضی فی سنه ثلث و سبعین بعد الالف قالب قضا و امیر سید
شیخ الاسلام مبتلا ساخت آنکه هست بلند و فضل قضا یابی فرق عباد کما
فی ابتداء محمد و مفاد سلوک لیستند بصلوات فرموده و در سنه ست و سبع و

سبعین

و سبعین بعد الالف حسب الفرمان قضا جویان خاقان خلد آشیان صاحبقران
تقسیم وجوه تحقیق که از مناصب علیه است ملاحظه تمام توکیف اوان لطف
الی یومنا هذا حد کمال العبادت و نهایت استقلال متحقق او مرتبه اشتغال دارد
و به وظایف طاعات و عبادات غایت جد و جهد به جا آورده و در مقدمات صحبت تمام
با هیچ بعضی که عادت یافته غفران پناه میرزا حکیم کلانتر است با علما و اهل کمال صحبت
مبادرت شریعت پناه بوده دستگاه مولانا شاه تقی نایب الصدارة بوده و داماد
حد اما داده محمد نظام الحق تقی را قضا المحققین آقا ابراهیم شیخ الاسلام بود و از فنون
علوم متداوله بهره مند و از بعضی اقسام فضایل و کمالات دعوی مهارت نموده در
مبادی حال با مولانا بدیع متوطن بخطه یزد آمده چند گاه بعد از مهم او خود شاکی
بعد در سنه خمس و ستین و الف که اقضی القضات قاضی محمد محسن که به لقب خطاب
قرابت قریب داشت با بلده کلانتر و هجوم اسلام دوان کرد بالخطاب نایب الصدارة و فوائد
الصدارة العلیة العالیة بعد و یکه سمت گذارش ساخت عرض مطول شریعت پناه
مذکور دانند و با همه غان که داشت بجای نظام الملک قادر است بجا بوده و جلد
ایضا مضی جلیل القدر قضا برسیانه که کلنکار قضا و قضا به او تعلق گشت قاضی
محمد محسن بعد از عود جهت استفسار او با مال الطلاع دافع از زمان مولانا حقه معافی
دیلم عبادت خود و شرح و علی شافت که ثابت و محکوم بر ساختن و بعد حساب
هر چند که دو کلام نظام دیوان الصداره مجرب بخشی صحیح القوال و تعادل اصل الاسناد

بخاطر حزین او داد عاقبت را قبول و ملتمس بسیار سابق همتم منوط بود اد هند که تمامی
گذاشته مولینا شاه تقی مانند سلسله ساخته شیخ الاسلام دارالعباده یزد را
که با عمو بود در قضیه صوف بدارد و به تقالید شریعت تقوی شاه خرم
نشسته و احیه نکوا دیکو که مصراع فرصت ادراک غنیمت شمارد آقا بدیعا
محمد بن بابا محمد بعد از شقه شمار منصب جلیل الموید از پیدا و
انتزاع کرده به جهت تقیدات او شد شعاع شمس حیدر قائم الدین کلانتر را در فایلت و کما
اذنا صاحبان الزم بود که بفتوا انکاره مولینا شاه تقی منصب نیابت صدارت
راضی گشته مدتی در ایام اعتبار در آن کار علم افتد ادبا فراشته و چون
مقتضی اجل موعود در سنه اثنی و سبعین بعد الف در سن ... احد بنامی
کوتاه کرده به ایه و لحاد یاد غضبی شاف حضرت شریعت مجاب عالی مطلع انوار
شرع سید محمد و مهر در سلک اشراف طغیان دارالمدینه بید انتظام و تقدم خاندان
معظم معرفان اتحاد و ما هات ذات ذره با صفات افات اخلاق حسنه و شیم مرضیه و
لطف طبع و صفا ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده مشهور و معروف گشته و تحقیق
اثنا عشر بحر سلوک شریعت در مسائل تصحیح عادت کامل حاصل نموده اوقات شباب در اتمام
حوائل ... کتاب فضایل بکمالات صرف نموده ... ماثل اقران در به
تقدم و رجحان یافت چون کمال الاسلام محمد بن حاجی ... در پیش ... هو بکاری
مانند لوامع خورشید ... انتقاد منصب جلیل الموید قضا ... مجرد

دوایر ان قبضه اقتدار ... و کوشش والحق به فضل قضا اقتدار ثبت حضرت
خیرالبریه کرده تمام امانت دیو هنوز کافی ظاهر و باطن در حرکات و سکنات
در تجلیات ... اشغال نسبت بعبادالله ظاهر گشته در کمال انقیاد و
استقلال را استغنا و قطع و فصل مهمات فرغ و با اهتمام کامل بعدد نوعی تام
دعوی خیلان القصاف نمود با مبلغ که ... و مسند شرع ... و ...
دعام انصحف فضی از ... کرد ... و ... جامع کمالات و لادیست
سید محمد رضی نام کرد ... کمال اشتغال او دعا و اوقات نا
بنا در جامع کمالات مولینا ابوالبقاء اکثر اوقات ایام شباب را بکتاب فضایل
نفسانیه و کمالات انسانی صرف در میل ... فاتحه انا ماثل و اقران نصب البیت
در ... بود در تحقیق انشاء و تحریر بکاتب قضا ... بسعادت کامل حاصل کرده در ...
محلات ... شریعت ... و منصب ... گشته ... بحر ... به تحریر
این فرق فقط ... کذا ... خط باطل ... و تکلیف ... عالی مقام
... اعمال ... بکار ... قضا ... و سایر محال
که بعد ... شریعت ... قطع و فصل قضایا شرعیه طرایف
اجتماع ... ایام ... محمد بن حاجی و ... بو کاری
قیام و اقدام نموده همراه ... ... نقش افاده بر الواح
خاطر طلاب علوم ... سید فاضل متقی تقی امیر محمد مؤمن ... ملک

مدتی بدین منوال بعد منصب خطیب جدید و توابع و مضافات آن حوالت فرمود امیر جلیل القدر
قضا را بعد از ان در فیصل قضایا فوق بود با اطراف امانت و دیانت صلوات داشته
اصلا میل و مداهنه نمیفرمود و بجودت طبع و سلامت ذهن اتصاف داده و احیانا
اشعار و ظرف زیب نظم کرده بلوح بیان می نگاشت در سال الهی بنیاد و در هر جا که جمعه
در مسجد جامع دار العباده یزد بامر خطابت قیام مینمود مشهور است که وقتی عزت
دیگر آن جناب بر منبر بر آمد که هر وقت خطبه خود مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
در علم انشا کمال وقوف داشته و بمزید فضیلت در سنه امیر عبد المطلب استکاره
سید حسین اخلاق مجسمه اطوار ابدال الاصل نفس و استقامت طبع مشهور در خط
نسخ سرآمد خوشنویسان نزدیک و دور است در وقت تحریر بصحائف و سجلات
ممهادت قیام بهمه یابند در این بر مثلی ما فوائد در نظر بود با وجود اجداد
فرمود اشکال خود اعمال دار العباده یزد بامر قضا منصوب بمنصب قضا و امر
شرعیه بود اقدام بموجب فتوای علما اسلام قیام و اقدام داد در شریعت
شریعت پناه قاضی محمد حسن بوجود فضایل و محاسن خصال الامثال و اقران
ممتاز بعد الصف و کم ادای سعی دین داشته معروفیت با وجود اجداد در
فرموده بعضا بنیاد و نفت بامر قضا اشتغال داشته اند بعد از وی داستان
اکنون آن جناب بوجه شریعت پناه مذکور ممکن در فیصل قضایا که اظهر یا قدم
به هیچ کاری قیام مینماید شریعت پناه مذکور خلف ارجمند قاضی میر حسین

قایم که بود

قایم که بود صلاح اداست و همواره اوقات باکتساب فضایل و کمالات مصروف
میدارد قاضی افضل ملا قاضی محمد نصیر ابادیست که بامر قضا قریه نصیر آباد
و مضافات منصوب و نسبت قرابت با مرحوم مولانا سلطان حسین نصیر الدین شیخی
که اعلم علمای زمان خود بود درست مینمود قاضی افضل دعا قائم شبا باکتساب
کمالات بعد از تحصیل مهارت تمام در علم تحریر و صکوک شرعیه بهم رسانید و
مدتی در دار القضا در سلک محرران انتظام داشت بعد از ان بیزد تمام
موقوفه مأمور گشته در غایت که فسحت نعمت اشتغال دارد والله الحمد
که خاطر خطیر عامه بوسیله احوال نعم القضاة اسلام و مقربان ملت
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در سلک تحریر در آمد بموجب التماس
که نموده بود عنان بیان تصویر حالات محتسبان معطوف میدارد فصل ثالث
در نقل احوال نیکو محتسبان کرام الا یولی بر ضمیر منیر دانشمندان مجالس شریعت
ظاهر و هویداست که منصب احتساب از اجل مهمات دین نبوی است
و چون بعد از شاه با غرض دنیوی بالنا جلیل القدر قیام نماید فتح سعی
احمد بیت بجهت تقویت ارکان ملت حضرت خیر البشر قسمه مقام
بمعروف و نهی از منکر فضایل دار العباده یزد بالجمله امر شرع آرای
فرمان نام با داد و وظایف طاعات و اقامت نماز جمعه و جماعت امر میفرموده اند
و انتظامات دنیا نه سیاست جمیع الصالحات را از منکرات باز داشته مستحقان

خصوصیات و آداب مجموعه اندک احرفی بروز و بروز در عهد اسلام و رواج ملت
خیر الانام علیه الصلوة و السلام در فواید بود چنانچه یکی از شعرا به لطایف
ایام در جوده دفاتر ناموس احتساب امد نظم بوده زاهد نکشد نویس
ادهام ظهور شد عذر حسن بخاطر محمود فاسق زمو مغان در عهد
تعدد رشد چون اوصاف و احوال بعضی از طایفه جلیل حفظ حکایات
سابقه رقم قلم مثال سالک دیده کیفیت انجام در آن نکاو بعضی حکیم در این
ضعف بضعف پیوسته بود در عهد حین تحریر به انتقال الد باقی الموصوف تو محبت
غربت سرگردان در عهد دار العبید هندوستان که نقاد و اد بخت فیض بخش
دوستان و ارباب لغات محروم مانده در بحر حیرت و اضطراب افتاده هر
ساعت مخوف و تفوف که تا کنون دستم بدامن شوی هر دو گر صبح نو
دمیدکه بوجان سمع دیگر دست که از سیل سرشک چشم خونباده هر شام
شفق شکست بدید بادة دل از دستم سپهر خدنگ کامه در دستم انداخت یکی
ارام دنیا و این بوامن حوکان نکجیده و لیکن واسطه نژاد قلم را در میدان
عرض احوال واعظان بصحت انجام حد تکاوری نداده چه هرانه ابی انتقال الدقیم
در ذکر واعظان بصحت انجام بود این معنی که احوال واعظان مناسب دانش
در اتنمند ایکه انتقام افتو دوش در بهبودی خواهد بود که واعظ و بصحت
از جمله سیر حضرت خاتم الانبیا و علی مرتضی علیهما السلام انست بالاجمال ذکر مورد واین

واعظ

واعظان جیله موصوف و اساتید دانشمند علم تفسیر و حدیث و در علم بالجمال
الحجاب محمد احوال انبیاء و مرسلین و ائمه معصومین و اولیاء و کرامت و قوی
سیم دانشمند فضلت اینکه جادان قریب العهد بود که نماید و صد عن
بود فوق حافظه داشته باشد و انبعا الی ایقاست تا زنان در شان
عمدة المفسرین ناصح الملوک و السلاطین عالم معالم التنزیل واقف مواقف
التاویل جعلنا فقدنا الله الواعظ الکاشفی و اولاد امجاد او به هدایت شعار که
بصفت زهد و تقوی موصوف بجز از خلق و استقامت طبع معروف بودند و
بود انوار وجهی کاری در اکناف عالم بغایت مشهور بود بسعادت و دین
موفق و مستعد و در علم تفسیر و حدیث بی بدل و از سایر علوم عقلی و نقلی از
اکثر علماء زمان افضل بود و انوار الهدایه هدایت دستگاه مقتدای فضلا
تمامی زمان پیشوای اصحاب زهد در زمان بود در جمیع اقسام علوم معقول و
فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای وقت بلکه مقتدای دانشمندان هم
شهر بوده و سلسله نسب شریف علامه نیشابوری ملحق میگردد و از اوایل
ایام جوانی تا نهایت اوقات زندگانی همواره همت بالا نهمت براداء بعضی و طا
طاعات و عبادات مبذول داشت و در جمعات با آواز خوش و صوت
دلکش در مسجد جامع دار العباده یزد با موعظه و نصیحت عباد الله مشغول وقت
و در سایر لیالی نقل فضل و کمال نقش و افاده بر صحایف ضمایر بسیاری

از طلبهٔ علوم منکاشت و از انبع فضل و افضال تصنیف و تالیف عربی و فارسی
بسیار مانده و در نظم اشعار قوه بلیغ بسیار داشته و پیوسته در منقبت
حضرت رسالت پناه و ائمه دین ولایت دستگاه و سایر ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین تصنیفات و تالیفات میپرداخته الا انه اتحاف ملایمت
ناب نعت مشهورات در السنه و افواه محبان اهل عصمت گوید در روز
وقوف انجمن اوست در فن شعر و صنعت انشا عربی بمرتبه بود که قلم سخن را او
از بیتین از عجز و قصور اعتراف داده و کمال اهل عرب در تحریر و حکایات
و تقریر و روایات حد محجاسته که زبان بیان فصحا و تصحیح ادبا کما ینبغی از
حله مقالات بیشمار دو تالیف و لوحنامه رسول الله صلعم و کتاب روضة الشهدا
و ثبوت ابن عزیز بر بها انیت معین و تلطیف عبارات تمام بوده و کما ینبغی
دلیل الست بر هر چون اجل موعود در رسید زبان زمان باداء اینمقال
گویا گردید که شعر بیتی واعظ من بینی قصة طوبی حسنوه قد بو
اخوانکه گونه سود این لعنانه و بعد از آنکه عالم ربانی از جهان فانی بعالم
جاودانی انتقال نمود فرزند ارجمند سعادتمند ش فرزند اصغرش مرحوم مولانا هدایه حسین .
در علم یگانه و در فضیلت نادر عالی نسبی که بود در دین فاخر قایم مقام
والد ماجد اخوی گردید پدر هر جمعه در مسجد جامع کبیر و ذکر جامع فتوی
مصلح حوالی شد فوق عبادات پرداخت و الحق معالی آیات بینات

احادیث

و لطایف داد احسن در عصر و ابلغ صوت در بیان مصنوع و بر دان پایه بیت
تفوق بر اماثل و افاضل ما فوق اختیار امنا و اقسام فضایل بنوعی بر
تمام داشته چون واقعهٔ ناگزیر در حسب صمد ساکون بولب غده عالم
احرام مستقل ساخت و جلباب اکرام واجب الاعظام کسب الادب
تصرف داشت اعلم علما و ابلغ بلغا و افضل فضلا مولانا نور الله
فرزند دلبند سعادتمند خود تفویض نمود و انجامع فضل و کمالات بود
فضایل نفسانی و کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع
محاسن فضایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بلطافت طبع و طلاقت
لسان سرامد فصحا و افاضل دوران بود بیت بیت واحد گیتی تو اده
هم چو لهجه صفات ؛ دیده دوران ندیده مثل او صاحب کمال و انفعال
بعد انفعال الفضیلت طاهر پایه پیایه منبر نهاد و بگفتن وعظ داد شاد
عباد هست گماشته و در اثنای موعظه حکایات که مشتمل بود بغزور
حکمت احیا دل کرد انصفا و الطاف شامل بحال و تجدید اینشعر میفرمود
ظرافت هیچ شرب فنا قلعه آمیز شعر سخنهای بیباکان از کهریم
نشر فضولی شکوه کبر ایشان سخن در گوش فضی کواقف الطوف از
هوش نفس ؛ در عبادی ایام جوانی نعمتوان وانقضای از ابن عصرم که
عبادت افتاستیناس ادابت وضع للناس شخ خلکان امنا از

از زاویهٔ دل شوق ظهور نموده صلای داعی و اذّن فی الناس را لبیک اجابت
زنان عزیمت احرام زیارت کعبهٔ معظمه مصمم کرده اند نظم امید
طواف حرم کعبه توان کند در وادی سحر طالب هند بر وجه ادای لبیک زنان
بمعرفات سر کوبیت : صدق قافله جان منتظر اوانر دعا اوا : دعید از قطع مسافت
مکهٔ معظمه رسید لوازم و ارکان حج بجای آورده توجه با ستانهٔ نبوی در روضه
مقدسه حضرت سلطان تختگاه رسالت خاقان بادکا عزت و جلالت
شعر لا شمس و لکوهان بلند سپهر : کز فلک دیم چرخ در عالم کاو ساخت
صلی الله علی محمد المختار و علی آله الاطهار نموده اجاده تقبیل عتبهٔ علیهٔ نبویه
مستعد گشت شعر الخیال تو بیدی دوق مقصود هم صاحب دلی : مورد نجا
این ادو ورمنکل تو از هر مشکلی : و چون از فراغ از اداب مواسم زیارات زنان
ماوا و انتقال گویا کرده اند که : سخن نیست از تیم احرام طوف کعبه لبها تماشا
کو حد او چون کلاهان کعبه محلها : دو هند فوته وحد کا دعا لمعید عقد اقادات
بیا ساقی ما اذا کن از نقید مشکلها : بر سبب قدم تقبل مسحوق عادت داد بیان
حرم ابو سرچاهات تیز لبقا در بجان وطن ما لوف خصصه نموده در ضمان امان حضرت
ملک منان تو عیان بخدمت رسید از نیم مرده در وصول مقام انقا صل حجسته تیما کلها
خاطر علما و فضلا در دوستان با وفا شکفته و صفوف انتقال تو تنها نخال
دقایق الیشان گشت ع حیثم بدوش شد که تو دیده باز رسید و بعد از وصول

ملاد

ملاد العباده بوده در صحبت اشغل مو و تمام بوده ما بقی اوقات خجسته
ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل کرده اند همت والاکتساب معاملات
اخروی مصروف شد و دو ماه به الی تعطیل از درس و مباحث مجالس حضرت عالی
اکابر علما العصر جا دار بود حضور داود و وش ساخته در گاشتگی و ثبات
با ایشان صحبت صداقت چنانکه مرغکان ا شادروان مخدوم گذشته شعر
صحبت یاران نیفتد ان کر نقد فتد که : خاصه با مرشد صحبت یاران
خوش است : خوش بود هر جا تماشا کردن عمر عزیز : وان تماشا هم بینداد
هو ادا از خوش است : چون محال لشکر سپهر عاد در این مرحله نا پاید
اربابی فضل و اضاله را سود ده بود قرار نگذاشته حدود شعبه سبع و ستین
و الف هجریه نبویه بر بستر ناتوانی افتاد در هفتاد یا حی و مداواه حکما و اطبا
مفید نیفتاده کار داد تو نیت انفاس بدو اثر بود گذشته داعی و السعید حق را داد
السلام عله یا ایتها النفس المطمئنة بگو بحق هوش رسانید داوطیب
نفس اجابت نموده بریاض خلد خرامید فیما ما ایتها لا اعوذ قیلت الا عجز امید
ع نهال عمر بخش کلها ذخل بصر صبوحی انیس ما و اقا ب قاب موج
اوج کمال لعه و محجب غیب عدم ابعاد شعر کو درد دل که وکس ستم و نقطه پلات
بکمال که تبدل لحن نیست نیکتا است چون لعل بقا بی همت و عالم افنا نماز دی
خاطر ملک اختی بیاد کار مانده و هو العالم الفاضل مولانا محمد حکیما بالله

حکیما سلمه الله کرده اوان صبیده تحصیل علوم اشتغال ایدوب ذره اندن انفکاک ایلدی در
تمام فنون متداوله‌یه بدیده کمال ترقی کرده ده میدان دانشده قصب السبق
ابطال دوراندن ربوده ده بعد ادراک انده ده افاده ده فیض مجرداندن تحصیل فضائل بل
وکمالات ایدنلر مشاهد طالبان علوم معطر کشته اولدی شجاعت علم کوهر بارش
ندماء دانش ده خصوص ده فضائل ده لطافت ده بستان ادب ده کدن شت
د بعد اذا تکلموا المعظمون فیما هو ع رفعت اذ داوندما سویرسی هبت دان
علامه مبجل الاوقاف نکر مجوددن طبع مستقیم ده فور قوه حافظه ده وقوف بو
علوم دینیه اتصاف طالبه بو فاذ منبر عهد واملا باوانتح افواه صوت
دلکشا ابو موعظه و نصایح عباد الله ایدوب احکام بیانات فصاحت آیات
معانی آیات بینات کلام الهی ده خواص اسرار احادیث نبویه صلی الله علیه وآله
صحبه جامع خاص وعام محیا ایلدی بصیقل نصایح مستقاندن نکات ده غفلت
ادوات دل غافلان مبذول ایلر شعر نظمی صنعت انتر کبی نکات دقایق
نظمی بیاندر قواعد علم ده اکتشف داعیه که الی یوم القیامه صفحه صفای وجود
شریفلرین اراسته فوق ثریا ادعا اج طبع سلیمی مر صفحه ملکی عیان باشد
دخی نخبه اقتصار ده نسبت بیانی واضح که لات که شعر جزئیات فن
علم ده تکثار دیلادر ده دن معد بغاده تعداد مقدار اخرتی احکام خاده
اکرکلات سخن کتابده دراین مقام چلبی ایری درد ذکر مکارم اخلاق محاسن

اوله

اداب لغز نظما لغز کند شایدکه دعوی بیان انجاب عرض مجموع سنانی
حل عاجز ایلدکلرنده ادلر وقتی ابردار اخلاق و کونات دامنده تبیان انفعال
تکبتا ایلدکلری لاجرم اذا اطناب اجتناب کرده تحقیق اینمغاداب مجیب
کبیر الغیض انجاب حاله بعد فضل خامی تقاعد ده بعد دوق حبا اصبح
بلوح خاطره فضل ستوده مانا نغمه سمت تحریر ومیلغ نقد خواهد
بعد کرچه فصیح بیان انا افصح العالم والحکمة ادعلم کوقت مجروف دد
ذات ملاینه تزیل اداء الهم خود ده ده جمعه که از محکمه فیما متوجب
نعوم ملته طیبه شد ده ده تعلیم انفاذ ده اولی خطبه ده عفات
نضاحت خاما نفاذ کند انها انحسین خطبه بعد که و
مه ادراک الخصوص کنست دانل فاذ جمعه بعد که تعیین کشته ده هم دانا ال
ستادانی حجه اعلام حقیقت فاذ معین شد آقا ما امسال الهنته اذ مجرف
وجیه کاملان لحاظ که منزله تکبیر جمعه خطبه مخیل ایلدی ده سال الملکوت
منزله مقصل موسم ده سجده ده تیلد ده معمر دکشت که
خطاب صیحه کرده خطبه مخیل دانشت سینه ده مسافرت
تلقیامدن کامل باق ماراده ده خطوط ماپکر نیذ کرده ادار العباده ده محل
اجتماع علما و فضلا بوده ده هنده هو اده خطبای علیا فی نغاده خطبه
نبیان فصیح انشاد بموده تحسین داوقوات بموده اندباحال احمجم که ایدن

حضرت ظاهر گردیده بود عنایت مقام صدارت نسخهٔ شریفه بالتفات انجام
موقوع کمال اهتمام و وعده سلک بیان سمت انتظام یافته و حالات
جمعی دیگر که هنوز راقم حروف بتحقیق نپیوسته همچنان در پرده اختفا
گذاشته و شرمسار از نیجا که دیسته عالی حضرت سابق مجلد خطابت مسجد جامع
کبیر الخطه تعالی جاوده سید نجیب حسیب نیکو صفات جامع الفضائل
امیر محمد ابراهیم هروی که بشرف سیادت مقارن نسب و محاسن آداب
و مکارم اخلاق موصوف است والد نخوان پناه امیر خلیل الله داعی د
کرامت یافته و ممام داشته اند اقدام دارد و در هر جمعه خطبه در غایت
فصاحت با دا نماید اکثر مجامع محاورات در وقت وقوعات مروسامان فضل نادر
مقالات و تصنیف کوچکان و حبیب نجوم حکما مدققه و دقیقه شناسان
حکمت اقتباس دانند که علم نجوم از جمله معجزات ادریس پیغمبر است و همچنان
درا کنون زمان محتاج الیه در نمود بر ناه سعید بود امانه در خطه بهشت
افزای نیز جمعی را بعلم شریف انکشت نمای صغیر و کبیر گشته کوکب
طالع ایشان در نخستین آغاز نهاده دست بسبب حسن طالع و مصادف
دوران نیز افتاب عنایت سلاطین آفاق بانوع حشمت و جنات احوال
ایشان یافته خصوصا دبده اصحاب تقویم تقضا ادرباب تنجیم مولانا کمال
طاهر منجم که با سیم دوار بنجوم ثوابت و سیار دارابس یافته در دور گشته
خان

خالی و ایوا است و بعد هزار دعای دیوان عالی عالم و ماطلمان ناظر اختر
بخت همچنین صاحب طالع در اماقله کوکب اقبال از سعادت مند یاد کرد
که در روزگار و ملأ ارتفاع احکام از سلاطین بامیر تبه ارتفاع احکام
ارسال صیت بامیر تبه ارتفاع باشد و از شعشعه انوار خورشید اقبال
پادشاهی همچنان بخضیض و بال و نرسیده باشد بحال اختر اقبال آن
سوده ارضاف کرده بود نیز تاج رفعت رسیده و اقتاب عنایت
خاقان سعید مخضال رفیکلی اوج جاه و جلال سلطان شاه رخ ما
انار الله برهانه بر رخسار احوال نیز تافته رتبه تقرب رسید
و پایه قدر و منزلت او از کیوان ایوان در گذشته از عهد و خوف
رکن الدین امین ما بند حفظ ابوالقاسم جرکیوان جاه منصب طبابت در کان
مزاعمال الدولة العباد در بود که نحل نوطن در مکان او با فخام و اجلال و اکرام
افاضل عالی مقام بود و بمنزله ربوعی در تربیت او و مقرب در خواص و عوام الخطه
بوجه فایض الجود الخفا و منظره و مطمح خاطر گشته و دوستی و داد
خوشوند ولی ابن احسن اتفاق دوام داد و تبعیت طبع او در وده مرتبه و او و در عدفا
بعادات شبا نوروزی نیام و اقدام می نمود و چون ثبات و دوام در دنیا
محنت انجام بو هیچ شخصی از افراد مکنات حاصل نیست لا جرم در بیست و دوم
سنه والف هجریه ابو سعد فی سنا اجل اطام ولحق فوت شده

علم عزت بجمیع عالم افراخته و انواع اثبات بقاء بقای خداست و ملک ملت
خلد ازو دو خلف با احکام ماند یکی موسوم بمیرزا محمد علی که بملک تجرد ...
مقتدای استان ملازمت پادشاهان علی محمد خان خلف ارشد صاحب قران آن نظام
داشت و دیگری میرزا محمد شفیع که اکنون بر وسادهٔ دولت متمکن و علم اقتدار
می افرازد و بمجالست مجلس بهشت آیین حضرت سلیمان مکان که سر افراز است و
و دیگری نتیجة الاکابر و العظام میرزا محمد مظفر خلف نجابت محمود که بعلو قدر
در نهضت همکنان در شرف بوده ما دام ازین دار فانی بود زمان مصاحبتش میشنید
واما منجمان معروف بوده احکام نجومی ما فی الجناب مانند حکم قضا و قدر بی
تخلف میبود **بیت** همه رمز فلک حل میکرد ... ما بطرلاب ... حکمت
کرده مدخل ... ذات خاتم العلماء اکمل ... نموده ... کمال با وجود وظایف
طاعات و عبادات موصوف و اوقات ... باعانت ... بجهت خواهش معرفت
تمام مختار اقبال و تعظیم و احترام ... میکوشیدند و اشراف و اعالی
مجالست و مصاحبتش مفتخر میبودند و چون با قسام کمالات آراسته گشت شرف
مصاهرت مرجع سادات عالی مقام ... علماء و اقطاب جهان امیر معز
اللقب شیخ الاسلام ... بعد از انکه سن شریفش از هفتاد سال
متجاوز گشت ندای یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک گویان ... متوجه
ریاض ... که حالیه میرزا محمد ... میرزا ابو ... میرزا محمد ... کی

ازجمله

از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اماجد سادات معادت افروز جهان تواند حمید
اخلاق و ممدوح الاطوار پسندیده سیر که بدلالت نفوس ما استقامت طبع و صحت
آداب و مکارم اخلاق معروف و بصدق گفتار و حسن کردار موصوف بوده اند
پیوسته در اکتساب فضایل نفسانی و کمالات انسانی قیام و اقدام داده اند
صبیهٔ قدوة المحققین عمدة الخواقین پناه ایشان سیادت و نجابت
پناه سلالة السادات میرزا غیاث الدین خان میرزا و دیگری محمد است که از
مشاهیر سادات صاحب حالت و اقبال بوده و دیگری از منجمان ممتاز
مولانا جعفر است که در علم نجوم بی مثل زمان بود و در اکثر علوم
سرآمد امثال و اقران است و پیوسته اوقات شریف خود را بادای وظایف
طاعات و عبادات صرف مینماید و ... ریاضت و تقوی تتبع
ملت اسلام میکند و همواره بر سجاده ... و ... نشسته شرایط
اوراد بجا می آورد و ... مضمون انتقال ماه ... **شعر**
ایتخ عزت ... ساعت ... در ...
اهل جهان ... ما مند ... و
کرامت ... مولانا عبد الواحد که ... اصلاح ... از فقاصه است
ظاهر ... باهر ... مشکل اهرمنان
... ساکن ... عبادات ... فضل یا بع انتقال
دویم ... **خطاطان** علما و فن تاریخ و سیر اتفاق دارند که صفت

کتابت او را در قلم و مداد مخترع ادریس پیغمبر است و کعب الاحبار که از جمله
اخبار علما و اخبار یهود اشتهار دارد و در اخبار درج کرده اند که اول
کسیکه افادت کتابت فرمود آدم صفی الله بود در مضمون پیش از وقوف
آنحضرت بسیصد سال واقع شد ما قاعده کتوبات آنحضرت [illegible]
و قلم و مداد مدخل نداشت زیرا که صفی الله نظر بر کل کتابت که [illegible] اند
ما [illegible] مطبوخ کرده اند تا محفوظ شود از الواح خاک و گل ثبت [illegible] بعد
آنکه صحف کتابت در زمان ابو البشر علی نبینا علیه السلام ظهور یافته
و صحت پیوسته است که در اوقات که حق سبحانه و تعالی دفعه ادم
در عالم ذریات بآنحضرت نمود نظر بالجناب بجانب افتاده که بیضا
میکوید از جبرئیل پرسید که این جوان کیست و سبب چیست که جمیع
روح الامین جواب داد که از جمله اولاد عظام تو است و در عهد [illegible] انبیا
عظام انتظام خواهد داشت و اسم شریف او داود است و سبب کرم او را خلافت الهی
میدهند آدم بار دیگر سوال کرد که عمر او چند سال خواهد بود جبرئیل جواب
داد که مقدر چنانست که آنحضرت مدت شصت سال [illegible]
سریع الانتقال [illegible] آدم ع و قلت حیات [illegible] کرده
و شفقت ابوت بحرکت آمده و خود که [illegible] چهل سال از عمر خود بداود ع
بخشیدم و این بخشش مقبول درگاه خالق [illegible] افتاده مقرر شد
که حضرت آدم مدت [illegible] سال در این دار الملال بسر برد حین

نهصد

نهصد و شصت سال از عمر آدم بگذشت [illegible] قصد کرد
که قبض روح مطهر آنحضرت قیام نماید حضرت آدم [illegible]
[illegible] هنوز چهل سال از آن باقیست سبب
تعجیل چیست عزرائیل گفت که تو چهل سال از آن را بداود نبی بخشیدی آدم ع
انکار [illegible] کرده [illegible] عزرائیل این صورت را معروض
بارگاه عزت کرد [illegible] فرمان الهی صادر شد که چهل سال دیگر بر عمر ابو البشر
[illegible] بنی آدم
واقع شود [illegible]
[illegible] و سابق [illegible]
کتابت میکردند [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] کوفی
شایع بود حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب و حضرت ائمه
ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخط کوفی کتابت فرموده اند صاحب
تاریخ [illegible] اقلیم [illegible] آورده اند که خط کوفی اختراع حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است [illegible] خلاف [illegible] ظاهر [illegible] که از جمله [illegible]
میباشند محمد بن علی بن مقله که بر مسند وزارت [illegible] نسخ
[illegible] ثلث ابن مقله [illegible]
[illegible] کتابت کرده اند [illegible] الخط که از اجله [illegible]

الاقلام حسینی است مذکور در دو صفحات از سطور است که خط کوفی از مخترعات
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه است و در سنه [illegible] ابن مقله خط نسخ و توقیع اختراع
نموده بعضی بر آنند که خط ثلث و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع از استخراج
ابن مقله است و خط تعلیق بعد از [illegible] صاحبقران امیر تیمور کورکان مولانا
میر علی تبریزی اختراع نموده و خط ثلث تعلیق که از رقاع و توقیع ماخوذ است
استادان خواجه تاج سلمانی کرده اند و در آن کتاب [illegible] که خواجه
تاج در سمرقند باتفاق علما و اکابر و شعرا او بر سر [illegible] تا
صحبت در فن کتابت و مهارت در آن نسخ [illegible] از خواجه تاج برای امتحان
دوات و قلم طلب کرده به نوشتن مشغول گردید چنانچه تا [illegible] طعام
ترتیب یافت [illegible] در میان ایشان [illegible] هفت سطر از جمیع خطوط
نوشته بود که هر یکی [illegible] تعلیم [illegible] خط [illegible] و
نوشته شیخ الاسلام [illegible] علما [illegible] کرده [illegible] صاحب
خطان [illegible] خطوط [illegible] فن [illegible]
الحاصل [illegible] خطوط اصل [illegible] ثلث و
و نسخ و محقق و ریحان و رقاع و توقیع [illegible] مانند
[illegible] قلم اقلیم [illegible] خامه [illegible] سر آن

در نسخ

در نسخ و خطوط جمیع خوشنویسان [illegible] خط تعلیق و نسخ تعلیق
که از خطوط فرع است [illegible] اشاره [illegible] خوش
نویسان [illegible] مولانا شمس الدین محمد شاه
که [illegible] داشته باشند
[illegible] انواع خطوط [illegible] کمال [illegible] ثلث و نسخ و رقاع
و توقیع [illegible] قلم کتابت [illegible] خطوط [illegible]
[illegible] و نسخ و رقاع [illegible] خوش نویسان [illegible]
خطایان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] الدین محمد [illegible] خط [illegible]
[illegible] خط [illegible] انتظار [illegible]
خط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کمال الدین [illegible]
[illegible] خط ثلث و نسخ و
رقاع و توقیع [illegible]

و در خط نسخ بر الواح خطوط خوش بسیار کشیده و القاب همواره بکتابت قرآن
مجید اوقات شریف صرف می‌نموده و گاهی بجهة پادشاه بکتابت نسخ دیگر هم
می‌پرداخت و کتابت القاب صحایف و اوراق کتابها بقلم بسیار است و کتابه کرده
بیرون خطوط اما شنیدم که در حوالی صفاهان شاه واقع است از جمله تحریرات
شاه مذکور است که چون خط عذار خوبان جلوه‌گر در نظر ارباب بصیرت ظاهر
و هویداست و هر که در آن نظر می‌نماید بی‌اختیار در حیرت می‌شود و فاتش
لیخط تواند او مکنون خوشنویس چون خط آل جوهر بیاض ابر کرده
با وفا که خط در نظر اهل حال از ... و دیگری مرحومه
فاطمه سلطان صبیه مولانا مقصود است که بخوبی خط ثلث و محقق بسیار نسخ را مثل
خوشنویسان و مانند هلال نمای متوسطان از کاغذ ... الهی شامل
احوال آن عظمی گشته نوشتن نسخ بخطی ... و خواجه ... فی
کشیده می‌شود و اقتضای ... نسخ ... از جوان ... از جمله
خوشنویسان خط جلی مرتبه مولانا ابوطالب کاشی ... محمد صوفی
و معروف است و در نوشتن خط ثلث و نسخ جلی نویسندگان ...
دوران است و در علم کتابت و انشا نویسی علم مفاخرت می‌افراخته و از تحفه
خامه مشکین ... همه ... اکثر دیگر کتابهای مسجد جامع کبیر
معلوم همگنان می‌گردد و دیگری از آن جمله شیراز مجلس اهل صحبت و طرب مولانا

نورالله

نورالله المعروف بکحال است که بلطف طبع و ذهن صفا موصوف و بفنون کمالات
معروف بود و با وجود طبع ... ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی پیوسته اوقات
شریف را بصحبت فضلا و علما و اکابر و اهالی صرف نموده در حقیقه
ازهار ... نکته ... فوق ... کشیده در معارف و در علم تاریخ
و شناختن خطوط استادان ... زمان امتیاز تمام داشت و در علم کتابت
نویسی علم مفاخرت می‌افراخت و بقلم ... او نوشته خط ثلث
و نسخ خط نسخ خطوط استادان ... بنوعی ... ممتاز و ملوکانه
... بنظر ... نقلم
صحایف ... و اسم خود ...
از ... خط ... معروف است
که ... از مصاحبان حریف ... لطیف ...
که ... از لطافت ... نعمت ...
... عالم ... که ... جان ...
... ساخته ... خانه
... معلوم نماید که چه مکان
و کلام ... خانه این بیت ... شعر
... جان ... که ... حیوان ...

نوال این نجوی حرزنا حفظنا که بر بعضی اطلاع یافته این قطعه را
در عنفوان ساخته بوده با اد عزیز دهقان خوانی صاکو دند
و چون عمر عزیزش به هشتاد رسید از صحبت دوستان ملول گشته
در سنه ثمانین وسبع والف هجریه به هجرت نموده نقد وجود معدوم
کردید محل کمالی بخشانید و وفات وی در محله شجاد بود و مدفن
در جوار مولانا ... بود حوالی بقعه سلطان مشایخ شیخ تقی
الدین داداد محمد ... اتفاقا ... کین ... باد و دیگر

فضیلت و کمالات دستگاه ... اصل حروف محکم علیه داد انقضا
کرده انواع هنر ... کمالات ... علیه داود و اکثر خطوط را
در کمال خوبی ... تحریر می‌نمود **بیت** ... خود
کمی کند ... صفی ... خطوط
با صفا ... سبز کلک ... قطعات ... صفحات
دیوان ... کمال او ...
هنروران صاحب عرفان ... کلک معجز نظام ...
قریب ... سال ات ... انقضا ... تحریر و اشتغال
دارد ... علیه ... صحیح
... ملک ... فضل

مهمات

مهمات صلحین و مهمات ... و قطعه و ... شیخی ... کتب
واسطه نزاد قلم را در عرصه میدان عرضه بکوی چوگان داده دیگری را تحریر
در علوم با استماع تحریر و اضحی و خوش ... ساخته در ... مضمون را
در ... بیت ... الذاکرین ... خوش
... در ... انتظار سحر ... استاد الماهرین و اتحاد المعانی
مولانا ... آیبود که در نوشتن خط النستعلیق ... داد ...
... با انواع فضائل و کمالات ... آراسته ... خطی
... خطوط را ... کالقمر ... وسط السماء ... الکواکب ...
داده در ... تعلیم از خطوط ... و کاهی بنظم اشعار
... اشعار ... مرغوب ...
غزل ... بر قم کرد **غزل** تا عشق
... در طرح ... ساخت ... صبح
... ساخت ... سوخته ... نوکر
... شمع ... ساخت ... کمان ... اندیشه
... ساخت ... تو ... عشق
... ساخت ... غزلیات
... و ... علم ... تعلیم ... عطا

نظم ادا نمود اکابر و اشراف عبارات نقوش مرقومه دست آن کردند مباهات
می‌نمودند وفات مولانا مشار الیه در اواخر سلطنت خاقان علیین
آشیان شاه صفی صفوی بهادر خان اتفاق افتاد آنجناب را دو
پسر بود یکی مولانا محمد محسن و دیگری مولانا کمال الدین اصلاً هر دو در نهایت
صلاح و تقوی و در غایت بخط نستعلیق دستی داشتند و بعد انتقال ایشان
بنو بدیع الزمان خود شان شتافتند و بعد یکی از ایشان طعنه زنند الامثال و
الاقران خاصه علی اکبر است که بخصایل شمایل مرضیه اتصاف دارد و در
مبادی ایام جوانی به رسم تجارت به جانب ولایت هندوستان رفته در کمال التماس
چنانچه الحال است بعد از آن ملازمت [illegible] اجمعین کامیاب غفران پناه میرزا
محمد شفیع [illegible] خود [illegible] جناب به حکومت اشتغال دارند [illegible] نظم
و نسق [illegible] کذا است [illegible] و چون از ایشان امور ملکی گشت
همت بر امور اخروی گذاشت [illegible] خاطر [illegible] منزل [illegible] گه بعد ایام
مدتی در اصفهان در محله [illegible] ساخته [illegible] کرد و بنشستن
خلوت اشتغال داشت در خط ثلث و نسخ مرتبه اعلی داشت [illegible]
[illegible] کام [illegible] بجانب [illegible] که دست [illegible] کمال [illegible] سیاق
در حال تحریر [illegible] این اوقات [illegible] جناب [illegible] شغل
مشغول است دیگری ملا محمد [illegible] است که در [illegible] کتابت و

خطا

خط ممتاز بوده خصوصاً ثلث و نسخ محقق و بابا و انواع [illegible] کتابت
[illegible] خط الحان [illegible] تتبع آن [illegible] و امکان [illegible]
کتابه در مصحف [illegible] که از [illegible] کلان انجناب [illegible]
ظاهر [illegible] یکی از خطاطان خواجه محمد [illegible] قطعه [illegible]
خط ثلث و نسخ [illegible] تمام [illegible] اوقات همت [illegible] تعلیم [illegible] قواعد
از فن [illegible] مکاتب داشت [illegible] قلم [illegible] کلام الله مجید است که در مسجد جامع
کبیر دار العباده [illegible] یکی از خطاطان اخلاف
سیادت و نجابت پناه میر محمد [illegible] ابن طباطبائی است [illegible] سید
[illegible] صالح متقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مولانا [illegible] است که در خط نستعلیق [illegible]
وجه [illegible] حسن خط و خلق انواع فنون و اصناف کمالات حاصل نموده
اوقات همت به تعلیم قواعد [illegible] قطعات [illegible]
[illegible]
[illegible]

صفت حدوده علاوه ابیات علاوه‌یونش ناسخ سخنان سخن سنجان و
لطایف لطف آمیزش موجب طبع استاد هوکوی اشعار شیرین ادا را
شنیده و نظر اقتباس نکین اودا استماع محمد بیجان و عمل جبالی محبتش
کوعیده شعر رخسار او دیده چون رود چشم؛ فی الحال در حق
دیده جاری وادند در سنه ثمانین و الف با محمد قابلیت و
مستعد استعداد با محمد معلی شأن قطعات و تمام کمالات حضور بعرض
بارگاه خلافت پناه خاقان سلیمان شأن رسانیدند و بدو خلعت
استحسان رسیده سرافراز شده محمد اصفهان بخت نشان را اعزاز ادبا
دانش کوه صاحب دیو مجالست ساخته بازنطی بالمذاجه بوده و
حالیه بعد خط بغداد بستان بکلان متجان متقی محب داشته بزبان حال
میگوید **شعر** محبت غنیمت است بهم دور رسیده ایم؛ تا کی دیگر بهم رسید
این نخچاویها وا ویجی عاملا انجاب نیست میشود؛ کرده‌تر بهم [illegible] تکیله
نام محبوب بخود بوسته نظم کشیده **شعر** شرشی سر تکیله نظر خان نما
کرمان سنبلستان حرف گوی خط او؛ و بعضی از صاحبخطان ملا ذکی
ولد کچکینی فضیلت پناه مولانا محمد محسن معلم است در سنه احدی
و ثمانین بعد الف که حالا [illegible] خراسان بعد [illegible] تمکین تواد
کوفته همت بتعلیم اطفال مومنین گماشته **ع** بجای پیک شاه خرم زنشت

دیگر

دیگر جفا بعاما ان خورده‌سالان دبستان سیغی گذاشته به‌پانیفا [illegible]
و زهر چشم نگاه و درلی عیش و نشاط از طفلان ربوده و دایم
او در وز طفلان چشم شب ایشم از خواب ایشان حرام دیگری دیگر
از خوشنویسان معروف مسعود مولینا عبا الدین هزار اسب
بود که چون یاقوت مستعصمی سرآمد گشته خطوط داشت و در علم انشا
و معما و تعداد رایت بی مثلی ما فوق اخت اکثر و لعکا بیا عمادان بود
مثل کتابه مسجد جامع که بعهد شاه نظام کوه اند و نیز بعضی سوره
انا فتحنا منقوش مقعد داستاد سحرافرین کاشی ساز تکاشی و
نصب نموده ترتیب داده اند [illegible] الحمد والمنه که تمامی [illegible] و توفیق
ربانی فصل سابع از مقالات الجدید من مجلد ثالث جامع مفیدی با تمام
رسید و بواسطه [illegible] خامه مجهول هنگامه بیان نصوب احوال اطباء
عیسوی انفاس معطوف کردانیده [illegible] فصل ثامن از مقالات الجدید در ذکر
اطبا و منجما و حکما و خضر قدم رحمه الله نام حکمی که در فن
شد الحکمت گاو عالم دست؛ [illegible] حکم او سر تافت سر موئی
از سراو گرتابی؛ دهد قطره را با حکیم وکوش؛ نهد در کف خاک
فرهنگ وهوش؛ ببین [illegible] نقش بندی حکیمان دانا در خوش صفحه
کن بحث با ن زبان افرین؛ که گوید ثنای جهان آفرین؛ [illegible]

کشانه اکابر اطبای عصر تحفه علما و وقوف تاریخ عبر اتفاق دارند که در
زمان سلطنت پادشاه جمشید فر بی لا محکم از ذلک قابل بنی آدم
بود در علم طب بنیان شروع نمود و پیش از آن دیگر کسی این علم شریف را تمهید نموده
و طبقه جلیله اطبا همواره معزز و مکرم بوده اند و سلاطین عظام جد و آبا
تعظیم و تکریم ایشان را مراعات و ترتیب ایشان اعتنا و اهتمام مبذول بوده اند
دیوست در خطه ملکت ایشان اطبای حاذق و حکمای عالی بوده و هستند
احوال جمعی که بر جمیع فضایل بضاعت ظاهر گردیده بر سبیل رسالت خامه سحرکار آنان
بر صفحه بیان میآورد از آن جمله حکمت مآب معالی انتساب مولانا موید الدین محمد
از ابنای اولاد مولانا سعد الدین محمد حموی ملکه از اکثر علما و فضایل پناه
و اطبای حذاق به شکامت محبوب طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام
داشت در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول
نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته و در فن دقیق الحضرت در علم طب مرتبه
بوده که اگر جالینوس و بطلیموس در زمان او میبودند در خدمت او به جد زانو
در ادب مستفادت و شاگردی به آن میبودند و مطالعه نفحات فاید
شمائل نفل امراض و علل از الواح خاطر سقیم علاجان دفع کرد تمامی
صفحات این اوراق و ابنکر کمالات و فضیلت و بیان نجابت و خلق آن
ادر طوطی بیان ادای عذر لاجرم

در انتظام

در انتظام جمعی باختصار میمانند و به رشته خامه طلبیشیم و ذکر
احوال الخلف از مسیحا مسیحا و اند اعلم الاطبا سلطان و اکمل حکما دوران
مولانا شاه الدین محمد الحکیم موسس مبانی فضایل و مسالک اخلاق
طبیعی مخزن نقایی علوم اسرار حکم ذهن معدن اسرار خواص حقایق قدم شعر
پیش قیصر قیصرا محرم دل نظر لطف خدا منظور
در خطه روح فزای در معالجه مرضی از آنها علل و ابا انفاس
مسیحا ظاهر میشد و مهارتش در علم طب بلکه در سایر علوم به مرتبه
که قلم سحر آثار از تبیین آن به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال فضل و دانش
آن جناب به درجه داشته که زبان بیان فصحا توضیح آن کما ینبغی از جمله مجالات
متنبهات تالیف کتاب فادت هر کدام به اند است
معین لطیف عبارات و بیان خواص اشیا در سایر فنون آن نسخه
شریفه بوقوع انجامید دلیل است در اواخر ایام سلطنت خاقان گیتی
ستان شاه بعض قوالی د
حلول استعمال اصلا نافع نیفتاد
ع طبیب کیست فلاطون آکو شود بیمار ناگاه الحکیم نظامت د
دل انعام شعر
حکما اصل نفی

چونکه حضرتدن تحصیل اصول طبابته مجد ومعروف جالینوس افلاطون ... صالح
طبع جید وحدت ذهن ایله ممتاز اولمشدر ... تمامیله منسوب علم طب ... شیخ
نجم الدین بیلت ... علوم ... حسب الاشاره بیان فن ... بر نسخه
معتبر ... وعظم شان ... ازهر ... سنه
خال ... المحتاج ... ع ... عاجز ...
تجلی ... فضل ... کمال ... ذات
چشمه ... حذاقت ... حکمت بخشنده ...
ساکنان ... محمد ... العلل ...
مینت ... طاهر ... نجم الدین ... خادم کم
دستور ... اجابت کعبه ... دیار
خان ... نجم الدین ... هندستان درسنه
خمس وتسعین والف ... ع ... دارالسلطنه
اسطوادانی ... افلاطون ... ملک ... ماللک ... نام ... کاد
ماننده کم لطف طبع ... ذهن ... علم طب ... دوران ...
نعمان ... سنه ... عظام ... قیام ... العلل ...
بابا ... طاهر ... محل ... حکمت ...
حذاقت ... محلی ... سلاله الاشراف
والحان

وامان ... افلاطون ... [illegible]
[illegible] ... احمد ... [illegible]
[illegible] ... اشخاص ... [illegible]
[illegible] ... جالینوس ... [illegible]
[illegible] ... الامراض ...
حاوی ... الحیوان والکائنات
المعادن ... سلاطین زمان ... تیمور ...
محل التشریح ... [illegible] ... ان
سادسه ... الحکمه ... اوصاف
معاد ... جالینوس ... سفراط ... شریف ...
تیمور ... التاج ...
... سلطان ... تکلیف فرمود
دچون اطلاع فرمان سلاطین ... واجب ... است
... احمد ... اخلاص ... گشته
بعد ... شریف ... تقرب ...
تحقیق ... سایه القاب پادشاهی ...
دعواغ خاطر ... سایه مرحمت پادشاهی ... ایندی

در سنه خمس و ستین و ثمانمائه موافق قوی ئیل میرزا ابراهیم خلف امجد سلطان
حکیم افلاطون منش که سر دفتر بود و جویبار حکمت به وجود شریف او جاری و اوقات
فالد بعد که در خانه جانش گرفت و ببیساتی تا به تحقیق بیچاره معتمد آقا
بهشت بنیاد کشید بعد از وصول بدان خطه به بغداد یکی از خوش گفتگویان
دهر بود چند روز بسبب صحبت کمال حکیم حاذق عماد سر دلیری توانی
عماد در دست اطبا حاذق بعلاج [illegible] انفاس عیسوی در کار دانستند بی
بود و بعد در گذشت و طایر روح شریف منتهای آن جهان بر عادت نمود
میرزا محمد بخشی والد عمدان پناه به ما یاری شریعت سید المرسلین صلوات
الله علیه بخان سپرد و در سایه تمام ولایت الاطلال متوجه بلاد ایران
گشت دارند و چون در کشتی نشسته و در مدت و سعینه جهات بنواب
عمر عمدین دریا گذشته عمر در کرد و ناقص افتاد و سبب حزن دیگران بعبا
نادر بیرون آید از مراسم سپرد و جون تصنیف در کار اهل حاجب که روت
در دفتر در دفتر کار در بابه اقبال گویا کردید در وقت کار حسن حال البته که
خوب در شب ببینیات که کرده بودم به صحیفه صنایع الخاص محمد شد تکاشته
خوش بختی با بینند بدیم که از نمط تحریر این کتاب منتظر صادق عزت
که از وقت رفتن که دیدم تعالی همان ایام مرحوم ولیعهد میرزا اسمعیل نام که ما اینجا
از نیت کار مرا از سر امور ارفاق شاه دیگر بود و در هر طرف از رواحل سنجی مخده

بود

به مدت مختصه شیخ رطل کوفت رفت بدینجا الدرمحواب نامه شتاف به نظام
گشتند از کردیر معرف کار مختصی خانه که اسباب و احوال بعد عیار و مصنف الذی را توبه
دو جواهر وافی به از حکمت بخوانیم اهل الکتب به ما تصحیح دانستند و از کوفت
که از خط نقطه بودن بود اما در الملک دو دنیا بیاید و چه جون تالیف در دو
صفت هیا قصش را کرد انتقت از اجل الجلیله میرزا محمد ابراهیم خلف حکیم الاسلطان
محمد خوان و مبتوان منحصر در کار اهل نکته نه لیاقت از ضعفا و ایتام و فقرا و
مالیات و علما اخراج دست کیری در محل حاجت تفادی یعرب فواید سید محمد مصنف
ساخته و محققین عصر قصد حمد به سر دایره ما فوانا الطوائف ارکان مصنع محکم
اهل الله یعتبر کافه ویاد آر احکام علاج بر بصیرت افضل کلام کلی تا قاله مصنف
میکرد و متنها اصحاب و از ایشان کاه حکیم عبدالله اعلم الاطبا محمد خطرخی بود
در معالجه مرض و ادای اعلاج و ایه بهشت انفاس مسیحا الا هر همه دو معت
حسن خلق و ضعف تعبد و در اوایل ایام شباب علم عرفه بموجب دیده تصانیف بر
افاضه چون سال الطف و افر امثال در دو تحصیل مزیت بر طالع کشته بود تسلط
که قانون کلیات و شفا از طب تعیین در حاق و ایه الخاص تحصیل قواعد قوانین
تمام به نحو ما انا الدار انواع و حصول الغراض هاوی اضافت کمالات اسف کاجو بحث
فیض افزوش افهام دانسته کمال توفیر و اقتدا بحال او بعد و الطول النجاب
وقت صفوت حب الوطن من الایمان بخاطر گرسید و ما تو تحقیق کرمان

جانش که وقت انداده بعبا انحت بجانب حجاز دیوزب بود بعد از طواف بیت
الله الحرام و مرتب بنیاد بعضی دستگاه بزرگان صلوات الملک المنان بخطه
شریف بهشت نزول نمود که بوطن مالوف بود تشریف آورده از جا البوس
الزمان قادر فتحیات بود بغایت حکیم علی الاطلاق انداد الشفاء
واذا موضف صوفیتین شریف شفا احکام میادان بعیبادت دلنجا برا
شد ولی مستعد خصال بود میرزا محمد مقیم بن میرزا محمد شفیع و میرزا محمد
کاظم و میرزا محمد مقیم صفت جمع دین و دنیا بتقوی و پرهیزگاری اتصاف
داشت و در طاعت و عبادت از اقران و امثال ممتاز بود دقیقه فوت نمود
فکورد اما واسطه نفس الامری ... خواجه و اطاعت نفس شریف
در دفع ظلم و ستم از مجرم و ضعفا پیوسته بود ... ابواب تقریر مکنوند
در دوران سلطنت خاقان رافواز   کل خجسته میامن و نشان اقبال
سلطان شاه عباس صفوی ... پناه میرزا حکیم الملک ... گفته کری
د تقویت اعزیز از اوج جاه و اعتبار بحضیض ... انکسار افتاده از آنجا
در طرف هندوستان نهاده در دو میان بحر کشتی عمر بر شده کرد
شد سفینه حیاتش غرق گردید بعد انقضای چند گاه بالتقدیر ... قضا
اختیار میرزا محمد صحابا کشیده بجانب هند دکن بود وجه اعضاء ... را
موافق ... بجانب ایران مراجعت نموده دعوان ... از آن قضا

عزلت

عزلت در سلطنت خاقان کامران مع چراغ چشم دولت شاه عباس ثانی ... بربط
کز آبرو بود انجناب بمنصب نظارت ... مفوض بعضی از تصدیهای کار آب
گردید و امور مهمات خزانه لاو و اموات و دیانت بود ... خود کذار
فکرد در الاخره بمنصب نظارت خالصه خطه ... سرکار خاصه شریفه
سرافراز گردیده و حدود کمال حقیقت و امانت و سعی در انکار ...
جنود القیام و اقدام نمود بنا و ائتلاف نقش کتابت ضبط اموال دیوانی
بر لوح خاطر عاطر ثبت نموده بود و در ... حفظ ... و
مستوفیان ... بتقویت ... اوجاج اهل عالم از
... نخستین ... کوتاه گشت ناکام ... گوشه
انزوا مقیم گشته بعبادت پروردگار که همیشه پیشنهاد خاطرش بود اشتغال
نموده در سنه اثنی وسبعین و الف هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته
در گذشت ... میرزا محمد ... شعر چنین
کوتاه کردند ... بیت
... میرزا محمد شفیع
کز ... اخلاق و محاسن اعراق و لطف ... عدیل
... طبع پاک ... کمالات ...
... پیوسته ... سلسله ...

دلی دلپذیر نادره با شیرین توجه کلام ملایم که کلام کرد دو بیت از حین حال هندوستان ذوالجلال
کرده خواجه محمد جمال الدین بونا بنهاد ذکر بخت با آن داعتقاد در دست مجاز در ذهب
شناخت و بعد از آنکه اتفاق حج سالها در طواف حج و مقام بود با بعد هند بهند
حضرت خیر الانام فاصله کرده بعد معاودت از جانب حجاز خود انقطاع گزیده و
با داب طاعات و عبادات مشغول که حمید خصال و پسندیده اخلاق بود و از ولد
امجد کرامت فرود اول میرزا محمد تقی کرد فضل و دانش و زهد و تقوی در درجه
علیا داده و همواره همت بر تحصیل علوم دینیه مصروف داشته اوقات شریف
بر ادای وظایف عبادات صرف می نماید و دیگری میرزا عبدالحسین است که از اوایل ایام
جوانی که اوان نشاط و کامرانی است تا اینزمان که سن شریفش قریب بچهل سال رسیده
هرگز بعد کامجو اطوار نشسته و همواره سلوک پسندیده و ابوعت در ... بوده
در عبادت بوده کار عاقلان بمقصد از خود راضی می‌نمود فرزند خود در ابه
جناب جالینوس الزمان حکیم عبدالله میرزا محمد کاظم بود که در عنفوان جوانی
متوجه هندوستان شد ... میرزا عبدالله نام کرده
تاریخ محرر این صحیفه در وطن مالوف اقضی ... حال بعد از که ملک بانید علی آباد
حکمت و حذاقت در منشا کار ارسطو صفات جالینوس الزمان حکیما میرزا محمد الجامع
کمالات در زهد و تقوی و صلاح و پرهیزکاری درجه علیا داشته و همواره همت
بر ادای وظایف طاعات و عبادات مصروف داشته بود و فضل و دانش و کمالات ...

در حین برقرار و نقاوت در بیت دست برد و در غرابت بحالت بود و در تکمیل
اسباب بزرگی و سعادت دارین ممتاز و مستثنی می‌بود و در عهد اوایل ایام جوانی
که اوان نشاط و کامرانیست در و محراب و در منبر و ادای بعد و هرگز گرد گناه بر
پیرامن ضمیر منیرش نه نشسته در تعلیم علوم طب و سایر علوم که همه وقت
داشت اشتغال نموده بمرتبه کمال رسیده ملک فا که دانشمندان از افاضل
ارسطو مثل و مسیحا یافته در علم طب جالینوس زمان خود گردیده در معالجه
امراض عباد الله چنانکه شاید ... الشان
جان تازه می یافتند و با وجود اشتغال بامور امارات ... فرایض و نوافل ...
ساعتی غافل ... اوصاف حمیده و اطوار پسندیده بود ... محامد
آداب و مکارم اخلاق آن جناب به تمامی فوق ... ظاهر و هویداست محتاج
بشرح و بیان نیست ... و چون عمر شریف
انقضا یافته بود که ... مرض ... جناب طاری شد و هر چند اطبا
حاذق ... معالجه می نمودند اصلا
مفید نیفتاد و چون ... کل نفس ذائقة الموت
نسبت ... ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت
نموده از این ... انتقال نموده شعر در تاریخ
مخلد باین ... عالم آباد ... قلم ... گذاشته

که ذات حمیده‌لری منبع معارف میرزا محمد ابراهیم منشی بصحبت
شریف ایله استحصال کمالات ایتمش و طلب مدارج علوم ایدوب
حریم احوال الخراب ... نظر ایدیلور ... و صحبت‌لرنده واقعه
امید ... رحمت الله ... لا الرحمة ... الاعمال الصالحه
... بعض فضیلتی ... الحمد ... فضیلت ...
صلح ... ایدوب ... سر ... مقام ... ایدیلور
... خیالات ... ظاهر ... ولد
حضرت ... خادم ... محبت ... ایدر
دسترس اولانلردن ... عنایت ... حاجت
... حمد و ... صورت ...
شو حقیقت حال دنیا ... حضرت ... خیال ...
سالک ... دنیا ... اوقات ... عالم ...
کشته ... عالم ... مظاهر ... قاطع ...
ماثر ... فضیلت ... ضعیف
العقل ... ثواب ... مثنوی ... حکیم که
عمل ... بصیرت ... اطوار
کوستر ... مجلات

ملتفت اولوردی ... انکیزم ... کورم ... ماداده
کمال ... دیمکده ... ضعف ...
... کندی ... مصلحت ... نام ... دیوان ...
... اولکه ... کوهر ...
... اولدی ... لطف
کرم ... لطف ... العظیم ... که
... حافظ
حاجی ... جامع خلق و احسان میرزا محمد مفید آ
حکیم خلف ... سعادت ... ایوان ... محمد
... علم ... طبع ... اولدی
... بطون ... عدل
... صفا ... عقل
اولمش ... کمال ... خلق ... محبت
... انتساخ ... بین
... عقل ... ایتدی ... تقرب ...
اخرت ... مکت ... منزل ... نفس
... فقرا و مساکین ... طبع ...

بتکلف تحت انفعال بیمار وصدت ملال وکیفیت وکمیت علت واسباب و
علامات اودا استکشاف تمام واستفسار شافی میفرماید وبکلیات وجزئیات
در لاین نبض وتوقی کامل حاصل کرده بعد ازان در معالجه شروع نمودند وا
خون صفو باید لاجرم عیار من انفاس دار وکانش کم اوصرینه لیجز تازه
تازه وسینه بوجوه وانشاطی اندازه میدهد سالها لم العواید
داخ مبتلا میکردد نظم یاد بحوی که خاطر اخته کرده بود عیسی
دمی حال بیوستاد دیگرفت ؛ استعداد اوصاف ازو ببجا صفات که
بتجربه وتقریر ودرامده قطره اب ازنعتیجه بکوان نفس ونخته است از
کال دانش بیت کو صد هزار درکر وصف یکی از صد هزار نکفته
باید مکو یکی ؛ لله الحمد والمنه که بخجسته بخت جهان بین انوشته ؛
خصلت الجمال الخاف ادجنبک کز نرخ وان محاسن صفات ذات الی
حمیده اطوار وصفه موصوف وباصناف سیر بهشته وشیم وصفه وهیچ
وبلطف طبع وانواع فضایل وکمالات مشهور واسم شریف میرزا محمدی
روشن ساخته امید وارم بکمال حکومت کو درکاب انکه مع تا جهان ولقا
بود ممکن از خادم فضایل انسانی مخدوم زاده کرام معروف بحصول انواع
آمال وامانی در غایت عافیت وکامرانی روزنکا بخجسته نا بکذرانند
وهواره از دم عیسی انفاس ایشان ستمند ان خطه فرح اباد مرد
مستفیض

مستفیض وبهره مند باشند وبا وجود انکه انعام الجفات در حصر شهر کابل
شاذل علکت لبعه باغات فرح افزا دارد خصوصا در موضع خیر اباد
اهوستان مشهور بباغ شاه نکلاد وآنچنان باغی است که باقوام نجاد
اراسته وبکونه کون ریاحین بیراسته ؛ بحران اندبیشان از روضه
انک ؛ بعنیرت کونه واسمان انتظاره از دیده دیده حیرت کشوده
شعر ازکل وسبزه نو خواسته اب روان ؛ چشم بد دور تو کوئی
که بهشت دکر است ؛ در اصل شهر بمحله وقف ساعت در خانه اباء
اباء کرام واجداد عظام خود نشسته وبخوان احسان وکرم ببرودی
خلایق کشوده وبتفقد احوال عجزه ومساکین میپردازد مولانا مقبل
ملد حکمت بناه مولانا دین الدین طبیب جانب والد بزرکوار زاده
غفران دستکاه میرزا حکیم کلانتر بوده است بصفت علم وعمل موصوف
واکثر اوقات را باداء وظایف طاعات وعبادات صرف میمود
در دیده از خلافت کوی جانبت انا که امیر بود وانجناب والد
ایشان بود مولانا محمد رحیم نام بوفور دانش وسرعت فهم وجودت
طبع مشهور ومعروف در معالجه مرض وابا اله علیل را با غایت
معاونت ظاهر ودهم دیا یا ام جوانی علم عزیمت بصوب عالم آخرت افراشت
ملده اطبا میرزا صفت در حاوی فضایل وکمالات میرزا محسن بیک شرف

درین زمان در این خاندان موصوف به لطف طبع و صفای ذهن حاذق
حمیده و اطوار پسندیده معروف آفتخار اطبا و حکمت اقتباس طبیبی
حاذق مشفق که او را علاج دانسته اغراض حکما از جمیع خاطر کرده
در شفای امراض کیفیات پیش شده و در اقامه انفاس عیسوی ید بیضا
شعر ثانیه که در حاذق بیماران دمش · روح را راحت رسد از مقدمش
در عنفوان ایام جوانی در عنفوان اوقات زندگانی به تحصیل علم طب و سایر علوم
همت گماشته در میدان دانش از اماثل و اقران تمیز گردید و به اجل
مدت [illegible] انحطاط یافته که مکنها اوقات خود به جانب [illegible] رفته
قریب به بیست سال ملازمت [illegible] بوده حضرت عزیز [illegible] سلطان
خراسان علیه الرحمه و الغفران [illegible] از دنیا رحلت [illegible] الله [illegible]
به عیوب ظاهر [illegible] اختیار [illegible] به مقتضای حدیث حب الوطن [illegible]
آمده در هرات [illegible] از سنه ثمانین و الف هجری [illegible] گذشته [illegible]
دامنه [illegible] از انفاس [illegible] منفیض میگردید حکمت پناهی
حذاقت دستگاهی محسنا [illegible] انجاب به کمال [illegible]
معالجه و مبارکی [illegible] عیسی [illegible]
چون [illegible] فرح افزای مصرع که خواسته [illegible] نفس [illegible]
[illegible] گنبد و قار [illegible] باغ ارم [illegible]

[illegible] نجابت · و با آن کمال صفات التحسنه
آراسته و با منظر خوش روی گشاده با ذات محبت [illegible] سال [illegible]
که دوستان قدیم از هم فراموش کرده و آشنایان کهن از دیاد هم رفته اند
در دکان مصاحبت گشاده اند و قماش خلق الانسان بالانس هم
نهاده مصرع بالای هم نهاده چه تجار تمات · و سبک
[illegible] کار [illegible] خود ساخته اگر کسی به جهت بیع و
شرای محبت [illegible] بوکن [illegible]
اخلاق [illegible] کشته [illegible] اقبال [illegible] میکند چه
سرکه [illegible] انگبین [illegible]
از [illegible] چنین علت میکردد
مصرع [illegible] سرکه [illegible] انگبین [illegible]
[illegible] بجا نکند [illegible]
[illegible] چو [illegible] اهل صفا [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
اخلاص [illegible]
[illegible] مصاحبت [illegible]
[illegible] ع شکر خدا که [illegible] محبت [illegible] عزیزی که

دریابد لطیفهای نظرافشان سخن لیکن بحجاب چه نیکو گفته اند شعر طبع
لذت از نظر افت او : چون بیمن انعام الطاف در سلک بیان انتظام یافت
نقل است که خامه سخن دان در تحریر و تقریر وقایع دیگری شروع
نماید و تفصیل این صحیفه را بذکر مجملی از احوال شعراء بیاراید منه الاعانة والتوفیق
فصل تاسع از فقرات الدوم در ذکر شعراء بلاغت شعار و فصحای اولوا الابصار
مخفی و مستتر نخواهد ماند که در بلاد عجم صفات این طبقه شعراء نادره بیگانه تمام
مناظر سخنور و بعد ازین در سلسله معنوی این جمع کثیر عدد میدان فصاحت
گوی بلاغت از مقابل معاصران اقالیم سخن ربوده اند چون در حسن تحریر
احوال این زمره فصاحت آثار که در باب علو شأن ایشان همین بیت کافیست
شعر پیش و پسی بست صف انبیا : پس شعرا آمد و پیش انبیا : فقیر حقیر
بی بضاعت در بصر و بصیرت که تقاعد در سفر اخیر از بلاد بعیده در
حال خود اعتماد نموده چه جای آنکه از احوال ضعفاء العباد دیگری با خبر باشد
در ارواح ایشان غنیمت شد که مجملی از احوال این طبقه جلیل المحل
ما را ثبت نموده اند شعر هم چو بلبل های ... گل که در جوی
بوید : مرغ روح از شاخ ساد عمر راهی میکند : لهذا خامه شکسته
صحیفه این اوراق را بذکر مجملی از احوال بعضی از ایشان که بخاطر بود
در زبان بنیان این زمره مضمون انتقال ... و ... کار و ...
نظم

نظم ای صلای عرصه سیمرغ نه جولان که تو است : عرض خود میبری و زحمت ما میداری
مجد همگر یزدی الاصل است و معاصر اتابکان است و دیوان مجد از قصاید
و غزلیات صاحب دولت و امامی در بلاغت اعاظم بود السنه و افواه مذکور در
حال او بود و اصفهان رفت چند گاه در ملازمت خواجه بهاء الدین محمد ولد خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان میبود در آن ایام که او بود در عرصه اصفهان مودت
ملکوت چند کار بغایت دست بود در عیش گذاشته و گویا که این قصیده خواجه جمال
الدین نقشبند بجهت مجد مناسب تمام باحوال این ضعیف بی قسمت شعار داد و در نظم
دو ج ... که هودر نداندند شده ... سر رفته بیخ جمیعاً شده ... حاتم
مدینه ... که ... ساز ... در دو ... مجد که چون از ظرافت
لطف سخن خوش خرکات بود ... و ... افت بگذشت خاتون زیاده
از آن تا بچند ... بود ... بطعام از ... مجد در
خانه نبود بخانه یکی از ملازمان مجد را از ... خاتون خود داده گفت
که مرده که خاتون بخانه ... مجد گفت که کاشکی دو قسمت
صلاح کرد که خاتون ... خاتون را ... همان ساعت
این خبر بخاتون رسانیدند نظم خاتون چه شنید این فسانه بند
از تو خبری نیافتم ... گفتا چه کنم چه چاره سازم : ... جام ... دو سال
مقادیر آن مجد بخانه آمد چون چشم زن و شوهر افتاد از تعجب مجد گفت

بشنوانید تو بخی لیلی نهادی بود ؛ مجد گفت این حکایت از بلی امامی بیرون از
نوحات اگر لیلی دختر اتمی بود باشد که در کتاب علم التصوف که از نخبه ملفوظات
شیخ ابو القاسم کازرونی مذکور است که خواجه جمال الدین محمد معاصر شیخ مصلح
الدین سعدی شیرازی بوده و فقد کی با وجود وزارت اشتغال بصحبت شعر لیکن
انوعان ادوار با تصدی مقام هم بسیار داشته اند و نسبت بما نه شعر اوراد
حال مصور خواندن روحیت از آثار و مکارم است و ناپسند امیر کل
یا دل کوی خوان میوست ؛ تا ببینند از همه کار بیا جای لب ؛ بو جیلد
غم دست چاره کرد بود ؛ تا با دل کوی بهمین دست جه بیست ؛ ناظم
ناظم شخصی از بعد لا فاد حسی مانعی الجلالت باد خط خوش منا
واقف خوان حیله فضائل معتبر احوال دشا هوی شیوع کشاد رضا
افتاد در میدان ولایت و مجد از کوی با تقاد شعرا معذور بن
خدد بوده بود همواره با نظرات اعتبار اشعاد خواجه از [illegible] پر کو
درد هیچ محاوره حقیقت [illegible] نکته [illegible] نا هو [illegible] اشت [illegible] شا
نکات نا در ده دیوان در صحیفه مان بود در فقرا تصوف و مرخیل [illegible]
شعر از ادوار تقویات از حیثیت که از قبیل طبع اشاعر شهرین
کلامست در خاطر بعد اکتفا نمود در غزل [illegible] جهان جان نخواهم حین
امان ان عکاد کانجهان [illegible] از جان جان ساذم نشاد ایضا

وز [illegible]

مریض طفل و اجیر عاشقان ور ذلی ؛ علاج رنج تغافل دور درده بر هوات
ایضا کو در نشیند بطرف دامن افلاکان ؛ کر و انداز ذوفات بنیاد ابر بیدردا
می درد طل عشق خون دن کار هر کم ظرف نیست ؛ و حسبی باید که بولب کود
این پیمانه را ؛ وکتاب [illegible] شیرین کلام کاملان طلبند باقی اقطار جاده بین
الجمهور معروف و مشهور واجله ابیات آن باین ابیات قطع میکرد قطعه
که کوی بو سکن خندکی لعل شکرلبت ؛ تیدان جوزدن شرابی حسنی ادستان
هنوز آثار کوثر باشد بود ؛ کو ادر مجلس شیرین سخن بود ؛ و ایضا خوشا
عشق خوش آغاز خوش انجام ؛ همه را کام و اهل هر کام ؛ هوا نشادی که بود
اندر فغانم ؛ بفاحشه افکنانه در دهانم ؛ چو کلی جمع کشت انشادی عام
شد از آغاز عشق و عاشقی نام ایضا قطعه یکی صیاد دوعی بسته بود اشت
بستان بجد بنید از باغ بود اشت ؛ ز نغمه [illegible] طاوان بوستان صلا
دعت هم آشیانی ؛ چو بیند دید بال خویش بسته ؛ فلک [illegible] در دهانی
لنته بود در [illegible] سینه خونین ؛ صفیری بر خراش [illegible] سینه [illegible]
که مرغ [illegible] زمرد [illegible] که بود از [illegible] بجد در دست صیادی
ستمکار [illegible] نشاخادید ؛ نشاط سر بکل فرصت [illegible] دید ؛ که
صیادها با من [illegible] دیت ؛ بود در هم [illegible] دام کاد دلیت با این همه بیت
نیز از دیوان غزلیات اوست ؛ مایجفو [illegible] کا عالمیم ؛ [illegible]

کرد که چه دعا از عالم   ما و محمد خان خانزاده بید و سیم و خوش لیث تا انکه عده
خان فکهه از عالم   مکارم اخلاق و خوابی فصاحت شعار و اشعار د
ابدار اشعار بلطف حنا د زیاده از انست که این مختصر گنجایش بیان
تمامی انها داشته باشد لهذا بهمین قدر اختصار نموده در اثنای انتخاب
در شهور سنه سبع و ثلثین و تسعمائه در خطه ختلان بیماری اتفاق
افتاده در محل بهروج مقابل غوار کینه الا فواه سلالة الخصمان رسالة
شاهزاده واجب التعظیم شاهزاده فضل پناه مدفون گشت شعر چشمه
شیرین سخن نکته سنج   کالبدش شد دفین هم چو گنج : تنش شد که مقرب الخاقانی
محمد علی بیک حسب الامر خاقانی گیتی ستان کوکلتاش دفضت سرکار بخاری
شریفه در بند سوره مقبره مخصوصه بکلف صفا و سر قبوان بنا
انتما ساخته فضا حال التحریر وانی اعوان که سنه اثنی و ثمانین و الف است
داروغه نظر بندگان ظاهراست مولانا صبوری مولانا محتشم کاشی
ما انتخاب صاحب بود در غلبه گلستان فصاحت خوش الحانی و طوطی
شکرستان بلبلی دیرین بیانی خواجه غیاث الدین علی نقشبند بود
فصاحت بیان و طلاقت لسان در معاملات مهم و لطافت طبع موصوف در
تحصیل کمالات و تکمیل اسباب نیکی و سعادات دنیاوی ابنای روزگار
ما اشیا زمره معروف بود و انتخاب اشعار و خیاب مولانا کمال الخطاط المشتهر

بصادات

بصادات که ما فوق تنفاق و صبر فی دوران بود و خواجه غیاث الدین
علی هوادی معقول سلاطین و مطبوع خواقین نافذ الفرمان مسود در دیوان
جهانبانی خاقانی گیتی ستان شاه جهان ماضی منظور نظر کیمیا اثر گشته
انسا معتبر بارگاه و مصاحب نابکاه ملازمت بیگاه به قریب و منزلت امتیاز
یافته مجالس مجلس اعلی سر انجام امور مباهات ما فراخته بنوشته ابیات
ظرافت آمیز و اشعار فراح انگیز و لوح بیان منقاش شده مطالب خود را
نظم نموده بخدمت پادشاه سر افراز عرض مینموده چنانچه در باب طلب
مواجب حدیث بیت و رباعی مدح نموده در ماهی [illegible] جنیم خوشا که
بکشا نیکه هی کرده از کار مرا   ای حقه کشای طلبات اوان سخن امثال
بده مواجب طلب مرا   و انتخاب مر رباعی تنگ کانی و خفقان جوانی
دیر [illegible] ابروجی افزاد مصاحب ماهر زبان ناهید تماشف تمام
ماشت [illegible] کانی دارا مجالس و باده ارغوانی حرام صندل
و بیوسته در مجلس بهشت خاقانی گیتی ستان در [illegible] صاحب که جام نکار
[illegible] شده انسا [illegible] عذار اب خوش داد
طبیعی و هوشیار که قدح سیم اندام هلال در مجلس [illegible] و سیار دوش
در [illegible] از دست [illegible] انجام [illegible] که
تا انکه [illegible] تحقیقات [illegible] زبان [illegible] کلمه توبه الی الله

کویا اخذ عن صمیم القلب الجمیع مذاهب توبه نموده و سبب توبه او آن بود که شبی
از تدبیر احوال پشیمانی و ندامت در وی پیدا شد و از بوقالت که داشته توفیق توبه از حضرت
غفار الذنوب مسئلت نموده بود چنانکه او را باجابت رسید در همان شب
در عالم رؤیا بحضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن
ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه رسید و در دست مبارک آن حضرت بشرف
توبه مشرف شد و این چند بیت او المختار است که در آن باب نظم نموده مثنوی
شبی از دهن تقصیر طاعات · بحال افتاده کرده مناجات · الهی قار یا بحق
شاه مردان · کز بنیا لوعک ام پاک کردان · چو ظاهر کرد صدق و عذر نیازم
اجابت کرد آنشد عالم باز · هم آنشب ناکهان دید در خواب · شهنشه را
در محراب · دل صاحب حقیقت اقتدا کرد · دو رکعت با یکدیگر تنها ادا کرد
چنان کز سستن سر حقیقت · کرامت کرد و از نیک نصیحت · از آنرو در ندیم
در توفیق یکسو شد · ز شر و تاجیه ام بی فتح ... · و لیکن صلاح وا نموده
طبع از طول نهی بکوستان فصاحت است رباعی او و در بهر ابد شمسان بغا
کن و اند و طلب حقیقتم طالب کن · خود اکبر از انکه خدام حشرم
بعلی بن ابی طالب کن · ایضا من حدکجا فایده این مصدقم · من ماده دهر
کوامی خلم · حاصره و نصلات بیش نقد بدو سرتم · تفصیل لمستان شاه
نجم ایضا در عهد محبت علی حاصل ماست · و این کل از ان شکفته در آب
کل ماست

مات · چون خون دل غیاث چون جان بجهد · مهر علی آل علی در دل
ماست · خواجه غیاث الدین علی در فن نقشبندی عدیل و نظیر نداشت
دیو بستر نقش اندیشه او صور غریبه و صور عجیبه و عجایب رنگها می
نگاشت و اقمشه نفیسه با تمام می رسانید و در انکار مرتبه بلند او آوازه
گشت که پادشاهان عالی شان نافذ الفرمان هند در قول سخن هر دوم
دهلی ابهجه او را بسال فرمودند قسم که در آنکه طبع او با تمام
رسیده بود طلب نمودند و اسباب تجمل نفایس از هر چیزی و کتب
و اموال در نقاشان و تحکم رسید که در مجالس دهم اصحاب ابن حجر
اعتراف نمودند لحاظ بحصه یکینی در دو نقاد در دیباچه و آو القصاص
عاملیه عالی در نقاب تکاف صفا با تمام رسانید و این غزل که از نتایج
طبع بود در آنکه با بطبع در مسطور ساخت غزل خانه فاکرینا ای عمر
از ان دیوانت · در قصد بنیاد خرابات بیا مانند · خشک
انداخت که لولو بحسن شیخ خضر · تو تنها نعمتها لو خیر رضوانست
اثر نو هند این بای جهاد ارحیت · از فیض قدم ملائک ایوانت
ای شهنشاه جهان بخش که از فعل الفتح · ملک فردوس بیک کلیه در
دبستانست · خلق آنکه که در آن رخت اقامت نکشد · تا انکه این
موطن رخ ما مکا یا رانست · اللطیف عرصه و دشت کجی که خواهی

در حضر خلد برین که مأوای کرام الاولیاست ، غرض از این اطناب بود
در وقعه غیاث ، که حال او همین صورت را داشت ، همین بیت
کردم همین از هشت بهشت حوریان که بی‌حور خوش خطش غلامانش
در ایام نشد کسی از دل غمناکی داشت ؛ و چون ثبات در دوام دار عالم
محنت انجام هیچ وجهی از طوایف انام میسر نیست او بی اقتدا
کرده از ملایر جان ملالی گشته خاطرش از جهان رخ بر پیچانید
ع نغمه حاصل از این بیت همین ؛ و چه وقت قبل از آنکه متوجه سفر
عقبی گردد ، زبان را به این رباعی گویا کرد رباعی افسوس که رفت حاصل
عمرم بر باد ؛ فریاد ز ایام جوانی فریاد ، ای بی‌خبر از مرگ که خاطر شاد
بود ایمان شصت و هفتاد افتاد ؛ و از انجاب شعر بر ما بگشاد دعا
خواجه طوطی شکر افشان ، اشاره بان بود نظم ابر
سرود خردمندان ، شعر حال او فتنه انگیزند
ابوانم ؛ در هجر تو که چنین بود آنم ؛ بر سر صد هزار گنه عطا ؛ شعر
اندوه و محنت خدا ؛ افضل الکل و بقیع معتبر ، که نبینم تو الشان هر کرم
اصغر است با الفضایل خود ، صاف و بی سیرت و بی صورت و جود ، از کرم
له کریم صفه کشایی ، صانع خیر بر آستان ز وجود سماء ، هم را در ده عمر گوم
کن ، در دکو امات و فضل نامی کن ، در دو چین بحر بر انتقال که در دو سینی

انعام ابن

از تمام بزرگان که مخصوص بحقایق و معارف و متابعت شیخ اند ، غیر از امیر بکر احوال
خلقان هیچ امیر دانا از اعلم اطبای زمان از کل حکما در دوران علما
سالک اللّه تعالی محمد الحکیم مؤمن که از فضایل و سالک صاحب اخلاق
طبیعی محرز نفایس علوم اسرار و حکم ذهنی معدن سر ابو خاص حدیث
والف مجرب مجرب بوده از انبیا و اقوام انجاب جمع در بلاد و صحبت صفات
بندر کمال عزت در دنیا دیده اند و افضل و اشرف ایشان حکمت پناه
جالینوس الزمان میرزا محمد صفی الله لطیف حکمت پناه و معین محمد الحکیم است
که بصنعت ذهن نطق و تحقیق و عبادت داشته در معالج موضوع از اله
علل و با آثار نفس صحیح ظاهر میکرد از این در دو طبع و صحت و طب نفس
دلبر و شکفته در دولت ایشان در خدمات شرایط اهتمام بجای می‌آورد و بی
تکلف خواص و عوام اند با او با نشاط همین انجاب مخلوط و معاصر و مند
میگردد مولانا محمد نعمان دنیوی باقی الاصل بعد در دوران خاقان گیتی
ستان شاه ابو ماضی انتصاب دایر کرده باری والوف و مکرر و معهود
بوده بلطف العباد میقاد تحصیل کمالات کمال حسب و حمیت بوده بوسیله با اکابر
و اشراف مصاحب بوده و از نظم اشعار مهارت دو دقیق تمام داشت و
هم او بعضی لطایف و لغو و غریب و ابیات طربانگیز بر لب بیان میکرد و در
مجلس چند بیت که از منظومات اوست در خاطر بود ثبت گشت بیت

زخم دندان خونین کرد ام لب بخند را * چیست ای بیخبر تو باشد عوض
کند دل **ایضا** مکیدن لب شاهد و زخم کردن * تما خنده دنت دعلکدان نیکشتن
ایضا دلم در زلف او کم گشت و من با شانه میجستم * که در شب تیره کم کرده
لب بکردا شانه ش * و معمایی که مولانا مذکور در معتبد بوده بیت
اسامی مقام نموده در معنویا یا دهم رسیده در دقایق صفا تعبیه داده در اینجا
ترصیع یافت تا انوقت که بعالم عقبی نقل کرد مید **افصح البلغا امیر محمد مقصدی**
مشهور در سلک فصحای نعمان و بلغای ملیح بیان انتظام داشت و
متانت طبع و لطافت فهم بتحقیق مسایل علوم فنون در مباحث
محو بر معقول و مفهوم مشهور و معروف بود و در عنفوان شباب که او خطه
بلخ که مسکن معهود او بود بپایه سعی و اجتهاد بعلم لعل شعوا از دفه
تحصیل علوم دینیه و کمالات نفسانیه اشتغال نموده در اندک زمانی ترقی
بسیار کرده در فنون انشا و شعر و معما نیز مهارت تمام حاصل نمود و چون
پایه تدریس و فضیلت خود بلند داده از امثال و اقران تجاوز نمود بادی
معالی اشتقاق انجا به صدر و عالی مقدار منصب صدارت سلطانی ترقی
ظل العباده منوطه نمود و چند سال ملوا دز انتقل اشتغال داشت
در واسطه دور قابلیت و استعداد در ترتیب طبع جمیل او مانع بعضی از
ارکان دخاقان نخل اشیان صاحب قران و انجاصل اوقات بوده که

معانی

معانی بوصف همه سال الدیاقت در جز انفص معانی خاطر و اطمینان
داد از رحیمه صمیم صافی نلال اشعار لطافت تا دموشح و مکتسبات
در نظم و نثر قصاید و تاریخ و معما که از جمله ساير اقسام شعر از زبان صکتاب
و ابیات ملیحه از جمله منظومات او بلاغت شعار است که خاصه فصاحت
این بیان مینماید **و له** مجنون منشان عشق و رب الارباب * در هجر
بوند بوند رو در شب بخندد خواب * ملت شاهد رو زده داد و در حرارت
سراب * بلت صوفی چرخ نن بپیر با کرداب * و این بیت نیز از جمله
منظومات اوست **شعر** بوند از بوند بلا الف دو دواست مادلی
که نیست * ساکان از بلبل بلاد و در ادخ بنتوان بیت **شعر** این غزل
از جمله منظومات اوست **غزل** انو در بیم از زلف شب بود که هجر
کردم چون تا دا آفتد * بر کشته ادمن پیوسته با غنیم * بو کشته نوکان
پیوسته ابود * تا دم مدام کز ذوق تا سود * از تنش مرهم در نخیل بود ممالو
چون شاخ جنتی ابیبا زاد * خود شید کرد چه سنات تواند * امید
مدام شوخ لست بسیار دعوی که صبا داد دو زه اهو * بوضا بود دانش
دانش جان از کیمیا محضی غنا را که جامع الکمالات امیر محمد ابیب
عارض کوفت قریب سه چهار سال العین زنا تو انی افتاده بکلی
بقیام نداشت در معیار این غزل که انتاج طبع وافع است که **غزل**

خضر ره شد تا واحد نقش پا افتادگی * میکنم دور هو قدم مدعا
بجا افتادگی لحلطه ما فلو ما هم جواب و اثبت * شود او سرکشی
دکار ما افتادگی * دوست بود در شربات ما بود سرکشتگی * خانه زاد
ماست همچون نقش افتادگی * لغزش ما بجی نیبا یدمرا دو هیچ باب
طفل اشکم قسمتم کوچه خدا افتادگی عزکلام میرزا محمد اخا کسادی طور
من مصیبت صا افتادگی * دو ما خوامونی معراج ما افتادگی * وکعبه از
در گذشت از شوق استقبال ما جدا نیست و پای من خیا افتادگی * هو کجا از
در و در شد کفینم ما کرکشتکیم * هو کجا الغریب با کفینم ما افتادگی * حاصل افتادگی
از سر دو سبد پیکهت * ابتدا که عین فرا دی انتها افتادگی * دو طرز عشق
ما دیدای این کوی عشق * هست مقصد خاکساری مدعا افتادگی * و چون
در دوام در عالم محنت فرحا هیچ تو در اد طوایف انام دامیر زنا خت لاجرم
در سنه خمس و سبعین و الف روی بعالم اخرت آورده شاد الیه برما
مولینا ابو الاداب بعذ که دی و در فضل و کمالات و قابلیت از امثال و
اقران ممتاز دستی مینمود و در فن انشا و شعر و معما انکشت نما
بود و معما بوده در خفقان جوانی از دار السلطنة اصفهان بتاریخ شهر
ذیحجة الحرام سنه سبع و سبعین و الف هجرت بدیع لیتیم شان عدم
نهاد و در علمدان نغمات مولینا محمد کافی هو بنیک دوباره جمهر ما

مولینا عبد النبی که از جمله کهکست سوات مجمع بحر و ابن الوداد کرمنا اقنی
دعا ابن و الف است در بلده بغداد اقامت دارد مولینا حسنعلی یزدی در
اکثر اوقات بکسب کمال الفتخام نموده با ادبا و فضلا و دانش در صحبت
و مجالست مینمود و کاهی بکفتن شعر زبان میکشود این چند بیت از سخنان
کلک بلاغت نظام اوست * رباعی کوشم کچشم کودیا ایم انکشت
ابو یعرم ما هو در سرا پا انکشت * عیبم مکن ارکسی مرا شنوا ندد که زنان
شکسته سخن لب اهل انکشت * ایضا در دیده بسیم مرد صد انداد است
در کلشن ایام خلیل ... است ابقا ما بنقطعان ذ ما نه دایم با داشت
مهر ما در بدخشان لب نیاد است ایضا جان بحب در دون سینه سوزی
تقی دل نیز خوش در دبدل الهی * الفقر لبی یک شب ما نشنه صفی
ملت از ظرفی دیده کی انظرفی * و این غزل از جمله منظومات انعز ولت
غزل عمر ببجران از دیدار وش * کوه چون قباتکم در اغوش * دفا نه با بوم
من خانه انست * که زن با شادمانی نهم را نوش * چنان با تلخ کامی خو کرفتم
کر که دم جان شیرین را فراموش * دفا نه بهیج لب کو من بحالت * ولی ما را
نغفلت پنبه در کوش * خلاف با صد هزاران حیله هجران * بکار دعا
دعا در خواب خرکوش جامع الکمالات مولینا محمد ابن المخاص بقادری
جوان مستعد و سخندان و شاعر بلیغ فصیح زبان بکار دم اخلاق آرا

در نظم و نثر گوی تفوق در جهان از ابنای دهقان ربوده است در خط
ثلث و نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته و سایر خطوط طرفه العین بقلم
اعجاز نگار خط نسخ بر خطوط حقیقت کشیده در نقاشی کمال وارد و از
جوانی بمصاحبت حضرت ملا بابا عبدالکریم از بلاد طبس که مولد و منشأ او بود
بقصبه طیبه نائین دار النجابه در اکثر ایام نزد خواجه حبیب علوم
دینیه و دنیویه را استعداد ظاهری اشتغال نموده بدرجه کمال رسیده
در پیوستها اکابر و ارکان گوی مصاحبت مباحث بعد شهور سنه سبعین
و الف هجریه با تعلقه هشت بنیاد و بند هجرت نموده بدار السلطنه اصفهان
شتافت و بعد سیادی استعداد و قابلیت مقبول اعاظم امرا و خوانین
گردید و بصحبت فیض مواطن مستفیض گردید نبذی از غزل جمله مصنوعات
دلنشین نتایج طبع مشار الیه است غزل بالخیال صفحه عشق مهوشان ماده
بس ما بغم دوست کاری نهان مادایس ساید سر راب جوی
تعاشق بو بسد سر بعقی اشک معان مادایس دل شاد در
لب خندان تبسم اندازد جان بوجه و چشم نگران مادایس عالم
خرد اقلیم تجرد باشد دل بوجه لغ ناسیابی جهان مادایس اکم
زاهد بتحیر از نظر اندازد خنده چه باک نظر صحبت پیر مغان مادایس
ما ندادیم وفادی طبع تو بر نگار سخنی از لب شیرین دهنان ماداء

بس

بس مواسات فضل و کمال و معارج صفات فکر و لطافت خیالش از نقطه العین
حقایق بنیانش بر ادبای هوش و اصحاب شعور ظاهر و هویدا میگردد
در حین بعضی قصاید انشا نموده با بعضی نموده چنانکه خطاب بمحمد و حی
گوید قصیده خدایگانا دادم بلک کرده دگر بر غنچه دلم این عقده
خاداه گشادید فهم که منفردم در جهان استعداد بجامعیت من
مادر زمانه نزاد تمام عرصه کون که هو هنری که در دست ملت
بعجب فطرتم ننهاد چه از رسوم علوم و چه از فنون خطوط چه از
طریقه انشا چه از نغمه انشاد چه مثنوی چه رباعی چه قطعه چه تاریخ
چه از غزل چه قصیده که فی نماید بلا استشهاد چه حل و عقد معما چه قبض و
بسط لغز چه انتباه صنایع چه انتقال معاد دگر فنون چنین هنر انتقاد
که فیض کمان که شما ده تعاجز از ابلاغ تعداد ولی چه سود که لختم نحو کند
داری و لیکه چه سود که طالع نمیکند امداد هر دمی که زدم حلقه بدر
فنون و کمال بهیچ وجه مرا هیچ فتح در دری نداد ظهیر نادره که هنر
مان ملک سخن ملک بوصف تو این گرد هات اعیاد بو ادراست همه هنر
خویشتن نزیادی که هر یکی بدیگر گوهر حادثم نا شاد سفینه کرده ام انجمن
عدم سفر بهی ززمان حادث کشیده صد بیداد کنون ز تنگ
دل بهیچ علمی امید متاع فضل و تماش هنر بمالیده باد طوطی شکرستان

فصاحت اسمی محمد قاسم المتخلص بنیری چکویم ازشوخ طبع فرح افزای
شاد الیه وچون بیان نمایم از ظرافت هموی الیه اهالی محافل عال و
اکابر انجمنلری ده اوشادان واشعار ابداریغ چون لؤلؤ مکنون
ادیبه کوش وکوهر صنعمان دکاکین ظلما بزاردان ادیمی مقدص
چون غزلهای صحایف باغات جنان دبهشت باداهوسنان ازقریحه طلعتش
بوساکان روضه خلد نواخان جوانان ظریف طبع از استماع غزلیاتی
دیجوش دیوان حرفهلان شنیدن دباغیاتی دحرزدیش قطع نظر
از تکلفات منشیانش واستعدادات شاعرانه سایق پناه شعاد
جوانیست ظریف خوبرو وحریفانت ندیم خوش خو قصاید و
مقطعات مولانا نظیری وانوری وظهیر فاریابی که شعرای
حال دماضی از بیان معانی آن بعجز اعتراف دادندی با مل معانی
ظاهری دباطنی را بعبادتی که هیچ کوش بیان مینماید اما طرفا بوده
بی انصافی بوتحکیند بجا بیحینن وصله خنده هاء مخلت بتمام
ایشا مصیفا مید وانعزوز انداه ایانی که سررشته ذات اوستکند
نیت هدان تغافل عکیند دتیانیانه اشعار بدیعه هویلی واقف
میتا مید غزلیات ابدارش دردزبان خاص وعام کردیده وخطنه
دباغیاتی اوانه دیدیع مکوسانه لختا کی بنوشتن دیوان خوشتر اد

اوجاقنی

اوجاقنی شروع نمایم اذجمله بعدن نمایم بادی انجمن بیت کزداده
طبع حکایت بعلاذ انقلیبکلش اهوسنان است ودحین تحریر این
اوداق که مصنف معتبر ربیع الاول است هبطلت ومتاین والف
هجریه این عزیب از کبار ابدوانه دار الخلافه شاه جهان بوده کفتا
غزل دوست که ماجلو نخوردیم الوبا الو بلو بخوردیم دوست
کرده طواید هجر پیش اهنکیم حونخوردیم سرخلت فنجم وجرلهان صدکر
کربین بخوردیم نقیم جلوکاه معشوق ازهیچ کس هر بخوردیم این
سوادنیلکون ذاتی کرده کردش چراست بود ماهش خورده کویا بوئی
انفسنا معفا ایضا نیره جان بجز تسلیم کرد فدا امدکه ای طیاد مکسل
دردبار معشوقی که کمال تعلق داشته کفته سخن ای دلبر نیات
چهره من نبرکه بنیاد زهره من تا سبزه عارض تو دیدم فریاد کشید
کمره من کو تشنه سلسبیل نفیبی ای بحد از قطره من محل یکتای
انطوهمی فصاحت اثار اهوستان داسم والدش میر محمد رضا دتخلص
نیازی دحلق خوش طبعی نتیجه السادات امیر سید علی المتخلص بمرحمی
دومکارم اخلاق ومحاسن اعراق ولطف کفتارش دحسن کردارش زاید
ابنای روزکار بود دطبع مالکش از اقسام کمالات بهره وردوذهن ودرکش
نقادفنون هنر منظومات وی مانند لالی محر قهان از ثواب عیب پیراسته

در فن موسیقی و ادوار نغمات فنون ادوار که با استادان ماهر گفته و
بتساوی عنایت بیحد حکار پایه در قای حجاز و بتوجه نهاد در دور زمان
سلطنت و فرمانروائی اعلیحضرت خاقان بلند مکان شهاب الدین
محمد غازی شاه جهان صاحبقران ثانی بپایهٔ کمالات فن اسعد
پایه در نقطه طلب نهاده ببلاد هندوستان شتافت و منظور
انظار پادشاه والاجاه گشته مشمول انعام و احسان بود تا طی مالوف ملکی
محمود بغداد الی العباد در بغداد رفت بود در سنه سبع و ستین و الف
با اهل کمالات و قابلیت بهم راه بحث بلند حسب الامر خاقان خلد آشیان
صاحبقران سلطان شاه عباس ثانی با بحر و معلّا رفته منظور التفات
پادشاه عالمپناه گردیده بمجالس مجلس بهشت آئین فقیحر گردید و درجه
تقرب و با انعام وافره از نقود و خلاع فاخره بهره مند و سرافراز
گردید در اواخر سنه ثمان و سبعین بعد الف باز کوکب بخت درخشید
اغاز نهاد بمجالس مجلس بهشت نشان خاقان والاحتشام سلطان
شاه سلیمان معزز گردیده سرفراز تاج مباهات سایید و چون
ثبات در دوام در عالم محنت و خام ممکن نیست ناکام پا در دامن
انزوا کشیده از اصفهان بمواطن ناحیت انزوای جان خرامید و
اشعار و تصانیف انجامع کمالات بسیار است و این بیت از نتایج طبع
حدان

حدالان است که در حین تحریر بخاطر بدیشان افتاد قطعه از نظر در جومی
وجود هر که لب قائم است * مبتغان گفتن هوا چه که در معصیت * و این
نیز از جمله اشعار بدایعست که تصنیف نموده در زبان گلعذاران گردیده
شعر شاه چون گلی و صوتی بلبل * حیف است که بلبل نغمه فیض از گل
فصاحت و بلاغت بنعالاه مولانا شاه محمد نوری گلشن نغمه بلبل خوش نوا
معنی لبیب نغمه سراست به خوش نوائی او هیچ مرغی از ان گلشن برنخاسته
و نغمه سرائی او هیچ طوطی شکرخا ان انجمن را نیاراسته صبح سخن بود از
از نظم غزلهای رنگین ما زار جوهری شکسته و کلک بلاغت شعار بس او زاده
رباعیات در درج مکنون انداخته و نخامه مشکین رقم شما مخطوط سبعه
خصوصاً خط نسخ و خطوط استادان کشیده و با وجود کمالات و قابلیت
و استعداد که به صلاح و تقوی از اهل زمان مقصود بود و چون در حین تحریر
این اوراق خدمت به بیعت از عمرت پادشاه جهان آباد و انجمن دیوان غزلیات
انقرض که مطبوع خاص و عام است محروم گشته بود و واضع این عنیت که اوراق
جامع فضیلت اذکرت افادات ملفوظات اثار موی الیه چون نگشته ملمان خالی
ماند این قطعه که از نوادر طبع انجامع کمالات است در هنگام در سی نوید
عدالت این کمالات الله قلبش دریغ سیلی خلاع فاخره خاقان سلیمان
تمکین سرافراز یافته بود در مدح الحضرت در رشته نظم کشیده مجالحی

منقاد قطعه الکه از اقبال و جاه و رای و تدبیر و خرد ساخت
ممتاز ز اهل جاه و منصب پادشاه ۰ شاه جهان یعنی سلطان زمان
انکه دارد آصفی همچون تو ما عدل و سخا ۰ از تو بر فلک کردون دولت تا فلک
در کردش است ۰ تا بود در عالم بود خورشید تابان را ضیاء ۰ کشت روشن کلشن
جنت ز عدلت ملک بعد ۰ چون عمل عیان عاشق ز الطاف عطایا ۰ بود زبان
از عطا و احسان بود در هر صبح و شام ۰ در عدل دوستان چون نباشد جز دعای بیو یا
کاه ممکن از تو حق خلق باشد عطا بقی ۰ در عدل کیمیا بود کوه جلت دلیما خوشنما
ای تو اقتضا مودی خود مملکت سخن حرف القیل ۰ دانا این معنی یعنی انکه باشد آشنا
آسمان عقد و اصفا چون ز سلیمان زمان ۰ شد مصرع از ذرا پیرایه تو ز اسرار تا پیدا
خواست غایز مصرع تاریخ و سبب معقول و کفت فلذ افزود صد ارکان او قبا
هر چند منقطع در ضمن احوال ضعفا آصف ملکی صفات درج شد در این قفا
نیز از نکه او منظر نیت نکاشته کلک وقایع نکار خواجه عبد الغالب
ولد خواجه عبد الله پایتختی بسیار خوش طبع و نیکو پسندیده و پیوسته با آن
سخن معاشرت و مصاحبت مینمود و تربیت در حضور خانه انس شخانه جای عادت
اهل زمان است شخصی بخت دوستان و مصاحبان زبان کشود مثال الیه
در دیباچه این بیت نظم نموده بسمع جمع رساند بیت منصب هر کو شد
هر ارجمند خانه جا کرده این مصرع انعام از نتایج فکر عماد الملکی

غزل

غزل عشقت که شعلها را از الف است در دهانکه ناوا اندر دهان کام منست
تا بجو آنکه روزه از زلف تو حرامست مشغل خورشید راه از اه سحرگاه
من است در طریق کعبه وصلش نمیخواهم دلیل رهبری هم چون محبت
های دل راه من است ایدل شدیده زانعشق او از من محرم ترحجت
جان آکاه من است کشته ام چون خلاف غالب زمین بندکیش پادشاه
ملک خاور جا کفتار منست وله کوشه کوشه نشین جواده دیده تو را
حلاوت لب شیرین تو ما چشیده تو است سمند طرز تو کعبه کرکاه جاده
کوی دعوی دل عشاق او زیر ه است بکعبه رخ قصه تا وقد بخل
مواکر قبیل ابرو خمیده تو است دل کشته کو یابد مهمان جمع نشاد
کرانکه داده دوش شنیده است وفات او در خود سنه اثنی و سبعین و الف بود
فوزی تنها کو در دوش معدلت عامی متعلق تنها کو فقیر شهر کرد مجالس
مجمع عالم که نشستند شرف صحبت هیچ انسان در دنیا افتاد اما طبع نظمی
داده در کما هی محبت انتقاد و خدمت بیت نظم مینماید در حضور خانه
میاند خواجه ابو البرکات اما نتایج طبع ملک سخن و ملک الشعراء ما قدم
مینمایند ابی تبریزی است خواند شد که دیباچی مادری بنیاد زنا درستان
الست ما بدل هشیار دی وقت بخشایی دراندکه سایم
عبم ما ماقلبا قی دیکران دست بدست بود ده کوشه

ایستاده در جواب این رباعی را بسته نظم آورده غم هجران سرو قبا پوش
کفتم چون قبا تنکم در آغوش نشاند مرا و دو صد جان ، که غم باشد همان
دهر با نوش ، جان با تلخ کامی خوش کفتم ، که کردم جان شیرین را فراموش
نشانده بوصل آن کوس در دولت ، ولی ما را تغافل پنبه در کوش ،
فلان را صد هزاران دیده حیران ، بکار ما و ما در خواب خرکوش ،
جامع الکمالات مولینا محمد امین المتخلص بوفایی جوان مستعد سخندان
و شاعری بلیغ فصیح زبان بمکارم اخلاق آراسته بود نظم و نثر کوی تفوق
در میدان از ابناء زمان ربوده است و در خط ثلث و نسخ و تعلیق و نستعلیق
و شکسته و سایر خطوط متداوله تعلیم اعجاز کرد از خط النسخ بر خطوط
متقدمین کشیده در مبادی حال و اوایل ملازمت مولانا عبد الکریم از
بلده طیبه که مولد و منشاء او بود بقصبه طیبه یافت و از انجا بخطه
دلکشای یزد خرامید و بتحصیل علوم دینی و دنیوی و استعداد ظاهری
اشتغال نموده بدرجه کمال رسیده و پیوسته با اکابر و اولایت کوی
مصاحبت میباخت در سنه تسعین و سبعین و الف هجری از
بلده بهشت بنیاد یزد هجرت نموده بدار السلطنه اصفهان شتافت
و به سبب استعداد و قابلیت مقبول اعاظم و امرا و خواقین کردانیده
هجت فیض ما ثور مستفیض میکردند   نوذری مزید المتخلص بوفایی

ایستاده

ایستاده استماع میشود در دهان اشعار در جواب این غزلهای بابا و شسته نظم
کشیده ایهام حضار در سامند رباعی کفتا هر شب زسبو که باده پوست
میباید داد جان و میباید دست ، از قال بحفا که نقد جان بوکیر ، لب
سیاق بنان مال و بی دست بد بست ، و هم چنین در جواب این رباعی ملا
الشعراء مولانا بابا اکبر رباعی وی اماند بد بو خون دل مجوس
تا جام زلعل تو نکند جرات بوس ، از حرف تو طالب سخن مانند ، با
خنده که تقاشا چشم خروس ، خود بی مود کفته رباعی ای ساحت این
مسند ساغر و بوس ، میدان یقین کچون ابو سعید بوس ، ظایشه و
ساغر دماه دست ، بی خون تکوب در دهان چشم خروس ، و اکثر رباعیات
و غزلیات ملک الشعرا مولانا را جواب کفته چنانچه در نسخه کنجائیش تفصیل
همکی نداشته بهمین قدر اکتفا شد ، وفات نوذری در سنه خمسین و
الف در خطه یزد اتفاق افتاده ملا العرشی در میدان نهد بغدادی
کوی مسابقت از ابنای روزکار ربوده بود و اشعار ابدار از نتایج طبع
او بتصحیح میشود و در جواب این غزل خاصه شمس الدین شیرازی که غزل
مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ، یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو ،
فرموده و در زبان خاص و عام کشته این بیت که مطلع این غزل است
در صحیح تحریر بخاطر بود ثبت افتاد غزل تخم دیکر بکف آدیم

ادیم ویکادیم نتو کانچه کشتیم زخجلت نتوان کرد درو مشهور است
که بعد از فوت ملا عرشی عورتی زهر حیث نوکر حشم و نفوذ حکم
بیمین ساق صنوبر قامت نازک شیرین گفتار شعر شب گرد دیدی
چو مهتاب جوانی سیه پوشی حجاب تند کافی : سر زلف عرق نمانده بی
بر لب خندان از یاقوت و اندر : در شکر چون نخی آب داده دری
که چون کند آب داده : صنوبر قامتی از لب خبانی : نسرین تابی
مقبول جهانی : میرزا عبدالله ولد میرشاه ابله کرد که کمال حسن
و ملاحت در نهایت شوخی و لطف بود امد و گفت که میرزای حسن
اینمعنی وقوع دادند که والله نمیدانم که از شما فهمیده غزل تخم دیگر یکف
ادیم دیکادیم ز نو کانچه کشتیم زخجلت نتوان کرد درو : میرزا عبدالله را
از شنیدن این سخن حال متغیر شده در همان چند روز از گلشن بود که
مکین حال خوش بود در هندوستان شده بود که کسی از وی نشان
نداد تا در سنه ثلاث و ثمانین و الف هجریه که مسوده این اوراق به
برهانپور که از جمله بلاد هندوستان است رسید شخصی مذکور
ساخت که میرزا عبدالله هنوز در قید حیات و ملبوس بلباس فقر است
و حالا در الهند دست داده که با اهل دنیا آمیزش نکند زمانی در
نمیدید در جواب این غزل گفت و مطلعش اینست که غزل سوده شد

بوس

بو سر این چرخ نه دانوهر نو بسکه دهقان اهل کرد با این دانو درو اینهم بیت
نیز از نتایج فکر ملا عرشی است شعر بنود بلطف غبار کلفه : ما هم یک حرف
اخبار کلفه : انکس که نیز دل را خون کرده : داغش کرده زانتظار کلا ایضا
این دو بیت از نتایج طبع اوست شعر هنایش عاشق دنیا که این عروس مدام :
کفیلش بود از خون کفیلش بر خنا : نشان کشتن شوهر بود که خون
خنا از آنکه کند شوهر دیگر پیدا ملا رضی از ظرفا تو اکثر بود لیکن
در خط دلکشای خود قامت داشته اند و از نو عمر و در گفتن و خواندن اشعار
خود مبالغه مینمود که در هر مجلسی که داخل میشد بتفرقه در آن جمع مبادرت این
رباعی از نتایج طبع میرزا الیاست که در حین تحریر بخاطر بود ثبت افتاد
رباعی عارف که هوای عشق شد منازلش : زانجام نکویی تو بود اغازش
دنیا بر جستجو تو بعد نماید بنظر : هرچند طلبید تو شود پروازش : این بیت را
نیز بخود نسبت میداد شعر دل خراب در حرم بو تو آب رفت داد : خرابه ا
که نا ابد آفتاب رد او ملا صاحب تبریزی اگرچه مولد و قصبه نابین تی
اما بیشتر اوقات در تبریز میبود و طبع نظم داشت این دو بیت از جمله منظومات
اوست شعر مصاحب دور و این عشق جان سوز : محبت را از ان کوی دانی
بیاموز : که ما در بحر چندین جوش سبز : همان در دامن ما در کرینه ملا تو
نیکی بر ضمایر خود شیدا اثر ارباب فطنت و اصحاب جنون واضح و لا یح

خواهد بود که او شاعریست شیرین زبان زیبا بیان که در فصاحت گوی که
بلاغت از میدان سخن گذاران ربوده و در بلاغت قصب السبق از سخنوران
زمان بوده در زبان فصاحت را رواج نظم او سخن گذار را بلاغت از شعر شیرین
زبان وی بوده هیچ بود زمانه ذوقی بذله گوئی که بنکته‌های رنگین محفل را آراسته میداشت
و بلطیفه‌های شیرین ابواب انبساط بروی حاضران میگشاد **نظم** سرو تنک
بکون عقد و لعل لب تو جام را ، قیامت نکوی کند ملقب کج تو شام را ، ز کوی خود
کاو ورزنجا بودم ، بولیش بند محمد بید عالم غربت **وله** فقیانه در
زمانه خوش کلکات ، هر که را یافتم احمد گجاست ، و از جمله منظومات او یکی
کتاب فرهاد شیرینست که داد هر فنه گوی داده و ابتدا او ان نسخه شریف باین ابیات
نموده **نظم** سخن سودا که بتمر خیالست ، سخن کاه فتحا را جالست
سخن بتر فهان چون تیر دانست ، سخن قاصد روشنائی زبانست ، تو آن گفتن
سخن را بطراوت ، که از کوتش چکید صفر حلاوت ، سر او بل سخن چون عزم باشد
که کون طبع را راحت فزاید ، ولیکن گوشکر دیدی که از فکر ، هر چکیده فنه این صدر گوهر
نکو کسی در هند معنی قبل داند ، که در دوست فضیلت خرج ابند ، و بدین روش
با تمام رسانید ، و کتاب لیلی مجنون و دیوان غزلیات او تمام بدین نمط است
که منظوم او در میان طوایف انام شهرت تمام یافته مولانا مشار الیه دو مرتبه
ببلاد هند شتافت و در ملک هند با اکابر و افاضل صحبت داشته بکمال احترام بجای
آورده‌اند

آورده‌اند در مرتبه ثانیه در شهر صورت سفر آخرت اختیار نمود و بدار
عقبی شتافت دانفر بر خطا کوش غزلیات تخلص و اسم کنیت و لقب خود را
باین قسم در وقت بیان میاورد فتح الدین احمد رحمن مطلب قاسم مولینا
اختری یزدی در علم طب و ما در اوان علم کمال وقوف حاصل نموده
و باین کمو فضایل و کمالات اتصاف داشت در ایام شباب در سنه ثلث
و عشرین و الف که زبدة السادات العظام میرزا محمد امین شهرستانی
المشتهر بمیر جمله در مرتبه که متوجه بلاد هند شد در قریه نصر آباد
بود که محل توطن مولینا مشار الیه بود عبور فرمود تقلید بواین دفعه
عنان او را گرفته در خدمت سلالة دودمان مصطفوی متوجه آنصوب شد
قریب به هفت سال در بلاد هند بسر برده در آخر عمر که شش از
هشتاد و پنج تجاوز نموده بود شوق وطن و عیال و دوستان گریبان
جانش گرفته کشان کشان بخطه بهشت بنیاد یزد آورد و که در حباله
نکاح در آورده از او پسر بعرصه وجود آمد را تولد معود هنوز در
عهد صبی بود که دواعی غفران پناهش طبل رحیل کوفته بسرای باقی خرامید
و حال تحریر که سنه ثمانین و الف دو سنو از گذشته از مولانا جلال الدین محمد نام
دارد و بیست مرحله از مراحل زندگانی طی نموده در دار العباده یزد بکسب کمال
اشتغال دارد مولانا اختری در نظم اشعار کمال مهارت داشته و دیوان زندگانی

غزلیات او عقدهٔ بنان خاص و عام و مقبول طایفهٔ طبایع انام است در جمیع
این بیت که از نتایج طبع انجاب است بخاطر بود ثبت کرده شد بیت
شخص کو صاف نباشد نرسد بعید بعید ؛ صاف کن دل که رسی در معانی نجابت
برسد ؛ دانند مقطع در دیوان غزلیات انجاب مذکور است شعر احتی
در چه خیالی که چه تا دی شد ؛ مکر اندیشه بخویش تنیدن تا کی ای دل بسته
اخوی نقعان بکید بث گذشت ؛ مولده ماضی بوالحسن دسید است طلا دار سنه
همدان الاصل است اما مدت چند سال در یزد ساکن بوده در اعمال و ظرفاء
گوی مصاحبت و مجالست میباخت این چند بیت نادره طبع آن شاعر بلیغ
آثار است که در وقت تحریر بخاطر بود نظم الحجه بجستیم و لم ندرک بلیغ
در عکا داست و بیت ؛ بیت در مقبضی تحریر انسان که بسیار است و بیت
میگویند عنقا نیست نابود کرده ؛ هست عنقا اول ما یعنی وفادار است بیت
لیتت در حد عفت تحریر عنقا مید انکه کسی ؛ ملک کو از حال بعقان ما خبر دار است
و بیت ؛ شیخ نور جمال ابیوردی خود را از احفاد شیخ صلاح الدین قطب و تولی
شیخ فخر الدین احمد بغدادی می شمارد و طبع نظمی داشت و پیوسته سخنان
لطافت آمیز در عرصهٔ بیان آورده مدامی تخلص میکرد انوری ماجی از نتایج طبع
اوست که در حین تحریر بخاطر بود ثبت نیافت که از جمله اولاد هشت بیت است
بخاطر بود ثبت کرده شد شعر دل بخلاف جانان میشناسد یوبا

پیشان

پریشان میشناسد ؛ هنوز از سعدی بایجاز هست که در دست ما کویان
میشناسد ؛ وفاتش در یمن و سنه اثنی و ستین بعد الف اتفاق افتاده ؛ مع علم
الهدی آن بوده این مصرع در تاریخ فوت او گفته تاریخ در پنجم ملاء ما
هم چون نور انعیدی شد شیخ محمد صبیح ساکن محلهٔ ریسمان که بنی بود صالح آزاد سنه
عابد و نیکوکار در ساخت رده کمال مردمی با مردم سلوک مینماید و جلد ملا ملامت
مفید ملا غیاث بزاز در کمال صلاح بود و گاهی بنظم اشعار اشتغال
دارد این دو بیت از جمله اشعار اوست قطعه ناله ای چو تابع بود در آتش
لهذر بخیو را ؛ بوق پیکان دهم چون شمع سوزند تیغ را کو یه ما را سبب ز لعل
شکر بار و بیت ؛ غیر شیرین هیچ باعث نیست جوی شیر را خواجه محمد
ظریف محلات بابا کتاب بفضایل و کمالات کمال ربع نموده در دنه و او دیغل کان
اولاد در سلک ظاهرات حافظ حجر که ادای انتظام داشت و پیوسته ادای و
ظایف طاعات و عبادات اشتغال مینمود در سنه ثمانین بعد الف صحیح
در ایام جنت کشت از او پسر سعادتمند صالح عابد پاکی را ماند مولانا ابو خواجه
محمد صفا است که بزهد و صلاح و تقوی آراسته و بلطف طبع و کثرت فهم معروف
گشته و اشعار اصحاب و آن کلام در دفتر کلام موزون بزبان نیکو بند اوست
از نتایج طبع اوست که در حین تحریر بخاطر بود ثبت کرده شد شعر کو اختر ما
نیکفال اوج نگرده خود سید چه بر اوج و سد قفغال است ؛ و دیگری

خواجه محمد مفیض که بصفت صادق علم گشته و ثالث خواجه محمد مجید است
که اوقات فرخنده ساعات بکسب علوم دینیه مصروف میدارد صاحب
وقار و تمکین آقا احمد ناخدا انعزیز موجدلطیفه شیرین زبان مطایبه
دوست هرگز کدورت و الم بپیرامون خاطرش نگشته هر که با غنچه صفت دل تنگ
بلفظ لبخندان دل آویز و ظرافتهای مطایبه انگیز در کمال شگفتگی
و خرمی چون گل خندان ساخته و هر گاه حکایتی عیان نماید انکلمات و اتصاف
و نمکین با حرکات ملیح شیرین ادا نموده و اکثر اوقات با کمال شگفتگی با جمعی از
عمال کار و ارباب صحبت داشته هر گاه او را چون جان عزیز گرامی داشتندی
در عنفوان جوانی امر تجارت که مختص ارباب کیاست است اختیار نموده پا
در وادی غربت نموده در قریب بدو مرتبه هند و دکن رفته هر مرتبه بوطن
مالوف مراجعت نموده الحال از ضایع تجارت بی تمتع آمده با ارباب جاه و
ثروت مصروف میگرداند و الحق الجناب با ذکاوت استعداد تدبیر
دور اندیشی تمام حرفی که هنگام حکایت عقل کامل روشنید ابگوید روز
بیست و دو وقت معامله در خود دیده از اینجا و ابیات در ملک بیت ادا کرده
ع بلانژکار سازی کار مردان در دروی قضا و قدر و میرد هند در کمال
اعتبار با امرا و خوانین انقلاب گوی مصاحبت و مجالست باختند بدیدارش
شاد مانی میکردند در دستهور سنه ثلاث و ثمانین و الف که از خیر آباد متوجه

ایران

ایران بود چون وارد بندر سورت گردید خان عظیم الشان غیاث الدین خان حاکم
الجناب را مغتنم دانسته بعد از کمال عزت و اعتبار دو ماه مجموعا متعین میسوب و مدد وافی
که مورد انعام و احسان ادا بر واجب نموده متوجه اورنگ آباد به شخصی کوری
ساخت که فصاحت معاودت نمایند بمحمد سعید که در مدح خان عالی مقدار نظم
آورده نهایت محظوظ گردیده و انعام بسیار الحق لانه و بیگانگی و احسان او بدینجا در دهد
انعزیز مقتضی الوالا سبب سورت متوجه مکه شد در ششم شهر ذی الحجه الحرام سنه
مذکوره با جراء ارکان و سعادت اتجاز مراسم حج و سعادت غزال گشته احرام سفر مقتضی
پوشید الغالم مخت فغیر بنقل در چنان خواهد بتمادا بلاد الجامع کمال دنیا
رضا بید غزالیات و بیت با بیان خدمت که از نتایج طبع الجناب در حین
تحریر مسجد طراد شخصی از اباب انتخاب معلوم رسانده کفتا بود غزل
گذشته از سر مطلب بهیچ نانکیند ما دو شنا مید و اخذ انکیند غرض حجی
با نفس را دانست در تنگا مسوی کرشمه با نکیند ببینی اهل جهان را بدو مکعد ادید
بوالمطلب خود در نکاد ساز نکیند مولینا فطانا ما مودود ابادی المطلق فیاظا
انعزیز بنمط کیاست و کمال فهم و دانست بین الامثال و الاقران علم گشته و پیوسته
بصیقل کلمات شیرین سخنان دل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از
مرات خاطر دوستان زدوده و در بدایت حال سفر هند اختیار نموده چند گاه در ممالک
سیر نموده در حسن خرو سنین الف بوطن مالوف مراجعت نموده در قصبه فیروزآباد

میرزا ابی بوده من فراغت کسب اشعار ابدار مشغول کرچون از لذت جوانان ادیفه گوئی
دیگر در جوانان ظریف طبع توانند بود بسیار داشت در جمعیت که دو دهند دیگری موجود
این رباعی را نوشته در نظم در آورده رباعی دو عمید از نسیم ندیم نخواهم
نیسان صبح خوش گر نصیحت خواهم افتاده هوای کلبه لب ابر مرا بسیار بجهتم بر رنج
میخواهم ملا محمد کاظم گوش باغ کنده طبع نظمی دارد و گاهی زبان بنظم
اشعار میگشاید و این رباعی از نتایج فکر اوست رباعی ای ماهی که بهجت ایجاد
با وصل تو ما بنده ام رغبت با دیگر خشم و نم نکه چون شبنم بر گل ز افتد بخت ولی
میگردد باز سعید المجنون از کفش دار لعل کان معتبر بوده است در ایام شباب مخلوقان
جوان خوبروی در سرخ افتاده از لباس و [illegible] کشته و قریب مدت سی سال
ماکجا [illegible] مجنون [illegible] مصاحب [illegible]
[illegible] اشعار ابدار برزبان او در جامع حاضران میرساند و این رباعی از جمله [illegible]
اوست رباعی [illegible]
کز چراغ [illegible] است [illegible]
بیت ما کجا [illegible]
از او [illegible] بیت [illegible]
گلستان [illegible]
[illegible]
طبع اوست

طبع اوست بیت [illegible] چند [illegible] نخواهم
نهادن داغ [illegible] داغ فیضی [illegible]
دل بسیار [illegible] بیت [illegible]
با [illegible] خوش است [illegible] خوش است
مولانا حبیب الله المخلص [illegible] از قاضی [illegible] طیب [illegible]
[illegible] و عظام و اجداد کرام او پیوسته [illegible] قضا [illegible] تمکن داشته اند
و انجناب با [illegible] طبع [illegible]
داشت و گاهی زبان بنظم اشعار میگشود و این بیت از جمله منظومات اوست
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
تمام [illegible] شعر [illegible]
و محافل [illegible]
زبان میگشاد و [illegible]
[illegible]
[illegible] منظومات انجناب [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] هرچند [illegible]

تیغ زبان ما صاده ای انتخوح چکو دادیم این شمشیر را ؛ در چون عمر او به فنا
بجا نمود در هم صحبتهای اهل روزگار دکر دانند صوحت بلاد عاقبت شد
در خواص مخفی را یوندی در تاریخ او واقعه گفته تاریخ فوتش قصه دنیا
شد زمانا دنقاش مرتبیک ملک در خط مرد قلم از لوح نقش اعمر بسته
وصور عجیبه بصحایف روزگار وضع کاشته پیوسته اشغال ابدا بلوح
خیال مجرد می‌نمودند ناگاه هوای هند بسرش افتاد بپای روانی غربت عیاد
دعا کو وطن یا دوف ملاجعت نمود در آنجا بدار بدار ندولات عقبی گشت
و این چند بیت که از نتایج طبع اوست فی سنه خمس و ثمانین و الف در معلل دلاور
نظر رسید مرقوم گردید **شعر** صفحه رخ نصف ای خط او ساده بود
آب در کوزه نکبا و نباده بود ؛ جلوه کرد در نهان کشت نیش نظرم ؛ اجعوا دم
ملدم که بر باده بود **ایضا** خوبست که دل از جفا داشته باشد ؛ خدا نکند
دل از مهر جفا داشته باشد ؛ ما خود بر تو از جفا کیش نهادیم ؛ نعالک
توانا سر ما داشته باشد ؛ و بخشش تو خوبست ولیکن نه منالک ؛ باید
بدرش ما و نادا داشته باشد **ایضا** جواب نامه ما غیر ما امید نیست ؛
بدست بودن نا الکبو توم پیداست **ایضا** از ما بیوان تصور باد نیست
کو بیضه بیکبیتی به دام و سیدیم **ایضا** دشت خالی شد و پوشید غزلان
لوث از تو او و سحر ابد بیابان و وطنان ملا کوثی در سلک
شعرای

شعرای هند انتظام داده دا این ماییه از جمله منظومات اوست **شعر** ای
باده چه هم نشین شما شده ؛ زاهد تو صحبت بی پیرهن ما شده ؛ ماییکه بوی مخنب
بند بوئی ای بنیه چیره بیچ چشم مینا شده ؛ در نهایت ملایم شیوه و خوش محاو
ره صاحب تاریخ هفت اقلیم این قطعه را باو نسبت داده **قطعه** در جهان
ده چیز دشوار است نزد اهل کمی ؛ کو نصوت کردن از بیعوده کوی بی جهود ؛ نهایت
فانع اش بیدار طلب هزار دیقل ؛ عشق محبوب بدبکل و نظر باینگ بود لحن
وصوت بلعل لان بحث علم المعانی و صیبهان بتقلید و کلام بعید ملا الهی
نیز از جمله شعرای الخط و ملکات است و بکتب خلط اشتغال دارد و ابیات
از طبع موجملات است **شعر** منم بموعی توحیلی بعد آنکسان که بناشد ؛ عرب
لی بصر اثنه هنر انکه بناشد ؛ ممکن ملالت اهل نظر درآینه بنکر ؛ ببین که ما شخص
تعینی توان که بناشد ملا کاتب نیز از جمله شعرای افلاک است و این دو
بیت از منظومات اوست **شعر** ای کل که چنین دو نغلت تنک گرفته
کو نخن دلش بیهت ننک گرفته ؛ با حسن تنکا که گرفته لشا سده ؛
لب که بتم کوبیه هر ام فلک گرفته ؛ فرضه مه چه جهانا بحه از کوثه ما بیش
دیدیم **شعر** بسیار نموده که تا صبر دیدیم شوق از نیکو طلعان بود اتست
انتعانه که کل عقلت حوجن جهانا النتش بکفتی اعناد عفانه تا هنگامی که ما تعین
ما بوسحانغا دجن تلاقی سر بعفه و قدم بر کوی عاشقی داشته و اندیشه بر ملاقات

کل خار بجفا ایشه چه کاشته شعر ندانند عاشق بیدل تلف شد جو او
ساعت بساعت * در دم بیکس مطلوب آرام * هر دم در طلب بجهد کام
جو اینجا بی کار خواهد بیند * جبینی کار خواهد جهید * این در رباعی
ملا ... در تاریخ هفت اقلیم مسطور و بین الجمهور مشهور است * رباعی شوق
غم عشق گلستان دل است * که بعد سالی غم جان جاودی دستمبو کشیده صد جا
داده خود را بوستان تو بنجا بجای دادی * رباعی شوق غم دوست دل بالمنة هی
ما هر که ندا دوست شرح این غم تو * غم غم ... شد با دلم * دلنهاد کر موج دالها
دم جهی سراج الدین شاعری بود که سراج قلوب همگان از نکتهای دلفریب او
ضیا در شنید میداشت * رباعی سخی منجی بین الاقران که بر تقوی معبود را بندگی
از اوست * نزد نگار ستم هر نکایی که خواسته بود نگار در دار ادکم نیابد است * جه
بیعیما بجز ... بغیر * کز ... اکنون ... غناست مولینا ادیبا
شعر ... در غایت ... شیخ محمد ... در وصف ... در تعریف
او گفته اشعار دمانی ... * وصف ... باشد تا
دن فصاحت لطف شعر * بجیب ... تا ... باشد * دلجنب
بلند منظومات ملا ازدماوند شعر کرکان الچی مرد صاحب نظر شمی * رباعی چشم
دو دیدار جو در نظر شوی * روزی ... سلطان ادبی ... کز بند کان حلقه بکوش
بلدشوی * که جه ... تو ملایک ... نسازد * مکو ... کز اذان خوبتر شوی و له

الالی

الالی در وطن ما عرف نوش * مبادا از غریبان فراموش * اگر ان علی کل
بلبست کو بنیاد * ... باغ بهشت استاد بود دوش * بیا یک شب براه ما بر افروز
چراغ ... ذان بنا کوش * مولینا امینی ماجد خط کوی در غایت
تا فتدکی دا بیلشد در عماشه داستی داشت چنانچه از این ابیات مستفید
میکردد قطعه هرگاه فرو نشست بعمتام * اغانستودم در بیت انجام انعقعت
کاسه سم او * صد بیرابخون زنند خام * همچون دل یعقوب عاشق در
خواب ... ادام محمد باقر در کتاب هفت اقلیم مسطور است که ... وی
... طبع داده از فضلا وقت کرده در شعر طبیعت خوب گفت و این از جمله اشعار
اوست رباعی بو نتیجه دو سنان عم سادات * و شرع دار حیلهٔ از سلسلهٔ
سادات * دشواری حیلهٔ از سلسلهٔ سادات * شیرین وصل داعیه دم
دوست * از غایت ... گرده هجرانات * مولینا شمس شمس فلک ... وعظا
اسمان کمال بود طریقه صاحب دعوت مجالست ... داشت این در رباعی
که نبات ... ذوق بحث طبع اوست رباعی دل گفت بیا و دف جز جان
بو نشد جان رفت دلی بیا و آسان نرسد * اکنون تن رفته و جام ... است
تو سم کجا ... نرسد رباعی ای لب ... نیست
... نکا ... نیست * عمرست که ما ... جان ...
... این تن زادن ... نیست * ملا محمد طاهر فضیلت ...

بیتها دارد و دعوای فنا بود و امتحان طبع شعر بی سلیقه و این بیت
از آنجمله است بیت امشب که بلا با من همکوی بادت • از دیدن
همه شراب بعشق تو دارد • من که هر شب به ... ام بدین بوالعجبی • که خیلی
بجای او لیک باید معانی در شاعری حرف اکم از شعرای
خامه نمی‌داند اما اشعار او بحسب ظاهر معانی که معانی صنوبری
هرچند تخاوت مغلق است لکن شعر خالی از معانی نیست مطلع از اوست
شعر عاقبت دل کشته عشق تو یار نخواهد بود • النجم بعهد است آخر
لیکن نخواهد شد من مدامی یوضع لا اصل است و طرف داد
ملک الله الحرام شرف کرده و در شعر تمام داشته روضه الشهدا
نظم کرده این مطلع از اوست شعر من شمع خان کلانم توصیح کلک
سوزم کوی بدیلم سوم صبح تمام • ملا الفتی علم ریاضی را نیاد حید
در اوایل شباب از خط بهشت نشان بولایت هند رفته که قرب
تمام در خدمت خان زمان یافت و بجایزه این بیت که بیت هست
خاشاک بیم و دلم آتشی همراه خویش در در بنو که بود بیم از شرار آه خویش
خان سخن فهم هزار روپیه او را انعام فرمود تخلص درد مند کرد حیل
و نطیعن نداشت با ایماق انداد طبع اوست قطعه در حق
زلیکه آتش طبع هجو کرده کار • دادم دلی که دوزخ از او هست یکشرار

طوفان

طوفان هجر رو بجانی نشستم کو غم هر ایستاد الوداع کار هرچه
کرده بجانی نمی‌رود در کوچه قوان عیش بود در چار شادی طلاق داده
صدا الزمان است با او مواجه نشسته دارد چه کار ذهن نقاش از خجل
خون طفلان ... حلقه ابیات ... ذهن رسا لطیف سلیقه وافی
داشت چنانچه از این مطلع مفهوم می‌گردد شعر بعد مغان هوا کم عنوان
ما رسیده نامه این ... ما محمد سعید ملا اسا رضا طاق
جوان بود خوش منظر شیرین سخن در اوایل ایام شباب طلب در دقایق عزیمت
غفاده بدیار هند شتافت و از آنجا بکلکنده رفته در حیدرآباد در حل
اقامت انداخت و با صاحب طبعان افلاک گوی مصاحبت و مجالست
میباخته و پیوسته زمان منظم اشعار مشکوه بود چون از او حکایت کرده
بود اهل فنا تواد شد و متوجه بدیار عجمی شد اینک غزل از منظومات
اوست که در حیدرآباد بنظر ثبت کرده غزل مرحبا قاصد نکو
از شوخی بیوفا چه گفت • از غم شوخ بیکس حال این سر و سامان چه گفت •
نغمه‌ای شنیده ای در خدا و قاصد نکو از شب هجران دارد الله شیوه او چه
گفت • گفت ... بدچه شمع از آتش غم سوختن • سوختم بیدا ... حرف
از دل شیدا چه گفت • گفت اخر باید در طریق عاشقی خاموش باش •
کشته ام خاموش از خود سر دنیا چه گفت • گفت باید در طریق اشنائی

خال زبانش خال عدد کشیم ما انفصال عقیقی چه گفت • گفت عشق تو دارما
مرکز دارست لبی • که نقش دیگری بگو افاه تو دارم صد گفت • گفت هر کو والله
ما کشت از ما میشود • داغ عشق صبر و دل دیگر بگو از ما چه گفت ایضاً
بیا که جلوه شوخ دلربا اینجا است • طلوع از فنا لعشاق بینوا اینجا است
بوزن دادیوه عشق ما منه ابلیس • به هر طرف چه زنی کام هر دو هما اینجا است
باشناس تو دادم رخ نیاز ابلیس • خوشم که سایه بال چه هما اینجا است
لباره راه حقیقت بیاد دست نیاز • بخواه حاجت خود قبله دعا اینجا است
مرو به صومعه که عارف سخن دانی • درا به میکده جام جهان نما اینجا است
مرو به شوق نما کوه و کوی شکوه سر کوی حافظ خوش باش در اخشه واد دوا اینجا
ملا محمد نداف در خطه اردکان ساکن و از اصحاب فضل و کمال و حقیقت صفات
و محالست مینماید و هموار زبان بنظم اشعار میگشاید این غزل که از جمله
منظومات اوست در سنه خمس و ثمانین و الف که محبت تعلق موصد
اوراق در موطن الیه در حین داماد جمل الفاص کرده بودیم از زبان
او استماع شد غزل جگر تا بوده گاه عیان بو گشته مژگان شد • دل
حرف نصیحت چو کمان از گوشه کیوان شد • علاج جوی حزن باغ دلگشا
حزن حکمی نیست عمر که زود اول قسمت محبت نصیبان شد میاد افتد
امشب عید عاشق فراموشی و انگشت صبا پیغام ما اندیشه جان شد

دهم از نشاط

دهم از نشاط جان بیرون از اجل در وصل گاه او • اگر بینم که وصلش با اجل دست
گریبان شد بتحریر است صاحب چون زلفش از عارض جدا افتد • درون غم نیست
کو کو بیدگی عالم گلستان شد • بهار عمر نو دام زلف دام زلف نتوان شد
عارض را تو اندما ماه نو بگشت بید نوا بر نعمان شد • همچنین خوشتر از دید او در عالم
عیان شد خوشا پیری که نقد عمر او صرف جانان شد • دم نوبت عنادم را
همین بود عمر خوب • که در ایام هجرانش بدل پیر کنعان شد سرد قطعه نظم
دانش مولانا محمد حبیب ولد ملا محمد حسین حوایجی ولد او محب و با اعدی •
مکمل در فنون کمالات و هنرمند کامل مصرع نحل بلبلی در گلستان وفا
شوخ چشمی نزد ارباب وفا • در گفتن تاریخ و غزلیات فوق تمام حاصله و در نظم
رباعیات و اقسام اشعار داعیه بی بدلی مینوازد در سنه ثمانین و سبعین و الف
که هنگام نوشتن خط و انشاء خط بعثت مقوله بود بوجود عالم حضرت نقاد
وافیال الینا ما الله علی بیلی لدایتو ما قیاس تازه نما الحجر باد جد انکه هنوز
انباغ عرفان سر بر نیاورده بود این عقود در در خواهر کما تعرض الیاقوت
والمرجان توانند بود ادبوه کوش و گردن حور معصومات فی الخیام ساخته بجا
لو محافل خاص و عام فرستاد قطعه چون فتنه ها بیخبر اند عن لطف ملاحت شا
آسمان عمیق فلک شان اسیر بند شد • فلک چو دوران فلک کی دید کشتار ملاحت
میوه با دچن قادر بود شد • فلک چو دوران الف کرد بید کشتار ملاحت میوه

اباد چون اقا در نو بود شد و بنا بر انکه از اصفهان مکان انتقال علو شان
بو بیان اشراف و اعیان با قا اشتهار داشت لهذا در مصرع تاریخ اشان
بان موزه و موافق ساخته **اوحی** انشاهین سخنوران بود است در
رباعی از جمله منظومات اوست **رباعی** زاهد ز مخانه نخواهیم گذشت
دین گوهر نایاب نخواهیم گذشت هر چند که این اب گذشت از سر ما ما از سر این
اب نخواهیم گذشت و در یکی از شعرای الخطه **قبولی** است که بیان نا
گفته **شعر** نام رقیب بر لب جانان نمی گذشت تا فضله کبیر کجا بو
جان نمی گذشت و در یکی شوخی است که شوخانه گفته و در واقع چنین که شده
باد بوستان در یکی **شوخی** است که در شاعری با حرمه مشهور بود در
سخن چون ساغر مذکور اید و بیت از جمله منظومات اوست **بیت** در وستان
در بوستان چون عزم گل چیدن مجنون کنند اول انجا ان در افتاده یاد من کنید
کجا است قابل داغ محبت دل هر کس گل اسات انکه سخن در بعد از کل هر کس
و این بیت والی نیز از دست میدهند و کسی مقید سخن شان تواند بود که بیش
تر مطالعه شان تواند بود و در یکی از صاحب طبعان این خطه محمد صوفی است
که در اوایل ایام شباب پا در وادی غربت نهاده به دیار هندوستان شتافت و
در کوهستانات به تیغ ستم بیباک کشته گشت این بیت از جمله منظومات اوست
که در مجید طبایع او منظر رسیده ثبت افتاد **شعر** هر دم دخت نخوت عرق

قاده تر

تاده تو شکفت گل غنچه گشت دلخسته بونات دکو شکفت مینوی بود بی
سخنور و اغزل که از جمله منظومات اوست دستکاه کند منظر رسیده
موضع عالی افند از میل لسانان مکی و در مخرج اذاست در چشم گلستان
بو شد اغنچه جنگ جنگ انکه جای پیاشان نیست و از کجا ادم دقیقا تا
دگر ه درتنم جان نیست و از نقیبا و شرمندان دام و سخنوری از بسکه پیکان
پیکان نه دگر در میان بت بوستان باد مقام حرام و کو در هم غنی او بود او بو
نامعلمانان دگر چه دعای طوفان نکو دام اب احل میرد میرم کشتی ما
ستقبال طوفان دگر **محمد باقر زرکش** طبعی موزون داشت که اهی نظم
اشعار بزبان میکشانده و از خالی بود **محمود سرحی** نام که از نسبت حال
نا فعالی که نویب هشتاد سال از عمر بی گذشته بود مضمون اقبال بیش
نهاد خود ساخته بود که شعر **محمد کردم کر نیامم بلدانخانه** تا دل آنم
کرما بو تو شو جا منه **محمد باقر** که همشیره زاده او بود این بیت برشته نظم
کشیده بگوش هوش خلاد سانید **بیت** محمود خواهی عاقبت کار
خویش را محمود و اود رخم تیر اب تو برده از غافل از شیدن این بیت
عبوس ابدی دست خود طمن نو نمود انابت نمود و هم در ان سال متوجه
کلزار دخن حج اسلام شده بعد از نواحیت وطن مالوف در دو فوت تا مان
عمر با پایان رسانید این بود شمه از احوال شعرا که بر انجمن ظاهر بود اکنون

بموجب وعده که کرده خامه بیان صحیفه‌نگار احوال دیگران معطوف میسازد فصل
عاشر از ابتفاء الدیباچه در ذکر اشراف و اعیان از خاص و عام بر دانای عقد کشای احوال
دین و دولت مخفی نماند که بلبلان گلستان سخنوری و طوطیان شکرستان
فضل و هنر ذکر طوایف انسان را بچهار طبقه منقسم ساخته‌اند اشراف
و اعلی و اوسط و ادنی اعلی عبارتست از سلاطین و امرا و صدور و وزرا و مقربان
درگاه پادشاهان و مقصد بیان اعمال سلاطین و اشراف که عبارت است از سادات و مشایخ
و علما و فضلا و قضات و اصحاب مناصب شرعیه و متکفلان امور دینیه و مراد از
طبقه اوسط دهاقین است و تجار و محترفان هنرور و هنروران صاحب ثروت
کسبه و مقصود از طبقه ادنی محرمان و ضاع و اهل بازار و عموم پیشه‌کار
و از طبقات اربعه طبقه اولی و بعضی از ثانیه به بسیاری کلک وقایع‌نگار صورت
قلم تحریر یافته در وجوه معرکه در مقام تفصیل طبقه ثانیه و ثالثه و رابعه معین
در ضمن سه سطر مسطور خواهد گشت ان شاء الله سطر اول در ذکر اشراف و اعالی
و اصحاب مکنت و ارباب شوکت مقدمه اکابر عالی‌شأن محمد زمان سلطان بایندر
بایندری ترکمان و افلاک انجاد و اقوام کرام او مخفی نماند که طبقه جلیله
که بر این حقیر ظاهر گردیده آنست که محمد زمان سلطان از اولاد سلاطین
و بزرگیهای بایندری ترکمان است و بیرون آثار از ذروه ارباب عقیده
و اخلاص در دودمان کرامت نشان صفوی بوده و پیوسته در نهایت

اعتبار

اعتبار و استقلال زندگانی میکرده‌اند شاه اسمعیل ماضی باجد الحجت و بعد معاودت
و بر حضور تحمل و عواید رئیس الکلاب العاده بعزم که مسکن آن سلسله بود با برد
معالی چندگاه در عهد دولت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا از جمله
ندما و مصاحبان مجلس اعلی بود در ایام طغیان ترکمان و تکلو خیر عفت
پناه جانا قاغاخانم همشیره‌زاده اندریخان العلیقلیخان شاملو بیگلربیگی
کل خراسان بود که خواهر ایکی و لله که خاقان گیتی ستان شاه عباس بهادرخان
بخارا خان فعل حادث پادشاهان تصرف بخراسان رفته چندگاه در دار السلطنه
هرات در خدمت آنحضرت بسر برده بعضا پسندیده که از اینجاب و همشیره محرومه
اش نسبت بخاقان گیتی ستان صدور یافته در مطاوی کتب مبسوطه مذکور
و حجی ازان بدستیاری کلک حقیقت‌نگار در ذیل این قضیه تحریر یافته و در
اینمکان محتاج به تکرار نیست بالجمله بعد از تصرف بلیه خراسان بعد رفته
چندگاه در وطن اصلی سر بسر زاد الحجا و توفیق زیارت بیت الله الحرام و روضه
منوره مقدسه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دریافته بعد از معاودت
سفر خیر اثر حجاز زینت بعز ملاقات تخرج اقامت معتز بر آن گردید و در
همان ضعفا و مقربان خاص انتظام یافته در سنه تسع و الف هجری خاقان
گیتی ستان از دار السلطنه اصفهان پیاده بارادت زیارت روضه رضا
علیه التحیة والثنا رفته که شعر بکطواف در شان او قول رسول قرشی تا

بهشتاد هیچ نافله یکسان نباشد ؛ مدتی در شاه راه اخلاص کیشان استقلال در عمل
از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقا خاطر بر ملکی نکرده در حسب العزومان
بد سپاهی محمد سلیمان رکاب ابد انتساب شده و معزز اهل الله نواده نجم ثانی
طالبی بیک کوفته در وانده هزار زرع که بلغو سنخ شرع است منظور در کشته
داده صبیه و فرزند محمد المنجمین مولانا جلال الدین منجم حساب انوار آنگاه میر
میرزا شد و بتبعیت و شیوه منزلت و مراحل رفته تا آنکه در کرمان وزیر بیت دور
از اصفهان بهم محمد جعفر علی رسید از ادراک سعادت طواف در بنیاد حضرت صفی
موقوفه فائز گردید ع بیین تفاوت ره از کجا است تا بکجا ؛ بعد از حجب
هم چنین معزز در سعادت مجالست هم صحبتی پادشاه کامران سرافراز و
سرحمت باجه القاب محمود در سنه ثمان و عشر والف که آفتاب جهان لشکر
دور عزیز بخشا اندر حدود دار السلطنه قزوین از جهان گذران گذشت و در
از حضرت شاه مرحوم در ذات بزرگ نبود حسن صحبت شعر فهم سلیم الفنی بعد
در شیوه سپاهیگری از شجاعان مرد بهره تمام در حضور خاص خلا ؛
دالفارو کلمة الخیر در معاف عیدالست لاجرم او را در عظام دا قوام
کرام او را غایت معزز بود سالها دولت و مسعت تمکن داشتند بیت
هر روز که نظر یکسی میکند سپهر ؛ هر دو بینی دهی و یکسی میدهد امان ؛
چون کام جاودان مصور نمی شود ؛ خرم کسی که ماند ازو نام
جاودان

جانی غان خان اتما خانم همشیره محرمه محمد زمان سلطان که بلقب ... خان
مخصوص و فرزند ان در حباله علیقلیخان بن سکلی بیکی خراسان بود هنا بود به ...
در سبق خدمت که در هوان از او بنسب بغرض از مقامات جهان صد در یافته
و با آنکه که در تعینات بیت بود که در کمال حرمت و عزت
در حرم علیه میبود در زمان اختیار در محله اصفهان بانیگان که
للحال بخواجه یه اشتهار دارد و عمارات عالی ساخته و بقعه در کمال تکلف
و تزیین بطلا و لاجورد در ما تمام رسانیده موسوم به بقعه خواجه و املاک
و رقبات بسیاری بر آن وقف نموده در تاریخ عالم آرا مذکور و مسطور است
که عصمت نقاب عفت انساب صبیه مواد بیک با ایلچی ترکمان حرم محترم
امیر عالیشان علیقلیخان شاملو بیگلربیگی خراسان بود در اوائل طفولیت
خاقان گیتی ستان که خاقان مذکور بحکومت دار السلطنه هرات در بیعت للکی
دانا الیفی الحضرت سرافراز بود علیا جناب مشار الیها از آن تاریخ تا سنه
اثنی و ثلثین و الف موافق تنگوز ئیل که سال بیست و دوم جلوس میمنت ما
شاهی بود که دو تن بتجمل و تجبال میبود ... از خدمت آن نوباوه بوستان
سلطنت بود ... و از بوستان حریم عزت ... خدمت ...
و بوته بلند تر کمی بجنبه ... سرافراز و گرد یا بودی حرم علیه در محل
و ثوق و اعتماد خاص بود در حین انتقال هنگام ... از این انتقال و فاتش ندوران

رحل اقامت بر ساحل فنا بسته سفر آخرت اختیار نموده و حضرت اعلی نظر
بر دوام خدمات آن مرحوم فرموده نعش او را بکربلای معلی فرستاد و دران ارض
اقدس مدفون ساختند اقبال پناه میرزا اسحق بن الحاکم حقیقتاً
آنجناب از اولاد سلاطین و نبیره‌های دودمان قرایلو و بایندری
چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است که در شهور سنه اثنی و ثمانین و
ثمانمائه که معز السلطنه ابو النصر امیر حسن بیک بن محمود بیک پادشاه و مطاع
تاج و تخت نموده ملک عجم تسخیر فرمود تمام باجمال آن دیار داد و باقی
همراهان و متعلقان او اقوام از امرای عدالت گستر بنظر اعتبار ملحوظ
جد اعلی آنجناب حضرت بیک را با بعضی متعلقان و اقوام با الفاظ ملایم
غیبت اهل العباده توجه نموده در محل اهوسان که سلطانیه است حدود
بود و سلسله اهل اقامت کرده با متعدد از قوافل کشیده بجمیع ابواب
اقامت پادشاهان سکندر مکان فیروز بخت و امثال ایشان صفوی بهجت
احوال انجماعت جلیل یافته هر یک بمنصبی عالی و منصوب گشته انعامات
سرافراز و در تعظیم و تکریم ایشان و انعام و احکام مطاع عزت و حرمت یافت کمال
تاکید فرمود میرزا اسحق بیک از جهت طفولیت مجدد شده بتوسل بسبب
سرنوشت بپای در دولت عزت نهاده ببلاد هند توجه نموده بعد از ورود
بدار الملک چون از حرکات و سکنات شاه مجاهد مقام خان نیز ملایم الخیال

رسید بعد از طلب داشت منصب لایق معززش نمود بعد از چند سال حسب الطلب از
خاطر خطیرش سر زده با الحاح و مبالغه بسیار در بعضی معاودت ببلاد ایران
حاصل نموده بعضی از آنجناب را بمناصب عالیه معزز گردانید و چون بحقیقی
تمام آن خطه چنانچه شاید بشمار بیرون بخط بهشت قرین بود خراب دید بالهام
ملهم توفیق باختیار عمارت خیر و اعظم بنای که بعد بحث تعمیر مصلی کبود خان
مقابل مزار متبرکه سلطان العارفین شیخ جمال الاسلام که از جمله صحبت خاص خواجه شمس
الدین محمد حافظ نیکو بود بسبب امتداد ایام خراب و بایر گشته بود بنیاد نهاد
همت ساخته معماران هنرمند بنایان را طلب داشته در ساعت مسعود طرح عمارت
انداخته و اطراف آن چهار جانب صفه‌های دلفریب و ایوانهای منیع ساخته و در میان
فضا طاقی در نهایت ارتفاع با تمام رسانید و در طرف قبله مسجدی عالی
اساس بنا فرموده و تمامی صحن و اطراف آن را از فرش آجر پخته مفروش کرده و در وسط
حفظه کویی نهر بجوی سرای جدید بجانب انجا مسجد کبیر بنا نهاده و بکاشی مزین ساخته
و بعد مصلی جدید کاشی تراشیده بر یکطرف نموده کتابه از خط خوش نستعلیق با وقت عالی
بنان بکاشی الوان ترتیب نموده و تاریخ اتمام و اسم بانی چنین گشته طبع
طبع مولانا حسن یزدی منظم از ابیات کوباکشته در حین تحریر مصرع تاریخ
بخاطر او رسید که اوراق مانده ع که بابا باب حاجت سجده گاه مسلمان و
الحق که تا آخر دنیا دکان بیرون پدید و هر کس حسنی و بوسه سنگ قابوسی قایتباد

دنیا بسر برده و آغاز حرکت عمارت بدین شان مشاهده ننموده اند از
فوز فائز مقیمان عالم بالا بقصور و سرور دارند غافل از ذکر مسبحانش ساکنان
ملاء اعلی و امر به حضور و ایضا مقرر نموده تا علماء عالی مقدار بساط
افاده انداخته طلاب فاضل شعار به تحصیل پردازند وظیفه و مدد معاش
بجهت انجاح عاقبت محمود تعیین کرده الطعام که هر روزه جهت فقراء
و مساکین مقرر داشته در عدد بشمر و بلوکات ملازان و مستغلات و قریه و ضلع
خریده بود از بعضی پرگنه وقف ساخته در عرض از حضه خانقاهی بود از
بناهای سید رکن الدین چون آن سید عالیشان بعنوان ملکیت تصرف بهر کس
فرا نگرفت و در تو آثار حجرات و دیگر بناها بود خراب صورت اسحق بیگ انبار
عمارت نموده سابلط بود در آن ساخته و مصنعه ترتیب داده مواضع خود
خریده داخل موقوفات ساخته نموده و نیز در البحیره که بیخ قریه سیحی بیشتر است
رباط بود که مسافران دران منزل می نمودند و بسبب طول مدت خراب
گشته بود عمارت کرده مصنعه در خواهان ساخته در پایه کوه که بیم فرج
رباط است چشمه بود که چون چشم مسکین حلال نیم ببوف غبار در مانده
کف در مهاران گشوده نمیشد به ضرب کلنگ و تیغ قطره آبی بهم رسانیده
بمصنعا و ورده تا معبد بن از آن منتفع یابند چون از این شغلها باز فراغت
دیگر باره شوق سفر هند در خاطر خطور نموده متوجه درگاه عالم پناه گردید

بادشاه

بادشاه فرمانروا شهاب الدین محمد شاه جهان بحقیقت از فوز کفه
ارتقاب بجهت انجاب به انجاب حقیقت خان مخاطب و بمنصب صاحب
دیوانی مهد علیا شاهزاده بیگم صاحب جهان تخت که ملکه بلاد هند بود و منصب
هشت هزاری ذات و سوار علم اقتدار برافراخته سربلندی ساخت و انجاب
همگی مهمات سرکار شاهزاده که دو ثلث از موجبات احرزی گماشته در بندر
صورت که بصاحب صوبگی قیام داشت کاروان الی کشتی و تطرفش در
ملکت هند بنظر هیچ مسافری درنیامده بود ساخته وقف نموده در همان
بندر صورت و سایر بلاد هند منزلها کاشانها و باغات بهشت نمای بنا
فرموده چون سن شریفش قریب به هشتاد رسید وداع ملک و مال نموده
بعالم بقا شتافت از انجاب بلند صبیه عفت قباب ماند که بعقد انعقاد
خان عالی جاه والاشان ظهیر الاماله ابراهیم خان در آمده و حضرات
عالیات خادمه شیخ عمان الخضرت مخاطب و معالی پناه میرزا نعمان بیگ
که حسب الوصیت انجاب به تولی امور خیرات مرتضی شرف نسبت کدخدا گردید
ظهارت و اقبال پناه مقرب الخاقان شاه محمد علی بیگا ناظر بیوتات
الحضرت بصفات علی مزید صفات نیت خود حسن و خلق و مروت
از ارباب جاه و حشمت مستثنی و ممتاز بود در بدایت حال با ملا بخت
حلال ده منظور نظر عنایت ملحوظ تربیت دربار خاقان جنت حشمت

در تلیین شوکت کبری سنان گشت و با اضافات انعام و احسان معزز و مفتخر
شده محمود امانی و مصر وین کو دیده و موتبه او از نوابات اقربا و اخوان در
گذشت و نخست بجز مت کرکوان محض و غامده مدت چند سال درکمال
استقلال در اعظم قیام نموده در این اعتبار در احوامات و دیانت بعد از اخت
دا نوار جون سلوات و سعی او بعد هر باب بوبینگاه خاطر خاقان و اهم
احتشام در تش گشته بنوازشات شاهانه و الطاف خسروانه سربلند گردید
تا آنکه از غم مخلوق استعفا نموده در دی امید استناد ملا ایلات ایشان گذاشته
در امداد ذمائم در سلک مقربان بوم اختصاص و در زمره امراء کامل انتظام
یافته و پایه بر فرده جاه و جلال بغایت اعظم فیج اچاشکیجی سرکار خاصه شریفه
و ملات النجات بصحالک محروسه بقبضه اقتدار درید اختیار تر داما همچنین
سلطنت و فرمانفرمائی پادشاهی جهانپناه ملایک سپاه سزاوار تر بی خلاف
در جهانداری شایسته سریر سلطنت و کامکاری رافع لوای عدل و احسان مظهر
مکرمت و حیم و حسان سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادرخان بود التفات
شاهنشاهی بر بعضان احوال الحالات یافته با ایلچیگری هندوستان نامزد گردید
دلیه هر کو ز فضل ایزدی بهره و دولت * محصره او ز انوار دانش اثرات *
انداز نه نظر موج ع دیوان اقبال ز خطرم * هر دو بیضها نجک جامه کرامت * و انتخاب
حسب العنوان [illegible] جهانگیر تخمینه کرد ما نه شبیه و مانندان

ملنده

ملنده بود اعلام توجه مرتفع ساخت و لیر ابر دخول ولایت هند موعدی در
اداء و سالت قیام نموده که دستور العمل ایلچیان عظیم الشان گشت و بعد
از مراجعت و تقویم سر بطالت مصر خدمات شایسته در نظر پادشاه
هفت کشور بعد حد استحسان یافته و فرق افتخار در مباهات ولعانعالیات بر
رفعنگاه و خلاع فاخره باوج سپهر دوار رسانیده مشمول عواطف بی بدیع شاخت
دهم و در آن ایام منصب جلیل الوقت بجهت دار السلطنه اصفهان را
در عهده اهتمام و فرموده و در آن دیعت عدالت تمکین بتمهید بساط عدالت و انصاف
دفع موجب ظلم و اعتساف بیوداخت و در حضر امید غایات توطنش اعلان گذشته
لبان دادی [illegible] بعضی لبند شجاع ان سحاب مکرمت انتساب لطف ثانی رحمت
نظام در کردن جد ملک انفال فی حال عاید تا انبا عنایت اوقطع و نعت شا
هنشاهی طالع شد بر بعضان احوالات یافته نظام بیوتات سرکار خاصه شریفه
که از اعظم مناصب جلیله اعلی است بانتخاب صوتی که معین و مایه قدمه و منزلتش از اکثر
امراء عظام و مقربان درگاه فلک احتشام جد کرد گشته در مدتکا اتحاد این ملاذ شرفی
ادا مکاه کالعبود اثر این شد لیت شایسته تکلف و غایت صلف انجاب نفقات
امان صاحبان تا او احزار آیام مقتد کان هر دو کرم و سماحت جود و سخاوت دفع تخم بر مکارم
صاحب [illegible] تعلقم کشید و جهار جهار زهر مر در بشین ابد و صحبه انعام سادات و علما و مشایخ
دوفضلا المصعدی که دایند پیوسته همه با شاعه خیرات و مبرات کاشته [illegible] ساختن

بلاد ربع بساط و اجرای ابنیهٔ دلکشا و احداث قصور وضع غایت جمال و نهایت
صفا در معمارانی وقت که کواکب اقبال الخصوص خدیو فلک‌احتشام و علوّ شان
دودمان احمد [illegible] شرف و رفعت بنیاد و بنای شرع ایشان دست که هر
مادهٔ غرق عرق خجالت بوده دکوه افلاک دل کوه بخشش خزن در عدد
لستان لعل و یاقوت ظاهر می‌نمود **نظم** هیچ مالی بحق نبود بی بخشش
لاد ابعوضه بالجنس؛ تا مآب نفسا بالانفس فی حق بوده هر بیش ابنیا دکوید کیش
ذکر فرح و رواج معمارات کعبه الوقت بخصوص ... محل احلا کو دیده
در اوقات که مقرب الخاقان ... با ... کیان ... خط بود و قالبچه
استقلال انشا نخست ... قصبه ... بود ... ساخت
بجای علیا بادشاهی بموجب شاه جهان آباد استادان بنا و معماران دانا
باغات دلکشا و بوستان دل افزا در صحرای بهشت‌آسا بتزوب قصبه ... بوده بو
سرای نعیم با دلطرح انداخته و در اطراف و جوانب ... مقابل دیوار آب ساخت
با دلکشای از ... بنما اطراف ... و کلبه‌های عطر بوده ... خیال
در اطراف و جوانب ... دکاکین ... و اسیا و صنعت و سرا
در همه جا بنا بوده با تمام رسانیده و حال آنکه شهر ... گشته
علیا با دیگر ... رسیده ... لطافت انهار ... هوا و نقش
کلستان آدم ... افلاک از انفعال کلبها ... کاهی

سرخ

سرخ دکامه‌ها ... خوش‌نوای طبع ... در وصف کلمه‌های
بدایع آثار ... روضهٔ رضوان فردوس الجنه ... از خیال لاله‌ها
چون زلف دلفریب خوبان ... سلسله ... کلمه‌های ...
همچون خط و خال دلبران ... نقش ... اشجار و ...
و دم ... فضای دلکشا ... جمیع اوقات ... **نظم**
چه خطه‌ای سبز ... ملکشا ، نسیم صبا ، دهقان ...
همه دلپسند ، چون ... الی الابد ، هوا ... نه
... همچنین ... الف ... قصه
... کرده ترتیب ... داده ... نوع
... جا ... معماران ... استادان بنا طرح
... الفلاع و ... حمام و ...
و ... معماران ... الانتفاع ... تمام ...
مختلف الالوان ... الخطاب ... ثلاث ... الف
که ... ما ... خیابان ... طرح ...
انداخته ... معماران ... عمارت ... نمودند
... طول و عرض ... فضای ... ساخته ... جا و
در اطراف ... الحضرت ... مآب ... الحضرت

در میان همان باغ عمارتی مختصر ساخته در سر رفتن قریه مزبوره مایع جمله
بظهور رسانید و اکنون خرم و دو توجه انجمل معجبه رسیده که درشان فرمایی
فردوس و طوبی خانکش باغات و عمارت بعینه اقوال طاهر ادم کو دید شعر
بسا ابنیت که طارم طاق اطلس هر دم از سر سده تا ابد پرداز دیکر دیکر
سر بوقتوان حصر نموده و در میان باغات و شارع سر بوقتوا و اعالی ساخت
در سفلای سر بوقتوح دیکر انداخته سرا پس خانها و باغات ترتیب داده انجل را
موسوم ساخت بناظر اباد و تا مدت سه چهار سال چهار دقم اب در جریان
بوده بیکار کار اب بانا ایستاد و تفواه صد کشت و آن موضع دیکر بخرابی آورد
و هر چند وکلا و انجاب بعد جریان اب سعی نمودند قطره بکام لب تشنکان اطفال
بنان نرسید آن موضع دوم بخرابی آورد و هر چند مر تعمیر ناظم ناظم سخندانی
مولانا وحشی باقی خط مختصری و عمارت تکلف ساخته و در خیالی مزار
منور حضرت امامزاده جعفر علیه السلام واجب التعظیم شاهزاده فضل و رضا علیه التحیة
والتسلیم بوجه ساخته نقاره خانه ترتیب داده و تا الیوم صبح و شام صدای نای
و نقاره بکوش ساکنان فلک اثیر میرسانند دو بیتی در تعریف درب
مهر بچرخ هما چون دل عاشقان جان سوخته کرم همه او مانند چو کنکو کان
هر شب از وجها ناو نور سقفش از اطراف خرج کنبد اسمان بو ستاده
چشم مهر و ماه بو کلکاریش کرم نظاره بیت بجر کل جا بسقف او کردیده

طلوع

طلوع خیل صهر اینک سفیده : در عهد الملک که محل نزول تو اولی است
و مصنوعه سا و عمارات از منهدم کشته بود عمارت نزد مکان اصلی
باز آورده بوضع و دانش ما نونکا ظاهر و هویدا خواهد کردید که مقرب
الحضرت الخاقان محمد علی بیک باشا مه خوانی ساختن عمارات عالیه
مایل و راغب بوده در ایام اختیار بقاع خیر در عمارات بدل نفس معتبرا
اصفهان در بساط و زینه و غایتی و بستان و شاه طور و حصه چهار د
سر راه خیال بیاه نخانهایی و سابقه را مصا بنا فرموده لاجرم غایت
الرحمانی اشعه شمسه اقبال او بلعانت نغذ اقتاب باوج ظهور رسانیده
و اسم شریف نیکوی عکا بر صفحات روزکار باقی و پاینده دارد ما بلی الحضور
و اخلف نیک اختر بیک محمد حسین بیک نام که هم هنوز ایام جوانی الله
بعالم بقا خرامید و حیلوی صفوف طلی بیک که بعد از فوت پدر نامدار بوده
وفلوت خطه بوغه ممکن کرد و بعد شمه از اوصاف حمیده در ضمن احوال والده
موقم کشته در عهد این نظام متوجه تکلمان نیکو در مرحمت مغفرت پناه رفیق
الاماثل والاقران ماده تاریخ والدهشا والیه رد صالح نیکو نهاد و بعد چند اکه چلد
حنفند ایام حسبی ترغیب یکسبکال صیغه مفید مظاهر فاده هر چند نظر
میکردان نیر بلند همت اطاعت پیدا نکرده چون مع نظر در حد افراط رسید
و اما حاجی بدست حالی انجمن کان نسبه فنا جا نغاد مود ان نطر با لوف ومعنی

العاده بود پیاده به بغداد رود حالیه بجانب اصفهان شتافت و چون بشهرستانات
اصفهان رسید دید که خاقان گیتی ستان سلطان شاه عباس ماضی بجانب دیهقان
و سمند باد رفتار را هاموار نموده که شمال تند رو از همراهی او بازمانده و هم عنان گرد
بگرد او نمیرسید شعر چنانک عاشقان گلگون و خوش بود • جهان پیما
توان شبدیز خسرو • لشکر و همراهی قابلیت اقبال بخت و حشم متوجه بود است
لیکن بجا و غلط او هو شیعه که انوار الاجاه فرما فرمانیه بعد از یک شاطران
رکاب فلک فرسا به بعضی که نام هیچ منزل بعد نه محل توقف خسرو جهان
گردید نامی پیاده بدان که همه رکاب سعادت انتساب بودند به تب مانده سوای
آقا ملاجی دیگری حاضر نبود سبب آن بود که باستراحت مشغول شده دقیقه‌ای گجرد
سیاه رکاب انزوای خانه معروف بجانب دیگر از آن راه طلوع ظهور نمود
خسرو ایرانی بنفس نفیس که همه خدام سوار گشته بود از نکرد دید همان نعمان
بعید که قریب بچهل فرسخ بود طی فرمود یزد رسید چون بحظیره قدسیه قبله از
قرنها که بخضوعت مشتاق چه بخشان روضه رضوان گردید آقا ملاجی را
سرکاب عالی المجید زبان بتحسین گشاده است بعضی دولت دولت
شاطران سرکار همایون انتظام نمودند دیدند اطلاحت جعفر سلطنت آقا ملاجی که
جانی بچون بیعت شیرین زبان فلک پادشاه نشان بعد از شاهی مجاورات عملا آقا
انعام ملت شد و خاطر عبادات عالی آقا از آن داستان او را بیدیدار امداد و داد و بود که

برکات

برکات عز بیعت بختمای الهی پادشاه کامگار اشکفته ساخته و بتاعت باعث
آن ملک و از احتشام و تقرب و تعظیم او بیعتی نمود که نامحرم حرم سلطنت
و جلال گشت ع هر که شد محرم دل در حرم یار بماند خاقان بنده نواز بنوع نسبه
تقرب و محرمیت در مجالس محفل اعلی او را اختصاص داده او بخدمت القد
مهتر بعد رکاب خانه خاص سرافراز ساخت و بخطاب مهتر الخاقانی مهتر حاجی آقا
معزز و ممتاز فرمود و مشارالیه تهنیت خدمت بوسه داده گفت بیت گل باغ
شه عالم افروز نباد • چراغ شبستان شعله‌ور نباد • خنده خرم خود قابل این منصب عالی
نمی‌بینم و استحقاق چنین نسبت عظیمی در خود مشاهده نمی‌کنم لکن نظر شاهنشاهی
کیمیائی است که خاک تیره را زر خالص ساخته و سنگ ناقص را گوهر کامل کرده‌اند
ع خاک که بدان کلک دو کف زر گردد • امید که از عنایت خسروانه شرایط ملازمت
بوجهی مرعی افتد که بدرجه احسان اقتران توانم یافت و در خدمت شهریار بیش
بیش که روز بروز قرب بیشتر حضرت شاهی زیاده میشد تا بکلی معتمد علیه
گشت و بواسطه ملازمت کوی شرف اقران در ربوده ع بحکم آنکه خدمت
توان بود کوی • و چند انامل آن دستگاه اسباب جمع نمود که در پایه تعین
بیاطن قیامت و چنین می‌گشت و بدستگاه بیرون چهره و شمار میرسید
و چون اجل مقدر در رسید بعضی از حضرت طلب ملک و مال بر داشته بجای ملک
شتافت و بعد از آن تمام ملک نقد و جنس تلف شد و از دست داد

بارور نخل انجناب هر یک از پسران والاقدر بمنصبی معزز و ممتاز گشته و رفعت
معالی پناه جامع الکمالات میرزا ابراهیم که بصفت فراست و کاردانی و سمت
کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بجلادت و کشاده رو و محاسن کردار
و اطوار پسندیده معروف و مشهور بود و قرابت قریبه با آنحضرت پناه دولت
دودمان سلطنت و جهانبانی اعلیحضرت کیوان رفعت قضا قدرت جمشید خاقان
رضوان مکان سلطان شاه صفی بهادرخان بمنصب صدارت خالصه سرکار خاصه
شریفه خطه هند سرافراز که عبده فرق عزت بتاج مباهات رسانید و صبیه
صلبیه حضرت اعتقاد از دواج اسمعیل قلی بیک ولد غفران پناه آقا ملک نظام
داده بعد از چندی وقت در درخت تخشش میوه مراد ببار بر گردید و در چمن زندگی
گلی شگفته گشت شعر چو بخشش باقبال منشور داد ؛ سپهرش یکی خاص ولد داد
بعنوان طلیعه طالع مختار از خلف اعیند در شهور سنه ثلث و خمسین و الف
آنافرین کلامی طلوع نموده موسوم گشت بمیرزا ابو الذکر بیک دیده امید چشم
و ملالان قرة العین و روشنائی افزود شعر دو نور طلعت از دیده سپهر کرم
چو بوستان ارم شد بهار خانه حرم کمال دین بقیحه الموزدولی بعد تحصیل مستحق
المحاسن بطالب در تاریخ تولد آنمولود معانی محمد بولوح روزنگار نوشت
بیت فلک تاریخ کرده اهتمام گفت : محمد ... اسمعیل و ضیاء ...
نیز برشته نظم کشیده تاریخ ویبالا آفرم کلاه بکوه : آفتاب پیدا شد

وجوهرا

بمیرزا ابو الذکر بیک دیده امید چشم و ملالان از دیدن آن قرة العین روشنائی
افزود   دو نور طلعت از دیده سپهر کرم   چو بوستان ارم شد بهار خانه حرم
کمال دین بقیحه الموزدولی در ایام طفولیت در عهد تربیت جد نامدار و پدر عالی مقدار
مقدار نشو و نما یافت چون بحد تمیز رسید بکسب کمال و تعلیم علم سیاق همت
گماشت
و در اندک فرصتی مراحل آن بسیار عطا نموده قطع گشت و در حسن خلق و خط انکشت نمای
مستعدان روزگار گردید بنابر آنکه حاجی احمد خان عمو در علاقه نظر رحمت
فرمان فرمای اندیار شده بمنصب مناسب سرافراز بود و سوق ملاقات هم عنان جاذبه شوق
گردیده در سنه ثمانین بعد الف بجانب هندوستان روانه گردید و در اکبرآباد بملازمت
عمو رسید و در همان چند روز از تاول مواجب نموده بمحسب سرنوشت کارفرمان قضا
و قدر ملتجا بجانب حیدرآباد دکن نموده بعد از وصل بدرالحکومت نواب
نامدار عالی مکان بنگاه خان اصیل الافواه کلکته که بدای عالم ادایی شمع شبستان
ملکت بهیه دکن و تواب اندیشی امورات تامل فرا بعقده مشکل بر گشوده و بیک نظر
التفات و عطوفت مکان سرگشته وادی محو زنبیل را بمرتبه جاه و جلال رسانید شعر
همتش و سنگ صحن بکشاده رویه نم : خیره ما ملک از عطایش دیده و هم و قیاس
انجنابرا منظور نظر اشفاق و مرحمت فرموده مقدم او را ماعز ایند ذکوام تلقی
نموده و بیاض اوقات خلعالی و انعام لطف و مرحمت سرفرازی و شادابی گردانید و اقامت
حال انجناب بحکومت و افضال اعتدال سرو سمی بخشید و بمنصب جاه و استخدامی

دو کرور و یک پنجاه سوار مع انعام و مواجب مناسب عنایت نمود شعر بکاری کی
اقبال یار گردد * از اول اساس بخت شود * و چون بموجب انقلاب الدهر باین صفت
فراست و کاردانی و سمت قابلیت ادنی ما کتساب اتصاف نمود بعد از آن دانش
کوی مسابقت از امثال و اقران در ربوده هوای تخم خیرخواهی و نیکوکاری و احسان در دل میمن
دل طوایف انام مکانت و شمه از بین اوصاف توصیف و نظر بصیرت ارباب
حقیقت بین حشمت تمکین و دولت گردید لاجرم سلطنت پناه هشتم ذی القعده در روز
چهارم شهر رمضان المبارک سنه اثنی و ثمانین و الف سرلشکری تا پنجصد سوار و مفوض
گردانیده سر افتخار باوج اعتبار رسانید و بر ضمیر ارباب استعداد مخفی
و مستتر نماند که آنجناب طبع نظم و سلیقه تمام در حل معما داشت که کمال سخن
کنایه تعجب و غزل نیز بر زبان میگذرانید در سنه خمس و سبعین و الف که مسجد
باشد و بعد از آن اصفهان ما حدث مسجد جدید سمت گشت در طرح قطعه جنت
در قم الجامع کمال نظم انشا کرد یا کرده دیباچه چون گشت بهین بخت
از حج این تاریخ تمام از برای شخف از حرف مسجد این تاریخ نازل شد
باید نمانند صاحب اللوح و غفران پناه محمد خواجه بیک احمد انجمن
فلکیان و اشرات دهقان عفاف و عفت بود در علم استیفا و سیاق و نظم ارقام
نویسندگی سر انجام امور العمل دولت و ارباب الزمانی صفت سلطان بیگم محمود
بنام امرخان خواجه سلطان بیگم شاه اسمعیل ثانی استغال داشت و بعد از مهم

بامر قدوة

بامر قدوة الامثال و الاقران خود گذشت و بسبب عنایت نامتناهی ملک جهان
مالک عقار و ضیاع بیشمار شد و در ولایت بر ضلع میان و لخت طلاب کمال
در خلف سعادتمند نجیب خواجه محمد سعید و خواجه عبدالحی بوده و در
اعتبار حضرت تقرب کامل بپایان رسانیدند و اکنون اولاد امجاد ایشان
در عنایت دو ماه خال عنایت عرف در خطه بهشت منزلت یزد روزگار
میگذرانید منظور انظار حضرت دیانت خواجه محمد علی یزدی اولاد امجاد
امجاد امرحمت و غفران پناه که آنجناب در حین حجابت بنیاد ماهر بود
از حیز طالع بعد از ترقیات در شعار دوم دهند صاحب الکتاب
حشمت گشته املاک و دهقان لاتعد و لاتحصی تصرف قرار گرفت و اجرای
قنوة علیا باد از خوف دولت میسر گردید انواع تقصیر طبع اندکان
بود در خانه اعیان امان اهل الدار از دعا یا خانه ساخت و فعال الملک
ساکنان انوار سیر و سیاحت نمود و نیز همت مجالس بمردن تقات محمودآباد بیبد
واصل انخرید مزرعه کاشته باغات بهشت بنیاد و عمارات عالی اساس طرح
انداخته در انقلاب خمانی چنان آباد نمود که حسن فرمای جان و مقصود خود
کرده و چون زمان اجل موقت در رسید قبل از آنکه امر خود خواجه ملک
قاسم و محمد امین دل از لذت سرا عمل و بساط و مصالح و صنعت داد و نمود
در خواجه ملک قاسم که بهمین فرزند ارجمند بود در امور بیضا داشت

از مشقت گاه و بیگاه و تعب اسفار بنفایس رسیده حصول مطالب بجا رسید کمالات و بعد
از آنکه سالها اوقات حیات او موصوف بمخدومه الملک ضیاع و عقار گوسفند قابل
قضا و قدر عنان اختیار دین بجانب ملک هند کشید و در گلبرگه دار ملوک روح بر نقش
از نقش غالب نجات یافته بجانب فردوس اعلی در پرواز آمد و از انجاب بلطف سعادت و تمنا
مامول موسوم بمعبود اعمال گلخوان جنت مخصال بلطف حکمت از در حق گوسفند و صورت
خوب در برخی موجب التصاف داشته و پیوسته نقش تحقیق حقایق بر لوح خاطر
مینگاشت و در شهور سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه چون سلطان هند کریم بعد از آنکه با
حمله بلاد گجرات در سبا انقیاد در بند [illegible] در پو هنگامی که خوف طوفان بیت الله الحرام
دار دولت نیابت در حضرت حضوف الانام صلوات الله و سلامه علیه از باطن پاکیزه اش
سر بر بخت بود با نفس در ولایت هند با عقد هم بر حوالت دریا بحجاز و یثرب شتافت
و لیو از شرف سعادت طواف و زیارت تحصیل حول اعزت عتابیز برب تصوب
وطن مالوف انعطاف نمود چون یاد بهی یا درین سید داعی حق را لبیک اجابت گفته
متنزهات الجنان در تحت همت پادشاه اخت و خادم السید المرسلین معین محمد امین
ملاحظه تخواجه محمد ملک کمال [illegible] در سخاوت معروف بود متقال العطیف
دکان اصیرف باکیفیه و خوی خوش [illegible] موصوف بوجه [illegible] پناه العز
مصاهرت جالینوس الثانی حکیم کاشف محمد [illegible] اعظم شان وسیب تقرب
پادشاهان عالم کار [illegible] بتصنیف بنیت رسید در مهابت القاب تعالی
اقتدار

افتاد در بلاده بود قرار گرفت و نخست حسب الوصیت قالب مرحوم کار را در رابی
در مقصد جید و دیگر در روضه معقد ابا بحکام تمام ساخته [illegible] افواق سیم
رسیده و پناه مخزن بان نخست کشید و موجب امن اهمال داده و بوده باشد و دیگر
بلیها بسته بر اعیای عظیم [illegible] تا او مان داد تو دوباره بعمل باشد
د موجب بقای حضرت حوی قیمت حال [illegible] ساکنان و مستعدان بوده باشد دیگر
در محله ابو المعالی مصغر ساخته که ابابان ماما و [illegible] سادات [illegible] پیوسته
لبیک انا محله [illegible] الحشمه هم الحجاب کام اسیغ ساخته هر ایبه کرده
و بنام آنکه معین محمد امین [illegible] باب ساختن نصوص و فضائل [illegible] دعا آغات فردین
ملخص تمام داشت و در این باب عنایات بعمل آورده چندان تصنیف نمود که
بنوشتن و گفتن [illegible] بیان [illegible] بقلم حکایت
نکات [illegible] نظاره کردن [illegible] محله اداء
ابکار معانی [illegible] خوش الحان [illegible] سخن
[illegible] الملک [illegible] انتخاب [illegible]
قرین [illegible] خواجه ضیاء الدین محمد [illegible] حب
[illegible] بتقویم [illegible]
[illegible] داده ابن [illegible] رایج
[illegible] رضوان [illegible] گرده دوام [illegible] اللقا

دعاگوی دو سرا که بر دو قامت زده طرح باغ بهشت سا الله لخت بها رفت بنکو بنا نموده
دعقان سر و عزیز کرده و د تکلف باتمام رسانیده بعد از انکه از انجا امور فراغت
یافت در سنه سبع و ستین و الف هجری بطلب کیفیات بیجا اندیشه عقب شافت الله بزیارت بیت
الحرام و فیما بعد سید لخر الزمان علیه الصلوة و السلام مشرف گردید مغانه عزیمت معاودت
وطن مالوف انعطاف داده بعد از چند سال ملحقیباد و در نهایت عزت و اعتبار بود مسند
مراد یک چند را صاحب کرد متوقف بوده که منعقد معقد بود و بعد مدتی خال فرقعه باد بابا
هم کاشت بنا و انکه هر کار ملتوی اکثر او قات بدعا گوی تهیا بود اوراق ووجه بیاد تعظیم
ثمانون و ثمانین بعد الف بدست تقدیر بحضور سبحان یاد الحق که اکنون انتخاب وطی
کرد بعد از خلق یک خصال یا اکمال و با نقد نهم میرزا کلب علی میرزا محمد علی میرزا
محمد رضا میرزا کلب علی جوانیست که ذات مکرمت و صفات آن را بخشم کرده سرشته شد
در عالم فنا ثبات طو ثنا الحق بر رباح خلوق را حسان نکشیده با وجود حسن صورت بخوبی سیرت
آراسته و حالتی بانها ادبی نکلفی پیوسته همه بودی دعوت و جوانمردی و فتوت و حسن
مقال و لطف فعال الذا و بیدا نظرای سرا پا چو چشم خویش عزیز بوده چون ذو الابدی
جلیل لطف و یعلی او بی حدا و دستان دو محبت اتحاد و خود و سنی عزیز بنا ذوهم
خلقش بیهیج و غم انتبابت خالقا اینزمان که سن عزیزش ده و چهل و دو جهل گذشته
در سنه و هفتکان مصاحبت کان حلا بی کتاب همراه اخواجت بجای و علم و ذدرد زبان
که در سنه ثمان و ستین بعد الف هجریه که با جم بخط او نشانه دو سرحد اوز غراب
و انزات

حالت عادت هست معتقد بر معلی کوی و بیدبرش طواف مزار فایض الانوار شعر
دین داحیان جهان سلطان علی موسی رضا انکه بهیچ حیثیت برابر کفته و قبل ابیت
دقال حاصل و در ماه مبارک صیام بطالعت سعادت کند ابید و معلی الی اللهی
اصلا سلطان مقام بوعقیربستان حوالی انتخاب استیلا نوا بی بافت و بعد از
چند وقت بخطر بوقه که وطن مالوف به جمعا و دعت عزیز نموده در سنه تسع و ستین و الف
قامید و قضا معتدر که بیان بجای کفته بدیار هند که بعد و بنا انکه مرد خلیق
مکرم باشد در زن و هم که عزیزش بجز محبت و خلق بودی تا اینزمان که بعنایت الهی و رضیعی
از اسرار عزت یاد شاهی که بلند ترین دیدیده بصیرت منور گردیده بعد از عمر بقصد حرب
حسن صفات خاصل شده و انتخاب جاینست مکرم متمعد بر عایت مهمانان و مواعات
ایشان مرتبه حسن خلق و مصاحبت معروف ابر طایفان بحجبت باعث کشته دعا
اینزمان که سنه هجریه بتعین و الف و ستیت منظور و انقطاع ایشان را عالم خوابی واموامی
اعلان است میرزا محمد علی بجامد سیر و محاسن شیم موصوف و در زهد و تقوی
و درجه علیا دارد و همواره بتحصیل علوم دینیه همت گماشته و در ابواب احوال انکه دارند
نشاط و کامرانیست تا این زمان که چهار و چهل از مراحل عمر طی نموده اصل مونکب
مناهی و ملاهی نشده و دیده بمحراب دینداری و طاعت و عبادت گذرانیده از خود تقصع
داخل گشته میرزا محمد رضا که فرزند که ترمیرزا محمد امین وصیت زاده بقراط الکل و ذی الحکی
حکیم کاشفا محمد است که انقبات عظم شان محتاج بتوصیف نیست عزیز نفسی گرو و بی

خوش خوی شیرین مقال از دو جهت تحریر احوال فضایل انجناب در دار الامان ملتان
اشباه و امثال انجناب اعتدال انجناب ادا نموده طوطی شیرین گوی زبان از جواب موجود
ابا دولت با این مضمون مترنم گردید شعر کرچه در دویم نکاما دو مفتوح جنونیستیم
بعد تحصیل در سفر بود انجناب پناه مقتبس الحکما میرزا محمد سمیع ولد میرزا
عبد الجلیل انجناب خلف سعادتمند مرحمت پناه میرزا عبد الجلیل و بعد از او
حکمت منظران دستگاه میرزا کبیا است منتخب انجناب ذات و کمالات اکتساب
افضل اماثل و اقران بوده تخادم آفتاب کمالات چراغ سبیل شبستان خاندان
مجد و کمال بوده که دیده بعادت طبیب الری بوده با بوستان حکمت اطبا عظام
سرکشید شعر جمال تو خوبتر از هرچه گویم کمالات تو افزون از آنچه گویم کمالات
بود ظاهر که کلکم انبیا فی معاصر و اذا مجمع کمالات طبابت که موجود است
استغنا نموده ظاهر همت خود در هوای تحصیل کمالات دیگر در وطن اندراد در دولت
عایت با فراغت همواره بوده باده بتکلف بتکلف بوده با حضرت عالیات اعمال
مجتهد اعمال و اشراف اهل علم و اجتهاد محبت میداشت چون شیرین قریب بجمیل
سالکه رسید تا گاه در سنه سبع و ثمانین و الف رحلت نمود تعالی شانه
معظم و معانی با سط ابسا ط انجام اخلاق و در دو شب و آفتاب جهان تاب قمر کمال
در نقاب اختیار کشیده شعر از یوسف مصر اقبال خوشبید فضل و کمال
انار چو سر در مقام مرحمت ... قضا و قدر ... محله یکتا میرزا محمد سمیع

دانشا

دانشا در منزل فیض افزا خانه بوده در محله ... و ... انجناب انجناب سعادتمند اکبر عنوان
ملکیت مرتبه جدید تصرف خدا ... در تعمیر انجناب سعد اهتمام بجا آورده
بوده از انجناب چند پسر نیک اختر یادگار مانده در سنه ثمان و ثمانین بعد الف
که موجود اوقات در شاه جهان آباد بوده استماع افتاد که میرزا محمد مصطفی مهین فرزند
که دو مفتون شباب شباب انجناب انجناب احوال ... بطرف جهان آباد توجه
نموده جامع کمالات صوری و معنوی ملا محمد امین ثانی ... در ... رجب
محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف بوده عالی منتخب و فاضل بود خوش ضمیر در علم
قرائت ماهر بوده از خط و تذکیر محل توطن آبا و کرام بلد السلطنت اصفهان
... و انوار عاطفت شاهنشاهی ... احوال ... در معاش
و مقرری همه ساله کامروا گردید ... جاذبه خاقان کامران بشمول ...
معلی ... و سجاده تقوی و پرهیزکاری نشسته سالها ... علما و اشراف
هر دیار ... فایض الجود جمیع خلق ... منتظر ... تا آنکه که
بنه ... عدن انتقال نمود ... تمام علوم ... خلف با تکاد ...
میرزا ابو الحسن نام که در ... مجمع اخلاق حسنه بود در ایام شباب و اوان
جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشته در سنه ست و ستین و الف عزم کعبه
حج اسلام ... سعادت ... بزیارت روضه مطهره شعر محمد نام ... جداد
... که درین ... در ... زینب ... چراغ ... چشم چرخ انجم افروز

ونام موجر نظم عادت دوروز قصه نمود وبعد از ادراک انوار دولت
خطبه در اول جمعات از شهر شعبه بطغرا بدل عالی و حسد که الاعتبار و اکمال
دوزنگ نخسته ساعات مکلف وتمام مرحوم سعادتمند خواجه سیف الدین
محمود نقشبند الخباب جنت ترا متقربه داخل باغ دلیب بوستان رضا حب
وشیرین کلامی خواجه غیاث الدین علی نقش بند بعنوان حاشیه در در اقسام
کمالات و هنر و کیاست یگانه دور زمانه و وحید اعصار و دهور بود و در معما صنعت
دایره دو وقف در معما بعدد او نقشبندی شبیه در نظم و نثر اشتا ابوم
کمالات او در السنه و افواه مذکور گشته شماز آن بعرض خاقان زمان
در نبین خلاصه اعاظم السلاطین ابوالمظفر سلطان شاه صفی موسوی
صفوی رسید قابلیت ادبیش بتشریف خلعت آراسته در جرگه
بندگان انتظام داده در ضمن عبادت التفات بایه منتد و شغل انجاب
دیگر در تواریخ عمارت در املاک زمانی اعیان املاک و مستغلات و باغات
تعمیر بنیاد و اسباب جمع نمود که کم در ولقعه ... مامور شده بود د
در غرا شاه فرید صاحب کرده در باب حالی از فضای جمیله متعلق بیم
رسانید و در محله خیابان داهرستان باغی که نمونه از گلستان ارم است
مشتمل بر عمارات و حوض طرح نموده با تمام رسانیده و بجهت مخرجا
اخراجات دو دولت آباد ... بنیاد کرده نفقه

بعلجان

بعلجان بانه کذاشته و نصفی دیگر را نقاشی نماید بلجهت اخراجات العید در قلعه
کهنه جایی ساخته و بعد مسجد جامع کبیر او در حوض مانند فکر
عقلا عمیق و بیان همت اهل سخا عریض بنا و در توقیت ...
تا ملکان حضرت در آن متفیض کردند و در محله قلعه کهنه حمامی
نیکو ساخته ... اثره از توقیعات الهی در شرف ... انفعالات لانزال
شامل حال الخاصه مرحمی الیه گشته بالحاج و عیال الغرف لتمام ... ورود
نهضت اشرف اعلی آنحضرت پادشاه بنیل الحاصل نمود بدانکان
منزل القبله ارباب حاجات و محل استجابت دعوات شتافته دعای
مسکنت با نحالت پا کذاشت و مدت پنج سال بعبادت شتافته ذی
قیام و اقدام نموده در سنه هزار ... ریخت ... بدیرم
و بنیاد برایوان و مجاوران از ارض ... رضا ... نکرده اند بدانه
احسان ... دل همکی ... محبت خود ... وفور محنی روضه مقدسه
شعر: امام الثقلین جان شاه ولایت سر در غالب کرهمه ...
آستان تو را سلیمانی : چاه خضر خود ... ساخته مبلغ ...
بقاء خود معین کرده اند که هر ساله جهت اخراجات کشیده ...
باشند و این خیر جاری امید هست که تا قیام الساعت باقی پایدار ماند
و چون خواجه ... بطاعت و عبادت دنیا را ... عالم

در مجاورت روضه منوره مذکوره آنچه حضرت خاقانی بنا داده کرده درے
تمام یافته اند در روضه مطهره مدفون گشتند شعر حیکر ... شاه
مدفون شد ... وقتیکه خاقان ... جامع فضایل و کمالات
اکابر و اهالی مولانا عبد الحی متولی خلف الصدق ... الفاضل محمد
معالی پناه مولانا محمود متولی است که شیر ... مجید ... جامع علوم
علوم ظاهری و باطنی مولانا سعد الدین محمد حنفی ... لمعات فضایل
و کمالات مولانا سعد الدین محمد ما ... اقطار جهان ... صحن
ربع مسکون ... قاتلان ... انجام اند ... شیخ و شاب بان
قطرات سحاب ... فضای جهان ... کلام
او ... عرصه
عالم ... اقسام علوم ... تصنیف
... معانی ...
...
...
... جامع کبیر دار العباده
... نهایت

و بعضی که

و بعضی که ... از ... نظم ... کمکان
منزلکاه ... جهت ... داد ... در محله
... باغ ... عمارات ... قرا ... خان
... طرح انداخته تمام رسانید که ...
ماند ... موسوم ساخته ... باغ ... باغ
مسجد عالم ... مولانا عبد الحی بنا
گذاشت ... و زاهد ... بود و
... کمال ... سلاطین ...
... از مسجد
اقصی ... وقف ...
... سعد ...
که حقیقت ... پادشاه جهان ... عرصه ربع مسکون خاقان
گیتی ستان شعر ... جهان ... پناه ... جم قدر ... شاه
رسانید ... احکام ... حاصل کرده ... داخل ...
... حفاظ و خدام تعیین ... آشخانه ساخته الطعام ...
فقرا و مساکین ... ضعفا ... مسجد ...
و جوانب ... نموده ... مراحل

عمر کامل طی نموده در ترتیب عقبی عزم نمود انجناب نجابت نصاب نادره زمانه حاوی
کمالات و جامع اخلاق حسنه شیخ ابا مولانا عبدالله خلف ارجمندش که
مجامع آداب و مکارم اخلاق موصوف و بصفت حمیده و نیکو و بهنرکاری
معروف و سیمای نجابت ذاتی از ناصیه جبینه اوش هویدا و علامات
سعادت دوجهانی از جبین مبینش پیدا و مسند قبولیت شرعی شایسته بوده
در تو [...] و حل و عقد و بسط و کشاد سرکار فیض آثار خانه معمور و بقیه
آمده و والد رسیده کامکار گذاشته جهان فانی را وداع کرده در عالم آخرت
آورده و چون آن جناب معظم القاب حسب الارشاد و الاستحقاق بجای پدر باعظام
و اجلال و اعزاز و احترام قرار گرفته جمال اقامت با استقامتش از جویبار د
دمن الهی سرکشیده شاه بو مفاد تفضلها در عمارت گنبد هنر عالی الهمت
بر تعمیر و رواج در تو آن بقعه رفیعه گماشته و در مشرع بلوکات املاک
و موقوفات بشمار حدیبه و اجرا استقواه عمارت او را حیل عمر بحیره نموده ط
موقوفات سرکار دفتر بود محمد و بنوعی سعی و اجتهاد کرده که بنیاد بنیان مقدار
اهالی بعدن کار سابق و لاحق بود بجا او هر ید لله الحمد و المنة که بعضی الغا
دقایق کمال بعنوان حاصل موقوفات منضبط و اقتضی مصروف د
دقیقه فوت و فرو گذاشت نخواهد و پسندیده نماناد که پادشاه بحمد الله الغا
حسب خلف خلف ارجمند کرامت فرموده موسوم بمولانا اسحق که بنجابت
ادن

ادن با کمالات جمع نموده و مجدد طبع و جودت ذهنی و مکارم اخلاق و
محاسن آداب بر امداد ابنای دودمان آراسته و پیوسته نقوش رضا قلبی والدعا
مقدار بر لوح ضمیر نگاشته بضبط و نسق املاک و موقوفات سرکار فیض
آثار و مسجد مبارک بقیام و اقدام نموده بحوصله و احوال ضعفا و مستحقان و فقرا
و فقرا و مجاوره و عکس دایم در دم و ممد دستگیر میباشد و عالی جناب شیخ ابا
عبدالله او مساغ و ابجد ذکر باد فنا و انتقال یافته بود محمد الحق عالی
اندلخته و در تویینی انما را باد الخ سعی جمیل بجا آورده چه گویم از صفا
درویشی و فوزه ملا احمد شان کرد که وجود العین نیکان و فوج قلبی
دیگر از دنیات و ممکافون سنه صد هزار اصلا از فوج جنت و الکوثر دوس
برین تمام بایدین بهشت فال دست سبحان آرین نمود و چون دوزخ ما بنده
سوخته شعر ز دستش این بود بود جنت بهشت عدن دیده دیگر
نشسته شمع عنبر سعید نیم عطر بوی خان بود دوزخ از نهو لبخند ها
در فوزه کرد شعر هوا چنان نشاط انگیز و شکوه است که انساندرگنج
غنچه و پیوسته لوتی تا مید آن لوخ اصح کو یم الذی نوا کو هی الجناب داخله
اشراف و اعیان نصیب با کو منتظر اعمال کرمان بود لغایت بنکو اعتقاد و با
طینت محبت وفاق بود بصفات محل ود یانت موصوف بود و
دعا دف دانسته و در حین خوالی از وطن ما لوف تحمل رنج فا ملا وصل آن ما

کرده بود و بسند مشغول گشته بجز بنا و املاک ندرقان همه
کماشته و خلاف انبار غات بهشت بنیاد و عمارات و توابع تو هست باد
و منازل دلنشین بعنوان ملکیت شرعی در دیوان تصرف خود قرار گرفت
که احتیاط تعداد بیوتات و مدت سعی و نیک خیال در بودن بیاید
و هر کس خواهد بهوا از ترده بنیاد خالصه چون اجل موعود در رسید در
سنه ثلث و ثمانین بعد الف بناکام دست از دنیای ناپایدار داد
کوتاه کرده متوقات انجمان شاه قت خاصه شمونی یوسف شاد الیه
از مردم ولایت سیاه بعد دافعات جلوس همایون پادشاه گیتی ستان
ع حلد فلات دستعتاب شاه محجب حسن طالع علا الدین اشرف
دسیده منظور نظر اعتبار کرده بعد بخدمت تصدی غالصات سرکار
خاصه شریفه داما لعباد شعور سرافراز شده روز بروز تا در شد و
کاهداری ضبط و ربط مهمات از ناصیه احوال مشاهده خاقان بنده
پرور کردید اعتبار سرمایه فرید داد و در تصدی تعقیر شد که تحقیق
حل تمام در مملکت بوجه حکم ایرا کرده مال التحاقات فرد ص ما منغا رع نو
قوین دخانات دعکا کرده بید از جمله متملکات و محلات ار دیک جهار دور
دیو جهان دخانه شمونی کاروان ارای وصف شد دیگر خانه چنانچه
در قصبه بحر ... ماثر حکام اصلی انتقال خانه انت از هر کوشه روضه

اتنکاد

اتنکار دخانچین دوشیزگان دوحه دین کامثال اللؤلؤ المکنون خاصه شمس
یوسف دار نیرو سپید بعد نور الدین محمد نام که کال او خاهند وشجاعت در
ادایل عنفوان و جوانی شباب بطرف هند رفته بحسن طالع و دو وجود انکه منظور
نظر التفات خاقان عالیشان صفی خان شده در سلک الذات انتخاب
انتظام یافت و در زمان امارت او لعا اسباب دنیا و فوام امده بولایت ایران
فرستاده خود هم انجا مانده چون اجل فقد در رسید مخصص عقیده بید و
حالیخبر وانی نسخه بلغت حشاد صیه فاد هلی اخاصه شمس الدین محمد خواجه
نور الدین محمد حقیقی فدا ماند صبیه نحوی و مخ شیخ الحکمت انتد یوقوف ما بیلشاد
حاجی مولانا قطب الدین نقشبند بدل الفت و استقامت طبع و محاسن آداب
معروف و بصلة کار دوحه کرده موصوف لوح ضمیر از نقوش خیر خواهی
خلایق او انوار خداوند از کنه کلمة الحق معان عند الله در طلب بقای الهی
غایت سعی مبذول و خوش نفس جالا دنده در بلید حال در عنفوان شباب مضمون
استقبال کرد شعر هست طواف حرم کرد کار ده ده دو جهان واسطه اقتدار
موصی کنار در نحو سلام و طواف روضه منوره حضرت ختم الانام علیه السلام شاه عباد
اد دلالت دنیا دل عالم الیهم راجع بوجه که کمال العزت و عظا شعر شده و کار
میکند دلیل بعد از وقوف ما یحتاج باز مقعادرت منظور بدایع صور و منظور و واد در هفت
کردید طلم ما از حقیقت نساخ ثابت و مقصود انتظام در مان مجبر شمس ماهی بصوبات

بنیاد سخن بخشنده نموده از انجمن و مجالس علما و صالح کرام است و خود از کمالات ایشان ملا
عبدالکریم است که هم کنف کعبه مکتب جامع قزوین نشسته و اولاد و خویشان بخاطر خوش
حضور نکرده در سبیل این حال بعضی اوقات بنوشتن خطوط و تعلیم در آن هم گذشت
در خط ثلث و نسخ بدیع الحلاوه بهم رسانده جناب حاجی مولانا قطب الدین در اصل
صحبت بحر و جمله در هنر و اعتبار جنت مثال او به تعبد بر تمام و ملاطفت هم موصوف
و مکتوبات بخط او صبوح و مکرر و مقرون تمام در طاعت و فنا در بیت بالطبع چه بجهت از تنگی
چون جامع آدمیت اداده تحف زایر بیت الله الحرام خواجه محمد شفیع ولد خواجه احمد
در ایام شباب و عنفوان جوانی بامر تجارت قیام نموده چند مرتبه سفر هند نمود
در عهد انقلاب اسباب و جمعیت او بر حسب قضا به کمال رسید صحبت کرده از حج اسلام
و طواف نموده متوجه حضرت خیر الانام علیه السلام شده پس از مراجعت در خطه بغداد
در دامن فراغت کشیده در داخل شهر دیار بکر باغات خوب و مزارع مرغوب خریده
کرده در بیت تعمیر خوش نموده حالیه که سنه هجریه به ثلث و ثمانین و الف رسیده
انجام قریب به هشتاد رسیده و اثر پیری و از ضعف نیز اثر کرده محو ایام ظاهری
و خلل کلی به تنفس او در اسباب چرخ و عوارض ضعف به غرض قولش تغافل امده و دست
به حضرت [illegible] ادب طراوت و الطاف نهال بوستان جوانیش مانده
شکسته پیری شد که سراسر اسباب فتوت و ادب [illegible] صحبت مختل شده
شعر اگر ایام جوانی گذشت عمر بیهوده که جوانی گذشت داعیه کم
گذشت

گشت تعلقه قزوین وقت پیر باد و مومن کعب و لنجان [illegible]
آقابقا نام جوانیست حسین اخلاق نجیب اطوار با صلاحیت نفس موصوف
به صلاح و کرم از اول معروف که در اوان شباب به خیال [illegible] هوای طواف
بیت الله الحرام مشرف و زیارت روضه مقدس رسول الثقلین صلوات الله الملک
المنان معاودت خاصه غلامرضا به خال اصیری در مبادی ایام جوانی بامر
تجارت که ملخص ابواب معقولات مشغول گشته اسباب دولت تمام بهم رسانیده
در محله مال اصفهان خانه خاصه فرامکان از شاهی همانا بمنزل بهشت بنیاد است خریده
نمود و در نشاء املاک در قریه بعضی سلغرآباد بعقوبی فی الوقت بهم رسانیده
و اولاد و پسر نیکو صالح و عابد یکی حاجی محمد علی نام دیگری [illegible] سوم محمد حسین بعد از اول
شباب موجبات عالیات شدند در دارالسلطنه اکام ازجام کل نفس
ذائقة الموت جرعه نوشید به عالم بقا و نقل رخت از غم [illegible] قرة العین [illegible]
طول ملک [illegible] دلال مقدمه سیاه [illegible] ضعف پیری [illegible]
و [illegible] ملکت [illegible] طول [illegible] کراشاره پیری سفید است حالی
[illegible] شعر [illegible] پیری چو [illegible]
خوشحالی [illegible] عیش [illegible] الفاضل ابو الحیام [illegible] رسانده سلام
حاجی غلامرضا دانست که [illegible] پیری [illegible] خواهد گرفت [illegible] که
[illegible] در خانه [illegible] طلبید [illegible]

و خوض در حکم بعضی داشت از عهده زکوة متعذر از سامان و مدد تحویل مال امیر مغرب
خوف انبوه جماعه عدد ثمانات خفیف و وسعت بنا نمود تا تمام اندر شهور سنه
ست و سبعین و الف اتفاق افتاد و سر کار بیوتات و اعضای دولت کمی الحقا
از غرایب بود بعضی جشن و دوره کرد و کوچکی سر وقت کمی شکم مشهور و معروف
بعد دادن حکم دینی ید بیضا داشت اما از فضایل اکتسابی و نقصان بغایت
بی بهره بود چنانچه بعضی کاز اشاره نموده اند نظم حرف طالع ز خرد اهنر
مه مجلس ملاحظ طالع و تقدیر قضا از مرتبه و کان و وادی تنبیه خطابت
خالصه سرکار خاصه شریفه خطه بنده حکومت و عاد و غیره محصول سیاه و سبیل ثبت
چند سال است با استقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل داشت و در شرب مدام
شغف تمام داشت مضمون این رباعی که نتیجه طبع غریب اوست تمام حال
او دارد شعر شغل تو و این باده پرستی با هم * مانند بلند پست در پستی
با هم * حال تو بچشم خوب رویان مانند * کانجاست همیشه تندرستی با هم * قدر ایام
اقبال در دهکال امغر دیگی و بلند بیعانی سلطنت عمده علم کامرانی انتقام خلده بود
تا آنکه منصرف در اموال دیوان و متعلقه بر رعایا بمحو سیئ متهم گشت و در سنه
اربع و خمسین و الف معزول و محبوس گردید چنین حقها از کمال نا مصلحی مفید نبوت
دید افیون خورد بالا بر آمد لحد سر دیده نقاب تراب کشیده بود بیکار و ضمیر و مشغول
بود نگار و صاحبان دولت و اعتبار پوشیده بیمقان تمام داد لرکمال الافصح
کمال الدین

کمال الدین از مضمون انشاء کلفت کم ناده طبع دانش بینش بوده بافلاطون
دوران دم از طوطی زمان کاشف محمد الطیب برهم زن قلم حاف رقم کرده اند معلوم
همگان میگردد شعر بخت دوات بکار دوانی نیست * جز نام ابد ایمانی
نیست * کیمیا گر ز غصه مرده و رنج * ابله اندر خرابه یافته گنج * و دولت در حکایات عوادت
نصاب الحمادی دولت لیا با اغضادی نواب مستطاب فلک جناب اقبال انتخاب
خورشید شعاع فریدون کامکار فردوس مکان فلک نشان پناه ملقب برتبت جنانشیان
جا الیوم الحمانی ملائی یقین کلامی انکه او را بوصف حاجت نیست ملا کاشف
الدین محمد سلام ما الکلام عرض مبلغ در بلندی امیر و کهر سخن بدین مقام رسید
طوطی طبع زبان انجمن رباعی اعراض کرده در بیان احوال دیگران تتوتم در داخل
مرحوم خواجه علی اکبر طراح بصنوف کمالات انسانی و فصاحت دخل و افصاحت
داشت و بیا صاف ادبای عرفان بحقوق استعداد بثبات اصحاب ایقان ذوی فنون
خیرات و مقامات اقبال از تمام داشت در بدایت حال بمقتضای ایام شباب پیوسته
با اسباب صحبت و سرور و بنوا القان بجلیس و عشرت چنانکه خدمت در ایام ایاک و
شادمانی میگذشت و نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی تا اوج فلک
ناهید میرسانید تا آنکاه ابواب عنایت ربانی بر روی دل او گشاده نفتح کرد پیوند
در آمرزی بجانب ذره قدرت لطف و جاعت در وی بخیرات و مبرات بلیغ
گشته متحلی بشمایل التقا سهم و صنعه بنا نمود و اولین فخر محمد هویت الهی

نعل انتخاب مصنعه ساخته گشته که بر پای اعمال تشنگان بادیه غوایت مانده و
سر ابتر کرده بود خواجه مفوض شکوه فیاض علی الاطلاق بجای اسعد انگاه بود
ارادت ما سنان ملائکت اساس بیت علی عالی الشان معضد کل بلد لیس
جلد را دست توسل حبل امانی شاهان خاک راهش حریم قدس درد بارگاهش
دلا تو عروة الوثقی حبانوا ملک تاریخ بیش از آنا اورد در حل اقامت
کرده درد تمکن سعادت نشان بطاعت و عبادت حضرت ذو المنن ما قامت
وظایف صیام و قیام هر گونه فرایض و سنن میسر ساخته تا وقتی که جهان فانی را
وداع کرده تکیه بعالم باقی اسعد و در روضه مقدسه نجف اشرف المعلی مدفون گردید
و انتخاب داده پسر بود خواجه محمد رشید و خواجه محمد معصوم خواجه محمد رشید در زمان
حیات والد الفقار حیاتی نموده بخراب شاغروب نمود و خواجه محمد معصوم بعد از انکه
بطواف بیت الله الحرام و زیارت روضه مطهره حضرت خیر الانام علیه السلام مشرف گردیده
بود در سنه سبع و عشرین بعد الف در سفر عراق قندهار اورا سیادت فنا داد و بود از
اصحاب الغیاد بود نماند که خواجه علی اکبر داماد الملک رفیع ملا علی موقت مقامات
بسیار مکالمت کرده بود و انتخاب در ایام مجاورت نجف اشرف شخصی علی قرب هفته
در صحرا از معروفه و سعی کار ما لبان فقرا و مساکین تا بنا نمود و ابضاعت مآلیه
خانه متکو در محله العسیر بود که بجاه سلطان اباد بد انجا است و در ایام اختیار عمارت
ملک کرده بود تا اکنون معتبر اغلاض باقی مانده سطر دوم در ذکر صلحا و کوشه

نشان

نشان و مجلدسان و هنوز و انفرادف صکتر دادا العباده بود از مستعد ات
بود و خط اول در ذکر صلحا و کوشه نشنان ابو سعید ابن الله حافظ قران
دقایق کلام الملک العلام سید بن صحیح النسب بصلاح و تقوی اراسته
عبادت و ریاضت و نکوی بود گشته در اوایل ایام تنک کلای شاگردان بسیار
داشته که ادراک قران اموخته و تعلیم قران میکردند در سنه سبعین و الف در قریه
صفیر نفت ان نعل اقامت انداخته بطاعت و عبادت مشغول
گردید و ابو نعمة الله معین نموده که حضرت کامل عالم جامع یعنی جان
بستها انجد ما بین بعث شد قیام منها بعلی محمد زمان
جنگها نمود تعکومت شاب تکادم خلایق و محاسن اداب موصوف است در
کفته که جمله لطافت و ظرافت و استقامت عمل و درویش صوف و لوفق اعت و
انقیاد باکیزه و کلفت عبادت و معرفت در بحر تفرد انقلاب موبه در
بود حوش کنند انکه در لباس صوفی مانده که تحید عام دهقان خلق
و تبعین بحق موقت کرد اخلاص محالست ادمی با یکدیگر مجالست
با مجلس نمایم سال العلمای مولینا عباس کیلانی که تنها فضل و کمال او در این
اوقات تجربه یافت و اعطای نجد و اتحاد مستحکم بعضی انجمن انام که
ضعف در باصره مولینا عباس کیلانی که تنها بکذری حادثه افتاده با
دعا طلب مانده بود تا تمکنی خصبه حد تعال انقطاع ال دیر ساخته و مرحوم

انجق ترجمه‌ده موجود اولمغین ذکر اولنمدی نکودر مضمون ابیات شیخ مصلح الدین
سعدی شیرازی عمل کردمدن ای فاضل غریب بینوا دعا و ثنا قرمانکان
دعاسنه مظهر اولمشدر شعر بحال دل خستگان در نگر که روزی دلی خسته باشی مگر
مکر درویش فرمانکان شاد کن نزد فرمانکان ما بکن شیخ اسمعیل
صوفی مولدی بدر و لیلی بغداد با اخلاق پسندیده و آداب ستوده اولمشدر
دنیادن انتقال واقع اولمشدر بانه‌ده مکارم اوصاف بولمشدر و واسطه‌سیله دلی
دارده بحانی معرفت حظنا اهل اللهدن اولمشدر صیلادنده شعر
انوا که کمال معرفت حاصل شد هم مونس جان باشد هم محرم دل قریب
سی سال است که در مسجد جامع کبیر گوشه خلوت اختیار ایدوب اوقات
صوفیه عبادت منها به و با انکه حبین قناعت کرده خود را نان ملبقند در
دامنکویدر هر که قانع شد و توشه مجرد بوات دنیا کرنظا کوی کمال شعف
دارد طریقه صوفیه دانکو بخواند دو شیها حجمه صوفیان دلدباب
حال در حجره ادجعت ایدوب بعده بلاکی قیام مینمایند بعد الحال العدا حال در
دادنمام در دیبا ابد مید که موفق بوده ابن غریب قدس الله سره دعا ایدرغا
بی شاید که باز بینم میل دلشاد اخواجه محمد علی الشهیر بحاجی ادباب
صالحات بکمال نفس موصوف مذکور اخلاق معروف معلوم عشاق
قصبه طیبه باقی است در عنفوان جوانی ایام شباب بخط بوغام ساکن
کن

کت درد امدن تمام اسباب دعا بعرف مجرد ذکر مبالغ کلی بوده صوفی طلحا
دردیشان عمده و بعد شناک تونق و بنا بر دیگر همت در مرتبه سفر حجاز
دنیوی بعمده و الحال ایا دست همت در نوشه و کل بلت بلکه شته از
تکلف دیده شده کوشه از اسباب ایمان شده قانع نوشه بلا
الا در دلش که انزیقت مقادیر در سال که ادابده ابیاد حوان دانجرانی
بیوی دنا اوان رساند الحال انا ضعف در اطراف بدن بدیدا مدت
سرد اندلوه توز او نبریخت بجل و بسته دنیال فی تنکه صوره مواد باد
اندکار نمو مجره و پیمانه که تدیه مونره دکی دیوی غناده چراغ طرایف از
تند باد انت دنعت منطفی شده و نشاط نشاط بهجوم هموم منطوی کشته
دنیادان دنیا ایا انتقال الکیا امکور اند نظر نشاط جوان و بیوی
بحوی که ابعدان باز نماید بعجیب بیا مد بهوس کرد نظر برکه دری
هوس بانری امد بر جو بیر ربیشد و بیری عناد ذکر علیه در ساده الله توقع
مدد در دیش علیخان نطقه ناک در دیشی محذوب بود دار
کرامات خوارق عادات خصوصا در قریب به بیست سال الخط بود بعده
اکثر اوقات در دیوان منبکات به بر در بیوت کبی حوبی طلب بکوه وییرنسه
لرکار ده ضفای مخوب ایات قرآن و احادیث حضرت نبی صلی الله علیه
علیه بود دیواره نقش میکرده لکن که حر و سکنه با انصو علیهن انسان خا
قانع

فردوس مکان ابو المظفر سلطان شاه صفی انار الله برهانه سریر سلطنت را
خالی نموده عازم ممالک بقا گردید در سریر قدرت خداوند کن فیکون مقالید خلافت
ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضهٔ دولت
خاقان سپهر رفعت خورشید رتبت قدر قدرت قضا صولت خلاصهٔ ملوک
عالم زبدهٔ سلاطین بنی آدم شاه عباس ثانی بهادرخان داده ماهچهٔ رایت
ظفر آیتش از مشرق فتح طلوع کرده هنوز انجمن اتحاد نیافته بود و نعمیه از
خواص و ایشان معنی مطلع نبود عند بلیغ از ادبا بیجاه و جلال که بر کار دانا گاه شده
بود در دو بیتی علیحده از دلبیت میگوید که آنچه ز ایوان چه خبر دارد که در دو بیتی درش
ضمنی نمود کرامت و لیاقت زبان با ادا انتقال میکشاید که شعر بلیغی که تا
کرده قران درست بکنج خانهٔ هفت ملت بنشست اگر اصحاب تفکر تامل
نمایند و بکنه سخن او خواهند رسید که شاهنشاه قضا فرمان در وقت جلوس
بر مسند خلافت و گیتی ستانی تمکین نکرده بود و پادشاهان جهان سر بر
خط فرمان و رضا اطاعت نهادند و آفتاب رای گیتی گشای آنحضرت از
افق حشمت نورافشان شده ولایت مشرق و مغرب را کواکب اسما معدوم
ساخت و حقیقت آنکه شعر چو خورشید بر دارد از رخ نقاب
شاده نعمان گودرد اندر حجاب • بوضوح پیوست عارف ریاض نکته
سنجان نکته بجودت طبع و حدت ذهن شهرت تمام دارد و بدایت حال

چندگاه

چندگاه بکسب تیرکشی اشتغال نموده و بعد از چندی ترک کشیده بعد از آن او
قات بدانستن علم سیاق مصروف داشته مهمات بجهت مرسانید و بعد از
ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از دکاکین مناهی و ملاهی بیگانه
گردید و همت بتحصیل کمالات اخروی گماشته و در زمرهٔ صوفیه داخل
نماده همت ساخت و در سلک خوانین سلسلهٔ طریقت و در دیوان ما بایند صفحات
شان و ادوار عبادت و ریاضت و بعد از آن شیخ المشایخ خراسان
شیخ محمد علی صوفی مشهدی در سلک مریدان آنجناب انتظام یافت و بعد
از فوت شیخ تقوی شعار محمد مومن معتقد شیخ چندگاهی بدیار خود
در خدمت حضرت شاه گذرانیده بالاخره بمقتضای حب الوطن
متوجه بلدهٔ خود گشته و بانواع طاعت و عبادت مشغول گردید حکم دیرم
ندیم کرمضمون ... نادر العصر محمود نقاش
الغرض چهره ... رستی انگشت نمای جهان شد و نقاش ... اهل
جهان گشت انقلاب چهره گشای ... صورتگر از چین ... بقوت
... طبع ... نقش ... خطا بادیه حیوت
سرگردان شعر بچابکدستی نقش ... استاد که نقشها
بر بحیرت باد • چو زلف دلکش خوبان ... بیتی زلف
بتحریر رود • چو ... صورت کمالات ... چو صورت عقل ...

ملا نعیم خواجه معصوم نام که پیوسته تعلیم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه
و صحایف روزگار بتحریر و صنایع و در فن تصویر مصاحب دقت مقام دارد

بیت: تا خامه تقدیر شده نقش نگار ⁂ هم چون تو مصوری نیاورده بکار
هر چهره که نقش کشد از کلک قلم ⁂ از غیرت کند خاطر یوسف افگار

استاد محمد صالح ولد استاد شهاب حلقه تمهید سازنده نعان و مرجع معماران
دوران بود اجله آثار از استاد نادره کار در خط بود عمارت خان الفتح
دالخان بنا است که فوق ناطقه از توصیف آن عجز قابل و زبان قلم در
تعریف آن مقصود مایل دید دفعت مرتبه بیت نکره مرغ تیز پر نظر تا بسقف
آن معبد سند جایگاه توقف نماید بیت ⁂ پر از نقش و نگار از فرش تا سقف
همه مند بر دل آور فکر نظر وقف ⁂ ز عالی عرش نهایی چشم بد دور مقرنس طاق

چون او بوجود آمد ⁂ انتقال بنای حیات استاد محمد صالح در شهور سنه اربع
و ستین بعد الالف اتفاق افتاد باغ استاد شهاب که نمونه باغ ارم در محله
خلف باغ عزآباد واقع است از آثار استاد شهاب معمار دولت شاه ابد آیت

آقا لطف الله تصاعد در فن کارکشی بخت تر قدرت فنون زمان خود بود بقلم
اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بصحایف اعمال روزگار تحریر و صنعت جلوه گاه
همین بخیر چنین نمودی میکماشت بعد از تحریر بیاد داد نگار میشقت
بیتما نجم ضروب و حرف انک که با تمام رسانید با چنین نقایتش گشته

اما دنان

اما دنان و صفایی شخصی خوش بیت بود و منزل و محل نگار بیدل
آقا ملک حد محله خلف باغ عزآباد بود و او نیز مشغول بنقاشی ملقب ختنایی
نادره فقیه حجه بود در آنجا بعزت گذرانید آقا سلیمان آقا معز ولدان
شاه الیه که شغل والد از دست نگذاشته بیحه و مشغولند

خواجه سمیع زرگر بجودت طبع و حدت ذهن شهرت تمام داشت و در اوایل
حال چند گاه بکسب علوم پرداخته در علم نجوم و ریاضی ماهر گردید
بالاخره بهیچ جهت در معاش کسب زرگری اختیار نموده در زمانی
خان استاد گشته کوره تفتان آفتاب عجایب که از نذر او لایق بود به
رخشان ماه کار کار سیم بالایشود موافق بود در جوهر شناسی
عیار عمیکه بجز در دیدن صدق قیمه دری که دوران بود بیدانشی و دید
گوهر بمنزله تجربه محک از نقش و صفای درخشیده که بیت

روز و شب کوشش هنر کرده ⁂ در هنر کار خود چه زر کرده
هر چه بتوان زسیم زر ببر طلب ⁂ ساختی آن چنان که نتوان ساخت

در سنه سبع و سبعین و الف بجانب یثرب شتافته بعد از ادراک
حج اسلام و طواف مرقد مطهر حضرت خیر الانام بوطن مراجعت
کرد در همین ایام تا امعلو بیت فاتوانی عقاده نقد هستی باد
فنا داد نادر الزمان و الاعصار استاد محمد صادق قلندره ممند سان

و موج معماران معطلت دار عمل اتاد ان استادی داده کار ده خطه
فردوس نمای بود تعمیر عمارت جهاد سوی اعظم است که بین الجمهور
مشهور و منظور انظار نظاره کیان فاکان و التقاط دارست بر عله
مطالعه کنندگان مخفی نماناد که چون بر بیاض خامه تیز رفتار پاره در
عرصه مقاله ثانیه تک و دو نمود الحال عنان بیان بصوب تحریر مقاله
ثالث که مقصود خواهد بود بذکر احوال کاندها لا کو امامزادگان
عظیم الشان و مشایخ والامکان و بعضی از مریدان اخلاص نشان
در بوخی از غرایب حالات ایشان انعطاف می دهد انشاء الله تعالی
وحده العزیز مقاله سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات احوال امامزادگان و
مشایخ و بیان احوال بعضی از مریدان بر ضمیر و ضمیر خورشید اثار
موالیان اولیا و ملایک مخفی نخواهد بود که این صحایف موفوره
اللطایف مقاله سیم از مجلد ثالث کتاب جامع مفیدیست مشتمل بر
تبیین احوال امامزادگان واجب الاحترام و مشایخ لازم الاکرام
ایضاً محتویست بذکر بعضی از خوارق عادات ایشان که وجه الازمان
بوده که بنا بر اغراض نفوس صوامع بطایفه جلیل المرتبه احوال خیر مآل اثر مرقوم
بر گزیده در صحایف صحیفه تقریر کلک دقایق نگار گوهر در حوت
نخست در نهضت دیباچه نفحات عندلیب هر مقاله با ذکر جمعی
بدن

ثبت ساخته بود لهذا خامه سخن گذار در این مقام بیان احوال ایشان اکثر
داده در مقالات دیگر شرح نماید مثنوی کاد بیانات در بعضی قلم
گشته لیکن فی نفس تحریر کم نابادا لطائف الهی رهبر هر خامه توفیق بادا باور
نادهم بر داستان و اختتام در نظم سوی که حسب المرام امامزاده واجب
التعظیم والتکریم سلاله آل طه و یس امامزاده ابو جعفر محمد علیهما السلام ان
سلسله سلاله رسالت خلف الصدق سید عبدالله امامزاده اعظم علی
دانه درج خانواده سیادت نور باصره شمع شبستان هدایت امامزاده عبدالله
و انفاس ریاض توفیق نقاوه حمدان عارج معارج عرفان امامزاده احمد
و انگوهر صدف مکرمت حامل نیسان بحار حقایق و ایقان امامزاده علی اصغر
و انوار اختیم سادات ولایت فرزند صلبی است امام واجب التعظیم لازم التکریم
امام ناطق جعفر بن محمد الصادق است و انتخاب در زمان خلافت متوکل
عباسی که از امواج جور اعتقاد در دین مبین اقامت نماد عزت حال
کینه نهاد متوی خانمان حدائق امامت دلشاد می نمود و قطع اغصان
شجره طیبه نبوت داد عام کاخ معدلت بی بنیاد نمایان بصور می‌کرد از
طغیان بیداد آن مجمع مراسم فرزند دو رشته احمد علی بنا ان علوی لقب
در فرشته صفا بان حسینی نسب علوی گهران منکام گرفتن سیادت و علامت
اهل بیت طهارت است عزیمت نموده مقام سرافت بیان کرده است

بنوت اشرف خاندان امکان از خوف عباسیان پنهان ساخته بمقتضای
العزّ اقمها لایطاق من سنن المرسلین انقدینه حضرت سید المنتجبین مشاهده صوامع قدس
معدّسه اباء طاهرین محرومه باطراف واکناف دنیا نفس هماجر صغیر بود واین
اسمه رسیم هدایت جون شید صفت از افق دیار مغرب بیلاد شرق حرکت نموده
جون ساخت دار العباده یزد از اشراف مقدم مسعود ش بهشت آساءت وانات
گرفت چند نفر از یح راه امور مناب احتیاج سعد یزد که بیچ حسینیان
بدکان اهنگری مقتبه یزد مبادرت نموده اشتغال نمود وانجمان تو عزیمت حکا
طاقت کونه مکان افروخته روزنامه یزد در تصرف فخر الدوله دیلمی
بود از جانب اعلا اسعاد حزبکه امیری عادل لبند بیه صفات دانا قبای فخر
الدوله بود محکم مشا اختصاص داشت شیخ طلحه دارا الملک توفیق حضرت خیر البشر
علیه الصلوة والسلام مثالملک الاکبر در روز اقصد بیدکه و ضوعینه که یکی از فرزندان
ما بین حضرت امیر داد امام الهی متوطن او در این سرزمین تعلق گرفته او و الذعا
نموده کرامت داد و الی یزد از تیقظ هر چند تفحص نمود اثری از مقصود نیافت
شبی در یک منزل در تکیا ساقه جدید حدیث موسیه از مقام و مسکن امام قدیمی
وطن او را اگاه ساخته صحدم که قافله نسیم در بند مشام صافلان شمیم بستان
مناسعاد بکوش رساکرم اقلیم چهارم سمتان بحکم فرمان بدعت قلم نکاشته اند
خانکامحمت الارض قدیم بابوان منیا ظن ناقی نها داسیم فتحی خاصیع پیان دل

فضا بیز

بیغکستن بنا نقین معتبر عقل صاحب تدبیر تماشا دهد والی دارا الملک توفیق
مهمان سرای اساخلاص فرای دل را بجا اورده بعقاد اعتقاد اد نیاید فت
در و عاده عظماح رخاصه موالان ناظر را مجتهدا دعجت صفا داده بنا
عبودیت دنبک کعتابند اعوان و انصار معبد کان دو قوی طرانندی خجسته
حمه با تفاق کار کنان جوارح واعضا بحفات ملاقات که در عالم واقعه
استعلام نموده بود در دکان ساخت بعد از سه روز استه بازار تفحص در برابر
دو عمیدان مجنبه پایان جدیدی نظر وهم قدمان سقف گرفته کلنت
دکان حداد که از فیض مقدم کل کلزار ابراهیم در قطر نماشائیان بوستان
حقیقت صفه باناد کردن بود که سلاما علی ابراهیم گفته بعد شاهه عهود قضاء
با تمام نسیم خلق محمد عثمان نمود والی بخیال خود بعد از قصد
اصابت انگشتری را با ابدال خفیه وهر چند که است کشان نام و نسب ها یوئش
ما لعنه نمونه نجابت ادخوف رهوا است بیضاعت حجاب از چهره استطها د
نکردند با الاخره حقیقت بقیای صادقه را عرض نمود حضرت امام زاده
این کشته نسب نامه شرافت توجه داکر ده چون مطهره او تعیبه نموده
ظاهر ساخته والی بسعادت مولای مقدم کرامی العطیه الهی را فوزی عظیم
دانسته سر را به مفاخرت علیین و وسیله حصول مواهب منزلین ساخت
دانسته مجر و صفات صندوقچه احاطه امر کرد عجیبت برمیان خان دست در حلقه متا تعلق

بوکوش روان کشید و عقول مرعوب و سرائر خوف در دکوه چه سینان که
ازان تاریخ باین نام اشتهار یافته بجهة سکان از اختر برج هدایت
و هدایت تبعیت نموده و صیت حوزه باقیه بعصمت و ملکه سیاه
طهارت بوده در سلک ازدواج سلیمان بارگاه محرم بودند و در ترویج و
طرز جهانداری اقران معتبره بجهة صرف معیشت آنحضرت مقرر
کرده تا غایت تحویل این دولت که ثلاث و ثمانین بعد الف است اختلال
در خدمت شمائل این برکت مقدم نموده شمائل بحالت عادت باقیست
مقامی که ... کثیر الانوار ان الله اطهار داشت تا قدیم ابواب ابواب جنگلی
بوده مثبت است در حقانی که مجال دخل بیک نسبت و هم مجال بوده در تنها
شرحی که نمود کردن از نهایت از حد بیگاه فلان بوده مخفی مسعود مسکون
میداشت علو سطوتش طرایف تعدی مفاد این ... و از نهیب صولتش
پیوسته ارام و اطمینان از خواطر ضایع و حاله قلوب همگان مفقود و مطرح
بود تا انکه در دعنی سباع زاده خوف و هراس بر بیت خاطر همگان از لان غایت
اسامی هجوم او در عدو بالا استغاثه نمودند بمعدلت کیش در دفع ان سبع خون
اشام بفرزند شیر نژادان دو کرامت بحضرت بحیی باستعانت نموده در تکاب
ظفر انتساب با نکاب بیست دفعات ان شیر ابطحو نفرمود نموده که بیعیت بیت حوالات
دبر منزل العینا ابدانه مکان حزین بعد از امدی حالا بن توهم کشته متفرق کرد

جناب امارت

جناب امارت نژاد بقوت الهی در توقف سرپنجه شجاعت اردبیل ملاذ
موجب شده شر خود در انجال عذلت انداخت و مردی بوباء فوقه
اثنای آنحضرت نهاد آنحضرت درجات مبارک بر سرای کشید فرمود
که دیگری کسی را اذیت و سان در هر بدن بچه گوسفندی بجهة طعام تعیین
نموده در تاریخ جدید مصرقم کرده که ان شیر عبّا الهی را در میان اثر کرفته
که اطفال خورد سال بر پشت او سوار میشدند و بازی میکردند و او
اذیتی با حدی نمیرسانید و چون ثنا دلیلی وفاق سفید دریاه
وفا دار در نوشت دو عربی انتر بجذبت الزرد نام سر بقدم مبارکش
کذاشته نقد قدم حیات را ایثار مقدم همیونش نمود حسب الاشاده
لازم البشاره شیر را تغسیل و تکفین نموده در همان مکان دفن نمودند
العیز و بلان که بخشنده برشت بالحضرت فرزندان سعادتمند
کرامت فرموده در نسل ایشان برکت نموده در حال بحر ولنا اولا د
امجاد جناب امارت نژاد در دار العباد در اختر برج سیادت و عبادت
در غایت اعزاز فیضایات احترام بر مسند صدارت و کامران تمکن دارند یکی سید
ستوده حسب حسینی نسب قدوه فضلای نحا لکاوم نقاوه سلسله اعاظم
دامادم در حوزه مسائل شرعی واقف علوم عقلی و نقلی امیر محمد جعفر مفتی
که فتاوی عالم الوالی خود ستید از شرف صواب طالع و فروع بدی بتی

تابنده چون ماه شب چهارده در شب دیجور بلامع ما کرد در تا الحقایق
معانی در ذهن وقاد او جامع دقایق نکته دانی ذات کامل الصفاتش
منبع فنون فضایل و محک حقایق اساسش مرجع اشراف و اکابر
و اعالی در علم فقه و حدیث بکمال تفقه دار در چنانچه اهالی آن دیار
پیوسته از دریای ضمیرش استفتا مینمودند و در مفصلات مسائل از ذهن
وقادش انحلال میجستند و با کثر علوم متداوله خاصه در فن طب ید طولی
دارد اما از غایت دینداری متوجه معالجه مرضی از امراض جسمانی نگشته
سودای مواجبان علت نزاع را علاج ابدی سودمند مصالح مداوا مینماید
بظرافت طبع و جودت ذهن و سرعت فهم بجا اتصاف داشت و چون
عقلاء بلیغی دید بر و صایبه و صحت آراء و ناقبلش اقرار و اعتراف نمودند
و از کمال وثوق و اعتقاد همه در صغیر و کبیر در مهام کلیه و امور جزئیه
بورای نفیسش تقضی مینماید در تجربه مجالس و مکالمات شرعیه حل و عقد
نعان و منفرد حصر است چنانچه بر محرران مهره این فن هیبت قطع
شک گذاشته خط بطلان میکشد و پیوسته فصل معاملات شرعیه
و قطع منازعات کلیه در حضرت شریفش مفوض بوده آباء و اجداد کرامش
نیز در اعصار جمهور مشار الیه و مرجع الیه طوایف و خلایق بوده اند و نیکی
حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت غالب الانس کر اصحاب کوهر درج

سعادت

سعادت و نیکو کاری سلالة السلسلة اما مزاده میرزا رفیع الدین محمد الحسینی
که در نسب بعلی الدین حسن بن علی از فرق سادات ذو المعالی الامانی
دارد در صفا و کمال ذاتیه بار بعلو شان و سمو مکان آبا و اجداد معظامش اقرار
و اعتراف دارند بعد فرخندگی اختر انتقد وه او لا د صغیر امیر و طلب
فضل الله دانشمند منجل سادات فرع اصل اصیل امیر حفظ الدین محمد است
وانسود متحلی اوصاف با اوصاف ملکی و متخلق با خلاق ملکی نژادان
لبزیه نبوده بل فرشته بود بصورت آدمی ذکر نمودن ملکات ملکی ملکات بر
نباتهای خاص و عوام داید دانا آثار ابنیه و عمارات از صحت ابقول هو بدا
و ظاهر شعر در نقش نگار در و دیوار نکشته آثار پدید است صاحب
مجدا والحال میرزا رفیع الدین محمد انعام و نجات از خطه فردوس نمای
یزد صاحب تجمل و مکنت است و در نسب و اصل بحضرت قدوة السادات النجبا
امیر سید محمد صوفی کل موفق فاز بما الله محمد و سلم ایشان کرانه اجله سادات
امامیه ادا السلطنه اصفهان نماز و لاد امام امامزاده واجب التعظیم امامزاده
زین العابدین است در دست یزد در سید مشغله الغمان منظور نظر کیمیا اثر
خاقان سلیمان بارگاه شعر خدیو جوانبخت فرخ لقا معلی صدر مظفر
لوا گردید در سلک نقبا و اجمند در دو قدره مقربان بار در انتظام
دارد حاصل که خلاصه امامزاده محمد میرزا رفیع الدین محمد دارای صاف نیاد

حمید نسبت تمام یا بآبا کرام و اسلاف عظام بوده بحسن خلق و تعدیل صفات
و سخاوت و سماحت در پاکی و صفای ذات از اکفا و اقران منفرد بود و ممتاز و پیوسته
سر خوان احسان بر روی خواص و عوام گشوده خلایق از نعمت الوان لذایذ می
یافتند و بخشش بی دلیل الحضرت را خلف کرامی که هم از عهد خردسالی آثار دولت و سعادت
در جبهه او مناصبه حال او هویدا و کوکب عین اقبالش در نظر ارباب بینش
پیدا نظم بالای سرش ز هوشمندی می تافت ستاره بلندی کوکب
فرخنده موسوم بمیرزا محمد غنی که بی شائبه تکلف و تصنع در ایام حیات
مصطفوی بواسطه توفیق سرمدی کار بر رفتار ایام صبا و اوقات خجسته ساعات بر دل
بتحصیل فضائل و کمالات مصروف داشته و بدلالت ذهن سلیم سرآمد ابنای روزگار گشته
از انواع کمال بهره تمام یافته در خط ثلث و نسخ و در این خوش نویسی او نوا
دیباچه دفتر مکارم اخلاق پسندیده و محاسن آداب همواره با ارباب دانش
در حال مصاحبت مجالست می نمود و توقیر و احترام هر یک بجای می آورد
و محب بر خلاف ... اکثر الاولاد امام زاده عالی نسب ... نافع
الآن تعلق دارد الحضرت مرتضوی خصال الذی فرط خلیق دانی لبیب
صافی ضمیر ظهیر امیر ابراهیم که نسبت قرابت دارد با انجاب دهقان کامل و فق
شروط معرفت نسبت ... حاصل موقوفات ... کار ... انجال الی
تصرف ... است و ... نقل ... ... مصادف

معنی

معنی صوری صفا بدو همه بوده فاضل متورع مولانا جلال الدین فضل الله سعدی[...]
که از فحول علما و ... است در علوم معقول و منقول کمال تبحر و مهارت دارد
در داستان ... فرزند حضرت خیر البریه بمباحث علوم دینیه اشتغال دارد
و از برکات انفاس ... [illegible] فیض ظاهر ... [illegible] انتقال
آن بود که حضرت ... الجلال ... [illegible] ... ساختن خود
... که هر یک از ... [illegible] کشته اند ... خواص [illegible]
مظاهر ... [illegible] ... ظاهر ... خواهد بود
کرانه ... ظهور عالم تکوین ... [illegible] ... موجود کرد
از ... [illegible] ... [illegible] ... فانی
... [illegible] ... فرموده
... [illegible] ... است کرد دنیای
... نظر ... [illegible] ... فی الحدیث الدنیا
سجن المؤمن و جنة الکافر ... [illegible] ... ایشان در
... [illegible] ... بر کامل
... [illegible] ...
از ... [illegible] ... در سنه اربع و عشرین ...
امام زاده ولایت ... [illegible] ... محافل ...

غالب گشته روح قدسی فتوحش بخطاب و مدیح و امتثال امر و محبت الوصیه
جسد مطهرش را قیب عهد بخیر شریف در ساختند بعد از آنکه بکرم خویش
بجهان باقی شتافت بیش تربت الخضوع مکلله بخواب نقاب احتجاب برچهره
افکند در سنه ست و سبعین و سبعمایه صاحب اعظم خواجه ابو اسحق بن
خواجه حسن بادیج خواجگی صوفی منزل ناصر الدین طهر را کاشی نموده و سنگی
که تاریخ رحلت الخضوع بر آن ثبت نموده اند بعبارتی لوح کاشی بجای
آن نصب نمود طلبیات بیتی آن کلام ملک علام انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم بر آن نقش کرده ما انفعل بجا آن اصل ما بقیت در معماد
من عالم اهل مرقد الطف امیر معین الدین اشرف ساباط بلند اساس که
ما بین محله [illegible] قلان دخل حمام تربه بوم از بعض آثار بنا نموده و قایمان تماشه
طاهر شد او بکار بنقش نموده در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه امیر بن نظیر
امیر صدر الدین تیز ردی نو ضلعه زمین که در جنب خواهد و حریرت داخل مجن
نموده چون در اوسعید طبیب الخباب او یبقع ظلم بلد بصیر شهادت دست ما بند
در آن زمین مدفون گشت بعد از آن خلف الحسن عرض شمول صحت خاص فنا مجلس
امیر قطب الدین که در قدیه اکابر و زمان خود بود از زمین داخل خواهد و فر
الاولاد نموده صفه کوچک مقابل قبله طرح انداخته داخل افزون بالمجلس
مکان نموده دیگر بیت ضلع پنجره اتاق از ساخته بجانب بیرون وار اساس ططنبی

عالیقدر

مال الفقرا رحمه الله منقش و با طاد هفتم بر آن بر خواهند در سمت شمال الصفه بلندی
رواق برسم مسجد العدالت کرده خواجه میر محمد تقی دیبا ابن عم [illegible] صفه منقش
ساخته قنادیل نصب کرده خلف الاولیاء والمحققین برهان الملة والدین
شیخ خواجه داوی در جانب شمال سو رحمه صومعه ساخته و محراب از سنگ
مرمر نصب کرده و بالای طاق منقش با تمام رسانیده در هارجوان آن گنبد در شهور سنه
اربع و ستین و ثمانمایه خواجه احمد فرایحی که از مال الفقرا بن امیر زاده سلطان محمد
تیموری بود قطعه زمین خلف ساباط داخل نموده عمارات امیر معین الدین
اشرف طلب [illegible] ساخت طرح مدرسه عالی [illegible] انداخت و در فواد
بخانه شاه ذیش مفتوح ساخت و در حد دیگر یکی بجانب غربی گشاد و حجرات
بجهت سکان خدام و فقرا او بنا نمود و شبخانه ساخت در سنه تسع و ستین و ثمان
مائه و قفها السلطان العظام المجتبی امیر جلال الدین محمد قطعه زمینی از جانب
قبلی داخل نموده صفه مرتفع و طنبی وسیع مرحوم بنا نموده در هر بیرون [illegible] و
المنزلت خواجه معین الدین علی الملکی که جد اعلی عالیجناب سلالة المنجبین و برهان
المدققین صدر اسید شمس الدین محمد تقی بیع است با بابی وسیع متصل بحیاض
دخلوات و صفه و برسم مسجد الذاکرین کرده است بحیله داد [illegible]
ساخت در عطا [illegible] بیان مدرسه بوسعید [illegible] با تمام
رسانیده [illegible] در شهر سنه اربع و ستین و سبعمایه [illegible]

استرواح کوثر و سلسبیل بو بر فی فواد صنعم حیز نموده باجر واودیده داد ابقیت ملوق
کشته سکنه اهل تمتع مینمایند و ثواب ان عید شاه ثانیه بوجوه مایه فتوا اهل
میکردند و مفاتیح جدید بعید موقوم است که در سیم فرورده ماه جلاله موافق
سنه ستین و ثمانمائه هجریه بنابر مصلحتی کاملا الهی که قوت وادراک بر لمعان دلت
ان عاجز مقاصرات سحاب قهرمانیه در فضا کاینات الجو جیا متراکم کشته
قطرات امطار ذخیره سحاب ما نند انات عاصیان بوصفی بحساب دخر فرد
ملجن عدد انداد بفایان مهمان که در فضا ان جبال و فضا دامنه صحار جمع شده
بود صحیح گشته از قلل جبال بصوب صحرا و نشیب شد عارف ست در مکرشته
در طرق و شوارع در افکنده اوضاعات شبیه بطوفان عنیف و علامت
صور اسرافیل بوقوع آمده در تحیر ظاهر شده لرزه درانداخت عقود درور
افتاده بودی با خندام نمادند ابنیه رفیعه و عمارات عالیه خانات بکسان بعجزا
در ترکیب خشت و گل با جرانهم باشید و بطرزنا العین کر و محلات با سلحت
غیرا سمت نسا دمی و تسامح نیز وقت حاصل که مرتبه طغیان بموجه که ذکر طوفان
نوح ولاد نحایف خاطر متتبعان آثار و متحبران اخبار سلف فرو شست
چون ساقی ادوار ساغر حباب جام سپا لبریز مالامال انتقال الطبیعی
انحراف عافیت راجع صلکنا فاد نموده دیوانه وار بجرم محترم شمر را ب
علو بین حشیم تدم نمادانقاب بخجری نصف صفحه جدید و صومعه

وصفحه

نصف پا نغمه با فعد و سعیها پای طرا بوساخت و بجوار مرتبط صفوت مصر
اد العدحین الدر بید صحیح از محیط آبکوثر تر سیده که ایرمت باقی حویش
صهر درش هوشیار بانوی جواد نمودار دعید اعیان کرمادا کشتاخانه عقد
بلیغ عمودی تقاضا مشغال انقبال آنچه بعید داده با وضوح خویش هم با لطف جبا
ذکر فضیلت ان حضرت شریف که و جعلنا من الماء کل شیء حی افا السند افواه بر
انداد فع انکه نتیجه از استماع این تصحیف هشیاد اکنون هوش آمده علم فراز
بلیغ نیتها معانی انتقال اهتزاز عید بحل مرقد انکه نیز کور و در حدائق آمده تعدی
فراوت نموده بیان انتقال الفکر ثانی بر فرود رشد لحد مقالد صید الله بن فتح باب
متوکل مفقود التوکل لع فاسد المعتقد طاغیات تخریب نموده اکثر دیار اهل
ملت مقدس نوشاد مهادی بسیل درشد و بعد تشاد و ضایع طریق و سوت بیت
والتشاد خصوصا مقابر حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و علی اولاده
امجاد احمدی در بین المجنرا بحاد پل خالص الصواب مرکون تعقیب وبات
ساکنان احیا بعد از ارد طوایف محبان تعمد با دار اطاعت استان جعفر
اشیاء نیز در حبوب نیان منع کرده تعدی فرمود و فقها ارسند عبادت او ساختر بدله سفر
سفر نموده اند دست عقوبت و تعذیب اولاد آن حضرت کرده با واج
ملعون مرغل طرشوم تعیا کتفا نموده حکم تخریب مرقد فرشته عهد
سرخیل شهید آن آل محمد وسیله قاتم مخیر صبح شفاعت واسطه

کشایش ابواب رحمت علت تموج دریای مغفرت سلطان نبوت صفت داما
لوا متکی تکبیر لبیرادخ متقدس گریلاد و علیه التحیة ط الثنا در صورت فی الحقیقه
محزب بنای عمر و دولت خود گردید چنانچه در محفل موقوم قلم وقایع رقم
خواهد گشت انشاء الله العزیز و تفصیل این اجمال آنکه علوج بی ایمان و افساد
نامسلمان متوکل کجوجه شیطان در مرحد ان نظر همت نیز وان بودند
بنوعمادان انا الله طریق بعد بعد ان بیفواتوا بر روضه عرش قبه ملائک
صومعه لبسند که بازمین یکسان نموده از ادعا ادتی را خروج نمایند و
ثلاث ستند که ازین کشاحی و این نشانه ابودی اما نوا دلخت در عالم فی با
ادیغوز ذلال کرنو و سلسیل مجرد و مهکوعنه فرا اند غرض منجال الدکشته
عزیمت محرمی و کرد اباضطراب کرده تقریب شهد صدمیش انکه سبیل
اندوی ادب اینا در حیران کار خود گشته کالهی تو میلکر جا بعید طلب
جدتکا امام خطام شهید شیخ نبد ند که مقربان با بکاه ملک حمید گشته و
دلخته ملیان حضرت ان مرتبت اد شابد لب انکایت کشاینده ذنها
ما بعد ام حضرت مقدس شرع موسی ساخته کل الوده ضیا ان طغیان تو نما
کلاه که بی خلالات دخا بنیادی غوایت انشا اهدنا انحال ان اجوکال
قادت دعدم ابضا دمت عکوامت سلطان سرپو شهادت و اقف گشته اند
ادنکار بلند اعتقادی کردیده نلعبد از انیوا قعه شیعه انقیاد
فابکار

فابکار تعظیم و تحیته خاقان بنافته دار الخلافه جهان محروسه را بلد ودکرده به
تسخیر اقالیم سبعه نیران شتافته و مقصود از تحریر این حکایت که بخطاب
مربوط بود آنکه اگر این بود واقعه افراط نماید نسبت بمقتبسان نمود وفات ادهات
دعائیه در بتکاه دولت دعد و حرم و اولاد المخصوص و قدم جراید بیان تحفه
مقام استجابت بنت و همچنین اکو اجداد طاهره مطالبان دمحان خاندان
ولایت کرامیم علاب نبود محرز خوف عقاب در خوف عقاب ابن اکبر بر بنا و مقربان
درگاه داد و داد و دو نور و بکان بارگاه خالق اکبر که محبت اندازان سلاسل
محروس کردند بحال ملک طوبیات زینت مخاهد بود و همین سال میمنت
قتان ولای توفیق سید امجد سید جلال الدین محمد و سلاله سلسله سلطان
متعالی برهان الدین ابو شیخ داده و مسند ارشاد دیوان تدبیر خواجه معین
الدین علی و بیونو هریان معانی که معاد همت شان اعدای انکرده بود از نزول
نازل تحریر یافته تجدید معادت نموده بود و شیوا خلاص کیمی خاصه
معین الدین علی اندوی او دعانه خلاص و اجداد سعادت جدید بد لخته با تمام
رسانیدند شعر چنان بنیاد سعادت تعاهد اند و سیع که رهنما مطلع خورشید
انفعقن حصار نه دیو مقنعه که محو قرستوده شود که رخ لسایند بیچ دبا
دل داد هوس المقدور نجیبی از املاک رقبات بوقوف اثر کاد انقود
دعای محرم تکیه مرحله انتیه تماینده ذا المهجری کرد نشستی بخشی انتعادات محمد

شاه و کسی را ابن التجا بابت دست توفیق نگشت که با وجود ایشان چه داد و بانی طرح
مقصود عالی افکند شاهزاده بلند قدر عالی مقام شاهزاده فضل بن امام
موسی کاظم علیه السلام شهریاران خلایق قدر دار دلها و قائم الدجله هستند انتصاب
تاجدار ، هر مرادی که خواهی هست از ایشان طلب ، تا همه مقصود تو حاصل
شود بی انتظار هر که از اعتقادی پیرو ایشان شد نشد ، تا ابد مردود گشت
در درجه عالم المعانی خار و مورخان بلیغ آثار و ناظمان فصاحت شعار بقلم
اعجاز کردار بر صفحات اوراق لیل و نهار نگاشته کلک بدایع نگار رقم کرده اند
که سلطان ممالک فتح و ظفر امیر مبارز الدین محمد مظفر در زمان سلطنت
در فرمانروائی بعمارت حصار و خندق کهنه آباد یزد امر فرموده صاحب الفرمان
فرمان بران بعد اتمام شروع نمودند چنین بدان که آنکه الحال مقام سامی شاهزاده
واجب الاحترام است در آن سبب جز خندق موبی ظاهر گردید شخصی با
هیبت با جامه های سبز و سفید و مصحفی بر سینه گذاشته و چراغ جهت بالای سر و پنبه
بر جراحت گذاشته بنظر رسید که آن دو تا مدفنها در دست جراحت داشته آنگاه که پنبه
از روی جراحت برداشته فی الحال خون تازه از زخم جریان یافت و از آن اتکلونه
حفاد رسید که در دستگاه ما بخدا از شاهد آن حال و شنیدنا و آنچه بود
و آواز افتاده پادشاه اخلاص شعار از آن حال اطلاع یافت چون بعضی اخبار
رسیده بود دنیا از نکردن تعالی مظهر الشهید را بود و قبر گذاشته عدالت

چند علم

چند علم از نور انور بنت الحجاب افروخته گشته و شاهد آن اولو الابصار گردید بعد از آن نکوی
که شهسوار عظیم القدر طباق بیروق نیکنام اقوام خاص امیر مبارز الدین محمد
بانی سعادت و کتاب تحفه ملاه و بعد از آنکه آن بریعنی شاف و مقر و ممر محمود
مانند الحجاب را افضل ملک انظر فیروز گنبد بقعه و صومعه اندر حیات امیر مبارز
الدین محمد مظفر در خدمت بر آستان معلی شان امام زاده والا گهر گذاشته
مضمون این ابیات جا داد و سایند بیت البرز کوه را هم بتو ، روشنی عید
عالم بتو ، دولت از آن سر که بیابان یافته ، بخت بر آن دل که بتو جان بافته ، تا
ملک اندر دست کی داری تو ، سر علم بنجا که بود مایه تو ، گر نفی کیوم که بکمک فقد رسم ، تا رمز نیا
تو مرا چون رسم ، ذره صفت میغ تو لای آفتاب ، یا حقیقا سجود منجاب ، از
کرامات شاهزاده فضل بن رضا علیه التحیه و الثنا و کرمها آثار نشاهده و معدوم
اینکه بگوید پیدا آن بود که شبی در خندق بکار بدر صومعه امام زاده عالی مقدار
رفته بنا مشغول شدند بعضی کاملتر متعهد شد بعد الانتقام آتشی در
ایشان افتاده هر دو خاکستر شدند تا مدت که چند ایام در آمده و از آن تاریخ
تا حال الحین بنیاد قتل امام زاده واجب التعظیم شب جمعه که شب فضیلت ایام
اختیار کرده و حاجات متعلقات خود را عرض مینمایند و البته برآورده میشوند
ظاهر میشود قبه امام زاده و صومعه ساختن امیر مبارز الدین محمد مظفر
سنه سبع و اربعین و سبعمائه بود و چون سنه اربع و اربعین و ثمانمائه در ید سیل

امیر قطب الدین خضر شاه خلف مرحوم سعید شمس الدین محمد خضر شاه قطعه دیمی
ادنه شهرنده داخل صو معسکر ده ... جدکان اوتیدن ... تکلف وصفا بساختند و ترتیب
کتره چوه ... انکاشه ترتیب حلوه و ... پوش ... عوانا ... دده ها
خوب تکلف نصب ... انذا ... هوشمند که ... ینکه ... حال المعطلا
پادشاه ملک ستان شاه اسمعیل بهادر خان ... ده ... محمد کره و
تسخیر ولایت ... خان ... ایجا ... خطه ... انعطاف ... محمد ... ده ... بلی
ابد ... رقم قلم ... دقم ... خطفر اختصاص ... دعیحیی ... صوره کرامانی
کرانمایه ... عالمه تبادرشاهده و پادشاه عدالت شعار کرسید نبات ... مبلغی
انعامات ... بار ده بهشت ... یوز بو سیم ... عالی متولی استانه مبرکه
... ابن ... استمرار ... فراط ... ده ... جمع کرسی
ارادت داخل المو ... نعلایات ... مقصر ... امان نهاده ... کا بین
... ضمیشماد ... بقعه شریفه وقف کرده الحال قابلیی ... وقف عوان
مافی است حاصل القابل ... غلبه دعلت ... مصمم بحذ صاح ... دانسته مقصد فی
مبتوقع ... خلد ... جزات الله خیرا ... نوادر فانی بعی
الافراد شاهزاده ... کرامت ... بعجیب ساخته ... محمد نموده
و شیخ ... کوه ... بیحجا ... یامی که معرفت الحضرت
العلیة العالیة محمد ... خاطر ... کم ... رکابه خاصه شریفه
دده دار

... العبادة ... ده ... اسامی که انتقام الایام دوالجاهدین ... اش
طلبیخ ... اولوسه اکبر ... ساند سید حسین کل ... علیه الرحمه ... انتهه
... باصره ... سیاد ... ... رجم ... کان ... خانقی
با ... بوتی قیام داشت ... ... شغل تمام ... بعبادت ... خد حسم
... شریف ... ادده ... نحصی ... داخل شمرتا
حضرکه ... کانجانب مشغول ... سلطان ... عالم یافت صاحب حال
شاه بد ... دست ... ... شاخ ... که ... ده ... سید حسین
... سید ... انتخاب ... کل سرخ ... سه ... ارکه
بیان ... کل سرخ ... حضرکه ... شاده پیغام و نصیحت
سرخ کل ... منتظر ... سعی حضرکه ... استماع این
پیغام ... لنشغل ... کوشه ... عبادت ... ... کا داشتغال
... انکاه ... عالم حاوید ... شتافت ... حضرکه ... اشتمال ... بعانت
... احوال ... شاه ... جامع ... واقع است حضرکه ... ده ... خد ... عه
خانه ... طریقت ... اشتغال ... اجل ... تمام ... بیاد ... دو ... ذ
بلند ... کم ... خانه ... نام ... چنانچه استماع ... ده ... سنه
... زمان سلطنت پادشاه ... کوشه شاه اسمعیل ... زمان پادشاهان دولت
... ظرف ... کستان ... نساخته ... خط ... ولایت ... وجوب

مقام تنگنا که بعین شهرست محروسه سیحا نگاه از غلبه خوف و وحشت
متزلزل بود چنانچه حال الانتظام بعینه لمعات چون فوج بر جانب اودیت
داد بیند بر هم بعضی که محبه نجات خود سا بو بهلمان را انخیخت
مجیب الدعوات منت عجز نند سه حین که درد گان نخار بی نشان
بحق مشغول بود بعد از آن امد ضاعم کرد پوشیده بود بعد از ان که حمله فتاد ثانی
نقد بعد از بیع الی ثرا بها التی انجا ماده شعله ور گشته بعضی از دولت
که بیش اهل بود ند با تن ضعیف تهاوی محقق علیه که ورد بجانب
فرار ان ورده با تو کسان خود هیچ مکان توقف نکردند بیت التی
سوزان با شید ا بجمکن العجل منقند فتح از دولت که بخدمت
پادشاه خود رسید و چنانچه کرامات سید را معه بودند بعرض رسانیدند
پادشاه از استماع این خواطر اعتقاد داد دولت بخدمت سید بهم رسانید بسنجید
و ادا مجمن عهد ایا تو سید فرستاده و چون فرستاده بعد رسید نقد
جان نقابص ابواح سپرده بو بعد از اطلاع پادشاه از دولت مصر ده فرمود
که ارضه اصرف نقد دخوار بنا خانقاه نماید بموجب ایشاده بود سید طا اثبعه
نموده مصلحی دو بلیش بود بنا ساخت خانقاه نما لعد بالای سرطاح ساختند
و بالای آن از طراز امر پخته بر این بود دادند جز تعمید بجهت فقرا و
مساکین هر روز طعام مصر کرده و موقوفات ابوان قرا واده در جنوی بحر بود

ابو حفص

ابو حفص کرسه مرحله ادشا نیز ما لف هجری در گذشته خانقاه را باید موادع مقرون بحر ا
و صوف اوقات سرکار را تصرف متولی بود نیز نقد سید العارفین امیر علی
قوام الدین رحمة الله علیه بر خاطر فیض مظاهر دوستان العبا مخفی و مستور
نخواهد بود که بکمال اتصاف بصفت نفس عبادات معروف و بالجمله کمال
خوارق عادات مشهور بود در ایام حیوة پیوسته ها لی بلده بود صحبت
شریف سید مشاهده کرامات مینمودند حین انتقال از عرفیه دار ابی
و الحر و بانتقال در جوار مقبره نظامیه که در محله میر چهار
جنب دار السلخ دبائی انتفع شریفه سید نظام الدین سید رکن
الدین محمد قاضی بودند مدفون گردید فلذا انفاق افتاد که سنه ثلاث
و عشرین و الف هجریه در سید متوطنین بلده طیبه بود بجهت بنیاد
مرقد منور آن سید ستوده سیر دوزنه همه تمهید نموده اند و از صد این
سیر چهار تا تحول امور منور این دستبها و اهل محتوی کالکی
مردم شهر دعلجکا انفکو از آن در امحل حاصل میشوند و بیع شرح
اشتغال مینمایند نظم چنین فیم ست که تماطوه سیر و جوار مایل
سوط ماده بسکه بهم پخته همیان نقد گشته کا نفا هملی کان
در ده اطلس دومی قماش فرنگ ماند از انجامه بمر تبات نات
دو می دهند لیک با یکدیگر کرده بواساة چو شیرو شکر کیسه میکنند

دربند هلکنده هرکه عتی کیسه تو بوده تو هست بی تعرض داد ستکان
فارغ دا سوده ز سود و زیان و اگر چه عتی دست نیم درنند و جان بغرد شتاب
حم زده بین حرف و حلق نفیس است حرم بداد کن دونق این کوه و طالعکم
انعل ایشان شده باز ادکم و ایشان از حدود بواد شرم و چنین بحود
شکون ساخته اند که بعضی از اخابرها سعه و اشرم که درد انور دیر رنگ
مینمایند تا سال دیگر ها نوت و در منزل احمد نگاه میدارند سید قطب
الدین بنا بر فضل اهل الله بود و متنافر یحقیق معتقد کرده است که خواجه حجی را
میباید از عاقبت محمود است عالی حسب انتظام او حاشیه باتفاق جمیع از خطه هشت
مغول بر غیب و متوجه پیش محمد و معاشیه مطلق جمیع قطاع الطریق بعقاب ظلم
دفعه مجموع سر ایشه کشته اخراجات و خرجی او سید قطب الدین اعانت و
اثاث طلب بنجات طلب عود فها ازنا نعابر کرد و تمام پیان شده سید
ظاهر گردید و بسیار سعادت بجای معنی فیا اندوا ادی در دست دنیا جرب
اینجال حیف دست از کار و نیابان بر داشته متفرق گردیدند و اهل
قافله سال امنان بان جماعت که به نجات یافتند خواجه اد حجی بعد از توجه
از سفر بخدمت سید قطب الدین رسید خواست که از حکایت غریب
بسمع سید رسانده در بیان ذخایر انتکلم با نه از صحبت آنکه خواست
سخن نتوانست گفت بعد از تفرقه اهل مجلس زبان خواجه کشاده کردید

سید فرمود

سید فرموده که ای خواجه از دعا ما اقتضای است نمود تو باید که از موضع خود
با یشم زبان بالجمله اطیف طلب نکته انی بحیثیت نیامد و مدام در عالم محبت
ز جام هیچ فوری از طوایف انسان داعیه ورزیده الاجرام انسید عمر کرد
ضا بعضی مقتضای محور دعا محبت انجام وطن مخصوصه علما محاورات شتافت
و حسب الوصیت در بقعه منوره سید امیر علی قوام الدین مدفون
گردید و مرتضی اعظم سعید قطب الاولیا و مقتدا العلما سید نظام
الدین حیدر الملقب بیده روح الله الخضرا اذا کان و سالک النظام و
صاحب کشف و کرامات بوده و پیوسته ملفق و مشغول ارشاد خلایق همت
عالی حضرت مصروف میداشت تو بقی در ملقای موعظه ساعتی خاموش گشته
بعد از آن سر بلند کرده مبصر او گفت که انا لله المراد بما انک عند که تحکاف
کافران حرکت نمایند و مدهما از دو بعلم که کافران گردید دانو حاله دا
متوجه خود چنین ساخته علما و فضلا آنوقت این مجلس شریف بوده
اغاز کرده التمام موعظه نمودند روز جمعه مسجد شریف حاضر بعد از اداء
نماز حسب الاستدعا علما و صلحا بعد از منبر برآمد و شروع در موعظه
نموده خطیب کافران که جمعه بر منبر بود در باره سید حیدر میگی بخاطر
رسانید انجناب مخفی کلامی در بیان فرمودند که اینا نمی که انکار
ما بخاطر رسانید او در بیان این تعلق گرفت که خطیب نیز که بعالم

اخر شباب و مکوصه تو بعد انقطاع قوا را گوید فادوی پسری متولد
گشت نصر الله موسوم گردید و ایقان از نطفه در پیشانی بذکر الهی
اشتغال داود خطیب در همان روز وفات بجای او افتاده بعد از دو روز
بعالم عقبی شتافت بعد از انقضاء مدت دختر خطیب در حباله نکاح
سید در آمد از وی پسری متولد شد صاحب الاشاره ملقب بنصر الله
که بعد انتخاب بعد از نقل انکاندان مدلول العباده بود که در [illegible]
در سنه ثلاث وثلثین وسبعمائه در کوچه بیلت غیاث طرح مسجد
عالی انداخت در جنب مسجد جامع ملتغ خود مقبره بساخت و صفه
و طنبی نیکو ساخته بحجره اهنین بطرف شارع نصب نموده بعبادت خدای تعالی
مشغول گردید نقل است که چون شیخ نظام الدین دهلوی که از علما
دقت حقیقت او عصر بود در حضرت دهلی در سلطنت [illegible] شیخ [illegible]
بود و شیخ نظام الدین با سید روح الله صفا [illegible] ایشان محبت بسیار
بود سید مکتوبی بشیخ نظام الدین نوشته از غلبت خدا اظهار [illegible]
نامه را بمریدی [illegible] بطرف دهلی فرستاد چون بدهلی رسید [illegible]
بخدمت شیخ نظام الدین رسید مکتوب را [illegible] التماس
نوشتن جواب نمود شیخ نظام الدین [illegible] نظر کرد ان
شخص چون نظر کرد جمعی [illegible]

دیگر

دیگر که واقع است مدد اولاد العباده بود انکه شیخ نظام [illegible]
سید روح الله است که [illegible] و انتقال [illegible]
واجب [illegible] چون [illegible] سید [illegible]
موافق [illegible] که در دهلی [illegible]
در سنه سبع وثلثین وسبعمائه بود که [illegible] امامت [illegible] سید
تاج الدین جعفر مشهور بسید نعمان علیه الرحمة والغفران [illegible]
حضرت حق [illegible] نعمان [illegible]
کسی [illegible]
از [illegible]
خواهد [illegible] قرة العین [illegible]
کرامت [illegible]
[illegible] مصطفی قرة عینی [illegible]
[illegible] سید تاج الدین جعفر علیه الرحمة والغفران [illegible]
واجب التعظیم والتکریم [illegible] امام زاده ابو جعفر محمد علیه التحیة
والتسلیم [illegible] محله [illegible]
[illegible] بعبادت [illegible]
[illegible]

اهل الحاد العباده بوده از لمعات انوار فیض الهی کاشف بهر دیده که حدیث منا هدی
کرامات کثیر از آن امام عظام بسیار مشاهده داشته میفرمودند و معتقد آن خا
نواده در سال ... اعتقاد و اعتقاد افزود ببرکت وجود فایض الجود
از لوازم جبلت سادات ولایت و ابواب فتوحات بر جهانیان بعید ... گشته
بشفاعت همه در دعای آن اصفیای علیه قلوب ایشان در وجد میکرد ... مجدد
امن شعر هرکه باشد همنشینی حق دل نکو نهاده با نشینی با اولیاء الله
صفا ملقصاد مولف تاریخ ... نقل میکند که در صفات ... بکار ... گی
از ملفوظات و الوجدیات ... احد ... مجیب ... با
در طلب نهاده ... که ... انفاق ... سید
افتاده ... سید طلب نهاده ... که
از ... طلوع ... چنین حال ... سید
محمد ... کامل ... مخلص ... کردیده
جرعه ... سرحلقه المخلصین ... نهاده ... خود
کرد عمل کردم ... بخدم الجناب ... گشته ... ت
دارین ... فاضل الحاجات ... ساعت دست
النجم ... حلقه اخلاص ... بجانب ... د
در سال ... سید نظام ... خلاص ... ه را

سرنان

سرنان بیت بیاد محض کرامت بین سر جانب همچو نه دفع بلا گرد
از لعب بیت ولایت وجود سید ستمان در خ مخدوم الجناب را اشتیاق
ملاقات با و عظام از خواطر عالی سر زده حضار دعا گویان را معزول
شریف طلب کرده داعی ... کرده همانجا نمک معبد ... جعفر قبر
محمد ... غسل داده تکفین و خانه عادت علما
کرامت ... کلمه طیبه شهادتین
زبان کشاده ... با ... الحال
محقق ... سید کرامت ... نسب عطا ... امر معبد علما و ... ادم است
مثنوی خالق ... از طوطیا ... جان را ... خاد
... دانا ... کند
مرده را ... هر کس که را ... سید محمد ولایت وا
... کمتر از ... مرتبه سود
اخلاص ... جهان ... محض ... بیاد
... الکاف ... حسن ... جده ... دو داده
... خوارق عادات
السید ... حکایات غریب نقل ... انکه ... خاص

وقایع نگاران اظهار داده اند خواهر شیخ کبیر به فتح کورکی صیت خواند سید
نور محمد تا ممات حیات خود از فیضان نیک بخت کرامات بسیار مشاهده
نموده شد و وفات او در سنه ست و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاده مدفن
او در محله نور محمد الی یوم اولیا و کرامت هم کرد تا توفیق رفیق گشته بنیاد
سید نور محمد عالیه بر اوقات و این کامیاب گردید سادات عرب ضمیر مشهور بسیار
قل هو الله احوال این فرقه عظیم الشان چنانچه باید بوضوح این اوراق نتوان
کرده نکته که شرح و صفحه بیان توان آورد خواص و عوام از ان روز که این روز مقام
باغ کمال کاشی مشهور بیک بهشت در او هست و کتاب تواریخ زینت نقل است
در آنجا سه قبر است در تاریخ بود ملک کرده است که هر وجه انده بقم کو نقاره کرده اند
مکان شریف یک هزار و نوبت بود داخل الصحیح اند عطا الجنه فایض ملک کرده
بخریده شده صاحب خط سبز مولف تاریخ جدید بر نعت و قلم وقایع
رقم کرده اند که در ان ایام که ولایت فارس معراث بخت نصر و خراب
هابیل الیزن محمد بن مظفر بود امیر مرصع خط خوانده بود در تاریخ هاون بعد
تعمیر نفحات رخ خند قنبر ظاهر کردید و شخصی را دیدند که اعضا و دست
در دست پادشاه بر سر کرد خطی سبز دارد نوشته بود که در دست مصحف حمایل داشت
پادشاه عادل ... از حال اطلاع یافته با مجلس امده او فرخ گوهر که در دست پادشاه
حریر

حریر را از دست قبض کرده و بالنقطه اطلاع یافته چند انکه سعی کردند آن را از دست
او بیرون توانستند کرد پادشاه حواله انکار در یوقت دیگر کرده نیز از نحوی دیگر
معاودت کرده شبانگاه در خواب آن شخص را دید که تو در حضور آن رسالت پناهی
صلی الله علیه و اله السلام رفته بود آن بیکانی کرده ملک که مصحف خط را
مرا باز رسانند پادشاه از هیبت این واقعه از خواب بیدار شد بیت در دیده بکریه
کرد باز چرخ بلند ٭ چو تو قیصر بر جهان افکند ٭ پادشاه امر فرمود تا آن شخص را بار
دیگر به حریر همان مقام دفن کردند صومعه بالین او ساختند و صفه عالی تا ما
بسیار کرده لات بکرامات میکند علاقه قاضی خیر حمیده آمده در همان خط که
مشهور است مقابل نیاز بسیاری از علما و صلحا او را وجه آمده مثل مولانا شمس الدین
محمد واعظ و مولانا فوز الدین خطیب که از اجله اولیا و بعد از هر کسی که
جرجر سمیر را در حقیقت فلک اسلام مضمر کرد و بعد فوادی چنانکه بیرون
متوجه خراسان شده لشکر اسلام متعاقب تا به بیرون آمدند معنا بخشید
اشاره ان شده اهل اطرخ که بینه مجوس بودند شهر بالای لشکر نعره بیا
داشتند کردند و جهت آن خواست که ترکتاز باموس دعا کرد مسلمانان که در
مدائن بودند لشکری متوجه شده همه او بر قبح شده مجوسیان قطر و عیب جمع
از قلعه و قبح مجوسیان و فتح قلعه شهر جمعی از لشکر اسلام که خان در بکام
شهید شده بودند بر جامه ... ارضاء مدفن شد افتند انجا در مطهر انجم

در ان زمین بودیعت سپردند بنا و ان مقام منیف بنیان داشتیم بیافت
سید نصیر در محله سلغراباد بمقام اخوان ابو سعید قریب است غیاث الدین
الانوار و مطاف طوایف انام و موضع استجابت دعای ایشانست سید
صحرا و محل الرحمة بکسوت صوم ملقب است و الحق که مشهور است بنا
بافضول سنه استجابت دعا بنو ولدان بقعه بر ... مشهور گوید مرتضی
اعظم سید رکن الدین حمزه با ادب با ادب معانی و معارف دار العباده
محلات و جمهور کتابات غرایب حکایات و عجایب بدایات
عنوان جرائد اخبار سلاله الحضرت سید ابو جعفر حمزه بن عمر ... سلطان
سید رکن الدین محمد یا ابن کونی ... الله رحمهما صاحب شفا المقدار
با ابن خط توشیح و تزیین نموده که سلسله نسب اخبار بجد واسطه
ابی عبد الله علیه السلام ... و انتساب بجد و نسب عالی بزید فضل و کمال
ارادت و کوی ولایت ... معرکه ولایت بود
بود و مسند قضاء دار العباده یزد بوجود فایض الجود او زیب و زینت داشته
در ایام اختیار ... اقتدار بعد ... سلطنت حضرت مدرسه
که امروز مدرسه محمود شاهی معروف است مدرسه عالی بنا فکند و رفیع
... بنا بان ... دست ... داشته و بعد از ایام حکومت خطه
ادیم بنیاد بود در ... تصرف اتابک یوسف شاه بود بنا بر ان که

محمود شاه

محمود شاه از اولاد اجداد او بود به خاطر بی کران امد که سید ... از طرح
این قسم ... تلخ ... انتقام کشیده و دیگر سید
تلخ ... اگاه از ... شعله باز شعله ... اغاز کرد امری
غریب واقع گردید ... حاکم شقاوت شعار و بالجمله ...
تبیین ... و تفصیل ... اخطه
خطط ... دار العباده ... ساکن گردید ... محل
باغ ... ساخت ... بود
جدا ... بود ... با
جمله ... ایشان ... هم
و ... بودند ... یوسف شاه ... سید
در فضای ... یزد ... خاطر
... هم ... بود
این ... شیخ ... و ...
الوهه ساخت ... دلیل کرده ... بجهه
کشیده ... اینان ... ایشان ... بیاد
... بنماید ... شاهد ... اثر بود
درگاه قلعه ... بسلاسل و اغلال ... محبوس ساخت ... زمانی

این ابیات را با این ترانه یکی از افاضل ظالم شعار بعضی سانید شعر هر که
تیغ ظلم پیش نهاد نهاد بدست دیا بیخ خویش نهاد چند روزی که
سر افرازند دهر گویا گرفتیا دراندازند دهاتفی غیبی برای انتقال دهمیان
کرد کردی عالمیان ظالم بوده کز تیغ لعنت جاودانی تاختند کردند کمال
بالغ نیا در طرح ستم خیال البت کجد بعبرت خواند شد و مضمون این قطعه غزل
از زبان سید یکی متوجه اهل دنیا سید قطعه دیدا بر من ز تندی چه حد
ملک دنیا نشناس دهان و بنده نکو دو به نیر ناشت والند بسط ظلال الیجان
ملکو مرغ غرض ما را بر جانب نکافتند ذا عمال العمه همه نیکی مرتب ایشان
جز ابیضی فعل بخیلی بافتند در کام جیحون خلف ادب شد معاقب نالنیته که
کلی بوده از جوبا مسایه دست رد سه حد سر از بلاغ فضل کمال او یکشید رحیماعده
و محل از بر احل و تنکا فرط بوده و اسم سامی مه شمس الدین محمد بود در اما
دحیدا انکه با طالب در سدی کی مقصود و نیسید معا انقلاب بوستان جلال
در محل ما بینا با ان شهور بیکو هنا شناس دو مهانه نکوهیده بستا فتند
دانند بسط ظلال الیجان نکو مرغ غرض ما را جانب نکافتند ذا عمال العمه همه
نیکی مرتب ایشان جز افعال بخیلی تافتند و بعد از آن خواجه علی استر آبادی
بنفس خواجه تتمه سند و بداه اتفاقا حفظ محبوس ساخته بود و الخادم اولاد رسالت
پناه صلی الله علیه و آله را کو خدمت مسند کی سعی عالی نابسته بهیجها رفته حالتی

میر داخت

میر داخت و در همان که توجه شخصی بود خواجه علیشاه نام که کمک کاه به پهلوی
حینی ش ریست شده عکر ودن بهیان و عرصه خاطر ش بود بلمنیا فت عرضی
از شمایلی حصه سر فراغت بر بستر استراحت نهاده قبل خواب پیشکاه عرصه
معاعرض مستولی شد در عالم رویا بحضرت رسالت پناه نبی آخر الزمان علیه افضل
الملک المتعال رسید و انتخاب لخصوص ما و اشاره شد که فرزند من شمس الدین محمد
خارج جامع علی در منزل عبید الحضا از نظر اغیا غایب است بیرون دری اسوی
بجهت عوام یک ماه بقدر اصفیاء با سیم خرج با بعد از گر توجه دولة السلطنة نموده کرده
و اجرائه در منزل از مردان خواه ببیت خاطر محزون شده کان شادکن و ز شب
محزون گشته کان بیکن خواجه شاد را که تعجل ایشان که خشم از مزمت نخود مع هر چه
فرمانی که جان فرمان زد بهر چه در خواب بود و اخذ کفت مع ایتکه بنیهم بر بید
ما بین طلب خواب در ساعت چون شمع افروخته و ارحانان ان اش خیر شمس الحا بید و بوانه
صف الغدیری شعله شوق شد زیاده مستطر ابی نموده بعد از آن روی بجانب جامع علی
نهاد و در شرح حال ما را نمود بعد از آن اخوانه محضر سید شمس الدین رسید و روی
نیاز بر پای او نهاده در حضا اشغال کفت شعر یکذشت شام محنت
وصبح طرب رسید کم شد خزان هجر و بهار محب رسید در نقد کرا اشاره
بود ما استر تیغ نشانه ها صورت بود که نهال شد فرزندان هر ایجا و بیان ما ندی
دهم تیغ کرد دیکو در کرد بش بوسید و پیشکش کرد و مضمون این بیت ادا نمود

بیت دبیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم • سرزنشها گر کند
خار مغیلان غم مخور • و مراحل طی نموده بر حسب اسباب ایتحال الاشتغال نحو
شرایط اهبت کار سفر با طاد سامانده • و تمکیل او این بیت غلغله انکیز بود که
کفته اند شعر کر دهر نه زمین لطف خدا یار تو باد • همه اهل نصر قافله
سالار تو باد • و صد هزار نیب سعه کله خدا الا در قدرت طوی صبح ماه
بیدی خان اسمان بجلوه بنماید • شعر چون نافه کشاد کیسوی
کیتی شام صبح جلوه کان و لعبت نیام • دانه هنکام که بکد ماه با بطیه نصف
الیها نغفلت بر سبید شعاع تنو اصغر بر اطراف بسیط غبرا منتشر کشت
دروی نهضت بجمال الجمال نادای انثم جانا فرامی جون قلعه فتح وسیان نود شی
شد الحجاب جانکه صید معین بو معتضی • و غنیمت تمام و میل صادقی بلی
در کار ابتهیر عادی در حد جبت تعبیه تمادی علط الصباح که بهر مان فالق
الاصباح افتاب عالم تاب از افق مشرق طلوع نمود سحر اهتمام کشند و سبب
وان دافعه بر تا بر عقاب بکار این تمادی در ساحت اندا نقاب تشنکی بر نوخی
میلت تبعکام ما ما دو صعوبت ان بیابان صعوبت کا اوثان تهیر کرد و سید
ذو الجلال ابکثنی و دلت و فالت ... جون کوده اهنکوان نقشان ساختی
دبیب نسیم هوا هیچکاه مدا فتح او شود دلدو مردم خوار نونشی نظم
بیابان وسیعی بغایت ... محمود بعد کرد انت • هو ابن السی

وانی

وانی هوا بود • و نفس نبات ز اهون بعابود • وانسیج عالبعداد
هیجان بوف تا بحقیکه اقلیم بعث او انو رسید و از حرارت افتاب
تماشاهی افروخته کشت که هر که در هوا نظر کردی جون پروانه بسوختی و هر که
قدم بر زمین نهادی جون موم بکداختی بیت ذکوها الحجان و یند
نفس کرمی که از تاب افتاب ان جون شمع برفروخت • نیابد کوهی که
بر بنیاد دوزخ دیکر بر افروخت کار الحجاب با ضطرار کشید و از تشنکی جکر
کباب کعبه انکاه بیاده شد ... بیاد بر زمین نهادی جون کرم تشنکی
خود مهر جز بابحر باز جه کاه احلاب ... کفت که شعر
انا کم ... لطف بر داشته • سوار نیکا رمی ... بخاک ناکاه
فاصلت بعبادتها بر خاک نهاد سایه بان سحاب در فضای هوا
بر افراشت و از نضج فضل ... بر حمت ... کام
امید الحجاب سیراب کعبه انحضرت محمد نمود که جون بر اسباب
و اموال ... دست قدرت یابد ... قلعه ساخته ...
سالند ... انکه ... مطلب خود کا مجوی شد ... کرده
بعد ... صحرا ... قلعه ... شمل
... حمام ... مسجد ...
... کذاشت ... کنند

و الحق آن تعالی ابنیه که بموجب آنچه در بلندی با سر ذات فلک اعظم لاف
برابری میزد و همچنان سپهر بقوت طیران ملکی که بپای آن نتوانستی
رسید دست تطاول با وجود بوقایعی مر هوای خاکی دیوان نتوانستی رسید
ع قاعده بوم چون سپهر بلند   سعد خیاط فرخنده همه تعبیه هر کاری نام خبر نیلی
نموده اند و در میان قلعه چاهی ساخته با قنات و در سلاطین احیا نموده
چهل نفر را جهت آنجا توطن امر فرموده جمیعه هر یک مرسوم و مواجب مقرر نموده
و قوت و خوراک و سلاطین احیا نموده خرید از آنجا کرده و اوقاف ساخته و مقرر
کرده که حاصل آن بمصارف الطعام فقرا و ابناء السبیل کرده و چون وقف نامه که مقرر
کرده بود در آن مسطور و مرقوم کرده اند و بعد تواریخ خط مسطور
و مرقوم است که آن حضرت بقصد بودن و اسباب جهت امکان توقف نمود
و چنانچه گفته شد با الصبح اذا اشیا من سپهر بر دیدن کوشیده فراغ شب
سیاه فام بصفا صفت از نظر پنهان شد نظر بر آن قلعه ها بود چو طاوس مهر
خرامان شدند اند در یا هم سپهر آنجا بجای مبارک بکاربست و تعداد
هنا بعزیمت بجانب انبار آن از آنجا در تحقیق و تفقد شرح شهر بغداد نمود
تا بغداد رسید و در منزلی قرار گرفت در آن وقت پادشاه سعید سلطان
ابو سعید در آن جهان بود بر سریر سلطنت متمکن و لوای عدل التزم در اطراف
و اکناف جهان منتشر گردیده بود آن حضرت خان پادشاه بود که بغداد

تسخیر و سر تو بر رخ خاک فلک کرده و کشتی تعرض و عقد و دستگار سرکوب
افکنده و از بیم آتش شمشیر و معرفت آثار دین با د آن ذهره را آن بود که مخالف
صورت راستی تواند و دید و از هیبت سنان جان ستان صاعقه کردار
آب قوت آن نداشت که تو پیچ خالی کرد و از دیده شعر جهان مطاعت
امر آنجا نهاده که تیغ آتشناک عربانی شد ازاده و نعل الحجا بسطار و ما
سحرگاه فراموش کرده تیر ابلا اندیشی داده و مسند و زادت اعظم بوجود فایض
الجود مسعود نضفتا ثانی و وفور عدالت شعار خواجه غیاث الدین
محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله ادام الله دولته زینت داشت و الجناب
دستوری بود که واپسی مسیر تو دوست حامله ذات او با بهشت روشنی
افزای و بعون شمع نقوش دست که هر واقعه نوبت ظلمت زدای
نظم   بدو سیادی قلم فرازاد   تخت وار دانش و دانش و جابر هواد
الجناب بدرستی اسما بعد ازا داد در این جهان دولت و آداب در بیهقی
بر بعای البیت نوا تخت نهاد و در عالم بود حسن و جمال الحمد لله اداله سلطان
بر جد سالت صاحب قران بما اللب جلالت علی افضل العاملات و اکمل التحیات
اقامت نموده انشا یافت در سر تربیت الحضرت کلام شتر تبا ثنا و بکنه و نقش این
ابیات تحفه رقعه گفته که در زهد زنخدان بیت کامی مبادرت نمود الکمال
میکند اقسام آن طلعت المشتمل جمع مع موجودات دوشیزه بر سایه فرق همای

بر هر آن جایی که تو ظل هما بودی گستری : مرحبا گوییم در کمال کبریای حضرت
افزون باد ای که هر چه گوییم بوده‌ای : الحضرت بزبان معجز بیان فرمود که
ای غیاث الدین فرزند عزیز شمس الدین محمد ملک اعلی الله باد بر سید
قصه اورا بپادشاه ابوسعید بگوی در عطف لطف در گنجی در تقصیر هیچ
خواجه نکتی قبول جمعیت اخلاص بر کرانه کشته گفت ع هر چه حکم کنی
فالفلاح است فرمانت دل خوش حالی از آنکه از خواب بیدار شد بقیه شب
بطاعت بجا آورد کردند تا وقتیکه عارض صبح در شب از شکوه زلف شب
تا در خشیدن آغاز کرد در سماء الهام کافوری بعوض غالیه ابعبرتر
بر اطراف چرخ اخضر پدید آمد گفت شعر چو دست انسا شب
شاهد و عذر و مسلسل از رخ صبح عالم تجدد خواست که دست تقدیر نقاب
ظلمت انیق حال بر رخسار نازک برداشت : شاه سیارگان از قلعه لاجورد تخت
جناگاه سپهر جاوید اوازه دولت نیشی مجلس جامع عالمیان رسانید و در
در تفحص مجلس جاوید به منزل سید شمس الدین راه یافت و باعزاز و اکرام
تمام اورا بیارگاه شاه برد تا در حقیقت واقعه را بمقامی سلطان
انهی نماید لطف در گنجی سید صورت حال بکیفیت حال و سبب انتقال از فتح
اباد محذور بر عزت اقبال الستعاد نمودند بعد الغرض نازنین مضمون که نظم
بحضرت شاه ابد ... کانت نعمتا شام سحر بر جهانا و گفت نظم

افغامیوس کانون دل تا چه غایت است آثار فایده بر بودگی از بر جهان تا
بر قصه ظلم اتابک یوسف شاه والی یزد مجموع گردانید و الدیند
کوار خود بتفصیل عرض نمود و کیفیت احکام مقادیر شعار کردن تمام
قضا جریان پادشاه عالم پناه هیچ بعد سه چهار روز بعرض و مال
رعایا و رعیت نشان کشاده و سلوک از طریق عدالت دستور اقدام
داور پادشاه چون این سخن الحاب شنید ولقاد صدق و صواب
بر صحان انتقال از فعالیت جلیل الحجج بجانب یزد روانه نمود که بعد
از تنبیه و تادیب حاکم ستمکار ... محمد را انجا معزول بیرون
آورده بمسند قضا انشا منصوب عمادی هیچ الاهیت مرتبت سید
شمس الدین محمد مصروف داشته تا ضابطه ایشان رعیت بستان زیاد
دار طلوع لایقه ... جلیل القدر عظیم الشان ... تنبیهان
ممالک محروسه ... عامه ... کل و لایات ... فرخنده
بیت بالیدالله ... بعیش ... بگذشت ... بعیش
تاج ... ... نظم ... بخت
... بفرمان ... ... حضرت
شاهنشاهی ... ... کان کامکار ...
و فیق ... ... اشراف و اعیان ... و امصار ...

اطاعت و دولتخواهی کشیده و تماشای فرمان بجا آورد و بوجود شکر فضل ذوالمنن
دستور اعظم همیشه محروم خود را که بلقیس رای عصمت و طهارت د
...حمت ... وحشمت بود بعقد ازدواج الخضر ... و لهذا این
پایه قدر و منزلت انیسه عالیشان از ایوان کیوان درگذشت نجات یافتن
سلالة آل طه ولی بن سید رکن الدین از محلس شاه در بو مسند قضا و جاه تمکن
یافتن مورخین صادق الاخبار در صحایف آثار چنین نگاشته بیان نموده اند
که چون سیّده عالیه نابات چند که در چاه قلعه خود بود در سلک اسل ... برد
رنجها مدتی بود نامه شاه و سخن ... و قضا و طی نمودند ... و تکرار این
مضمون گویا بود نظم ایمان صبور باش و از آفات عید گاه نیکو شود بصبر
سرانجام کار تو تا کامه عنایت الهی در دنیا امن سلطان ابوسعید خان
فرمان فرمای ایران خبر ... صد باب صحیفه مقدم گردید از احوال سید رکن الدین
و ظلم ... حاکم یزد نشست ... انجاب الطلاع یافت ایلچی از پایه سریر خلافت مصیر
بجانب خطه یزد ارسال داشت حکم قضا جریان با تخلیص سیده عالیشان عز
صدور یافت چون ایلچی بدان دیار رسید اتابک یوسف شاه ... خلاف
در کیسه حیطه اقتدار خود یافت لا علاج انگشت قبول بر چشم نهاده جمعی
را بصحابت ایلچی ... بدرون یوسف خان از چاه بجانب قلعه خود بیرون فرستاد فرمان
بر آنچه در چاه در آمد دید که مار بیستی صفت ... خود ... گرفت
الفکر و ...

اللطف بوقت شکوه ... محل ... کرد خندان ... کاه کاهی چون کمان
کج نقاب ازبرآید نظم گهی شد چو سبزه گرد و ... و گاهی چو سوده نازکی
حلقه اکندلما ... ابولیلی ... فاندیان شده پنهان ... منه محراب
با تموج بیکوان ... ... فرزند ... حلقه گرده ... بود
انجاب ... چنین ... اقتاد ... نظر ... کان
تاییدا کشت انکاشید رکن الدین از چاه ... نظر
خورد ... تاب ... ملع ... تا ابد ... یوسف کمال ...
کردن ... صبح ... صرحان ... وانداخت ... نرگسته ... سر ... وداد
ب ... ساوات ... کامران بخت
صفات ... اقبال شتافته گوهرشاهوار سخن از درج لب کشاده نشاد نمود
نظم شکر کرد ... ماه ... اقبال شاه
باد ... کام ... شد گردش ... شامان امد ... تجربه
ماناند ... کتب ... گفته ... چون ...
انجام ... بل ... الله ... بیان حیله
لیجز جان ... انجاب ... ماتاب افتاب ... یاد د
و بعد ... بیان ... نطعم ... نشست نظم کردی
گفت ... دشمن ... ماکه ... میر ... نشکند و طعن

خاطر کجا بود نو خود شید بود سنبله اصل کجا قیمه کو هر شکند القصه
سید و کوا لیعن در ساعت سعد و کرم باعنی که تفاخر کند بدان ایام.
در صدر سریر رکین مجلس عالی آراسته حسب الفرمان پادشاه دوران جوبند
قضا نشسته در لجه سلطان ابو سعید خان دشمنان و معاندان دولت
که از یکدیگر بیرون آمده از او شنیع را بیت نسب داده بودند جدا بجدال
طلبیده در استکشاف خفیات و استخراج غوامض لجه لجه مبالغه مجد
افراط رسانید چنانچه دعوت که ایشان را تهمت باز نمایند صحایف جرایم
ایشان را بر هم نوشته کرده در این باب تا کیدات فراوان نموده آخر بعضی
از ایشان اعتراف نمودند و دیگران نیز بعضی وقایع اقرار کرده صورت واقعه
در بیان آوردند ورقه بوانا تا بجهت جناب سیادت مآب لنقد نیز ابو بکر
بعد از آن معاد شکایت نبشته بدیده یقین مشاهده نمود شد مع امتحان کردیم
در حال همگی معلوم شد انسیه بموقع اهتمام شکر کرده و منت داری گفت
المنة لله که بعنایت توجهات پادشاه عالم پناه نظم داستان کشته
روشن شد که در شب خانه از آسمان گشت و چون بر نور دوشن و مبرهن است
که هر یک از کمال استیلا و قدرت واقع که صد همه هست با وجود قدرت
بر خصمان از سر جرایم ایشان در گذشتم چه قدرت عافیت بود شمن نعمتی است
شکران در شکر کرده این نعمت عفو و اغماض تواند بود شعر بو کسیه
کار از

کار از چه شیک آید و از در عفو و اشکر نعمت خود ساز و همگی را مخلعت
و درم و دینار نواخت و به لطف و تعبیه تمام را تا صید کرده و بیلاق را
و اکرام موضع جان خاص و عام را بدام محبت او بند و همان چند روز
از دو مجمع که چهار دیگر است از ستیزه آن و آرای است وضع الناس والبیت
نوی محله کاذ امنا از نقلع جه لعن ظلمت محمد صلی الله علیه و اذن للناس
لبیک لجواب گفت عزیمت احرام زیارت کعبه تصمیم کرد اینه بیت اقبل
طواف حرم کوی تو آنکند و در دادی حرم طایفه جز ره باد لبیک فغان
معرفات سر کوبیت و صفحا قل جان منتظر او از دو اوا العزم انک لاف غالب
پادشاه و مستوی معاونت طول و حمل کرفته در اثنای فرصتی قطع مسافت
نموده مکه معظمه رسید و طواف آن کانع محتاج ایشان در ده توجه باستان بوسی
روضه مقدس حضرت سلطان تخت کاه رسالت خاقان بارگاه مرتبت
و جلالت شعر آنچه راکر مرغان ملک زیر کر نهاد به چرخ سطح کتاب
ساخت صلی الله علی محمد المختار و آله الطیبین الطاهر ناد تعمیل عتبه علیه نبویه
مستعد گشت شعر ای خاک بوسی در دوست مقبول هر صاحب کنی و بعد زیارات
این اند مشکل توانم و مشکل بعد از فراغ از ادای مراسم زیارت عنان عزیمت
بجانب وطن مألوف انعطاف نمود چون نجوالی بلاد صحت صفات نیز رسید سادات
و قضاة و اکابر و اشراف مراسم استقبال بجای آورده بعد از تهنیت و دعا گفتند

بیت امور بخت و بنیان بنیاد دین و سامانهات اقبال را بود و مایل
لوات دولت دعا بخر زبان دعا گو خواست عبد بنا ینکجان بهر زیارتش
خواست چون سید رکن الدین محمد خلیفه انحجر جرواه ابو ده گشت عماد
بلند همّت بلند نهمت در اکثر عمارات خیر و اجرای قنوات اقتضاء نموده بخت امیر
کرده نادره قناتی شاه قنوات جاریه نموده چند در تمام ابنیه اسما قنوات دیگر بعنوان
ملکیت خریده کرده میکائیل و مزدج ساخته علیمانیشه در محلات در مسجد
جامع و در دهانه آنجا عبد مسرکین جمیل اوقف ساخت کنبا ینه او در وقت کوشک
نو بیرون بیرون در میدان محمد یعقوب قلم خشکار ساخت و انوار ابد حنیف
آباد نام نهاده و بعد از آن حمام سو صدف خانه از آن بساخت و در بیرون در
مدرسه کوشکنو مدرسه و خانقاه و مصنع و بازاری مشتمل بر دکاکین بساد
بساخت و در محلات بیرون دروازه کوشکنو و حمام یکی از بناهای محال و دیگری
بجهة خانقاه و بازار بنا نهاده با تمام رسانید و در سر ریگ در
کاه از ایکی مشهور به خان نو و دیگری موسوم به خان جهان آباد و بازی
مشتمل بر دکاکین ساخت و باغ و بوستان و آب انبار و حمام موقوفه
او در اوقات نسیم العراق تحریر ملاحظه شد الحال و در سنه
ستین و ثمانمائه هجریه نبویه مصنوع ... که از آن ... سید شمس الدین
بوده کاه در آن ... موسوم است و کار از آن ... آقا شمس ... بجهت
در دولت

در دولت ترکمان در دولت بنای فلوس عراق باجابه ... الحضرت
آقا شمس الدین محمد را بعد ... شاد ... جمال ... بود آقا
شمس الدین انوا اخیر نموده بنام خود موسوم ساخته والحال الخان آقا شمس
اشتهار دارد و بعنوان ملکیت در تصرف جماعت ... سید رکن
الدین محمد الحال ... شیخ الاسلام سعید قطب الاولیا والمحققین
سلطان قطب الدین داد امحمد علیه الرحمة ... منبر ساخت
و در حد باغ ساباط دفع ارتفاع بنا نموده موسوم کرده است ساباط
نقشین جد تواریخ مضبوط منظر و سیکه کرد خانقاه ابواب ابادو خانقاه
مجموع در خانقاه ... خانقاه ... خانقاه ... خانقاه
جفت و خانقاه ... از جمله عمارات ... خصال است در بر
هو ... از اخوانی املاک ... نموده و اطعام بجهت
فقرا و مساکین ... الحال ... تا ... و مسجد
جامع کبیر و مسجد و مصلی ... از جمله عمارات ... بوضع بر
ادبات ... مصنوع ... ارتفاع ...
فلک ... کمعمار ... جهان ... خوانق و مساجد
... بساخته ... همچنان پادشاهی
... نظم ساخت

عمارات ربع رشیدی جهان بی بنیاد بهم بعد از آن تلف شد الله سعد اعیان دین
و نعتشان از عفونت چرخ برین دنیا بر آنکه حکیم علی الاطلاق انعاد الکفا
دیف صدور و قوم مومنین کلیات شفای موضع بستر جوانه بحذاقت
طبیب لبیب حرمت المختار بقوت بعضی و نجح اسباب حصول اغراض معلولان
مختلف المزاج و اما انقیاد مع علوی اقتباس عاطفتش حواله نموده بود د
سبب مدرسه رکن الدین الثقاد دو کال التکلف در زیبن ساخته بود و لخت
شیخ عمر بن شیخ ماند و علی بن دوح بر وجه الصفات از برش چون زهله ای ادب
عمت دو جکسته و الما بی مسیحا از خضوع قدم او صحیح قاشام درد انجست نقا
معالجه موضعی غربا و فقرا و قیام و اقدام مینمود و هنوز الحال انعام و حکم
سایر عمارات دار و خدا از نفاذ فقه انتظام نفتخاران نای بوسیر مکین و چون
انشید علی الانباء از ساختن عمارات فارغ گردید بمحب تقدیم فتح الابواب
قال الحمد علیاء از نصحیات انی اقتدار اطبا انفعال حجه علی خوابگاه موضع
شریف شاانتبکنا ملفوظ قال بقضای عالم ارواح طوان نمود و از واقعه
عظمی در سنه ثمان عشر و ثلثین و سبعمائة اتفاق افتاد نعش معظم و تعلقانه ایشان
را در مدرسه که بخار استر بتبتوان احوالنا خواجه نجیب روح سعادت دین
ملت و گوهر درج سیادت عز الدوله ابو سعید الدین محمد رشید انتقال الحضرت
اندر او فضائل بربرات النجیب سابقه اقام رند دکل لاحق ابو نکار دکو معبد کی الخطاب

حسب الفرمان

حسب الفرمان پادشاه سعید سلطان ابوسعید بوصیت عمید صاحب قران ما
دار الدوله یعنی دخلعش و عقوبه بر مسکون شایع گردید و علما صفاحیه عالم
مجلس مالیات بعد در سنه سبع و عشرین و سبعمائة امیر جوه از مواعد العبا
بوده در محله چهار منار طرح مدرسه و دار السیادة و دار الضیافة و حمام گذارده
اند الحق تمام بطلای لاجوردی کاشی تزئین نموده ساباط دو عمارت
ارتفاع بر عهد ساخته موقوفات داده کامرنکاشی ثبت کرده
در چهار منار گریبان دو زیبن دهم همراه عمید بیغ خیال التفصیل نتوانند
بسید و چهار منار مناره افراخته بکاشی سبز تزئین نموده و با آبهوستان
تبعان بانان عسا با طراب بغزوا با دو حفظ دار السیاده خانه کرد آمیخته با تمام
مشحون یعنی مدرسه دار الحدیث نموده و وظیفه بجهت طلبه علوم و رسوم بجهة فقراء
و ابناء السبیل مرتب داشت و همچنین الحضرت مقرر فرموده تا دکلا د
محله از دار خاصه مال برکات دعا عنایت اصفهان وقف کا شانده سادات د
دو فقره بن سلطانیه و بشیراز دا بوقف و کاروانسرا
وقبتام دار بطر و کاروانسرا ساخته و بجهة فقراء هویت وقف و خلاع د
املاک وقف است علیحده و مقرر فرموده بجهة ملهم با انداشته و بعد اذان
امر نمود تا در موضع جوکبن در بن بلستان در عقیله محمود جاهلی
ریاهم بحرم قنا طها موقوفات بجهة هر ایشهر نموده چون انشغال

فراغت یافت بتهیه سفر آخرت مشغول بود تا در سنه ثلث و ستین و سبعمائة
طبل رحیل کوفت و از دار غرور بدار سرور انتقال فرمود شعر
در بغداکه خود شد بمنزل آن رحمت هم چو صبح دم بود کم نشد کاری بعد از آن بواقعه حرم محترم
المخصوص که صاحبه صلبه در دین عدالت شعار خواجه سید الدین بود صد روز و
مجرم شد سید شمس الدین را از چون صندل در چوب ابو بکر بتربیت داده و محراب
ادب بر تربیت او با نفس الجناب از تعرض بود فساد تا در کنبد مدرسه چهار بغداد
کنار شد و نتایج حسب و نسب که عادات که موجود مانده در این پیشه که جد بوده
بوسر رفته المخصوص نظر العنف حمل مرتبه سوده اخلاص قیام نمایند مطالب دادین
کامیاب کرد و ظاهر آن سید معظم الشان همین حضرت بود که در عقد ازدواج سید
معین الدین اشرف بن سید شرف الدین حسین عربیضی بود امیر معین الدین اشرف
الجناب از اعاظم سادات عریضیه بوده و این نسبت عالی بر مزید فضایل او واسطه
و برهان مظاهرت سید شمس الدین محمد مذکور بوده و ساختن عمارات خیر معروف
و بر فاره صالحین بسیار رغبت بوده محله کوچه حسینیان منزلی تکلف ترتیب داده
در آن جا امیر بود و مسجد جامع سر دیک و مسجد جامع سراب نو مشغول بود و مجلد بتجدید از
آثار او است و املاک و رقبات که برای عمارت و سایر بقاع وقف نموده بسیار بود بیشتر ذات
اکنون بحز آنکه باقی نمانده و چون الجناب موافقت قدما نموده سفر عقبی
اختیار نموده حسب الوصیه در گنبد مدرسه کوچه حسینیان که از آثار او است کدام در شهر
بود مدفون.

بود مدفون گشت امیر معین الدین اشرف را از صبیه سید شمس الدین محمد سه
خلف نبیل اختر بود بوجود آمده بود یکی امیر رکن الدین شاه حسن دیگر
امیر شرف الدین حسین و ثالث امیر کمال الدین شاه مصطفی امیر رکن الدین شاه
حسن در زمان اعظم پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع مظفری بود و
جانب وی در نظر احوال آن پادشاه مرحوم بمنت کنار شیوه و اقیه به بصیرت بلند مشهور
سید سید ابو الفتح التهمتی لبید فتح الجناب مردی بود مصلح و بر هیچ کار
معروف و در دین دار بود ظاهر عبادات مدام بصحبت در واسع طاعات فقد ایشان
بوده طلب الامر نجات صاد در صفا صفوت شیم اثر که در وقت علاوه بر آن مایل
ساخته بالکینه کی فطرت شریف بوده علام عوارف را از بیش نظر انبیا بصیرت
بعید بلند شد لاجرم بعد از رحلت او موطنین املاک بیایه صدق آثار
در باب العلاء بغداد بنیاد و معتقد بوده شریفه بمطالب می‌بستند ده هر
تمنائی که از بیرون بر نخورش نماید بکام دل فایض می‌کردند شعر هر که
بنیجاده رو یافته فیض ز الذخیره که اویافته حضرت در دلالت بناه
کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام مظهر برکات عالم نقطه دایره کشف
حقایق قطب دایره الاقطاب فلک حل دقایق مرقد الاولیا و الاقطاب
شیخ نظام الدین حافظ محمد نور الله مرقده مرید صادق و دوست بوده و استاد او
خانقاه و بقعه او ملک طلاب موعود شد و فیض از دنیا صوفی که در عالم اولیا اتمام ظاهر است

زلال عرفان از ظمع دعوات عهد شد، دیده مقید مقولات اشتباه از اوج حقیقت
عرفان از آن ما لا تراه اوقات که طاوس ابدیت هوا لامعات اکثر طیران بوده حالت
معرفتش را بقا ازان سلطان تکلم بحر تلاطم در تحفه مدیحه ایمان ازان وسیع ولایت
که جواد قلم در عرصه بیان ایشان جولان تواند بود خوارق عادات معجزه نوش
مصطفی بخشش شاهده در در دو نغمه کوری بیده وصیت کرامات وکمالات
بجامع قریب وبعید رسیده بود و در نفحه لطافت ظلال ایشان محل احتیاجات
ارباب حاج انجم نظم بکوی مملکت فردوس ان نکهت که کو عکس کنده، اکنون خواجه عطا
بسته باشد در نسیم نافه خوشبوی اندلیب حجاب بهر دم عیسی بیاسا بد عطر
خوش او، مولای بی نفس از نغوذ ان اصفهانات در دنغمه محبان سالک
مسالک ایقان شیخ محمد اندکانی که از ارباب کشف وشهود بود ان خاطر
داشته وشغل زبونش یاد باد یادی بود ان بخارا آن هم اکتساب میکرد فقرا
ودعنبان ازان بعطا صفر بود دحوذ بخیاله غیر قناعت میبود بیت
نشان اولیاء حق همین است نعند هر که او اهل یقین است همواره بعلم
دهر قیام ایل نقا دو تهذیب اخلاق و تنزیه صفات نموده تا ابنا دار
بصیقل معرفت جلا داده دانا اخلاص دل در دنیع در اهل کشف تا آنکه
کشف تا او احوال اوخیمه سا فیض هدایت دهقان بوده عنایت رسالت سراب
کشتزار خاص خرمن اعتقاد بنشا ولایت معرفت متعین کمید تصحیح
ابو جعفر

مضمون وتفصیل این مجمل آنکه نظم شاه اقلیم هدایت اعظم تقی الدین حق، نام
دادا محمد معتقد اهل ارشاد جان، در عنفوان جوانی بوده صاحب خرمن
غله وا با ابنا دنیا بود معامله فی قلوب میل ایشان چون ذخیره اثری و انتصاحیش
خبری شد بلطف تشنیع اتش در خرمن طاقتش افتاد در خاطر محزون او چون
کبوتر عزلت اشتیاق ایشان پرید آن که نعلین کرد ملال او صحن غبار دست یافت
چون در ناحیه خلف در دامان رسالت ایشان ملال مشاهده کرد و فرمود که ای
مخدوم زاده عالمیان وای فرزند اشرف نخبه نوع انسان سبب حزن و اندوه
حیثیت سید فرمود که او امر ما اللّه صاحب خرمن و خلیفه حمه تو بود که در
خرمن داد و فرمود که نا من از اصول معیشت عیال و اطفال بوده از نجاحت
تقاضا بصفای دم و وطن خاطر مسوجه مثال البحر داده دامن حرمان از خرمن
امید حاصل نمیابم و از خجالت اطفال در عین دقیقه منزل نداده هنا القضیه
تجارت عزیزت در اندیشه منکدر حضرت شیخ که جز حسین خرمن
توفیق بود فرمود که غبار از خاطر ساحت ضمیر پاک نمای که صاحب خرمن
تصفیه وجود را بوعده یمن برده که میثاق تو رسانیم و فلک کوه حرف
کرفته و بعهد وفا اخلاص کشیده بمنزل سید زاده رسانید و عهد وفا
نیو العظیم بیت الرزق خویش را بیمن مقدم هما یون حرفی که عایند طبیعتان
معرفت خرامید تحصیل قرار کا حذر و اجب بود و بعد از ان داد و فرا بهم رسید

و جمعی بوده‌اند چون آن شب شد صدا را سپید اثبات به سر بسته ساکن تنها
دید که در عالم مثال یحیی و عیسی مثل کامل کرده گشت و در شهرستان عنا
بحضرت حضرت اقدس سید انام علیه الصلوة والسلام مشرف گشت آنحضرت
بجانبش التفات فرموده گفتند که امیر تقی الدین محمد حیف تو فتند باد احرم
احسان خویش خوش دل ساخت و بیخاطر حاصل شد هم حلاوت لقا تا صبح در
کنار آمدیم علی الصباح که دهقان فلک تخم کل صبح علیا قاب بادد جز افق
بصد ابعد نشان بنمود و سنبل غالیه باد شب تا بدان بنفشه زار سپهر پوشیده
خفا بنمود کشید مع جملگی حجره حجره از سپهر تابان شد شیخ فلان در سکاه
انصو معه بیادآن تقدم بعد [illegible] بحضرت شیخ الله عباد شتافت پیر
دیدبر و مرید بوقت شاهد نموده گفت مثنوی کالبد که بال النهار لیکی [illegible]
دل بعضه بیا لعلک داده جلا این خسرو را ساخته وهم حکم دیوان
شهد و بجو صفا شده بلکه بجز صفات بر اصفیا شد و آن خفت
حال آن سالک آن فرمود شیخ کیفیت احوال در گذشته دید با عرض نمود پیر
حقیقت بین فرمود مثنوی ظلمت تن [illegible] آینه روشن [illegible] انتقال
دیدنش رفت تیرکی شب بسحر که رسید صبح طلوع تو ز مطلع جهید ماه
بعد [illegible] ابر سیاه گشت شب تیره از آن چاشتگاه پرده [illegible] نظر
چاک شده چشم جهان بین ز سبل پاک شده [illegible] صدق گشت

سر بر

سر بر ادب پیش خود بر گشت خواب که دید آن کیفیت بود صحت [illegible] ادب
علامت بود و با رضا به حجاب بنفسان و بوهم شد شاهد مضمون
لی تقی الدین محمد دادی داد [illegible] بدان باد پکتی بر سمال الحجه
که شعار او از اولاد و حواریان انت و انتخاب با ما شاه اهل
بود صاحب و ساخت گفت مثنوی با بحر که بر خلق تن یخ تو هما
رها کن [illegible] نه شکر [illegible] که [illegible] دو بر نزد او رده [illegible]
شیخ تقی الدین دادا محمد که حدیث [illegible] القفال [illegible] بود آن
حال مضمون انتقال او فرمود مثنوی در تعداد نکته‌ها کسی
نبوده تو است از شب هجران بسی کرد که ما محنت هجر ای شاد هم راست
جان ایست [illegible] جان جهانی [illegible] بسی قطع حیات
چنانکه تا از کسی عاشق دل سوخته در هجر یار این درد جمع همه شب
در شمارد که عمر با طلب جان [illegible] چون اکنون [illegible]
حیا [illegible] خود [illegible] که طاقت [illegible] بود مثل
از [illegible] متوجه بود شد
در دوقربه [illegible] که [illegible] مجمع علما [illegible] فضلاء [illegible]
اثر [illegible] محل اقامت [illegible] مشاغل [illegible] مصروف
داشت و هم بدان [illegible] طرح خانقاهی وسیع انداخته [illegible]

بجمع خاص و عام گسترانیده الی الان این جناب خوارق عادات از ایشان

مشاهده میرفته حلقه ارادت ایشان در گوش جهانیان کشیده فاشتهر صیتها

بعضی بوجود ایشان افکنده کشف صیت مناقب علیه ایشان

بجامع قریب و بعید رسیده خلایق را از اطراف و اکناف عالم با

عتبه علیه ایشان شتافتند و از مواهب خاص حضرت سبحانی فواید

دنیوی و عواید اخروی میاندوختند چنین شنیدم سید نعارف

معادن یقینی مهبط دقایق لطایف و معارف کعبه مقتضای

جبلت شریعت که در هر عضوی از اعضا که یکی از مقربان

بارگاه کبریا از شریف حقایق بوسیله مودم اقتفا

شریعت کامله که نسخه جامعه طب روحانی است تمام اطبا

نفوس اطفال انسانی را صحت مزاج

نفوس ناقصه تربیت را بجلای صفا که موجب صحت کامل

نفوس انسانیست و مهر جامع بطایفه که موجب جهل و دنیا

موجب گشته از فضل الحکیم کامل القضاء سر باز زده در مقام

عناد افتاده در میان و از عدم بصیرت از طبیب حاذق

بجهالت منسوب میساختند مصداق انتقال آن حکیم چون دار

سعادت شیخ محمد ابن شهاب الدین و قاعد ابو البرکات ولایت کشف

کرامات

کشف و کرامات انفاس ایشان مبدأ ولایت حضرت شیخ بوده گوش تاج

تا در گوش موقدان در فرقه شیخ حیدر نظم آن ولایت شد سلطان شاه

ساخت از تورک در عالم کلاه و در خوش میدان افغان تاخته کوه بحر کان ایلک

تاخته طنطنه کرامات ایشان در اطراف بوم و دیار مغرب سایر و حیدر به

مقامات ایشان و بلکان اطراف مصر و شام و حجاز و یمن ظاهر گردیده بحر عجم

عراق چون طرفای خراسان تر و خط محبت شان ... و فا و فقراء کتان

چون عاشقان هند و سند دست غارت و حجاب امور الحکیم نعت صحبه

افغان یا کل جل معبود شکر و کوه و ریاضت تا این نیابت بود که سکه تمام عالم

بنقل شیخ می زدند و از آنجا اخبار ولایت مآب ایشان بعنوان اعتراض موجب

میکرد عند شیخ احمد که مملکت بخارا مقام کرد فرمودند چون در آن

صحرا لات است بر وجه من قاضی شهاب الدین مسعود که در آن وقت

بمسند قضا متمکن بود تمکین داشت مدهوش شد منقبض شیخ عزیز

قاضی و افساد مفسدان فاسد المزاج علیل النظر از یکجانب خالق

خیرو شر را انصاف فرموده چون مجلس درآمد قضا از بوی بوی حضور آن

شمع هدایت لکن مانند محافل فردوس مایل خاطر و قلب مظاهر

دوش ضیا و انوار فرید و تجرید و مجرم قرب و اصابت بحر

حال خود شد گردید قاضی و حضرت سرایت خاص بود او را از ورود

مقدم اعیان انقدم اکابر ساخته در آن وقت سلطان [illegible] فرصت
دخول در خلوت ضمیر منیر یافت اغماض [illegible] وسوسه [illegible] نمود که هر جا
که عادت باداب طهارت خود [illegible] شد چگونه مقتضای تکمیل خلایق [illegible]
[illegible] سخن [illegible] در خواجه قاضی [illegible] اقتاد بعد از آن در مجلس اهل چون
نظر [illegible] اعظم رجال القاد [illegible] کردند تا [illegible]
طاقت [illegible] نزول کردید بتقبیل انامل انقدمه افاضل [illegible]
[illegible] حضرت شیخ متبسم گشته [illegible] باشد که قاضی [illegible]
دستهای [illegible] را بوسه [illegible] اذا اتماع این سخن [illegible] قاطع
افتاده [illegible] [illegible] [illegible] شاد
[illegible] کرده اصحاب کشف و شهود [illegible] آن سرا
[illegible] [illegible] بصحبت مشغول شدند
در اثنای محاورات قاضی [illegible] اشتباهی که در خواطر [illegible]
بعد گفتگوی علمی بیان [illegible] [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] [illegible] متمم [illegible] که
کوت [illegible] [illegible]
[illegible] طریقت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نظم [illegible]

نصب

نصیب انفعالات الخلق فغان [illegible] جن [illegible] اگر چه [illegible]
[illegible] استحلی [illegible] الطاف [illegible] بعد از آن
شیخ عالیشان محکم [illegible] [illegible] سکینه [illegible]
در محله [illegible] قامت نمود [illegible] [illegible]
ابو [illegible] فقد [illegible] مقام که الحال [illegible]
بوستانی [illegible] [illegible] کرده [illegible]
چنانچه این [illegible] [illegible] [illegible] و
حسب الاشاره [illegible] شیخ ولایت [illegible] بموضع [illegible]
[illegible] [illegible] اشتغال [illegible] [illegible] اهل فضل [illegible]
موافق شوال سنه سبعمائه [illegible] [illegible] [illegible]
خونین کفن اطراف دشت و صحرا را [illegible] [illegible]
را شوق [illegible] [illegible] غالب گشته
روح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عالم قدس [illegible] نظم عارفانی که اهل البقا اند عاشقان را
بر دیگر خوانند جان عاشق زوال کی بینند غم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دفن [illegible] قاضی شهاب الدین مسعود بعد از [illegible] باتفاق [illegible]

داکا بود اهالی محله بر سوگواری مقاومت نمیاد و افغان و زاری بجانب بلند (داداد)
رفت محکم وصیت جسد مطهر آن مقرب حضرت که در ابتدا مهر بود در دو مکان
که محل آسایش الخضوع است مدفون ساخت ذکر عمارت موزون مزار
صفه سلطان دارالعباده یزد در بقعه جمعه مدرسه و غیر ذلک که بعهد
ابواب ذیفنون سعادت مودت بلاغت فریق چنین بیان نموده اند که
در سنه عشرین و سبعمائة قاضی شهاب الدین محمود باستصواب عمادت رفیق ٧٢٠
اتابک باحمد جونا الافضل سادات و دم از محاذات میرد بو سر مدفن اتفو (ودس)
دحل نمودند و در سنه ثمان و اربعین و سبعمائة تزلزل بنیای قصرهای ٧٤٨
حیات قاضی افتاد بجانب قصور خان خراسان دحل تقابا و کثیره ده فقها
موقف شیخ فردوس مکان مدفون کردید شعر هرکه دارد اصل غلق همنما
اصلی است نیکو کاش بود صبور قرابحل اکین در سنه ست و ثمانین
و سبعمائة مهد علیا خاتون دختر سلطان ترکمان سلطان عماد
الدین محمد بن مظفر است بنا عرف همه مظاهر زینت معجب غاد
کبر الانوار مدرسه و سبیع مشتمل بر چهار صفه دیگران طرح افکند محاذی
صفه القدر موهد کنبد صفه مرتفع که محاذی فلک مساجد واری بتعلمد
محمد مختلف ولایت خانواده مظفریه خاتون دختر خاتون و سلطان خابدشاه صبیه
شاه شجاع و ابنای سلطان است سلطان ابراهیم و سلطان بایزید بن

صفه محله

صفه مجلهای خانه خال متوازی کرده اند همچنین مهندسان دارالملک بوی (فنی)
طرح عمارتی رفیع و شکل مدرسه و سبیع که بر ورد اعوام و دهور دانقراض و تخلخل
دانهدام مصون ومحفوظ باشد مشتمل بر صفه عالی و حجرات نخبان فوقانی و تحتانی
و اسعد و حجره و طبقه دو ممکن براحت صحبت کا متصل و قبه و مزار فرشیدانده
سلالة المشایخ والاعلام امیر شیخ داداد که از ابنای عظام و اولاد فخام شیخ
عالی المقام است کشیده بجانب دیگر معادی جمعه و زلال که آلی تا بعضی
صور و نقلت بنیقف اشکال مرهوه مصور و نخست و کل تصویر و
نکوین یافت سقفی ان صفه سحرز دصیه بو مواد مفتوح ساخت و آب
خوشکوار هر بستان کرد مدنان سبحان نیع مسکو در هم صرف قرات
بحلبه ابتدا است حوضی کوثر مثال جاری ساخت تا در جنب اعلی
از چشمه و سلسبیل انتفاع تواند یافت و باغ با غبان حسن نقش با
مهندس انذی طرح مشاورکنار افکنده تا در این طرف بنا مدخلی داشته
باشد لذا این بو در سرا بر خیابان حکه نهال سرو کاج عرعر نموده در
اندک زمانی سایه کرده و باعث تظلیل طوبی دانشجا درخت اعلی
کرده و در سایه درختان سایر کتب و صفه و کنبد را اصل عظام متور
لیبای انفاس شیخ نامور داکا بود دانشور در نقاب تراب کشیده در
جوار الخضعف آسوده اند مثنوی به صبح انجمن از خاک شان

نو در نو غلغله افکنان ، فتح آن نخبت بالین دفتر ، و معنا از عرصه
جنانش ، هست دفینه اشرف اجلال گرد ، نو دو هنده اهل نظر ، گرچه
از آن تربت عنبرسرشت ، سنبل مشکین دیار و بهشت ، هست زیادت
گذا عیان لیت لیت نشان از نظر هر کسی ، جلوه دیدن امکان شود داند ، در بخ
نجات نعاد جمعه اند ، منتظر رحمت پروردگار ، خاطر شاد و دل امیدوار
هر که در آن خاک شد مدفون تن ، مرتبه خاص شود حاصلش ، دیده معنی
بگشا و ببین ، هر طرفی روضه خلد برین ، تو بهر دل جو چه خبر انتقام میشود
هر کند ادی تکلم ، در حالت تسوید این اوراق که روز دو شنبه سلخ شهر شعبان
المعظم است سنه اربع و ثمانین و الف هجریه بود راقم حروف در خلد برین حیدر
آباد بهشت بنیاد در محل اقامت گزیده کمینه واسطه نشاند قلم را درمیان عرض
حال حضرت ولایت منقبت بجلال نصاب دارد بود گاه بر هوا اهالی آن خیر دیو لب
سکنه اهل یزد در حوالی قبایل الانوار شیخ عالی مقدار باد امی نقابت و عرض
حال اشتغال داشتند و این ضعیف از شرف زیارت و ملاقات روضه فردوس
منزله اقتدوه اهل یقین محروم در دیده غربت گرفتار بود این چند بیت
که از نتایج طبع حضرت مولوی معنوی مولانا عبد الرحمن جامی بیت بگوش
هوش از دیار نعت علیه سانده شنوی ایقدم اند رو بهش ساخته
با مصر از دقیقه نشناخته ، لیک بر وطن یاد باشد فتاده ، ده بحر هم شوق

یافته

یافته ، من نخبهای فلک و چرخ پیر ، مانده بصحرای جدائی اسیر ، هر که جدا
مانده ز کوی حبیب ، در همه جا هست اسیر و غریب ، غمزده بی سر و سامان بود
دائم او هجر پریشان بود ، در غم این کلبه رضوان اثر ، لا الحق داغ غم بر جگر
ای گل مشکین بنوا مجیب ، تا که رضا حال تو کند عندلیب ، سوخت نوای تو جگر
بلاغ جگر ، تا دگر این هجر جانسوز بسر ، دو سه نجات که خدا ایمن تو کا فوا در بی بنام
کرد تو ام در دو که بخت بد ، هم تو ام باز کشد سوی خود ، بیان بعضی از کرامات
و خوارق عادات شیخ ولایت مآب اگر چه خوارق عادات و ظهور کرامات آن بزرگوار
زیاده از آن است که قلم خامه بی رقم از عهده تحریر آن بیرون تواند آمد لیکن از صحیفه
مذکر مجملی از آن تیمنا و تبرکا مرقوم میسازد تا بینا دلان ارباب دانش و اهل کمال در هر دو
منقبل و ... حضور ... آمده محله ... معرفت ... کرامات
انتقال ... مرتبت حاصل کرده ... جهت مجاورت ...
کثیر الفتوحات ...
هرگاه که مقصود ... در دکان ...
مفتح گردد ...
مراتب ...
شیخ تقی الدین محمود ...
التقی ...

اولیات استناد نموده باستقبال الزام به معاونت واقبال الاستعجال نموده اگرچه
نقد جان در رامیه حیات جاوید اندرا انفعالات اخلاص نثار مقدم گرامی شیخ
حقیقت اختصاص می‌نمودند لیکن می‌خواستند که هر یک تقدیم کشتی خوان تحفه رسم
ارمغان در نظر انور آن مهر معرفت سپهر بوده باشند تا اخی حاجی فخرالدین بن حسین
بن ابوالقاسم محمد شیخ که صوفی صاف الاعتقاد بود و مصحوب درویش محب دولت ارباب
قلوب و محل وثوق و اعتماد بود شوق اعتماد و ملازمت غالب گشته ماند و یکبار خاست
که هدیه ملاحظه داشته باشد با منکوحه خود گفت که آنچه در خانه موجودات
بیاور که شاید در نظر سلطان قلم فقر در محفل جایگاه الحال گفت سوای سر
قرص نان حرمت دقیقه ده بنجیوی و یک دینت و این محقر قابل مجلس الخصوص
نیست در ویش اخلاص احتشام بمبالغه تمام او امر و در بندها اکوفت بجنبش انجناب
شتافت و اصلاح کرامات نمود و ولایت صورت حال منکشف گشته بعد از نصایح
اشراف و اعیان در خدمت بایله و بیش شیخ عالیشان و معاون درویش طیلسان
مبادلت افکنده نمودارم خوان الاادان ارباب فتوت سفره کشتر جهت طعام اللبث
بوطلوع اهل الامر خواهند در ویش اخلاص ایدتن انده دولت همه بحسن تو در گوشه
خریده عرق انتقال البحث حضرت ولایت قباب بعث جانب ما کولات نفرمودند
اصحاب التماس نمودند که قدری تناول فرموده خاطر ارباب اخلاص را شاد نمایند
شیخ فرمود که این مطعومات همه مرغوبست لیکن ملایم مذاق درویشان نان ذرت

حاجی فخرالدین

حاجی فخرالدین که اندوه اخلاص ابدی و انفعالات محفل نیازمندیش بر سر ملکین
حزین اندوهی فرج و کمال استناد اقوام را از نظر انور کنند شیخ و اصحاب
تناول نمودند و بعد از آن معارف حضار بدین استدعا توجه انعام الذیشیر نمودند
لعز اجابت مقرون نگشت و فقیر به مروت معاونت نزول انداختن داشت چون
ساحت مرضع ملکشای از فیض قدم میمنت لزوم الخصوص عمائل و رادیه ایمن د
ما طهو سینا توام گشت وا نیز تو نوبه هدایت انفس وفقنده چراغ انجمن ارشاد
محافل خاطر تا بعات دو دمان ناظر معرفت بوشتی باف بدین تا عیان متا هدع
حال آن قانون دعیان شواهد کرامات می‌نمودند بچشم باطن بر چهره و ابرو جبهه بها ق
می‌نگریستند سالکانا و کلانب تقدیم اراده همه و عده کرد شریف ماضی
میشدند که انقضاه با اراده استفاضه انوار منکوحه کلان عزیمت الزم حلقه
سالکان طریقت نمود و وعده انشا طریقت ابلیس نفس اقتاده افتاد و سوسه
نموده که هدیه کرده ملت حسبه اش انتقام شاهد سواد خط خال مرعوب بوده با شد
حکومت باولایت فاطمی شنش مواظبت مینمایند چون ز فرش بساط بر سنجاب ارشاد
پناه قاضی شده صورتنامه نسبت اش و تحولات خواطر حقایق تا که محل تجلیات
صوفیه است انعکاس یافته فرمودند که اقتضای می‌خواهم که دو گونه یکبار آدم و نقد
احتیاط صحت دو طلا آن تمام و تحویل حضرت شیخ در ظاهر مشغول شو و فقد باطن
متوجه منکشف صحیح حال تا بلیک کلان و لات کرد به افضل هو وصف که مبیع احت عرت

اشتغال نماید و بعد از آن همان نصحوا از فرق مجرمان ندامت بعد از تحصیل جدید
و تطهیر قلب بگفتن اذان پرداخته بر قاضی کمال برهان محمد کتابت نامه نموده انتساب بکنکو
الاحرار ان موحد پاک اعتقاد غلغله تکبیر و تقدیس آن بگوش هوش اهل حرم سرور رسید
ارکان ثبات و قرار بس متزلزل شده عمامه از سر بینداخته بیخود گشته بود کوس اعتقاد
چون انجناب انشا نتایج شد قاضی امر اینجانب العبد محمد ساربه خاصه کرد در قرب
قرب زمان ساکن یافته بود و قریب بامتحان قاضی نظام و ان نیز تا مشهور است
در بلاد ارومیه در خواد مشهر که شیخ عبدالله محفوظ و مضبوط
بعد و نیز در همان نسخه شریفه مسطورات که چون مدت سکون ما نقدی اصفهان
دهقه بر پیوست شمادی شد از انفصام خلایق خاطر مقدس حایل باز نماکشته
بمجلس فخر الدین احمد فرمود که خانه تعین ابعین در انجا منزوی کردیم
در حجره و انجنسه دکان صد کرده ایم تا در امد خروج اندر دیابد
قاضی عرض نمود که در امضو وقت چه کونه اکل و شرب حیتر میکردی فرمود
که هر روز هشت عدد مغز بادام و حب الاشاده جلبه فخر الدین سیصد و بیست
عدد مغز بادام حاضر ساخت دا نموده بر نشستن خلوتخانه منزل داده دخل و خرج
صد و دو قطب محیط تجرید بهر کونه او علم در دایره تهذیب نهاده و بصیقل ستحو
نقوش علایق و عوایق از صفحه خاطر بزدوده تصفیه باطن و تزکیه نفس
و تجلیه قلب و تخلیه ضمیر پرداخت بعد از انقضاء مدت وعده مواصلت

قاضی

قاضی را هفتاد نفر از اصحاب و شاگردان بعزم تقبیل استان هدایت بنیان
بید معبد انشا نمودا قبالهم بحجره شتافته در خلوت سرای را مفتوح ساخته
و در کی از گلشن ریاض فیض بوجود حبیب آگاه دلان کشادند و دیدند که
هفتاد و یکعدد مغز بادام مانده بعد جمعی که در خدمت قاضی حاضر
شده بودند در میان قسمت نمودند و این کرامت نیز باعث مزید رسوخ
عقیدت همگنان گشت و هم در رساله شیخ زین العابدین علی بلیانی
علیه الرحمه منقولست که حضرت کرامت دستگاه شیخ بابا محمد در شهور سنه
اصفهان بود اتفاقا در یکی از مواضع متوقف شد اتفاقی میان پسر ما نده و جمعی
اسباب و اموال بعض بجهت اینشان نزاع و جدال انجا مید اصحاب
صلاح خیال بستند که ان جماعت را از مخاصمت ان بنوع کامل بازدارند شاید
بصیقل نصیحت زنگ لاف انجناب غبار کدورت از صفحات قلوب ایشان
دفع کرده قبل از اظهار قوم حضرت شیخ بو فرمود که بفراست دانست و فرمود
که در صفا ایشان را در محلی جاده بنیت در دیده کرده اصحاب سعادت در ضمن جام
بدولت ملازمت معزز شدند حضرت شیخ بو فرمود که ایشان را در بد طلب
طلب کنید چون بدولت پای بوس و اقسام کشتند جناب ارشاد پناه فرمود
که بو لعجان ناصلح نموده خصومت و نزاع مکنید یکی پیشوایی موضع باشد
و یکی متابعت نماید تا بواسطه تفرقه شما این جمع پریشان نشوند و او گه

بدیر بکر و بدین مآ بکند یکو مضایقه که صلاح دادین و فلاح صنوایف شما درین
و نجاح اصحاب دعوات دعیت باینمعنی قرین بود مدعو عندلیب گفت بد
ما کدخدا کرده و مال بسیار مرو انعام کرده بعمان مانع میباشم دیکو انضا
نیست انچه مانده بود کو چیت صرف شود هم ارباب رعایت قیام
غایب چنانکه در ایام حیات والد مرحوم بنده سلام بدیده میرفتم تصدق
میکنم کردید چون ترک انقطاع یافته بعمان دستور تحانه بیکد رفته
بود و عزیز خواست ما الحقت میکنم چه حطام دنیوی را بقائی معتقد نیست
دان سلام بنده بو کو چیت خطائی مقرر نخ و منکه آن ارادت بنده کردم اکرخنو
انیوکیم لا انی و المحمود موقوف نباشد مدح کو چیت گفت مدح عند بنده بیکی
میکند و کمال حفظ او با بنده ما با بیخته بعد منه حد ما رعایت
دخل نموده مدعو عندلیب منزله بود است همچو رعایت قیام غایب حضار انچه
من تجلیت بیلقدام مینمودم علی الحضرت احتقصیر نخواهم کرد موجب صفا
دعا مات مداینم اصحاب دعوات دادن دفع جملوع نفع مضعوف فوایح
حاصل العلم خادم انحضرت سلطان شاکرد که چه حکمت معما استماع آن
رود وام و فوطلب داشتن دعوا المحبان از انها انکه درو نمانده
صفایح بانیم نسبه حاصل شده نموده تعالی دو خاطر حفظ دکه کمباد
غبار از کسی حد ضمیر باشد مخفی که حق ایشان بکیم فعلها بدانکل

با حضرت

ما حضرت عزت تعالی کبریا فه مناجات کرده و انحضرت ما که احکم الحاکمین است
وجهد کواه کرده که فرداء قیامت بنده را با هیچ افرید بجهتی نیست و بهیچ کس
خصومتی هرگز هرچه کرده یا بکنیم از ابتدا و لو از ظلم نسبت احدا ملال
کرده ام دین سبب بضعف همه افتاد **نظم** در حق کسی که صدیکی با ما کرد
گر دست دهد هزار نیکی بکنیم بدان ای عزیز که حیثیت کمالات ملکی اعاف
سلطان علاء الدین حسنکانه مشرف نغرچه بسیار صحبت خوان نعمت الوان و بعد
فقراء و مساکین کشیده هر که با خلاص وی اول حضرت نسبه علیه این وعده از
دادین حال اصحاب ابد هرکه کرده از نشانه انحضرت داد النظام و مجلد
بسجید حکو سر اصلی عهد بنیان ابیت هرکه خاک مرقد بالتعاج سر ساخت
دست بسر بر بودها دستانیه یا مجد بر ساخت لاجرم سلاطین جهان و قوافی
عبرام عکین دام او اخلاص قرین حاضر ان و اعیان ممالک اعیان و قوان
حلقه ارادت انحضرت حد کوش جان جا بجاده و بقیه الطاعت دو
کرده اخلاص نموده قرین و مواضع و مستقلات بجهت یکاد ذکر احیطه ضبط معنو
عطاء درشان بعد جنب بعمار فانیض الانوار سلطان المشایخ و اولاد
امجاد و مریدان انحضرت وقف ملاعین و خوانق و مساجد ساخته و بجهت
بجهت سرکار بیرونیت مبلغی کو امند معین و انخا بقادار الضیافه
مرتب داشته مقرر بعد فرموده اند که وظیفه سالیانه علما و طلبه

هر روز فقراء و غربا و بعد و شان و مستحقان از خاص الخاص انعام
معروف کردد و مدارس به وجود جود شریف علما و دانشوران و فضلاء
فضیلت سمر و طلبه توفیق از رواج و رونق دانستن باشد
با فاده و استغاله قیام و اقدام نمایند و تمامی مکتب بجد و اهتمام عا
لیجناب حضرت ایالت پناه شیخ الاسلام اعظم سید خلف اولیا الحمید امیر
شیخ داداء به حضرت سیادت منقبت مرحمت و غفران پناه سلالة
الاولیاء الواصل الی رحمة الله امیر سلطان احمد که از اعظم اولاد سید سلطان
المحققین و افتخار المدققین شیخ قطب الدین داداء محمد علیه الرحمة والغفران
است بشرط مقرر و مصروف کشته سرکار او به حد کمال انتظام و رونق رسیده و منصوب
منصوب و متقیان بدولت این اوقات بنا به جهانگیر خاص منصب حضرت بزرگ ابا ان الصالحان
دیار کشف حقایق از زینت عبادات بسعادت سجاده ارشاد و چراغ
خانقاه کشته و مدارس از رونق علما و طلاب خالی از داعیه و مفاد
شده و حجره از طلبه و دماغ اشخاص از افادات که دیده و رسم
داشت ها دود داده و از غایت حکمت الهی تا غایت هیچ صاحب دولتی و توفیق
درین نکته کرده باشد و معموری و اباد این کار بدعاء و نیکنام
من بعد بیمن کمال صدق و نصفت خاقان فریدون حشمت کیخسرو نشان
و کامیاب سکندر شوکت دارا سلیمان نشان که نظم شکا

علات

عدالت شعار حیدر و جهانگیری و الالتزام ابواب خیر و داد دین کامیاب اهل
فضل و دانش و کشاید و التوفیق من الله تعالی و هو القادر علی من یشاء و به
ضمیر انوار ابواب معارف و خاطر انور اصحاب عبادت واضح و لایح اهل
عرفان خواهد بود که حضرت سیادت منقبت افادت و افاضت پناه حقایق و معارف
آگاه افتخار السادات العظام نقیب النقبا در نظر حضرت ظهیر اکثر معروف امیر محمد
کاظم از طرف به دیانت اختصاص داده آن حضرت بر رسالت و انفاق
الحق روح ولایت است شعر ای نور سعادت ز جبینت بدرخش
از طلعت تو ظاهر است فر الاخص و در انصاف الدین خلف خاندان
طاوس تاجدار ارشاد و غوث حقایق دستگاه مولی الاولیاء و الاقطاب
المستغنی با عمال و جامع فی الاطراف القاب طبع انوار اهل کمال الاطاف
الشیخ تقی الحق و الدین داداء محمد است و الحق طبع کامل کاملان است تغمده
الله بغفرانه بصفات و فضایل موصوف و ضمیر وی بانوار بصفت
نصفت معروف طالع و حسن اقبال القاب بحفظ اولیا و احباب اهل الحق ما
کرایم و مرتبه کمال و قبول بهمه فضل و همراه و اقبال فیها الاثر کالخلد
اقبال اثار تصفیه اهل معنا صحبت او منور ظاهر و انوار ترکیبه
نفوس نفیس از مطلع جبین مبین او ظاهر نظم نه فلک جهان در برش
بهر دولت تا باند فروغ روی خوب البرات و حسن سیرت نقابت

دست بود در عنایات سبحانی و بحر وقوف طبعت دعوت مرتبه جامع
انواع فضایل نفسانی و ذهن سلیم تو در ادای اقسام علوم بی بدیه
کمال توفیق نموده و طبع مستقیم تو بعد از اکتساب فنون قصب السبق
انتضا ربوده و بنابر این مکتبه کمالات اختفای معجزه از کمالات تواریخ
دقایق ظاهر را الفاظ تو انواع المعروش از خط تو نامه فضایل واضح
در سنه ثمان و سبعین و الف صیت عنایت بخشنده بی منت نظام اختیار دو
سرکار دین و اثبات سلطان المحققین محمد بن ... سر مکه گشایش تقدم
مقدمه سادات عالی المقام نمایان الخصوص از دار السلطنه اصفهان
عنایت توجه بخشیده انعطاف و صحه در اهر شان بخشیده عنایت
که دعا هست عالیحضرت عماد فرموده و صل اقامت کنند و خوان خلق د
احسان نصیب گردد و نکات در نهاد نگارند و فقرا و دو عطیات نکو نمایند تا
ملتفتان نما و ... در سنه تسع و سبعین و الف عنایت بی غایت
حضرت سبحانی ... مصطفی ... از مطلع ... کوکب سعادت
اثر ... آفتاب ... از افق سعادت طلوع نمود ...
... جمال الدین محمد ... محمود ...
با ... عالم ...
...

نظم

نظم دلو الدو تو عالم با داد داد علت ...
بجمال کرم ... تا جهان ...
مقرون بحصول انواع آمال و امانی در عنایت کامل ... مجتبی اثاد
کنند ... سعود ... الدعا ...
توفیق ... کرم ... خلد ... سلطان ...
... قاف ... مرغ اوج ...
... الحق ... الصواب سلطان ... محمود شاه
... اعمال ... عالم ...
خان ... تا ...
...
محب ... هدایت ...
... استان ...
... کلمات ...
...
...
... سبحانی ...

را حفظ لطایف ربانی بعده انوار تجلیات در خانقته همیونش ظاهر بود با
وجود بیماری همیونش ساطع و لامع و انشراح صدر بمرتبه داشت که بیماری
رسانیده بود که از بیماری امور کذاشته و حظوظ را بنده میفرمود و الحجر من
حب الشرع واجب بعده از تعلیم ان فاکیه بولیح ولای او دش نقش کرده
لاجرم طول و سلاطین جهان دا شرات و اعیان فرق انسان از دو صحبت خلوت نیت
منطقه ارادتش بر میان جان بسته اند و در نفحات حیات علیا دیت حذامهاش میباشند
و بعضی از نفحات بیانات در روضه مطهره اش موقت صنوبه لمن کامیاب مطالب و جماعتی
میکوهند نقل فضلا در انشوران مخوران بلاغت که تزیه کتب منعده نقل
معتبر و موقوم بوده اند که یکی از علوات روم را پسری بود و حاشا عن المومنین
علت بوجع اعدا مادی شده بود و در از ادان که امان و خوارق عادات سلطان
اولیا در جهان اشتهار یافته بود یکی از مریدان آنحضرت را در اطلاع بود اقتادی
در شاد چنانچه از انحضار جمیر داشت پادشاه را نام آنحضرت داد بنده از حقیقت
دستار طلب استشفا نموده و حال بیماری خود را در میان نهاد و مرید اصلاح گفت
دفع رنج و دفع مرض تو بدعای سلطان حاجی محمود شاه خواهد بود پادشاه فلحه تو
که در کجا در خدمت سلطان بعد از آن بات گفت در شهر را با ... شاهزاده
بخدمت رفت و کیفیت اطوار اظهار نموده گفت طبیب معدوم بود گفت

هر جا طبیب

هر جا طبیب هست مجهول و طلب کن بر گفت این طبیب چند دینار مد قصر فرمود که من میتوان
که لشکری را در خدمت تو بدل امالی فرستادم چوان گفت حالی که عرض شرح بود گفت
چون در فعل جوش یک دینار باید انداخته مکث و طرایق عقلات احرام خدمت طی
سعادت میداد و بیا در مجلس او نیستادیم عاقبت باید بالفرض را ادام در کشته راست
احرام عتبه عالیه آنحضرت بست و بعد از قطع منازل و طی مراحل و دستر راه
ندوش نبه مریض نیابد را باجد سید بعد مقاصد آن شخص را بدینکه گفت حضرت سلطان
حاجی نجم الدین محمود شاه میفرماید بیمار ابدی در بیماری کفت مکنید شاه فرمود
سلطان حال از او انکه ادا نشد آن شخص گفت که همکاره سلطان معالجه اطلاع
ندارد و میداند که آنجا میاید دل با بیمکان در شیب ایدچرا میاید قصر زاده داد
همراه آن شخص شده بمجمع که شخصیت مهره بجفت در حال بنده داد واقع است
شخص گفت که سلطان میفرماید که در اینجا بر هند کشته علی بجا او در دو همچنان
ایستاده یا توبتا اهو بیاید تا تمام نظر کنید ما را استغفار در اخذ
اندیشید که چون اینجا اهو اینجا خواهد آمد و صاحب خبر گفت تا غفلت کنیم که اهو
میرسد چون پادشاه ناوه از نقل فارغ شد آهوی چند را شد نظر جانب او آنها
بقدرت کامله حضرت سلطان پادشاه بطرف که دید و
کامل دید بخدا نامه گفت سلطان میفرماید که اندر شما بموضع رسید
مطلع نیست بموضعی که مشهور است باغ علیی فرود آید حسب الاشاره بموضع

نزول خواهند حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه تشریف فرمود و تفقد نمود
و ما حضری انعام کرد و گفت بفرمائید استراحت کنید که ما در عقب با انتظار میکشند
پادشاه زاده و نمودند حاجات باشند اغلب خادمان و غلامان بوده که خدمت بجا آوردند
جان نخواهم بست و از فلان دفت تشریف بفتحگاه خیال نخواهم کرد سلطان مبالغه فرمود که
در حال برادر او فیلان خود بیرون آمده و خواطر والدین تو متعلق است موجب
باید نمود و انمود و بعضی از شب توقف کردند چون وقت شبگیر شد سید سلطان
اولیاء شاهزاده را سوار کرده و پیاده در رکاب او روان شد شاهزاده چندانکه
التماس و مبالغه نمود آنحضرت سوار شود یا باز گردد راضی نشد و ما پیشان را دعا
نموده بحکایت مشغول داشت تا بعضی راه رفتند انگاه فرمود که اکر صبحگاه
از انقفا ده و طبل بشنوند خوف میکنند و پادشاه زاده باز گشت ایشان از هم
موافقت شان فقیکه سمهواد اعظم آفتاب بیرون نندکار دوا فراختند از حوادث
سمرتا ناسمان نعره آمد بخار سمر کرد وطن مالوف و مسکن معهود ایشان بعد
نظر در طبل و دهل و انقار و طبل و دهل استماع نمودند چون داخل بارگاه
فیض شد مخیم پادشاه در دوم بجمال قرة العین افتاد و فرمود که چرا امطعه کرده
بتقدیم نرسانید باز گشتی برکهت رفتیم و بشرف خدمت دریافته صحبت یافتیم
و امدم حضرت ادب سخن شاهزاده متعجب شده کفت بتحقیق که از ما عده انوار ولایت نمود
اکر ما انند فلان الا فلان از حرکت بنا خود محتمل کرد و این دو دفها انوار ولایت بود

کر انقفاء

که انقضاء طلان عراقست میرسیکی بر حقیقت رفتن و رسیدن و شفا یافتن
و باز گشتن چنانچه بود بعرض رسانید پادشاه از استماع این امور غریب
اخلاص کامل بخدام آستان ملائک آستان سلطان بهم رسانید مقرر
فرمود تا چهار ده خانقاه در چهار ده شهر از اطراف ولایت در دوم بنام حضرت
سلطان المشایخ ساخته طعام بجهت فقراء و مساکین تعیین فرمود و معتقد بحضرت با
وهدایا بخدمت آنجناب ارسال می‌نمود و اظهار ارادت و اخلاص و موبکم عرض
داشت نقل محمد بن حسن بن حسین بن علی بن الرشید که از علماء و کبار است
در تذکر شیخ کرامت شعار شیخ زین الدین علی مینمایند موهوم خامه بلاغت
نشان کرده اید که حسین بن ابراهیم سید حسینی نقل کرده که در قصبه
در موضع سند اباد بخدمت حضرت حاجی نجم الدین محمود شاه مسعود هم
روزی آنحضرت فرمود که حسین بیا تا بصحرا برویم در خدمت آنجناب متوجه
شدم چون مقداری یک فرسخ در بیابان دیگر رفتیم فرمودند در همین جا
تا من باز کردم بعد از آنکه چند قدم رفت دیدم از هوا دو صوفی نزد سلطان
آمدند چون نظر کردم دیدم با هم سخن میگفتند بعد از ساعتی
کرده از نظر غایب شدند سلطان باز گشت خواستم از آن حال عجب سوال
کنم شرم داشتم آنجناب فرمود بسیار میخواهی که از این اطلاع یابی گفتم بلی فرمود
دو شیخ بودند با هم گفتگوی داشتند حضرت رسالت پناه جواب ایشان را

بموضعی در صحبه بوعد منقول و مشهود است که یکی از اولیای از حدود ابهر بود
و کمال بخت صیتولی خدمت آن عزیز از آن بیا مع علیه حضرت سلطان
العرفا حاجی نجم الدین محمود شاه امید خیال الصحب ظاهر شد و نعایت
خوشوقت گشت و از آن زمان عالیجناب ولایت مآب شیخ زین الدین علی
بلیمان حاضر بود سلطان را از آن اثنا از حد بلاد علی بوسید که چه میخواهی
که آنچه گفت هر اکنون شعاد دم باده گاه میخواهم و مبلغه صوف معاش
مقدار ده مذره عالیجناب شیخ زین الدین علی گفت اکنون سلطان را صورت
در معنی انچه بخاطر مبارک رسیده که بکمال انچه اطعام فرمائی بعلی بلیمان
بخشش کو که انچه مخا است این ضیعا و جهد سلطان حاجی محمود شاه
در ضمن که بتوفیق یافته کرد ولی فتوحات بلاد بحقیق که مجتمع اند اهی
صد لعل که بکوی بوسید صحیح که خطا بود در موجب انعما دحقا یعنی
علی شهود و اند و احسان تعلق عالم العلوی فایده و فانی و مقدار آن مقتنک
که مثال خاطر خطر بلند آن تفانی خود را فاخر ابیات از نعم
نعم الله الذات نعم لها وفق الطالب سبحانه تعالی خاطر ابر باصیر ما
علی چو و اثری و اوصاف بالخیر مع و احسن لیفظ و ذکر انیقات ضمیمه
مستند و برطریقه کرامات رجوعه هر و محبت حاجی عالیجناب بابا شیخ علی
بلیمانیک فرمود که بکوست سلطان کا بلا دولیا سلطان حاجی محمود شاه

فرمود

فرمود که امیر علی بلیمان با ما هر او هو بوده میکنی گفتم بر جهت از خود دفع میکنم
این حضرت محمد رفتار انحطاط فرمود گفت یکی هوا و یکی هوس است
بخود نا تمام موضع و دفع سوی جنت تنا دل کردم بقدرت الله تعالی تمام
و منوع کرد بند وقت که امام مخادیف عادات و فضائل و کمالات
آن حضرت بشا عجب بوده که از ذکر او یکی و از دیار او که مع خوانشا
دانشا با امدا ذهاد و فکار و اعلی الا اضا دار احصی و اعدادان طول آن
محتاج ما بند وابن مختصر گنجایش شرح آن ندارد لاجرم ختام منکین
عاصم بجهت تبرکو تیمن بر بده نبا بر بحکم مکتب فعانتقا با نسبه حالات
بنا بر کن کا دوا از آنست خبین صفحه بخا دها بتکلین ساختن لا
صوحله چنین شهبان بلند بعد آن دوح کنیه الفتوح سلطان المشائخ عالم
از این بیتمن ثانی عاشک کرد بید عادات و معاون رضوان گشته بجانب علی
علیین طیران نموده وحید الوصت بوده بقعه شریفه بلید بلاد حلفین
کشت و الحال آنمکان متبرک قبله دعوات و کعبه حاجات خاص و عام
اکابر و اهالی عز و مقیم و ما فی بلدین بقعه منوره متبرک و تیمن مجید
فاو الدامی اهداد حضرت خصوصا عالیجناب معالی القاب شیخ السلام
ماللی محی نهادی قاطبة امم سلطان شمس الحق والدین داد محمد واعظم
المشائخ والاکابر برهان الملة والدین احمد واعظم المشائخ والاکابر برهان

الملة والدین امیر شیخ دادا بسکم از اولاد ذکور حضرت سیادت منقبت فخر
پناه الواصل الی رحمة الله الملک الصمد میر سلطان احمد که زبده و خلف الصدق اولاد
المخدوم بود بهمت عالی نهمت فرموده منور گردانید خانقاه و مطهره و مسجدی رفیع در تمام
در اطراف و جوانب مرقد المخدوم ساخته و پرداخته اند داخل ابنیه
دفعه و همانجا صفه و مدرسه عالی اساس الحق از مدارس بوضع غریب
و طرح بدیع ساخته شده طاق سپهر اساس گنبد معمور و جهان جهت ندارد
در ایوان فلک فرسایش دو مطهره خاک قطب زمان بنیاد مدفن و هوای فضای
روح افزایش لطیفه ای از نسیم جنان و هشت صفه اطراف از فضای تکلف
دو تو بعین غیرت هشت بهشت رضوان انداخته و قوانین حفاظ فصاحت
شعار در نعت کما قال المولی الاعظم جمع در بیان فقه اهل التسنیم و اللقاء موقف انس
میجان مال الدار علی بوده و صوفی نظم نخستین بقعه و مقامات عالی در
مکونی بدیع جهت کونی بر سپهر ماسقف او سپهر بلند است محل دلجوی آد
بهشت برین است بنظر بوضع مرصع حجره اصحاب انتقاد که صیقل ریاضات
و مجاهدات صیقل گشته و بتجلیات انوار الهی صحیفه سینه ایشان
تافته ظاهر و باهر خواهد بود که سالکین خدا لا اقتدار حضرت مشایخ دولت
شعار و ولاة امجاد عالی را بقا و بقعه و مزار و دیار اقامت و مجاورت دارند
دعوة گلگون و طواحین آن بلده بطبع کاملان اصفهان و یزد و ابرقوه و بقعه سر دفتر
دفتر ارادت مزین گردد خانقاه و مدرسه سرکار سلطان المشایخ عالم شیخ تقی الدین

دادا محمد

دادا محمد و سرکار خانقاه حضرت ولایت مرتبت کرامت منقبت سلطان المحققین
سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه وقف نموده اند و متکفل شیخ داد
در موضع نبلدآباد داشکند و غرآباد در بیت و عقد العقضاة احمد انده کان
خوان و بقاع ساخته املاک و مستغلات بسیار بر مهمات تنعم کرد طعام محجه
فقراء و مساکین مرتب داشته اند ظاهر تعلق فرمانی دارد و موقوفات دارند موسوم گردد
اند و موقوفات از سرکار تجلی تسیب بود که بحساب بهم رسید تفصیل انحصار مقصود
اعتبار از وظیفه شده و در دولت انگلیسیه باز از تصرف اهل تعلقات مقامت و به
خراب شده بود از نما اصل انساد و بعد از این تاریخ که جهان فحول ابن سنه ثمانین و الف
هجریه هجرت کرده تفصیل و تعمیر قریب مبلغ هشتصد تومان تبریزی شاهی از
سرکار ان ملوک بجهت آنکه حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت آقا دت
دا فاضل منقبت جامع معارف اکابر خلف السادات العظام المرتضی بطون
الرکن والمقام نظام المعروف بمحمد کاظم دادا که زبده و خلف الصدق اولاد امجاد
سلطان المشایخ است و تولیت مرجع مقام مفطلم الیه است بیت داده
قمال بجمادی الثانیه از سرکار ابواب املاک خود انتزاع حصه
از ادخال تولیت واجب المقدس در سوابق اسمعیل کند ذکر داده
وظایف ایشان شعار شاهانه بنیان شاهانه و شاهانه یافت میکنند
سید جهان عمارات کرد بجزا یک اشراف مذکور و مشاهد نقد حفظ

ستر بر کالای مخفیات خزاین ضمیر منیر صاحب طالب علوم
محروم مانده و اشتیاق بما لا مزید علیه سر بر صحرای عدم گشته در فراق ؟ د
صاکین اراده دیوانگان کامکار که در بیت اندامید که هر حضرت قادر
مختار آنکه در شتات سحاب رحمت خاقان کامکار را فرد کیهای جهان
بی احتیاطات فلک طراوت در نظارت بخشد و چشمه سار دین و دولت
ماء بادیه حقیقی تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض
فضل معالی غرفات مدعی دیدن در ضمان هشت بهشت مخلد بد سناد به
سیادت دوست متغلب از صعوبت حال کداه کوید رباعی ای مفخر از
لطف تو نشانها در جهان ۰ احکام جهان مطاع توقیع نشانت ۰ معمور
بتعمیر تو شد کشور دل ۰ آباد ز رای روشن عالم جهان ۰ در خلال این
مقالات معروض آنکه چون اتصال ذکاء هاتف غیبت ندای انتقال لیکن هوش مخمود
امداد رسانید که مصرع آن نخل غافل را اخلاق شتین ۰ چه صالح کونی و جد
نیرات شعر پیوند جان در خاطر انگاردند ۰ سپهر وجد انند در بیگا
نو ۰ نو تو ملک با بوجیه جاه و دولت احتیاط انتظار در معمور فاتح خطه و نیز
نموده دست عضد جلالت کذاشته و از حال الفقراء در حیطه بارز غافل
بوده حال الحقان را بحد صلاح دانسته حیفا سبابه مجلات
منعوتی تا ذیل دست رفته دنکار او را تعزیت و تمکین کند که بوده دولت تو
کشاد

کشاد دایره طرب و حصول مآل الامانی انتباه دیافته باحصولی عرب
دستگردان مفاده در صورت باد هفتاد قشادی دریا ان دفانه ندای
این دل انکوهی هوش رسانید نظم هر دم سفر تفرقه کونا کون ۰
آمد ز پی بوجد تقلید بیرون ۰ جان گشت ذلیلهای اندوه زبون ۰ دل
نیز ز خصم غصه شد غرقه بخون ۰ اکنون خبر دار ما صحیح اعین تصور کرده
آنچه بود زبان بیانت هیابد در صفحه تحریر و تقریر کوشکاری در مضمون این
بیت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی بخاطر میادری بیت
مو اکر نیست درد سیم لعمه پوچی ۰ چرا بخت تعقیدش را خوانده کنم ۰ حاجی
زین الدین علیشاه محمد خیر بالعفت شعار در کتب معتبره روایت کرده‌اند
که مخفیه مستحب جهانبینی حضرت شیخ تقی الدین دادا محمد را بجلال
جها نقوة العین نور دیده داده بود که هر ملت در میدان کلام کعبه کوا نعت
دیعه بعد بحشتین سلطان المحققین سلطان حاجی محمود شاه که بحیلی آزاد صاف
حیله معکوامن پیش بیش الحجاب قهر در کلمات بیان کشته در بلوی حاجی زین الدین
علیشاه است که در ملاذ دنه الغفران ماب بسم زحفرانو ثبت الله الحرام دفه
در اشتیاء مرد اه انتقال بان مانده حیله انکه طالب مخشد اندر کرامایه ط
بیا فتنه بعد انده در روز کدبن نفاع الحرق در سیانند بعنوان الحرام حاجی
علیشاه در صحرا امید کشته در شیعه سوادا هل قافله در شاهد المقاصر

غریب تحجیکان یعنی نخشب داد حال یوسید نفرمودند چند ماه که کودید
دردیمانی تنها ماندم مجذوب حضرت خضر نبی علی نبینا وآله وعلیه السلم
در روز جمعه بالذات حضرت بودم وهاتف داد تا باید یعقوب بن شبو سواد
شاه بالمقام آمدم چون از نخشب تمام کذشته دیکو که گاه
ابوبکر شاه داد داد حال عجیب بوده دیدم مردمان اختلاط مجالست نمیکرد
دلنواز الضمیر هر که حضور میداد در حلقه چهار دم سلطان حاجی محمد کرد سلطان
المظفر غازی شد مبارک داد الطاعت بعد شه صحبت ارادت نمود که برد داشتند
دیمن همت انجناب بتوفیقات سرکار دولت آن فرده بقاع دم الله بوفا تقاید
تمامجات عامه وتفصیل احوال معجزه در دو شان پرداخته ما کا بوده آنها فالاولی
منحصر بماهی صورت چون نخجسته مقدور فتح الابواب چنان ولایت مآب را
عادت صمدت حاکم الملا ادفع الحه وعد الطاع اعجاز آمدند چون مورد حسن شرف
از تکابی نفس وبالب نقضایی عالم از فتح طوفان بود علی الجناب ولایت مآب
هدایت جناب شیخ الاسلام بود کو از شیخ زین الدین علی بن محمد بن نعمان
مشهور به بابا شیخ علی بید الحقیقه که بود بر تواب باب صدق وانتبار کشته
عمر جهان گشته سکان آن ماه دعوت نمود دولت تقوی اصحاب فخرها فاضل
شد عجب جان بنکاه اولیا افضل الهند الیه بالجهد کن و تا کوک
لحظه تمامی عافل افضل اله علو منزلت وسمو مرتبت وحیثیت کرامت و

خوارق

خوارق عادات علی الجناب ولایت مآب شیخ الشیوخ انام مظهر علام قطب دایره
کشف حقایق شعر که هر چه دیده بی تقلید معرفت اعیان ثغان که کوکب اعیان عزت
ابن خلدون کمال شیخ الاسلام جمال الدین تاج الدین شیخ علی بن محمود علی نعمان ناشر
امن وامان از نوع سمو وقمر الظهر وانتشار است وابن ضعیف را حکایت از بنت
کرامت بیان عزیز ابلاغ عشاوان بعون توانا مدد ماضی ما نمی شد که
صحایف ابن العراق از ذکر احوال حضرت آل الجناب خالی ماند بنای انادراج معتقد
حضرت ائمه معصومین همه استدعای همت نمود مجملی از اذکار محمد بن حسن بن
علی الرضا فالقلم صحیح الدر دو فولفا فتحیر در تحریم خامه علی الغنیان از کودا
مبین ملکو جدید بمنه وکرمه نقل است که چون مغفور بسعود سعود نجم الدین
محمود کرد بید نسبی علی الجناب ولایت مآب بود والد سعید عفیفه از غفران الله لها
نکاح در آورده در مواصلت والقصه ماده خلقت همیون نسب هویدا علی الجناب
هدایت شعار از مستودع صلب نقل کرده در مستقر رحم قرار کرفت کفتند در نیشی
صاحب حال ویسم شیخ الله بعد عطف سر ارباب شان وقت والده صالحه از بخارا نجبه
رسم بهانه چنوان بیابانی طاحضور میبود بربوساید جمعه تیش مایل کفت
العزیز حضرت حلت عظمت فخذ نما بنبل دیشا حوال درخوره نیفها مخاه
باشد بادلغه بشهادت نکاح طیب که در عدلها از دو جهانی سر نوشت عوات
عزیز کردیج انکه هر کی عادت وبوج اعتبار بلیغ همایه بود بسمعها اوطاعة کفته

دتهمل تخده بعد ازان از همه دصر نوعی که توانست محافظت بجای آورد چون آن
مولود عاقبت محمود از کتم عدم مقدم بصحرای وجود نهاد حضرت سلطان اولیاء
والاقطاب شیخ تقی الدین داد محمد نفع الله مکانه فی دار السلام در موضع
محمد آباد میل بسید نجم الدین محمود که بیدی نسبی عالیجناب قدس سره
بود التماس تشریف حضرت شیخ نمود که او را بکرم و ضیافت مُحضر شیخ اندوا
کرم مقدم حضرت از مرد عاقبت محمود تنهاده و فضل کله بحمود درین طلبی آورد
دجون بیاورد منظر کیمیا اخر اولی الحضرت سر او انشد طعامی حاضر میان بود
طفل را بوی طعام رسید آن کودک چون طعام مر صد داشت دست طلب شیخ علی مقالم
شد که بیان کو دید حضرت شیخ دست مبارک کرده بهان لقمه در مرده یکی تا بکلی وجع
سالکی شد و بیش از نو ایشن را بو سید و ابتقت مفتوحات بجهان چه
عالیجناب بعدلای نابعیت و فضیلت که بجهت کرد دست و را بوسیده که
حضرت قطب الاقطاب حضرت دهان مبارک نیز بدهان او نمک کیف و او
از چنین مرد میش حصه داد و آمد آن حضرت قطب الاقطاب
عالم اعلی و حسبی فی عالمیتی حضرت و تقبل فرح و نظم هکلی لحظه ما بیت
نظر اهل کمال هر چه را فرض شود مرتبه اعطال طلبنا لعیب ریزی
کیملیت عالیجناب قدس سره آن بود که چون والد مقصود اند دایاه آن مرحوم
اولحکم کو ببین که کل نفس ذائقة الموت فرط ردخنا ار تحال العالم البقا محمود نیز

ادواده هنیزه

ادواده هنیزه بود که سقبا بیمود و گوی داشت ابتداء عالیجناب قدس سره فرمود که
حضرت شیخ عالم قطب الاقطاب امام شیخ تقی الدین داد محمد از شیمن افنی
بمقام الحرمین خود ابقا بتحال نموده بود و او اعیه بود بعدالفت حضرت سلطان
عرفا نجم الدین محمود شاه انار الله برهانه علیه بود چند دالد بعد مرکز کو منقدار
از جهت چرا بندی بصحرا محمود بید اشقی دخود در مقابل غیب طاحنه که بیتمعیل تم بود
کند که نه بطلب خواهران که منم شما کو بسقند از مصرف سخن با همه اوصف سعید
تا ملقت سلطان حاجی محمود شاه دروم که کار بر شیخ عقبی طاعه ابنجا فرقه
خواهید خواهران که گفتند که او فضیلت طعیه دانی ها الیها الظها دینه بابد کرد
دبجال الحجر و عاصم مشغل میبابد بود عالیجناب شاه البدا از منبع انشان
تحف حضرت شعف لنفحیا دمیان خبر که گفته اند نظم عشق بقول
مع نحیان ایشان ابتکاشتن در جنبه خویشتن دانسته نکل انبا شتن او
دامن و مو دامن شیخ که دایم بمد الطفی بسیار بکر د دعا و هم کنت شیخ خواهران
نجح و گفتند که مخالف عقل و فضل تقصیر شرع بوده بعنوا بخشیا ملاذ الفظان ایشان
شد عالیجناب قدس سره فرمود که حق عزوجل بعد و یاد بیابیدی بو بنیاد
دنامه بیمنت عالم همه جمع احرف بعضا بحاکیت از سر جدا با اقسام ملائکه
سلطان کا با اولیاء سلطان ناصح نجم الدین محمد محمود شاه مشرف شده بود

عمدة السالکین شیخ ضیاء الدین یوسف چون از طلب فرزند گفت بلیغ نمود که دعا الولد لله
موقت و این مراد انتظار فرزند مدتی با شیخ ضیاء الدین یوسف بودم که تقدیر الهی
تعلق به شیخ یوسف حمداً لله اول حوالی جانب خود خواند و بعد [illegible] کند بیمار
عزیز بخش فرزند گفت این سر [illegible] که بدست تو داده شد لحظه [illegible]
کامل و بالکه حال [illegible] گشاده کار [illegible] دیگر گشت حال نظر [illegible] کرد ابیات
خال الخدین ها با [illegible] طابع [illegible] امد نظم هرکه دارد با بدیه [illegible]
جاوید اشتیاق ، اول [illegible] ساز نخست از لعن عشاق ، فالحق [illegible]
کویا شو و باشد شفیع ، تا امکان این مقصد اعلی غایب اتفاق ، هرکه [illegible]
اه سر جهان کرم ، [illegible] داخل اهل از اتفاق ، اذعا الجناب
هدایت مآب شیخ زین الدین علی بن محمود منقولست که حضرت سلطان محمود
شاه بعد از وفات شیخ کامل واصل ضیاء الدین یوسف [illegible] الحواله
کرد فرزند [illegible] شود [illegible] مقدم [illegible] ترجمه
دار شریف خواهد شد چون [illegible] کشته [illegible] آباد
شدم حضرت سلطان حاجی محمود شاه [illegible] که کتابت می داد
در فرزند بخوان گفتم [illegible] گفت [illegible] دادم [illegible] موجود
خوتقم میفرمایید که هر کدام [illegible] دست [illegible] کرد

باکرد

باز کرده که حالات [illegible] راضی [illegible] می شود فی الواقع ان
[illegible] و کان الحضرت [illegible] مقتضا [illegible] تعالی میکردند
شعر هر آن [illegible] که بود [illegible] حال ، [illegible] اولیاء شود شیخ
[illegible] التفات فرمایند ، حاش تمام صوفی شود بیقین ، هر آن
[illegible] اهل الله ، [illegible] علیق نقاست
که [illegible] ولایت پناه [illegible] از مناقب حضرت سلطان
حاجی محمود شاه حاضر بود اتفاقا [illegible] شیخ جلال الدین [illegible]
شد حضرت سلطان [illegible] دست [illegible] بیان گفتند
چه حاجت [illegible] سلطان [illegible] که شما [illegible]
در جهان [illegible] حضرت [illegible] الجناب [illegible] بیت سرفرازان
کز اولاد [illegible] یوسف [illegible] اولیاء العزیز
که [illegible] الجناب [illegible] ضیاء الدین یوسف شان
علیه الرحمة و الغفران [illegible] مشغول [illegible]
[illegible]
عالم [illegible]
مشاهده [illegible]
[illegible] شیخ یوسف [illegible] شیخ یوسف [illegible] اول نظر

کرده بودی که همواره از بزرگی هیبت او احتراز می‌کردی مخفی گشته بود فرمود که هرگاه
که تو محاوره بودی چه کردی در جواب گفت هیچ نکردم شیخ یوسف فرمود که
بکوش تا وقتی که امامت چه رسید [illegible] منتظر بود [illegible] چه کنی و امیدی
بعد از [illegible] در جواب گفت چون کار بحد [illegible] رسید م نشسته بودیم
منزل [illegible] گاه کردم [illegible] بخاطر [illegible] شیخ ضیاء الدین یوسف
فرمود که [illegible] که چون [illegible] چند [illegible] هیچ سخنی [illegible]
قلم [illegible] باشد [illegible] بیکی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] علی الجناب ولایت مآب [illegible] گشت
[illegible] شیخ [illegible] ضیاء الدین یوسف فرموده بود بتقدیم رسانید
بعد از انتقال [illegible] فرمود سبحان الله [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] چنین [illegible]
[illegible] که [illegible] موجب [illegible]
القصه [illegible] صاحب کمال [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] نظر [illegible] اضافت احوال الجناب
ولایت مآب [illegible] حقیقی حضرت
[illegible] صلاح العالمین و فلاح المسلمین [illegible] والاکرام [illegible]
[illegible] جلوه فرمود [illegible] سایه

عنایت

عنایت بمفارق رعایت جناب ولایت مآب [illegible] و الجناب بخدمت
صاحب الخصوص [illegible] اوقات [illegible] مشاهد
[illegible] قطعه هرکه از خضوع [illegible] نظر یافت [illegible] داد پادشاهان
جهان [illegible] یافت شد نظر [illegible]
کو [illegible] القائی [illegible] ذالک [illegible] لطف الهی [illegible] بغداد
شیخ [illegible] قطب الدین ابراهیم علیه الرحمه نقل کرده که [illegible] علی الجناب ولایت
فرمود که [illegible] کشاده باشد
[illegible] که [illegible] کرده [illegible]
چه معنی دارد فرمود که [illegible] اولیاء الله [illegible] فرموده اند [illegible]
کو از اولیاء و اقطاب [illegible] فرموده اند نقل ایشان [illegible]
[illegible] الجناب با شیخ علی [illegible] سال [illegible]
[illegible] که [illegible] بر [illegible]
[illegible] که [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] خانقاه [illegible]
که [illegible] محافظت [illegible] خانقاه
[illegible] که [illegible]

وَل
نداشتی قدری آرد جو بود دامن کردی و حاجیانا بجهت تصدیق آنکه تنا
فرزندی آید و بنی اند نفقه جاه و علو منزل الجناب یکی از دو کرامت
حصل مال کرد دیدید لخیه مقام و خود هم چند از عبد آن و مقدار
ما العمر والتمام مخصوص کرده اند خانه شما بنا کنیم تا در خانه دیگری
وطن نباید فرزند که من ملک العمر کار دکان نکردم و نکنم و نفس خود از عرض
کرده مستغرق کرده ملکیات متعلق بوده التفات نکردن نمود شعر
کسی خانه دلها از او بود معمور * مر این جهان نکند عیب عمارت گل نا
دیده دوستی که شما نخواهید بود * که هست اهل فناد اکنون بر اصل * مکان
عشاق ها المولویت * هر اینقاء که شما ست بیحاصل منقولست از شیخ
قطب الدین ابراهیم که وقتی علی الجناب ولایت مآب بابا شیخ علی فردای
ابراهیم مهر هنوز با یحیی کوفت حده قل هو الله الصمد ... ببرکت
آنکه حق سبحانه و تعالی ابو داد تو را بها الدین بر بیکو امر فرمایی گفتم ای
شیخ خطاب ... ما لغتنه که درد هشت ماهه شده باشد اگر پسر باشد
خود پر است و اگر دختر بود چگونه این تغییر خواهد بود بعد از آن حالت خداوند
تعالی وعده کوشد بخته بود بعد ازو ابراهیم بخیت گفتم ما را بلخ رفتند آری
فرزند ... بیادر و نبود ده دانه چند بیت مبارک ... نعالی نگاه داشت

فرزند

در فرزند بیا بستان چون آمده نظر کردم او را دیدم به ترتیب مبارک الجناب
عجب ماندم و گفتم ای شیخ امروز لطفی دیگر است فرزندی گفت ای ابراهیم
تا فرزندی که داری بلخ رفته او را دوست این ضعیف را دام ... کرد شیخ
قطب الدین ابراهیم گفت احوال عجب دیدم در وقتی که آن معتقد شیخ
افتادم و گفتم او نیز ای خداوند بگو ما که این ... آنجا باقی گفت ابراهیم
به ترتیب عز الجلال که سنه هشتاد سال است موجود حضرت عزت تکریم
تجاوز نکرده تا اکنون الله سبحانه و تعالی ... تمام از آنها
صغیر باید ... که ... * همتی زن
مرد سال نه بلخ از او ... شود * ... سر ... بلخ
کردید ... انفعال اولیاء کرد ... کرد پسر
تعجب ... اهل الله ... از شیخ قطب الدین
ابراهیم ... که فرزند ... الجناب ولایت مآب ... دام
که کودک ... گفتم ای شیخ ... شما ...
که ... باشد فرزند ... از ... موضع فلان کشتی
غرق شد ... گفت بعد از آن ... شیخ عالم ...
الدین ... طلب کردند ... گفتم و ...
حالی کردم ... الله تعالی ... غرق ... یافتند

نظم هر که شد مستغرق دریای وحدت بیقین ٭ یا بود ملاح بحر فکرت آن خدای
جهات ٭ در جهان هر که باشد کشتیش بیم غرق ٭ هست او اندر شب تا ساحل امن
و نجات ایضاً شیخ سعید قطب الدین ابراهیم علیه الرحمة نقل کرده که عورتی
نابینا که دو نابینا از حد نیز تنها تلمیذ بود نزد جناب ولایت مآب آمد
التماس کرد که دعا کن که چشم من بینا شود آن جناب فرمود من بنده ضعیفم چگونه
حق تعالی را امر توانم کرد که چشم نابینا را بینا کن آن عاجزه الحاح و شفاعت
کرد و گفت اعتقاد این شکسته آنست که دعای تو مستجابست شیخ دعا کرد آن عورت
بعون الله تعالی بینا گردید بحیات عمر مالک الذمن آن جناب اقدس و این نعمه صالحات
شد بیت هر که داد تعظیم بخدا ٭ چون بابد بصدق دست دعا ٭ دوستان
جاودانی یابد ٭ دیدها کی کند نابینا ٭ ایضاً شیخ قطب الدین ابراهیم در
کعبه که جمع اتناحیصی بنیاد نیز عالی جنابی بعلایت مآب آن جناب فرمود که
بجهت تالمند آنچه کشتند بنیاد بیت خدام فرمود کسی که عزم بنیاد کند چرا
عادت نکو باشد و در بیکی کرده فرمود و قدر صحبت یا امو ضع که کعبه خدا الکا
در عوض کعبه نو بعاشی در حقیقا کرده بنیاد نیز نجف اشرف النخص کو باز گشته
تا سیکوید بعدی جمعا انا بقوه نو با یک آن جناب بیامدند یکی از الحاجات
تقا الیوم خر نونه در سیدانش خرینه ولتحا از صاحب بعاشه چون بخدمت
شیخ سرای او انکشتند هر کو بنیکو داشت نظر رسانیده به وجه قبول

از فرد

از نرد خرمنه که غارت کرده بود نظر رسانیدند شیخ قبول نکرد و فرمود
شرم رفت عقبی که بنیاد بیت الله مبارکی در خرمنه هر کس بیاید بنیاد آن
شخص منفعل شده توبه نمود ایضاً قطب الدین ابراهیم روایت نموده
که شخصی از مخدیدان باید بعد مدتی که کوشش کو سفندا قربر جهت جناب
شیخ بیاورد و نزد رفته بخدمت عرض نمودم و فرمود که قبول نمیکنم که شخصی
همت دارد در جهت تا دو کلمه سخن بر دباده و بیادم مشابه در سوالی
دارد هرگاه سخنی در بیارد و بیاد نیم مشابه در سر آن خدا او در هرگاه سخنی
از برای خدا نوشتیم گفت میگوییم ما حجیه انا دخیل عنکم شیخ ابراهیم کفت
من بال آخر در قول داده لم که اگر شیخ قبول عنکم اکنعا کم است بجهت کار دکان
لستان در فخیم بینیم تا بخرند مقدار بیماران کرده در حیات انداختیم باده
در حیا اکلم الی بر سر نوار او فروختیم بحال الا اول بعد دعیات ضی ابرداشتم
که در تنور بکلاز آدم که تنور افروخته شود با خود گفتم شیخ علی این چنینها لعنا
است که میکفی تا انشغی بخاطر خطور نکرده در حیات که در دست داشتم
در تنور صنیمادم از کل بعد شکسته شد آب و کوشت همان در تنور
رفت و بجاری عظیم از تنور بر آمده و هر در دست خصا عاصی داکن
لیرده انصراف از آبحث جهت الله دو مندشد و از غایت حجع
دل و صورت نشاد من بعلی الجناب قدس سره و بعد از آن جناب رسم عادت

در تربیت فرموده بود و نوبت دوم بنشست گفت ای ابراهیم نگفتم که خبر کی کنی و
ملکداری جهان مبارک و بکند و دستهای تو از بلیغا نیست الله سبحانه
در طرفة العین آن ادام صحبت مبارک کرد و بیت نظم و درد انبیا داشت
و ... نعیم دل ... از او شد و جان نعیم ان لکو سکونه که ان شیخ
نحن یاد ما این ... جان نعیم ایضاً شیخ قطب الدین ابراهیم
علیه الرحمة نقل میکرد که با برادر خود خواجه عماد الدین عزیمت سفر سمرقند
در طرف ما وراء النهر داشت عزم زیارت علیا حضرت بابا شیخ علی در
عالی جناب شیخ رفتند که همگاه ... احمد ... از ... بدو ایشان و معاودت
معاودت از آن بکه ... داشت با ما ... شد بجانب خراسان
... داشت تمام اثقال و احمال ... حنکل رفت و حکم
گشت مضطرب شد ... بجانب ... آمد که عالی جناب شیخ وداع فرموده
بود که ... احمد ... طلب کن ... استمداد همت
از عالی جناب نموده در زبان کردن تمامان شد و از ...
... خنکل و ... با ... چون ...
عالی جناب ... حاجی سید الجناب ... عماد الدین ... کوش
کم ... عماد الدین گفت مخدوم ... انصاف
... شیخ ... گفت ... که ... طعام

دادن ...

وای ... اسب ... مدخل ... که از ... الله
... بلند ... بیت خاکسار ...
... ولی ... که ... نقل است که ...
که شاه محمود بن امیر مبارز الدین محمد مظفر ... سلطنت عراق ...
... داشت با برادر خود شاه شجاع ...
شاه شجاع با جند ...
... بابا
بابا شیخ علی ... شیخ ... عالی جناب
... گفت که ... انصاف ... شیخ ...
... سلطان ...
... شاه شجاع گفت
...
...
... شاه شجاع ...
...
پادشاه ... قلعه ... اهل قلعه ...
کرده ... باید که ...

چون ملاحظه فرمود پیکانی نداشت شاه شجاع بفتح و ظفر امیدوار گشته
اهل حصار از مخالفت پشیمان گشته بحضرتش شتافتند و بعد از آن
دعا از ذکر این ماجرا کرد حضرت او متوجه شیراز گشته ولایت فارس نیز
بتصرفش قرار یافت از شیخ قطب الدین ابراهیم منقولست که فرمود شخصی
آمد گفت میخواهم که از جمله مریدان جناب شیخ بودم چه پاره کلاه ایشان که من نیز
رسانیدم که آنجناب فرمود که او لایق آن کار نیست چون مبالغه نمودم فرمود
این شخص دختر خود را کشته و گریخته است و دیگر جمعی بطلب او در آمدند
او را گرفتند بحقیقت گفته آنجناب ظاهر گردید و در عهدی که چند ما[ه]
سلطنت شاه شجاع شخصی صیادی ما بین نواحی قهستان در سر شاد
کو سقط از مرکوب علی الجناب ولایت مآب او را نصیحت کرده گفت این
شغل را ترک کن ملت و عاقبت از حاصل گذشتن بنا در چهیم آن شخص در جواب
گفت سخن سلطان حکم است آنجناب فرمود که اگر نصیحت قبول نمیکنی
بگو تا بگویم که زلف ترا بر تمام از سیاه در چشم سفید گردد و نقل
نصیحت نکرده دیوانه تحمل دیگر شد چون در میانه شب حوالی سبعین
شد استماع نمودم که حوادث او را بیند اقامت و جان دادن همان شمس
شجاع بن ... نقل نموده که از خدمت او ... سیاه کوهی ...
در آهوی ... سیاه کوهی ... چون کار ما بی تو بود که

ذبح

ذبح کنم گفتم ای شیخ این آهو کاردی که بمن رسانیده مؤید درجات تو و اعتقاد من
خواهد بود دیدم که شخصی ظاهر شد کاردی بمن داد و گفت در خانه بودم که
آمده گفت پسر شجاع آهوی گرفته و کارد میخواهد کارد را از او گرفته
آهو را ذبح کردم بعد از آن که آشنا و فرخنده شد آن شخص گفت آن نیز با خود دارم
که شاید بخواهی که گوشت آهوی کباب کنی و از چشم من غایب شد منقول است
که شاه محمد و فخر احمد ابن مظفر حضرت بموضع بید الجوید تشریف دادند
بعد از چند روز که اراده رفتن نمودند شیخ فرمود امروز دیگر بمانید بصحرا روید
که روز از حضرت عزت درخواست کنم تا شما را گوسفند صحرایی که آمده آید
ایشان توقف کردند بصحرا رفتند دیدند گوسفندی بدرختی محکم شده آن را
بگرفتند روز دیگر عزیمت رفتن نمودند باز شیخ فرمود که امروز دیگر بمانید
که شفقت الحاجات شما را حاجتی روی خواهد نمود بعد از ایشان بعزم
طواف بصحرا رفتند مغلامی همراه ایشان بود کودکی خرسی شکار
کرده بود داشت دانخوالی ما دیدیم ... بگرفتند بیت
بانی که هم حیوان شکار تو باشد به حیله ما المحتاج تو باشد ... در عبا
طالب تو گردد تمام حیوان یا بصحرا صیاد تو باشد شیخ ابراهیم رحمة الله علیه
نقل نموده که علی الجناب ولایت مآب فرمود که با هم حلوای حلوانی
ترتیب ده که شجاع میآید از من حلوا میکند مطلب ... غالم گستاخی
گفتم ای شیخ بعد چه کجا حاضر ... شاه شجاع در شیراز

دشمن او پادشاهی که بجای آید هیچ وادة نباشد فرمود تو حلوا داشتی کن
بایستی کاغذ ای چون حلوا ساخته شد شیخ خادم را بعضا از آمد و بخت
دیار و نزد شیخ طلب نمودند چون باز باقند عالیجناب شیخ تو نمودند انجا تمام
بحال آنکه جهت مصلحت چند با جمعه مبارک از نظر اعتبار تو شیک بود شاه
شجاع خدمها را گفت شاه شجاع نزد شما فرستاده جناب شیخ تو بود شجاع
امتحان می‌بود ایشان نکن تو مرد از حلوای کرم طلب کرده‌ای ما بودیم در دل شیم
شاید که در شاید چون نه داشته باشیم و حلوا انشاد نیم تو منکر در دلت
سوی شاه شجاع بیش آمده مند خواسته‌ام که خادم نفتم و حلوا آورده‌ام
بیت لمه واد و امتحان با اولیا والله مکن ؛ کامتحان کردن نمی‌باید
ذکره هفتات ؛ فیض ایشان سجد است لطف همه بقیاس ؛ لیکن آنان
هر کی کرم ان یابد از نی مجلات است ؛ دید ایشان با نوار الهی دوش است
کوهر اسرار ایشان در هر صفحه المقبلات ؛ ایضاً شیخ مغفور قطب الدین
ابراهیم عادن پیر الخیتکی کلام از موید انه نقل کرده اند که شاه شجاع
از شیراز عزیمت نمود فالان اراده زیارت جناب شیخ کرده بموضع پیر الحنید
نذ چون بصومعه الجناب رسید تکیه فرمود در آن ندی بکرد آمد شیخ
مبارک بفیض نهاده پادشاه همچنان ایستاده بود تا آنکه شیخ سر از زمین
بر داشت ردی بوی کرد پادشاه سلام کرد و دست شیخ بوسید الجناب
فرمود که این بیغو بتو حال نیست بانکه پادشاه مطاع گفت که عهد کردم که

چیلکی داده

دیگر باده نخورم عالیجناب خلاف ما به فرمود که ان بود ان که نخواهد
بود که بزرگ ان خود همچنان باشد شاه شجاع عرض کرد که در دستم
دادم تا محتج امید لطف الله تعالی الصحیح دهد شیخ فرمود چند نمیخواهد کو از تو
در دادند تو نیز داشته باش چلکی باده پادشاه التماس نموده عالیجناب
حلا تماب خادم را گفت کو نان کندم هست بیاور در آن لحظه حاضر نبود
نان جو که بود بیاورد به پادشاه گفت نان ول نمود حق تعالی شفا کرامت فرمود
ایضاً شیخ مغفور قطب الدین نقل نموده که در وقتی دیدم که دست
تیر میداند اخضر تو دست خود بیش از تیغها مید اشتم تا بود نیابد بر زخم
ان تیرا ست در سلطنت زخم دست الجناب کشته از ترس نماند بیت ایلچیان
شده خواهان تیغ و الطف تیغات ؛ بیاد محض کرامت بیند ترجمان ؛ که
پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع امتحان مخلصان عالیجناب شیخ
هدایت شعار بیعت نمی نمود فرمان پادشاه لشکری طلبیده تسخیر بلد بیوه دان
دار الملک شیراز متوجه نمود کو دیدیه با بقیه رسید و بجا رفتان و اهالی
دار المتحیرین بعد بجلس جناب شیخ امده التماس کردند که شما دعا با تجربه
میباید دفع حصر دار لشکر را منع میبایند کرد تا ما انکه محی و بعد از ان شیراز
دفع شاه شجاع را نفتح و اداده تسخیر بغیر امر فرمود الا والآت بغداد
در دوان لشکر خراب بکرد در حد الاسد علیه شجاع عن خطه ابقوه بمیتا

تند و مبهات شیخ بوین شد پهلوان خرم که سر طرف لشکر بود بمطالبت شیخ آمد چون
پهلوان خرم منع نموده بود که غله از اطراف بجانب یزد نیاورند و نفروشند
بدان سبب تنگی تمام بهم رسیده بود جناب شیخ پهلوان خرم را حضور نمود که منع غله از یزد
ننماید کرد در جواب گفت منع آن از حضرت شیخ است و در همان ساعت فوت نمود
تا چندین خروار غله بجانب یزد روانه نمودند یکی از فقرا در قربان با پهلوان
خرم گفت در این نجز اجابت مبادرت او گفت اگر سخن شیخ را رد میکردم بلای
بمن میرسید الحال در پیش داشتم گفت هر بلایی که از جانب شیخ بیاید
در پیش از آدم همان لحظه دیگر در وقت سرش گرفت و فریاد میکرد
جمیع فقرا عقب بحضرت شیخ رفتند و همراه خود بردند در پیش مولا یست
جرم او در گذرانید دعا کرده باز آن نفس همان روز راه عدم
پیمود علاالخطاب در انتهای روانه شد از کرده بیجهت نزول مهبادر سید
صبح گاهی بود شیخ اشاره به شیخ احمد که از جمله فقرا بود کرده در وجود شجاع
ببینید مصلا باید در همان لحظه شاه شجاع در سبب درخواست که پای
شیخ بوسید الخطاب فرمود تو عالم فاضل و در صحبت علم بلند است شاه شجاع
گفت بعد خواهم آنکه شما را ایمنه راه امنیت باید نکرده ام که پای شما
بوسم و الحال موقت است با این دولت سرافراز گردید بعد از آن گفت محل دخت
تمامیت شد هر گاه مهمی و حدی باشد یکی از مریدان را ارسال دارید که

سخن شما را

که سخن شما را بنینند حکمت سمعاً و طاعةً هر چه ارادة علیه باشد تقدیم رسانیدم
ابد علاالخطاب شیخ فرموده بود که همت آن است که یزد را نیابی که خرابست بعد از آن گردد
شاه شجاع گفت هر چه اراده کرده بودم عالی شد اطلاع داد اتحاد داشتن
دولت و جهانی مرتب خواجه قوام الدین صاحب عیار از جمله حضار بود نفود
خالص حیوتی دار که اما که در ولایات علاالخطاب شیخ را بمحل امتحان
نزده بود گفت چگونه چندین مبلغ خرج کنند و داده تخمینی مملکت نمایند
داده در تمام ولایات افتاد اکنون فتح عرض کتاب علاالخطاب در انتساب
بزبان علایقی حال کرده که چه میکنید الحکمة نبود عرض داشت الخطاب
فرمود ما را ولایت ضعیف خواست ما بطالع مسعود خواجه قوام الدین گفت که ای
اخر من چه باشد گفت تو را با پیاده پیاده کنند بعد از آن تا در کتاب مهر کرده بعضی
عظیم گردد و حوالد و اسباب قبل از او را ما حده کشته پادشاه مطاع شاه
شجاع فرمود تا او را پیاده پیاده کردند ایضاً نقل نموده استاد شمس الدین
از استاد یوسف که او گفت فخر الدین ضعیف هر روز در شبان روز در موضع
هر روز با دهر وارد بود علت بموضع با اینجا بخیر در یک لحظه تمام و هوا بش
بنحت شد و قت طبیعت ملون گشت همان در نصوص موضع صباء بیدار
گشت گفت چون بدان جا رسیدم علاالخطاب قدس سره در بیرون حصار
نشسته بود فرمود فخر تو را چه شد گفتم ای سلطان شما را معلوم است

حاجت که عرضه داشتم آن جناب بعد ازین محتاج طلب فرزند نباید بود دهقان خویش
تو کرده فرزند را محبوب داشته‌اند [illegible] که انوار خطیه اعضا سخن دیگر نیز بود
بلند اسباب اقبالی بکن و بازگوید فخر ملک و دیگر گفت بموجب فرزند بعمل آورده‌ام بعنایت الله
و بعون همت شیخ صحت تمام روی داد و چون واجب بود بدو بخشش [illegible]
فرزند گفت فخر ملک که اینجا آمده بود گفتم هرچه حضرت شیخ فرموده‌اند
که ایشان [illegible] کرده شبان میکنم و مال العمر می‌بخشید که ازان با الذی [illegible] الاجر م
درعقل ازیشان حاصل شد اکنون با خلاصی توجه کن فخر ملک کرد گفت ثواب
شده است که فیما بعد صحرا بانی نکنم و مال العمر بخدمت کمال [illegible]
انحصار بیرون [illegible] العزیز است اگر تمام بدان مجموعه ثبت کرده شد مقصود
[illegible] الا با [illegible] که [illegible] بعد از [illegible] که بعد [illegible] علی الجناب
شیخ [illegible] سید [illegible] و معتقد آن [illegible]
اند که [illegible] بکرامات آن جناب میکنند [illegible] تحقیقات [illegible]
[illegible] صدقه [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] داشته [illegible] العالم [illegible] حال [illegible]
[illegible] آن جناب بسیار است حال [illegible]
اند که [illegible] شیخ نظام الدین ابراهیم فرزند که [illegible] آن جناب
[illegible] اکنون [illegible] شده [illegible]

شیخ [illegible]

شرع شریف بود و بعد [illegible] حال [illegible] بسیار کشیده و انواع [illegible]
[illegible] لطیف طبیعت جهة تقویت بدن بعد طاعت تا [illegible] تمام
لیالی را طاعت و عبادت قیام نمودی و بعد آن صحرا [illegible]
هوا را موضع [illegible] بغداد و مسجد ساخته و فارغ [illegible] از اشغال
پسندیده او یکی آن بود که [illegible] چنانچه [illegible] کرده ای
شعر [illegible] اگرچه [illegible] همه
خواهان آن [illegible] تاج ۰ [illegible]
و اشفاق آن جناب [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] که
چون علی الجناب [illegible] شیخ الاسلام اعظم [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] فرزند [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن جناب [illegible] فرزند [illegible]
[illegible]
[illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] دیگر

سیوم در این معنی مشهور گشته و بنابر نقل اصحاب خاص و عام افتاده معرفان
جای مقام شیخ عنبر بکوی دوانیاروق میکنند بعد از اقامت در مرقد اباد
فرمودند بخانهٔ که مشهور است بخانه جلاهان نزول کرده و مدتی گذشته
بخانقاه توقف نموده متعززین حاضر شد حضرت شیخ الاسلام اعظم افتخار
اولیاء ماتقدم شیخ حاجی محمد شاه قدس الله سره که صاحب عزا بود و ولد
عزم کرد که بدیدن بابا شیخعلی رود جمعی گفتند که او مردی ایست و شما اولی
دیدار شما اتفاق شد او را با بابا امد تا شما به بینید انجناب چه نمود یا چه
مقصد او با دیگر امدند در خدمت حالی غریب و عجیب است مصلحت ندانند که
بسیار امدن بابا بود چون برفتند جناب بابا شیخعلی فرمود ایشان شما مستاب
امدند با و موانع تقصیر شد حاجی شمس الدین محمد شاه در خود الحال بخانقاه
تشریف دهید چه جواب گفت نخواهم امد نمیبینم که در طریقه راست
نباشد که من پا بر استانه سلطان حاجی محمد شاه گذارم و او ولی پادشاه
میر قد سلطان در سبیل این بابا نخواهم که در دو وقت چون واجب
محمد دوم حضرت انجناب کرده به بقعه صوفیت تا اخر دولت
بیرون رفت ایضا شیخ قطب الدین ابراهیم نقل نمود که جناب بکلابیما
در تواضع خود نفعت احوال ایشان را امور متغیر فا از نهادی در مرتبه کرد
حجرهٔ نیک و صوفیان در قرض تشیدی دادی در عرض سنتی بسیار ادا

چهل هزار

چون همهٔ ایشان اطراف نمودی ایضاً شیخ قطب الدین ابراهیم نقل نمود
که جناب بابا در ولایت شعار عباد در اواخر عمر مرض شانزده سال تعب کشید و
دا صعوبه ضعیف به اوقات انگیزد نمی احرکات ظاهری از ان جناب
حرمان یافته بود تا با غایتی که لقمه نان که تناول میفرمود من به دهان
مبارک ایش می کردم و قعدی عمر انکار قیام داشتم و قصد حاضر بابش که
مو هم از حین بیان اختیاط کردم بکار چو مو کا به بیل تمارضان بود
گفتم نه شما فرمود بلی که میخواهم بینم چگونه هم ضعیف و بیکار فرمود
که جمعی هستند که میخواهم که ایشان را نه بینیم از انجمن بوهم نهاده ام
انتقال شیخ مذکور از دار فانی بسرای جاودانی در روز یکشنبه چهارم
شهر رمضان المبارک سنه خمس و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد
در ان وقت سن شریفش از نود متجاوز شده و حسب الوصیه ان گوهر
گرانمایه را در موضع سیل الخیل در قبعه شریفه مدفون ساختند نظم
نهی ضیا فلک اشتیاد شیخ علی که هست مطلقا خلق جمله عالم گذشته
مو شیر قدرش افزون افلاک بصدق هر که بجانبش نهاده است قدم
ایا کسی که تو جهت بخند فخر فاذا بیا ماتقال الطائفین قبر کرم جناب
شیخ الدین ابراهیم بر روضه انجناب مجاور شده در مدت عمر او در
ما کین خود معاف نمیداشت تا انکه او را شوق ملاقات می نمود کرا

غالب گشته بغرض احیا در خود دید تا آنکه در این سال توفیق
انجناب یکن شت بقعه حالت بعالیجناب شیخ الاسلام شمس الدین
محمد شاه شد و اسباب بقعه چنین ظاهر شد که عالیجناب شاه الدین همگی
همت بر واجب در رونق بقعه مذکوره مصروف داشت و فلاح مقدم
حضرات مقدسه توفیق یافت قریب گشت که در ابتدا بیخ تعمیر زمین
مزینه صدقه سرکار دیوان و شیخ علی مسعود سعید شیخ عز الدین داود
علیه الرحمه احوال را تجدید و نسخ کردند و حقوق اولا تمام املاک و
خویش را وقف کردانید و در تصرف خود داشت از املاک و
اسباب اقسام وجوه بنفیره رقبات موقوفه بقعه بنوشته و روضه
کرده در تفصیل امور تولیت بنادیکی مینویسد که بعالیجناب حضرت
... بعضی املاک ... انجناب
شیخ شمس الدین محمد شاه نیز املاک و رقبات ... داخل
کرده و چون رونق و زینت بقعه ... مذکوره و خانقاه اشتهار
تمام یافته ... سال ... بنیاد ... از
اطراف و جوانب ... عمارت ...
دلگشا ...
... تمام رسید و حال

اینکه

اینکه از غرایب سعی فضل این عمارت عقل اولیای تکمیل یافته و نظار وصفها
بیچهار جانب تحت آن دو فوقانیه فاما چون صاحب علو همت اعلیا ما الله برکاته
کند لمثال این وصف چنین عزیب بنا شد و انقضای صدف بنت وصفای
طویت محاسب اسنا دو اجر و عمل اصلا در میان نیاورده و موقوم و مکتوب
نکردانید بعد اتمام عمارت بدیع محصول آن خانقاه به سه سال بعد و عمارت
چنین ساخته شد در اواخر سال ... بالمجلس ...
... مطلوب ... ابن ... جا
... و نقصان
... بیت هر که او داری
دل ...
...
... اولیا
...
عمارت ...
... شعر ... هر که
...
...

کرده بنای عمارت بقعه مبارکه و اتفاقاً ابتدا که بر در بقعه طاق صفه را می بستند
از بالا ایطار خشت پخته از دست استاد در افتاد طفلی در پایین ایستاده بود
در غم چنین بود سر داشت و بر سر او خورد و خشت دو پاره شد و آن طفل را هیچ
الم نرسید الذی هی جمله کرامات و ولایات عالیجناب شیخ بود شعر کسی که شد
سپر حق چه غم ز شر اعادی اهل خدا بنیاد دنیا و اهل دنیا ز بدکار نشکست ایضاً شیخ الاسلام
سعید شمس الدین حاجی محمد شاه فرمود که سال اول که بنیاد عمارت خانقاه شد
الله محصول نبود و خرج بسیار واقع میگشت حاضران را تفکر میشد و چون خانقاه
موجب خرج بیحد است ابتدا اساس خانقاه ... بود و جمله مهمات از وقف
تا الحویا الی چون غله از زمین سید ... ملکی که ... ما را باز مانده بود عجب
از آن وقف شد ... محصول و اخراجات مصرف خانقاه و غیره میخواست که بر جا
نوشته بتفصیل ... که آنکه ... تمام ... چون ... خرج نگاه کردم
سوای ... مجموع ... ز ... جمع ... که ... برکت
کرامات شیخ عالی ... که ... نبوده ... محاسبان ...
ما لک ... خواهند کرد ... ولایات ... که ...
... تمام ...
... ضبط نتوانند ... از ...
... نتوانند ... کرده ... فضل

بیشمار

از عجز اعتراف نموده ودر دفع اهتمام فقرا و مساکین و طلاب با استحقاق
کمال سعی ظهور نیاورده اند چه این ایام بخلاف ماضی متغلب اهل نفس بعضی
از خدم و املاک را بی وجه متعلق انتزاع نموده اند و طلاب وظایف او ایام شغل
حال و مباشرین تغلب ثار دست تطاول افراسیاب جرات دراز کرده وظیفه
حاصل کرده اند تو نشیب جان جمعیت ندارند در فتوح شیخ کبیر الحلم اند مند اند
و خلد منزل در خانقاه معطر در بخارا به تعمیر و فقرا و مساکین محروم و ازاد
کرده اند و ضمایر ارباب صفا و بوستان نمانا مکرم و متعلقان از غایت حرمان
و ضلالت در حیرت جا و در حال شدند غافل از مضمون این ابیات شعر کار
بدولت نه بتدبیر و ابد ثروات • تا جهان نه بود دولت کرامت مردن رنج کشی
اقبال کان • دولتان را جهان نه چه مالک • تو فیق موقوف طاعات العباده
بود شد ثبت بر مسند استیفا نمادند اتفاق ضبط اعمال در میان
بیت این چه نشاط است کزان بر شد • غافل از خود مکن بخود غافلی
دان بیجز چند ابلیان بر نهند بنظر حال تو حلو میداند • وما الدنیا خصوصا
حاصل سرکار شیخ کرامت شعار بیمانند و سوء وقت و موجب دخول الجهال الیه وجود
مباح میدانست • دارند بیت خاصه شمس الدین محمد حافظ شیرین کلام
قائل بیت فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد • که می حرام ولی به
زمال اوقاف • عاقبت الامر باین مال او قضا اعتقاد حال و عاقبت

دوستان بکلی صدا و محروم ماند و بولایت هندوستان دو نکار افتاد
چون نیت رانز طمع خام کرد خویشتن را ازو بیم کرد چون نیت حال او هم ساکن
شد منقطع این مزرعه خاک شد اب دریا اندر این کله بود و داد ذکر این
سرا بوده از شیخ مالک شیخ ضیاء الدین یوسف علیه الرحمه بعد از عالم آگاهی
سالکان مسالک طریقت توفیق و ضعیف ضمیر عارفان معارف تحقیق پوشیده
نخواهد بود که ضیاء الدین یوسف چیان اغنام سرکار سلطان اولیاء
سلطان حاجی محمود شاه ولی بود و بعد از انکه عالی جناب کلانتاب بابا
شیخ علی علیه الرحمه والغفران دست ارادت در دامن سلطان اولیا زد و
الخصوص اعداء شیخ یوسف سر در کرده خلعت تو و امور پای قیام داشته
ما بعد بعد سلطان ضیاء الدین یوسف در محکم کو ستان سرکار خانقاه
او خود بر مکان هر پیر مند را بابا بود شیخ ضیاء الدین یوسف در حجره
کردن سند با بابا علف بنیت و تقاعد نمود تا انکه در عرض جمعیت سلطان
نجات تو خود که کله براه بند با بابا بیان هر چند خادم شیخ نمود او را نداد کو
سقا الدین قبر شیخ ضیاء الدین یوسف خود علی بنیان کله نجات خود بعله
نبود با بابا عالی جناب بیش کله کو سقا ان از عقب بعد از شد حضرت
شیخ وقف ضیاء الدین یوسف متوجه شد بعد محلی که بر بکر سیر مکو نیک
سلطان کالا و اولیا او نظر صاحب الدین جان ضیاء الدین یوسف اند اخر چون به

تهمتها میکردیم چون مصر را بدیدیم و چون بقبه صحرا شیخ عزالدین حاضر در خود
که بحر نعمه و محفل کلامهم تعلق بخدام شیخ میداشت و از غنیمت خاطر
بود گفتیم چه گونه بودیم و احتیاط کنیم و هیچ نکنیم و کسی همراه ما نبود چون باز گشتیم
شیخ عزالدین حاضر سفره فرستاد و در آن [illegible] بود و نمیتوانستیم خورد
نشسته بودیم و از تعجب در آن [illegible] چون بنشست تا فی‌الحال بدست
مبارک خود داشت و اشاره بفرمود [illegible] بخوردیم و بر پشت ذیل
بعد از آنکه اعتراض از [illegible] بود [illegible] اکل نمودیم و در
[illegible] چنانکه حاصل صفی رسید همانجا منتقل شدیم
چون بپایان نرسیدیم تا بجهد آنکه رفتیم وقت نماز عصر فوت شد
[illegible] شیخ عزالدین
داوود [illegible] بوده بود
نقل کرد محمد بن عمر که من از امیرزاده شنیدم که بحیثیت [illegible]
عراق را از حال [illegible] کرده بود
[illegible] شیخ عزالدین داود را باصفهان [illegible] شاید که تخفیفی شود
چون باصفهان رسیدیم ما را [illegible] دادند [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] کرد [illegible] از ما در آن تحقیق
خاطر [illegible] بعد از همان [illegible] شیخ [illegible]

فرخ

نرمی میکند یا [illegible] خواهد کرد بعد از سه شب [illegible] موافقت
[illegible] امامت کن چون [illegible] امامت نکرده بودیم [illegible] بعد
[illegible] اقامت گفتم شیخ [illegible] چه گفتی
[illegible] صبحگاه شیخ امامت کرد [illegible]
[illegible] کردیم بعد از آن گفت [illegible] غسل بیاید کرد [illegible] کردیم که
[illegible] غسل [illegible] غسل کرد
[illegible] شیخ [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتیم [illegible] تا گاه [illegible]
اصفهان [illegible] چون [illegible] پیاده [illegible] بدست
شیخ [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] باصفهان [illegible] پادشاه رسیدیم
امیرزاده [illegible] شاه [illegible]
[illegible] علم [illegible]
تخفیف [illegible] شیخ عزالدین [illegible]
داشت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] الیوم

ما در حجره که ظاهر از نظر خلایق مختفی در عقب تیر حضرت نادر تهما که تعبیه است
هیچکس را بدان موضع بیحرمتی راه نه در حالی دیبا شامیانه زرتار با نقول الوان
شنوانیدکه روزی اکو جاهلی از اراذل جبل بغرض دزدیدن انعام المجهودی از شراب
آنکه در حضور حضرت کشف عینیات قدم در حجره علم ممکن نهاده و امتهضی
ملوات و مواقف بتجربه دید مشاهده اهل صنایع شده کلاه بر رو سلطان
آن موضع افتاد و کوهی شیشه و بیاله از دست کشاده گذاشته
هم شکسته خواهد از آن شان مخصوص نت بعضا دیده را لعالکون
ساخته‌اند شیخ سعد الملة والدین الکرامات المعروف بعالی المقامات شیخ
الحق والدین محمد بن بهاء الدین شیخ سعید شاه البیجیق خواجه مخصوص
بود اقل آنکه در ایام دولت او بود که مجمع انظار خدای نجرده بیعادی دیگر
آنکه بسیار دوست داشتی که کسی را تعمیر ساخته کرد انفع بنیاد قبل
و کوشا دی خلاصی جهد جملی کرد آنکه اعانت نفع مانند کان موجود و اجب
دلاوری شمرده عملی کرد آنکه نخواستی که اصلا بعد افتد بجد ثقیف شود
چنانچه نقل است که شیخی بصحرا رفت حیلکه بکجا ذاکره و بقفاکان واد
حرفی شیخ کند مقابل عمل کرده بنجا نوبت رفقا طالب در حدیث نوادی
رفت تا آنشخص ادوات زنبیل دستی فهد شود حیات شیخ هرگز او تا بعد
احیا فتند و اظهار نکرد نقل است که جماعتی چوپان در صحرای شهر بابک

بعضی

بعضی اعراب فوالدینی بیامدند که از اتاق انداوانند نده بعضی حاجی
نامی که سالار بود بیامد و استعانت نمود شیخ شمس الدین محمد را دید
اعراب را طلب نمود و فرمود که سعد الدین را باز دهید ایشان قبول
نکردند تا در مشاداد دزد ما را بدهو از الحق دو صاحب اهواء ایشان
الحاجت قبه شد مدعی که مستقل انار با نطحه خلق حاضران اعلیای
جهت توالی بعین الخصار رفت سلطان خواجه صافی فانی شاهزاده
حقیقت دان سالک شمس شان طریقت باعانت دهر الهی توکل در بلاد
اصحاب جهان گشته بود در عهد اشاء صافونی بقبضه طبیبه مهر بجرد
کرد افضع سلاحت فنون هنت فضا و مثل گلستان نجانه داب نلالی از
غایت کوه آن عذوبت فزای جمع جوان دهای بدیع افرابی بدم بحق
خوردو غلمان شعر بحر صحو داشت آن بی بانلال بلبیل عرض جرجر است
صحنش با بهشت جاودان باد ابوسعید بن بامد صبح دار خضیض با جهان
بخشش چو جان نداب جلوه روان نسیم صحن مکلل مهر ادبار خطبا ابتدا
که شعر هست صفوه فراغ که هیچکس نیکو نه جابگاه دینا است هیچ جای
منقوش کرده به تعب از آنکه نمای رخت هستی ببسته صافی دیار عدم شد
در همان مکان مدفون شد یکی از اغنیا بجا مد جلال الخانقاه محترم و سر
مزار انما فی بلاد عجبی ساخت و باغی مشجر مزنه جا دو سفید اردو عنود

در خان بعد اطراف خانقاه غرس نموده و سیاه نعل داد لباد و جهر پادین و
ادر نعل دادن از هیبت تعدی با اراضی و باغات در وقف سرکار نموده چون
حاصل سرکار مذکور جمیع تعلقات وظیفه و مواجب و غیر ذلک مصرف
میشوند مخارج خانقاه را با وجود آن اتفاده در سنه تسع و سبعین و الف
صعود دارد و توفیق همه معاون که معبد سیجوان بپرداخت دیدة وقلدر
دست مصرف در آبادانی آن نمی نموده امید کریم قادر مختار دارند که این خانقاه و طرح
انداز القید صفه دستار بر لحنا آباد گردد ساکنانش تا در عمارت مزار صوفیه خانقاه
مطهر البحر متعلقه مکن نوجه باشد بعمل آورده و مؤذن و حافظ خادم تعیین
کرده رسوم و جیره در وجه مراتب مقرر نماید بحرمة محمد و آله الطاهرین سلطان
العادلین سلطان قطب الدین علیه الرحمة والغفران در ولایت ضبط سمرقند و
صاحب شوکت و جهانداری عالی همت و بکاست و شجاعت بکمال و گنجینه
سینه اش از نقود علوم مالامال اما مؤالف تاریخ جدید بعد حو قوم قلم فیروزی
رقم کرده اند که در سنه اربع و سبعمائه که حسب الاراده پادشاه عجلان از جد نام
اختیار سلطنت بعد بکف کفایت ابو منصور سلطان قطب الدین بن سلطان در
در دولت قرار گرفت دار ایالت بعید بعد شکار تکوه محکم گرداند کار
الحجاب رسم جور برافتاد نام عدل انوشیروان و بذل حاتم در نورد دیده
گشت شبها بطاعت و عبادت بود را در مدرسه ها با علماء و فقهاء ملت

بیضاء

بیضا بمباحثه اوقات میگذرانید اکثر اوقات بعمه خانی میامد نقل است
که در زمان امام مذکور اندر مسجد فوقین بیغ عامرت در زمین نقابت کرده شد
چون بغیرت و کبیر مذکور بحال او متوجه در درویش از شدت جوع و سبب
بی طاقتی در بازار بازرگانان خانگی بعماشه مشغول آمد که بچون نان را باز
کرفته در درویش را مذکور انصاف بکان دیگر رفته با اسحاق تغافل کرده
در درویش دلبر کرسنه فالان بمسجد خرط داخل شده در گوشه رو بزمین نهاد
گفت بر شقله نمی یافت شهر خراب نکرد سلطان قطب الدین بعد از تخت
سلطنت بنوید ولایت بنظر راه یافت موجب همان ساعت آباد شد
بمسجد خرط رفته در فیل در درویش نشسته را رو را بردار رو بعهده آورد گفت
در امید ندیه که بجهة کرده تا ولایت خراب کرده درویش جواب سخن شنید
سر بعدالت گفت مملکت که چون تو پادشاهی باشد هرگز خراب نبود
در بعد بعد معمور قور را آبادان کرده و همچنین منقولست که شیخ تقی الدین که
از اکابر مشایخ از عصرات در خطه مشه نقله بود و سجاده بر
دار لشت بعد مذکور ادراک گرفته بود و سر بر [illegible] تا توانی کذاشت شیخ
گفت ای شیخ [illegible] عزم چیزی خواهی بند سلطان قطب الدین بعد کر او
بود اعزم بعهد کام خواند سیره و سربت دهد [illegible] مطلوب و مخلوف
تب رعال ان محمود مبارک شیخ زایل شده سلطان ذات کرفت پادشا

ولایت خراب بود بنوبت نغمه سرور منقطع و معدوم گذاشتی صفوا بغیت
مبلغ غایتی شیخ عالی کوه بتت از سلطان دایل شد ایضا حوادثی دمقولات
که در علاد ادان تا آخر ایام دولت با وضوح بود گشته سبب آن بر عهدی که حواله
خطه بوات تعمل ساخته کان نبت در علیحا الکندا میده علی الصباح داخل
شهر شده اسباب او را بوریشم بسیار داد بعد دروقتیکه چتر سپهر شب سایه
مثلث فام بر اطراف و اکناف عالم انداخت چشمه خورشید در مغارب کوه کردی
بعلت قهر ان ظلمت چنین گیه آلوده گشته سیاه خوابه اهل قافله را فرو گرفت اورد
دعاوی شب خود را در سیاه ان قافله رسانیدند و در بوریشم بعد علی الصباح
که تا صبح دوش برای آفتاب بر حکم فلان چنین ابیات شده غایت شب
سیاه تنگ بعالمیان چنین در دنده دوش گشت تجارتی اشخال الاطلاع یافت
بجهت سلطان شتافتند و از ولایه حقیقت بعرض رسانیدند سلطان فرمود
که چرا خوابیده بودید که دزد ابریشم شما را ببرد در جواب گفتند که گمان
ما آن بود که سلطان بیداری است از این سخن پادشاه در شور حمیت غایت
متاثر گشته سر در پیش انداخته بعد از فرمان ... بیکی از ملازمان
امور نمود که در فلان محله بخانه فلان شخص رفته صاحب بیت را طلب نموده
حاضر سازند حسب الفرموده آن شخص را بمجلس حاضر ساختند سلطان ... انکس
از وی گفت که در بوریشم امشب در ... از مال این ... بوده

بایشان

با ایشان ملازمت کرد با تقصیر ایشان را بعفو و اغماض شست و حالی نخواهم کرد
آن شخص ابا کرده گفت من جمع نداده‌ام سلطان بحیچ وجود بخانه او در رفت
و در مطبخ در دیگدان همه طلب کنند فرمان داد و ان حسب الفرمان عمل نموده ابریشم
را از میان همه بیرون آورده بمجلس سلطان حاضر ساختند تسلیم صاحبان
نمودند در همان ایام که آن باب البغات مسطور است که آن پادشاه نیکو سیرت
پاکیزه سرشت در ایام سلطنت اساس جهانداری بر عواطف رعیت
چیغی نهاده در لطف و مهربانی جهت علما و فضلا و مقرری را اطعام فقرا
در عطیات مرتب داشته و با حادثه عمارت هر که ساخته بعضی از محلات
بیرون شهر را داخل حصار کرده طرح در حطحانه انداخته در میدان ربیع که
اکنون بباغ شهر آباد موسوم گشته بوجود دولتسرای تو بیت طرح و ... و درس
بنا فرموده که بنایی در صفای نزهت و تکلف فرش بطلا و لاجورد با تمام
رسانیده در صفاره بر حکاه ساخته و املاک وسیعه بسیار در وقف
مدرسه را کنون ... بر آب ... مسجد محلی ... وقف کرده بر نصوص
سر کار وقف نیست و همچنین سلطان ... ما امیر کا ه
حضرت امام الانس و الجان سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه
و الثناء عمارت نموده و در آن ماجدالیخانات ... کان نخاقی قناتی
در صف ... ساخته ... در حوم سمت شهر ... احداث

نموده موسوم بباغ نظام تغافل داده الحال بریم اباد منقطع گشته و نیز نظام الملک بقرب
میدان ... خانقاه و دارالحدیث ساخته دروازه مفتوح نموده در دارالدون و بیرون
دروازه بازاری مشتمل بر چند دکاکین بنیاد ساخت و در برابر آن بنام نظامیه
داکوتن مسجد جامع ... عمارت یافته و موسوم ترکان را غلامی بود اقسنقر نام
در بیرون دروازه مسجد و حمامی ساخت و آثار آنها هنوز باقیست و سلطان
قطب الدین محمد در شهور سنه ست و عشرین و سبعمائة ابن سراج شیخ و فقیه
عنا ... خواجه امیر ... کرمت در ... ساخته بود
مدفن گردید از نومان تا حال ... بنیاد ... بکواد نفقه
مطالب خود فایز می گردند قطب الاولیاء المحققین شیخ جمال الاسلام
ابی سعید محمد بن احمد بن محمد ... مورخین ... اصحاب ابو سعید
اورا قبل از بغداد نگاشته اند که حضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام
سعید جمال الاسلام از اولاد امجاد پادشاه ولایت ... سنگاه ابو
شیروان عادل است ... الله ... سلاطین
انتظام داشت ... عالم ... خاصه ... جودات
صلوات الله و سلامه علیه ... مشرف
مشرف گردید ... از خواب ... سلطان ابراهیم ادهم نموده
ترک عادت و امال کرده طریقه ... پیش ... خاطر نموده

ملتمس

ملتمس بلباس فقر گشت ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد و از اولاد امجاد
الماده ... شاهراه شریعت متابعت انجناب نموده در سجاده ... عباد بود
و چون شیخ جمال الاسلام از کتم عدم قدم بفضای عالم نهاد آثار ولایت ... بود
هدایت از جبین ... درخشید از آغاز نمود در عهد طفولیت که هنوز
بخدمت شیخ ... مطالعه نموده بود
شبی در شهر ... بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مشرف
گشت و آنحضرت ... بدست او داد ...
که چون شیخ از خواب درآمد ... آنحضرت در دست ...
... حاصل شد تمامی قران مجید را حفظ بود و در جمیع علوم ... کشف
گشته و علماء ... امام الحرمین امام
داعی اصفهانی مباحثه نمود شعر هر که از حضرت نظر یافت بعزت یکبار
پادشاهان جهانش گدای در او ۰ و انکه نادر یافت ... نظر بی پایان
... القاش ... بوجه عقبی ۰ ذانکه
جز لطف الهی ... خود او ۰ و این ابیات چه مناسب حال انطفل
هدایت شعار نظم طفلی که یافت تربیت از لطف کردگار ۰ خورشید
... ۰ ... کار
... ۰ ...

بود شعر زانتقاد چون قطره زفیض صفا یافت این شرف :: نشکوکه دل جنة یابد
لب کرد و بر عباد :: واهل الحشاه راه عرفان در خطه فردوس ماشند و غیبا بنشاند
حالیا نوهمت کماشته سرکشتگان وادی معاصی را بمتابعت شریعت غرای نبوی
راه نمای میشود هر کس دست اطاعت در دامن متابعتش میزند بشرف
نجات رسیده کامیاب میگردد چنانچه مکتوب در شهور سنه ثمانین و الفعمائه
از صحبت اهل دنیا ملول گشته بمقام خود معتکف الخیام حرامید در صفا
مصلای کهروخان مدفون گشت و قضی امیر جلال الدین محمد
که اجل احفاد الجناب در ایام فضل او دوران خود بوده در سنه اربع و تسعین
و تسعمائه در سر قریه بوکاو خود مقبره در غایت تکلف مشتمل بر چهار
صفه و طنبی طرح انداخته و ناتمام از جهان گذشته و حجرهای اهلین
در طریق کشادن ابواب صواب در میان مدرسه جای میفرمود ساطع رفیع
منقش بود که ساخته قصیده سید حسن متکلم را بکتابه ثبت نمود
و مطلع قصیده این است نظم :: سلام کالطاف الاله المجید علی ابن
ای عزیز نگر ازتاریخ رحلت شیخ هدایت این بجانب خلد برین تا حال که بود
این قصه الکه سر مرحله از سنه ثمانین و الف گذشته کرامات و خوارق عادات
از رجال العلماء و در زبان خاص و عام است مولف تاریخ حبیب السیر
ذکر نموده که عادت شیخ در تحصیل مطالب بود که کل کندم نام شخصی با وی

دانشت

داشت باتفاق داخل مزار منور الجناب شده کل کندم نام هستم بار میخوانم جهت
بجانب شیخ بعد کل کندم در همان روز پژمرده گشته از پای در آمد و دیگری که
شرف علم الهمام بعد او نیز از راه جهل معز زید در بقعه شریف قسم خلاف خورده
بعد از چند روز بعالم آخرت شتافت صحت او در افق گویند که از ثقات صادق الخبر استماع
افتاده که شخصی گوسفندی داشت بنزد قصابی برد تا ذبح کند قصاب
ملعون صورت کرده سر دنبه گوسفند آن برده پنهان ساخت صاحب گوسفند آن
ماجرا از تقاضی عصر برد قاضی امان نداد سگاه رجوع بقبر شیخ چون تن
نزد مردم بر دمحقق گشته که در مزار حضرت شیخ المسلمین قسم یاد کن بتوان
خورد دهر که حیران نماید در عمر و دنگان تمتعی نیابد قصاب را با تمکن
شریف برده قسم داد و ما آنکه قصاب دنبه دانم گوسفند را در خانه خود پنهان
ساخته بوده دانکو امانت شیخ را الا دانست دنبه از خانه قصاب بیرون آوردند لقا
از بیان حقیقت همان لعنت بدبخت الاسفل شتافت قاضی مجتهد افشای این
کرامات ماند قبیح هیچ آنکه شیخ سر بیت طاده و فرزندان و اولاد الجناب
اکثر فاضل و دانشمند نزد سلاطین معزز بوده از آنجمله مولانا سعد غیاث
الدین علی منشی سرامد انشای روزگار خود بود و مولانا معین الدین جمال الاسلام
در غایت فضل و کمال او در خطه فیض قدس بطهارت و احتساب اشتغال مینمود و شیخ تقی
الدین عمر ارشاد الجناب هدایت شعار از اجل اولیاء کبار و قطب زمان و معاصر

سلطان الاولیا شیخ قطب الدین علیه الرحمة بوده و در اکثر علوم خصوصا حدیث مهارت داشته
واعظی شیرین کلام و عالمی فصیح بیان بود چنانچه در خوشنویسی هم علم علم
با هم برابر داشت هم عیان هم کشف هم اسرار داشت حفظ صلوة و صوم بجد تمام
او هیچ سنتی را فرو نگذاشت او وفات شیخ مذکور در شهور سنه ثمانین
اتفاق افتاده است شیخ خلیل الله بوده مشهور بکور دل احمد قلی الکاتب
مؤلف تاریخ حبیب السیر نگاشته کلک وقایع نگار می‌گرداند که ولد ارجمند
شیخ کمالست مقتدا در بلده طیبه بود پای در وادی طلب نهاده بعزم حج
حجاز شتافت چون نهم ذی الحجة الحرام که یوم العرفه است در رسید در صحبت شیخ
محمد سلامی فرزند علیه حلوائی ساخت تا بفقرا و درویشان رسانند
در آن حین از ذوق قرة العین از نواده دیده پر آب و صحنی نهاده حاضری
ساخته میگفت که ای نور دیده من نداشتم مرحلی تا از این حلوا تناول کنی
شیخ بفصیح خود خطاب کرد که محمد فرزند تست که حلوا جهت او صورت قوان کشید
طالب وی جاشت بر از حلوا کرده کذاشت بعد از آنکه ولد دلبند وی از سفر کعبه
مراجعت نمود طالب کرد آن حلوا کرده بود درمیان اسباب سفر او بود و تعجب
نموده از آن حال استفسار نمود گفت در روز عید الضحی در وقتیکه در بازار دنیا
بودم والده من بکو آدم و این طبق را پر از حلوا من عنایت نمود چون شیخ خلیل
از صحبت اهل دنیا ملول شده بر آن حضرت خراسان مولانا قوام الدین مشهور بشیخ

دوران

دوران در سنه سبع و ثمانین و تسعمائه بر سر قبر آنجناب بصفره و ترتیب طعام الحال
عمارت در بخارا اما اثار تصوف او غرزون باقی است شیخ الفقراء مولانا فخر
الدین بیر خاجه بیر مراد الخلوتی نیشابوری صومعه صفا در سلک اولاد عظام
خرم رسول الله صلی بجانان عبارتی انتظام داشته و بسبب واسطه بالجناب
بی پیوسته و با صحبت زینت عالی در علوم منقوی سرامد افاضل گشته
در میدان عبادت گوی مسابقت از عباد ربوده در اواخر ایام حیات
دامن از صحبت اهل دنیا فراهم آورده در کوشه عزلت گزیده حاوی کرامتی
بکوش خاص و عام رسید سلاطین عصر و حکام دهر حلقه ارادت وی در کوش
و سجاده عبادت وی بعد ... باشند چون سنه اربع و عشرین و ثمانمائه
در رسید از صحبت درستان ملول گشته بر آستانه ... حضرت ... مصحب آگوش
... خانقاه مولانا اعظم شهاب الدین محمد ... که در محله ... بستان الحب
... سکنه ... واقع بود ... در بیت الحال خانقاه معلوم و از نظر
بیند کان مجوب ... اثار ... ظاهر و هویداست و ...
به بی مراد در تاریخ جلیله مسطور است که هر کس ... گشت ...
شرف زیارت آنجناب ... رسید ... مولانا اعظم
نظام الدین بیر خاجه که برادران ... صغیر ... افاضل زمان
بعد از آنکه ... شتافت ... مهربان ... ساخت

بابا مجد الدین از اهل اللّه و صاحب مجذوب و معتبر سالک صاحب حال بوده و کسب
امیری نمیکرده و اکثر اوقات بر در مسجد بیرون نشسته دو چوب
بر دست خود میکذاشت و میکفت حمد حمد بزبان میکشاد و بغیر از این اسم
بزرکوار چیزی دیکر نمیکفت و غیر تحمّل الحمد بلا انفت و محافظت قیام مینمود
نقلست که مداحی صفت حرب امیر صحابه رضوان اللّه [illegible] چندان بجا دل سید رسل
بیان میکرد بابا مجد الدین را حال متغیر شد با آن مداح چندان خود را شکسته
نوحه و زاری میکرد که ساکنان عالم علوی را باند و بعد از چند کاه آنکه
جهان بین خود را [illegible] تسلیم نمانده از لبیک اجابت
کفته [illegible] شانزده [illegible] عالم بقا خرامید و فوت بابا مجد
الدین در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه اتفاق افتاد امیر جنید
در تاریخ حبیب مسطور است که امیر جنید بعبادت و از جملهٔ امرای عظام امیرزاده
اسکندر بوده بنا بر کجی کار او امیر جنید را [illegible] کرده بود امیرزاده اسکندر
فرمود که او را در دیده پوست کنند امیر جنید صاحب بود از استماع این حکم حال او
متغیر شده تولّا [illegible] کفت مجنون صفت [illegible] بیابان
نهاد چون وقت رحلت او در رسید [illegible] صلحا و فقرا او را دفن نمود
[illegible] امیرزاده [illegible] شمس الدین محمد [illegible] ولد
امیر جلال الدین [illegible] بتجهیز و تکفین او امر نموده [illegible] سجاده مغفرت

انداز

انداز نماز صاحب میکردند و مرید بابا مجد الدین بوده احوال پیر و بابا ضیا
الدین ابدال [illegible] صاحب حال بوده و کرامات بسیار مشاهده اهل [illegible] داد
میکفتند از [illegible] آنکه اکثر اوقات شب [illegible] سحر [illegible] چون صباح
داده میکشودند [illegible] امیر قطب الدین [illegible] قاضی زاده
[illegible] با او [illegible] کرده که [illegible] مقابر [illegible] بابا ضیاء الدین
[illegible] نشسته [illegible] حلقه [illegible]
انجمن چون نظر [illegible] وداع نموده [illegible]
ضیاء الدین [illegible] شانزده [illegible] بابا مجد الدین دفن نموده اند
شیخ زین الدین علی [illegible] خطیب [illegible] صالح [illegible]
[illegible] در مسجد جامع [illegible] تعلیم اطفال اشتغال
داشت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خضر علیه [illegible]
[illegible]
زین الدین علی [illegible] سجاده [illegible]
[illegible] دفن نمودند
[illegible]

شعار بودند از مولانا اعظم سعید شیخ الاسلام حمید مولانا شرف الدین خضر
علیه الرحمة والغفران مولانا نا اولیا اکرام شعار سید سنباد [illegible] بلغت
دثار احوال حضرت الملک مولانا شرف الدین خضر را بدین نمط بیان کرده‌اند
لیل [illegible] بیان نموده‌اند که آن سالک مسالک تحقیق در جمیع علوم از افاضل
زمان ممتاز بود و سلاطین [illegible] اعتقاد او [illegible] اعیان بود
واضح [illegible] بل ایام [illegible] خانقاه مختص
[illegible] صفا [illegible] بطلا [illegible] در محل [illegible] بود
مشغول بوده پا از امر [illegible] جمعیان خانقاه حضر نموده و اب سوی
انجناب کرده چون عمارت سنه خمس عشرین و سبعمائه صورت اتمام رسید
در شهور سنه ستین و سبعمائه [illegible] انجناب انتقال یافت و در طوس
مدفون گشت [illegible] مولانا ظهیر الدین محمد
که [illegible] از مثل [illegible] شرح [illegible]
تاریخ [illegible] مشهور و معروف است انجناب [illegible] سنه
[illegible] بوده
در [illegible] انجناب [illegible]
کمالات [illegible] امیر محمد [illegible]
که همشیره زاده سید مرحوم امیر سید علی مشهور [illegible] اخلاق

حسنه

حسنه و جمیع صفات مرضیه راسخه و [illegible] خلق عالم [illegible] احرف [illegible]
مولانا اعظم حضرت علیه الرحمة مولانا سعید محمد بن حسن بن حسین بن علی الرضی
[illegible] احوال حضرت انجناب هدایت شعار اکمل اولیا و [illegible]
اسرار [illegible] نظم محیط عطا تاج ارباب ایقان [illegible]
محمود [illegible] بیان نکاشته قلم [illegible] رقم [illegible]
مخدومنا مولانا شرف الدین خضر است [illegible] انجناب [illegible]
[illegible]
[illegible] نقل [illegible]
[illegible]
الد سلطان نجم الدین محمود شاه [illegible] معلوم کرده [illegible]
محمود شاه [illegible]
کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] انجناب [illegible] شیخ علی بن محمود [illegible] مولانا
[illegible]
[illegible] انجناب مولانا [illegible] محمود شاه [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]

بعد از فتح شد جواب باز پرسید که نماز میکنی فرمود بلی در بر خود شبهه
که هیچ کس نماز نکند الا که او فرو باشد مولانا پرسید که وضو چون میکنی فرمود
وضو تا بستانی میرسی یا وضو نیستانی مولانا گفت که وضو تا انسان
در مستانی فرق خارج شود بلی هیچ جای است مولانا گفت من این از کسی
نشنیده ام و در هیچ کتاب نخوانده ام بهر حال تو که میگوئی تقریر کن عالیجناب
ولایتمآب قدس سره وضو در زمان مستان بر دو قسم است اول [illegible]
نوبت دست ما الید تا [illegible] عضو به بعضی [illegible] اعضا [illegible] بستان
آب کرامات در اعضا و [illegible] دست ما الید مجموع [illegible] آب [illegible]
فرق [illegible] پرسید که [illegible] فرمود تیمم پرسید [illegible] تیمم
چند چیز فرض است عالیجناب فرمود که ای مولانا چند سوال از من کردی اجازه هست
که بنده سوالی از شما بکند مولانا گفت بلی فرمود که میخواهم [illegible] شما این
سوال چیست که مقصود انفعال است [illegible] چند از [illegible] کار [illegible]
چون بنده این تعلیم کردم [illegible] مطابق شرع نباشد تعلیم
کن مولانا شرف الدین خضر فرمود مقصود تعلیم است عالیجناب ولایتمآب
کو سقلان [illegible] تیمم کرده نماز مشغول شد
کو سقلان [illegible] عالیجناب قدس سره
[illegible] کو سقلان کرده [illegible] قبل که نماز را تمام کرد از

مولانا

مولینا خضر پرسید که تیمم چون کردم گفت تیمم نکو ساختی و نماز خوب کردی
نهایت [illegible] بفضل [illegible] که دانند عالیجناب قدس سره از [illegible] انکه کو
سقلان خصم دانند یعنی [illegible] کو سقلان [illegible]
اطمینان [illegible] حرکت که نظر کردم و خاطر خود جمع نمودم چه نقصان
باشد مولینا گفت هیچ نقصان در نماز تو نیست بعد از آن مولینا شرف
شرف الدین خضر [illegible] سید [illegible] میل
و گفت که همه در شرع داشته است اما من در هیچ کتاب نخوانده ام نظم
هر کرا تعلیم کرد الهام علام الغیوب انچه او گوید نیابی هیچ عالم در کتاب
در [illegible] حبیب [illegible] مسطور است [illegible] سبب است که تمام [illegible]
از صحبت آن جناب شریعت دستگاه مولینا شرف الدین خضر است [illegible]
عوام [illegible] که [illegible] یکی [illegible] ایمان [illegible]
اب [illegible] شیخ شاکور
انکار شیخ عظام [illegible]
تمام [illegible]
امد [illegible] سنه سبع عشر و سبعمائه [illegible]
تمام [illegible]
دادم [illegible]

بیا بیخانه مخصوص تا آن لحظه بر خاموش شده درکنید تا نخود نیز در نفی کوشند و
خرقه را بدرانید الا همچنین گذاشتند عدم نیز با دوختن از او دوختند بجهة
حاجات انجمن خرقه را می پوشند که عباسان پوشیدند او را و نیز در حاجت بعد از این
داکنید شوالی پوشیده شود و باید دانست که از آنجا حیثیت عنایت که در آنجا
ساکنین که در حکومت توان داشت دو جزء عشره صفا نیست که در آنجا نماند صاحب
کتاب دو ذوق شیخ در آنجا مدفن است حاجی حسین المدفن بسابع اعلی
الزحل از ارباب مجاهدات اهل محبت که از صاحب حال کرامات بوده و سبب
مشاهده کرامات و خوارق عادات پادشاه سعید شاه شجاع الدین یحیی حلقه
مهتکی اعدو کوش جان حاجی خادم بوده بعد تجرد میدان تجرید هر کرا از هیچ کس حاجت
و طلب عنایت کرد بخدمت جانان عبادت او را مغفور شده افاده در سنه شیخ علی بود
موقوم و مسطور است که نقد بیبها از تحفه و در آن طواف و تحقیق ما
گذاشته بعد طواف داده و چیزی نزد داشت حاجی حسین جریح نزد نان بد
دکانان رسیده با همه بی انقطاع ماست ... در بخت ... بود
انقطاع بعد از تحقیق شد که حاجی شیخ و کلای ... بود
وفات او در سنه ... اتفاق افتاده ... که ساکنی داشت مدفن
کردید مولانا ... شیخ احمد ... بعد از آن ... استاد
مرقد ... گشته ... صالح و متقی و

در قریه ... متفحص در فقیر بوده و با وجود مآل قیام داشته که دو ده از آن
کمال حاجی ... متفحص در نهایت ظالم و ستمکار بود و پیوسته با رعایا و
متوطنین آن موضع سلوک ناهموار مینمود شیخ احمد او را طلب داشته به
صحبت کرد که با بندگان خالق سلوک پسندیده کن و در پی آزار خلایق
مباش تا حق تعالی بر تو رحم کند و تو را بولایت ... نسازد و ضعف
جمع از حاجی ... گفت سخن ... شوم ... بلکه با جان
... مولانا شیخ دست بدعا برداشته گفت خداوندا اقوال
و کردار او بر تو ظاهر ... است ... حالی ... در آن فی
الحال جان بداد چون این کرامت ظاهر شد ... خواص ...
... به ارتفاع شریعت ایشان ... گشته و اتفاق ...
... منقول است که ... کرده
... شیخ اعظم سعید شیخ احمد ... داشت
غلامی که محافظت ... تعلق ... از حراست
غافل گشته آن ... در چاه افتاده سقط شد غلام از سیاست آن تاب
اندیشه ... بخدمت شیخ احمد رفته شرح حال عرض نمود و ...
خواست شیخ ... خراسان ... بداد

گرفت و عوض آن نگاه داد غلام حسب المقصود از شهر یزد بیرون آمد و بجانب
خراسان روان گشت چون بعیان نمود که لعمری سخن شهرت رسید
بود بدانجا که بیابد بطلاحه و کعین بود که محافظت خانه و حدیث نگاه داشت
شیخ هدایت شعار در سنه سبع عشر و سبعمایه عازم سفر عقبی گشت و
برادرش در سنه خمس و ثلثین و سبعمایه بدین بوادی پیوست شان فرمودند
ایشان در محل مهادات و محل احتضار اتفاقا افتاد جناب مولانا عبد الدین
محمد مظفر آباد سابا طی بعد مشترک ایشان ساخته در کاشی نین
بعد قایم پادشاه مطاع شاه جهان اسبابی در روزیه سید آباد ساخته تبقیه و
سرکار محمد و متولی بعد جمعی دیگر از اهل الحاضر و مخادیم که آنجا برکات
محمد وقف بعد مصطلح الحال الذی وقف آن مامی و آنچه و محمد متولی شد بخرابی
انجامید و مسجد و خانقاهی در جنب مزار ساخته بعد منهدم و باوکرد و بی
بنیان ابد بدین گره بقعه قبه شیخ احمد محل استجابت دعا بوا من نحا حاجات
و مولانا محمود حافظ کرد در علما و اولیا و بود چند مرتبه در عالم رؤیا بجناب
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسید خلف کرام مولانا امام
الدین دامظفر از صفا بقعه و مزار شیخ عبد فرید الدین عبد الباقی
و شیخ اعظم مولانا شمس الدین محمد ظاهر قدس الله سره در قدم شیخ فرید الدین

عبد الباقی

عبد الباقی انجمن کان زمین و سالکان راه یقین بود و علما و حکما بودند و صاحب
کشف و کرامات و بیک واسطه خرقه به شیخ علاء الدوله سمنانی میرسانید
مشتمل حقایق شیخ جنید بود و همه کرده است که آنجناب بعد عمره در مکه بودند و بعد
دیگر که عید اضحی مابشند از ایوان بیت الله الحرام در مسجد الحرام بخدمت
آنجناب رسید بعد و همان نسخه مرقوم است که سلطان ابو اسحق بن
خواجه کمال الدین ابو المعالی مبلغی بعلت اخراجات مایحتاج داد در مقام شیخ
فرید الدین عبد الباقی بود آنچه محصل بود کماشت شیخ نزد سلطان
ابو اسحق فرستاده را جع طلب نمود سلطان دست تعدی بسینه ملتمس
شیخ گذاشته اشارت نمود که محصل دیه بواجب عمل آید و فعقع غایب چون
خبر تأکید مبالغه سلطان ابو اسحق جهت بعضی از ضربت شیخ رسید دست
برداشته گفت انتظار الم را بکشید همان وقت سلطان بوسیله نا قولی اقتدا
واذا الخرکت نادم گشته کس فرستاد و عذرخواهی نزد آنجناب فرستاد شیخ نبود
صرع نهر مکر بجاد تیر بازو چو بود بعد دیگر سلطان وفات کرد
چون سنه ثلث و عشر و ثمانمایه در عرض روح شریف جناب شیخ فرید
الدین عبد الباقی از تنگنای تنفس فالب بفضای عالم ارواح طیران نمود
و بحکم وصیت جسد مطهر در سرا هرستان خریعت بعمارت مدفون
ساختند رحمة الله علیه در سنه سبع و اربعین و ثمانمایه خواجه نصیر الدین

محمود شاه سمنانی بعد سر خرابات و عمارات دینی عالی بنا نهاد و با تمام آن موفق
گردید و شیخ الاسلام اعظم مولانا شمس الدین محمد خاوری در دلیم الست
عشرین شهر ربیع الاول سنه تسع و طریق حقیقت ما مجاورت حضرت بهشت
در موجب وصیت نام الجناب او در مزار موبد دفن نمودند امیر جلال الدین
خضر شاه که متکفل مهم حسن ساخت بود با امیر فرخ نهاد شهید او فرح
ناصیان اعلام سخن و حافظان اخبار تو دکه عمر چنین بیان نموده اند که در ان
ایام که ثانی فرعون دشنام عمر بن الخطاب اندو عناد و تغلب خلافت
در دهم نمی کرد با وجود حضرت رب العالمین و بعون مان سید المرسلین صلوات الله
علیه الطاهرین حق وصی خاتم رسل البشر امام مظفر و شجاع غضنفر قالع باب
خیبر قاسم طوبی و سقر باب شبیر و شبر امام المشارق و المغارب امیر المؤمنین
حیدر صلوات الله العلی الاکبر بغضب نمود و مهاجر و انصار را بمتابعت
خود دلالت نمود و جمعی از نیکو اختیار بیعت ننموده اضطراب خلافت او
پذیرفتند انسب عاقبت سعد وقاص طامیر سپاه گردد و مخالفت بخبر در
شهر بارکه انسل الابعج بجهد بفرستاد و چنانچه در کتب تواریخ مسطور قلم
نموده اند نیز چون مخفی بلاغت نیم کشته بود جرح شکسته و بریشان حال
ادنداه نموده ان قاتلان جانب عیاد خراسان انطاف حادوثات را اسلام
تعاقب او بالغ میفرمودند چنانچه اذ صحابه رضوان علیهم اجمعین با ان طوس راه
گم کرده

گم کرده و مجال الفرج اقسا دانند چنانچه الی البخارا با مبعث محمود بن طافینه ایشان را
با سلام دعوت نمودند و حنیفه ایمان مدعی حقیقت و تقوی سابق الجم
مجوس نجنید و انقوه اوکه بنی صلوت بند یکی از طایفه ادنید و نیافت
انها که دیده بصیرت ایشان از اشراق نور توحید محروم و ملقب کاینات
مطاوحه شدند و بعد از اثبات کشیده انوار بودان مانند فا هیمن که میبند
ظلمات آنان تغییر یافته بود چه از ان قبیل جواب شناسند از بودان را
تغافل دوستر دیکه در عجائب امورات المرسل نمود با هر بزرگ نسبت خصمه دار التی
تعظیم و تکریم نموده نعمت شد طلعوا سعی و نسبه چیا انشدکان با اسما
اعتقاد داشتند با الجمله اهالی خوارج مهلت طلب نمودند که ما قبایل
و همسایه ده شان را احضار نمود کوهیا بهت بعیا نمان را طوف
فرمان خدا و رسول را دو کوه درد را ظاهر نموده صحیح و محکم بر ابن ابادهم بحوالت
و فراق توکل با هم هم کیش بعید طلب کرده در ابن باب حکایت محمدیا اندک
ان بعد چنان که انطالوت مایه و ادنغ عادت بی مایه نه مثل شاه بیطاهر
قلیل تعین نکند ایم که ان حیا ابد با بلا شبهه بعد دعوت با تکلیف
دیمان دعیان از محصد چنین و محمد با حزب سید حمیره محکم دماند
نعمه هند نیابت شعبه محل بسیدیان سیاه شدن کوه نبایع حال ات
اد طریق ضلالت فرات نهاد مقدم سطا ادنا از استین بر بانکی بار آورد

بیخون بر سپاه اسلام آورده بر تیغ بی‌دریغ جمعی کثیر را بی‌جان ساختند و چون
گرجیان بغایت مشهور در دلاوری و متهور بودند پهلوانان در دماغ دلیری
انداختند حضرت سید الشهدا امیر حمزة بن عبد المطلب بن عبد مناف
در عقب اطاعت اسلام دعوت کردن ایشان امیر بیان از سعادت با کفار در مقا
مقاتله بوده بجهت فتح سرحدها که در میان لشکر اسلام بود کوهی که کوه البرز
آفتاب نخوت بلند تیغ در جلب کفار آهنگ جنگ کرد و در اثنا معرکه
کاری کرد که کارنامه رستم و اسفندیار را در دیده نگار خواب کرده از شب
تا روز انواع بیابان رسید چه آنکه عنقا سحر در افق مشرق بپرواز
آمده عالی برکشتی خورشید را در اطراف عالم بکشید سعی فلک تیغ
کین از میان برکشید و شب تیره دامن از او برکشید گبران هجوم آورده‌اند
در ابتدا شمشیرها ساخته مسلمانان حمله کردند لشکر اسلام بیغ در جوش و
خروش آمده دست ما برافتن تیغ گشادند سعی نه که تیر
گز بیست عیار کرده تیغ را زمین جان را بنکرده آخر تمام مسلمانان
در آن نمود که هولناک تعزیت شهادت سرافراز گشتند خطیب
ها نیز خواهند داده علی حابط ابی طالب علیه السلام و عبد الله تیمی صاحب
المضعوف و وحشی از جمله قتلان بودند و فقید از مسلمانان
سر امیر در حیوان روی بادیه گریخته و کبران از عقب ایشان نعیشی

چون کار

چون کار بر آن ناتوانان تنگ شد گبران سنگ غل و زنجیر بر بستند و چاه
در نظر زنان و اطفال مسلمانان در آمده هر یک را در درون چاه انداختند
و زنان و پسران سپاه گبران بر سر چاه آمده چون خواستند که در چاه نظر کنند
بقلعه که ملجاء مستقر الجمع ما بینا گشت چشمان از دیدن ما طلب نما
دو بوجی که بر آن حد امتنعنا هم کاشتند در الجغ سعی طوفان
در آن دیار خردشان در بقعه تیره دیدند دابو جبیر الجم سرشک دید
کشته تمام اجساد و اموال مسلمانان در دید بود بیت در آن مهمان کشته
و چون ماطان خطه میخاسیر صاحبقران الیغ محمد مظفر قهار عاقبت در نزول خلد
پادشاه عالی جناب بابا داده تسخیر کرمان علم عزیمت برافراخته با سپاه و شهداء
رسید هفت تن بود تا مقبره ترتیب داده با پای مبارک بر سر اجساد و با دعوت
کردند بعضی حقایق و رواضی ضریح را بر آن دست ساخته همچنین بنا
اعظم مولانا شمس الدین محمد با فخر نه گنبدی مقبره از نو عمارت کرده
خانقاهی ترتیب داده و املاک بسیار بر موقوفات فرموده اطعام جهت
فقراء و سالکین مقرر داشته و بر سر وحشی گنبدی ساخته و بود اتمام
ابواب خیر توفیق یافته و یکی عمارات کردند در تاریخ جدید نمط و بعد
وا قوادمد کردند که در چاهی که هر دو اطفال شهداء از نظر عنایت
کردند بر در یاد تیر و آن صورت بیرون باز آید در چاه انداخته

مطالب جمعی را ذکر کند اگر استماع حقه در خوشحالی غایبان از مطلب
و ابتدا که صدای نوحه و فریادی از چاه و ابتدای مطلب در حین تعویق ماند
سلطان زندیان که انجا از السنه و افواه معلوم می‌شود اتفاق
کشته‌اند که جمعی از مردم زنند که از جمله توابع قادری است مخلد
اباد بوده مقیم گشته و بنا بر فراغت اشتغال می‌نمودند که در حوالی هم موقعا
کرام دیگر نیز ایشان گشته خوان بوده و دعاهای بیماریها حرز بر دیدند که
حرارت درنگهبانی از او بعضی شناسای ایشان کردند بحسب اتفاق شبی
در دولتسرای بدانجا رسیده خربزه طلب نمود ایشان از در طوع در عقب
اندرمینی که متعلق مخصوص خود ایشان بود خربزه چند چیده بخدمت
در دولتسرا در حضور خود بردند و دعائی که مشتمل بر برکت باشد بکرده غایب که دیده‌ها
بر انجاعت درستها درستان شغل و سوی کوتاه کردند بعبادت قادر
متعال بپرداختند بعد از ادراک وفات از اولیا و حاجات عادی گشته بحاجات
نعیم شتافتند حضرت ابو سعیا باد که الحال مغفور ایشان در معبد صالحین د
محل استجابت دعا علیه مرضا استعمال کشتند متوطنین بر در هر دو
شنبه بزیارت قبور ایشان رفته حاجات و تمنیات خود را از حضرت
مجیب الدعوات مسئلت نموده باجابت مقرون می‌گردد و دهکدا داده کاری
دارند که حضرت غازی در امسجد که متصل قبور متوطن ایشان گذاشته بعد از

فراغ

فراغ از نماز گوش داشت بوذیعی میگذارد که از میمنت حقیقت و مطلب حاصل
خواهد شد صد البته از عالم الغیب نکویی بشخص می‌رسد و بمطلب میرسند تحقیق
می‌کردند حاجی صدرالدین المغفور در باغ کمال جد مادرم حال خواجه صدرالدین
تعلیم ظاهری اشتغال داشته بعد از زیارت بیت الله الحرام شتافت بعد از
مراجعت از سفر حجاز بمعیت شیخ مقتدی خلیل شروع در علم تصوف نمود
در معارف نسبا در علم هیات عالم رسانید بعد انتقال الحنین بابا سید
از مردمان کناره نموده بطرف مرجوح رفته در کوهی خدیو مقام نمود امیر یوسف
خلیل حاکم یزد مجتنبانه بشتافته چهار طاق مجهر ساکنان دیار وفود
بعد از انتقال نعش حاجی صدرالدین در زیر حجره میان بقا و جد کرده اما در
السنه در مدان تقاضا بر فاتح سر و عبدالرحمن و المؤید بن محمود تا نعش او دا نیز
در زمینی موضع باغ کمال بانجا آن رسیده و مقبره بنا کرده ما جمعی منعطف
تفحص احیا و ممد انکار تحقیق لا تاما ها بحکم ابا از خارطرح کشته بود
بعد از فوت حاجی صدرالدین اینجا موشیده از نفاد در دست غازی بود
ابا ملحجه شفا طرا مواضع علما انار اینجا مرما ناس محض میماند
وفات حاجی صدرالدین در سنه ستین و ثمانمایه بود و مولانا مجدالدین حسن و مولانا
شرف الدین علی قاضی و مولینا اعظم ضیاء الدین محمد و مولینا محمد محی‌الدین
حسن که افضل کابر وقت از زمرۀ العباد بودند مصاحب یکدیگر تحمل فقرا و لاد

امجاد او در نهایت فضل و کمال و غایت عزت و اعتبار بوده اند و حال آنکه سه
مرحله از ثمانین و الف که هجری بگذشته جمعی از اولاد انجاب فضل نجابت دستگاه
شاه معز الدین محمد نصر و میرزا محمد الدین حسن در خطه یزد بسر میبرند
بر افکار میکنند انتهی مولانا مجد الدین حسن در زمان چوهره بل در ایام اختیار
قرب خوارزم زاده عالم الطبّاء امام زاده جعفر محمد طرح بقعه عالی اساس
انداخت و چهار صفه در چهار جانب بساخت و چون اجل موعود رسید از عالم
فانی برای باقی خرامید در همین بقعه مدفون گشت و مولانا شرف الدین علی کاتب قاضی
القضاه این ولایت بود در سنه سبع و خمسین و سبعمائه آفتاب حیاتش بمغرب
زوال انتقال کرده در پهلوی انجاب جای گرفت و مولانا ضیاء الدین محمد
و امیر عماد الدین بن رکن الدین سلام در همین بقعه مدفون اند و در این بقعه
صفات نیست عالم موسوم بصفه صفا مولانا جلال الدین مسعود در آن صفه مدفون قرار داشت
و بعد از جلال الدین حضرت شاه است بابا محمد مشهور به بابا ناصر
در تاریخ جلیله یزد مسطور است که عمر او بصد و چهل سال رسید و بجهت بود
انیکه امرش بخواست در هندوستان در تابستان بجهت بزم خضر چون وفات
یافت در مقابر باغ کمال کاشی بجای اسکندر بیوهن که دید محمد آشناند فتو
موقوم خانه نصر عالم گشته که در زمانی که سلطان محمد ولد ابوسعید طبیبی تغلب بر
خطه یزد داشت قرار در حباله زمان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور

اناد الله

اناد الله برهانه لشکر ولایت فارس و عراق بدان بلده آمده امیر محاصره بلده تعهد و از
کشید قریب سی هزار نفر از ذکور و اناث در اصل شهر بعلت قحط جان بقابض بعض
الارواح سپرده بودند بعد از فتح آن بلده طیبه اسکندر در عوض مجمعی خراج
تعیین کرده بید چون اموات در خانها و بازارها بمد بوم افتاده بودند اسکندر
در حظیره باغ کمال آباد نجیب جزیره وقف اموات نمود و مقرر نمود تا اموات را از
شهر بیرون برده در آنجا دفن کردند و نیز اسکندر ساباط عالی رفیع و مجلسی
و چهار ایوان کلان بساخت عمارات اسکندر به نام معمار در جنب جد سیل که قبل از این کذا رعی
یافته بود از عمارت منهدم گشته و صله در انتقام ساخت انتهی علاء من غیر ملوان
اسطغانات شاهراست که در زمان حاکم بود شیخ احمد حاتم الدهر مولانا قمر الدین
ابراهیم شبر و زمان محاسبه علی مقدم شیخ و شیخ زاهد عابد شیخ احمد عرفت جبل سال
در غرفه مسجد جامع کبیر مجاور و معتکف بود و از زیجی کرامات بسیار مشاهده محمود
از دیار میگشت و چون وفات نمود او را قبور طابیکو مشکو به کار تحت قصی بود
و معروف بباغ مولانا دفن کردند و مولانا عز الدین ابراهیم بن عطاء الله از فضلای
عصر و واعظ شیرین کلام بوده مدت چهل سال علی الختم کلام الله تفسیر کرده و
سلاطین بتمنظر در پایه منبر موعظه او حاضر میشدند و قریب سیصد هزار
از ابیات عربی و فارسی در خاطر داشت و در اثنای موعظه لطایف بسیار گفتی
چون عمر او بهشتاد رسید در سال ثمان و تسعین و سبعمائه سفر آخرت اختیار کرد

در باغ مولانا ملقن که در بیرون مولانا ... جامع ... از جمله فضلای زمان
خود بود در وعظ با نهایت خوب گفتی و در دهای معانی نفیس در حین موعظه جمعا
حیران ساختی گاه میگویان جبا اکابر و اهل المطالبه و چون از صحبت دوستان
ملول گشتی بوحده در زاویه عدم متنزل گردیدی در باغ مولانا محمد
که مقبره الجناب شیخ احمد جیحون و شیخ جلال الدین متصل است و بتوجب
مولانا مقام ... جاقع است در مقام ... و صوفیانه بوده اند
در البحار و ... اند دایم ... قریب سیصد هزار نفر از برنده مرد
که در ایام مخالفت سلطان محمد با ابو سعید ... و در بندان در
اند ... نمی ... بودند ... انظار
مردمان ... در مقابل اولیا مستجاب کم
در سنه اربع و تسعین و تسعمایه ... سیل ... جمع
شده ... ساختند ... انا اهل الله ... البنت
در البحار ... بمکان ... سلطان قطب
الدین ... سلطان قطب الدین در جلد
اول ... شده مشغول گشته بود
... خاموشی گزید ... نگارنده ...
... اسم ... آن در ضمن

خواجه سوده ... بیان شد و چون ... اوراق ... رسید بنا بر یاد
انم ... فایض البرکات ... عزیز ... المحجب ... کرده
بر تبیین انتقال و تفصیل این اجمال ... سنه تسع و سبعین
و الف هجریه ... باتفاق سلاله الفضلای مولانا محمد تقی خلف صدق
فضلای زمان ... اصحاب ... الموفق بتایید الملک
المنان مولانا محمد مقیم با ... تشریف ... جمعا
... بالای ... گذاشته ... دست راست ...
ساعد دست چپ ... نقش ... ملاحظه ... بدیشان
... بلکه ... کامله ... در ... این
... غریب ... استفاده
مجاورت ... مکان و سایر متوطنان ... باظهار ... نکو ...
که قبل از ... استفاده ... و مجاورت آن مکان و سایر
متوطنان ... حاجی ... با طلب داشتم
... بجهت ... ساخت ... الجناب کار
گذاشتیم ... آن ... مجملی ... کرامات
و خوارق عادات اولیا ... تحریر ... خامه ... کلک
عنان بیان بصوب ... الهادی ... و منه الاعانه و التوفیق ... الجهاد

از مجلد سیم در ذکر مساجد و مدارس و بقاع الخیر و خوانق در دار الطاعة و قری و توابع
دقوان و آن مشتمل است بر پنج گفتار گفتار اول در بیان مساجد شهر
دو غزل حمد و ثنا مر یزدان پاک و مبر است بجهت آنکه از آنجا حمد اهل
ثنا است آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود ما را
چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود در درود همان
درود بر مرکز دایره نبوت قطب سما فتوت مخدوم ارباب بهمود شعر
ای نور تو گشته اول و آخر ماه روشن شده از تو باطن و ظاهر ما و مرسلا
سعادت انجام بر جماعت آل عظام المخصوص بکرامت پیشوایان و راهنمایان آن
دیار بر ضمیر منیر مهر اثر ارباب توفیق روشن و مبرهن است خواهد بود
که چون خطه بعثت بنیاد یزد قبله عرفان و کعبه عبادات خاص و عام
هر دیار است در محال شهر و بلاد و بلوکات آن بلده طیبه مساجد جامعه
بسیار و بیشمار ساخته اند کو این ضعیف بذکر تمامی آنها نتواند پرداخت لاجرم که
حمل بر موجب یا بداند بتوفیق و عنایت خدای بعضی از مساجد که مشهور است
مرقوم خامه بلاغت پیمای میگردد مسجد جامع کبیر واقفان آثار
و ناقلان اخبار در کتب معتبره چنین اخبار نموده اند که نخست سلطان علاء
الدوله گرشاسب بن علی بن فرامرز بن سلطان علاء الدوله کالنجار مسجدی عالی
اساس مشهور بمسجد عتیق ساخته سه باب مفتوح داشت یکی رو بقبله و دیگری

بعد از آنکه

کما بعضی از آن قدیم و محکم تر و در طرف مدرسه کمالیه و در درب دهلیز خانه آثار آن باقی
صفه بود لیکن خانه بنا ننمود و دختران سلطان فرامرز بن علی ابو البقی
دختران بعد از آن در جنب مسجد مزبور جماعتخانه موسوم بقطب الاعلی
جدید بنا کرده گنبد عالی بمجمع خصوصیت ترتیب داده و اکنون بعد از انجا
ملحق ساخته اند و آن بنا در عهد گشت صفت خواندند ذکر آن در مجلد او
مرقوم خواهد گشت و در تم که جمله در سنه اربع و عشرین و سبعمائه مرتضی اعظم
عمید سید رکن الدین محمد بن سید نظام الدین محمد قاضی در قبلی مسجد عتیق
رفیع حریری ابداء کرد و بطرح مسجد نو انداخته و صفه و گنبد مقصوره ها
و غرفها بنا کرده ولیکن هنوز پایه آن را از سنگ تراش و گچ استوار داشت هنوز به
تمام نرسیده بود که مناره عمر از سید عالی بنیاد انهدام یافت حسب الوصیه
مولانا شرف الدین علی جد اقام ادعی فرزند خود نموده بر سر گنبد مقصوره
قدیم ساخته و قضای اعظم امیر شمس الدین محمد خلف الصدق سعادتمند
سید رکن الدین محمد که حد افق کتبه نفیسه بنای آنجا بنا که جهت کنند
مقصوره بنا در عهد سنه سبع و سبعین و سبعمائه در دهلیز مسجد ضمیمه
السید الامیر ساخته و پادشاه سعید شهید شاه منصور قطب الدین
یحیی مظفر در طرف دست چپ گنبد مقصوره صفه و طنی عالی
بنا فرموده و در آن زمان سلطنت خاقان منصور معز الدین شاهرخ سلطان

شاه نظام که زمانی با معتمدان خطه خود در موشان بود در قلعهٔ باقی
بدارالملک شتافت چون بساط عدالت و نصفت بوجود نامحدود اهالی
و رعیت گسترده بود ساختن عمارات خیر همت گماشت و نخست مسجد
جامع که در گجرات است بود بحسن کاشی و تزیین الوان تزیین نموده که ابر سوده
از افق البخار مولینا بهاء الدین هروی است که به سال خوش نویسی و بیان بر
بود نصب نموده شاه شیرین گنبد مقصوره و محراب آنرا هم بکاشی دلکش
و بیش از طاق صفه در دو اندام بکاشی مثبت ساخته و بر بالای
شرفه طاق آیهٔ کریمه و اذ یرفع ابراهیم القواعد را آخر آیه بکاشی نقش
کرده و صحن مسجد را پای حوض نموده بخشت پخته و کاشی معین کرده اند
و فانوس خانه بعد مسجد ساخت و بعد از آن اصل مسجد که در ازمنهٔ
قدیم کرده بود و فرسوده و خراب گردیده ساخته و مسجد دیگر که
از بین بنا ساخته بود از ساخت حوضی ساخته و نقش
داده نموده بود که بجنب مسجد القا جا دو وضو بنا شد
سلطان بکاشی زینت نموده و بعد از آن مسجد بزرگ گنبد مقصوره
جامع خانه عالی بنا فرمود که از نفت سقف خلل از زمان اعلی جهت بنا
قائم شده محل گردید و در دیگر مسجد جا با بر رکن و چاه خانه ساخت
و متعلق و فرمودهٔ اشرف علما و ابطال هو لانا شرف الدین علی محمد حسب

الالقاص

الالقاص شاه نظام طوطی طبع شکرافشان مظهر لطایف ابیات
نباد بیان که شعر اقوال مات ابیات در حقائق اقوال در ذکر احوال شاه نظام
ثبت بیان یافت و الحال چاه خانه و جوی الجنان و هم عمارت
جدید یافت و مسجد خانه کوچک تاریخ جدید نظر دولت کرده
خلیج از آن تا اواخر سلطان علاء الدین الحایلات
و همچنین در زمان سلطنت و فرمان روائی خاقان جنت مکان شاه طهماسب
بها در زمان که مقرب الحضرت العالی جمال الدین محمد مسعود به تعمیر چاه
الکوبت و نظام خطه تبریز رابنا عمارات به دارالملک شتافت و تعمیر مسجد
ساختن خانه بدرگاه پیش نهاد همت نموده و بدان کیفیت که
در پیش مسجد خراب شده بود مسجد نشسته بود و در ایام محرم آن کاه شیخی که
مشهور بعجز و اخوان و در زمان الصفوی در خدمت خانه حاضر گشت
و در عدالت این گفت عادل ادام الله تعالی است در خواب دیدم اعلام
فی الحال در حضور خواب دیدم که بوی خوش در میان قبلهٔ مسجد کشتگاه
عالم واقع دیدم که شمعی برافروخته در کوشه آن درگاه مسجد گذاشته
و در نواحی آن غار تعمیر نموده شروع در ادا دادند و خدمت کرده کرده
خوش الحان و رایحهٔ آن ملاء اعلی جواب داده با ملایکه سماوات هم آواز شدند
با فواخته در زمانه بوحین نظر در آه قرار داد شعر در صفت طول

قد هر ضاد طعنه زند بر غلات زرنگار سالها بی انقضا اعلای
چرخ تماشیه افکنده با بالای چرخ مکنبدی ببالای گنبد مقصوره
بکاشی ساخته شوی قبه که بر قبه افلاک نونه فشان چون مهر که
نده هشت عیان در نظر اهل دین گنبد یاقوت سپهر برین در شهور
سنه اثنی وستین وثمانمایه امارت پناه معدلت شعار امیر نظام
الدین حاجی قنبر جهانشاهی القاب پادشاه زمان میرزا جهانشاه
بخط مولانا شمس الدین محمد شاه خطاط بکاشی تراشیده بکار گذاشت
در زمانیکه حکومت یزد با میر جلال الدین چقماق شامی متعلق بود
مرحوم مغفور امیر مشار الیه با بی بی فاطمه خاتون صحن مسجد جامع را سنگ
مرصع فرش نموده دو ستون از مرمر در دو جانب صفه گذاشته و منبر
خطیب که از چوب بود برداشته عوض آن از کاشی الوان مرتب داشت
د بهجت رسیده که فرموده تر عظما از کوبلاله مغل الخال عنبر مقعد
پشت شر آن نعوذ ابر بید نقل نموده این منبر جا بلند تر تیب یافته در هر
جمعه خطیب فصاحت شعار بر فراز منبر بخواندن خطبه اثنی عشر
قیام مینماید شوی خطبه کند عبره منبر خطیب داستی چو بر شاخ
شجر عندلیب نغمه بندوزی در سوز درون دید وحال خوش کند
عرق خون خلق عالم مجمع مشابه هم الزکر فته هر یعنی هم دست
دعا دفته

دعا دفته سوی آسمان تا خلد ابد بر فیض دو فتان سبز ستون بیند که یا
الوند از سنگ در افتاده است دال فتد کو چو خود شید شد تعبیه
تیغ بر تموج مید شد نعوذ یا د بیغلات هر کند شسته اثاث بطن از مرو از
سر گذشته گشته فلات ز خاک تیره دهن الوح تخته زان جایگاه
از ثم دنیا کوم کوه که فیض ضدا تخته بر انکو و جمعیم از ملک النی
دملات بر نفعا از کده در اقلات سوز و مد که بمیر تابیب سوخته
بر چرخ برین کعکبی دچون نوبت تولیت محمد عالیجناب غفران پناهی
مولانا عبد الحی انتقال یافت حسب رواج در عرفی و تعطیل مسجد اقصی
سعی صفعی نموده صوفیان و حفاظ تعین ومقرر داشته واش خانه سماط
الطعام بر تبه بهجت نمود و دهما کین ومقرر نموده ساحت در مسجد جامع
و اطراف جوانب از سنگ فرش نموده ململت متعلقات که کین
بنیماد آنها اصل مسجد خریداری نموده داخل موقوفات نکار کرده اند و
لعبد ذلک عالیجناب نجابت و افادت پناه خلف الاکابر والاهالی مولانا
شهاب الدین علی عبد الله خان احمد سعادت قید عالیجناب علم تولیت شرعی
افراشت علیا باشد انقباض داملالت عشر ریه جمال برکات منحرف تحریر و اجراء ابقعات
وغیره کرده و بر موقوفات مزید ساخت و تعمیر عمارت بنوعی نمود
که زیاده بر آن مجال امکان نکذشته بود الله الحمد والمنه که بسعی عالیجناب

موفی الیه مسجد جامع بعد کمال رونق و حاصل موقوفات موجب شروط واقف
مصروف مساجد حقیقه فرو نگذاشت چنانچه بر مرآت ضمیر ارباب
عرفان علما و سادات و صلحا و عالمیان صورت این معنی جلوه خواهد
بود که این مسجد همواره مسکن زهاد و عباد و علما و اتقیا و ملجأ اصحاب
حاجات و مرجع غربا و فقرا بوده و هست و هر کس که بر سبیل سجود یا بجهه
اداء فرایض بعین مکان شریف در آید تا غایتی که پادشاه شهرستان بدنست
نحیف بنیاد که قدم بیرون نهاده مسجد کرده چون پیکر معموره عالم
که دیده صاحب نظر از حسن نظاره محو شده و ناظران بدیده و گوش هوش
نغمات قرین و عدیل این نشیمن چنان مترنم و بینا بچشم بینا دیده آمد که
گویا شاعر همین معنی را گفته **بیت** چشم فلک ندیده مثل تو هیچ جای
شنیده ... [illegible] کان [illegible] و کلما دخلوها بسلام آمنین
و کجنة عرضها السموات والارض از فسحت ساحت و نزهت فضای
ساحتش گویا ... [illegible] فلک ... [illegible]
نظافت عمارات عالیه و نظافت ابنیه ... [illegible] مسجد اقصی
... [illegible] معروف که گوش سامعان ... [illegible]
نشنیده ... [illegible] موصوف ... [illegible]
... [illegible] **شعر** ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] و سقفهایش کبود اخضر
... [illegible] دادانی داد که بنا را استحکام داده
لا الا ان ... [illegible] مکان شریف قبله حاجات و کعبه حاجات گشته **شعر**
... [illegible] مسجد گرده با مسجد الحرام ... [illegible] **ایضا** مسجد
جامع ... [illegible] خطبه ... [illegible] غلغل تسبیح ... [illegible]
... [illegible] طاق ... [illegible] کشته ... [illegible]
... [illegible] بالای چرخ ... [illegible]
... [illegible] نقوش بدیع ... [illegible]
... [illegible] الطاف و غرایب ... [illegible]
... [illegible] انواع اختلافات غریبه و اصناف صنایع و
بدایع ... [illegible] **بیت** ... [illegible] سقف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] انفعال ... [illegible]
نظم ... [illegible] کعبه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
دعا ... [illegible] **مسجد امیر چقماق** **بمسجد نو** ... [illegible]

بانیان امیر کبیر است امیر جلال الدین چقماق شامی است و ذکر امیر عمارات شعار
و عماراتی که معمار همت آنجناب بنصفت بنیاد در یزد و بلوکات ساخته
در مقاله هفتم مجلد اول این نسخهٔ کلان هدایت بنیاد رقم زده بیان
کرده و این مسجد در سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه بسعی حرم محترم امیر
مرحوم فاطمه خاتون سمت تمام یافته مسجد جامع سر ریگ در بنا
در تاریخ جدید یزد مذکور است که در این مقام کاروانسرائی بوده و مقبره
در جنب آن بود قاضی اعظم سعید امیر معین الدین اشرف که از اعاظم سادات
عریضه و شرفا مشاهیر سید عالیشان امیر شمس الدین محمد بن سید
رکن الدین محمد قاضی در بنای آن سرای داد او بکوده طرح مسجد انداخت و صفه
و گنبد مقصوره و جماعتخانه بنا فرمود و پایابی حفر کرده میاه جدیده را
در آن جاری نمود و دکاکین در اطراف مسجد حرب ساخته بر آن وقف
کرده در شهور سنه ثلثین و سبعمائه و دکاکه مسجد انهدام یافته خواجه توکل
قرینی بجمال العماره در خواجه فخر الدین ابو فهم گنبد و دو ایوان صفه
ساخته منبر خطیب ترتیب داده و جماعتخانه را مرمت کرد در سنه اربعین
و ثمانمائه بحکم وصیت حاجی خواجه خان تبریزی ضلع یکی از ابنیه بنا و خرج
پایاب جماعتخانه نموده در نهی تمام یافت و تا اکنون معبد مقیمان آن خطه است
مسجد فرط موضع فضا حق [illegible] تعلیم المکتب رقم چنین تحریر نموده

انکه احمد

آنکه احمد بن محمد بن یحیی در آن زمان که حسب الفرموده صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی
مالک کوه بنات نجویه بود و استقبال لشکر بنی امیه از عمرو بجانب خطه یزد انتقال
داد چنانچه در مجلد اول این مجلد مرقوم قلم مشکین رقم گردیده با ابو العلاء که
از جانب [illegible] حاکم [illegible] بود محاربه نموده است و عاقبت [illegible]
در ما علم [illegible] با تیغ قهر و غضب سر خسرو و اولاد و اتباع او را بتیغ انتقام گذرانیده
بنا بر عمده الخطه حسب حکومت نشست همت عالی نهمتش بساختن عمارات و
اجرای قنوات [illegible] در حوالی درب کوشک باغی طرح
انداخته در میان آن کوشکی رفیع بنا نموده و قنواتی حفر نموده موسوم
نموده بقنوات محمد آباد و در قبلی حصار شهر یزد مسجدی جامع [illegible]
احداث نموده بسعی تمام آب [illegible] داد که جاری ساخته و همچنین از امیر
[illegible] کیش بقرب درب شهر یزد مسجدی طرح انداخته در غایت تکلف
و صفا با تمام رسانیده مشهور و معروف گردید بمسجد فرط و در این اوقات
که [illegible] ولایت [illegible] تخت نشین [illegible] امام
طیب طاهر علی بن موسی بن جعفر بن محمد باقر حسب الالتماس مامون
خلیفه عباسی [illegible] الله [illegible] مدینه طیبه متوجه طوس [illegible] چون بساحت
ولایت یزد [illegible] قدم مبارک رسانید [illegible] جان [illegible] مسجد [illegible] جهت
[illegible] انجا [illegible] اقامت [illegible] ساکنان

انتقال احرام ملازمان در خدمت بیعانه بسته به مقدم نیاز در اخلاص
بعتبه کعبه اختصاص شتافت نقد جان نثار خاک اقدام مبارکش میکردند
داخل خصوص و در همین مسجد و در طبیعت بنیاد در ملازمت اش قیام نموده و در آن موضع
شریف را یکی از مریدان با خلاص عارف نموده که بنای مسجد ساخته و
تا کنون محل استجابت دعا و ملجای سکان آن دیار است و هر کس با خلاص تمام
در وی رکعت نماز بگذارد و دعای نیاز نماید به تحقیق که البته مطالب دارین
بهر دو دیگر ده ها انفس غیب گویا انیقصون با بکر هر بیش ارباب اخلاص
میرسانند شعر ایکه در این کوی ملازم می‌شوی * در دعای روز حشر محروم می‌شوی
پای با اندازه در این کوی نه * پای از کو سوده شو تکلیف نه * تکرار دعا
مدبر ملجا بنیان * بعد از طول الا لباب مخفی نماناد که مسجد مزبور بسبب دست اهل آن
ادبار تغلب که محققانه سرکار دار منحرف گشته اند مدتی بود که
خرابه بحال عمارت از ذاوه نیافته و منهدم شده بود در سنه ثمان و سبعین
بعد الف بدلالت هادی توفیق زایر بیت الله الحرام مولانا محمد امین بن ملا
ملا شاه مولانا فایضی تجدید عمارت آن مکان منزلت ساخته و در
ما بین مسجد ... خواجات مسجد ... یک کرد
مصرف تکلف و صفا با تمام رسانید و سبب صالحه حضرت ...
سادات دوستان مولانا محمد امین ... خوبی

در تمام

در فضای عمارات انداخته قنادیل در سقف نصب نموده و خادم بازداشته
هر روزه تجمیل بات وظیفه مقرر کرده اند و شمع و چراغ هر شب بعهده
کشاف سرانجام کرده و خود را معاف نمیدارند مسجد جامع سرای نو
این مسجد هم از مستحدثات قضات اعظم امیر معین الدین اشرف است و در آن
مقام با نغز بی الحجاب در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه طرح مسجد انداخته
در فضای تکلف و صفا با تمام رسانید و ساباط عالی الارتفاع بر در مسجد
ساخته که الحق بسیار بی الطاف ترتیب داده و بر مسجد مزبور وقف نموده و
بر حوالی مزار فایض الانوار قطب الاولیا سلطان تقی الدین دادا محمد علیه الرحمه
نیکو ساخت و الحال مسجد خرابه و موقوفات از دست متولیان بیرون رفته
مسجد مصلای عیدی مورخین و اهل خبر ... در دو ... خواه و
که در سنه خمس و عشرین و سبعمائه سید رکن الدین محمد قاضی این مسجد شریف را
بنا نهاده و با تمام ان توقف کرده و بعد امیر معین الدین اشرف طلبیده و
عزیز مصلی ان ساخته که الحال ... ویران ... و استوار داشت
داب نو ... اجاری نموده امیر شمس الدین محمد خسرو شاه بعهده عمارتی
در این مسجد کرده ... علیشاه ... ترتیب
نموده و در سنه ستین و ثمانمائه مسجد ... که تمام محله مصلی
در معرض سیل خراب کردید بعد انقضای اصحاب خیر ... نموده بحال

اصلی آورده اند مسجد پوچین موضع اهرستان بالخواجه حسین پوچوم
خواجه پوچین واعظ بوده و ذکر بنای این عمارت و تاریخ اتمام در ضمن حکایات
احوال خواجه مومی الیه است در مقاله هفتم مجلد اول سمت گذارش یافت
مسجد جامع یعقوبی پادشاه شهید شاه نصرت الدین یحیی مظفری
در زمان سلطنت فرمان روائی در محله [illegible] بوده مسجدی نیکو ساخته مناره
بلند بر افراخته و اتمام آن در سنه خمس و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاده که تا
دویم از مقاله چهارم از مجلد [illegible] و ذکر مدارس و خوانق و رباطات و غیره اوّل
در ذکر مدارس [illegible] واقعه در شهر است بالجمله انعامات فلک ارتفاع که مشهور
و معروف گشته بدار البقاء سلاله خاندان مصطفوی درّه درج مرتضوی سید
رکن الدین محمد حسینی بوده و این عمارت عالیه آن جناب [illegible] درگاه
در [illegible] آفاق وجهت مناره او با قامت [illegible]
طاق [illegible] غرفات و شرفات [illegible] نشانه نظم
همچنان طرح آن بدید آمده [illegible] ابو جبه
[illegible] عقل کل
تا مهندس فلک است [illegible]
عقل [illegible]
کند انکار و اتمام این بقعه شریف که مضمون [illegible] الجنة

در شأن او واقعست در سنه خمس و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاده و سبب بنای آن در مقاله
سیم همین مجلد در ضمن احوال سید رکن الدین محمد بانی مسجد [illegible] مذکور شده
سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه که حضرت بانی [illegible] شتافت در کتب [illegible]
مذکور [illegible] کو [illegible] و [illegible] مقبره او [illegible]
[illegible] بر سر مقبره او [illegible] مزار [illegible] طالبان [illegible] دعا
کرده شرف استجابت [illegible] تاریخ [illegible] مذکور است که حضرت
سید رکن الدین محمد در جنب مدرسه [illegible] کتابخانه ساخته سه هزار مجلد
کتاب وقف طلبه علوم نموده [illegible] و [illegible] و در کابین [illegible]
وقف نموده که [illegible] از [illegible] و [illegible] احوال انعام [illegible]
[illegible] مجالس طلبه علوم [illegible]
[illegible] حضرت سید [illegible]
[illegible] اعظم سید شمس الدین محمد در [illegible] سنه سبع و عشرین و سبعمائه [illegible]
فلک ارتفاع [illegible] و سبب بنا [illegible]
در مقاله سیم همین مجلد در ضمن احوال آن جناب [illegible] مشهور
در [illegible] خاص و عام مذکور است که [illegible]
قل هو الله احد [illegible] طالبان [illegible] و متوطنین دار العباده
[illegible] آن جناب [illegible] کل [illegible] آن

خواجه برکت میفرمایند دعا نموده بمطلب رسید مدرسه مدرسه ضیائیه
در محله شهرستان جناب مرتضی سعید مولانا ضیاء الدین حسین رحمه که شرف
ظاهرت سید اجل سید رکن الدین محمد دریافته بود در زمان اعتبار و اعتقاد
در محله شهرستان طرح مدرسه انداخته در کمال تکلف و زینت با تمام رسانید
در درگاه رفیع دو مناره در غایت ارتفاع با فراخت عمارت مسجد در خلف
مدرسه احیا فرموده در پایان دو ایوان صحن حفر کرده اب سکنه جاری نمود
و دارو بحکم کتابخانه و حمامی در مقابل مدرسه ساخت و وقفها در اطراف و جوانب
ترتیب نمود و الحال که در سنین او سنه ثمانین و الف گذشته تمامی بویرانی
بخرابی نهاده و بعضی از مناره ها که چون بنظر اهل بصیرت در بنا بدایع تمام
از عمارات در سنه خمس و سبعمایه اتفاق افتاده و از مولانا ضیاء الدین حسین
در خلف نیک اختر صاحب جمن یادگار مانده بود یکی مولانا شرف
الدین علی که در فنون دانش و کمالات داشته علم و فضل و افضال افراشته و دیگر
مولانا مجد الدین حسن مصنف شرح کتاب حاوی که بحکم مبارز الدین محمد
مظفر بر مسند قضا تمکن کرده بود و صبیه او بمیرزا ... سلسله انساب در شش
و سوهن خواهد بود که بجناب قضا پناه میرزا شاه معز الدین و میر زنا
مجد الدین حسن که الحال در یزد تمکن داشت از اولاد و احفاد مولانا ضیاء الدین حسن
و منهی مدرسه حسینیه بکوچه حسینیان تاریخ جدید یزد مظفر به سید

که سید شرف

که سید شرف الدین حسین ولد امیر معین الدین اشرف در سنه ست و عشرین
و سبعمایه در کوچه حسینیان طرح مدرسه انداخته در غایت تکلف تمام بکار
و طلاء لاجورد منقش نموده دو مناره بر درگاه با فراخت و سیاه و رنگ کالها
جناب محمد آباد اشتهار دارد در پایاب جاری ساخت و در جنب صفه
قبه عالی بجهت مدفن خود و اولاد ترتیب داد در بنا از سادات حسینی
در آنجا مدفون اند و محرر اوراق مکرر از زبان صدق و بیان فضلا
و کمالات دستگاه زائر بیت الله الحرام حاجی میر شیخ احمد داودی استماع نموده
که در فناتا در موسی صبا و لب شیخ اخوان علیه صلوات الله الملک المنان ما
کنج در دو جام و جهان در حصه بود بعقد گذاشته از نظر بیننده کان مخفی است
و بعد ازین سبب از مکان شریف مطاف ملائکه مقربین و محل اجابت دعای
مومنین گردید مدرسه خانقاه در بعضی در بعضی از تواریخ مرقوم قلم
و بعضی رقم موجبین ... گردید که مهد علیا شاه خاتون والده ما
پادشاه شهید شاه مظفر الدین یحیی در قضا اصفهان مدد بر شهادت
رسید نعش ایشان را بیزد انتقال نموده در مدرسه مذکوره بخاک سپردند
موقوفات زر کار و انحطاط ضبط و عقد ایشان بیرون بوده و الحال تمام از انجر
دفاتر آیات محو حوادث بکلی بخرابی انجامید تمام انام مدرسه در سنه سبع و
ستین و سبعمایه بوجه مدرسه سرریگ در سنه سبع و ستین و سبعمایه

امیر غیاث الدین علی عقیلی در محله سر ریگ مدرسه عالی ساخته و املاک و رقبات
بسیار در کار این بقعه کرده بر آن وقف نموده الحال نه عمارت بجا است و نه تمامی
موقوفات آن در کار و خادم مدرسه میر اخوند واقع در محله
وضا ابو ادیاب رضا و پوشیده نماند که مجد الدین محمد بن قاسم بن سعید که امیر
اخوند بانی سلطان مظفر الدین محمد مظفر بود در شهور سنه
تسع و خمسین و سبعمائه در برابر مدرسه عبد القادریه طرح مدرسه نیکو انداخت
در عمارت تکلف و تزیین منقش بکاشی و طلا لاجورد با تمام رسانید و در
موقع ساخته بوده هلال بکاشی ثبت ساخته و نام القاب و تاریخ
اتمام بنا نگاشته و املاک و رقبات بسیار بر آن وقف کرده اند و بر در مدرسه
مسجد و سقایخانه و فراشخانه ترتیب داد و باغچه متصل در خلف گنبد مدرسه
احیا نموده و میاه قنات نصرآباد در صحن مدرسه و میاه ... در پایاب جاری
نمود اکنون تمام آن عمارت خراب و موقوفات بر طرف شده بغیر از گنبد مدرسه
چیزی بجا نمانده مدرسه دار الشفاء محمدیه سر ریگ در سنه ثلث و ثلثین
و ثمانمائه خواجه قطب الدین محمود خلف خواجه علی در سر ریگ در عقب مسجد
دهقیره دار الدین که ... مدرسه عالی مشتمل بر حجرات تحتانی و فوقانی و بیوت
بکاشی الوان ساخته قنات ... جاری نموده در اطراف صحن
ذکر ... که نماند ... حکم ... مدرسه

خواجه

خواجه ابو المعالی محمد بود در نهایت تمول و کمال اعتبار در زمان اختیار
در محله ابو المعالی که باسم خواجه مذکور مشهور و موسوم گردیده در شهور
سنه سبع و ثمانین و سبعمائه برابر مدرسه نظامیه طرح مدرسه
عالی اساس انداخته در کمال تکلف و تزیین با تمام رسانید و حظیره
مجد مقصوره خود ترتیب نموده و در اطراف مدرسه خانقاه و دفع ... طین
حمام و مصنعه ساخته و میاه قنات نصرآباد بجاری نموده اکنون بغیر از
حمام ... اثری نمانده مدرسه خواجه ابو المعالی خواجه اصیل
الدین محمد بن مظفر عقیلی در سنه سبع و ثلثین و سبعمائه در محله دهوک
مدرسه عالی و حمامی نیکو و مسجد بنیاد ساخته بود و الحال بسبب ورود
سیل تمامی با زمین هموار است مدرسه اصیلیه در دهوک امیر یوسف بن
خاجی خاتون ... از نواب امیر جلال الدین چقماق شامی که
حکومت دار العباده یزد اشتغال داشت در سنه ست و ثلثین و ثمانمائه
در دهوک ... مدرسه ... ساخته و اکنون بسبب ورود سیل
با زمین هموار است مدرسه واقعه در کوچه چهار منار در تاریخ جدید یزد
مذکور است که مولانا قطب الدین محمد بن حاجی عماد ؟ مدرسه عبد القادر
... که ... شاه ... مدرسه ... ساخته
در عقب ؟ جماعت خانه نیکو با تمام رسانید و رقبات و باغ و حمام

در عهد اولاد اتابک فرموده و اتمام آنها در سنه سبع وثمانین وسبعمائه اتفاق
افتاد الحال در کمال معموری است و مشرف بر خرابیست بر ظهر او در باب
بصاتو پوشیده تماما و کجع جمعی از اصحاب خیرات در عمارات حدود النهار
بعضی مدارس وضع بنا افتاده و تعداد معموری ساخته و پرداخته موقوفات
بسیار بر آنها وقف کرده اند که جمعی از آن در ضمن احوال بانیان بد
ستایش خاص بلاغت نشان مسطورات و محرر و اتفاقا المحرر باقی ما
اتاما در حین تحریر باستقبال که در سنین اثنی ثمانین والف هجریه هجرت
کرده تمام خرابی و بایر افتاده وقت طلب علوم خالصه الحرفه بر میکنند
الثالث در ذکر بقاع و خوانق و رباطات و خانقاه و مشاهد زاده از بقعه شریفه
در عهد منیعه متبرکه سلطان المشایخ سلطان تقی الدین دادا محمد و اجله سادات
خانواده خواتون مخدومه زاده خاتون مخصوصه پادشاه عادل شجاع
سلطان نصرالدین محمد مظفر است و بنا نهاده و موقوفات املاک
متعاقب بسیار بر آن وقف نموده اند حاصل از هر باالقریب مبلغ تمامی
میشود و تغییر و صرف میشود الحال متولی شرعی از رکا در سیاقت
جانب بنا امیر محمد خان مهریجردی است که نام تولیت با القضات
و القضا ابدیست خانقاه اشکذر در تاریخ قدیم در غیر نظر
رسید که از آنها در وضع بنا اجله سادات سلاله آل طه و یس محمد ... است

در وقف‌نامه

در وقف‌نامه سید غیاث الدین علی ملاحظه شده که املاک بسیار از اهل
قریه اشکذر بر آن وقف است اما چیزی بر آن صرف نمی‌شود خانقاه معمور آباد
اباد میبد ما لیجناب ستوده ... در زمان خواجه معین الدین علی
جد اعلی نقیب الکبری ... عبدالرشید ... در سنه احدی وستین وثمانمائه
در قریه ... آباد میبد بنا نهاده واکثر املاک ... و بعد از اتمام حمد
اتقوی و خوارج بر آن وقف فرموده که از آن ضبط و تعداد اوقاف است شاه
نعمان ... شاه هرساله مبلغ ده هزار دینار ... بسیوغال متولی آن
سرکار را انعام و صرف میشود که صرف اخراجات اطعام فقرا و مساکین شود
والحال ... العقوبات ... حاصل موقوفات از سرکار در صرف خانقاه
مزبور میشود خانقاه ابر کان اجله سادات حضرات مشایخ عظام
کرام است و موقوفات از سرکار بسیار و حاصل از آن بیشمار و الحال ... حکم شاه
بقاع واقعه در رباط چاهوک مهریجرد در تعمیر آن خاص و عام متکفل است
که از اخیار اجله سادات سید عالی مقدار شمس الدین محمد است و موقوفات
بسیار داشته و مقرر بوده که از فتح آباد که از طرف مهریجرد ... بعد از آن
اندوده مصطفی ... الحال الانقطاع ... رباط
جفته در قدیم الایام ساخته شده و مرور ایام خراب و باز نداشته
بعد از ... سلطنت ... خاقان ... شاه ... ماضی

خلف الاعاظم و الاماجد میرزا اسحق بیک ماندنی از نبلاء هندوستان
واجب نموده لهذا بخیال اصلاح در عمارت رباطی ساخته مصفا و وسیع
و در آن رباط حوض نموده از آجر ترتیب داده و موضعی در آن حوالی احداث
نموده تا باعث رونق آن مجموعه باشد و تاریخ بود مسطور است که این
رباط که در موضع چشمه واقع است سید رکن الدین رسم خانقاه ساخته و
هر روزه در آنجا اطعام و ما یحتاج فقرا و مترددین را سرانجام
مینموده اند مرور دهور از خرابی نزدیک بود بعد میرزا اسحق بیک جناب
مرحوم کوچک بیک بخیال انقلاب عمارت در هر سرا رباطی بود وان ساخته رباط
سوداب ملقب است که از رباط خرابه در مکن قاطعان طریق گردیده بود
در دو ماه لکر میرزا جعفر ... بخطه ... تعمیر گردید باز بلکه
امد رباط ... از عمارت ... از قدیم الایام در حوالی رباط آب شوری
بود خواست که از آنجا ... سازند در سر چاهی ... حفر نموده در
جنب ... گردید رباط ناعمش بر جنب جنوب اصفهان
در میان بیابان واقع است جای است خوفناک و مکان است بود حیث در
قدیم الایام قلعه ساخته بودند از سنگ رخام ما از خرابی تمام ... بنیاد آن
را معاف ... دولت پناه ... خان ... باشد ... آن
همت گماشته ... استحکام باتمام ... اطراف ... عالی ...

داده حصار

و در عهد ساختن آنجا حوض حفر نموده که همیشه از آن مستفیض میگردند فقرا و بعضی
ما بین ... میگویند رباط بیجوره در سواد ... در مکانی رباطی
ساخته بودند که از آبادانی بالمره مانده بود خلف الاعاظم الاماجد میرزا اسحق
بیک بالمره چنانچه از عمال اوقاف است ... دستور واقف آنرا
عمارت نموده و مصفا ساخته تا پایان کوه که آنجا چشمه آبیست
مرتب داده و الحال از آن آب ... شده بود ... شکر جهانگیر
سال ... قبل از این ... رباط ... در سنه
... نام نهاده ... استعمال ... خاص و عام ...
باقی است رباط خزانه در بیت ... واقع است
متوطنین آنجا ... اصلاح ... حوض ...
در آن ... اشتغال ... سلاله اولاد مصطفوی شاهزاده قاسم
در آن ارض ... متروک و خراب گردیده بود و معمار همت
همت ... پناه زائر بیت الله الحرام میرزا محمد امین ... تعمیر
نموده ... و اکنون ... طوایف انام ... خاص و عام
رباط ساغند در ... چشمه است یکی شور و یکی شیرین ...
در آنجا ... کمال ... جمع
نموده ...

که خاقان کامیاب فلک جناب بیت فریدون حشمی جمشید جاهی ، سکندر
شوکتی دارا پناهی خاقان بن الخاقان شاه عباس ماضی بهادر خان
بقصد تسخیر دار القرار قندهار از دار السلطنه اصفهان عنان عزیمت
انداخته بود در انعطاف فرخنده موکب عالم شکوه سایه وصول به بساط بهشت
بنیاد انداخته خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراختند ضعیفی عاقبت
شعار فقره شیرین را مجال انبساط انعام و هواسی خود را مجال در دوربیت
فرستادند و تلو و کوکلان و صر دیان آنچه داشتند در جوف زمین و نهانخانه کذاشته
از نظر بستکان مخفی ساختند صهر دیان بساط عزت را اهل ابخره فعلی از آنکه
اسعیت بنا انی اندوخته بخدمت پادشاه داد کذشتند و گفتند بیت
کلاه آفتاب کوشد و ایا سم خدا میمون تو است چتر توازنا سه هماییه کاده ما
از کی اطعمه مجان و از شور آبه جان شیرین بلیه سبک پادشاه و اولطفنا
بنا بر این معنی که نظم بحکمت حل هر مشکل توان کرد ، بحکمت کام
دل حاصل توان کرد ، تدبیر سادکی خدایان انجا را طلب داشته اند لطف و
ترحم نوازش فرموده بلفظ کوهر افشان ذکر فرمودند که خدام بساط عزت و عساکر
نصرت جاه را بانعامات انبار فوق از نفقه به اضطراب بعد از فاقه رسیدکی چون
ما هیه در شکنجه اضطراب که بهیچ قید در تحصیل ازوقه سعی نمایند طالب
بوالتوقع آنکه کان اقامت هرانیه نعو الحنف سیدیغ پادشاهانه و

نوازشات

نوازشات شاهانه مفتخر و کامیاب خواهند کردید آن جماعت بجو متفق الکلمه
بنجا کاییه مبارک نوازشها بو رقم یاد نموده کفتند بیت کامکار دائما
جاهت از کسان معمور باد ، خانه عمر تو تا دوام معمور باد ، دست کلک
ما بهادرکان قلیل و کثیر ما کول و نعو سیله بحر اثر تغابن طلح شود کام امید ما
شیرین کشته خاقان مقصود از تعاقب اضطراب سپاه دفع فرمود پی سعادت
بنوکران تمهید ما حضر را اورده با بعضی از نخعیکان بساط اقدس دهر طرف
طرف عوض کردند تا کان خصمان بیعن مبادکش و انعام لبیاده شتاب
بیشمار اقصا کرد در صحرا جریدی ملو بود که الحضرت شیانان و محتطبان را
طلب داشته فرمودند که آیا کو سفند را از ذکر بیع عرض نمودند که تعلق بانکان
اینجا دارد و از صحرا از اغنام در دواب داشت و حرف میخورد الحضرت فرمودند که ارباب
شیرین در بعضی بر دفعی بافت مطلوب کفتند علیه و صنایع دد اطراف خواف
بلیجا بدواب اغنام از تعاقب علف وضعا با ثار بخواهش الحضرت
ما بکاه ظاهر تو بناه حاد در دو مرام موضع داطلب نموده در دیکر یافنه دواب
ما کولات و صر دیان مبالغه نمودند و از انجماعت بحو رضا و دل حجاب کفتند
پادشاه عدالت بنا جمیع را تفحص و تجسس فرستاد و از هر خانه که داخل
شدند اغذیه و ما کولات ماحضر یافتند و هر دیکر که نمودند انواع مشروب و بدیدند
حیا ندانسته توتنم چشمان بشیرین راه بودند بنا بودان اثر غضب قیامت

لهب شاهنشاهی شعله افروز گشته حکم قتل عام صادر گردید و بفرمان
مائکار جلال بر پا ایستاده زبان ثنا گوئی گشادند و گفتند بیا
دولت ظل الله بوفق عالمیان پاینده باد و آفتاب عاطفت
از افق شرف دنده و ظلمت تابنده شعر دست دیا سنح بخت
ملاذ کاه رحمت بعنایت گذارد اصل انکه تقصیر گناه این وجر فانوا عابد
بخشندگان حلم عفو و جرید جرایم ایشان کشند و از خرقه امان کرمت
الحقیقة صحیح شناست و صورت شاه مرحمت گستر پادشاه خطاپوش
مالک الرقاب صفحات زنده از سر جرم و قال الخجاعت گذشت نهایت انکه مقرر
فرمود که قوافل و شرع دین که از اطراف ما کامل بعالم جعید شان از این داده
میشد منتضی ابدی در این خصوص احکام والقسام باسم کام و مقال مع الکرم
عن صله و دیات کلاجرم ساکنان آن موضع که از خجعیت قوافل صاحب طالع فقال المجد
بصد حرف جعلان بیابان مانند فرمان حکم جاری بود تا دقیقه مسند همه آنها
در سرو پادشاهی عرصه وان وجهد خرد کیوان درمقت جمشید جهت ساکنند
مقدرت بیت فلک کوکب شاه جمشید بخت : ملک چه ماه خود سید بخت
شاه صفدر مرعای شاه از این بافت تو اخل در بنیاد اظلم افتاده جد و هدم
در دق اذی انوار مغاحنید رباط اشتعان این رباط در بنا و دجهاد بیحی بود
واقع شده و داخل بجاست بعد از فتح سابقه قلعه و بعده در غایت استحکام

از سنگ

از سنگ ساخته در اطراف و جوانب بطانه عالی تر بیت داده اند و حمام و مصنعه
دکاکین ساخته اند و پرداخته بر بعن الحال بعضی از دیوارها افتاده خلل
در بنیان شاه فتا نواه ساخت دیدم این رباط پشت بادام و در رباط سفال
بیک عدد ان بنا در حدود موم دشوار است بیک خیال در دانجا داده عوده
حصمه در در مسن بورا از دیر راه مقعد شدن بنا در حدود افتاده مشهور است
که از تو یک بیک خط اتصال دارد و در قناتها بیک فرسخ ساخته اند که بود تا
بانیان ان تودد تعمیر نماید بعضی را امیر الامرا العظام السعید که خان نوح و
غفران پناه میرزا معز الدین محمد و بتوفادر ساخته از اثار شعر کرد و قصا
و ادا از مصنعه ابنیا داشت که صفتار ان به جوار آن حضرت شاهد شد
تا ابنیان معرف نماید مصنعه چهار سو در دشنان سلطنت اطعون خان قا
در روم کان شاه معظم صوفی ماه بند فان بحمه پناه خواص عطاء الله کرد
سلک بخیار و بنیا انتظام داشت به کمالات توفیق و راهنمائی سعادت حسب اشارات
مولانا در عمر جهاد بسوی این مصنعه را باتمام رسانید افصح الفصحا و مولانا حسن علی
یزدی در تاریخ این ابیات بسمت نظم کشید تا بیادگار گذاشت شعر
بعهد شاه معالی جاه انجم بخت : که خاک ... کاینست : ز فعل الحق بر بالاهی
خرد طلب : میان این بنا چه شهر باینست : عطاء الله را خود داد درخت : که فرخنده تا بعد
کار این جهانست : بتوفیق الهی بر که ساخت : که بود این جهات ... این بیت : بجای

جا گرفته شرایط او   که یادگار در دیده دهر پاینده نیست   یکی تاریخ اتمام حسن گفت
بنوشته ایلک که این نقش کاینست   دهم بعد از ایام خواجه موفق مرحوم در صفحه
دیگر ساخت یکی در قطعه بخوبی در دیگر در موضع هویدا باد اللهم اغفر له مصنعه
مقالی حسن و مصنعه مال العمر و بعد محکم مرتبه اجل ثابت خواجه منصور علی صانع است
مصنع خان خواجه این صنعت عظیم چون قطعه صافی طبعان ... تعیین دما
از همت کیان نهایت بنیاد در دل قره حوام شهود در زبان خاص ... گردد است
که در اول سلطنت خاقان گیتی ستان نتیجه دودمان صفویه فرمان فرمای جهان ثنا
ممالک ایران ابوالمظفر سلطان شاه عباس ماضی انار الله برهانه در خطه
جهان نمایه ... خان ... که عمارت طاق ... در ... آباد
رفته در هلال احمر ... بعد ... از اهل ... خواسته شعر
... در حسن و طیور در ماهی ... که ... ابوالفتح
محب که در دل ... جمع ... که ... بلندی آن ...
قصه صاحب ... احسان خواجه شاهی ... موفق عالم ... مالا
کلام ... و ... داشته ... در صنایع وقلم
... در الهام ... خواست کرده است
همت کشاده ... معجزه ... در ... رسته ...
استحقاق ... که ... کلاه ... که همت جلیل متوطنین

لنظر شریف است که دست احتیاج بحلقه در سرای ... دعا گویان نمود
خدمات ... مایلان ... مخلوق ... تمکین ... بنا ... تاریخ
دعا ... که ... نمایند ... التفات نکرده ... اوقات
دهر ... مضمون ... بیان ... اید ... تاریخ شعر ...
نکرده ... که ... لطف ... روان ... طبع
جمال ... ده ... انگشت ... مرغوب
داشت ... کون ... نمایند ... خواهد ... فرموده
خاطر ... که ... شعر خواهی ...
بوته ... کن ... جهان ... الدین
محمد طرح ... مصنعه ... داد که ... تمام غایب
هر ... صلح ... سبیل ... حکیم ... انگیز ... مخطط
وغلا شعر ... کشت که ... بیاید
خلایق ... که معمار کرده ... استعمال کرده
خالق ... اول ... مشغول ... مال
فلک ... نقش ... جهان
تمام ... علی ... خاصه ...
باد ... آفته ... شاد ... مرده ...

در آن وقت که خواجه به آن شغل اشتغال داشت از درگاه احدیت شهادت طلب
می‌نمود بعد از اتمام مصنعه در سنه سبع و تسعین و تسعمائه در وقت
پاسبانان ملازمان آستان سلطان سریر ولایت سلطان ابو الحسن علی بن موسی
الرضا علیه السلام او در ده اند روانه مشهد مقدس معلی که دیده لعل از شرف
طواف زیارت در همان نزدیکی عبد المؤمن خان پادشاه ترکستان با اوزبکیه
آن بقعه شریفه غارت او باد بدان مزار انعطاف نداده چنانچه در جلد ثانی
این مجلد گذارش یافته و آن خواجه جنت منزلت متوکل گشته انتقال به دار بقا فرمود و
فرزندان نکوی خواجه شاه میر به طلب خون پدر گشته در جنگ که مانند
در مصنعه موقوفه هر چه مختصر در تا بایه زیادت دعا از اشتغال داشته تیغ بکلی او فرزندکان
مدیر جمیع شهادت رسید مصنعه محله فرهادان خواجه محمد امین کرد از جمله
کدخدازادگان معتبر او بود و بانی و صاحب موقوفه در محله فرهادان ساکن بود
و اجداد او نیز همه کاشته و همچنین در قریه عزآباد مصنعه نیکو ساخته است
مصنعه محله ابو المعالی بیکر این که در این موضع است هر طرف تا محمدی دولت
این خجسته خدیو شد از او سپهر امر که حاجت عمرت آن یاد ایشان نیک
هم چه جم جم از این هفت اختران از این بهمن بنیان مالک تو معز عالی صفا
ذاکر مصنوع کتاب خدیو از سیل تاریخ عمارت در ذیل که
همت بناها الواصل الی رحمة الله الملک القوی خواجه محمد علی بخت هنر مطاع

بسته عادم

بسته عادم صفوا خرقت بعد مبلغی که ما فدا مجمعه شیوا و ماکین و انبار السبیل وصف
اخلاجان بالا بادیار طرح که وصیت نموده بعد از آنکه ع شد مقیم کرده تا
وصول فیض بخش البناء جامع اوصاف حسنه ملکی اخلاق مرضیه الموفق
بتأییدات الملک المنان میرزا امین خلف ارجمند سعادتمند بیک که بمکارم
اخلاق و محاسن اوامر معروف گشته و از جمیع جهات فرموده تکام اصلح
قلجان متمتع خط تمام رسانید بهمه شکوه القارات جاشنقه کرده می
بخشد حسب المقدور در حیات باقی به بیع موقوفه به بهای نمود القادرات مصنعه را تمام
رسانیدن مصانع خلف باغ عزآباد بیک که در خیابان ساباط جمهان که واقع شد
مصالح که مفتی به بلخ الحال کرد از آن قوی به ما از بر ساخته در کلجیب
مصعد خلجی ملا اکبر طراح که مجلی از احوال ان در سیاده قلم قد
بر مجلد گذارش یافته ساخته است مصنعه شهاب الدین قاسم در سنه ثمان
و سبعین بعد الف بر عهد علیا حضرت ماجده مالی خجسته عنوان بنا مصنعه قلی
بیک با ان معمور ان درد آن تمام انعی
نمودند مصنعه در بعضه محله در شاهی از مصنعه که خاصیت
چشمه حیوان سلسبیل حاصل موفق
بتأیید الملک العفو میرزا معز الدین محمد قاضی که جد لاحق
صلوات الله علیه انتظام داشت به اتمام رسیده و تاریخ بنا را اسم بانی بخط

عبد الوهاب خطاط بعبارتی بهر بیت ثبت است و تمامت کلمات امید تشنه لبان ازان
سیراب میگردد چون چشمهٔ خضر است چه ابو نواس آل سلسبیل مصنفه فا و یه
در دیوان سلطنت اعلیحضرت گیهان خدیو خاقان گیتی ستان ابو المظفر سلطان
شاه محمود علیه العفو والرحمه سیر ... مانا ... هیچوقت نبود الا کاتب مجلس
دیوان سلطان بایسنقر تمام این صنعت همه مصروف داشته خصوصیات
حالات انجمن شاه در محاوره دوران اعداد ضمن کنار دیش یافته
کتاب بتم انتقال الحماء در ذکر قوی در نواع عمت بنیادمعاعلیحاله شهر بکام
نبیت شهرستان را از تاریخ شهر بلبکان و احمد ما لک الملک بیخدای غایب
رسانت که تقدیر بعابد بعین صحرای قابل العمر هیولای مکان محمود خوبی
ابد هولای بادید بها و مباد بانانی را کم مجموع کمالات امکانیات انفعالی
ابد در نیک نیت قابلیت عرض وجدان ساخت جمعیکان محکمت بهار
مجموعات والحجابات کاه حق بنا بقا اثر نادر ناشناس هیولای وجود در دانتمان
نواخت صلوة و صلوات تا قیامت و جانب تسلیمات و افیات نثار مدینه طیبه
شرف النبیین و المرسلین و آله الطاهرین که از نظر فیض و محقق مدینه فضاله
ابواب جمال الدین فاضله کرده و انفاس شفقت بر بعث الهدایت
ما الخفیات کمهیات طلعت حادث سرایت حقایق و علت وحدت سر ابداع انجمنه
حفظ بنظر اسلام الی یوم القیمة محفوظ کرد اینها اما بعد مشهود

صفابر

خواب تهیه ساز در باب صفا و انکه حد اصل شهر و بلوکات انتظار فوج اقوای تو
دو خواب جز فضا انحطاط بعد از بعوث ذکر بعضی از ان در ذیل حالات
سلاطین و خلفا و مقدم کرده می‌شود که قابل تحریر و بیان نیست و کمال بشر بر مقال
از تصنیف انشا خاموشی گزیند بتعریف فضائل در قوای مشهوده شهر دو صاحب
اهرستان جنت نشان هست صفوتهم عالم هیچکس نیستکو جایگاه
بلید است هیچ جای امیر صنع ملک اقوای مشهوده جهان ندیده دو صد
جنانست در اطراف غنای شهرها در چون سلسبیل روان در انهار فردوس مانند
نافه جنت جاودان شعر هست هر باغ ان چو فردوسی هر طرف
کوثری لال روان سرو در خضر انکه صبا بلبل آن نغمه ان بعد ستانی
نکات نغمات نمود ازین بعد شیرین داد اما بر سر شکر بینی که نرگس
سرخ ماند خاوران در اطراف جهان بنیاد مدت شهر مثل خانی نگار
از نسبت خانها چون در بند صدا اکرامان بر غلغلهای چون شب عرب یانی
لب یایان ماه شب جا بعد عید اقبال و اقبال جمالشان شب عید ادعیه
تا از روز دیش با نرخ چراغ جهان از نور آفتاب که جلیل پیشگاه سپهر است
با پرتو شمع چگل ایشان نقاب بعد او بینا در دو نبات بعد صف هر یک از ان
تا ندیدن ایشان بایمان ایمان متریم شعر جمال چه حد بر رخ آفتاب کوشم نگاه
نرگس نیم خواب در خم چین کاکل و ابروی کان بختش میانه لا عز و سینه نازک یخته بر برینی

اذ کلشنکو نوش شرب ٭ بو محفلده کل نازك اعرض ابتدی ٭ و ادخلیه باغات صحنه ورودن
محل فردوس قرین باغ حصار اباد است که بیمن معاودت عالی نهضت نواب
موقف ممالک اسلام مقتدای طوایف انام اعاظم سادات با احترام میر نظام
شاه ابو المعالی مدظله السامی عمارت یافته شعر تبارك اذا این روضه
بهشت اینی که هشت خرمی توهش سرابستان خلد بیدادن ٭ حسد بو دنکالر نهالی
ذات عماد ٭ خجل یر دن جمالن نکار خانه چین ٭ دیدار باغ و ملکشا عماد این خانه
شد که تا جامه جهان نمای جود شید برکرد صباحی ضیع وفا فام فلک حدود دات
دیمه یوکر دم مرکز دنیع کو دان مانند انعامات سزاوار عیش و عشرت منزلی
شایسته سرو عشرت بنیت دنیا مهند بیو نکار یو حسنده هنر مندی فوائد وصل
نضرتا لادی ححی بیع مسکون منظر دنیاده صحیفه این ازقصور باطن و لیا صفا
یافته و انعام عنایت بوبی اذ دوری نهایتی یافته ع درون نهایتی یوچیت
تابان ٭ دیوا اطراف اذ طلوع کل و ریحان ٭ چون کلزار اسمان بکواکب آراسته داد گلستان
جنت سرشت اذلاله و نسرین پیراسته شعر موج صباح انفاس نسیم کلشن
معطر هوا ارذم سنبلش ٭ دمعنا نوی طوبی صفت سر بسر ٭ باد دعا باج افلاکه
سر دعدیا و قصر و ملاذ تی خیابانی اذ سر و عرعر سر کر دیده و عدا تهای باغ جنت
جاودینی که دهقان حکمت بید هدنقا و نیده دیاغبان صنع باب باره موجی نیت بعمده
شعر چنان سال الحذر وسروکر وادن ٭ فلك چنبر باد سر و ارذدن مولداد او کار رنیت

دوداد

ددعا دوامی نعمت سلطنت ملاذ انام ماهی دو دیکونا عنصت که متعلق بعالی حضرت حرمت
مغفران پناه کال الله قلن بیات دذیو دا ذا لعباد دیو داده هر چند
هر چند بد جلال لجال لیل سود عدالت شعار بیان عمارت باغ ملکشاه بخیریو بمغایت دو ابنیه قیام
طوطی شکر ستان زبان بیان میفرماید که ابنا عمارت نمونه روضه خلد برین صبا اندذ لغت
بیتاب نفخه انفاس فتحات تاب کنند و عطا نسیم الرحمن بو یکن نشر بلش
عنبر تهدید بوده دیا حین جنان از نفح نکلهای سرایش بسمت طراوت حسن به د
شکوفه اصفال سلسله دطوبی اذ انوار اشجار سرافرازی صفت لطافت و ام کرده
شعر بحمد الله باغ چون خلد جاوید است ٭ که ارمغان خلد برین کل رحمت العبوات
سمن ساقی دنو کرم جام در دست ٭ بنفشه بو حماد سرخ کل است ٭ فکنده سنبل زلف
بوحدش ٭ کشاده نرکس دامانکویش ٭ نوای بلبل اذ واد د ملح ٭ شکیبه عشاقانه
کرده تا باج و عیدی اذ باغات محلات اهر بنا باغ علی اباد نطم است
نخوت سکه داس کی عابست ٭ کل یو موج نکه داوانشانت ٭ شکوفه ارضفادر
وذ باشی رها الذیل دو عنا مولی ٭ ذ شوق بیدن کلها دیان باغ نو ملی
عندلیبان بیضه زاغ ٭ هوای یالخان عیسی مخزن است ٭ کمعتر پسته طوطی کشته
دیو ست ٭ نغز فرا یف سر دکل مینه دو اهضا بحلاوی بفدحو نیستند ٭ نکدو
شاخها اسفر بماشا نحو تا بغلکو ت اذ باده بو چیا ٭ نسیم از نور پاشی یمنات
ما مات ٭ دفو حرح جشمه کی یو نکاه است ٭ سمن هر سوذ مرکان ابیراز ٭ کوفته

چشمه در دیده دامان نسیم نرگسان گلها است همه هوش • درو در هر سو که آن عطر می‌جوش
هوا ایرم و لطافت الجنان است • که بر وجود من بیمن با برکات است • صفای لاله تون
با ماه توام • ز ندوش کان مهتاب شبنم • گل صد برگ آن از خنده نشسته • که
صد آینه دار یک دسته بسته • صنوبر هم چو لیلی جلوه پرداز • مثل صد بید
مجنون نظرباز • چنان از خوش بکوده زهره • کنند حمایه دلش با الیاس او
انباغ ارم تزیین کرد باغ ارم اندیشناک از نکو • دهقان از ان خاک کشیده و عبد آفتاب
شمال دلجا افزای دل بر نجده • جان تازه یافته حدسته
در تماشای معاودهت عالیحضرت نواب مرتضی ممالک اسلام مقتدای طوایف عرفان نور
حدیقه اشراف واعیان جهان امیر غیاث الدین محمد میر میران که هم اوستادان امور و در
معمند سازان صاحب هنر و استادان ماهر دانو در ساعتی مجتمع شده عطای شاهانه طرح
عمارات عالی اساس انداختند و عمل حیث کار از انجا بلند سنگ هر یک سر ایمه گوشه
و یگانه ملک‌الملکی بود دقایق حذاقت و مهارت در تشیید ارکان و بنیان نظر رسانید
اسام خیام و ریشه جادر هر یک صفه غایت صد بعد و داشتند تا انبیا از النقاش
لطیف‌تر زبان عالم بر صفحات نداده مانند نقش‌های بی‌بها که تا ایوان کیوان رسید صفای
صحن ملکت ابن طبع هوا صحیح افزای خط نیسان باوصاف باغ جنان درون صد خوش
کشید شعر ذهن بلند بنای عمر نهایی بهشت • ز دهقان هم هستند صفوف نصوح
در اطراف صحن خوابان فلک‌ها و ابنا دهاد درختی و خرمی • دو چنار غوغای شوق

بود

بوش ز ابر لعل صد قطره در جوش دهد هر او آب از این خوان ساز هم از شک گهر
در جلوه نماز یکی چون ابر نیسان قطره بار ادات گل اهل لعل تارنج لاله نازنین
نسیم از قطره افشانش هر دم دهد هر باد جز نهای شبنم • دیگر که انبار غات مخمل
باغچه مروی با نقش سردان باغ نهان ملکشاه و روضه زیبا خوش هوا نظم
دهقان زهم بالا کشیده • بر انجا میوه های خوش رسیده • زبالای درختان سرافرازی
زلخوان کشته و غان خوش لواز • الجنة المأوی نیز از آثار نواب مرتضی ممالک
اسلام مقتدای طوایف انام امیر غیاث الدین محمد میر میران است و یکی از شعرا گفته
بیت باغ فردوس که از خاطر رضوان شاد است • بلبلش هم‌سخن مطلع عیش
آباد است • دیگری از باغات مشهور باغ شاه است مولف تاریخ حبیب بود روضه
قلم فصاحت رقم کرده که این باغ از جمله مستحدثات اتابکان هر سوم باغ ابو سعید
نصرة الدین شاه یحیی مظفری در ایام سلطنت خود در آنجا عمارات عالیه طرحی و
حوض خانه و شاه نشین و تالار ساخته دریاچه وسیع در پیش تالار ترتیب داد و اطراف
دریاچه را سرو چنار غرس نموده و تمام عمارت را بکاشی الوان تزیین فرمود و قصیده
شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بکتابه زینت نموده و مطلع قصیده در جنب بحر و
بخاطر بود در این اوقات نگارش یافت قصیده فضل خدای را که تواند شمار کرد
یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد • آن صانع قدیم که بر فرش کاینات • چندین هزار صورت
الوان نگار کرد • در بعد باغ ساباط عالی اساس ما فوق در باب انمیل ان خشت

وسعت در اطراف و اکناف آن تماما ترتیب داده و آن کاخ را میان تازه تر از حجله عرائس ساخته چنانچه گویا
شاید در همه جهان چنان باغی چون حال عاشقان کم بنا نموده و موسوم نمودند به باغ
باغ ساباط و اکنون متعلق گشته به کارخانه خاصه شریفه بیت در این باغ خوش
میوهای تر است بی‌نیازی که نیکی چون شراب در عهد بلخ صفت چنانست که باقیات
حکمت سبب [illegible] در عهد سلطنت انقام انجام داد براهمه و بعد از کمبود حالات
در میان متعلقان سرافراز گشته و [illegible] باغ شاه ملکا داشت
که در محل خیابان واقع گشته و تعلق به جناب ایالت پناه جلال الدنیا والدین محمد
مفید الحکم و احمد دهقان و لطافت آن باغ جنت [illegible] فلک اخضر در صفای
درخت باغ نزهت [illegible] بی‌نظیر چون چهره [illegible] سیما [illegible] هوایش
چون کعبه [illegible] عیسوی [illegible] انفاس [illegible] خضر و حیات جاوید
در صفای هوایش مختصر [illegible] خوش که [illegible] است [illegible] هست بجنات تجری
تحتها الانهار یاد ذکر باباذان مشهور به شاه بریان همچنین ذکر احوال
او در ضمن [illegible] مناسب لیکن چون [illegible] نکشت و بعد از
[illegible] کرده [illegible] اسم [illegible] اولیاء و اتقیاء [illegible] بود
و بکلی [illegible] لا [illegible] بهذا [illegible] مقام [illegible] است [illegible] سلطنت
امیر [illegible] سکندر بن میرزا عمر بن شیخ عمر [illegible] صاحب قران [illegible] بلخ
بند تعیین کرد [illegible] ایشان [illegible] طرح عمارت [illegible] عالی در کنار [illegible] ساخت

حمامخانه

حمامخانه نیکو ترتیب داده [illegible] نمود و بعد از آنکه ولایت عراق در حوزه
تصرف خاقان سعید شاهرخ سلطان در آمد سید احمد [illegible]
امارت [illegible] ملبوس به لباس فقر گردید و در این مزار متوطن گردید و خانه [illegible]
اولاد [illegible] خود ساخت و حمامی نیکو ترتیب داد و از جانب خاقان سعید
مبلغ کلی [illegible] الحال [illegible] گردید [illegible]
محافظان [illegible] بر [illegible] نمود
در حاصل آن [illegible] مرحوم [illegible] و الطعام [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] ایام [illegible] تمام [illegible]
[illegible] ملا احمد [illegible]
[illegible] سید [illegible] میکند
و الحال آباد [illegible] تمام [illegible] ذکر باغ عشرت آباد [illegible]
مشتمل [illegible] شعر فضای [illegible] خرمی
[illegible] سبز [illegible] خط [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] باغ [illegible]
[illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
[illegible] الحال [illegible]

سرکار خاصه شریفه است ذکر باغ سعدآباد کنون وش صفای کل دیگر باغ
های کوه سرخاب آبادی و نزاع هوا و اجرم وقوعی گشته هم جواب نوآن
در عین کوه قاد نیشی مهتاب مددمان ساد نقدان مقام باغ معروف و مشهور
باغ ابوسعید عمادات تمام مفید امواج تو و لداطی ادخله آبادی دو و دامنه
حضرت غفران پناه هی صنوبط حکیم در وقتی که بو منه کال نور خطه بوخبا کید
دیدن مکان باغ بود مشهور به باغ خاصه سعید بر سع لازم زیادی کرده
بسیار آدار اضی خارجه داخل عوده صفا یانها طرح امد اخته تجاد بر
دکاج دیدیم عزیز عوده وا باغ که وقتی مجدیت تقرا است جمله با آبادی
اددد وود باغ دکاکین و باذا طرح امد اخته بعد از آنکه کوکب طالع انتخاب
بحضیض وبال رسید آن باغ جنت آباد بتصرف ورثه عهد کلا امنا دو سه غفران
پناه مجد آن امکنه مجلد وا ارکوف و اکنون در تحت تصرف کلاه خطام دیو
کرام انحضو قست ذکر چشمه نقشه بعضه داد هر نهایت آن
در صبح طربها موخضر انعوادلا الها انت لک ذات در دین بوا دیو سها کوثما
جد او نقشه اهرستان که چه بلند بوابن بود بجهان هست هم باغ آن موج دو سمی
بهر طرف کوثر لال نعمان حیوه معیل سپیل ست روح افزا دراخ کرده کو هست
دلکش جان سر و وجوه صنی انتکال صبا تلیلان بحر غان بحاد ستان بدرو دیها
که امدنک سلطنت عراق حضور صاحب حظیر بهشت اقوانی بوده وجود فوق

اللقی

اللقی شاه یحیی او با یوم دانشن در مقام چم که در دو شرحی نقشه در سه فرشی شمر ثبت
وا بسرتر به تبریر و کرمیر داخل هم بیلو دو طرح عماد بعد امد اخته صفه عالی طرفی و کند ها
ترتیب داده در حوض ها امد ذکر عمارت العمیق ها امد هست که یاد بخا دو بیش
ایوان ساخته و بعد از ملاحظه طلب بوده بتصرف عقا مید داده اسکن دو دامد
بتجدید عمارت امر فرموده خواجه جلال الدین محمود خوافی که بوده و تعمیرات همت
کماشت و مر وجها ایام خرابی ملحکال عمارت را ملاحظه نموده لوخیطان استفاع اقتاده
تو بحمها دیما الحضرت بقیعات ساختند بنیاد تعنی ملا خود طهماسب آقا
کا امکنه دانا بهو دا شاه دا ابوالبقاء کلانتر تعمیرات هست کما سته و ملی احمد
فرموده منحرف ساخت و اکنون در کمال آبادانی است و نهایت معمور است حلایجه وود
وصف انکه امد ذکر صاحب آباد این صحرای قطعه که منظور عالمیان است چون چرخ به
کثیب وجود خلاف قرار است نه بر خلاف مدعا ابعدا تفریح کنا دو کوی دوران [illegible]
انداح ملخم است سیاه داد این نوع صادم ساختن که چون [illegible]
هم است صحن میدانکه [illegible] که بر شد [illegible] خاص جهان [illegible] است
از فیض [illegible] بخشش دنیا [illegible] چون چشمه [illegible] خورشید [illegible] است بلاد [illegible] دولت
بکشت [illegible] ذکر شمال نقشه آباد
تا [illegible] نعمت [illegible] بهشتی که [illegible] هست انقره بهشت آباد
انقره بهشت آباد [illegible] کرده واقع شده است چه که [illegible]

فواره‌ان لالی چون اشک طوفد، و گویا این موضع مانخوا است هشت بهشت با قلعه‌های
حصارها کامروا عالم بالا کلک خزان است عشرتگاه معاشقان و لذائذات خاطر
خواهها آنکه سواد مینا نبات از او عوض بهشت حلکنا تو دو نسیم شمال غالیه
بوی از نفحات قناد عطرهای تو بیت صد هزار اوان گل شکفته و هار
سبزه پیدا شد از خفته چمان، هر گلی کوه کوهه از فلکی، بوی هر گل رسیده
فرسنگی، و در این موضع دو محل است یکی معدن کوهها فتاده که قلعه اش دامین
خلف فلک عنان دهقان و کوهش با سطح منطقة البروج رکاب به درگاه
دارو محلی که مسیر خلائق در میان محل باغستان عدن کوه کوهی است که بقعه
کامل الحرمانه ثبات در دو زمین استوار کرده و سر بکوه ابو رسانیده و در سنه
حسین والف کلام آدم پناه داود بیک غلام سرکار فاصر نزهت کاهی خطه
به علم اعتدال افراشته بود و قلع کوه بر عرصه تختی ساخته و اکنون تخت داود
بیک اشتهار دارد و در ملا اذهام باشد چند بیتی در تعریف ان بعرشه نظم کشیده
داوری بیان از مخالطات نظم تختی که سلیمان نبی طعه بیاد داد و سلیمان
شد و انیاد گرفت، و دیگر محله سرو سبز مانند و در میان آن در محله دهقان
واقعست نهایت غاز نشکی جلوه‌ش گاه با اطراف و جوانب درختان سایه دار سر
بر فلک افراخته اند و در دو دیوار صحن از مشعل لاله بوم او فضا باغ چنان کشته
مثنوی شد ملوکر ازین نشان باغ، زیخ او فرخته هریکی چون چراغ، شده مثک مخمر

دیدنو

درون بوستان چو تعویذ تنگین بیابی گه دوست، غنچه او الحان بلبل صبح خیز تمنای
مجوانکار نکرده بود، بساط از گل و سبزه دکلش شده، بنفشه سر زلف ولغم شده
کو در معل غنچه محکم زده، هوا صبوح اقتای انفر بوی معنی اعتدال دوست بهای
و آوای او دم ساکنان آن کو تا موطنی انجا قوا تا دم انا دهقان غفاهما
چند گل حمرا وضع قنوان تحت از شکوفه است و الحان کوههاست که سر تیغ
سبز فامش از نیزا افق گذشته، و گویا بیخوابی است کرایه نبات در دوانی کشیده
دست تنافت بومان بسته شعر ندنعت ب فلک آنکوه سر داشت، کم
کوه و بیستون و نوکر داشت، فلط گفتم اکنونیا ستادی فلک بر پامن از نهاده
در دامن آنکوه بوستانی و عزا دلبسته که سواد مینا نمائی چون منیر از هجران بعد
دقیق و نفیش مانند صحن ایمان دل بسته نظم دهر و چشمه چون آب حیات
چراغ و لاله جانب فروغان، بنفشه دسته دسته سبز موسیده نسیم صبح جیب گل
گل دریده شقایق به یکی پا ایستاده، چو عباخ دنو جام باده بسته و از اطراف
و جوانب آن مزار چشمه‌ها دفعتاً نما جاریست و موضع فواشامیان بودباد چشمه‌اش
انجا مخلوط شده و بقریب تمشی مایل بود انواب نفت چنانند در محل سر سبز
موضع با پیچ باد مشهور اجاری میگردد و یکی را سعد آباد و دیگری را فیض آباد مینامند
در تاریخ خلد برین مذکور و مسطور است که شیخ رضا الدین نام شیخ علی خوانساری تجدد
و تعمیر این اساسها کوه پدیده و چیجوانان که شخصی بود در چشمه‌های ساخته و چنین

محولست که بحکم لا یبقی الا وجهه تلف باجمیع قبوه دیگر که مندرس و ویرانه که
مغیلان بجز بوم و زاغ آشیانه مشغول نمیشد اما درین ایام که نصیریه یعنی سر بیخ
تمیز بود سلطان بانعاشت قبوه اول را سعد آباد و ثانی را نصیریه نام
میکند الحال در حقیقت و اسناد نصیریه سعد آباد مقیم میکرد اند بعد تقدیر
چشمه سعد آباد و نصیریه باید که ممزوج و دریغا نه در باغات و منازل
گذشته بخانقاه میاید که خانقاه بهشت بنیاد نعمت بلدان ایمن زمین
که بانی آن خانقاه ملکشاه نواب ساده و نقابت منقبت کرامات و ولایت مرتبت
اختر نور بخش برج رسالت و نیر جهانتاب سپهر جلالت مقتدای عرب و عجم سلطان
اولیاء و مرشد طوایف امم شاه نورالدین نعمت الله ولی که قطب اولیا زمان و مقتدی
اهل ایمان و آفتاب آسمان عرفان و مخدوم جهان و جهانیان بوده و فی الواقع خانقاه
مذکور در شأن روضه رضوان نشان و حقیقت سلطان کوشکی رفیع عالی ساخته شده
مشهور بصفه صفا و در اطراف خانقاه بیوتات و غرفات جهت سکنی اماکین
در فقرا ساخته شده و مطبخی ملکوتی عمارت شده یوماً فیوماً الطعام بجهت فقراء و مساکین
و سفره لغنیاء و فقراء و انکوان فیها ملوک و ابناء ملوک و اذا شئنا و خاصه الخصوصیت در کاه
در کاه ثبت کرده بیت نعمت الله که خواهم که همانه : سفره کرم جهان را
سر تا سر باید کشید : در نقطه هشت از سرای مختصر : جاه و سایه بهشت
اقلیم جهد باید کشید : در دو ابو کوشک ماه بتر کند ساخته و قبه عالی اساس در ارتفاع

بافته

بافته و در صحن مطهر آن حضرت مرتواشید شده انما جد صاد الخصوص در فواد
منور ماهان کرمان و آسوده گشته و طرف قبله آن باب آفتاب احتجاب
با قبیس مکان خدیجه الزمان فاطمة القرآن عفت بحر شان محمد علیا علیه
خاتون بیگم همشیره محترمه خاقان جنت آشیان شاه طهماسب که حرم
محترم نواب مرتضی ممالک اسلام مقتدای طوایف انام میرزا و خلاصه
اولاد سید الکونین جهان مرشد و مخدوم عالمیان شاه نورالدین نعمت الله ثانی
بود مسجدی عالی اساس بنا و بصحن و در نهایت تکلف و کمال تزیین با تمام رسانید
در جانب دیگر عمارتی نیکو از اوضو تیه مساجد ببنیاد طاق طاق
بفلک کشیده جنت حامل انگشت قال در صفت قبه این پوشش بالایه
چرخ و نرثمه اصلاً و والایه چرخ والحق خانقاه فواد عرصات
ملک اصفهانین درج افق انها طویل و عریض مشتمل بر بیوتات و غرفات
با شماد محتوی بر جداول و انهار دلبا و ساحت الخ و خرم و بوستان
نادره تا گلستان ارم هوای آن نسیم بهار دلخ و مشام روح افزای
دماغ جان را معطر سازد شعر گلستانی چو گلزار جوانی : گلش
سیر آب بحر قند کانی : نوای عندلیبش محرقانگیز : نسیم عطر بیزش دا
امین و آب جداول و انهارش بصفا تا صبح صادق دم بر آید و بیضا
در جوانان توان دید در مشهور سنه اربع و سبعین و الف هجریه معماد

همان عالی همت نواب سیادت و نقابت مرتبت والا منزلت متعالی توبیت
اتحاد الدوله و خاندان بطهارت که مطهر و مقتضی ما للناس ملاذ الانام نظام امیر
ذات شاه ابو المعالی که خلف صدق سید العلما است بساخت در خانقاه در
عالی ساخته که از بس صفا چون بهشت است اند درختان کل علم از ... چون
شکوفه‌ها شرین نهاده در اطراف و جوانب درختان تا بجاد غرس بود ده شعر
نیکو شاخ ریحان بدمید ز دنیکو همه درختان سر کشیده بپای سرو سنبل
منقاده نفسه و الا نفسه دو حدیقهٔ سیادت بماه موج ولایت بود
شاه ابو المعالی پیوسته پیش نهاد خاطر خطیر بر نتایج ... باقیات و اجرای
قنوات بنای عمارات ما بل دواعی است و معمار همت عالی المقتی و دو شعر
تعلیقات ... از نوی و فواید و بیوتات و باغات با تمام رسانیده واز الجمله
باغ دلکشا با نجانه قریب نفت است که جون همت جان معادن وسیع و اطراف د
جوانبش هر سال جدا لاله خانه و انقاد بادشاه الوح و لوح بود جهات
خاصه بخشید با ضرورت بلبل از نوع و اعز ما بان نوع و سر وی هر جا بند
معماران ماهر و هنرمندان کامل حسب الاشاره حضرت قصرها در فیع
دا بوانها وسیع که شرافات او چون پایهٔ قدر عالی از ایوان کیوان ... منظرند
نخیابانهای سرو چنار ترتیب داده اطراف و جوانب را اشجار میوه دار
و کلهای خوشبو و ریاحین ملون نشانیده اند در دو باغچها عالی وجد اول

از آب

از آب صافی مالا مال در شعر کلابست کو نه بجو بر دوان چو فردوس
مثال نو بر نهر انجا دخال حرف تحقیقه در هضا دم بجه دا دو طراوت
انهار دا نهاده هر الف بوستان بوستان نعد نو نهاده در نخلی چون
نخل شاهد الم اوی مشو بر نیم هوای چون طلبعطا در معطر بستان
نو نهال انها غلبه داری ثمار چون بیوان پشت خیزند و میوه‌های حلاوت آمیز
چون حلوای بهشتی بجراحت اثرد بسیب سیب ما سیبش دفن و لعوان سمن
دلها را صید کرده به لطف و چون کوه‌های آب بنات از هر شاخ فتد (بخت)
شعر باغ چو بهشت چون نکو هی ٭ پاکی تمعدان هوا نجو هی ٭ کو
بیوبلبل کل شتابد ٭ نوعمر کز ایشان بار آید ٭ زانهر جمن کمر بیاری
بالی هر جمن خیابانی ذکر باغ دلکشا تا متیمان نکه کشا نعمد و تر از د
اسمان نکهبانند نه ز کرچشمه حوالی معضا نمها جاری است نزار خوش هوا بود و محلی
دلکشا و ادنی بدیع دلنشین شعر منابع صاف حوض عمان توان
دیدن ٭ جمال صورت و معنی بچشم عالم بین ٭ و قناهر عاران عالم ... ماند
نقش صورت بصفحه خیال و ... انبوه سالی و ارتفاع ان عمارات همدست
نیافته اند شعر چون دلکشا فاده است صورت ... ٭
لیکو صورت سدی دو دو حد بش آینه دار ذکر بقعه صفه از بقعه
دهفعرانفاست صفا چون روضهٔ بهشت عنبرینه و انطاف هوا چون باغ

ادم محل بهجت و سرور دلبرها اولمغین بولجری باد صبح انشکوفه عنبر بوی زلف
سنبل بحلقه‌لری ایکن کرد محبت نقش داده ایند دنفعلی کوزلدن خطه ملکتا
بیغمجب الغرفات فضا جریان حر وخلال اشیان صاحبقران وزادن نغمه‌ان بیناهی
خلفنا لاعاظم صفقعلی ملیات معمر و کود بدفی محمود شه سبع وستین بعد الف بناختن
این بقعه همت کماشته داشتادان جابکدست دانلنده‌ان خیانه عمارتکه باغ
خفیقه هم سرلهجه لاف بوایوی مونه باتمام درباینده نعیلغدانکه سرف اقامه ما
المخفوف بیبیمایه که عاطفه دات سرنفیق شده بود محفل شنه بدیلخانی
دف معتنفکه محفه دابدینغ هیکل لشتد معز نبان ادده که ع دساعت
حونیه اکفیم بحب اتفاق دده‌ها ایب بیمار دانشد اعدباف دبعد انجید
دوذ مومغ دیحش لونکنا ایفضو قال بعجلا موذ وعقبا مجو مقصودات فی
فی الخیام خراهید دده‌هانکان معدقفه کعبد بعضی انتقات ودباغات حیاذکذ
که منصودات بهاداد اقامدقی بقیت نقیه عونده حاصل انفا صوف لطعام
فقرا و دیو حفاظ وموذنان معبود **ذکر باغ دولتخانه** بییکاه خاطر
ارباب دولت مخفی نماندکه اضباغیست چنین روضه خوان ملکات مانند خلد
بدین بهجت اولی ابرانظار رهنمون صفا چمن بستان بهشت آدنه و خرم **نظم**
لب کل بنکفته با اطراف باغ بوافروخته هر کلی چون چراغ ؛ ندخطوش ظلجی
دل ادبی دخوفی نهال زبان نعتیه ؛ دده ان باغ عمارت بنت که دست

انقاعی

انقاعی ؛ کمو بندحوذ ادستر فی القصلائلی ؛ ملیه سر فی عالیان کبند منیعله ؛ چنین تماما
هیعونخلان نیفده محیثم ؛ چنین عمارت نمای جهان نما ایعه عمارت ؛ وانباغ عمارت
نشانی اذکلستان ارم است بفر وجود فلک سلطانیه وقضعها الله السلام ومقعد طبع
انام بوذ حدیقه ادبا و عرفا اسیغاف اللاعق معیعلانیا تمام رسید **ذکر باغ**
صعلوم بحسبیر سیادد بجادیعا **مخامنا لساقه الضاسمانیوذ ادیعا**
ددسنه احدی وسبعین والف معمارهمت حضرتی مجالسه ده محل کمیولبانختی عما
دلغز کشت دستی لفقی فی خده ده نقطه المحسنه ع که هاجاکتبدبلذا ایام ؛ مهملت
کاوطن وعمادان جابکدست ده‌دش ؛ دولت ده‌عاجح بخت نشان طرح عمارت ما
بکمالات صادقه بلوحه معمارقنکشیند بعد اتمام تعمیرها ختم ابانی محلی انفقه بعدی
وسعی اذلذاذ اقبفته بعدنده ده شبکاد مشغول کشته تا سقف بعض وبعلیه
انشرفات ایوان کیوان بلنداشت دوضع بدیعی ده‌دفنا اهن بعد دوصه ا
رضوان کشت وعمارت انتقدی ع بحر جوهره رخ شد این بر ایهم بوده با تمام رسا
ونعر ایلب دبعیض عمارته جایی ساختند **نظم** ابرکو سیرده شلح نبات
ددمزه همیشو ابیحات ددراطراف عمارت سحادکونا کون نشا مید ند
اکنون **صفوی** بعی انظار ارف کشته شاداب ؛ کوکه ترنشد نشه ادا
نفراب ؛ نعفلکین شاخهاله مبینکون نمیان قوی قرنج بوسقف کمعدین
جنادن داهمر جودست دعوید ؛ نشاخن لر طاویسقنی بوده ؛ کوفه دد

ازغلان باج ؛ رسیدن کافه عالیلدن بخراج ؛ فلک حسابلرن بکوقصا دام توقیف
اندیشلرن چون جانم دردام ؛ چرخ لیله انفاسن خیال محو ش ازل نظر
کشتزنده بوبو ؛ شاعره لالرن چون شق صوف منعکس برده شب کشته شنجرف
جویه هم نهال الندکه جوبانت بو اقلالک ازنعمده باغات ؛ نظر برودنقا
بولا انجاد هوا انجمن کرده کلدنکو باغ خلیل ابادصقاق لرکا د
عالیحضرت الهیلی سایت دنیو داوا العباده سرد اقبال پناه
دستور الوزراء تادهمان تعبت کلصعلن اقا واد چون اوغ قصاب
دردنلت سجع صوفولی حالکشا تو ازان نظربهاجان عرصه تفوج ده نمامدن نظم
فلکده فکمت انغرق اعاده دنبل دستها دکه ده ؛ دنیا ادنکه هوحاک بلید
نظاره داکو ده کل نشیند ؛ نفیق لاله دامجاد سنبل ؛ هم بلبل ده انسایه کل
نغمات کل نهیند برده کشته ؛ چراغ کل حیز افروخته ؛ ملکف اید ادن
طعاد ده ؛ حباب برزه لبیا دله ده ؛ نوبی کله انسیم کشته شاداب
توی صد اغ لاله جشماب ؛ هوا خوش صهبای کوفته ؛ دماغ لاله بالای کوفته
کلوئ ازنو تعطکفته ؛ غارنی تصا اغنجر کوفته ؛ عالیجاه باغ ده نغمان
احیا دل ایام اقتدار ده مکل کو مه ولنحه جراح مصرف شرعی کرفته
عمارت جوی ذ دهار ده دیا حجه شتی انوانهلطادنعم ساخته جوعبان
طبع حوض از سنک مرمر ترتیب نمود ده ام وفوده نشان انجاد

کناکو

کونا کون ثابت ساخت و الحال الحاف دسده که سعر هوا بر معطاق .
الحانلرت کردیده شوق بمرباو کوانت ذکو صفت شیر کوه در
قلبی فرده تفت کوه هات صمنحدد بیشرکوه کرانقات طلبد ی شعاع دهیب
ازذنب بعز ازمیزسد دانقلیه دمغان یو تو اقتاب جماه ازبالا
بنونما اقد مثنوی مجب کونه کوه خلای افنده دکره ماهدان
کوبکینه ملنده ؛ دهن تمه لغزان تقلت تاقوان ؛ چنلف بتان پیچ
پیچ ده دادن ؛ بوانرکه ازاو فالا اوتات ؛ دیکه دشت هوا دنفا دولت
دنلت فیچ افعن بطل دبعرجن ؛ نفیه دکو بقلان کوتوقرجن ؛ بهرجی
دعان خشم خشکوادن ؛ ده نقان یوصوه وکشت قادن ؛ شکادی بمجید
دعان بعوج شت ؛ شده بابطال محمل کام کشت ؛ ذاجشمه سادن
اوبلیغ دنسیل مع کوه غرق جوهر ؛ نهر سوسنه چون زلف
دلداده ؛ لنبتو لکو اوجن بکلوادن ؛ وهم انحطاف کلها ده دیبا
جرمل بال طاوسادن دنما ؛ بیان حملا له انمکان کشادن جو خطها
ازکف دستخادار مجب کوه بکود دنسرکشنده ؛ تیج حمبر تیغ
برنیک فلک کم دده دخان دانو ده ؛ کواکب معمهلایکبار اقکه
نوبی تیغو کشیده سرافلاک ؛ چرکلیم سنبل ش نطال دلود
بوقلمون مرج وقادن ؛ چرطوق انکودن قربه عو ذادن ؛ کمالقی

فرح افزا و صفا دل کند و تعجب کرده چابلی کشد چراغ لاله یکی سحاب بی رنجی
افتاد و المختو دیگر در سایر کشت حاصل بیاد کرده دین چو برقلی عماد الشعرا
چنانچه هست که عندلیب این خاصیت چنین ظاهر میکرد از لطافت هوای شیراز
چون نسیم خلد روح تازه بنفال سبحه هر ده میرسانند دیوان خواجه شمس الدین محمد
عوام ملک کرده است که در انفوسی مردم بینا را حکی دایا یلی انفس که لب بر لب پیاله
دست چه کردن صراحی رسانند که از این موضع اثر شاه دار دادهاند محروم
مانده اند این بیت که دا دمنا ظم شعر خمار دل العجب میکند ز این کاسات چکید
عرق شرم از آفتاب کجات تا کها مثل از حدوجانی تا نقا المحجر پی حاتم انتظام بطالی
بنجرح نماید بتیاست در همان نقد بی شانه قدم در دوایی عدم میکند از جدا بیعضی تکاب
مشاهدات ارباب بصیرت کشته لاجرم متوطنان آن شهر را از تعلق و کوچلن دست
انداختن و کوتاه کرده شکسته خاطر از ان صنوبر قامتان تفضا ده دا لعل کردن می
سازند و ظاهراً بعضی از کرامات شیخ اسلام پناه شیخ عز الدین احمد علیه الرحمه بوده
باشد که در ان موضع آسوده است منقولست که جناب شیخ عز الدین احمد در زمان حیوة
هیبتی چنان داشت که پادشاهان طبقه مظفری داماد عالی شان هر کاه بجهت زیارت او میرفتند
از شاهدت مخافتی لرزه بر اعضا ایشان میافتاد و بی رخصت او بمعماری نتوانستند
رفت و ایشان را بی اجازه نتوانستند نشست عجب اکر در موضعی که مدفون
باشد ایشان بیکانه اکر عزیز مانند باین بر بطلخ اقدام نتوان نمود دارا عوام مشهود

دیوان

دیوان خواجه شمس الدین کرده است که از اوقاتی که خطه ... بتصرف آل مظفر بود پادشاه عادل
امیر شاه یحیی بن شاه مظفر بن امیر مبارز الدین محمد مظفر بدان بلده و تخت سلطنت
متمکن بود بر تبعیت ما اهل او و ارکان دولت عزم شکار دادند شهر بیرون رفته بود بصحرا تفت
که عید ... در محل مواجب امرا و لشکری جمعی افتاده در باب که سر سند و تشنه شد
ناکاه شخصی از مردم آنجا بادا جدا حیله کرد خربزه میوه جمل الاعرفی سیاه دیده کرده بود
شهرت پادشاه ما امر کرد گفت که قیمت این میوه ما فرخنده قدر قیمت ما بیافت
کرد آن شخص در جواب گفت که حاجتی پادشاه جهان شاه یحیی خدم و با نادار میو
لیتم میبرم تا پیشکش کنم لهذا میخواهم مرخص پادشاه گفت چرا داده و مطلب
باید گفت که فلان مبلغ قرض داده ام و باغچه که از میوه حاصل آن بقرض خواه هیچ
شرط داده ام و مبلغ سیده آن شخص میخواهد تا باغ را متصرف کرده و او را باغ را از
تصرف من بیرون آورده عیال و اطفال من از کشت باغ و حاصل آن محروم میشوند
فکر کرده ام که این قدر میوه را پیشکش حضرت سلطان کرده حال را عرض نمایم شاید
ترحم فرموده این مبلغ در وجه انعام کند پادشاه گفت این مبلغ کلی است بتحقیق
میدانم که نخواهد داد در حسابی که شاید تصرف نمیدهد پادشاه گفت که از انیم بسیار
مردم بیچاره گفت اگر نباشد تا عنا غراهم بلیغه حیله و تدبیری دیکر قرض دار دار از ضیق اموالم
بکنیم پادشاه گفت تمیدهد گفت تعرض هر اضی میشوم پادشاه گفت عزم هم تمید هد
در منصب ایم که طلقا بر تجیری انعام نخواهم کرد و مرد جدد لیکن از انجا کشته و گفت هر کاه

هرگاه پادشاه عظیم الشان عادت بخوردن بوجود قرار دهد با چهل الاغ سیاه بهم رساند
ذبح کرده شحم بو سیکو دم و دماغ را پخته صاحب فرخ صد هم پادشاه از او گذشته
لیتم اهلی بیجاپور دعا لتخانه سفارش فرموده که دستانش را جز دادم و همین فرمان
معیسد اکدا نمود حاضر کنند بعد از ساعتی بقصور پادشاهی بدرگاه پادشاه رسید حسب الفرمان
اورا منظر حروفهان رسانید چون نظر پادشاه افتاد بشناخت که لحنه بو
اضافه بیش افتاد پادشاه احوال پرسی کرد گفتن طلوع کرده بو سیله طلب خلاف بحاله
سخن او در سر کرد گفت خلان مبلغ تو ضو دادم و محافظه داد مو گفتگو تمکنه سابقا مذکور
شده بود علیهما واقع شد تا بحالی رسید که پادشاه گفت که اگر هیچ هم جزا
کرد البخش گفت که هرگاه چنین گفتی همان الاغ سیاه بوده سراهت پادشاه
منعقد شد به مضاعف المجیه طلب امر دبود با وانعام کرد فیض آباد
از جمله محدثات رحمت و غفران پناه میرزا حکیم کلان تو است که در حین حیوة
نوکلاء و علما چهار قرمنده الحال داخل خالصجات سرکار و خاصه شریفه است علی آباد
سابقا داخل اوقاف سمت کندا دیش و فیت که بانی آن نامی میرزا بدر الدین محمد مظفر است
مزرعه طمره حاجی میر محمد شریف ... در سنه ثمان
دستین و الف و معه الی الفضل آباد فتاوی حدود مضرب سر دقم اسباب علاج خان
دیار فقات احداث نموده شجر مفخه بود چون بیاه قابل ... است که آبادی بهم رساند
مزرعه میرزا احسن طمره در اجاحیمار بیج ریخته جمله این نخل

فراه

قطره آب بصد حیرت بیرون میامد در بدایت حال داخل املاک سرکار و مقرر الخاقان
محمد علی بیان ناظر بیوتات بود و بسبب لغزش مخالعه رحمت پناه میرزا
همیون متوفی انتقال یافت غفران پناه میرزا احسن متوفی در اوایل آن
هنگام شجره باغ احداث کرده و تجدید اوقاف معروف آن نموده چون بحکم قضا
رخت هستی به منزل عقبی کشید باز امر تبعه دریج بجز ابی غیاد شاه ابو نصف
درفعان کجا ما میرزا بدر الدین محمد مظفر در خطه ... فعان زده بود جای موضع
را احداث کرد الحق که دره غواهت عطر از دو آنجا دو سلامت آنها دعیون آنکرامی
سایرقوی و ضواحی است و غا... بلکه به عضو قندان بیدیقتگون گشت در تحت
تصرف شریف ارو گرفت بعلاوه محاصره دانشاء و باغات را کون داخل معتبر قانون سرکار خاصه
شریفه است مزرعه معین آباد در عنان ایام که میرزا معین الدین علی دیوان اعلات
علم و قدر و ثناوار اخته بود با حال آن نا دخل هنگامی که دعمیدانان رفاه دقم
عزل به صحیح خیال کشید بعنوان ملکیت بسرکار ... الحضوری بنا و فقست
در صحن زیارت میرزا هدایت الله متعلق کرده بود موسوم گشت هدایت آباد
نوقان لیث ... بیان نموده که بعد از آنکه
سر و مسولم حزر ... جهان فانی را وداع کرده بعالم جاودانی شتافت از اولاد
فکور سلاطین کامل نیشی که قابل تاج و سزاوار تخت بوده باشد یافت نشد کابو
عجم و بغایت قوان دخت بلت ... گرفته اورا بپادشاهی برداشتند

و چون انقضای قیام سخت کار با وجود خویش و نسبت دادن داد و اهمال اطراف
و اکناف فرستاده همه در خود کرد بسط عدالت کوشیده در ابادانی هرات
خصوصاً ولایت بوزجان که جمیل الحال اعتدال عامل بود چون بابا الحظه رسید
دریا نوده فرسخی شهر چون بالای کوهی بلند که ایوان بیابانی نوساخته عرض
ان چنین رواج گشته و باد جهان کرد نفس و عشق افتاده تا از نوان فلک
بلیت ذراعی همه مات خطر و سخت گشته و بعجاز نیمه جوه باز گشته در همچی
دسیع احداث نموده و بعضی عمارت عالیه صفات ساخته اقسام خصال
را عرض نمود و محل را بنام ملک ایوان نو دران جهت موسوم کرده ابدا و بورود
و امام و فرمان و هوا از پیش اشتهار داد و صوفیان بزرگ قریه فردوس فی بسیط عمارات
و عبادات شبانروزی و اعتقاد بود و دولت عمارت دو دکان دو مکینه ازین
و سنگ مرمر که صحت پرورش و بقیان منقبت دو کوه در قلل سنگ
خارا نیز واسع داخمهار و بیل الخیر قبل مضایق و حد دیگر پسچی موضع کوه هرات
کرا مزلت داد در طرفی معارج از نو دیدار از طبقات سموات باید ساخت و
بر فراز انقطاعه بوده که دست کیوان از دامن خاک پنهان کوتاه بوده سقر
ذات نصاری که طرف تا دامان از درعلو آن ستاده دارد عماره حصن او
حصن اختر ثابت بام او نجم کسب مقدار ادراک اهو ام مشهود و محبوبات

خواص

خواص مذکورات که انقطاعه کلی کمتر است در مقام او بوده والله اعلم بحقایق
الاحوال مزرعه سفید اباد در زمان دولت ... که شریعت غفران پناه
قاضی صفی الدین محمد بر مسند قضا و الخطه تمکن بوده حوالی نودات
ضیع احداث فرمود باغات و عمارات و حمام و دو شاهانه و غیر ذلک و تا
الحال در تصرف حضرت نظام غفران پناه مذکور است ارمان بعد از
انکه بعالم عقبی شتافت سلطان علاء الدین محمد بر ایوان محنت همشیره او قباد
کوهستان از ایوان محنت اعتقاد نامحاکم بود در ده احداث نمود یکی
در ده فرسخی شهر مشهور با بوانه اباد که دیگران سمت کذا روش با قلعه دیگر
در محال قهستان موسوم بابخان ... بعضی از نسخ منظر رسیده که اسوبا
قهستان نیز انا تا دارای ان محنت است قریه شوریم در داوایل سنه
اربع وخمسین وسبعمایه هفت بابند هفت در جنب خاب امیر عماد الدین محمد
مظفر را با او اتفاق افتاد که چون شیخ و ولایت نادر و مابین سعادت دو دکان دولت
در داود دوا با سپاهی که از اقتدار رسم سمند شان ابنیه سپهر تیره و از نسبت اصلحه
شان دیده ماه و مهر خیره می گشت علم عزیمت بجانب دارالملک سلطان علیه
الرحمه والغفران بر افراخت چون در موضع ده شیر کهنه خیمه درگاه
از پادشاه فیروزمند بخت بر اوج مهر و ماه کشید بحکمت تعیین عا کرد و اجتماع
امراء و اطراف چند روزی توقف واقع کرده بحکمت قلت اب و علف ناگ

ستودان لشکری بجز آنکه عدم ایلغار کرده حصه انقلاب نعمتها ابر نقره با بالای است
چون بنه موسی را نایب [illegible] نفقه وجهات در آن صحرا بعضی از کار [illegible] حرمان
حاصلی نباشد جناب [illegible] انقیاد اخلاص [illegible] پادشاه حقیقی [illegible]
نموده بعضی از انعم ساخت که هر کاه قاصد [illegible] ابواب فتح و فیروزی [illegible]
در مکارش بگشاید [illegible] بیابان [illegible] بندگان [illegible] باشند
حاصل آن [illegible] تحقیق [illegible] استحقاق مخصوص [illegible] بنا [illegible]
دعا [illegible] همان [illegible] شیخ ابو اسحق [illegible] غالب گشته [illegible]
تمکن [illegible] الملک جنید [illegible] طرح [illegible] معظم
اثر خانقاه [illegible] باغات [illegible] بنا نهاده [illegible]
[illegible] آبادان [illegible] صاف [illegible]
نموده محصول [illegible] اطعام فقرا [illegible] ساکنین [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] سال [illegible] خراب [illegible] کالشی
[illegible] مزرعه [illegible] کوشک شاهان [illegible]
از جمله [illegible] پادشاه بود بن [illegible] بن بهرام بن بهرام [illegible] بن هرمز بن
شاه [illegible] مزرعه مایکان قهستان [illegible]
[illegible] احمدآباد تفت [illegible] خوش هوا [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
حیات جاوید

حیات جاوید بخش اطراف آن باغات بسیار و مشتمل بر انواع اشجار و درختان
میوه دار و گلهای خوشبوی و ریاحین [illegible] و درختان [illegible] اشجار
چون [illegible] چند [illegible] چون [illegible] بهشت [illegible]
انس [illegible] مکان [illegible] ارباب [illegible] مکان علیه
متعالیه [illegible] جلیه [illegible] مکان علیین [illegible] ابو الفتح سلطان
شاه طهماسب بهادرخان [illegible] محمد [illegible] حیات [illegible] نواب
مریم شان خانم بیگم [illegible]
[illegible] الحال [illegible] ملک [illegible] عالیحضرت
مرتبت مظفر الدین [illegible] حقیقت [illegible] خلف
[illegible] میرزا محمد [illegible] قریه فراشاه [illegible] محلات
[illegible] موصوف [illegible]
معروف [illegible] قریه تفت واقع گشته مزرعه خواجه سیف الدین محمود
ان موضع [illegible] فراشاه واقع [illegible] سلطنت اعلیحضرت خاقان
رضوان مکان سلطان شاه صفی صفوی بهادرخان [illegible] مرحوم خواجه سیف الدین
محمود نقشبند آباد گشته [illegible] الکون [illegible]
مزرعه [illegible] آباد حوالی طزرجان [illegible]
پناه [illegible] الاماثل میرزا محمد ابراهیم [illegible] خالصه سرکار خاصه مزرعه

سرافرازی داشت باحداث انهر موجود متقدم رسانیده دهقانان سفیدار و بید
و غیره نشانیدند نخل را باسم خلف معادت تمکن خدا قادر ضمیر موسوم ساختند
قصبه مهریجرد بوخوانات صحن منزه تاجان بلاد و امصار صورت
اینمعنی عکس پذیر خواهد بود که قصبه طیبه مهریجرد صانها الله عن الآفات
از سوابق زمان الی الان همواره مجمع سادات عالیحسب و مکمن اکابر و اشراف
با نسب بوده و بعون رنگ چشمه حیوان در باغچه خوش عیون بستان نخان
بوستان مهرجرد چون طباق آسمان موقوع باغات خلد غایتی نشانه بهشت جاویدان
صفت ذهبی مقامها یونک ذا اعتدال هوا چون قصر پرحلکنا در بیح اقوا دهقان
سرو جلوه نشا تابتجا رحبت مثنوی سرو بن چون نقره خاکی قربه بود
بو فراز هر شاخ ابحصیله سرو چون جوان سبزه ملکه بیخ ادوان نازک
انگور چو عماده کلاه دیده در حکم خوشه سفید و سیاه فواکه الوان چون میوه
بهشت لا مقطوع اثاره عاقبت خاموش مانند مفرح جان فزا و سیب بیمش
چون نخل اندخشان طلبا شعر هیانان نا نخل انسان نهفته عیوبش
چانخاک قضیما موج مذبق و معه قبلیان کوه است چون کوه سرافرازی گرتا
دامنش بر سر افتاب انداده شعاع تیغش خنجر میغ را دو نیمه داده شعر
نقابچون چرخ اطلس حقه بالا ملمع گشته اطلس را نجادا چو ملقک فلک
هم تنک گشته به تنه قلّه را دو کنگره فلک از تیغ همچون اهن او

نموده

نموده سبزه املاد دامن او از هر طرف مرغزاری با نواع ریاحین اراسته دهر جا
بوستان و مزرعه از نوهت ابادی ادم نشان داده شعر سبزه زار بوستان را مرغهاست
دم جدید بوکار در نسیم بوستانش با نخست بوستان و معه دامان انخل کوه
ضمیمه حدائق کرچون کوه بستان پای شکوه مدامن و فا بکشید و داخیمه های سنبل
سبل رشک دامان دسیک و معه الخانضا انیست چون میدان امل دو غایت
و سعت و عرصه ها مانند ساحت اسدان صحن این سبزه نمود ارکان اشمان
در آب و هوا مثابه مرغزار بنقان و در صحن از نبفشه و صحوا کل و لاله حلقه بسته با
سر بزنجه و سنبل نزمالا الجعد دو چون خط غالیه شکر لبان دو بند نشسته
بید طبری بنچه اطلس کالکون پوشیده و سرو سهی نغلطان حریر بر کشیده زبان
نسیم منکار سراید و الحق کلزار بچهار سوی جهان نامی میکند دانکش کویای بلبل
بلبل حکایت زمانت ذبیج کل بجمع ساکنان سرا چه عالم بالا میرساند نظم لطیف
دو ملکنا ابد هوائی و مبادک نفسی فرخنده تجا و باب و الدست تکدسته
ریاحین بکار جوی بسته و درختان چون بنان نور بر کشیده و نیکیکو مجوب سر
کشیده و از شاخ خوغان خوش اواز به الحان ارغنون کرده بو سازندگان سرو
کراجن بتو داشت خط طوطی لیم بهر و رق داشت و معه بسان این مرغزاد
عندلیب کرابلد چون چشمه حیوان ناقرار مانند سلسبیل بهشت بجمعی عطشان
صفا عوام مع رعانا نزلنا ماهی بیمره و در تاریخ جدید منکور ورد السند افواه

مشهور است که در زمان خلافت عباسیان احمد بن محمد بن [illegible] صاحب الدعوه
ابومسلم مروزی که در دولت بنی عباس بود و بعد از تمکن و استقرار حکومت در آن خطه شریفه
بالجمله در حوالی بلده هرات و احداث باغات بهشت آسا اهتمام نموده و از آن جمله در محله [illegible] کوشکی
طرح انداخت کوشکی رفیع بنیان در میان باغ ساخت و آن شهرت یافت
[illegible] الحال از آن خراب و باغات محله گشته و مشهور گشته محله کوشک و
[illegible] حمامی ساخته و مشهور بحمام [illegible] اسکندر
[illegible] عالی ساخته و رفیع بنیاد افراخته و صیاه [illegible]
[illegible] شد [illegible] و بعد از آن تغییر یافته تا اکنون
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] سلطنت ممالک عجم [illegible] پادشاه عادل [illegible] انوشیروان
[illegible] خطه [illegible] ملکه ایوان [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] طرح [illegible]
[illegible] رضوان گشت و محله [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] در حالت [illegible]
[illegible] بلده هرات [illegible] مشهور است

بعد از

بعد
بعد از آنکه [illegible] خاقان مغفور سلطان ابوسعید خان
[illegible] واسطه [illegible] خصوصا
[illegible] باغات [illegible]
مقصود [illegible] باغ [illegible]
[illegible] باغات مشهوره [illegible]
عمارات [illegible] شاه [illegible]
[illegible] باغات [illegible]
[illegible] ساخته مثنوی صفات [illegible]
[illegible] هوای [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] گلش چون
گلرخان [illegible] بلبل [illegible]
فضایش [illegible] هوایش [illegible]
[illegible] درختانش [illegible]
[illegible] کلش [illegible]
شکفته [illegible] بادش [illegible]
[illegible] سلاطین

(دوران)
اینوقت طول نیست تا انتهای صحبت بعد و فوق نفهر دویا وقت نیسیان ادوار انکها
انسان ادامن صحیح الذی عز میبنمان مهمان بدست نا بوانحمد نبود حکام هیبت جم (تعظیم)
تکلم اثار برملا اشت نکرده اند و بسبب عذو نصب حلطانت هوا و دوست
فضا هر کی کو بسیار عجبیان قریه شعر عزو بواصفهان بسته نهاد شد
شده شمر جا سبقت نزادی ه در این لفظ که پادشاه بدلت شده نفت
بیابد که قدمی فانتهذ الجرم ملحق حد النجا تو طن غایه ادنکاه اخبار
معلوم گشت که هر جا کی لدحضر ایت و معانی لذ بعی غایت و تحقیق و د
بیشانی ساکنان کرید صحیح حال ترث انکت مبتلا طایف و دانو عرصه
داخت غایه مکت شاید محاد و ان الجنت اباد هادی نعمات فضیح کلاد
معجز دسیج خطای مفتوح دبوا سعود غالم سوزکه اثری در عطاها عشاق
معید نوع عرش سان نزد هدایت نبوانی صبوانند و مضمون ابو عطای بکوش
(با نو) اهل هوش میسانند شعر خدمکو بیکانکی با یکی صبینی لکم حج اشنا
انکه یکی جدا کی صید هد قریه خدمتی انجه درد امن کوه واقعست
اهفا دیش جانبی جامعا دو غایت عذو نبند سانکادی و هوای نعمات انش
لطف ترا نمی نشیمن عقابی در نها ایکه شاه مرز باد نو سبو طان تخت سلطنت
ایمان ترا دکیف جا جلت انحل ابو رخو دو قلعه بوغا کوه ساخت کرده (ت)
معمور کی پاسبان دامنه را هنکی فنال سهر انوار نو شجاع جند و عیش کا و فت

دستاورد با ما همه انواع کعبه حق جمال خو کرد و می هم نمند فرج و جنید انست
قرا یتلش حسب الفرمان شاه قبادین فیروزشاه کرد الی ملا تنجیم بود و معمور
و آبادان گشته متوطنین انحال اینجا محبوس بوده‌اند و اعتقاد اینکه لشکر اسلام کوه
فتح خطه نبود و بنا ان بسته درختی که بنو نکو دین بیبر باد از محاد بنیاد شکست
ما فتر انعاده بود و متوجه خراسان بود لشکو متعاقب ابو بیغوا مدند ودر بیابان
طبرستان کم کرده بعد از مشقت بسیار بعضی اصحابه و تابعین بموضع فرج رسید
شغل ساختن ذاهال فرج را طلب کرده بدین اسلام تکلیف نمودند (ثانی) ایشان
دعوت قبول نمودند که با تفاق دوستان دفتا بعان بجذ فن امده برفرق اسلام
مرقی میکودیم بحجت شونو کشاده طلب عهد جنید ان وفا فنو فو سنا ده (العلب)
اذا اجتماع انجمعی قضا الهما فی لصفحه خند بوطو عزم نماندند ایشان بجواب
کفتند ما اندین قدیم خود دست بر نمیداریم و ابو لشکو ضعیف بو ایشان حال
تنحون ما بدیم اهالی فرج بسخن انکه فدا دادن و نیفکشته با تفاق بو لشکو
اسلام سخن زده بسیاری از اصحابه و تابعین را بعضی شهادت رسانیده خیام
ایشان را غارت کرده اجله شهدا او لشکر اسلام که اسامی ایشان در تواریخ منضبط
سید حو بطن ها خواهر زاده حضرت امیر المومنین و امام المتقین اسد الله (الغالب)
علی ابن ابیطالب ع و عمرو بن عاصم و وحشی قاتل سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب
و عبد الله تمیمی صاحب رایت حضرت امیر المومنین ع بوده‌اند و بجماعت دا شهدا فرج

میامند نعیم اباد فتح اباد در بعضی از تواریخ بنظر رسیده که در زمانیکه
تخت سلطنت ولایت فارس بوجود پادشاه مطاع جلال الدین شاه محمود بن
مبارز الدین محمد مظفر اراسته بود و سلطان احمد رقم اختصاص بولایت کرمان
کشیده در املاک فرمان روا بود بضعف الدین شاه یحیی در بلده یزد طرح سلطنت
در پادشاهی انداخته [illegible] او بوجوه [illegible] خدا داد از وی دریغ میداشت
محمد بود عهده دست و پا ان سر پادشاه عالیجاه در مقام خلاف بود و دایم
هواره باطراف و ولایات عراق و فارس تاخت اورده دست یازی باموال
حادثه میکرد چون جرات و جلادت او از حد اعتدال گذشت و ملکه
بعرض پادشاه مطاع شاه شجاع رسید از شیوه پادشاهانه در [illegible]
امد بجهت تادیب او در حرکت در امده فرخنده فال از شیراز بجانب یزد
نهضت فرمود در کنف حفظ ذو الجلال روان شد در ظل رایت
فتحایت لشکری گران همراه اراسته و مرتب ساخت [illegible] سلب
جل اعتبار دار دره بحر هوای یزد از غبار موکب گیتی گشای معطر
گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد شاه یحیی
در مقام قلعه داری در امده قوت [illegible] و سایر قلاع که سپاه انجا
در حصار محکم [illegible] و نفاق [illegible]
بعید در مقام انقیاد داشت از حرکات ناسوده که سابقا بان اقدام نموده [illegible]

دیلمان

دیلمان و بر اجرام پادشاهانه امیدوار است [illegible] خاطر محمود اغماض در قلم
نسیان بر جرم او کشیده در خطه یزد را باقطاع محمود مرحمت فرمایند پادشاه
عدالت ائین التماس او را در اجابت قرین نموده بجانب دار الملک سلیمانی معاودت
فرمود شاه یحیی از قلعه خارج شده [illegible] مسجد جامع و مسند [illegible]
داد [illegible] که از طرف [illegible] طرح
باغات و بساتین و بیوتات انداخته موضع را نعیم اباد نام نهاده در
دو فرسخی یزد [illegible] موسوم ساخت فتح اباد الحال [illegible]
اباد و مجاور از اکثر [illegible] فتح [illegible] غیاث
الدین شاه یحیی است بعقوبی چنانچه در تواریخ مبسوط مسطور است
در شهور سنه اربع [illegible] سلطان علاء الدوله کالنجار [illegible] السلطنه اصفهان
که مستقر سلطنت او بود [illegible] اباد العباده نام گذاشته در مقام
اباد انجا در امده [illegible] عالی نهمت [illegible] المعمورات
امر فرموده [illegible] پادشاه عدالت پناه را [illegible] ماشاء الله
[illegible] و باغات و بساتین و
بیوتات انداخته [illegible] موسوم ساخت و در سنه اثنی و ثلثین و
سبعمایه جمعی از اصحاب [illegible] بنیاد گشته و اکنون معمور است
و مجاور ان [illegible] فرمایاد

در زمانیکه پادشاه عادل سعید سلطان قطب الدین در خطه بهشت
منزلت کرمان که ارم ثانی است و خطه افراشته الافنان کرامت احد اطراف
واکناف مقرر کرد به ملکه عظمی ترکان خاتون والده سلطان در سنه
ستمائة از طرف صحرای جیرفت قنات حفر نموده پیدا آورد به
شهر جاری در زمان شهر آبادی ساخت و محلات بسیار و باغات و مزارع در
قریب و قصور و بهشت آیین ترتیب داده آن موضع را موسوم ابادی نام نهاد
و در آن درون شهر مفتوح ساخت بدین جهت آن ده را بهمین معمور و معروف
سلغرآباد مشهور گشت شرح اینها در سنه اربعین و ستمائة چون نوبت سلطنت
به اتابک سلغرشاه بن محمودشاه بن سلطان قطب الدین رسید بقرب ده
مادر او بطرح در آنجا اختیار نمود از طرف جبال قنات جاری نموده بدان محل
آورد چون منبع این آب نفس خود است آنکه شوره بهم رسانید تمام مردم محله
عیار را و بعضی از شهر بنا کرد از این آب خاکی و حاصل در آن نواحی از مردم
این آب جاری است هر آیینه حادثه چند نموده که سلغرشاه مذکور خود
به اولاد و احفاد خود وقف نموده العلم عند الله دهها باید و منسوبا را باد
بوضعی خود بسیار ارباب فطنت و اصحاب جهت واضح ولایح است
که حق تعالی این نسخه معجزه آن مقام کلانتر و بعد از آنکه در سنه تسع و ثلثین
اسکندر رومی اطراف و اکناف عالم را بالکلیه ضبط و تصرف نموده

جلوشاه

و پادشاه زادگان ایران را در قید اسارت آورده از دار الملک فارس متوجه
ولایت خراسان بود چون بولایت کرمان رسید صحرای ملاحظه نمود که
اعتدال هوا از هر طرف سی فرسنگ آبادی دارد حدود آن دانسته به ابل
معلوم نمود که در آن مکان مواضع نیک امکان بنای حصن مجلس شاه
زاده گان قلعه ساخته در میان قلعه چاهی حفر نموده در آن زندان در
کنند و ترتیب داده آنجا را در آنجا موقوف داشت آن موضع را کت نام
نهاد و جمیع را محافظت امر فرموده و آن را در ها بسته خانه ساختند و در
یزد از عمارات صدر بکرد آیند و بنا و آنکه مقصود از آن اعمارت ... و
ماند آنست که تاکنون بوده از بقیه چند بقای بر این حال در آن کوه ساکنان آنجا
می‌سنند و آنچه ماند از بنایی که این بنا است همان معلوم است که این خطه بهشت
منزلت را نسبت می‌دهند ... که مؤلف این اوراق در بلیات
از ثبت در هندوستان نموده ... نموده متوجه آباد عدالت بنیاد
یزد در شهر به آن شهر نسبت ... نموده اقامت گزید و چون مدتی گذرد
در آن شهر خود را نوشته این مختصر از شغل خود نموده که در سنه نهصد و هشتاد و
چهار سال از هجرت العلم عند الله الاجر که خواهد بود و زمان سلطنت سلطان
علاء الدوله کالنجار بعد از فضل الهی آنکه در سنه اربع و خمسین که سلطان
علاء الدوله انتقال السلطنه اصفهان که مقر سلطنت ابا و اجداد خود بود و آنجا

دار العباده تمام نماند و در مقام آبادانی محل فرو بود در آمد بیکطرف سه سالا دار پادشاه
عدالت آئین که اکنون فرمان در سریر سلطنت عادل نمود قوت و نوا باد
جاری نمود و در پایین کشوت در مشهد طرح محلات دیهات و باغات انداخته
و بلغستان در کشیخوان دهها باد و نوبت در کشتزار و ما بیکدیگر اتصال یافت
و بکمال معموری رسید تا در سنه ستین و ثمانمایه بسبب عدم سیل باغات و کشتزارها
تمام نهاد الخراب کرد و مجاوران متفرق شدند و گروهی از سادات کرام
چنان در آن محله مقیم مند و بکسب شعر بافی مشغول گشته‌اند تاریخ بنای
آن محل و اسم بانی معلوم ما قصر در نگشته لیکن چون ساکنان آن موضع از اهل
صلاح میباشند و بیکدیگر تعلیم و تعلم و بنیاد آن جا نزد سنه
بطاعت حضرت حق سبحانه و تعالی و باقبال حاصل ایشان بر کت نموده
مرفه الحال شده بحیوان مایل و لغت و تدقیق تا درحال صعود ال‌دین محمد که ابا
عن جد قاضی دین سفید آن محل قایم داشته از اعزه آن موضع است در سنه
احدی و ثمانین و الف حسینیه در صفات خلیفه و صنعت در کمال نیکوئی
ساخت و الحق این در صفات مرجع و کاداست چنانکه گفته‌اند شعر آن
مشغل است تن چو اثر هر دم زاید بر دو تو بنشانید دانه کرما قوت سوی
در مقالات این صحیفه مرقوم شد که در سنه اربع و خمسمایه که سلطان علاء الدین
کالبخار در خطه بود مسند سلطنت قرار گرفت الب ارسلان خاتون حرم محترم

ان پادشاه عالیجاه ولخاصه برای صواب تمام بد خواص و انالیه منوان خانی
نموده موسوم ساخت بقنواة صواب و تا اکنون جاری است و بموسوم ساخت
بقنواة صواب و تا اکنون جاری و بقنوات سوی عمر شاه و عمر محمود اباد
شرب میشود ابر و باد کم ویرا تمغا علیا داد که بنیان بدی آبو دمعموری
میباید که تمام بر نهان در عجایب که اگر داد جاری ساخته در محله غالب تعلی
میرسد جهان و سرمه کی بعد قنواة خیاباد متعین باید در هوا بمنع ان از نظر و صبر بر محرد
میباشد در داخل ابرخیم ابادیست اسبیر ما باید جاری کنند آن معلومی نیست
در زمان سلطنت خاقان سعید معین الشاه رخ در ملک گشته بود امیر جلال
الدین جهان شاه که بار حکومت بلخ بود قیام داشت مجددا تنقیه نموده
در خانقاه خواجه کار که از ابو محمد بیرجهان که از ابنای محدثین بود جاری کرده
نقلعه ما بکار برد و بعد الحال از آن موضع مجموعا باد داشت اب نو مشهور به آب جلیل
جاری کنند از قنواة معلوم نیست اما اکنون در غایت محلات کند شه مسلمانان
مستفیض میگردند و قنوات سلطان المشایخ شیخ نظام الدین داود محمد امین در
بالجمله اطلال محله و بمعمور فریه محمود اباد شعر موضعی است از نواهت
وصفا چون خاطر اهل حضور بهر نفس در خرمی و فضا دامنگیر فضا و ترطراوت
غیرت فضای نوابع رضا قیم شعر لباط بر محبت خان خرد مند هوای
معتدل چون جان فرزند و تاریخ جلیل بر خط کرده است که ابو محمد ...

قنوات را جاری و انهار محال را آباد ساخته سکان آن اکثری سادات صحیح النسب
و جانان فضیلت مآب اند ابرند اباد چنان دهی است که دیده نظاره
دهقانان از حیرت میماند و مردم دیده را مشاهده سبزه ملکش از روشنی
چشم می افزاید بیت ذوق نظر فزود معلوم شد که سبزه نمود
روشنی چشم فزون کرده ٭ در تاریخ مبسوطه مسطور است که بعد از آنکه خسرو
پرویز بن هرمز کشته گشت و شیرویه پادشاه ملک عجم نشسته
بعد از هشت ماه او نیز بقتل رسید و مضمون این معنی بیت پدرکش
پادشاهی را نشاید ٭ و گر شاید بجز شش مه نپاید ٭ محقق گشت وارث آل
ساسان شخصی که لایق پادشاهی باشد نماند امرا و معتبران ایران جا و ایوان
دخت خسرو پرویز را بر تخت سلطنت عجم نشانیدند ملکه
عظمی بود نام او بی بی حکومت یزد تعیین نموده از عدالت فرستاد
چند ایشان بیزد آمدند در موضع سمت رهی احداث کرده بنیادات مناسب
ساخت و آن محل را ایوان آباد نام نهاد و اکنون به اسم انار میگویند و
یافته و بیکطرف حصاری و قلعه حصار با استحکام ساخت شعر چو محمد
عاشقان محکم حصاری ٭ معاذ الله ز خشم یار کاری ٭ و آن قلعه آباد بود
تا زمانیکه صاحب الدوله تا بسلم موصوف و ممالک خراسان و ساو بلاد عجم
فرمان روا گردید احمد بن محمد ذمجی را بحکومت خطه یزد مأمور و مقرر نمود
و جعلا بیزد

بیزد امد ابو العلاء طوقچی که از قبل خلفای بنی امیه در یزد بود و علم یزید کابن
زیاد در واقعه کربلا با لعین عمر سعد لعنة الله همراه کرده بود در نزد او بود از
امدن احمد ذمجی خبر یافت چون بیعت مقابله در خود ندید در قلعه
ابرند اباد متحصن گردید احمد ذمجی بعد از رسیدن ملک شعر حصاری
بلند استواری که بود کز تسخیر آن مصنع صبور ٭ حلوان لشکر به فرمان شاه کردند
کندند سر انکه در آن ٭ و ابو العلاء را گرفته نزد او آوردند ٭ سر او را همان دم
زنی باز کرد ٭ و مسجد و بلند ... علم یزید در آن بود خراب شد و حصار و عمارات
او را که در موضع مذکور ساخته بود خراب نمود و در حوالی الفصعی ربع و باغی
احداث کرد و از طرف شهر بجز چهار حاجیم که ابواب آن با نجا آورده بود مسجد آباد
الحال آن موضع بمحله مبدل شد و بکوشکها آنشهر ما دریافته کرده فراهم کرد سابقا
در آن ابن داود سمت که از دین یافت که امیر فراموش کرد سابق العقلکا الحاجب
العز فان سلطان سنجر بن جلال الدوله ملکشاه والی الحکومات یزد گردید در آن ملک
علم اقتدار برافراشت و بعضی از آنها دقوق و جادی ساخته ده در حوالی ابرند اباد
احداث نموده بکوه فراهم موسوم نمود و تا الحال آن محل آباد و بکوه فراهم مشهور گشته
قریه ناوج اسم بانی از کتب تاریخ معلوم و محقق نگشت در افواه عوام مشهور است
که داخله مسجد ثابت ذال نداشت العلم عند الله مستطیل تا آن موضع بعضی صادق القول اند
اما بیشتر سلطان صفت الحاجت بنا کرد از آن ماهیه و آن سعادت بیوامه ند

در افواه عوام مذکور و بر زبان خواص مشهور است که یکی از مردم خارج در هنگام
صبح صادق دم صبح که امید دریافت بود از نقل قاف کردن بر افراشت و
دهقان مدتی کل صد علف آفتاب داد چون افق بصد ایذ ذلک بنمود شعر
چو خورشید شاخ بنفشه چهره ، در باغ بگشود گردون سپهر ، بباغی که دید
تصرف خوش بود در آمد بر فواد درخت قریب صد بار ادام کرده گوی بعینه بجا طولی
رسید که ملک صحیح باغ است میگوید چرا بدین باغ آمده بجانب انجمع توجه نموده
گفت نظم سلامت از طلب از فضل دست بداد ، و کمند شاخ خضر
ندانم ابعاد ، این باغ مردم است و قاضی در دیوان شاهد حد در
بنجره مدار و بجای ... شریف بیع بیت بوعد ابن عام بر قرع در کرمند ، که عقا
بلندات اشیا ... بصوب آمد صحا بحکم یقبال الحجه قاضی در دخل
موج همچنان تو بر صبح در دو ساله از فرخ گشت و گفت شعر ای مرغ تو
صبا الغنا بقدر کند اینجا صبر ... تو بابت تا دفتر قاضی و دعوی خونکم تقبال الحجه
آورده بر تو خواهم خواند و از باغ بیرون نام برد احکم است و بلوح انداشته
که صبا دانا امد حضوات انباغ بلند در ... و دعوی امر کرد ...
کرد همین بود شخص گشت جواب خود بشنید چون جواب امضا بر انعقد کلیدان
بعین بعض بیعام ... انبار بیرون کرده و کلید ... گذاشت و دوان دوان
بخانه قاضی آمد و گفت شعر الحاکم شرع بود عالیجاه ، از حکم قضا
باد ...

نا بهلت امد آگاه ، سخن خلع این شاهد احوال تو شعر نار و نار سخن حال
دل ذات یقین ... ، چشم خنبا د بیین در دل انکار مجیب ، قاضی بعد استماع
دعوی باغ بنهاد ، همان مرغ را صید بر شاخ درخت قرار گرفته کو کو میگوید
بعضی بجان مرغ کرده گفت شعر اگر کنجشک چشم نیکی مدار ، که هرگز نیاورده
انکه خار ، نر ... ادم از کاله امروز جو کرکند و ستانی بوقت درود ، رطب ناورد
چوب خرزهره بار ، چو تخم افکنی بر همان چشم دار ، از این خیال در گذر و با مردم
بیجاره ستم روا مدار که این باغ ملک ... اوست ، تو دعوی ... و
نصیحت چند آنکه ... گوش نکرد از مرغ جواب نشنید دعوی ...
آورده گفت شعر و ... کار ... نظام ... باشد ، مصلحت
که بر مغلقه در درخت بر ... الحاجت ... غایب ... نیز تحسین او گشاد
گفت ... فهم لطف ... نکو کنند ، اکنون بیان ... که چه باید ... کرد
حیله این باغ ... در این ... باید ... نظم ... اگر این سخن ...
... سخن ... بیاورد ... ملکیت ... با جانان ...
... ... مضمون ... الحجه ... رسانید
... کرده ... گفته ... کنند جانان ... باید
شجاعت ظاهر ... گشت قاضی ... ایضا ...
کرده ... مضمون ... گشت ... صفی ... شام در ظلمات گشت

بانگشت پای در سوزن دوبه نهاد که از عمل خود بیخبر بود از دخت برآمد خواست
که قبل از آن عمل در آورده شروع در خواندن کند و نیز از حرکات او در خورده
بود از خود جوانان بقوت دلیمان را که بغداد اتفاقا سر بیکو چند شکات
در دخت مانده چشم بر جانب او بودند اما متقاضی در نفقا مشغول شده گفت
سر بیکوی چه شد و چه بود بر او آمد عقل اکتست شاید خانه کذاشتند با
بغض نصیر عاقل او که بیت نکاید دل غریب جانکنده ؛ تو چه میکو بینی
عاشق نوازیه ؛ تو در نفس صورت ما جرا را تقریر مخفی را عاقل صالح سر
بجهت تفکر و توجه بعد از ساعتی سر برآورد و گفت صلاح که تو ضمیر ما غ بوده
تمیلانه که سر را با خود بوجه باید نهایتی انکه حل این بعدن رفتن انفاق بجد
کاج مشغول بعبه میدید بر و تمامی در حرکت بود بدانه تما صید اینا قرار شکند
در تاریخ جدید بغد مذکور است که اشکین بن فلال که از اجله ملوک طوایف بود
این محل را احداث نمود و در تاریخ الاعظم مسطور است که در دوانی خان کداد
الملک غلو بن محل حکومت ایپادشاه مظفر جلال الدین شاه شجاع بود
بواسطه اطوار شاه یحیی در خطه یزد دایت مخالطه الفت انقطاع میلاد و
مبین سبب صابنه عم و برادرزاده مدتها لشکر خلاف در میدان نهادند و بعد
فاخته با هم در مقام جدال مسو بنند شاه شجاع هر سال که جهت دادن تبلیغ شنا
تا قوله یزد عادت میکرد بدانیه شاه یحیی یکی از خوم شکلند در انجمنی

شیراز

شیراز از جهه انتخاب فرستاد النحص شیراز همواره بهیج صورت تعرض آن ولایت
نمود عاقبت الامر داخل بارگاه شد بعرض رسانید که خود دو سه نوبت و جواب
محکمه شد که والله به بجا سوسی نفرستاده تا معلوم کنم که شما در آن سال کسی
نفادت تا احضر خواهید فرستاد با آنکه هیچ کس معلوم نتوانستم کرد مطلوب آمد
که کسی بمعلومات شما نمیاید پادشاه تبسم کنان فرمود که اما جمع داشتم که جمع را
نفرستم اما بجهه خاطر تو مو طرفی کردم النحص جنبه تمام رفت و انکشت دیا
پادشاه گفت مادام از قول خود و عکس دعوا از حد کذر کذر و در کوکتی پادشاه
نقابت شکفته کشته و در الخلعت و انعام نوازش در خود فرمود باد محمود
و نفور از اسپید بوضوع و فطنت مانوطا لبیان اخبار مسطور نمانا که در عقما
نخست سلطان محمد در جه فیروز شاه بن نعکد بن بهرام که او ایش بانی شد
ولایت یزد در آن احداث نموده یکی فیروز آباد و محمود و دیگری فیروز آباد میبد
در بیان احوال آن پادشاه و سبب احداث محال که تسیاری تحلات قبایع نگاه
در ضمن مقاله دو میم جلد اول موقع قلم محرر رقم کوهیث نیند آباد قبل از
فغان اسلام احداث کشته و بالجمله از بنای خانمای جهه از آنجا و در دولت شاهان
محمد و الحال الاقرب محل او ایش سلطان تناتیح عالمستعمه مختصتان بنام سلطان
حاجی محمود شاه مطلبه مکان انتخاب دعای فیروز آباد عزآباد جنابخانه
کب تواریخ مسطور کشته و مفتح انبه مقاله تنجم جلد اول فاقدان که چون بخر این

لشکر حسب الفرمان سلطان سنجر با مواقف و کلی دهقانان اصفهان امر مقرر
کرد چند سنه تعیین و خشماه در خطه یزد و چند فرمان دیوانی
نشست و اساس سلطنت بنا نهاد و در خارج شهر جهت سکنای خود باغی
احداث کرده که شکل درمیان باغ بستانخانه ای و باغ غرابا د نام کرد و الحال
بعضا از اسم مشهور است و اقسام میوها در آن باغ غایت خوب و طراوت حاصل
می‌شود و سادات حسینی صحیح النسب در آنجا متوطن اند و حالا آن موضع هم از
صلاح در عمارت است بعضی بیکس بغرو ای در بعضی قلعه در کار و میکنند از در دهان فرموده
مسجد جامع و مناره به بیرون ان در آنجا بنا کرده ساخته و شرف الدین مظفر و الدین ابا
الدین محمد مظفر قباء شرف آباد جای و محله شرف آباد در قریه کوچه شاخ
و سلمان الفقان و اتجال الدین محمد الشمر مهتر جمال جعفر آباد و قنات
جمال آباد و آبادی و محله جلال آباد و ساخته اسفنجرد که واقع است در میان
محلت غرآباد و موضع بوده در غایت آبادی و قلعه عاشر بغایت استحکام
و معموری مجاور ان و مطوطنان در کمال اصلاح و بیرون آن در موضع شیخ
محله و قطب صحن الدین شیخ فخر الدین احمد که اوانه کشف و کرامات او در شرف و تعریف
رسیده اسفنجرد الاصل بوده و بسبب از اسباب آن موضع خراب و مجاوران
منصرف شدند و میانه بقریه عزآباد که الحال در محل شرف صفا
محمد آباد و شاه آباد و عیره بعلت عیدگاه اصحاب و اذن و بیرون محله
نمانادکه

نمانادکه در ان ایام که دارالملک دست غارات فتح الاولیاء عز شانه و معظم سلطانه
مقالید سلطنت خطه یزد و کرمان و فارس و بلاد ... مکتفی کفایت خدام مبارز الدین
محمد مظفر بنا نهاد و در اصل شهر و بلوکات یزد عمارات عالی رفیع و قوی و مزارع
منیع احداث نمود از جمله قری و قصبات که از کتب تواریخ بنظر احقر رسیده بدین
تفصیل است که مثبت می‌گردد محمد آباد و شاه آباد و مبارز آباد و ... آباد و مظفر آباد
و ملجا آباد و قهستان و خاتون آباد و مظفر آباد و ذارج و دیلم آباد و احمد آباد و
سلطان آباد و تفت و ده سیو قهستان و بیچ و موضع خاتون زاده خاتون و
مخدوم زاده خاتون و خاتون نجاب صاحبه توکان آباد و حبیب احداث کرده اند
شرف آباد شمس آباد و شرف الدین مظفر قطب الدین آباد و ذیت قصبه
میبد صانها الله عن الحدثان بلطف ... احداث آن موضع واقع است
تواریخ ... مقدم ... از ایشان است ... واسطه
قلم در صحن از تحت کاری و ملک چنین بیان نموده اند که بعد از آنکه
کرد بعد الجمع اسیلا ... بر تخت سلطنت قرار گرفت و امرا
میان سپاه ... قصد
خطه یزد با انتظام ... شاه ...
عالی مقدار ... سلطنت خود ... اعلام
بود بعد از ... از زمین بغایت ساعی گردید ...

سر هفت بود یکی میلاد و دیگری عقد او و ثالث میلاد دوم سید و
احداث نمود و عقد او در دو بیت فرستی بود ثانی حادثی کرده
قلعه چهی ساخت وانرا بعقد او موسوم نمود و میلاد احداث
قصبه صید نمود و این محال ثلثه بود که در دیباچه رساله واقع کرده
در کتب مسطور است که در دیباچه رساله از رساله تا هدلی و ثا
در فرنجی بود بعد بیان فتح ثقن آن در مجلد اول این مجلد مرقوم گشته
محتاج تکرار نیست و بعد این حدیث یاد کنیم بوجه که الحال بنا بعضی مشهور
شده و در همان زمان بود که در اصغر به محل است که احداث نمود اول
بود آباد دوم شهاباد سیم باد بود اما در روایت ثانی که به صحت رسیده
مفصلا در جلد اول این مجلد در ضمن احوال ملوک فارس بر سبیل بیان
بیان شده و در استقامت انتظار دچشم پوشید بیان مینماید که چون نوبت
سلطنت بجم رسا منقبا بعد شمن شاه بود گواد بود که در اصغر به سید حضرت
بخشنده رضت در جهان بین ... در عقده العین بو شنیده دیگی
انوشیروان دیگری شاه موید شاه موید که خود حق بود اول اوضع صحب
عارض شده بعلو مرتبت ز نان بر غفار در طبا و از معالجه عاجز امدند تا
الامر شاه قباد حکیمی حقوق نام در ملک هندوستان طلب نمود چون حکیم
علاج سید نخواست که بمعالجه مجاوز هوای ... باومر شاهزاده مصر نمود

بیافت

یافت بخدمت پادشاه معروض داشت که حسب الامر دیگر دید که حکیم
در خدمت شاهزاده با طواف ولایت طواف نماید در عهد ... که مناسب
دانند بمعالجه بودار دحکیم در خدمت شاهزاده روانه گشت چون عبور
ایشان بزمین صید افتاد هوا انجا موافق مزاج آمد در عرض ایام
کوه بمعالجه همت گماشته در اندک زمان صحت ظاهر میشد تا انکه
بقضی ما لکت ... از وجود شاهزاده زایل گشت صحت کامل روی نمود
بعد از آن شاهزاده بعد الدعا ملتجاه استجابه نمود وطن تحمل طرح شهر
انداخت و بیوتات و باساتین ترتیب داده فوات خاص نمود و مصفا نوا
لیکن مرفوع ... انشهر را بنام خود مصید کرده موسوم ساخت و الحال
بسبب اشتهار دیافت ... انکه اکثر اوزین اهالی ان سعادتمند
در مستعد ... حاضر ... نمود ... تمام ... جمیع استجابه دعا
در زمان ... بحصول ... در ... د
بعل ... قلعه که در ... صید واقع است هر زمان
٩ نوبران حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام ساخته شده بقصد انکه
٩ حضرت سلیمان علی نبینا و اله علیه السلام ساخته شده تفصیل انکه حضرت
سلیمان ... در ... اوضع که قابل
قلاع باشد جهت حفظ ... این قلعه بنا فرمود ... که در اصل صید ...

دسیك قاپو قلعه واقف بعد اندن حصن ازل المحصوق بنو اولان لشکر قلعه
مدغابت استحکام ساخته والحق انقلعه لایت بو خوانز لشکر ینبع کرد اوغا
دهنت ویلبك باقلان مهوی صادات منبابد مدوق معمود ساکنان برج
دغیغو ما بالکان صوامع ملکوت دهماز دوپا سیلا رتبت فتح معادن ما مسخان
قلعه سپهر ممادا دیوه اندرهما انا مضمون اثنیك کم بیت دنسلک
انداز سنکی کچیتی . بو انقونی سرکوان شکمنی : تا اصلدن انقلعه ینبع
بنیان تواتر ییده وهم چنین هر پادشاه کم او عرصه اللک اوان ده اختصاص
میکتین بعدان ابن قلعه موضع صدد قادر سنه خمس وتسعین وسبعماءه کم
دولت المغانلدن اذا المظفر ییدی بقاف انقلعه متین وحصن حصین بقو
صاحبقران دنغان مذهبی امیر تیمور کورکان انار الله برهانه باغلالی ایله برکچه
کوینلکه حصانت وماننده نهیه بوده کوده هیچ مصرکند اقتدار غرن
دنیع متفارق کنکره فتح الحضا دینه قادر تقید بو هیچ قلعه کتا شکوه
کیوم هوای فتح خوانده بیتك بیت ازبلند کی فقعون کوه التی
دیدیبان ذو فدخل هفت اندر مصر و هفتاد در مؤلف تاریخ چنان بود
اندیده کچون شاه شجاع ابو الحرث وطلا نوشیروان تخت سلطنت معدت
قرار کوردت بعد انجند سال اوقت ابن کدوطا السلطنة او بود متوجه فارس و
عراق کوریدا دانه افغان عزیمت بطرف خطه انطاقی دوجون ولایت

جبکید

میبد سید بنا بنفذکه کم سانما کعه بید دعده فو شیخ میبد انتخانه معظم
بنا نمغادد وبقوموحده تا اذهفت اشخانه اثر مان اشخانه اوده وحفد
اقلیم عراق نهر دیتیم بلخ سیتم لسا جهادم اذبیجان پنجم اصفهان
ششم فارس هفتم طیفونی دهها انجا قدیما باد بوده موسوم کوده بهفت
انده ومجوس آفاق انشخانه را عظیم تعظیم میکودند دهر سال در اوا طواف
واکنات غالم بجهت زیارت مدبلکجا میامدند قریه بعز و ببه درنواح
نقان بادسنده قریه لحد معزیب دوده سیل محت خراب بوده ما
متفرق کشته بوده در سنه تسع وخمسین وثمانماءه عالیجناب وزارت پناه
ضاحب اعظم اقتخار الصواحب بعین الامم خواجه معین الدین علی المیبدی کم ذیو
عدالت ابن خطه بود بود تعمیر انحل همت کماشت وچون موضع قدیم را
قابل عمارت نیافت بو یکطرف کشتخوان طرح جدید انداخته بیوتات وبسا
تین وباغات وحوانیت وحمامات وحمام ساخت وابادنمان قریه خانکو یل
دعا با دفاد عیندا که متفرق شده اند جمع کرده بزراعت وعمارت
ترغیب نموده وانموضع را معین اباد موسوم کردانید انا کون عدیست که
بر تعرفه اشتهار دارد دکما باد میبد محامد انا محل بس بوصلاح
وعباد نلدا شتجلیت انصدایف سر شته ست ودیسه بحد علم طب
تتبع نموده کمال ادهار دست دقت حادید مشهور استکه یکی از انشان

گوسفندی چند ذبح کردند و کله گوسفندی را بکار دند بر سر بچه تا پالنده ها
نماند و گاه گاه اندر ستور افتاده و ا بیرون چون هر آب مضیق بود و داخل نمی
توانست شد دست بر علف می‌زد گفته‌اند و بیش هر بار ابیات را چنانکه
گو گفتند را طلب کنند گله طلب می‌نمود بعد از ساعتی که از بیابان آمدند
سر گوسفند را بر بیرون می‌جستند گشته را خود می‌گفت که ظاهر آ منزل هنا
اول و ابلوه بود بدانجا رفته باشد ایضاً حکایت در صحرا سیر می‌کرد ناگاه
نقل را به یافت چون دید انست که چه چیز است تعجب نمود و با خود گفت
در خود چون بیرون نیز از شناختن او عاجز بود که انسان خداوند ما بشناسد از طلب
کو تمام حال ما گفت بعد از تأمل بسیار ولی احتیاط از نقل را به آن قاضی و خود
گر ما مکه مند است که از آسمان بر زمین افتاده همگی به ایشان و اقرین کردند
بدر آباد تا لا حکایت غریب جامع گشت که یکی از متوطنان
این موضع را بوی مگذاشت نمی‌توانست خاطر ایشان و چون قبل از آن چاه و حلیه بچشمش
در دنیا تمام بود بسیار عاقل این موضع بود متحیر ساند که چه چیز است پس
از تأمل بسیار دانشمندان می‌گفتند که ظاهر آ بچه بود که ان جوال در افتاده باشد قضات
شیرین قریه است در حوالی اصفهان طبیعت این مکان در هوا بی‌اعتدالی از خشم
قطره ابر ما ماند چشم یتیمان به هر جوی بیرون می‌آمد و جوانان ملکی
در هر صنعتی مجوسیه شیرین تمام بودند و چنان دلربا بود که مادام از تاب

نهادنشان دو ستان بیرون و مهر جهان افروز از عکس عارض ملیحه دختر رخ‌خجالت
می‌کشت شعر شیرین بچه که هوس بسر برد ٭ زد و نقره شکوه فروش صبر دغا
نانم هر اینقدر ٭ چشم هزار کشته در شمر ٭ اتفاقاً یکی از اهل کیان
او که از مقتضی کوی کمال سعادت حاشت و از کرمان که محل توطنش بود رباطی در
وادی غربت نهاده با مکان رسید چون چشمش بر عارض ماهی گونه دختر
نهاده چهره افتاد یا امیر تکرده او دستی بر زلف مشکبار مشام ایام را معطر
ساخته شعر لب لعلش نگین خاتم جم ٭ دهانش حلقه انگشتری ٭ کم
زده تلک عارض بر روی ها لعل ٭ خم زلفش نهان گوی صد بغل ٭ ملامش
قبله‌الش بوستان ٭ دهانش از زنخ تنگ پسته‌ستان ٭ افتاده دلش را بال آن
زد و شتی نهاد کشته جامه صبر و شکیبائی ز جا آن نقد را هر دو باد فنا داده و گفت
شعر زلف تو که بوم دلم بنقد کافرم بیکباره شد ٭ عاقلان فکری که بر زنجیر جنونم
باره شد ٭ و شمه از دلبستگی خود را بعد از آن برخوانده چون شیرین از او مقصد
بنجیر خود دید شکر شیرین لب گشاده گفت که دو قسمی بکار دل خواهی رسید که جوانی
ابی قنات سعی نموده کام صد لب تشنگان را بنوالی وا سیراب کرده و این موضع قابل
زراعت شود مجوسی مقتضی کو مالی که متضمن وصال شیرین کوا اجتهاد و میان جان
بسته جمعی از کاران را حضور داده ساخته بکار مشغول گردید و در اندک مدتی
قریب جمال قرآب بنگی کاران آورده و دست در آغوش یار دلنواز دراز کرده

تنکی در کنار کشید و آن موضع مسمی به معروف گردید تقیا شیرین مقدم بقریه
مسجدی ساخته بکار مشغول گردید بعد از آن لشکر ازبکیه در نصب یکی از ملعونین
در شهور سنه احدی عشر و سبعمائه در عهد دولت ... نیکی و نفاست
در آنجا کرده و تا غایت که پنج عام از سنه ثمانین و الف هجریه گذشته بنده
در قرابت ما کوتکی است و مؤمنین با ایمان با آداب بوجه تمام قیام مینمایند
و در جنب آن بقعه مقبره بابا ملا محمد ادکانی المتخلص بعدلی صاحب دیوان
تقریر نمود که بر سر چشمه همین محل درخت بیدی است که از دو جهت ضعیف شده بنده دو با
دیلمان حکمت یا بیان محبت تربیت کرده در دقیقه ساقهای درخت قوت
قصبه طیبه ادکان صانها الله عن الحدثان بکسر الف و سکون دال و بلفظ دور گویند
و چون اطراف صحرای آن محل کود و لیسار است در دو از منه سابقه در آن نخال
معادن نمودن ... بود بلهذا اهالی و عوام اسم نقصه باد کان
موسوم گشته است و این قصبه شریفه از قدیم الایام محل توطن فضلا و حکما
و مجمع دانشمندان بوده و هست در میان اصحاب هوش به نوبان گو
اشتهار دارد و حال التحریر این قصبه ادکان در عمارت معموریت و مشتملست
بر مساجد و خوانق و حمامات و بقاع و بازار و بیوتات و چهار سوق و باغات
و بیوتات و غیر ذلک مشحون بوجود علما و فضلا و منجمان و حکما و اطبا
و هر یک منازل که امرای او بناء ابنیه بنیاد ساخته در سنه احدی
و اربعین

و اربعین و الف هجریه موجب بنا و الواصل الی رحمة الله الغنی حاجی محمد علی ... اما
توفیق در سنه ... مؤمنت ... موسوم ساخته بعلیا باد و دیگر میان
بازار بدیوان حمام ... ساخته ... ناظم نظم تاریخ
این قبه و بازار مصفی گفته ع آب دریای ادکان زینت مزرعه
نادرستان که ملک ... خوش هوا و محل ... در سنه ثمانین
و الف حاجی شرف الدین عقدائی در آنجا سرای مختصر ساخته اماکن
خوش آباد ساخته و مسجدی در موضع عقدا سرای دیگر با تمام رسانید مزرعه
خلیل آباد در حوالی نادرستان واقع گشته در سنه احدی و سبعین و الف
که حاجی خلیل عقدائی از ولایت هندوستان مراجعت نموده قناتی حفر کرده با
جریان آب ... بعمل آورده مبلغ کلی صرف نموده تا وقتیکه اولیم
اراده حفر قنوات داشت و هنوز قطره آب بکام احدی نرسیده بود با آنکه از آن
محل تا قریه عقدا قریب چهار فرسخ مسافت است مشغولان و کتابا نوبت
بل در عیشان ... دهقانات ... بعقدا آید و
امید ما آنکه سبزه و خرم گردیده ما بین دیباغات و بنا ... اشیم
و قریه عقدا که چون ... موسی ... آب ... در واسط ... جنات
عدن گردید و بعد از انتخاد مصلی عقدا در صحرای قریه ... خیال
محال ... باغات و باغات ... بر آن سمت ... خواهد

استطاعت غایت سعی مبذول اودند تا بعضی عمدان اموات را بر شریف ضایع
کردانیدند بعد از غایت که حالی خلیل سعی نموده صلبها صوف بود
قلیلی ازین جریان یافت در همان مکان طرح حوض عجز انداختند و قطره
آب بکام مردم عقد این نسبت بود چون جماعه از تشنگی کباب گشتند و
صحیفه خاطر او با بهره سطور غبار نادکرده ابجد کان ساکنان عهد این کتاب بت
شخصی که بغلی یافته بود مثل بمایند عادت مبین مکون و حکایت شرین نخنا
فضاحت از انتهاشان جز بدان دضر بود چنین حکایت کرده اند که شخصی بود
بغایت مفلسی و مقادندی . بواسطه میکذشت بیکبار بغل دیده بتقاضای او شد
شادمان و خندان شد که مبتلا و مقید بقدر غایت فرح میگفت شعر
نسیم باد صبا و شمیم الکها دروده که روی کار محبت هم دو بکوی او دیدی . چون
ببرغابه رسید و در کونه کویدن در کاه در نظر آن شخص بود با خود اندیشید
که این بغل را ضایع نتوان گذاشت اندر زمین مبلغی بعرض کرفت ابی با بد حجر
اما این در کاه بغایت کوتاه است در مقابل محل عبور با بشکسته کردی فی
بنای طلب غایت کنند و در کاه استعمال نموده محل محبت بستن است ترتیب
داد و او را در نظر بغایت مستحضر شعر هشتاد و پنج سال بنکاری
که داده بود . از خانه خضارخ زلف و صفا . بوالعجب الاطلاع یافت پیر زد
شوهر آمده مقنعه از سر کشیده کفت شعر ده که کحل روشنی در چشم

عالم بین نماند

عالم بین نماند . بوک عیش وشادمانی و عمل عین نماند . این صحبت کواست که
بجز اطلاع سایه و حیرانی داده است که کرده است جراحات مکان میبینی . ای
بیرحم جفا کار دل ای سنکین دل ستمکار . فکر بیکی که این آنوی و طول و دخصه نوآ
در هنود از باغ و دنیا کلان میوه و هواد بیجیده ام حامله شوم و بعد انقضاء مدت
فرزند به عدم وجود آید بحو لوار حیث بریه باشد و هزار منت دهد اول
شیر داده بپرورش غایم و چون شش هفت سال الذعر او بکذرد تکدی کردن
انغالوش غافل بشم باین حالیکه آمده مورکب تقدیر کشتی تو لکد کنده الزرع
بستان انار دیده و بجان الهلاک اندازند و هوا دیدی فراغ حکوکوشاه حدخان
دخون شانده بخوهر جن ابحد ثنا استماع کرد بیت نفیس رسیده عیب
میشه بنا . کین صر و دم میکند کفن را : دخیره ابوبین نیم شود عاشود اسعد
کفت و میکفت که این امو قنه باد که ما بان بلامیا بدانجا بیست داین
لنکوعم کمتاع ول بیغما بود انچه مر هجوم کرد شعر کلی هکو نبو نید مر با حق
کم خادی معلم تهاد فاعی . مخندم لقمه از خوان کرمعون . کم اغشته نشان
لقمه بلحون . پیرزن نه شوهر لباس حوکلکو کو آیه . بوشیده در ماتم فرزند نشستم
اضطراب حقنا و میکویند اقوام وهمسایکان از این حال اطلاع یافتند بتعزیت آمدند
در اتفاق ماتم از سر کرفتند شعر از بیکی خانه فانه این جان کرده ملاحت سد
کر برخ نتوان کرد . در هر یک بزبان حال میکفتند که ای چرخ سقکار این چه داغ فراق

که بود اما بفضل الهی و سیوم هر زنده کانرا ما دا بیاد فنا بود اوی شعر کردی بر
چرخ اما فی الوحی کم : ای بحمد چشم ملائک کو عدا نحد دلم را ایشان حدا بن
مصیبت بود که شخصی بود بخانه امان گفت که بر انداهی سکندر شتم و بیکار
نعل اسب افتاده و چنین خبر داده اند که صاحب این خانه بود است و بعضی
گفته اند تمام نعل را آنان بود که تم رسید که گفت هم در این قوم همگی ایشان را
کوانی بیرون آمد و اقربا و همسایگان سر خویش گرفته متفرق گشتند بعد هم
عالم از اطباء اصحاب اعتبار پوشیده نماند که بلاد صفحات صفات نیز در زمان
سلاطین ماضین خصوصاً اعظم بکمال را با دانی رسید و در ایام سلطنت
خاقان سعید شاهرخ سلطان بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته
و ذو ابات بعمارت نو یافته و بیرون هست از پادشاه و از حکومت داران گذشت
و قصبات و باغات و بساتین بهشت آئین بحری بر صحو دلپذیر صفت نضارت
در تعریف و توصیف تعداد ایام کون خلاف در دو ذنب بدایع مواضع بعجایب انجامید که
که ساحت کوه و دشت بمحض نضارت گرفت ولیکن بیت تا آمل الله اکبر عامی
فضای بیابان باغ و بستان چمن و گلستان شد و از اکثر بقاع و ملک و نواحی
عمارات فرو دش و بیش از پیش در سعه عنوان از لطافت ضعیفه کوی گفتگو کردید
و همچنان دیده در فصل بهار بر اثر صنع نضارت نشاء هر سو نماید بهشت عدن را
در دنیا مشاهده بخصیص حکایت گلستان ادم بالغانه و هم میدند شعر همچند خرمی

بسان نقشا

بسان بهار گشته سعیدها بهار نگار شکارها در چهار دم سبب بنای خطر بود دیگر
عمارت حصار و قلعه و بارگر و غیر ذلک صانها الله عن الحدثان قلم حرکات نیافت
سوده در قصوبه چنین بالطف شیم تحقیق پیوسته که بانی این خطه اسکندر رومی
بخارا چند در تواریخ مبسوط مسطور است بعد از آنکه اسکندر مجلدا که فرمان
فرمای بلاد عجم بود استیلا یافت و در عهد بعضی اعدا بعد از انعدام خود در
بلاد الملک سلیمان تا آمد در اصطخر فارس بجهت سلاطین فارس نشست
و این چنین شخصی که او لا کاد برخروج کرده بر آمد و با تحلال ملوک صحبت
هم گاشته و همچنین ابو ولایت شاهزادگان کانه تو ادپای حرات بهم
کاشته علم ملک گیری برافراشتند اسکندر بعد از استماع این اخبار از اصطخر
فارس دم در کشید و بعد از ... تلاقی فی نفس در سنه اسکندر بود شا
همه ملکان دست یافت و همگی را حقید اثار کشیده و باز با اصطخر معاودت
نمود و امور خود را از تمامی بلاد ایران او کلاه پادشاهان عجم و لحفاده گرد
ما قلم را کوفته با بلاد ... اغلال کشیده با اصطخر آورده اند اسکندر روم
فرمود تا همگی را از دار اعتبار بلند کردانند از سلاطین کیخسرو تعلق
اسکندر بجمع نایب شده فکر کاشته ما اسکندر عزم بجانب خراسان
انعطاف فرمود چون بدین نیز که در آن صحرا بود آب ... بنیا
در دو محل ... نظر ... خرد ... صاحب القدیم

گفته که این صحرا نیست مگر عقبات اغندا اهوا علیها بلکه باطن عیش بعبارت تلخ نام
مبغوض و هم حکیم دانشمند در جواب عرض نمود که این زمین بطریق بوم است در نهایت
موضع بوسد که موافقت و موافقت در میان ساکنان این ارض بنا نمود وطن
است که در اجرای اسباب ... نمود چنانکه بنیان ساخته شود چون شاهزاده کامکار را در
امکان ما نداشته قلم عفو بجرایم جرایم ایشان کشید و پادشاه ملک ... کشاورز خیر
خواه دلبخنو را انعام مرخصه او نموده تا صفهان مقیان ... ما دستور داد
تا بجای ساختند و صفه بنیان و معماران طرح قلعه انداخته حصار آن را تا محاذی
فلک الخضرا بر افراشتند و در آن بقعه مقام کرده و بعد از اسکندر شهرت یافته که
عالمیان آن را زندان سکندر میخوانند و در زمان انجا همانند عزیز حاسدان ... رکن
الدین چاپی توقیت جلوه نمود شاهزاده کامکار را باز داشت و اتمام در آن موضع
بکشید و بعبادت نوبان از کثرت تطاول خواسته اند و خواجه شمس الدین
محمد حافظ شیرازی که ملحق ... بتحصیل کمال اشتغال داشته در این
ملتبس اشعار خود نموده شعر دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت :
رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم : اما میتواند بود که مراد خواجه شیرین
کلام از زندان بلده یزد و از ملک سلیمان دار الملک فارس را خواسته
باشد چه مقصود اسکندر بنای آن زندان بود و تا اکنون وضع و شریف
مجاور و ساقی در آن بقعه ...

اخبار

اخبار سابقه مسعود نماند که اهل تواریخ نوشته اند که بعد از آنکه اسکندر بن داراب
ابن دارا استیلا یافت و او را نقل او در ... اصطخر فارس بجانب پادشاهان
عجم نشست بفرمان ... تا سنه تسع و سبعین و الف هجریه النبویه علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیة که اضعف اقل ... این تالیف ابن محمد ملا
آثار جامع مفید ... که زبده ... مقصد ... سال ... العلم
عند الله و چون جهان فانی را وداع کرده ... المجاور ... بعد از
جمعه ... الثانی ... شاه ... طلوع نمود
دا و پادشاهی بود مایل ... بظلم و تعدی ... حمل سال المعجزه
دست انداز ... بعد ... ملک ... هلاکت
... بعرض ... رسانیدند که ... باقی مانده و واقعه
... خراسان ... خواهد اتفاق ... نمود
که بجانب ... خراسان ... کرده
... بجانب ... عراق ... کنند پادشاه ...
از ظلم ... بجانب ... اشتغال نموده شاید که
... سال ... استماع این ... دست ...
متوجه خراسان شد و چون ... که ... اعتدال هوا
از زمین ... کرده ... تمام ...

اوچلبید امل بجنید او رونق او کمت این نهضت را مبارک و مقام حاسیم بهقانام
بنام نوروزان پل ابوفرح صبح قادر ساخته فرخنده طرازجان و عمارات صور مشتمل
مشتمل چهار ایوان از هر ایوانی خیز چهار سوق متساوی الاضلاع چهار
طاقهای رفیع و بازارهای وسیع و حمامات بلوح معمار کشیدند و
قصرهای عالی بنیاد کرده اند و نوانوان کرده نام نهادند و اسم خود
کرشا پور شاه بعد چون مبارک کرد اند چند قوه جاری ساخته بطرف
خراسان نهضت نمود و چون بکنار چشمه سبز طوس رسید دو نیاز بوقتا
نماده لاکو چه تلاوت بود حکیم علی الاطلاق ادر اشغال کمال غیات فرمود
تعالی وقت بوده بر همان چشمه نشسته بود کار را سبب بغایت منکوب
نظر که از امور خود فرمان بوان حیلی انکه سعی نموده نمود
بنفس خود متوجه شد اسب اینکه نیز وقت نیز طلب داشته بو
لشکر اسب کلاشته و خواست که سوار شود از اسب الکه بنیاد نیزه
الحال الطاف ودرحرا تصرف بین عمود از مدت تعالی دیگر شاخت معادات
کر تعامت نمود مشغول بودند چون المخبر شنید به قصبات شغال خود کشید عمارات
نا تمام ماند و چون ... شد بعد جرکه همراه کرده اشتهار داشت بپادشاهی
نشست بعد از انقطاع شاهزاده بعد جرخ طلعت کراود ابوجعفر احمد صغر
غایت نمود شاهزاده بعد از مدت سالی که بعد وقت ... الدهانی کوچ جهان

دهنوزدان طلب کرده لشکر امور فرمود عمارات کرد تا تمام ماند بود با تمام رسانید
و باغات و بساتین سبز و خرم کرد اند و قریه و فریه باد و چه ها با دو بادین
کرد بدینها با دشهر وکشت احداث فرموده و چون در صدد این مقاله مجلی از
احوال شاهزاده و عمارات احداث بلاد کذا وی نافتند وانتقام بهمین
قدر اکتفا شد بو ضعیف ضمیر ارباب و اقفان سیر و اثار و طالبان قصص
و اخبار مستور نماند که هیچ یک از پادشاهان عجم که بر سریر سلطنت قرار
گرفته اند بعد از آن خطه بهشت منزله بوده غایت سعی فرموده وقتی و
مزارع احداث کرده اند از الجمله ... تواریخ مضبوطه منظر حقیر در
بعضی مجلد اول این مجلد و بعضی در صدد این صحیفه بمقتضای مقام نکار
یافته الحال انساب چنانست که شمه از آثار پادشاهان نامدار سلاطین بنیاد
بنیان بیان نموده بنام الابعر ... که تحقیق کرده اند ابا قاضی السلطان
جلال الدین ملکشاه سلجوقی بلند همت کردند بودن مملکت ایشان ترکستان
و خراسان و اذربایجان در حکم اکشید چنان به رغبت تقصد تسخیر عراق
انعطاف داد و تخت سلجوقیان را مقر سلطنت علاءالدوله کالنجار که فرمانفرمای
فرمانده عراق عجم بود فرستاد و در نامه ذکر نمود که چون پادشاه والا
جاه ولایت عجم لازم است ما حکم نمود که بعد وقت واکلابیچ و ستیع می باید که
دار السلطنه نمائیم و بغیر از دلپذیر اصفهان محلی دیگر انجا نیست

عساکر غزنه ما آنچه نیابد در جمیع انحاء البلاد شده باشد که همچنین هر آینه شیخ
پیوسته در کتاب تجربه‌ی اثر است و شاه ابو جعفر ابن یحیی قیاس اگر اصفهان
تا گذاشته از عراق و بغداد و هر مملکت که ملک اختیار کند با قطاع ایشان
مسلم بدارم سلطان علاء الدوله بعد از ورود ایلچی و مطالعه نامه در
جواب نوشت که بر همگنان ظاهر است که ما ابا عن جد از محبت بیت اما
از ممکن چند روز ده ناگزیر است که خطبه و سکه مختصر تو بیعت ولایات با
قطاعی مقرر شود تا در امثال ابعاد بوده کار و عالمیان اشتغال تمام
از الطاف سلطان بعید نخواهد بود سلطان ملک شاه از این جواب خرم شده
ارسلان خاتون صبیه سلیمان شاه عم خود را بعقد سلطان علاء الدوله در
آورده بجانب اصفهان فرستاد و پیغام داد که بعد از العباده و اقطاع
ابک الخلاد است باید که بعد از وصول بصحبه فرحد به عبادت قیام نماید و
سلطان علاء الدوله در سنه اربع و خمسمائة ملازم بلد امد و از نوقان
بعد بلد العباده هم سوم گشت و ضمیر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده
نماند که چنانچه ... ولایت البحر بوقوع خامه شکلی شمامه که در اینجا
بعد ولایات در وسط اقلیم سیم واقع و بجمیع حوادث دوائر محفوظ اطول
آن از نقاط سرح هشت فرسخ ... بغداد ... شتر و ... و بغداد که اصل
بیابانها است ... فرسخ است و عرض از ... تا ... گوی وسط

داه اصفهان

دا اصفهان و بغداد است تا ضرغم که ما آن شاهان سمت که را در اینجا نعم سیخ در دشت
هموار در میان کوهستان تصانیف قوی صعود و طینا دهست مشحون
بچشمهای آب عذب و قنات و دو صد نهرهای نضارت آبادی و انهار مکتف
جمع آب و هوایی انحطاط انکه حسن رخسار و لطف شمایل جوانان الجانی
در عالم شهره افواه و خاطر ان مناظر را مائی مثل گشته و در انفضعه بوبان بلاغت
میان بعضی از شعرا و سخن ادیبان ابیات گذشته و انواع اشیاء و صورتها
در باغات آنکو قصبات هست و انجا دیو نقابت خوب و سائر کارها حاصل
میگو و در دیگر آنکه خطه بوده نقض قنات که هیچ مرحبا و انجا بالجمع کانه نمیشود
و فضا اطراف زمین محروسه است که در هیچ وقت ... مخالفان در با دیها انوا
نه بهیچ وجه ذکر عمارات زمان ابو جعفر سلطان علاء الدوله مجد الدین از دور معلوم
همانا سلطان عالی شاخه بود در نفسی زاده ها و دار و نوفر بوده تا میکند شهر
ستان طرح مدرسه عالی اساس انداخت و قضا بوده که با بلند کوه که امیر
و بجهت مدفن انبیا را با یک مجلس الطاف بلند بلکه زخالت ... قیت ... بطلا
و لاجورد تزیین نموده و مسجدی هم در همان محل ساختند و اتمام مدرسه و مسجد
در سنه ثلث عشر و خمسمائة بوده در الحال مدرسه در افواه عوام مشهور گشته
بنا نهاده سلطان و گنبد مدرسه بود و در قعد تاریخ مذکور مسطور است که
جمله از هم نیخته در عاشد تخصیص که در حواشی بلط الخط بلند که آن شاه

و ایضا در شهور سنه اثنی و ثلثین و خمسمائة با حصاری بگرد شهر کشیده
چهار دروازه مفتوح و دروازها از آهن ترتیب فرموده درب کوشکنو و درب
قطریان که بدین باب شاهی مشهور گشته و درب مهریجرد و درب کیا و سلطان ابی
چهار امیر بود ابو سعود بهشتی و ابو یعقوب دیلمی و ابو یوسف و کیا نوساو
سعود محله باغ بهشتی و اینها نموده و ابو یعقوب قبه یعقوبی و احتر کرده
محله یعقوبی را احداث نموده و کیا نوساو در سنه سبع و عشرین و خمسمائة قنات نیز وا...
را جاری کرده و در محله سر ریگ مدرسه بنا کرده که بنیاد عالی اساس طرح انداخت
و الحال عهد سنجر جلال سمرقند یافته و در عهد ما خرابیت و کیا شجاع
الدین بو الدو کیا نوساو در سر ریگ مدرسه و در جنب مدرسه بولعد خود ساخت
و الحال بغیر از نیک گنبد که صفه طاق او منهدم گشته هیچ اثری از آن پیدا
نیست و ارسلان خاتون حرم محترم سلطان علاء الدوله در محله مسجدی
بنا فرموده و بر حکاه مناره ساخته از اول مناره که در آن ملک علم
گشت و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائة تعمیر کرده بقوایم انماء یافته بقیاد
و مسجد ... که در جنب مسجد جامع واقع است و همچنین هر یک
از غلامان و خدام و کنیزان خاتون عظام عمارتی ساخته و قنوات جاری نموده اند
مثل خواجه صواب و خواجه ریحان که باتفاق قنوات تویه و لجاجه جاری نموده و در میانه
کشوبند شهر ... احداث کرده و ابو صابکه ... خاص ... قنات ...

صابکه

و صابکه عمارتی ساخته کنون مجاوران خطه متصفین ملیوند چون در جلد
اول این مجلد شمه از احوال خدام و موالی سلطان علاء الدوله و حرم او ارسلان
خاتون و تعداد عمارات و قنوات هر یک شده در این مقام بهمین اختصار شد
ذکر بعضی از عمارات ایام سلطنت امیر عادل اتابک امیر مبارز الدین محمد مظفر و اولاد
امجاد الحکم رحمهم الله در جلد اول این صحیفه شمه از ارتباط یافته بو تو...
بتبیین این حکایات تافته که در سنه ست و ثلثین و سبعمائة سلطان اعظم سلطان
ابو سعید بهادر خان بجوار رضوان خرامید در ممالک ایران از اخلاف چنگیزخان
پادشاهی از نافذ فرمان نماند و در هر ... سوداء در هر یک ... بدید
آمده ممالک و ولایات تعمیم ... امیر مبارز الدین محمد در خطه یزد
ندای انا و لا غیری ... کامل الصفات
بود همچنین ... در سنه سبع و اربعین و سبعمائة ... غالب
بعمارت حصار و تعمیر آن مصروف فرمود بعضی از محلات که بیرون شهر بود داخل
نمود مثل کوچه سلغان و کوچه محمد جلال الدین کوچه صندوقیان و باغ بهشتی و در
اتابک ساخته کوچه جنب مدرسه اتابک و علاء الدوله ... خواجه محله ایلخان
و خواجه شرف الدین خضر و کوچه پای بوند مسجد سنان و باب کیا و درب شاهی تا
درب جامع امیر بارکی جدید کشیده و هفت دروازه مفتوح ساخته و دروازهای
آهنین بکار ... اول دروازه کوشکنو دوم دروازه مهریجرد سیم دروازه

نظر یابان که بلند دروازه شاهی شهرت یافته سیم دروازه ایلچی خان چهارم دروازه
مالامیر ششم دروازه سعادت هفتم دروازه نو والحال در دروازه سعادت
و دروازه نو مسدود ساخته‌اند و بر کوه هنا بر جای عالی ترتیب نموده
و در بیرون دروازه سعادت خانقاه و زین بکلاشی و حمام و بازاری مشتمل بر دکاکین
بسیار با تمام رسانید مرابی توکار احداث نمود و چون نوبت سلطنت به
حضرت شاه یحیی بن شاهزاده امیر مظفر بن مبارز الدین محمد رسید حفر خندق
کرده و بر هر دروازه دو برج که برابر یکدیگرند بگذاشت و برجی عالی بر هر دروازه
ساز نمود و در طرف خراسان شش برج کیخسرو بعوض کاوه بهلو بنا نموده و
تمامی بارو را استحکام داده خاکریز و سنگ انداز ساخته و برابر جانب
شهر که اکنون بقلعه مشهور گشته دیوار خانه مشتمل بر عمارات عالیه و کلوت
و باغی ساخته همه را منقش بطلا و لاجورد نمود و در محله سرد در جنب
خانقاه جد بزرگ امیر محمد ساخته حضیره نام نهاد در سنه ست و سبعین
و سبعمائه با تمام رسانید و هم چنین در میان شهر چهار سوقی با بازار مشتمل بر
چهل دکان ساخت و انار کبند نام کرده و در جنب مسجد جامع کبیر طنبی دفع ساخت
در حصه صدر بخربه باغ نعمت آباد جدا هرستان باغ ساباط که بباغ شاهی مشهور
گشته و در قریه تفت باغ کوشک را احداث فرموده و در قریه نعیم آباد و فهراج
که انشا امیر غیاث الدین بود ... پادشاه شهید است رفعت تمام یحیی

و در ترك آباد

و نصرت آباد میبد و فناد خیری و بنیز بقریه محمدآباد جانب حاجی گشته و ساباط
جهان‌نگین که با طاق سپهر مساوی است بقریه مهدی سلطان جهانگیر خلف
شاه یحیی ارتفاع یافته و چون بمقتضای مقام در این نسخه دقایق و مخادع
و سایر عمارات امیر مظفر سمت ذکر یافت در این مقام قلم بلاغت انجام به
شعله در توصیف آنها تیز داخته و عنان بیان بصوب دیگر معطوف ساخت
کفایت در بنا ساختن قلعه و بانکه و ذکر بعضی (از اتمام) خاصه واسطه نواد در محله اول
مقرر این حکایت چنان کند که حضرت صاحبقرانی گیتی ستان امیر تیمور
گورکان خاطر از مهمات ممالک عراق و فارس فارغ ساخته سریر عزت شاه
منصور را از داد بصوب دار الملک بخت دار الفارس عنان عزیمت بصوب اصفهان
معطوف نمود در هفتم شهر رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه در موضع قمشه
بقتل شاهزادگان مظفری فرمان داد و خود و برادران ایشان شاه منصور
امیر تیمور قراچین را بحکومت یزد تعیین نمود و خود متوجه دشت قبچاق شد
بعد از آنکه شنقاتی قراچین امیر علی بیگ را بنیابت خود در یزد بگذاشت
بعد از آنه حضرت صاحبقران شد طلب امرا او پسر ابو سعید طبسی که از امرای ایشان
لی بیك بود با هفت نفر در شب را و دشمنان خروج امیر علی بیک را بقتل آوردند
و خزانه او را تصرف نموده در همه عصمت خاصه فرو دند که با مال فراوان نجیم
تحاشی به یزد آمدند و بر گشته اسباب او را ضبط نمودند علی الصباح که خبر

چون لشکر را بعزم تسخیر ممالک حجاز و تخت فیلکون فلان در آمد سلطان محمد
پسر ابو سعید طبسی بوفور امنیت سلطنت قرار گرفته و جمعی انبوه در آورد
نفرها او بیعت کرده بر یزد و نواحی را ضبط نمود و چون این اخبار در اطراف
و اکناف منتشر گردید از عراق والی اصفهان و حاکم ادرستان نیز و
اتفاق با امیرزاده پیر محمد میرزا عمر شیخ با سپاه فراوان زیاده از حد
و چون نهضت نمود سلطان محمد بجانب ابرقوه نهضت نمود یک در یزد متحصن
شده مدت چهار ماه از دست او بیرون نیافت و چون کار بر محصوران تنگ
و قحط و غلا در یزد بحدی شد که پسر ابو سعید در شب بیستم ماه مبارک رمضان
سنه ثمان و تسعین و سبعمائه با جمعی از ملازمان از دروازه نقبی کرد بطرف بیرون
شهر رفت بود بیرون رفت بعد از آن بدست لشکریان امیرزاده پیر محمد گرفتار
شد و بقتل رسید و چون خبر عصیان و طغیان آن متمردان بسامع مقربان بارگاه
جاه و جلال حضرت صاحبقران رسید رای جهان آرای کیتی کشای اقتضای
آن فرمود که در خطه یزد جهت حفظ خزانه و اموال و دیوانی محل محکم
حکام قلعه ساخته گردد و بنا آن در سنه ثمان و تسعین و
سبعماه بجانب یزد گردید [illegible] شاه یحیی عرض و طول
کشیدند [illegible] عالم و سلطان ترتیب داده
باندرون شهر دیگر و بعد از قلعه مفتوح ساختند و الحق

در اندرون

در اندرون شهر یزد چنان قلعه تمام شد که ساکنان آن در وقت جمع نمودند دامنه
از سنبله فلک توانستند چید و قطاع الطریق بنسبت کام احتیاج گوشت جلدها
در عقاب آنست آفتاب کتاب توانستند کرد و امیرزاده اسکندر بن میرزا
عمر شیخ در اندرون قلعه حصنی رفیع و عمارتی نیکو بنا نمود در غایت
تکلف با تمام رسانید و بعد از آنکه سریر سلطنت و فرمانفرمائی اکثر
معموره جهان بوجود خاقان مظفر لوا معین السلطنة و الخلافة شاهرخ میرزا
صاحبقران مغفور امیر تیمور را ارثی یافت و بیمن نصفت و حسن معدلت
عقد مختل الصلاح احوال امیر شاه ایلانکه در اوایل حال الاجل امرا و سرداران شد
بودند محلی که حضرت صاحبقران کنده بود بتسخیر عرصه عالم انداخته متوجه
روم گردید چنانچه در تاریخ مضبوط مسطور است ملک فرخ فرمانفرما در روم
در مقام جنگ و جدال ایلدرم بایزید بود امیر جلال الدین چقماق چون شاه
جنگ ما الولد را نجا در علم و عساکر خزانه از نصف سپاه در دم عنان کرده
بخدمت خاقان مظفر لوا شاهرخ میرزا شتافت حلقه بندگی و اطاعت آن
پادشاه در گوش جان کشید و در نعمت نمو یافت جاه و جلال گردید تا آنکه
بایالت خطه یزد معزز گردید بدان ملک شتافت و لوای عدالت در فضای
اهالی آن کشیده بیمن عاطفت و الاهمت عرصه آن ولایت رشک روضه ارم
گردید و در آن خطه بقاع الخیر و ابواب البر بنا نهاد مانند صاحبقران و مدارس بنا نمود

و قصبات معتبر و مستغلات بر آن وقف فرمود و چون تفصیل تمامی موجب اطناب
میشود در طی کلمات بشرح موقوفات در ضمن بعضی از آن ابنیه سر آمده میکند که
در سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه آن امیر عالیشان در اندرون قلعه مبارکه چهار صفه
و طنبی و شاه نشین در برابر خانه تحابیت نیکو بنا فرمود و بجمیع جهات آن از کلا و
ملاذ مقان عمارات عالی تمام بطلا و لاجورد با تمام رسانید و در محله دهوك اسفل
مسجد جامع و خانقاه و دکاکین از آن و حمام و مصنعه و قنات و خانه و چاه آب سرد و ما[فایض]
مشهور که آن بینمار بیحد و اهتمام ساخته گشت و بعد الحجه از آن مکان بمحله میر چقماق
مشهور گشته و در برابر مسجد خانقاهی ترتیب نموده و در میان صحن الحوض وضع ساخت
و آب جوانان در هوای لطیف احداث نموده ایضا سرائی که بیخچال شمس یوسف مشهور است احداث
از نفایس آثار انجناب است و هم چنین امیر عالیشان در محله مجموعه کاروانسرای الحجین بازید
دفع و حوض چون دامن همتش وسیع بود و بعد از آن کاروانسرا با ساباط موج با جنده دکان
بنا فرموده الیوم کاروانسرا مشهور بکوه بوده بازار تمام خراب شده و بجای دکاکین
میدان ساخته و در مقابل مسجد سقاخانه و چاه آب سرد که مضمون انعمای هدایه
و سقیهم ربهم شرابا طهورا در شان آن نازل بود احداث فرمود و دو دکان
در بیرون ترتیب داده تمامی را بطلا و لاجورد منقش و بکاشیهای الوان مزین فرموده
القاب خاقان مغفور شاهرخ سلطان ذکر ساخته و تاریخ اتمام که سنه ثلاث و ثلثین و ثمانمائه
بوده بکاشی نصب نموده اکنون سقاخانه بازار دار بیطرن مشهور و مسکن لوطیان

بی سر با وقفا و نان بخوانند که خدا کو حمید و جان بموضع شریف از نکبت
آنکه و ملوک الحاجات و از شغل داشت به ان طبقه کمیت گشته امید
مضمون کل شیء یرجع الی اصله بحالت اصلی معاودت نموده از تقلب نامی
انقلاب کردد در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه که نوبت امارت دار و دولت ما
خطه یزد بامیر شمس الدین محمد میرانشاه خلف ارجمند امیر جلال الدین
چقماق رسید در اندرون قلعه مبارکه عمارات عالیه همه منقش بطلا
و لاجورد ساخت و در کنار میدان سعادت که بمیدان قلعه معروف گشته
باغی طرح انداخت و در میان باغ قصری رفیع ارتفاع بنا نمود و امیر
المایر دیلم الخطاب باغی منیر در جنب باغ والد بزرگوار احداث نمود بیگم
سلطان بیگ شاهزاده بانی که حرم امیر جلال الدین چقماق بود در
یکطرف میدان سعادت باغی طرح انداخته ساباط موجه بود و باغ خرم ساخت
و الیوم تمامی باغات خراب و بجای آنها خانها ساخته شده مشهور بکوی
باغ و محله بکوایبان بعواف ضیع و فرایب جاه و مکنت بود شی و بعض
خواهد بود که امیر جلال الدین چقماق و امیر شمس الدین محمد میرانشاه
اولاد و خدام و موالیان و متعلقان او در بیشتر بلوکات تعدد
بیوت ساخته مثل ما اخیه بعد ادب دستخوان و رابطه بنقاع و مغود
و املاک ... وقفی و ضیاع منهما بر آنها وقف فرموده انک ابناء الخلم

انجم بو ابواب حسیب ظاهر گشته در جلد اول بو مجلد بدیع بنیانک کلمات وقایع
نگار مرقوم ومسطور ودر بنا بو ابن در اقتضا عمیق قدر اختصار بوده مقال الرحیم
از جلد ثانیم جامع منیک درنخذو بعض اغرابیه در نگار در شرح شمه از احوال
سرگشته داد گیاه محمد مجدی خاکسار احسان قحط وسایر قیاس مالک الملک
واکر وقف موفقه مرا عهد غطنتی طی بویر اثنا ساحت موقف المساخر
کون ومکانت ولطف بساط مملکتی معین انقضا ده دعق عمله
نعیق یعقان شعر کمال پادشاهی ده دعو عالم نباشد چو اکرو دا
قلم داخل درود وصلوات مکوبت بان عظیم الشان دا اکر پوشیدن
لباس بندگی سبب افتخار اساطین سلاطین کاموات نشیدن کاس
الطاعتی موجب استظهار خواقین نامدار اوان شعر تعالی الله
زهی شاه مکرم منا هی ادنعقد حتی نزل آدم صلی الله علیه وآله الاعلی الاکمل
والاتم اما بعد بو ضعیف وضیر مهر تعفین کیمیاثائی جمع اد
اصحاب تجارب که انقلابات روزگار دیده وبلیات تغیرات لیل ونهار
مشاهده کرده باشند ظاهر وهوید الخواهد بوبکه کانها دنیا منقادیع
الهی باز بسته است وبکوشش وجهد آدمی دنیا دهق ممادفق بدان بیند
نباید پیوهر که اوادضا خردمند تعباشد در طلب اتخض نشاید وعمر
عزیز فانی بیهوده کردشنو بیاد رادده نکند شعر ایجهان بر
فال مرد بین

برمثال المجادلیت کوکب ادکونا نهرادهراد این مرام اکثرا هیون فنده مخلب دان
موانع اهیون فنده مقادر اضطرار الامور بیرنهم وافهم باز جاند این مرداد نی
کرمعکاد نقانه نحن قسمنا بینهم قسمت عاقبت باشد نعم صحر مومره نیادکه نمود
معاصل کار خر ومال ومنکال نباشد شعر کورجه لیلی لقمه بدیست اددیم
مبشر از نعمت خوش کحذیم بو نیزه انجه فرصت مات اصحمه تو تو کنیانی
چراست داده رضا کیو معصمد شو دلکها الحاکم المنا اند پیه بعد مطلو دنیاید
کوکب نوافشان حوز طالع انا فوا اقبال الطالعین عنو اید وجود دقا کاولا
قد بعد حکاد مشیت نکشاید شناسند کی وکاین معتاد دنبول بدعاح بنجوا
باف نظم قدرکالای هنوز از اسمانهم بوقت مشتری القامة الحشیم
بلنا بودینی ز در مقتضای مشیت معانی هر دقیقه که اندیشه نیلت امینی بولحح
خیال کند باخر نقوش خرابی شیعد وهوا فنوین که غرض عیان بلید بوش
آید عاقبت ذلک انغا انکبود شعر چرنقشها که بوانکیخته دشوند اشت
فنون ما و اوکشته استعانه بو محض شکر الحق سبحانه وتعالی الخواهد
مقصود هر کوردار محبت ولقب بیت اندو واکو اراده ایندی بحصول التعلق
تلیوده جابحهید فاین ندارد بو حکم الهی دابو کورد نباید کفت ورتسلیم بو حظ
تقدیرنهادیع دورانرضا تقضا دادنده بو تبیین ابوقبال و
تفصیل ایز اجمال الصوف احوال صوداین اوراق بو شان محمد مجدی متوفی

بوی نجم الدین محمود نافهٔ الاصل و خزینی الملک نور الله بود که ملکی بود که سود احمدی
جاه درخت در ظلمت سرای سوید ای دل این غافل کشید و تماشای نوبهار حشمت
میفرمود: کیست که بن عاجز درش افسون کی اندر اهش نخورد: کیست که از جام فریبش
جرعه غفلت نخورد: تا درین فنا بنگه جهان به الوادی دولت سلطنت بالدار الوا
وعد خلافت و فرمانروائی عرصه ربع مسکون وجود فایض الجود اعلیحضرت
سپهر منزلت سلیمان زینت جمشید شوکت قاعده عدت قضا صولت
بجلوس سعادت جمشید تمکین فیض عدد این **شعر** قضا فرمان شهنشا
جوانبخت: فلک خرگاه ماه اسمان تخت: خلاصه سلاطین جهان مداد نقاوه
خاقان نکامکار دا لاکرم صدف عصمت بیرای جدحج سرو دیهیم جهانبانی
بوج دولت و کوامت ماه اسمان حنیفی عظمت **شعر** شمی کرد دی
کرفلسفه دانم: عقد یابو سرکیوان بیاید دستهی کر ذهب لوکنم بادة: دهد بیضا
طاق کونباد: فوجدا اندختن نور الهی شکوه و زینت اعتنات شاهی
جهید بر خاتم معنوانت: بقین لوهم شاه زمانست: السلطان العادل
الاعظم و الخاقان المعظم المکرم ابو المظفر سلطان شاه سلیمان الصفوی
بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه او ابو یافت صیت عظمت و کامکاری
در اطراف جهان چون بنا خطه در وصف النقا دظاهر که عیان تمنا انجا
بپذیرفت **بیت** خیال حوصله بحر میبرم هیهات: چها است در سر این قطره محال

اندیش

اندیش: مبا و این کوسعی دل جهاد و بومیان بسته اوام و اشغال خود ساخت
و مشغول اوام و اد که ان دولت تعهد اغاز نهاد دید ان دردم و ومیا د
موضع دل هکی داد دحیله و فریب ادید و مضا سیفا و موفقان داد
العابد و بخود بقبض تصرف در اورده بو عمکار و سا ده استیفا
تکیه دفعه در دنکار نعبان هاتف غیبی مضمون این نیابکو بیوش هوش این
حریص بخداد **شعر** دولت انت که بی خون دل اید بکنار: ورنه با
سعی عمل باغ جنان این همه نیست: در دل خبر جدیست شفقی عزیزی همکی
ع خرجفندی امینی کار دولت: دعوی تجربه بسیاردان که انجام دمکا
لب تلخ سیر بر چشیده: درکت اکر نعوان لب دردان لب دشواری
دلسائی جیب **ع** ما خبر بدخیغ انهر جه هست از نجال الطلام یافت
عقول این ضعیف نکرده من حادثه فنیان فصیح حصر دلی و زحمید مرد عاقل
انت که دعفا کند کار دفظ بعفا عد ان اندازد دعقل اثبات این همه را
نمرات امل الحظه نمادیقا انکه رد پشیمان نکردد وانکه یرپشان جران
پشیمانی و حیات ای حزن شماتت اعدا جمال الان اجابه و فابت بعد ادرد **ع**
پشیمانی جه سود اخر که دلتا خطا کردی با بی مضب که طلب انعیها کرده
دانواع دولت و عقلت حاده و جلال قصور نمود که عابت بخوم و قطر است
ملصم جهت که بیو اثابت حدابن مقدم مضبا قدام نموده علم اقتدار افراشته

دو رنج بوفا و حال او در عرق و شادکامی فلک را بمنزله شیء بفراغت خاطر و رسیق
استراحت نغنود بلکه از اندرمان ظهور فلق تا هنگام غروب مشغول و کف
محصلان شدید الانتقام با وظیفه خواران کثیر الابرام خون جگر می خورد و دل دان
دف نماید فرما اوامر او ابلیغ ما المجد شیدا بود در بحر تفکر موج طرمی
محو و بعد چون کار بجان رسید و با نجوای ایشان رسید بعضی از قلبانی جا
شده در بند او به دولت عقبی مشورتی کردند و بعضی قبل مصاحبت و مطالبت
دوستان را جفا گفت در عبدالله غریب خونا کامل گذاشتند شعر من المجتث
شرط بلاغت با تو میگویم ، تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ، و بوذرجمهر
در این باب فرموده بیت عاقل آنست که در تجربه نفع و ضرر ، از
حریفان در کو تجربه خود بود داده ، هر چه دانست کز آن نفع رساند بستاند ، و آنچه
از تجربه ضرر بود فهم کند و بگذارد ، و اگر در صلاح حال خود موعظت تو تقصیر و اهمال
در نصیحت تو نهان در دنیا تنجیات کردم مثنوی سخن هر کجا بشنوی
سخن من ، ای عاقل اشارت علماء در این باب گفته اند ساعتی پیش از اجل میرد
چه حیوات در او اینی انقطاع نشد کائن در فوت شدن آن نعمت حیات
نیست بلکه در نجی بیش آید که حیات را منقص کرد اند در هر لحظه و لیلاً باید
ما بید طلبیده هر ابنه ... کالی کرد انعقیت بود و مع هذا تلخی کند
دیر این جهت است بیت چنین که نیست حیات طبیعت قصر نوح ، هزار

بادبار

بادبار بودن نابعث ، اما میدانم نصیحت من در تو اثر نخواهد کرد و
سر نفس و حرص فال و تمنای جاه پرده غفلت بر پیش دیده ات
کشیده و رای بود ضعیف کو حایت و ما آنکه میدانم که مضمون این کار وی
غایت و خطر این هم بر حق و نعمات است و طلب آن نعیم اگر در نجاه
بنیاد که آنکه جو نعمت بود و غلبه کند اگر چه مصنوع از امید اند بان
التفات نماید و بود فی اینده جزو عمل کند چنین کسی که از متابعت
هوای نفس نتواند گذشت هر چه پیش آمد از بلا و عنا بباید کشید
و اگر شکایت کند هم از فعل خود باید شکایت کرد بیت من نالد کنیکان
نالدم که حامل را ، هر غم که رسید است هم از خویش رسید است ، و از عند
فالی دو مصیبت اقتضا باینمه رنج و محنت میبندد مع انتر اینان
دل صورة شادی مجوی ، چنان سخنان استماع کردم در بحر تفکر فرو رفت
بعد از ساعتی سر بر آورد و گفتم ... عین شفقت و محبت است دقیقه
اند دقایق نصیحت فرو نگذاشتی اما ابو مهتم که نمی اختیار ...
نحت جاه و مال اینت ملک خواب بود ... توفیق ما فوت است که در حال تواند
دوستان را بلطف نواختن و کار بجز و فقرا ساختن و از آن منفعت
دنیا و دولت آخرت اندوختن شعر همت بلند دار که نزد خدا و خلق
باشد بقدر همت تو اعتبار تو ، و هر که درو جیب بلند یافت کو چه چون

کل کفاه ننک کاه باشد هر فضلات بلکه رحیل اوردادن مجرد بهر زید دانکه
درون هست ده دیدی از او خلق باشد و یکی ذخیره مال دنیا عمل دنیا الحیات
کند و دنیای اخال العجب و عزیز دار رضا بجهت سازد و اکر چه دیبا باید نزدیک اهل
کمال بقدر طعتبادی بداشته باشد اذ احبلی نکنند بیت سعد یا
مرد نکونام نمیرد هرکز ٭ مرده آنست که نامش بنکویی نبرند ٭ چنان
ابن خان بعرض او رسانیدم مانند محمد جلال کوید دنبان بیان بوکشا
دداده سخن داد فصاحت داده کفت رباعی ابدا لعجبان چهره بهبود
مجوی ٭ در بحر فلک کوهر مقصود مجوی ٭ چیان نحسن نوامت فارغ ٭ چون
کردید هر نیست موجود مجوی ٭ ای یار عزیز نصوبغا بیت و هیچ منفعتی خیالی
حد دا عده عملکه انالحق دعم موقفات حجل شدن دلیل جهل است هیچ
عاقل دهر بیقین دنیا ایکان نخورند و هیچ حرز مند محنت نقد بلعولت
نسیه قبول نکند شعر نیست جز باین نغز عدم داما ٭ یکدم مخر باهل دنیا
نغم ٭ ومن شیک امکر توهیت انجا دون اهل فساد تو سان بوجه دیوسته
او فصاحت ایشان ببلک انکار میکند و دعلمای صلحا و فقها دو نظر حلاوت
جلوه مینمود که در محافل و محافل بسمع جمع معی سانیدکه عجب حینا چون تو
مادانست هر چند طاوکبو دد تعهد او نیخ بیشتر که الحریجا شنی انبغه نیات
بوی خواهد داد و ملانه اهل خرد و مصاحب علما و فضلا مانند طبله

عطارات

عطاردانت که اکر از ان مقام چیزی بکسی نرسد عاقبت دور بیح عطر از فضا
معطر خواهد ساخت شعر ما بوی چو زعطار کو نمی پرسید او خانه که عود
عطر بیع از و بیاد او ٭ و از اداران ایام فقید کالی نا ابو عمران کو حضرت علما و فضلا
بعیان جان بسته هیچ واعظی فصیح کلام زبان باد او نصایح نکوید که تو
درپای منبر او حاضر نبود و هیچ امامی باداء اقامت نپرداخت که ورای
دیبا بحجت انکند و در قضای او نماز نکنند که دانیده سید صاحب خوشکوا
دایم ملحان او درس کذاشته لبیچ و موالی نو داشته و خود را از علف
کلاب تا بیعتی که اکر قطر هو که کام حقیقت بید سبب هرا دسا الدار خواطر کنند
محروم ساختی قطعه چنانی که کوید برش دو سبو ٭ هو قل هو الله حینعا از او
داکنون حرجو فرین بند و طمع قند انکیزد ٭ بوبخل مستولی ساخته کل و
بحجر عمال رفته دهان کشادی ٭ داد مضمون بیت حافظ شیرین کلام عاقل
اقتادی بیت ضب مدرسه دی مست بود و فتوی داد ٭ که می حرام ولی به
ز مال اوقاف است ٭ مع عاقل باید که هر جا بوجه حاکم نشاند و سرنهر ماند
اقیا و ددد چرا که در بیت که حکما کفته اند ٭ هر هوایت که حلبه دابدان انداخته
وانفدر مال الحرام نداند هر هوایت که حلبه خلق را از ان سابق ماباید و معجز
ملام انداخته و چنان میتماید که ورای قوت این فرار کوه قناعت و عزت نفس
این همه تعصیم یافته باید یا شیخ کر شد که دانشمندانیان شاده بود عهد ٭

بلند
که هر کار مهمی که شروع کند باید که خاتمه آن مخلوق واداشته محرجوی را تنبیه
واذا عاد همه فطر با انجام انداخته صورت نصحا نوا بعوان عمل بجد تا انج
بیعوده منکشف نقد همه عجز نبود و با دفینا فداده باشد مشهوری تا فکنی
حاجت تمام استواد؛ ولی من حد طلب هیچ کار؛ در همه کاری که در دانی
بخت؛ و هفته بیرون شد لیکن درست؛ دو نواد دو دوستی دو موت
بدانچه میدانستم گفتم و بیحی خردمند از عمل کردم که گفته اند بیت مداد
بند عقد از هیچ کس دریغ مگو؛ اگر چه او طرف ممتنع بود تقصیر؛ سحاب قطره
ما باران ذکر خداوند کوه و انکوه گفت : اگر چه در دل خاد امیکند تا شی چون
ابو فضل را خبر رسید؛ بکلی نکو داد و داع نموده ابو ضعیف صوحب خبط اعلاج
بند کردید و بعد از ورود با انحطاط بحیثیت غزالت با ستقلال تمام
و منحصر ما الکلام در همه مرقومه شروع نمود بعد از اعزیکه هر کاره با حکام
و ادعام و اجلال الاکرام و مثال لا لادم الاشتال که ادعیان عدالت بنیان
شرف صدور یافته [illegible] منافیه و بصاید رعایة [illegible] تمادت فنا
و استقلال در صحابت محمد و اجلال [illegible] اگر چه [illegible]
ما فتحنشان مطابقه [illegible] عزیمت [illegible] قلم نموده
رقم کرده اند [illegible]
نشان نحو [illegible] الاعمال [illegible]

که تمامی

که تمامی محال دقیقه سر کار دولت موقوف به کمال انقیاد و انتظام بعده مداخل هر محال حسب اراده
محصله فقط ضبط در آمده ملا دیون و مفاسد و نفایح الخزانات در اج تمام و نحو کلا
کلام بلیغ بخاص فی قضاء امضا موافق شرع شریف و شرط و اقتضای صادر شده
مصروف کرده تا ثوابات به عقد کار فرجه اثار ادلیا و دولت بعد از الحق
هما و نیز اعلی خلد الله ملکه و سلطانه ابد اعاید و لاحق کرد و همت ایشان مخطی
و حصول آن مهم اسنی در نظر ازا اقطار دهر و صحیحا عضاء موقوف منصب دیقین
وجهی که با کمال امانت و دیانت حکم طمع و نمایت و استیفاء در ستی بقیلت نفسی دکا
بین الامثال و الاقران بوات قطع صرف مفتد و بوشد و دوقوف موصوف بوجه قاب
قابلیت حفظ نظر از لادم الاعز از ان تودد الامانات الی اهلها امط از کرد اینده
ما شد مصلان ایتقال [illegible] احوال حقوق الجانب و دفعت خالی پناه کمالاد
امانات و دیانت دستگاه ذا و بیت الله الحرام نیچه الاهالی انتظاما للذخیره و المعا
میرزا محمد مهدی است لهذا از ابتدای ... تحویل استیفاء کل موقوفات دار العباد
یزد مجتحکیه باسه و بحاجات پناه میرزا محمد تفیع معجم بوجه فتادالیه مفوض و جمیع
مواجب [illegible] معاف معزول و استمرار سنوات بد ستور و بکه در حسوخان سابق مقرر
بوده و هر ده صیدیحات و دفعت معالی پناه موحی الیه مقرر نیست که خاطر بخاطر شد که داد
اوامر در لوح جای موجود [illegible] انتظام و انقیاد نموده در تقیه لازمه را ... مفوض
و مفروض کرده [illegible] سادات عظام و ارباب امثال الی ذوالاحترام و جمهور سکنه و عموم

متوطنین دار العباده یزد حسب المسطور مقرر نمود که نجابت و رفعت و معالی پناه [illegible]
مستوفی بحث الاستقلال و الانفراد کل موقوفات متفرقه انجا دانسته دست
[illegible] کل او را در امور موقوفه و [illegible] شناسند و هم موقوفه را بالمشارکت
[illegible] اهلیت اشتغال و تحصیل [illegible] مصدیان و متولیان و صاحب جمعان
و تحویلداران و مستأجران و سایر عمله و فعله کل موقوفات متفرقه دار العباده یزد
سال بسال تمامی محصولات و منافعات هر سرکار را بقلم نجابت و رفعت و معالی
پناه مستوفی موما الیه [illegible] اجارات و [illegible] محصولات [illegible]
بحال الوقف [illegible] حضور و شعور او [illegible] و از متأخرین [illegible]
دیوان الصداره [illegible] باشند و محاسبه [illegible] مستوفی
مشار الیه رسانند که [illegible] جمع هر سرکار [illegible]
نظر [illegible] داشته باشند [illegible] سرکار [illegible] معمول
عمل نمایند [illegible] نجابت و معالی پناه [illegible]
[illegible] نمایند [illegible]
[illegible] اخراجات [illegible]
[illegible] موافق معمول [illegible] سنوات سابقه [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] کل [illegible] تعلیقه [illegible]
[illegible] دیوان الصداره العلیه العالیه [illegible]
[illegible]

[illegible] مستوفی موقوفات ممالک محروسه [illegible] عمل و محاسبه موقوف
سازند عمل و دخل و خرج [illegible] در جمیع ابواب [illegible] و معالی
پناه مشار الیه و [illegible] رسانند [illegible] و صلاح و صواب دید او [illegible]
طریق [illegible] نجابت و رفعت پناه مستوفی مشار الیه [illegible] ممالک [illegible]
باشد که [illegible] الخلایق [illegible]
جهت [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] علی خلق الله [illegible] سلطان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] ملوک [illegible] وظایف [illegible] موافق
[illegible] سنوات سابقه و اصل [illegible]
[illegible] العیاذ بالله [illegible] فقرا و ضعفا [illegible]
[illegible] اهتمام تمام [illegible] باحکام
و اصل [illegible] موقوف و معطل [illegible] فی شهر [illegible]
الحرام سنه سبع و سبعین و الف هجریه [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]

نیست همواره صادق غایتی بر جهاد صبور و ثابت و قرار شعر ما بشادی و غم فاقه
غم بی شمار هست و مقام درد کار محزون شکوه نیست ملکی بود که کلش ملوکی
کردیده و کر نخورد دیگ عادت حلال نه از اوست این بیچاره هر کرد بنالد خواند
خنده در دلها بی نوع دیار جهاد بر جانیان عرضه میدارد و بینی تا باید
ندید تا انصار دولت بخردان مغرور براد امحنت خود میا فکند بیت با دل بحیل
عزیب ابن نظام خود بحیل و جهاد کریان مبتلا شدند هر که او را در شهر باشد
کشید حسن عادت ما محروم ابتدا و نسید و هر که بجای مکارم در واقعه کامل
شیء بادو نخورد بیت جلیل است عمر و جهان ما خوش باشد کرانی تخت
در عهد کرم بیاید و مرد خرد مند که دید دولت بکحل الجواهر دانش بر دشمنان خاقه
بر خرمان غافل از التفات ننماید و در طلب جاه و فخامت و مال که حاصل او
نه بندد چون تا باید این دنیا و فی العقبا که صاحب از او داشته و دو بهجت دولت
باقی او در شعر بهجت آن نکردن تا به جان ستم جهد کن با غم کاه
بجا مانند دیگران و چون این نفس محقق که دید بر باید که مرد دانا از معدلت
تا باید بقا عمر نه بخواهد دولت نشد در دام حال بالانجاده عدل و انصاف بیدی
نهند و در فصل قضا بای ارباب حاجات تقصیر ننماید و نماید و مضمون
این بیت فراموش نکند که شعر کار دو روز و بس و هست مند حاجت آنکه تا نیک
کار هم باشد و نیز باید که از این محنت و رنگ کار در انقلاب احوال پریشانی

دلال الحجه داده شدند که نیکان کفته اند که مرد عاقل پیوسته باید که
باشد و احمق غافل هر دو همین نعمت در این دو کار کنند شعر عاقل از
کلیه آخران نهفته بجهت غافل از دو دیده طرف که چه میکویند و شرح اختلاف
احوال موعودات مصداق این مقال است که چند روز در فنا نعمت
واعتبار و استقلال کرده اند یا بعد از نیمانی کرده اند و صحبت نهاد فرصت
شعر عمر تا نیابی که برکند عالم همچنان و اختیاری کرد که از دست طمع
باز کشید و مفصل آن چنانست که بعید انعهود در دار العباد دیوند پرمند تمکن
کرفته خراب نکته ای بادی انجا الحکم که امه عبد الله و بیان قابل منصب عزیز
کشته ما لکان ولایات که در طایع بدایع حضرت لغت بکمال شان در تحت الدولات مثابه
چشم داود و سلوک در سلوک نیل است در فنا بمقام امتحان هر حال مهر نهند
در اعتبار و استقلال میکوشید چنانکه و انکه مخالف وقت اقبال بنا و مسعود الحفظ
العظام کالا الله قلی بیک عاملدار داد امر اعظم ما الشان کلیه خان کرد
دار العباده نیکو کرده سر کار خاصه شریفه مصطفی الصحناظر کل او قات
نماکم مسلمانان و مجوسیان بعد از ضعف ما المخزون قرابت بیست دار
حسب الامر الاعلی یابت بیت شرف حضر دیوانی و در تمام اختیار
استقلال یکی کشتی که نفقه کذشت بعد بجهت محقق باب در بیشی و علیه
بصیرت و عزم کشت و در عمل بدرش بای خود و عزم خود و او و جاب نیز

جمالات دنیاداری مانعات تا جان صیاد تیغ معضل قضا بابای اسباب
حاجات قیام ما تقدم خصوصا که ما ینبغی اذعان معتم دکادکلری ایشان بعیدن
نیابد و مع هذا شکر نعمت الهی بجا کلمه بیان دوره کمتر ان نعمت صنع و بیت
شکر نعمت نعمت افزون کند • کفر نعمت از کفت بیرون کند • دونامه ساعت
تابعه صنع وضعیت دو اختکام حق مکوشید و مناصب و مناصب با قیاد و اقبال
میا فزده دوره دیکار بوبیان باز هیا نده و هم فرصوه شعر باز بکوحه
هو بر طفل مذاق مکمکه • د لجیان صوحه سیلی دعنکار کوه • شاهزاده کارفرما
حصه حده عالی مقام و امواله وختی الاحترام معانی که دوازلان جلسند به
تکلیف تمام با بحثیت و جوع صیغوند ندها انبغا قل مضمون ان حقائقه شعر
بعضی کوش که تا جشم سیرت نبهم • خزائن هر سببی دونیاد میکنند • بدل
و جمع و خاطر و خرم شعر دعا دانی بحجب و بعینی وندم • بعینی
دهشوند یعنی دریده دوبه کاره میکند ایتی و انعال الشاه سکا تعهدت
و مصالح فرزانه بخاطر در دنیا ددد شعر بجز دی که شاید ازغم عبکا
ابدء همه ردنا بجوی ابقع که هم بکوانده • ملکچی بوان کن شعله ماندی اوداق
سفید و سیاه لیل و نهار دیده نوشت تا کاه دعنکار حید بع حجتم خوفنامه
کاردکو افتاد دوست قدعت قضا باطعن دوطرف بابع بعد چنانکه حکما فرموده
اند بیت دنیا با اهل خویش ترحم نمیکند • آنش امان نمیدهد آنش

یوسندا

یوسندا دنیا بو مقتضی انکه طغرا نویس ازل نام بقای خاندان عثمانیه
تنکه هیچ اوزینه کارده قلم نمیرحمه فقهای صورت وجودات نقش جای
بوصفحات عالم کائنات تعلیم قلم کل شیء الا وجهه ثبت نموده خاطر
کاردخانه قدم جامه وجود هیچ وجهیکه طراز نعمه تعدم نادوخته
دو فوایته اراجه تقدیر شمع طرافتی لحقه بادافتی فیه دخترابیت تا
فلک معمار این معموره شد بی خادم • بلک کل شاه بیانع تنکه کائن
کونیات • دونده لات شعار حسده جمعه نهم شهر تسع وسبعین والف
هجریه دیم العرفه بعد از لمای حباب عادلی کودینه یعنی تا وقع جت من بهم
حسنده فضائل عین واقتنادیر پوشیدکی نعمت دحقیقت ایمعنی محقق
کوهید بیت بونیب بی غیبت دمال دقاع دیگری ذوق • ماندی عزه که
ما کوی فعل نخواهد کرد • چونکه حقیقت این واقعه بعرض خاقان سلطان با
امن و امان اقتدار ادج خلافت تقاعدای دوجین پوج سلطنت دیگر پادشاه
شعرخیده بوم کوه دستانی • سلیمان شاه غازی ثانی • دسید و فاق حقوق ملیت
منکان سعده فضائل فرصوه دباینه انکانا اوداتوان سانق یا پادشاه
سرانی از فرصوه حکومت محو سیانه عینکه فی الحقیقه وضیایت عظیم العدد
محتمل جلیل بات غلف تدبیر غفران پناه مفوض فرصوه نظارت اعقاف

ارتقاء الخطه و این ضعیف موجع که عبید و قامت هو بلب بخلایع فاخره
اولیای ... دنیا و آنکه مستند نشان ما بکامات نشان نظارت
که ما بسم حقیر عز صدور یافته بعبادت علیه پیر مرقوم خامه بلاغت
نشان که عاملین آن مجمع مباهات و این صحیفه ثبت ساخته صورت
آنچه در هیکل همت والا جلال کرمین کتبوا الاعمال مصروف و معطوف
بوده آنست که تمامی سرکارات معتبر سادات و ملازمان موقوفات بقاع الجنات
در کمال انتساق و انتظام بوجه احسن و مدخل اتمنا بوفق شریعت غرا
منوره و شروط واقفین بمصارف وجوب مصروف گردیده و تمشیت انجمن همتی
و مطلب اعلی موقوف است بنصب و تعیین جمعی که وجوب بسند ... دارای
دارالامانات بمعنیات حکم طبیعی و آثار قابلیت و رشاد از نعمات احوال خصوصا
ایشان واضح و لایح باشد و مصداق این مقال صورت احوال نجابت و
نظارت دستگاه ... پناه عزت ... عمل ... کمالات اکتساب خلیل
بیت الله الحرام نظاما للنجابة والنظارة والنقضه والمعالی سید محمد معصوم
بنا بر آن از ابتدای ... تحاویل ... نظارت موقوفات مشایخ
عظام و اولاد ایشان واقعه در دارالعباده یزد بخیلکه مرحمت و غفران پناه کمالا
للرحمة والمغفرة الله قلی بیک حجوم بوجه تعلقه استیفاء موقوفات

دارالعباده

دارالعباده یزد نجابت و نظارت معالی پناه مومی الیه مفوض و مرجوع شد
که کما ینبغی با مور مذکوره قیام و اقدام نموده از نظم و نسق و رواج و رونق و صرفه
و غبطه مال وقف و تکثیر زراعات و توفیر حاصلات و سایر امور متعلقه
با مور مذکوره و لوازم آن از نظم و نسق و رواج و رونق و صرفه و غبطه
مال وقف و تکثیر زراعات و توفیر حاصلات و سایر امور متعلقه با مور
قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق فوت و فرو گذاشت ننماید سادات عظاما
کرام و علما و ارباب و اهالی و ذوی الاحترام و جمهور سکنه و متوطنین دارالعباده
مذکوره حسب المذکور معزز و نایب و نظارت موقوفات مشایخ عظام کرام
و املاک و شارکت الحکم بحیث الاستقلال والانفراد متعلق بنابالیه دانسته
اعزاز و اکرام او را لازم شمرده و مومی الیه را در امور مذکوره متمکن و دست
تکفل او را در مهام مذکوره مطلق دانند متولیان و متصدیان و سایر مباشرین
موقوفات مذکوره متاجران و متوقفان ازرکا ... حضور و شعور ناظر
مشارالیه کیفیات و بکنن با ... نموده و رفع ... محصولات
مقرر با حالات در حضور او مذکور اشته نموده مطابق ... ما بجات و ا ... ناظر
مومی الیه و سایر ... معاملات او را ناظر با ستقلال دانند
و از سخن و صلاح حساب او که ... با نتظام معاملات موجه باشد
که بعد نمودند طریق ... سبیل نجابت و نظارت و رفعت ... پناه

موجب الیه آنکه در جمیع ابواب صعوبت و ضبط موقوفات و انضباط داشته و نعمی عاید
گردانیده از وقف در معرض اتلاف و تضییع در بنا باید بعلت خرابی التقاط و زیاده و نقص
ننماید و با هیچکس نوعی سلوک ننماید که عند الخالق و الخلایق مرضی و مستحسن بوده
دعاء خیر بجهت ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب باشرف
اقدس ارفع همایون اعلی حاصل گردد و بجهت احکام شرع و عرف دار العباده
موجه گردد این باب امداد و اعانت و تقویت و تمشیت و نظارت و وقف
و معالجه بنا موجب الیه اهتمام تمام لازم شناسد و هو الذی شان و منال و خطاب
مجدد طلب ننماید بحرر ۲۰ شهر جمادی الاولی من شهور سنه ثمان و الف
چون جهانگیر بیرون گذشت داوری شاه ... طمع خام با منصب استیفا و مهم
نظارت دنیا و مناصب مهمات صوفیه که عبارت بجز از خسران دنیا و آخرت
فایده ندارد **شعر** چون ولایت وقف را شد لیکن؛ نوبه هم وقف را شد
غمگین؛ نه وقت طاعت دنشد دید پیدا؛ چنین کار عدولی به دنیا و نه دین
خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین بمعانی التخلف حسبتک موا و بوده محبت
انکه کرا فایده در تحریر این سینه نمعنت جوهر کاه کو بیان نجات داد بجهت ها ادم
اللذات اقتاده چشم از انعیتش جمال قرة العین محروم ماند **بیت** در بدعا
که شاخ گل را نشکفته؛ فریجت از ندید بد خزان؛ از انتخاب موج دل خاموش
دغال عیش پژمرده گشت سرحیب تفکر فرو برده با خود گفتم کای غافل هر چند

بوالمطلب

بوالمطلب در دنیای دنیه بهوای نفس سر کوی مقصود نرسیدی و چندانکه بوقت همت
کوشیدی دست تمنا بگوهر مقصود و حلقه نکودی در بابی هر چند بپای سعی
کوشیدم؛ چندانکه دوختیم خرقه سبد حلم؛ هرگز به سر کوی مطلب نرسید
خامه تدبیر فرح نتوسید علم؛ این چه مقطعت که اختیار کرده و چه منصبی است
که خود را بدان راضی ساخته و پای در دامن بی غیرتی پیچیده و در کنج کاشانه نشسته
ملکوقال حکما و استماع نکرده که سفر تنی خطر دیده نماید خواه آن نیکی مضی نیز بینی
که ماه سبیل در دو در چهار روز شب از منزل هلالی بدر جه بیکی رسد و پیاده بیغ
شتر منزل بعنبه فرزین یابد **بیت** از شهرها تا سفر نکند؛ بی
سفرها ما محرز و محروم؛ در آن گوی بیگوشه مکینی که دار در سر فرو بماند؛ و از بحث
آباد و وطن قدم بیرون ننهد از نشاهد مجاب ملا محروم و از بحث اکابر بهیا
دل محروم ماند **شعر** چشم افلاکیان دولت صبر کن؛ چه جوقه چند تو
ثانی بپوی در آب؛ و بعد اخبار حکماء و اندیشه که سیر تنی تا انتقال بیعدت
نیابد در معرکه مردان رخ روی نکرده و قلم ناحفظ بیسر از نشر قیمت نیابد
و نقش عطا بیابد زیبا و صحیحه بحفظ عدم پیدا ببلیت امان که رد سفر است که پالا بتر
و بیغی که هنوز بعد سکون است پایمال گلدکوب عالی در حقیقت است **قطعه** بجرم
خالی که بیکی عرف نگاه باید کرده؛ کز این کجا است تا دام و آن کجا در نفرت؛ سفر موجب
مراد است و اساس نجاه؛ سفر خزانه مال است و ساز دهشت؛ در رخت اگر مخترات

شکر نعمای بجای نه جماعة کشیدند منجملای تنعم مواد دوستی بود خوش
منظر چندان نعمة در گلستان جزو بیجر بدکوب کرده در گلستان جهان
انواع گل چیده و جان چید و در باغ در کلکانه میوه تلخ شیرین چشیده و در ساحل
بحر تفکر و اندیشه بسیر در منازل یعنی اقالیم شرق و غرب ربع طی کرده بیت
سفر کرده در بحر و بر سالها شده مطلع بهر حال الها مخدا و دفته ما فی
الضمیر خود در ضمیر عرض نهادم بعد از تامل بسیار زبان بیان بر گشاد
و جواهر سخن نثار الحجن ساخته گفت هر چند در منزلها بلکه هر ز اقامت
و ابتدای غربت بدل نکند دولت تنقید دالی که دادی تنیالو کفت منزه صفر شعر
اند سفر بهشت جنت ملال البتة ۰ که هست خانه ملحد وزخ در اقامت
در سفر اینکار بهشت بسیار میباید و انواع مواعظ دلتنت بکلی دست
داشته دل بجا هر عظامت میباید نهاد و قدم دین ایشان بر سر امید که انفصا
قدم بیرون نهاده در نظرات اسلات ازان جای جمال شد که در کوشه کاشانه
خود قرار نکرفته و عزیز یکه در وادی سرگردان غربت افتاده بود چگونه
ملکوی ز معرفت بیت لیکه کرده کرده اشک چشم از ابی نکذشت اب ابی ز چشمه
طغیان کرده و بیل ضعیف در بحر تردش و سپهر ز ایستکر توقع سفر نکشیده
محنت غربت نکشیده و نکشد العزیزة کرمتی تکوین جان توسیله و شد نار
العزیه جز در دوکش دلت تو کننده سفر دوختن است که جز بابنقاو دوستان

میوه بنا دده

میوه بنا دده و هر غریب ابیت کرد زیاران منزلت مطره بنا دده شعر
عاندشام عزنبان غریب بیچاره نشسته و پسر باهشتی که صبد یابد بکفتم اکو سخ
سفر جان کنانست ۰ اما تفرج بلدان و مشاهده غرایب جهان داخت
افرلیه و جون طبیعت با کلفت سفر خو کرفته بنا ده ادان مالم عنود
دلقوی بسبب مشغولی بعجیبهای ولایات و منافع بیشما چندان نباشد
مینماید شعر در غربت که غا بجا هست چرخ ۰ دنیا دکل مواد
دعید هر دم ۰ گفت ای رفیق موافق تفرج اطراف عالم تماشای دنیا
ادم بایاران هم دم و دوستان محرم خوش بود چون کسی از سعادت دیدار
دوستان محروم شد باشد کرد اوعیان تفرج چه مقدار حود بر شان پنهان د
در بخانوا انیف مشاهده چه وامر شفا بدیل نباید و موضعی کر در دوفا ف
یاران و بیخ هجر دوستدارا نصعبترین همه ربجها است بیت فراق
دوستان حبیب نشان باشد و دوزخ ۰ معاذالله غلط کردم که دوزخ
ازین نشان باشد حالا بحمد الله مناصب اعتبار هست و منافع بسیار دنیا
فراغت و ددامی قناعت کنی وکیمیا نیر و بیت هوا با زمین و بیت
بلیعوام جمعیت و فارغ باش کر سلت تفرقه جدان در استین دارد کفتم
توقع دادم کرد فتو مشقت سفر بر بحر زان کر مشغول محنت سفر بود و حجیر
ساند و هیچ خاطع نابر جمع کب امید در سیلان جواد و شاند بیت

هر کس که سفر کرد پسندیده شود • در صف کمال عنصر چست شود • پاکیزه تر از آب
نباشد چیزی • ولیکن چو مقام کرد گندیده شود • از شنیدن این فصل دری
در هم افتاده گفت **نظم** ای بی بکام دل دشمنان بلا خنکس • که از تو
سخن در گلستان جان اندیشی • چه خوب دانشمندی است که گوشه قناعت
اندیشه نه هر دو عالم از هر دنیا فریفته نشود که ظرف حرص جز خاک
هوس پر نکند در عین او دو جز به جنت قناعت داشته اجل در تخته نشود
نظم قناعت توانگر کند مرد را • خبر کن حریص جهان گرد را
وطالب نکرد که بهشت نرود قناعت نکرد • که تو به ملک آن خود اسفر هند
در افتاده بود که دانند بعضی اعدا سود داشتند چنانکه بزرگان فرموده اند
بیت بعضی هم عالم چه با دعد فقر است • بر بیش بود منادار چو
اب درعز بال • سخن با یقام باخرد نهد بد شود • مهمات خود اشتغال د
مناسب اعتبار خوش دل مسیح ناگاه هاتف غیبی ندا ایما میمعانی نکو
جانم رساند که ای غافل مکو مخموش عوده که چند در حق قبل از این در دار السلطنة
اصفهان بهشت بنیان بوده اند حالت نشسته و الخ اندیشه ها کردی
دو تن فکر بهر طرف سید دامنگیر میگفتی **بیت** چندانکه سر اپای جهان
مکرم • بکار صفت نعم برگشته بودم • تا وقتی که سیمرغ زرین جناح
آفتاب عزم آشیانه مغرب کرد و غراب شب سیاه چهره و بال ظلمت

بحاطراف

بر اطراف عالم گسترد **مثنوی** در آن چه دو پنجه بپوشید دامن دیدن
داد شب پنجه ساد • صف خود شید بحلوت نشست • کو ظلمات
سجه بودین شکسته بیت • غافل اند سر البینا سایه نهاد چراغ خواب
بنکاه عرصه دماغ متولی شد نقش بند جهان چنان که در
نوای سیمای صلاح در جبین او پیدا و علامت نکو ناصیه او هویدا
کتابی در دست حاضر شد از وی پرسیدم که چه چیز است در دست داری
در جواب گفت اراده انتخاب کردن داری گفتی بلی مخواهی که
هندوستان بروی گفتی اری بیت است که انتخاب کنند کتاب را گو در
یمنی در سطر اول بیتی خواند که مضمون این بود که هرگاه تو به هندوستان
روی مانند فلان شخص در هند عزت و جاه تو او را گرفته فالعوقت
خواهی بود **بیت** بحاد دل بعد راست که خنک • خلاف دکل مقصود
نگفت • سفر گزین تا مراد خویش یابی • که فا موافی فضا کیمیا
لاجرم عزم جزم کردم و باید که و افوض امری الی الله
سفر خیر اثر هند اشتغال نمودم و مشفقی که صلاح
در فضای سینه تا ایم دلم بجل الجواهر صدف گشته عرض
بیان عرض بودانا باطلاع یافته با زبان
لی بابی دادن بعلی تر داده گفت بیت بعلم که

ابرچشم ٭ موجادم استیفن بدو مابدانستم ٭ این چه فکر است که کوچه و جا (است) کرده
که عمده ملک این سخن بگوش دل تو نرسد که سفر چه بالیست امه خواد
وانچه بالیست بوده دیدم بیت سفر این جهان همین سقر است
یعنی سبب صورت سفر سقر است ٭ بیشتر مردمان که سفر اختیار میکنند
بجهت تهیهٔ اسباب معاش میتوانند یا بواسطه آنکه در وطن بوجه ایشان
تعدی دارد الحمد تو را هیچ کدام ازین دو واقع نیست ضحلیا اگر گوشه
فراغتی داری چند وصف بواسطه آن اوقات تو میگذرد و اعتبار تمام داری
دوا سطه خان و مهربانی که با جمعان شعار خود ساخته همگی انقضا و
شاکرد صحبت تو طلب کار مند و با وجود اینها تعب سفر اختیار نمودن و
راحت اقامت را ترک نمودن از طریق عقل دور مینماید و دیدیم که گفته اند
دو دینار از دست دادن نیست کار عاقلان گفتم آنچه فرمودی ازبدی
مهربانی و شفقت است اما هیچ فکر این مناصب فر خواجه حال من نیست ضمیر
من چنین فهم میکند که با بقا از ناصواب بیت تاب خورده ماهی چون خورد
نهنگ از ترکه بادیا سر فرو خالا مصطفی در ان دیده ام که دو سه روز دیگر در اطراف جهان
بگردم شاید که به برکت حرکت غبار غم از صفحه دل زدوده شود چون خاطر بغرایب
عجایب قضا و قدر مشتغل شود ممکن که صورت فرح و دانشی بلبل
ابلهی چنانکه گفته بیت تا بود در رنج کنج مبر عجز بود هر دو از کوفت جان بود (دو)

کر کار کرد ٭ در حیلو نبوده شعر کسی که بود مقصود دست حلقه کنند
که بیش نیز بلاها سیر تو لغزند ٭ بعد از استماع این سخنان در تعامل افتاد
بلدیای اندیشه مستغرق گردید و اطراف و جوانب این سخن را بقدم فکر
پیموده عاقبت پای اندیشه را بمحل تامل بحر بپیموده گفت که آنچه مرضی کرده ایم
انفاق قناعت است و آنچه تو میگویی از نوع حرص و حرص هیچ بحر کرم
باشد دنیا کسی قناعت نکند اساس نیاید در تحصیل نعمت میکند ای
معتقد دولت و فراغت عبدالله ترسم که از اقدام پای و پشیمان شوی
وانگه پشیمانی سود ندارد هیچ آنچه بیشتر کان ایشان بیاند نرخ کرده اند بیت
قناعت کن ای نفس با اندکی که باد صرح خاری درسد بیکی ٭ فلان است
قناعت نعمت پوست ٭ که گنج قناعت بلخ اند است ٭ که مرد انس
اما ده خوار اگر هوشمندی عزیز نفس بلاد ٭ در هر امید مجب تو مغرور
بودن و بلای خود و مفقود گشتن بچاه این دنیا فریبنده که چنین بنوده
سراب نمایش خاند در معلوم بود لیکن چه افظار داده بود تا ملی میکردم
ملک انتها هی بالی نادر خواب عزیز و غفلت مستی شراب بیفتاد دو چیزان
بیل نشیا گذری و چنین انجمن کند را بندی عمر نفسی بنفس غیر ضلالت
مها و بعوابت سرگردان و مقبولی دیدن آنکه مصاحب دل نصیحت تقصیر
نکردم واین سخنان گفتم و با آنکه میدانم بیت با هر که راست گفتم

فی الحال حاضر من شد : خاموش از همه به چه نتوان گفت : بادی
تو خود با خود اندیشه کن و شتاب مدار و مکن که شتاب کردن در
کارها از طریق حزم دور می‌ماند و تعجیل نمودن با حزم و عاقبت اندیشی
راست نمی‌آید شعر مکن در مهمی که داری شتاب زنهار تا فی
عنان بر متاب که تا کرده را نتوان کرده نبود چه شد کرده آنکه نکرده‌ات
چه سود باری بخت موجب تعدد مقلی اگر موافق بودی و تمامی المطلوب
را الا امید صلاح رای همت کار چون این اشاره موافق رای خود یافتم کل
توسل جسته مصالح خود بحضرت معبود تفویض کردم و در شب هفدهم شهر
رجب المرجب احدی و ثمانین و الف هجریه انتقال یوم بجانب دار السلطنه
اصفهان روان گردید بعد از ورود بدار الخلافه سریر ... کاد اولیا و داد
دولت قاهره آغاز کردم و آنچه در دست بود رسید به رسم ارمغان
و تکلّف بواسطه مقربان بارگاه سلطنت عرضه پیشکش این
ضعیف منظر انظار کیمیا آثار اقدس اعلی رسید چون قلم تقدیر
بر لوح قضا ثبت یافته بود و لکن سرگشته وادی حیرت در بلاد غربت
گردانید در موافق دلخواه صورت نیافت بیت با قضا کارزار
نتوان کرد دنیا و آنکه قضاء الهی به فعل یافته بود ندیده به بصیرت را
روشنی و مخفیان نخلستان نغمه سرایان ... بر ...

قضا و صبر

قضا و صبر که دست تو قدرت تغلب در سنج و این غافل هم چون نادان خیال
پست بر مرکب تمنا و هوس نشسته و همان خیال بوستان نادان در
عرصه اندوه متوجه بلاد هندوستان شد شعر با ندیده هوس
ده عنوان بیهوده و ... عمر عزیز و فضائل و مواطن ... در حوالی
ده علی و اعتکاف کرد سینه ناگاه فوائد سلب سر باد سایر زبان ابو
در فضای هوا او ... در جهان ... و الحمد ... عدل اشوب
و طبیب نیف سینه خود ... علیه ... از سلخ ... بلعقه از
جانب حکم کالمجبوب و حکمان لا الد از طرف دیگر دیده نوکر میلاد
بهمن زمین ... شعر سینه کوه انسان بوق ...
حال الحال : در فضای ... دیده ... حجم خاک : در چنین وقت
پناهی که از ... یاران ... بی ... گوشه که از ... زهیر
محفوظ ماند ... شد ... باعث ... ناله ... بیش و
هر لحظه ... ساعت و ... زیاده ... بیت شب تاریک
بهول ... و ... این ... : کجا ... ما مانند بر ... ستان
محفلها : چون ... باید ... کنند ... نسیم که آفتاب
جهان آرای عالم تیره را بلمعه جمال نورانی درخشان کرد ... : ...
تا نه همه عالم افروزد : ... سر از ... بر ... و

غرور سوار شده روی براه آورده و در حوالی دروازهٔ شیخ بن که کلیم ...
عیمان است مجمعه آسایش منزل ساخت بیت هر که جا این دو لکند
خوابگاه و پا بر سر ابد نشستند دنیا کلاه ۰ شبهنگامی که دماغ گیتی از
ماده غلبه سودا عیم وابد و چشم زمانه را سفیدی بیاض صبح چون
دیده ... کشیده نادیده ماند جمعی از قاطعان طریق طریقهٔ مذموم
خود را از دست نگذاشته تاختن آوردند از هجوم آن فرقهٔ شوم سیاه
خواب گران بر بینگاه دماغ مشغول که دیده بیحقیقتی لغزاد نهاد این بیدل
دل آنجا بی بعد ... انوشیروانی ... بر خیال که گفته
مخبر ساخته ... که ... از جثه جدا شد
کی محنت ما از آن قوم ... چون نخچیر شب شاه روی
بر عالمیان ما ... گشت در حفظ ملک ... براه آورد
بعد از آنکه به تلک پناه رسید ... تیره داخل افواج
گشته ... با این استراحت نهاده ... خواب بیخود افتاده بسر پی
بر نه که ... آسمان ... توانستی نهاد و تو ... فضای
سپهر ... بیت ... بستان ...
... مصر ...
... خواب ...

امده

امده ساعتی توقف نموده بر سر پیچه ... دانشکاهی کرفت و چون ابو سعید را
کلب حضرت اسد الله الغالب یافت ... انا ...
گذاشت بعد از نقش ... از خواب غفلت ...
قضیه مطلع شدند ... بتاریخ ... شهر رمضان المبا
... به سید ... اقامت نمود که بقیه ...
کرده حاکم ... از حال ابو سعید آگاه گشته ... تکلیف مجالست
مصاحبت نمود چون چند روز ... گذشت ... ابو سعید ... خصوصیات
اوضاع و احوال ...
بتاریخ پانزدهم شهر ... مصر ... صلی الله علیه و سلم در دوا
بر خون ... گذاشت ...
سینه ... تیغ و سنان ...
... شعر ... خونریز ...
... بصره و سید ...

در بیان ... عالیات ...
...
بصره ... هندوستان ...
... تعالی

موافقت همراهان بر جلادت مواصلت احباب و هلاک اختیار کرده چون نکبت
اخطار استغفار کرده در عهده نیکو بندگی که کما لا یخفی ظاهر بر غلط بر همت
عزیمت بالکام همت بر سرین ساختند مواضع هولناک خطر ایشان بند و خوف
سرها نماند بشید هراس از عظایم فتوحات دینی عهد که ابهت خزاین بابت متق
اجر بی نیاز گردید **شعر** هر که با همت دین بوده روان خود : بر منتهای
همت کامران شود حضور کعبه بنیاد صفا طوف الکعبه بدن باستان
مقدس منزلت رعب کعبه جو تبت شاه اولیا و پناه اصفیاء امام المشارق
والمغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
مایند با قدام بنیاد طواف انور ضوء حرم طواف بجای آورده و بعد آن حرم
واجب الاحترام کعبه اهل و اندر مسجد که ارباب بنیادات حق تعالی اهل و جمعی
صحبه و ملازمات و اینجا الان از حضرت وهاب العطایا مسئلت نماید و حق
بناء علی هذا تحت از توفیقات رحمانی تمام حال این خاکسار که حیث بود تاریخ
دهم شهر شوال سنه احدی و خمسین والف احرام زیارت کعبه دین و حمیت اعظم
روضه مطهره سلطان سریر ولایت و امامت بسته بعنان با دولت استقبال
کشاد **شعر** امید طواف حرم کوی تو افکند : صد داغ مجسم طایفه بر دل
ما زاد : لبیک زنان خون فشان سر کوی : صد قافله جان منتظر او دردانه
سمره نمره جمع و دل صدیقا گردد در کشته نشست : چون کشتی زخاصل نایدیان شد

دوگرم

جو که اب هم چون لجه دوان شد : دلها از آن همه دور از شطر فرات : نوعی که
ساحل حین رسیدیم : زدیم اسب با هاموی کشیدیم : والفاظ چاد
فرسنگ نجف اشرف بعقدم ساختند که سوق بنا رسیده طلایع ایشان
بیت و حضرت بارگاه نجف افلاک شان : محاذی غیب الهامی بنیان
بکمینی هوس این خاکسار میسازند **مثنوی** این چه در نیست کز رفرف
رسمش عیدما همه صفت بیمن : قافله او ادعای غیر از ایمان ما ساکن دوده
قافله کلیدست جناب خلیل : روشن از وحشی چراغ خلیل : واسطه فیض وجود همه
واسطه بعد وجود همه : شیر خدا بحر سخا کان جود : قطب وقت از اختر کبود
بحر سخا کان وفا و کرم : ساقی حوض طوبی بالغ ارم : مسجد معلای است نظر با ذکر
های سرایت انبکه تو با صفی : با بتوفیق که جامه حقی : مطلع از صولت آن
مشهد مصطفوی : بنیاد الحکام جای شد : در آن جمله صفات که زیارت
مسجد کوفه رفت بخدمت عالم فاضل متقی شیخ محمد بن علی النجفی الجامع که ذات
ملکی صفات نبوع جامع اضافه فضایل کمالات **بیت** بیت ملک مثل جو ذر آب
کل ولیت هوس صغر بلند از محل دسیله انفیا از کجو قلت که مفاتیح ابن رضا
مکاملات حدیث استماع نمود خلاصه مضمون آنکه در هوس چهار شنبه **شعر**
امام زمان هستند منتظر که کفه میمیرچا ال جوید : اضعف ضعفا قائم آل محمد صلوات
علیهم مسجد سهله و اکر دوستی کوفه است بعز تقدم شریف رسالت بحضور زمانی

سا انه ابن ضعيف استماع من واقعة اتفقت لكم شاء الله من عكرشي وما مكان شريف
من علماء وعدد من طوايف طاعات عبادات قيام عابد القاصد جايت مقصودين كثيرة
باتفاق جمع افعلها ووصلها وجعلها لذلك الليالي عشرين من شهر ذي القعدة الحرام فكان
مشترك ونظاير من طوايف طاعات من اخيهم وما قرب ابي عزيز بعض عمومها العالم
بخط شريف الحجاج قم كو حبيد حصص طلبهم موقوم ساخته وصوو قتا نا بنت
كه بنشسته ملو محمد وهي هذا في سنة الحكم في بعد الالف ليلة عشرين من ذي القعدة
الحرام كانت الاربعاء   مع جماعة من المؤمنين الاخيار منها سيدنا محمد سعيد بن
سيدنا محمد المسجد السهلة وزيارته فلما مضى شطر من الليل اخذنا النعاس فنمنا فمحان
من الايام ورأيت في الطيف انا بالجمع منتشرين في صحن المسجد من الناحية التي
التي هي مقام الخضر فكانما نحن على شيء طعام منا ومشي في طلبه ونحن ننظر الى الارض
وكنت اعقب الجماعة الى باب المسجد فبينما نحن على هذه الحالة واذا برجل عظيم الخلقة عريض
الوجه طويل القامة اخضر اللون واللحية فيها بعض الشيب دخل المسجد ظاهرا من اخذ في
ثم وقف فظننت انه هذا الخضر هو الذي لم يعلم به بشيء وهو يمشي وينظر الى
الارض فلما صار قريبا منا قال الحاضرين لان علمت ان شيء قد تقدمنا طعام لكم شيء اجلكم
حاجتنا اذا اردتم تنالون ما تطلبون انت واصحابك فما كنتم من قراءة هذا الدعاء
الذي اعلمه انت الله الذي لا اله الا انت مبدي الخلق ومعيدهم الخ تقضى حوائجكم
فتنالون ما تطلبون ومضى الى المسجد وانا انظر اليه حتى وصل الى وسط المسجد

ووقف في المحراب الامام جعفر الصادق عليه السلام وصلى فما التفت الى اصحابي
وحكيت لهم الحكاية وقلت لهم امضوا الى من هو فاتبعنا فلم نجده فلما
انتهيت الى المنام خبرت اصحابي مجيئه وما كنا من قراءة الدعاء
المذكور ونسأل الله الذي الفعول منا ومن جميع المؤمنين والمؤمنات
انه على كل شيء قدير والدعاء هذا بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
أَنْتَ اللهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُبْدِئُ الْخَلْقِ وَمُعِيدُهُمْ   وَأَنْتَ اللهُ الَّذِي
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ   وَأَنْتَ اللهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مُدَبِّرُ
الْأُمُورِ وَبَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ   وَأَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَارِثُ الْأَرْضِ
وَمَنْ عَلَيْهَا أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا دُعِيتَ بِهِ أَجَبْتَ وَإِذَا سُئِلْتَ بِهِ
أَعْطَيْتَ   وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَى
نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ   وَأَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي السَّاعَةَ
السَّاعَةَ يَا سَيِّدَاهُ يَا مَوْلَاهُ يَا غِيَاثَاهُ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ
نَفْسَكَ وَاسْتَأْثَرْتَ بِهِ عِنْدَكَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ   وَأَنْ تُعَجِّلَ خَلَاصَنَا مِنْ هٰذِهِ الشِّدَّةِ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ
وَالْأَبْصَارِ   يَا سَمِيعَ الدُّعَاءِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ   ومن ظاهر ان صحابا في بحث عبد الطالب سدنا فاذا بمهم اثاد
صرفت واستبشار وعد بشره وعدكاد ساطع كثيرة فانا فاضل محمد في كمون كان

خواب دیدم و سایر اصحاب را کشان کشان بعالم مثال بجهة نجف از خواب
در آمدم در حقیقت اکثر ازین خواب بیهوش افتاده بودند بهوش آمدند
و آنچه در واقعه دیده و شنیده بودیم بعینه سوقی که تحریر یافته بیان نمودند
هکی سید مواهب العطایا حقیقه بجای آورده در ما بعد طی تمام منقول حضرت
مخدوم بعد از دو روزی چند نفر بعزم طواف عتبه علیه حایریه آمده
کربلا گذاشته بعد از دخول بلد مشهد مطهر با دعای ختما تا دو روز
نیاز بر آن خاک پاک سودم مقبل کسی که بوسه بر آن آستان دهد و نماز
مناجات عرض حاجات که در آن روضه آیت سید الشهداء علیه التحیة والثنا و شد
حصول مقاصد نمود بیت هر که دعا میکند آنجا روات؛ هر چه بخواهد رسد
مدعا بات؛ چون دیده آنجا نشان نهاده؛ دست دعا در بیعا نهاده اثاث
فتان دو شه بکشا لبت حاجت خود از خدا کن طلب؛ و از آنجا به بغداد السلام
رفته بزیارت طواف روضه مطهره و مرقد مطهر اثاد امام همام هادی طاهر امام
ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام و امام کرامت نشاد امام محمد التقی الجواد صلوات
الله سلامه علیه مشرف گشته و آنگاه بابتداء آستان بوسی عتبه کعبه مرتبه
حضرت امام علی النقی و امام همام مؤید ابو الحسن علی الهادی و حضرت ابو محمد
امام حسن الزکی العسکری علیهما التحیة والثنا بموجب هر چه دل ... شد بتوفیق الله
تعالی در آن مکان متبرک شبی چند بسر برده و بعد از ... نمودم

نشسته

نشسته در عرض هفت یوم داخل بصره شدم چون هنوز موسم سفر هند نشده
در جهازات نرسیده بود در آن شهر رحل اقامت انداخته چون اشتغال اسباب
مهم خود بخیال هند در آن اثنا خام کرحکم وسوسه دیو نافرجام راست
در دل راه داده بود بیت ما الها الذنب هل نخیتم کرد ... سیمرغ کاد تعالی
با انجانب نخواهد شد. مدتی چند بسر کردم در آن شهر که هوای آنجا تند
هوا بود توقف نمودم که در آن شهر مرتبه بود که هر که در هوا نظر کردی چون
پروانه بسوختی و هر کس قدم بر زمین نهادی چون موم بگداختی بیت ذکر
آنجان میکند نقش کر مه؛ که لب از تاب او چون شمع میسوخت؛ ز باد
گرم سیدادی که بر بقعه بود؛ سینه دوزخ دیگر واقف خود؛ این غریب
تاب توقف نداشتم در شب محلی دیگر صورت نمی بست با ضرورت
در کوشش نشسته کار هر اضطرار کار خود بگویم ... انفعالات العجایبی
در نگار بخشید بیت هر شب از شوق وطن حال عجایب خویش
کار ما کنیم چو شمع و گریه تیغ میکنیم؛ و از غایت غصه دل در سینه هوای
نا ملایم امواج مختلفه بر مزاج این ضعیف مستولی گشته رو بعتبر تا
تا آنکه انواع امراض جاشت گرفته ... مطابق شد شب
هر شب ناله میرسد بیت میرسد کر دلم گشته زیاده؛ لبان فریاد در
شب بینم؛ و مدتی بیمار بودم تا شفا کشید موسم سفر در بار رسید لا علاج

ما این فاتران بتاریخ اول شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و الف ازلعد بصوب
موجه شده بود کشتی که در سفر آن در دجله غلطیده هر فلکی را زان جمیع
نوبحی و نه صحیح سپرده بود ابیات تدقایق نفسه مخصوص تمدی جواد شد
شعر کشتی نه که عهد نوحی فرزده ٭ مکان بفت و هزار مرده ٭ و عهد انجا
چوبین که سقف عهد بود ستون نمو بنمود داشته قرار که فقه عنان اختیار بدست
باد سپرده تقادیر با نهاد بیت وانند عنقبان کرده عمود عمادنا
از کجا مقصود با زاد تمنا ٭ در بیان حال مضمون انتقال الباد اهو سازند بیت
حتی عمر بو سایند مرغان چمن ٭ که هم او ان بهار دیده فصلی افتاد اشد ساعت تا
ملحظه بلحظه ترتیب می افزود دل غب و از دیاده میگشت بیت بر دن
دست دعا غوبش کردم ٭ کشید پشت دعا بسیوش گشتم ٭ ابدوستان بیمار دلی
کران علاج ما تو بیش شد و هم عمشکه از دعا و ضید و دیگر زبس کرهاد گشته
از علاج کریه و رحمت غفور رحیم با بید بجه فوت زبان کفتی داشته با شدن بیت
بحر خون سر شک خود در شته غلبیم ٭ بجز هوا حقی دیده و نگاه خود نمی بینیم
بیچاره مرد خاطر طمع صبوری اندر نقال ابد ندو میوه را بخشیده دخت عمر
بر پژمرده که عفاد تاد بطبع او پرتو شمع راحت بر روشن نباشد چراغ عمرم
روی بر دن آورد بیت ناسبک تبلیم حرمان اسا عز عیش ٭ مروند
جفا جام هادم بو سنگ ٭ چون کار از دست رفت و طاقت طاق کردید

روی تضرع

روی تضرع بر حضرت بینا نهاده البته تبو دعا انکار لطف الهی کشتیبان نمانده کردید
دست تضرع چه بود بند محتاج را وقت دعا بر خدا وقت کرم در دعا ٭
چون هکی خود و لمحو ذاه کرده بود بحکم امن یجیب المضطر سهم دعوت ما بر هدف
اجابت رسید چنانکه گفته اند بیت هر که دل از پاک باشد تا ملال ٭
امل آیدش بر سر ز حسنات ذو الجلال ٭ اندعا بیحزان خود بیکرانت ٭ فان دعا
نیست نمان داروست ٭ دانه دعا لحزمیکند چین نتمانست ٭ هم دعا دهم اجابت
انصفات ٭ پس از ان اسبکان او ابر عنایت مفاتیح رحمت کشاده شد و شربت
شفا الحق بحکم علی الاطلاق حرکات این ما از آن مرحمت ربانی الحجاب
ابو یابی صحت گشت قطعه تا زهستی مرز پیچان هیدا شد ٭ امید
لطف تو ما زمید در جهان نبود ٭ بعد از صحت کامل که از شفا خانه وا ظ
موضع فیض بیقین غایت شد بعد از چند روز سفینه فلک قدر مایل گشت
و نقدون ملاحظه کرد تاب شام سر فن به غرق کرد بعد حسین حیابی نباشت
در عرصه کشتی سکبانی عمر کرد اضطراب افتاده در شعل اتش تحیر
بالا گرفته متاع صبر بیکبار درشت بیت ابد جهان منم که حیله مخوا
با یاز ندید بعنف جبر بپایان نکارهم ٭ گفتم بصبر ساحل دریا شود پدید
اکنون شکست کشتی صبر و قرارهم ٭ انا موج ورد با ابراطیل العینها الا اخوند
مشاهده گفتم شعر چه عاشق مستند گفتم که هم جدا کرد مقصود ٭ چه و اسنم

کراین دیباچه موج بیکران دارد در دریا نایاب انشی در دست این صبا انشاد وجود
جواهر بر آمد چشمها آغاز نادر یکی کرده بلاغت خطاب گفتم ای نفوذ قیک که
نشانه حرص جمع سرمه دعا بنورد طره جمعک اقادی و تعلیق غفلت مدح حرف درین
خطر جمعیاک کوتاه دستی **بیت** من بوده‌ام و کلیچه در بیخ سر و سامان ؛ عزم
کرد نشان عاده و بلاد اکه خبر کرده و پر بودی بنیاد نسیم پگاه کذاشت دست جانب
بلندگاه قاضی الحاجات بر داشت و از حضرت انفیه ملتمس نمود عمل انا الحق
و نفیلی کتاب کشته حرص صبر و سکون بیا در دفتر و معکف **بیت** کشتی شکسته ایم
ای باد شرطه برخیز ؛ شاید که باز بینیم دیدار آشنا را ؛ و متوکل توسل جسته همگنان
خود بمضمون معبود مفوض نموده بقضاء رضا داده سر انقیاد بر خط تسلیم نهاد
مع بیشتر منکبه و کم کردکار کرد در ظلال الیق احمال العهد انشاء این احوال انا کما
ادعیه ولاینبئوا من روح الله تسلیم غنایت الهی در اهتزاز آمد و شاهجهان حد
ماندکان را مغطر کرد اید **بیت** نسیم باد صبا دم الهی اورده که روز محنت
غم در بلکن آورده ؛ لاجرم زبان حال بمضمون انیقال گویا گردید **بیت** چو
بختا پرچ باز نوبهان بود ؛ دم آن و بار یکسان بود ؛ بر بهار کچه جاده کارد ماست
معتاب بود انی تنگد لعمات و اجز کب با بهار بنیاما ماننده صبا در حرکت آمد
در انتها کنک انصاف بعید ربط نمود در صباح روز نا قتل جمیع صاحب سنه
مزبور به کرا قتاب لعناف حزب با وقت زماله از کوه کوه سرایند بدرگاه نمود

و چرخ الماس

و چرخ الماس کون خود را بعل و اطراف جهان نثار در ضمه **بیت** خود بسته ذ ذر افشان
خود پیدا کرده و دستهای شب لغز و ذکواکب گم شده ؛ لنگر قانت جهد بعبادت
سوختانند اخترانند **شعر** خلایق ز کشتی بر آمدند ؛ ز شادی چو کویم
کنجینه امانت کشتاد در توقف نمودن جهت بیعد و سوخت درنقش شاه جهان آباد
دل بمنزل مقصود مراجعت نمودن از جمیع خاندان کل لذایذ موی دوعیسی از نکوها
شتاد هو خیر لکم نیم لبنا دت شام جان بخشا انشاد وکان بلبل دعا فیض بر سید
که حکمت ظاهر الهی تواند بعمل عمر ابی و طالب مقاصد بکوه مکالمه و دنیا
جلوه در هر طلطلا بنه لعمت و عطا را میعاد نعمت بعقاب بیشتر اید **مع** هر چه
بیلوی اهل ابن ابتفا با کل خرادت و لبیادر در ذکر سبب ظهور ان آثار ذکرت
باشد در سبب جمیعت و کامرانی که موجب رضا ناموا الهی دو پیشانی بود بنظر خرم
احضرانا بن بحر بصورت احوال باد دکر چند نعوذ الله ید عمعلت و استقلال که بد ذا باید بابه
دیب عطیه الکال و باساط نخلت حناحای دربار به عرتبت زنا کاه کن قتا
کشته در نقش بحانب دار الخلافه شاه جهان آباد و حرکت نمین دار الخلافه
جیدا باد متوحد و عظام صید اخر الامور با محاده قیادر داد جنابچه فرموده انله
شعر در هر کار مسورت باید ؛ کار نجرو نیکو نباید ؛ و انفعا در قرآن مجید
بجهت موجب لنا بذ جهنت بنیاد تعال بعد این که بعد فلما جا و آمو منا
نجینا صالحا و الذین آمنوا معه برحمة منا و من خزی یومئذ ان ربک هو القوی

العزیز چون عهدهٔ بصیرت اندوز مولوی فیض انتسابه گی بنافته بود بو نوا ذوالهیبه یو جام
فرجام نمای ضمیر خبر تاب فرمان دست اعتصام در حبل المتین توکل استوار ایدوب
دواب عزیمت بقوت ما نفعی ما فوق اوی لله الله تکلف ایدوب عباخانه دیو عزیمت
نفس اماده خیام اوجا خطا فرجام هیولای سحری ها سعیده خیال خام بولنوب اثنا
وامضاء عزیمت دارالجانب شاهجهان آباد صواب جانبنه تباریخ منتصف
شهر ذی الحجة الحرام سنه ثنتی وثمانین والف اذبند مبارکدن عزیمت دوانه
کودیدعانا ایام برشکال وخجل لیبا ایکه تثاملنا ثبجا دیم به کم باد انث
نمادقا اثنان مضایق خلاصی مافتی صدره بو خالنا قاده ابلد جبین
نکشادی ظل مواحل مصیبه ده ساعت بساعت تکرار ایلکو بیت امانی
طالع بوکشته کم هر دونوا ده ره بطالی نمایدکه بلا ابیتعات شه حالا دیبا هاها
بلاماذات دراه منزل عاقبت دور وعدا ذاتا انواع افتقادی عجز ده ده
کشادبستن شد دل بحا بایدجا شده دید بر بوهکن بعذامی کاشت که
ساقی دهر قضی کم سرنهند دونی واجتنبده کاهی دهر هر باجلب بدلحت
وامیدوار بیت غمگین مشو که ساقی عمرت بجام دهر کرجاف لطف عیدهم
دردمهره مرعتاب مدام انت کرنه پوشیدن خلف حدلت لب نشاط بخشده
اعدونه دونو شیدن جرعه محنت اتلنحرت بابد شعر نیج دا حب
درکیتی موبجان دلی موخ قمرکم ابنع جمعان نکاه چینی کاهی جان بابند خلاصه

محن اینکه شنیده بودم که در سفره تجربه لیباد حاصل خود مولا بادی این تجربه دیگ
نمود که اکر بعنایت الله تعالی بحث یاری نموده بوطن مراجعت نمایم دیگر سفر
نکنم و تا صد وتی نمی باشد اذکر شه شغل خدمت قرار نکذارم دباختیار خود
دعلت شاهد لحیا و دوستان دا بحث مجاهد وعزیمت ببلدکنم دیگر مجاهد
عزیمت هو نکنم که دو شاهد دوستان نخوش لست مدام بلبلدا اعزنوکم اجیدی
حریف دست قضا دمتی نیست و جز اینکه کوه نه بحکم الحکما نحه چاره نه
سراوادت ماوا ستان نحصوت دوست کم هر چه بو بر ما میوعا دلعت او دیت
سعر ضد دعقال حال دعا اه انواجبان نصوت عابید کرده که مادیت منفقون بهره نالث
بودنی منقبتهای بنلت انتشارات وددونی بو بر هلالها کم هیچ نو بالث
ابرا سود نکرد ع همه عجیبنلت لست دیلت معرزیب این غافل مشغف
دد بلابایوان طعم نونی نکو چیده حالا هنگام رخم بنی لست ما یلای دد ب
دواحت لکن لیندما کونه نقد هجو محنت وغم بیت ایدل امروز وصل جیند
بکجنده اکنون نالم فراق سیاه بدحید محبت اجل کیبان ما کوبیان کخته
بلبعت حیا تلحده بیت من کیم تاعلت وصلش هو هی جا بشد صرا اینکه
ادعو دو بوش هی بیلیم منزلو جا بشد صرا اما تقریعا و بوی موا عدای ملال انداخته
وحالا دستنبد بعلدها من بتلاعت کمنا مات بوفکان کفته اندکه هوکه در دنیا
قانع نو خود طلب ضعفی نماید شابر کسی است کنوکه الماس بعد حذفات

نظر ش بوسیله بنگلو افتد و خیال البیاد می نمیت اندیشه بیشتر موجود تا بجایم رسید
که مطلوب بدست آمد اما تا باز آمدن منعقد نبود لاجرم بحرف تمام دوانکوه هلاک
بحوصله مرغان مقام کی همت **بیت** از زیاده طلبی کار نوا بد بنیان · سوداگر خواهی
ای اندازه زیادتی مطلب : دهر باید که یکی برسد مستا حرص و طمع خام است
بیت بکنند طمع کراف خان دولت : طامع همه جا اند هک و منفعل است
کودنی که بسلسله حرص بسته شد عاقبت به تیغ مذلت بجیب کور و دهر بیکر گوشه
شره حیوان جای گرفت سرانجام بوخالت منت حده شد العقصه **شعر** قطع
بیان نمود احوالی وطی بادیه مضاف ساختی · کرده و کلی بخت بدلادات رسید
در تقدیم ما بوقت اوقات مست : و بتاریخ چهارم شهر ربیع الاول سنه
ثلاث و ثمانین و الف داخل شاهجهان آباد شد با جمعی اتفاق صحبت
افتاد اما چنانچه میبایست اخلاص ایشان نبود مردمی دانا است بیت شاهجهان نیز سید
ملکه نفاق محمد که شیوه اعرابی غرضهم الذین فی قلوبهم مرض است ظاهر کرده
لاجرم مرد مهان چند روز اول خاطر انجمن انجامی متفرق گشت مرد مینی مرسی
سرعی شد نقل حکما که دوستان نفحت بکار ناید که دعوت همه دشمنان
دوست نماید بنا بر این جای دیدار استغنا کشید مضمون این نظم عمل نمود **شعر**
ما بی اذکر محبی که جز نظلش · عنقا شکار کس نشاید · مرصحبت خواهی از
طلب کم جز او ده بکنج مواد نقاید مقامات انیکی از اموایشان الثیان نکر ساکها

قالوا انعامی

نماد ان فیما بین بو اجداد او دو این ضعیف رابطه محبت بنگالی بحد کمال
رسیده بود و دوستی را اتحاد بمرتبه نشاب نسبت بود ما انعما بو اجداد
را قوام بوحضوری اقات حالا آیات الملاعم تمام واشت دفرد تحقیق بد الخطم
مخبو کرده بعلاقه ان تکلیف عود چون مجلس او د سید فرمود خصلتی
دید بوفا نفسند قبر داده نه دحلی ادخر کان او خوشحال دفعه احد بود
با اعداد داه کها جلیتی بوصف خدمتی عجب و تخت و کعبه و خود شتن دارم
مجبول علا لثعمان پادشاهی را کا بود اهالی که ملاف دمتی سابق بی نیاز انتظار
هیچکس را یاد نبود و چون رخصت شدم بعد از آنکه از دنیا نه ما یادی کرد ستحی
دهی دشت مدیده اثنا مدت نیسان شد حق اتقا الاملاح نقاد دسلام کتا
از انقداد محنول لحجوی ابی بکو ده باشاد جشیم وا بجوا ملده دوحب
مغرور مصحوب وجود انکه خفقا سراهد جا انتمند از دعقاد ملیم دراین
نقل فتیح راشعا نحو دساخته و کویا بکوش هوش او و نسیده کرمن
خاف فیه بیت از نواد حکمت الهی و ستر بها اسرار و عرف پادشاهی که
بلاد فتنه فتنه نیده بصرت صفت کردی دیبان ترحم تبعر فنی حنفات
میسر زبان معجز بیان سر دینقا لم مستکلم تخلقوا با خلاق الله فاطق
شد تعالی اشتغال همت دامنه کی بحق بعضی خلاق او رب للذین دانقاء
بدین سنت در صحبت علیا واقل حزبی که دومیعان قیامت سجده شود اخلاق

حسن نباشد و در حدیث آمده که بعد بسیکه مومن بواسطه خلق نیك درجه
یابد صبر کسانی را که قائم اللیل وصائم النهار باشند و حکما گفته‌اند
خوی نیك را هیچ دشمن که جز باخراج انتقام بر عنانك نرسد
در وی نتوان رسید جز بسلوك طریق آن نخت انبار بیجوابت
مدارا الملك انسانیت نتوان کشید بیت هرکه مدارا و سیرت نیکو ندید
آدمی از دیگران دور بود ؛ ملکی بود از نکو روئیست ؛ خوی نکو مایه نیکوئیست
و اخلاق ستوده معاونت نسبت بینه او را فواید دنیا است دنیا و محسن
میمانید خصوصا ازدحامت که حلم و تحمل مجاوز مانشاء و میقیاد ذمام قیاد
دولت
بقبض اختیار ایشان باز داده‌اند بیت خوی اخلاق کان دنیا دین را دولت
با صحبت خوش بود مایا دشاهی خوشتر است ازتماشاهی ازضام انعام الجاه از
صحبتی کاره کرده با خود گفتم بیت بصاحب نعمتی تو خوش روی
که از نخوت بیش اوز ده کردی ؛ اگر حاجت ندرکسی بود ؛ که از خلق من تعد
اخوه کردی ؛ و اغنیین مردم از اینند وفادار بی‌رسم غی کنند که ؛ توقع نتوان
داشت شعر هرکه از تماکو طمع دارد و وفا او در حق بیمحبت عیب
و در کوشه کاشانه خود قرار گرفته ؛ سر رشته اختیار بدست قناعت
محکم کرداد شعر بعد ماصحبت هذا اداولت
بلغا شیم ما کرم و صیمکیند ؛ عزیز مکرم مجالس آداب و مکارم اخلاق
معروف

معروف بحسن خلق و استقامت طبع و صفای باطن موصوف بود از انتقال
یافته بمقام حقیقی تشریف داد بیت ای بکوشش فتاده در پی
بخت ؛ جز قضا میل اسمان نیست ؛ بسیار دانایان با بجها و دولت
از فوت مکر وهدر محروم مانده و بسی جاهلان از جا سعداد بو سریر دولت
نشسته اند بیت گنج شاهی و هند دوفا نواله هنوز بیشه نیم نان قد هند
سفله و صحبت اهل دانش را ؛ لفاظه با ستان هند صرف مدت
که محافظات آداب نصیحت علما و موعظه حکما و لجب دانند تا از فواید
از انتفاع یافته عمر اندیشه بحر به رود کار بناه درسیده کار دنیا از دو عجب
دست غفلت محفوظ و مضبوط ماند شعر کسی را کو دو دل کیجو چه حرفند
که دل و نکت ظهور کوش بوید ؛ سخن که هرشد کو بند غواص ؛ بنهج رد
کف آید که هر خاص ؛ و دیار حکمی صدف اینها ان ؛ بسی در آکه یابی
ازنهان ؛ اگر عمر طولی خدایه ترا در فراغت بجهت زیاده طلب میکند
یابی یاد بجربه قبلا الکشت اینهمه تکده‌ها تشاهده میکردی چه بوده اند
بیجاره کسی که بحج چادان و لیقان ندرمانند کو ما نعمد ایشان سخن فنا
نفاط ایشان فی ضعف افتاده هیچ بخاطر نعوت دایا شخلو اسیك
دانند و رحمت نو حیب حال بدحمه که فیکوفیها انضاف افناستند ساده
نه اخلاق فعریکی ایشان خوش بود و عقب بیا اقتدا شایان باعد وابطه دوستی

ملذذ در قصیده بیت وبای حذف اولنمش کذا اشنا سخن خفیف : مکن ادعای خود
خایع کنی خواست دیمکدر : احسان در معرفت کوه شکست اولنداده مو دینده در
مذهب ایشان نادره احوال اولمشاسنده حق ناشناسی ده کرمست اهل کفران است
دوش جنونت جای نه ببینید احوال اوطحب جوستان کزحوالی محبت فراموش کنند
جفایله توان کوفت درد اشنا کوه کرده اید هیچ انیاده مکینله ایله جبرها
حاصل توان کرد بیت جفاست که درد فرق موطن بوسیدیم . انواکه حق محب
موطن شناسند ، وسائل الطاف امید نماند خامه کل حرف مالنعیم وخیمه کرد
فراخت حال اوساغر به حاده ده صحبت لا ادفر بغائب دوستی شیمه وقعات محبود
دحروم ناحته بیت کو بنشه هر مذاللذ تعلق . الذ خود خود بحر هر باجامه
زنیق صبا است که درد طویق عطاحوی نامت ملازم دردیله عا بندوست بوشاخ
هو نعمی و آفتدن طلبی که عالبا عاقلات ان و جانست مبالغه مطرف بعدی
دل غمی که ادان تمتع دیده ونیچ چیزی نافته بعیدی حاسلی مشاهده مکده
وسخی حضور مولوی که معنا خواهانست بایقال اشارت تمامست بیت ابن
فرد شوق جو هست ، کافی نفوز وشد ای بواده ، جون کلام حکمت لفظ الخطاب بدایعها
رسید کیفیت ادنی بیت کر از صواب طواب الیم اولذ جوابی مجلس انعم بیمار ابتهاد دی
امعان اولاقدرته ما به معتقدات اور دلری مکون و قضا بعد ابتعالی داخل ابرن
بیت مجرد رضا بقضا به خدا پسا ابد نعیم صبر بوقت بلا ضیفا شدید و هم چنین نظم

کسی دنخون

کسی دنخون وجو دم عشوه اند دیده که نقش شد حوادث دولت چون جرأت : منهم مدام
کرده طلبی شکوه الهی وشناخت قدر ونعمت ناشنا هی غفلت درد دیدن دام : واذنیه حرکت
ناشناسی پشیمان کردیده : والحال پشیمان سوزند ادی : دحر احتیاب بوملال هیچ موجم
التیام مجانبه تقابلده خاطر بولد مناسعد دهره حال باعث ملالند خاطم
خراشیده بیت بخجد بعد سخن ان ز گفت بیت نکاد بسته مندیش
ودل شکسته بدار کز آب چشمه حیوان درون تاریکی است بیت ملتبس تش دد
اذکوه بینا کصبره سخن تلخ است ولیکن بو بشر فایده . اکنون وتو فرصت است
کر نظر در عاقبت کار کنی دیدکاه نکنحا ان ترمو بیش لند بنی فور نکند نظم
در استحکام کار خویش می کوش . مکن قانون حکمت را فراموش : کسی کو کار دیدنیا د
سازده دنیای معتقل را اباد سازده دما بیهوده منزلن را متبدلان احتیاج مقید دیدیم
دکسانیکه انکار به تکار اول نبی نفذ آشنده دجیستان تنعم وما لداری تماشاکان
مشاهده کونیم ولذا بینت که کفت اند : فلک بر مردم نادان دهد زمام مراد . اثنا
تمام نجوده ملاحظه احوال نمای ابن سخن ان برخور مقام رضیح دبل خطاست
ما انجوچون تامل صفتیکه ما حوابی حقوق فرض بنت بختیم دل السمیع قول الضعفا
نمایی هو ساعت بو تن خیال باطل مبتلا نکنند انده فو امردهم باحد دنیا جمیع موطر
مکه کر دغول حوادث دولت نیز نسبت ظاهر بوده حسب مانع باید دبعد کان گفته اند
بیت کر جون با بی حوالت باغر بود جای . نر حکد کفتها جمعی ولی دوغو باید کسی

کہ صاحب همت بلند ناکامی و مشقت چندان در مقام اندوه و طریق و در خطر اضطراب
نفکند چه هر کجا دل کہ عواقب آن بحیرو خوف بصر و بن خواهد شد اگر در صبا دلی
ان بحیرو بلیغ اید بتحمل آن باید کرد و صبر هیچ کجی بیرنجی و کلی و بخار انادی
نتوانند چیده **بیت** مکن بنقص شکایت کہ در طریق طلب براحتی
نرسید انکہ محنتی نکشید چه این گفت و جو هری بدین لطافت با الماس
عبارت سلک نسفت گفتم سخنان تو را شنیدم و فواید بسیار دیدم و نفع
بلیغ ازان در ضمیر و خیال آوردم چنانچہ گفته اند حرز دلان مصاحبت
کردن و کلمات حکمت ایشان را بلیغ بفاد همت ساختن نشانه سعادت
و اقبال و دلیل وصول بمرتبہ کمال است **نظم** صحبت نیکان بود مانند
مشک کو نسیم مغز جان باید ازو فعلشان باشد چو جوی دانش دلیل و قولشان
باشد بحکمت راه برد اکنون تمام خیانت کہ اینچه صواب سخن و امر من این
ملال و حقدی این عدم تواند بود و بیان تو و اعلم و بصل نقصا بیح و دوستانه و بکار
غفلت کہ مرات علو اکر بنفاد و ملال اعرف است تیغ کہ بقیة و فتوای **بیت**
نه هر جا بخی باد کیو خویش بکو کہ بہ تیغ اند نیغ خوب و بلکه ببنت و فرود الیح
خاطر من عزیمت انست کہ امضه و مشقت و تعب کہ در این سفر حقیقت بود بواسطه
تو لحرم و عاقبت اندیشیست کہ بسبب طمع خام و سودای فاسد بحث چند
چیز از ان فکر و لقا افروخته و سوخته دی تو بلیغ رسید مصلحت چنان می بینم

کہ بر تامل

کہ بر تامل و اهمال العبد اصله تو کل سواد کشته بعد بولایت خود آورد کہ بودن
در وطن و با دوستان بسر کردن و نیت موجب جمعیت خاطر است و ذکر عیش
طیب عیش و انکه از این سیر و اسب خیال الباطل در جهان بگردید هیچکس نام
و نشان او نبود **بیت** هوا نکو کردن کیست بکلین اوج خواست : بعد مطلق
بکذر بکند ایام : کبوتری کہ دگر آشیانه نخواهد دید قضا همیبرد تا بسوی
دانه و دام و نیز دیگری در نهد **بیت** نقش بر آب است از جهان : خواه
نیک کرد خواه آسمان و کسی خطا المعتمد این است کل : جز بطریق محنت و غربت
نشد : هر چند کہ دو دکو بند از وطن مالوف نقل بطعمه بسیار صعب است لیکن
در بن بقا و فنا نسبتا جا در چو تماشا سخن ادیب ابجاد سید امحکم بود
کشیدیم گفتم **شعر** یا ایها الذی هم مقبلی بخیل در دهند : من بعد مقبلی ان همت با بیان
بعیم از این خیال در گذر نظر این اندیشه جست باید کرد با تفضل کو مکافات در عیان
تو فیق یابد شاه ... از او مکو هر چه در زیر پا بیا از این عزه ما نخواهم کشید **شعر**
کشتی صبر بحر با غم از و اختیار ایم و یا صبر بیم و عبادت با تکلف در کمر بحر جدا نت
کہ در این باب سخن ادا نخواهد کرد و گفت تا بکجا شاد و بیکار عمل نماید کرد تو در
بیت چند بود عبث باد در جا و مقام خویش : ببکش غم چند هر از او تخلیات :
سبب هر تو انکو کہ بر این هر ... در در این هر کجا اگر شب اید بر آن دست و چون
نخست ابا در دو نقش بیجان بدان الخلاصه با بیطش اکر امضا و ابا نغریب بعد آنتو

صورت یابد صواب بود که بعون عنایت الهی و با مداد حضرت رسالت پناهی
و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ستاره طالع نوبادج عزت
و اعتبار رسیده از این محنت آباد ظلمانی خلاصی یافته باشی حق تعالی [illegible] دیگر
خود یافتم از قرآن مجید تفال نمودم این کریمه بر آمد و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض الی آخره بوجه
ظاهری این کریمه آنست که می‌خواهم منت گذارم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران [illegible]
ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان و بگردانیم ایشان را وارثان یعنی فلان
و فلان که هلاک ایشان [illegible] بعضی کتب [illegible]
کرده شده که حضرت [illegible] قائم آل محمد ع [illegible]
از کتم عدم [illegible]
کردن حضرت صاحب الزمان [illegible]
همین امید [illegible] بالجمله [illegible] حضرت
[illegible] آمید [illegible]
[illegible] سرشته امید
[illegible]
سر رشته [illegible]
خیال [illegible]

عزت

عرضه ایشان حاصل کرده مضمون این غزل بیت حافظ شیرین کلام علیه الرحمه
غزل چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و محنت چو بر نمی‌تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم لاجرم
عزم مراجعت بلاد ایران را جزم نموده بتاریخ بیست و ششم شهر
محرم الحرام سنه اربع و ثمانین و الف هجری از دار الخلافه شاه جهان آباد [illegible]
توفیق سوار گشته روانه گردید بعد غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره به برهان
پور رسید و با خواهش بعضی از ارباب غرض [illegible] ولایت [illegible]
ایران [illegible] و حقیقت این مضمون بوضوح پیوست
شعر [illegible]
[illegible]
منصرف [illegible]
بخلاف [illegible] صواب [illegible]
[illegible] ربیع الآخر [illegible]
بعضی موانع [illegible] شهر جمادی الثانی توقف کرده بعد از آن
روانه حیدر آباد گردید [illegible]
از [illegible] شهر رجب المرجب [illegible]
رسید [illegible]

دست ادام غریب ؛ در شرب غم تلخ بود کام غریب ؛ گویند که از نوای بیغ
نیست هجه ثلث نیست کنان بتعب محنت بود شام غریب ؛ بعد از چند
مطالب آنا و انا فانا حسن کرد غالب لعده باپی بوصند ابهت داحلال گذاشته بود
از دو دهر اطلاع یافت دعب ملاقات محمد عبد اللطیف ادبیات حد نکلیف
نمود چون بمجلس لطیف دوی دید طلبا بر ادعی شعر چه دید بو جلد
سماحت ؛ قول تحب ایوان حاجت ؛ خیسی کرد دوی هر کز نبود طعامی
نشنیده لیمی که بعینا نخود ساق چونی بخوا طوس بونیک شعر هاتا
جاد بوج خبر مخجل ؛ چه کویم کون مخجل دهم سر مخجل ؛ عقل بد دانش و فهم و ذوق آب
او داجه کویم بیت اکو دانی بوعده بو فرو دید ؛ فنا داون تنک تعد دوزی
بجدی ؛ بنا دان انجمان نعتنعمساند ؛ کو صد جانا دعان حیوان عایند ؛ او اوقات
در جهان بسیار ده لحن غار جند دغا فل و خواه تحب بعد دان بکار معلوم نیست
جز نتایج اسماء معنت کیمیا کو دغضه جده صخ ایله ابله دخرابه بافته کیخ
چند اوضاع ابد ابقول مشاهده شد داوحرکات و سکنات وی نکبه نخوت
تمام و سید وافعال و اعمال و اخلاف شرع و صلاح دید جان اذ محبت او
فاهم او بعد گفتم نظم دنیا بادسا بان مدا بید امید که فرنکی بستی نکود
سعید ؛ ذبل اصل هی داشتن بوعظات دیده ابا شتن ؛ معنی کسی را بر نهکا
نیست در صد کفته چون نیم کو دادی نیست ؛ وعده کاشانه حضه بالی بحی و دود

مجید

مجید شعر کرده دامن کو نعم نظر طرفی ؛ امید محبت این نیع غاکلان
شده ام ؛ در دوستان دلجبار امخاطب ساخته مضمون این ابیات نیلی خاطر
حزین میجوید مثنوی نعم دایم بجای غنچه کل ؛ بو بوم در دکو بیان ناشک
بلبل ؛ حاجی بداد ام فی الحجاز خوانت ؛ نعال اواحد میر سکجونت ؛ وله
دادم مثلت بعد نشانا ؛ ذکا و بهنا دنبود تمنا ؛ وله در سینه سر کردان بلب تا
بعد کهواده اخوش کرداب ؛ بوادم ناله هر که از دل تنک ؛ نقد چون آب بخنک
لعل در سنک ؛ فند هر کاه موی ریدیم ؛ شود جبین جعیع مقراض موبیم دموج
دامن خونین بو بجیوه ؛ نمنکم در دهن حون موج تضعیف ؛ ملکوهم شاه و عدام ذهانتا
لوی در صحن خوبتر بساند ؛ سوم موی بجنب داجیم حون باده که کلام بر آن کمندی دل
هر خاده ؛ دیوان دیبه میکند ایمنیات دوشنبه پنجم عشر ربیع الاخر سنه حدی
دغابغنا الف حد و دسب ؛ شبی چون میکجو ذ سر دیر نبود ؛ اذان دود چراغ
وادی طوره ؛ شبی که دعلا الله ادسنه نفر ؛ در شر صبح مهر تابان شبی دد
خرمی چون صبح بو دوده ؛ فلک را انجمان کم شده دوذ ؛ دیدو بهوش کرد دانت
از خواب بلیکانا سحر چون سبک دخواب ؛ در دانت مثنوی بلخ بسر او تمدید او
مادا ادکر دعوت ؛ مانکاه سلطان تنا ابو سعید بنان درما غم غلبه کرد عطر جوامع ظاها
از اعمال صحیحه بعد گرجمی نحد بعد الحمد با محبت د نحو کلا انقیاد شرع و نظم دی
دنبعجه حصول نجات در سر کرد کلا ابناع دوای احمد و نحو ارتفاع در جانب شعر

دوات ظهر پناه بنوب حرم ، طفیل بهره هم عرب هم عجم ، اعنی سید انبیاء خاتم
رسل فخر کاینات و خلاصه موجودات شمس شهنشاه سریر جهانگیر که سپهر
افتاب سرپایش سرفرو بخشنده جاه رسالت و فروغ چهره ماه رسالت که حکمت
انگشت نوربار افلاک شکوه ساحت بارگاه لولاک ؛ بنوری که بمهر شده
خورشید ، شاهچون غنچه سرگریبان جاوید ؛ و در وی بنا ده و قدم مبارک آنحضرت
عفا و در کار چهره که بودی و بکف پای مبارک مشرفا بنده در آن اثناء شخصی پای مبارک
میکردند در حضرت خاتم انبیاء امد و در گوش مبارک ان فرود سخنی گفت و حضرت
با نفس انجناب بوجوات باتفاق یاران که دیده در این صحیفه از قضا شرف
بعد التحقیق بوضوح در پیوست که آنحضرت حضرت عباس بن عبد المطلب عم
سید ابرار صلوات الله وآله الاطهار بود چون در وی مبارک حضرت جمیع را
نشسته دید که یکی از اعوان دین بعوام بود دست راو دین گذاشت بعد
بیان میکرد خیر البشر چون دنیو را دید از دنیا بمبادا الحج ابا فرمود صاحب
سخن در گوش آنحضرت گفت بشنو نقل حضرت دست مبارک حرکت داده
معنی کرد یا او میکرد در خود دنیو و بعبارت کرده گفت اینها نموکون ومانع
میبوده بعد از ان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعت فرموده حقیقت در قضای
آنحضرت معرفت که ناگاه از خواب در آمده ملکوا ما ابن خطاب مخطی که در عالم
دو پای مخاص حضرت محمدی پناه سر در سبک بود که تکیه از بیخان نمایند از حضرت

داهیجت مسلک عبادات و نجات از ذنوب سیاه در کنج بود شمس
مند کوار خدایا اسیر و حیرانم ؛ شکسته حال عمل از نعمه دیو بشانم ؛ نوبایست
که بابت در کوی مبتلیم تو چاره ساز که من چاره مخی بینم ؛ بیا نگاه تو امروز امید
امید ؛ بفضل خلق که نومید بود بعنکوت نیام ، ایجان شوز ملتفات دوستان
دوطن ما الخ در عمل ابن افزخته در عمل ابن و خرمن صبر و تحمل بیکبار کی
سوخته اگر بموجب کلمه سرّ حب الوطن من الایمان سطر ای از اوصاف خطه
بهشت نشان نموده که ملدا ین خاکساد است مجری با بد معدود خواهند بود بر تمنا
سیاحان بلاد عامصار بر پشیده نماند که دار العباده یزد که بلده ایست که ملکش
چو صحن جنان کل اندام و خطه ابن خان نزول صحف اینجا حاوی دار السلام
از هفت اقلیم جز فضل عجایب از فضول اقبال اند اند در هوای عبادت بوطنا
باد هر روز صد جلوه و نما ز داد د شمس معتدل عالی که هم جو بهشت ؛
ناف مجمع بوخران در دهات ؛ ملکش ادرسته که هم چو سپهر ؛ ساحتش بر
مشاعل نور داست ؛ در نظر ساکن سواد بیا ، هر طرفی صد بهشت و صد حوریست
از فلک طالب علو ش را ، هر نفس صد هزار عشق و راست ؛ وا نتقار او مساجد
که در غایت لطافت و انتفاع است مسجد جامع کبیر است که اسما نا نعت است علیه
او استانه ایست که سه عادت و از کوه عرش کریم در عالست و کتیبه مقصوده او را
اکو طوخانم سزاست واز مزارات معتبره استانه منبر که امامزاده و الجب الاتباع

امام زاده ابو جعفر محمد است که معاودان دطر اجان ابواب فضائل عالی بر او فراشته
اند و در صدد آن بجهت شفای علل و امراض عباد معتقد صوفی و تش با نیای
دیده ساخته طایفه در صحن مطهرش بجهة لازم و واجب میدانند صفای
مصلی که هوای ملکشا است چون دو ابح انفاس عیسوی ریح افزا و فضای صحن
جان فزای بر ما نند ید بیضا معجزنما است صلای کلگشت بگلشن بشیر از داده
و میدان خاصه بادست عرصه خیال در جولان و وا میدان روح افزای نقش جهان
توامان مصور از نمونه فان جد جد علیه جامع جدید جلیل را از غیرت خلال
اهوستان در سلک عقد ذیل جو عاقب کوشان در صحو وجنت لباد نفت
بکلام و قلم نوی پیر در صفات ما غانا در مهبیا دا هوستاد چه نحریر بر تمام مخلد معطر
شاه زاده فضل بضاعتا از مادری محمد معتقد خافض الانوار سلطان نصر الدین
داد المحمد و اهو در محبت سلامی باد و ضمایر مطالع کتبکان ناپی اوراق بر رسائل
مخفی نماند که در سمت و سنه اثنی و ثمانین و الف هجری سکه این عز نیز طالع سر
گردان در خطه مصر و دحل اقامت گستر دیا انتظار سیلیت سفاین هند میکشید
و ندانستن تمام مآل حال و اوضاع خود داشته در معانی مجتب فیض ابن مطلب سعادتی
که از اهل دانش و کمال باشند کسی داده است مسلک صحیح غایات موهبت الهی
ساخت ملکشاهان بلدة از فرقول و وصول بو حلقه ادبای دانش و بو حلقه
اصحاب بینش اختر برج فضیلت و عقد الکی که هر برج سعادت و عقد گوهر خداد

اولاد فضلاء

اولاد فضلاء کرام حشاد و فقاد و در دمان علما و عالی نباتا جا للفضیلة و
النجابة و الی فلان مولانا احمد علیا که در نسبت نسب عالی و در نسب حسب متعالی
از فوق شراف حذا لعلا ممتاز و فاتق و از اکثر ابو کات و ماضات فضائل و کمالات
اماسته قطعات ریاض رضوان کرفتند اسم این جوهر کانی بر شجره امل الی امانی
مجان و رنید و غنچه امید در بوستان دل کلش امید شکفتن آغاز نهاده در حصر
چمن شاهکام بوجیباده مقصود و میوه شاد کامی بار داد دعیت ابیات بارب
خرم کند کما نمهای آمده هزار جان عنبرین کشته شادمان آمده و بنا بو انکه این فقره
احقر محجن انال المحیل که باب بدو در دادا لفتوحات الکلام بر نکه درو مبتهی بر لوح
سینه نکاشته و بمقال مود نت علما و خیار برا در حضر اختصاص بر صحیحه نجح ضحی
دولت حقیقی جود دیش داده مستمع و شادمان تجدد جلیل الجامع اوصاف حسنه
شناف ادب حب فیض اوین سهر و مکرمیت بوافکاه بر سیلک نما نکه چون قلم
سخنده دم با مداد و سخاف معالج نوع الاحمیز جمیع فضل کمال را در بهره یو بیسل
احمال در سلک تحریر کشید لازم مینما نکه سمه از الطاف نیاخ علی الاطلاق
که شامل حال دکا فل آمال الجناب گردید در سلک تحریر و انور دید بعض کمالات
امو زطالع غایت بی نهایت نفیو سیل در قدر نیز بیع او دا اناحل نجات نیل بنا
و خلاصا نقو در اوان هنگام طوفان حوادث که هاده توفیق کشتنا او دا در سفینه
امن و امان در سلامت نشانید مصرع هر که با نوح نشست چه غم از طوفان دارد

تبیین این عبارات متکفل رقم که شمایم رشحات قلم مشام جان فضلا آسوده
شمیم معرسا ساند است که از ثمره شجره دانش خلف ارشد افضل الفضلاء الاعظم
اهل علم و اجتهاد مولانا محمد صالح مازندرانی و صبیه زاده حقایق و معارف
آگاه قدوة علماء الامامیة دستگاه حاوی علوم مصطفوی جامع کلام مرتضوی
مظهر الطاف الهی مولانا محمد تقی مجلسی است که منبر شریف علیه امامیه بسبب
وجود شریف ایشان زینت یافته و کلمات دین مبین بر ترشحات سحاب
اهتمام و اجتهاد ایشان سیراب گشته در فضای بیان علل از نظرات اعتقادی
این دو بزرگوار فرخنده صفات در شفا و نظایر آن سر ایشان جنان ممکن
مهام شریعت بیضا و بطون اجتهاد ائمه هدی بسر انجام اقران عارف و فروع
دوا جلت عز ازاق هدایت ایشان حسب المشیة جمع عزیز و علا بوجه احوال
فوق بایات و چون بیان احوال و اوصاف کمال این بزرگوار کان ابن مقال
مقدور مبلغان سخن از حیث کلام و خامه آثار شان بیان اصوب تتمه اخبار
خلف الصدق ایشان انعطاف مید بر بینا که اندر شرح صغیر من خواهد
که مرید خفی جلی مولانا حسنعلی هم اخشاد خندی اثار مغاریف حجیات از ناصیه مال
هر بلعلاک معرفت انجام در نظر ارباب بینش پیدا شعر بالا سر زهوش میدی
میافت ستاره بلندی فی شایبه تکلفات شاعرانه و استعارات منشیانه از ذات
کلمات و اطراف جز مکان از تبادی آبا و حسن معقول شباب اعقاب تخسه صفا

مجلی

بجمیل کمالات مقصود داشته در ایشان ملحوظ دیده اند افاده که ری تفوق
در مجامع حجت از دست وسیع در فهم خدا داد از اهالی نعمان و بوجه سرابید
مسعدان صاحب کمال کردید بسبب فرق مکارم با خلاق محاسن آداب
مطبوع طبع کردید علما امام داماد او در فضل مجتمع فهم انجام کشتها الحجاب
بلا انتهای دین قیم و هدایت دلیل و الله یعصمکم من ذنبنا الی الصراط مستقیم
در داوایل ایام جوانی که اوان نشاط در کامرانی است بوطن اصلی که بیت الله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا بطرف حجاز توجه شتافته شرف کذاردن
حج اسلام و سعادت در حیات روضه مقدسه سعش و سعی العبری مظهر لطف
دوست که مقصود از خلق این خانه اوست بجا اورده و انبیاء و الشکر نوع جو
حذو سید الانجم بلکه وارد دین حاصل بوجود پیوست او بعد ازین باید از بسیار اصل
توفیق سواد کشته عمر و طواف عتبات عرش درجات نموده بعد از وصول بدان
مشاهد مطهر با شرایط و نیازات بجای آورده و چون عزا زیارت خانه توجیه
فقدان مقصود در ایشان هوا دلش بعادت بطن مالوف باز کشت نموده در
سنه ثمانین و سبعین و الف هجری بنو بنیان اصفهان در صفیر منیر بیغا
شده بی العزه تمام و الحاح ما لاکلام انعام الدعا المعقد اوانیت حاصل کردید
تکیه ان در ولایت در وصف الیه که فاضل عنایت پادشاه متعال بعد از
تحسه صفات تجدید تاییدی ما لک الملک لایزال اصفهان ذات یابد کان

مع توفیق رفیق و بخت همراه و چون جد و جلد الخان حمید را با و بهشت نیما
درود نموده خان عالی رفعت در وطن میکام خان که از افغانیت دستورجا
احتیاج موصوف نداده و مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده شرایط
مهمان نوازی بوجهی که فراخور همت عالی همتش بوده بجای آورده همچنین
قطب فلک سلطنت و کامکاری ماه آسمان عظمت و شهریاری کوکب دوره
شوکت و جهانداری چراغ افروز سند کاه اقبال معز السلطنة
والجلال سلطان عبدالله قطب شاه بوسیله حسن ارادت و صفای عقیدت
که نسبت با صحاب السعد الحقایبت داشت تکلیف ملاقات نموده
و بعد از آنکه آنجناب را بشرف ملاقات شهریاری گیتی پناه رسانید و ادبا
انواع التفات و اصناف بغایت انعام و اکرام نوازش یافته بجانب
شاه جهان آباد در حرکت آمده خواهش و اوامر تو لایت اعادم توقع و
تعظیم و تقدیم رسانیده آنجناب را در آغوش لطف و مرحمت کشیده
اصناف التفات و اعطاف ظاهر کرده امید بر آن ... چند مقتضی
حب الوطن من الایمان عنان انصراف بجانب ملا احمد و انعطاف پوشیده
غایت که دائم حرف از الطاف ... ملال اندیشید در ابو کشاد ... مقدار
اختصار نموده تفصیل وقایع مواجه و کیفیت احوال بغایت و مجاب
ما فتن از بحر بیکران که سیاحان عمیای تدبیر عمق مقام بحر نرسیده رجوع بعرض

الجناب

لجناب بعنوان خاصه موطاال بمجلس فالاعلی العقل احمد نوشته
سیما ابجهو هذا دهستان شرح پریشانی من گوش کنید ضرب
سر دستاران من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید داستان
غم پنهانی من گوش کنید غلام با خلاص جسم بعلا ذوات عبودیت
دنیا که بعرض بنیکان صاحب ولی النعم خداوندگار ام مد ظلال السامی رسانیده
که الحمد لله رب العالمین و بیامن توجهات افضل ... در جهات سلامت
حاصل است و حقیقت حالات نیاز بیت که در خط از عریضه ... قلم شکسته رقم کرده
و شرح انتقال الخر ... ان الی کثیر الاحلال آنکه تا بارنج اواسط
شهر شعبان المعظم سنه احدی و ثمانین و الف کمرا اواخر موسم حرکت ...
ولایت بود و شوق ملاقات ... در ساحل دنیا و آخرت
... حرکت ... گذاشته ... تقدیم
آمده عزم را جزم نموده ... در رمضان المبارک سنه احدی و ثمانین
والف متوجه ... بود که ...
خدا ناشناس ... شهر محرم الحرام ... بود
کردید چنانچه اسباب ... اسباب خود را متفرق
نموده ... موافق
... کشته ...

جماذی نامبارك حضرتی سواری بتول بوده ودر روز یکشنبه سنهٔ محرم الحرام
سوار شده بودم مخزن قسم که چهارشنبه پنجم سنهٔ مسطور واست انکو بعد استند
بعد انبیت ودوی دوز حرکت وطی بیت ودو منزل از ساحل بحر بود چهارشنبه
سنهٔ مسطور بود انکو بوداشته دروقت که وقت فتح جمعی دریا وبیت دوهفتم
سنهٔ مزبور بود قرب بیجاپشت دردو دست نشسته چهد بوسه مجلسی از یاران
یکدل عاشق بیشه چون گل حضرتی مجلس انعوستانه هوای بی انبیست چون
کلبولتری همکی سرگرم بادهٔ شوق واشتیاق چون عندلیب خوش الحان هم آواز
حونعدد هجران چون طوطیان شکرشکن زمانی یکی از مغنیان دردفراق عدد
دردفراق ومواهنك ساز نك مترنم باتمام اکه شعر کوهمین حدد درد
ماموصکین درکود ؛ کود اکو باز کنی سوخته بینی کفتم ؛ دیکری دردمان اشتیاق
منوای دامکی نغمه بیوجانکه بیت مواخذ ابوصال تو دلم عان ساند ؛ هوای
وصل تو دار دردل خراب ساند ؛ یکی درمقام کلیان نغمه ساز این شعر موشع
جانکداز دم توصیح لغو ودی ؛ کوقصه سوزم کوتنه بینم صبوم چه دوزخ نماند ؛ درمقام حجاز
که کفتم تو دیدن انجمنیم ؛ نه تاب وصل دادم نه طاقت جدائی ؛ ودیکری مایاز الحجا
درمقام کوچ این شعر دردج مینمود قطعه سوخت محرم دیدمرا بچنان بیکی ما که
دهم درمیدان کودل طپیدامد عطا بیکاکاه فلان کیج نقاد بدم کشیده قانه
عنادوفا پابیدا واهنك مخالف عراق ساز نمود واز جان سوز سوختی جماذ

بلند کردید

بلند کردید سرکین پکی بیعوض دعیده چه دید خرکشتی ما متلکلی جهان الیق
کوفت اقبله درمقعد دردا طفا ونایره غضب الهی سعی بیحاصل محض خلا
اندست نجات ما نخیبد اب بیخلد چون خواست جناب احدیت تعلق
بواقعه عدم اموال واسباب بسیار دحرق وغرق خلقی بیشمار کرفته بود
ابتها کا درغرق کرده باعث اندیاد مکوحیدنا شغل ودکو دید یفعل الله ما
یشاء ویحکم ما یرید سبحان الله طبقات کشتی اند دکان نجم مبلیح صفع
الذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم
یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون بکوبش ابنا بی هوش وشلهای دسیاهی دنقد ماری طلا و
نقره صدکی بکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم بیع
جمع بیرون کشیده بعد از ان بر بیابان جماعتی که هشاد نفر بوده بلحوذ دانیل حقیقت بوسه ساینده
درکنار دریا ماندند که خود اکران کرفته یکصد ویبیست نفر عبید ما تا بودند خود را
انبیج وعباد عشره ودو بوسه انکته هشاد نفر مفقود دسبك تمه دربینی کر کرحران
افتادن نکوه انفلام ودکیز ودره شعل سوخته سی حجبل کوه بکو عرق بحر فنا کردیدند
انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم
المفلحون این سلك عبادت شانها نپاینده شدو دردو دم شکل اهلیلجی یکصد
ویبیجاه نفر درین نقد با انکار جمع اموال قوم را الی فنا کشید سلك دالو الیه
وعباد باید انقضای المیه انکه دهنت الش بود انشر ابواجنبد انادخاطر معلم

محو نموده و هوا را چنان در هم کرد اینک که اکنون چنین تیرگی در بغداد آه
سوختگان در هر دم چنین چند دفعه از آن آب خورده باد تیرگی هوا به مردم
اول حال هیچکی پیاده [illegible] نکرد تا بیخ بود به [illegible] چنین در بعینه فقها
روحیم کیست [illegible] [illegible] [illegible] هنگام [illegible] نموده دور
دشمن را به [illegible] هذا یوم یفر المرء من اخیه [illegible] [illegible]
[illegible] هذا یوم لا ینفع مال و لا بنون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کینان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تا سینک [illegible] [illegible] [illegible] عظیم بود [illegible] هیچ کس را امید نجات
نبود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مطلب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بصباح نخواهند رسید
فی الواقع [illegible] [illegible] [illegible] خلاص [illegible] [illegible] [illegible] نموده
[illegible] [illegible] [illegible] هیچ کس را نجات نخواهند بود خلاص [illegible] [illegible]
مغولان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] [illegible] [illegible]
ماندم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

منتظر قدوم

منتظر قدوم [illegible] [illegible] [illegible] مشغول [illegible] [illegible] نموده [illegible]
دیگی به قرب مقام [illegible] [illegible] نموده کلمه طیبه لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین را ورد خود ساخته [illegible] [illegible]
اقتاب [illegible] خطاب [illegible] لا [illegible] [illegible] انا لا [illegible]
فکیف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیت [illegible]
کشت [illegible] [illegible] : [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شعر [illegible] [illegible] [illegible] : [illegible] [illegible] [illegible]
القاسمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جهان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهان
خصوصاً [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محبوب القلوب
مستغنی [illegible] ابو نظام الدین احمد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بالجنة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تمام بر بوده چون مشغول بر دیوار بود هر جا که همراه ما آمده بودند صاحب ما
بجا آورده به حال میبردیم ما را مرض شد به بیماری فرنج حینیانه که قریب
در حوالی مصطفی نام موضع واقع شده از راه حوایج هر کدام بر خوردیم
کوهستان در میان [illegible] انب بلک گرفته و شدند پیاده در حال بی‌جان
جان بسته بر پشت کوه چینی [illegible] با پای [illegible] در احوال بی‌جان
حال [illegible] با تفاق که بیت امروز شکسته حال حال عاشقین و ماها
غریب عیسی کوی آشنا مبین ۰ با تفاقاً که عبادت از مخدوم معین الاسلام محمد رفیع و
سیادت و نجابت پناه میر محمد مقیم شیرازی در سیادت و [illegible] از
سوی [illegible] محمد صوفی [illegible] قهستانی باشد موضع خیابان که [illegible]
قلت [illegible] بعد از سواری با الکه با او برخورد سوار کرده بر پیاده ده
فرسنگ [illegible] از شب مانده خسته و مانده به منزل [illegible] بعد [illegible] آن شب [illegible]
در ده بوده [illegible] تا قریب شام
روانه شدیم [illegible] چند [illegible] شد خصوصاً که [illegible] باد
چنان بود [illegible] که [illegible] گرد [illegible]
که میر [illegible] فلا الصبیح لهم ولا [illegible] نگاه داشت نصف شب
[illegible] در شب [illegible] داخل [illegible] صبح [illegible]
شده خانه گرفتیم بعد از [illegible] و قلیلی هم [illegible] خرج از توا که

والاقل

والاقل [illegible] سر انجام خود نموده با [illegible] که [illegible] حصین [illegible]
[illegible] سان [illegible] خواب [illegible] وقال الحجام [illegible]
دیلت [illegible] که [illegible] خدا [illegible] سان احوالی فقرا [illegible] کرفند [illegible]
کما [illegible] لیکن [illegible] اکتفا [illegible] که [illegible] هم
[illegible] سه شنبه هفدهم محرم الحرام بعد از [illegible] تا
[illegible] جمعه [illegible] هفتم شهر [illegible]
وقت طلوع آفتاب داخل [illegible] الحمد لله رب العالمین تا [illegible]
[illegible] سال [illegible] بیت
[illegible] هاتف [illegible] گفت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] الفتح [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] حلال الدین [illegible] شاه
[illegible] فضلاء انام [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] ابواب عنایت [illegible] الواهب [illegible]
[illegible] مفتوح گشت [illegible] بود [illegible]
چنانکه [illegible] اعمال [illegible] داشته [illegible]
مکان [illegible] طلب [illegible]
رسد [illegible] مطلوب [illegible] گفتن [illegible]

حال پایه بوسنلت حادثه املیا دنجه نبا بد شد نعل که اخر الامر طوطی
سمت سهولت پویا ابراهیم خلیل قا انتش لقا و نمود دا ما قبل امر ضاد
تسلیم ونیتی نهایت خطاب مستطاب یا نار کونی بردا عنایت سبحانی صدق
مباق محضوف اسماعیل قا قربان قربان دا وطبق امر کوید یا ابت افعل
ما تؤمر کوعذ انیباد تنها دو تقا تنها افواه عاطفت یغدانی انا فدیناه
بذبح عظیم بهجات دونر کا دعو نتافت یوسف صدیق ناصیه اخوان اجمر
عطوف یعقوب وعدیتنا دیدیده عزیز عزیزی مملکت مصر بو نسید سلطان
ما اللک اصطفا علیه الف الف من الصلوات قطعه شاهنشاه انبیا محمد ص
ماه افروز افتاب صند ضوان مصحف الهی : سرخیل مغیبه قسیا فاکوب عزت
نکتید نسیم فیعید شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بو بوجه دایه فتح ابن صالت وذنب
مثنوی بواه عاشقی هر کریم کام : مدنیت بی نصیب کلام : چار علی
ازفرمان معیم دنر پیچیده کرد سر کردن کوی : دیگر چاه یوسف : مواجد
ببری چاه یوسف : لی انک انجام تمام ظلمت : شو سغاد عالم افروز
وجمیع ضیر مهر ایابت دانش که کلدسته باغ افرینش محجوب
دمسود غانک حود حیرکیش لقفیح اجله شکار داستان ملایات شیبان
سلطان بایکاه امامت افتاب اوج کرامت شعر امامی که خال وروش وله
خلایق عزیز کان ملایات : اعنی سلطان علی موسی بن جعفر انشهنشاهی که

خوانده ام

خوانده
خوانده اند سلطان مهر سلطانش صلوات نعشعه
انوار هر لا المخصوص اوست و صانع هنو تعلیم صانع نکاد
ادراف کار افلاک خطه خاک بحمد المخصوص تاد بعض
داهل بیت که اصلوات اشعابه کمال انشا عدل وحید
این فقا کا تعجب صغیر و کبیر دم
ابا معزز افاده انواع کشیده کاه
این معانی سید فضل الهی نعمت
انجام دست انواع نکاری حانا
اکرم لطف توفیق تا الکه
داه صواب : اخر مقاد
طلوع انوار الهی عنایت تعالی
نضادت یام
شکفتن عالم صورت
دست معانی ظاهر که هر شاه که
ادخواب خانه عدم یا موجب لاعون عالم ظهور
هشیار کتابه اضطراب کشید و توقف کرد
ابا یافت بیست و هفتم رمضان المبارک سنه ست

در ثمان و عشرین و الف این خفته خواب غفلت سر به بالین راحت نهاده تن به بستر استراحت
در داده تا گمان در دیده خواب سعادت احتجاب که خلوتخانه غیب عبارت
از آنست مرتفع شده مشاهده نمود که افتاده دست انداخته در تنگنای دره کوهی
افتاده و چندانکه سعی میکند قیام نمیتواند نمود ناگاه قطعه چنین در
خواب چون نو دیدم جمال ساقی کوثر • علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین حیدر • که الحال
بنگاه دلفروز طلعت جهان افروز روشنتر از روز نموده دست کرم گشاده و از روی مرحمت
دو دست بجانب دست این خاکسار دراز کرده بمدد دستیاری از خطر کشاکش
این افتاده را گرفته از آن کوه بعید در تخت زمین گذارد شعر بوجهت
جاده سجاده شد مرا و جای طاعت گان شد • تو دیدی که گشت بخت بلند زخوب نیستی
خاطر اغناء نمرود بود او که مژده شاید • نظام مدت واقف کلاه امانی و علی
الصباح که در زمان تالی لا اصباح چون جهان را بمدد شیدا بانتها مراد خود ساخت
این ضعیف شکر و سپاس الهی کا داسمان در زمین بجای اورده تا مکث بعد از آن
گذاشتنیان باز احمد صبا حضور رب العباد گشاده همت بر انجام مرکب مصروف
گردانید در روز شنبه هفتم شهر رجب سنه سبع و ثمانین و الف با صفت اکثر بلد
اردشیر ملک متعال بمرتبه اما لا بمرتبه مطابق بعده شاد آب گردید
از خیر دارالبقا از روی عزیمت بجانب دهلی معطوف گردانید و از محنت راه و سبیل
سحرگاه نشسته صحرا و بیابان را با خاطر فرح و ملک شادمان بامید وصال تمنا
قطعه بکرد

هر ایامی که جهان مدید بلند میزند نشاط که خاک دلکش سعادت بحر به مبارک بعد روز
منتصف صفر ختم بالخیر والظفر سنه ثمان و ثمانین بعد الالف بعد از الفتح اجمعین
که دوران اوان از یمن مقدم شریف نغل پادشاهزاده نامدار کامکار آفتاب
تابان فلک بختیاری ماه درخشان سپهر شهریاری قره باصره دولت غره ناصیه
سلطان نونهال گلستان الهیت نور حدیقه شوکت علاء الدنیا والدین سلطان محمد
اکبر پایه قدر اولادان نبوت است که قوائم ادیان از کردن ملکه نسوان
بعد از انقیاد عشر اوصاف ایمان کردن عترت اقوال او متعلق عزیزه
دلنشین روز گشت واقف نشان سحاب معدلت سلطان سکندر نشان
ساخت از آن بعد نظام دعا از فلک هفتم در گذشته بود رسید در دهانه روز به
ساعت بخت فیروز برملا انتظار کردن از بیت خاندان حضرت صاحبقران
استعانت التفات دعایان فی نهایات شامل احوال که عبید صاحب الامر عالی
متعالی دعا بر کاشانه خاص بعینه از در جرگه امرای کرام و منصبداران ذوی الاحترام
جای مصر بیست و در حضور همین ماه در وقتیکه پادشاه اقلیم و جهانبخش
بیرون دولت کردند بر آمد اطراف جهان را بنور طلعت جهان افروز روز روشن
ساخت پادشاهزاده صاحب اقبال بیادگاه جاه و جلال الحرامیت بوصلت کامرانی
فراد گرفت بعد نوا التفات باحوال که انخلال در درون تو عنایت الله تخت خیر را
بمنصب و عهده سر افراز کرده اینجانب بنهایت مخاطب فرموده و هم در آن ایام ولیعهدی

ایام انخلاص اولاد سلاطین نامدار بجانب شاه جهان آباد حرکت آمد
و از انجا مواکب کواکب احتشام بطرف دار الامان ملتان روانه گردید و چون
هوای اعتدال ان دیار بمزاج سبزی پادشاه زاده صافی ضمیر عزیز گشت و بلح
ایام ذوالفقار الغضب جاه و جلال بعد استعداد امت غنچه دلهای مشتاقان نسیم عنایات
تبسم اغاز نمود و اموال لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نزول جلیل
مانند نور از خاور ابواب باز کشاد   دمید صبح سعادت ز مشرق امال سپید
شده دولت نهال اقبال   یعنی مجموعه هستان بدفعات در روز هشتم شهر شوال سنه
تسع و ثمانین و الف هجریة النبویة ندیة بمقدار مجدداً ملحوظ عین عنایات منظور نظر مرحمت
انتصال الحسنه ظلال الهی کامگاری که مهر منیر در سپهر حسن صباح اقبال او مقتبس
دلهای جهانیان او مهر منیر در محل بلند محل و نور از ظلم هفتم هر شاه جهت یا سبحانی
کامرانی ابواب اتحاد مبتدی ... کاید گردید بمنصب جلیل المرتبه و ...
سامان سرکار نواب معلق بتقاضای ... بالقاب اخبار بالعقبی الزمانی شاهزاده
علیه عالیه متعالیه بلکه محل خاص پادشاهزاده حشمت ... معزز و مخاطب خان
سامان مخاطب و ملقب ... پناه لاتق العنایه و الاحسان بین الامثال و الاقران
ممتاز گردید و ... ابن ناجوز لخلاص خاص ... چون ... واسطه ...
در ... مقام در سلک ... جوش ... سر راه ...
کوکب ... انتقال ... ایام ... فارغ

قلمان

قلمان کرده ... که ... هست سر ... که خدا ... هست دیگر
قلم و ... که   ... عاقبت ...
... هر که ... بالا ... خواهد
... بنا بران ... خوش خرام ... در میدان عرض حال ... دراق
بازمانده ... بیان ... تقریر خاتمه کتاب در شرح بدایع و غرایب ربع مسکون و
عجایب وقایع جهان ... که در این خاتمه ... که بدایع غرایب ربع مسکون
بعد از حمد و ثنای ... غرایب ... خاتم انبیا و مرسلین ...
که عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کون ... جمیع این ...
بیان ... مکتوب ... کتاب افادت
ایاب جامع ... که بعضی از ... خاطر ... باشد ... فصل
... تعالی ... العزیز   ... افضل ...
... ثنا در خاصه غیاث الدین محمد بن خواجه
الدین خواجه برهان الدین محمد ... خاتمه کتاب افادت
ایاب ... بعضی ... مؤلفات ... کلمات
وقایع نگار ... حکما و ... فضلا ... اقتباس ... بعضی اتفاق
داده ... مشرق تا مغرب ... یکصد و پنجاه و چهار هزار فرسخ
و از انجمله پنجاه و ... فرسخ ... در میان ... و چهل و شش
هزار فرسخ ... و چهار هزار فرسخ ... سه هزار فرسخ ...

و پنجاب و یکهزار و دو فرسخ دیگر زنگبار و چهار هزار و دو فرسخ دیگر حبشه و کلیم کوهستان
و پنجهزار و دو فرسخ دیگر یاجوج و ماجوج و دو هزار و دو فرسخ است که قدم آدم ع بر آنجا نقش است
و هفتهزار و دو فرسخ است قاف تا قاف و یکهزار و دو فرسخ دیگر معادن یاقوت احمر و
اصفر و دو هزار و دو فرسخ دیگر ولایات اسلام است از حد شام و غزنین و خراسان
و ما [illegible] و دکلان و آذربایجان و نصفی از کره زمین در بحر اعظم که آن را
[illegible] خوانند مستور است و نصفی دیگر در عالم نمایش و ظهور دارند و
معمورست بعضی که انوار را دریابند و از این نصف که مکشوف است نصفی که از جانب
جنوب افتاده ویرانست بی از جهان بحر [illegible] دیگر بحر محیط دارد که آن ربع
مسکون در شمال خط استوا است که حکما در سطح معدل النهار [illegible] در وی
زمین از شرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که بر این خط بود شب
و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل دارد [illegible] وقوع یابد
دو بهار و دو تابستان و دو پاییز و دو زمستان و خط [illegible] اوقات و اوان [illegible]
محاذی و بلدان [illegible] بنا بر آن جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن
رفته اند که معتدلترین مواضع جهان خط استوا است و ابتداء از خط استوا از
شرق اراضی چین است و جزایر [illegible] کند در جنوب بلاد چین و کنار دریا
و جزایر [illegible] که آن را ارض الذهب نیز گویند [illegible] و شمال سراندیب و میان جزیره
کله و [illegible] و وسط جزیره [illegible] و شمال جزایر [illegible] و معظمات بلاد [illegible] گذرد
و بر شمال جبل قمر [illegible] و جنوب بلاد سودان مغرب [illegible] تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما

ربع مسکون

ربع مسکون را از آنجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم هفت بخش کرده اند
و هر بخشی را اقلیمی نام نهاده اند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد
و عرض اقلیم اول را که متصل بخط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه
مشتمل است بر بلاد عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز از سایر اقالیم زیاده است زیرا که
محتوی است بر صحاری و بیابانهای بسیار و در صور الاقالیم و مسالک الممالک که جمله
ربع مسکون صد ساله راه است چنانچه هر روز قدر [illegible] باشد بقدر طاقت
طعام و شراب [illegible] است [illegible] از آنجمله هشتاد سال راه [illegible]
و بسبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و از بقیه بیست سال راه چهار ده سال
که [illegible] از طرف شمال هفت سال راه [illegible] هوا [illegible] نتوانند بود
و از طرف جنوب هفت سال راه بواسطه گرمی [illegible] نتوانند زیست بجز
شش سال راه [illegible] و [illegible] را هفت اقلیم خوانند اما اقلیم اول
بزحل منسوب است و مردم اهل این اقلیم اسود اللون و بلاد [illegible]
[illegible] و فیل وحشی بسیار داشته و مردمان آنجا [illegible] اصناف
و فیل [illegible] استخوانها [illegible] نهایت [illegible] کوشش [illegible]
[illegible] بنهایت [illegible]
[illegible]
مسطور است که شخصی از حضور [illegible] حکایت کرده که [illegible]

که هر جا که بگذرند بوی مشک بوی بیضه نو دیبوی که بنجم هالی انجا ما بقصد بنا الخرش
گذشته بعد از تحقیق حال آنکه هر سال که جواب داد که در او وقت بقا
بواسطه عقد سلاطین و امانت عمال بفتح کوه باقی بر مرتبه مسود دانگها
آنکه در حضور می‌بود ایلچی است که هرکس آنجا از ایشان بیاد شاه مختصر کرده در باطنشان میچ است
درمیان حضور بوده خانه و مردم انجا بعد معین جمعیت اتصاف داشتند هر شب
تعالی ایشان از شهر بیرون نفر با هر که خواهند خوش و آنید شهر هوا مانع نباشد
صبا شهر دست شمال یا بیضا دخو نکوار و اشجار میوه دار و ملوک و درختان مادر شهر
در دیگر هوا معتدل بلاده بنا شده بانی ان سبا بن یعرب بن قحطان بوده مهره و داخل
مواضع بوده است در آن موضع درختی است که در ما همها صحرا و از ان درخت چندان
آب بیرون که همه حوضها و اوانی نماید و چنانکه گذشت تا شهر را بانقطاع یا بحسا
بانتقال بعد بحول باشد چنین حکایت آنجا عن بن لیث در لحسا بلکونت بود که مصعق
اهل انجا بر جمیع آمده اسب جوانکو اندخته در مردم و بالحواف از اسب داده نکشاده کنند که
اسب بجیف ابدم ماه دام که اسب و اسب با شد هاوان بوزن ربیعی بیاید در دو ماه ملک
معادن زر وجواهر بسیار داشت و لعبة الملک بغداد و صحرا چنین بیاید ابو داتا بوی
نداشته باشد چون ناضر را از آن موضع جای دیگر بعید بوی دهد و در بعضی اوقات
چنین طاعون است که بسیاری از بحرک است و ممالک اعلی ساکن و اندو بوسلت اهدی
بیرون و سپر بی اندر بلاد خدا معین شد ابد در بعضی آنکس حکما منظور است که در

چین چهار ماه

چین چهار ماه راه است و بیست و پنجاه فرسنگ در آن داده اند که از این قرار
طول عرض آن مملکت هشتصد و پنجاه هزار فرسنگ بوده باشد و بیست و چند
شهر در زمین چین است و در کتاب هفت اقلیم است که ابتدا چین بن نوح
بن یافث بن نوح است الاقلیم الثانی این اقلیم مشتمل بر ملوک است
دلون عامران بلاد بیابان محیط و سواد باشد مکه معظمه را موضع شریفه
ام القری گویند بجهت آنکه زمین را انحنا از اینجا کشیده اند و امام الاعظم
نعمان ... بیش از طوطی ... خلاف بحلف المذاهب معروف
و مجاوره باشد و از عبدالله بن مقول که هیچ جا از بهشت در دنیا نیست
مکر حجر الاسود را که فرا اهل شرک انداختند هو هلیل در بعضی که ادامه
کردند کسنه صفا یافته دیگر از مخصوصات مقام لا ازم الاحرام حامد فر ... بت
که از زمین مقد حضرت اسمعیل پیدا شده و لطف حوامر اینجاه مقبولانکه
هم خانه است و اسیران صحرا اند کرسنه راهم سیرو ارجوع الطنان ان
میسا نعمه انجبال الکبه یعنی جبل ابوقبیس است دو صحرا اوثام سیابشد که هر که
کلهم بحان بوسر انکو بجهنده را و الحجوه از حدد اصن با شد طیبه مشرفه
در تقسیم الایام نامش یثرب بوده بعد بیت غایط انوا ما نماده در رسول ص
از بلد طیبه مدینه طیبه خوانند مسجد النبی حضرت ... مرقد منور در آن بلده

شیرین است انجا و انکان ثمر که انکه هر غریب که بدان انجا رسد بطعم خوش شود
و عطر در ان ثمر بیشتر بود و هند از مواضع دیگر هندوستان ملکتی است در
غایت طول و عرض و بعضی از حکما و در باب مسافت زمین هند در تطلعات
خود ذکر نموده اند که چهار ماه راه در چهار ماه راه است و یکماه راه در جنبت و پنجاه
فرسخ قرار داده اند که از انواع دیگر ابعاد فرسخ زمین هندا است و بعضی از بلاد ان
داخل خط استوی و اکثر معموره از اقلیم اول در دوم و انکه از اقلیم سیم و چهارم
در مذاهب متوطنان ان بلاد مختلف باشد و اکثر بت پرستند و انعماد و معبود
حقیقی که می‌کنند در هند حیوانات غریبه لا اشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود
در هند درختی است که میوه شیرین دارد در طعم مثل کبوتر و فاخته و غیر ذلک از ان
میوه خوانند و بعضی گرفته مار و صد از موقال کرده و هر جانب در سامان درخت
افتاده باشد از عرض مارا من مانند دبیقه طعمه حیه شوند و دیگر از عجایب هند
شهر است که چون غریب بدانجا رسد اصلا بوجاع کرم و تقدیر نیابد و هرگاه
از انجا رحلت کنند بانجا الحذ ایبه صاحب الاخبار اورده است که در اقصای بلاد
هند زمینی است که درخت ان مانند انجیر است و نوع دیگر از مردان در انجا پیدا شند
و بهیات سان و شکل چشم و بنوعی و هوای ان موضع در غایت حرارت است با ان
انجا نوان در دوق ارتفاع افتاب بر زمین بخشند و در وقت احتفا انها انجاد

فرصت

فرصت نگاه داشته با باد و باران برق دیگر از ان صحرا بیرون ایند
طیانا اکو بان مردان در چاه شوند لغو ستان نجان در دو نشد از جمله
نباتات عزیز از ولایات یکی برگ تنبول است و ان مشابه است ببرگ نارنج
در اکثر بلاد عرب و ملک هرمز ان برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول
انچنانست که مقدار یک فوفل که از اسیا ریزه کنند در دهان نهند و بخایند
و کاهی کافور در ان ضم کنند و برگ تنبول را بدهان در ایند تا بغایت سرخ سازد
و نشاط و افزونی و کیفیتی تمام نشاه شراب پیدا در دکه سنگی را کلین
دهان صبر طعام طعام کرده است در بوی دهن و بیخ دندان را محکم کرداند و تقویت
باه و انکیز و صحبت هیچ چیز با مرتبه نباشد و این ابیات از اوصاف ان برگست
شعر نادره برگی چو گل بستان :: خوبترین نعمت هندوستان :: تیغ چو گوش
فربه تیز خیزد صورت معنی صفت هر دو تیز :: تیزی از ان قطع جذام در قول نبی
دف الحلیم :: بعلت و درد ما نیز شان :: نخوت ازین هم از دل دور شد خوش
بعینه طرفه نبات که چو شد در دهن خوش :: چو جان سبد ابید بر تو حنین ان بوی
دهن کم کند :: سستی دندان هم محکم کند :: سرخ و در بیش و نعمت شکر بیش چند
در فوفل شده دندان اید دش :: طرفه که ما ان ده شیر کش نطق موت ناما هو بیت لبی
بلعجب بین که گست بود :: از لب شماه بود بانه تو :: در هند کنو نصحه

حرامست آنکه بی نقل عجب والسلم و در بعضی از شعر هند بتخانه ایست در دامن
کوهی و بتخوری از آن کوه او بحیثیت تا سطح بتخانه دو روز با عید خود بوستان
از بیت الصنم جدا میشود و از اطراف در حوالی خلق جمع آمده شراب میخورند
و شخصی در صفات چیزی و چالاکی در آن مجمع حاضر میگردد در باب بوستان
شراب میخورند و چون مست میشوند ساعتی رقص میکنند بعد از آن سجده میکنند
آنگاه دست بعضی از ایشان نقل کرده صعود مینمایند و آنجا نشسته دست
بر هم میزنند و از سه سنگ که همراه میبرند یکی را بآن جانب میبرند و دیگری را بآن جانب
پیاده و سیم بدیشان بیت خود افکنند و باد از بلند جیحون میگویند که همه مردم
میشنوند و بعد از آن در آن سلسله بنغمه میپاشند میآیند و مانند مرده میافتند
و او را با اعزاز اکرام تمام بوطن میبرند پیش ضمیر بیفکند احوال حکم دوران سال واقع
شدن از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند او جواب مطابق میگوید بعد از آن
بحال خود آمده دیگر خاست بتنقل اختیار میمیرد تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند
با ادام داخل هندست در عقل آن بلاد قسطاس بیلیت در جنب آن بعضی از
سنوات بی محرک میپاید بآن زمان صدائی ظاهر شود این مخفی علامت دال
در شاهیت باشد و سالی که این حرکت از آن بت صادر گردد در آن شهر قحط و غلا
وقوع یابد در آن بلاد این در ملک هند در آن شهر ضابطه بت که از مردم آنجا

الت

الت کو دران خانه که بجز بتخانه کرده اند و بر سر ماده جمعی از سنگ موضوع در زیر
آن شخص دیگر از ظلال منقوش است هر که بقصد سر ماده کند آنچه در دو طرف آن ایل
بر ما نه بر ان غوغا کند چنانچه همه مردم بشنوند جمعی که آن شخص را منع
نمایند کلیسیا ادخیل بلاد هند است در نیم صاحب تحفة الغرائب آورده ان
بلده محمود بلیشا دفن که بود بر بلاد صورت بتی ساخته اند در دیلش این محمود
چشمه ایست که هر سال در دو روز عاشورا از قطرات آب آلها یکباره بغیر متقاطر جوی در را
بالحجه در سال یکبار از آن چشمه بیاشامد بعد از آن از آن بعود حنیفه آب
متوشح شد که تا یکسال عدم الحاجة آکاب کنند امثال این مثال در ممالک هند
بسیار است و عجایب غرایب از امصار بیرون از حصر تعداد در شمار الاقلیم الثالث
صاحب این اقلیم مریخ است و اهالی آن با حمرة الکون مایل باشند قیروان حاکم ممالک
افریقیه است در عمان بلاد دو ستون است که جسم از الحجار دو جواهر مشهور تعبیه تا
بلاد دو قعما مادام جمعه پیش از طلوع آفتاب از ستون آب ترشح کند در عمان
در عمان اصلا آب بوجود نباشد اسکندریه از بناهای اسکندر بر خلق روم
در عمان دو قبه یا اسکندریه جا بیت در عمان عجایب و در آن قلعه حکیما
حکیم بفرمان ذو القرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آینه که انجیل
نشانده بود و از آن طلسم چنان پرداخته که هر کشتی در قسطنطنیه در بندی در عالم

فرنگ که میان اسکندریه و آن بلاد واقع است حرکت کرده بجهة دزدان آب نیل آمدی
و این آئینه تا زمان عمرو بن عاص که حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ
بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت متوهم بودند عاقبت الامر تمهیدی
اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا مطلب ایشان نقاد خود را مخیل نمودند
و چون مردم آن شهر بدیشان اعتقاد پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر
در زیر این آئینه گنج عظیم نهاده است عمرو بن عاص بطمع گنج آن آئینه را از آنجا
برکند و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون باز خواست که آئینه را در موضع
خود نصب کند آن خاصیت را باطل یافت در عجائب البلدان مسطور است
که اصل منار اسکندریه آئینه بوده صورت طرخی که در غایت بزرگی از مس ریخته
در میان آب نهاده بر پشت آن مناره را بنیاد کرده و ارتفاع این منار چهارصد و پنجاه
گز بوده مصر از جمله اعاظم بلاد قدیمه است از جمله عجایب اینکه مملکت اهرام
مصر است عمارات آن از گنبدهای بلند است که حکماء سلف ساخته‌اند و از آن
بعضی از صور تصاویر ما فی الغرایب بی‌حد و بی‌معنی است که چگونه این ابنیه از عنود
عمارات اهل عالم بغایت کلان‌تر است و بعضی برآنند که حضرت یوسف ع در مصر غلات
در آن گنبدها ضبط کرده بودند و از آن جمله سه گنبد یکی که حکایت او از آنکه گنبد
بزرگترین آنها هرمان گویند و هر یک از هرمان چهارصد گز در چهارصد گز است

وارتفاع

و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و آن گنبد که چون سه صد گز در سه صد
گز است عین الشمس شهریست در نواحی مصر که بقول بعضی خانگاه فرعون بوده است
و درخت بلسان در آن شهر است و در عین الشمس تماثیل چند است که دیوان
در زمان حضرت سلیمان ع ساخته‌اند و از آن جمله مناره‌ای است از سنگ رخام
سرخ و ارتفاع آن منار از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانی است
از مس و بر بعضی از بناهای آن صورت حیوانات عجیب ساخته‌اند و از آن صورت
پیوسته آب ترشح کند و از آب سبز چاه و سبزه روید حلب از مشاهیر
بلاد شام است وجه تسمیه‌اش بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل ع در ایام
جمعه گوسفندان خود را در آنجا می‌دوشید و شیر را بفقرا قسمت می‌کرده و
گویند که در نواحی حلب چاهی است که چون سگ دیوانه کسی را گزیده باشد
اگر تا چهل روز از آن چاه بیاشامد شفا یابد دمشق دارالملک
بلاد شام است مسجد آن گویند که نوح بن سام ع در ابتدا بنا ساخت و تا
آدم که در میان طوایف انام اشتهار دارد عبادتگاه آن است و بعد از آدم شداد
و عاد متقبل بهشت هم در آن زمین شد اما بنا کرد و ولید بن عبدالملک
در آن شهر مسجدی ساخته که مشهور است بجامع بنی امیه که مبلغ پنج ساله
خراج ملک شام را در آن مسجد صرف کرده انطاکیه بانی آن خود یوم بن
یافث بن سام بن نوح است و در انطاکیه مسجدی است که برج است جهة

محافظت ... رجبی و سلیم الایام چهار دهر از کوه ازدهان قوم معین می‌آید در ولایت
سابق در حدود انطاکیه اصلاح شده ... مقدار ... بود که اگر کسی دست
اندر شجره و سود شهر ... کرد ... صد هزار ... بدست ... تا که محمود
انعام کرد ... بود ... در حدود شهر نیز پیدا شد حدود انطاکیه
موضعی است که کوه ... مواضع ... شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل
وطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و از بلاد بنا کرده داود علیه السلام و سلیمان مسجد اقصی
که ... قبله ... ایمان بوده ... تعبیه در وجه **شیراز** همیشه
دار الملک سلاطین ... و محل توطن خواقین ... الدیلم ... بوده و آن بلده
شریفه ... اربع و سبعین ... محمد بن یوسف بن محمد ثقفی قاسم بن ابی
عقیل ثقفی بنا نموده ... ابن یوسف ساخت ... اتصال ...
هوایش در غایت اعتدال و آبش ... جریان می‌یابد ... کاریزها
قنوات ... است که ... حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین
محمد صاحب ... ابنیه ...
از محلات است **بیت** شیراز ... خوش ...
که خال رخ هفت کشور است ... در شهر شیراز ... مساجد
و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بنای آن عمرو بن لیث صفار است
و گویند که آن بقعه هرگز از عابدی خالی نبوده و ... مستجاب الدعوات ...

کرد و طرف

کرد و طرف ولایت جنوبی فارس صحرای ... متصل ... و ... جابجا ... حکیم ... است
و ... آب ... پادشاه ... و هر که ... از آنجا ... کوه ... که ... دامان
صحرا ... تو ... بجائی ... صاحب ... که ... سواد از
نواحی ... **اصطخر** از بلاد
مشهوره فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده و ...
این عجیب بسیار است ... کوه که ... اصطخر است هیکلی ساخته اند
و ... هیکل ... بنا ... که سلیمان علیه السلام ... در آن هیکل
حبس کرده است ... عمارات ... غرایب ... [illegible]
... عمارات ... [illegible]
... [illegible] ... حکما
دقیقه ... ولایات فارس ... فرسنگ
... [illegible] ... فرسنگ ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **الاقلیم الرابع**
این اقلیم به آفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم ... اولاد آدم است
... [illegible] ...

خلق و لطف طبع سرآمد ابنای اقالیم دیگر **خان بالیق** دار الملک مملکت ختای است
بنا نهاده قبلا قاآن ابن تولی خانست و نهری بزرگ در میان آن کرده عرض و عمق آن
شهر جریان داده و نوعی ساخته که آن نهر جاده ایست که بدار الملک چین منتهی
میشود و تمامی آن شارع که چهل روزه راهست سنگ فرش کرده و در دو طرف درختان
بید و غیره نشانیده چنانچه مسافت راه در سایه طی مینمایند و در دو طرف آن راه
قریهء معموره مشتمل بر بتخانها و بتکدها بسیارست **طمغاج** از بلاد ترکست
گویند خاصیت این زمین آنست که هر چه ما بتوان محبس در آن بکار برند یابند
معاودت نماید و در آن بلده دو چشمه آبست یکی شیرین و یکی شور چنانچه شور آب
هر دو در یک جا جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه در جوی از آن
جریان مینماید آب یکی شور و دیگری شیرین است **هرات** واقفان
اخبار در کیفیت بنای این بلده اختلاف بسیار کرده اند کلک سخن گذار بتحریر
بعضی از روایات غریبه اختصار مینماید ابو الحسن صفوان باسناد خود روایت
روایت میکند که قائل کلمهء انا مدینة العلم و علی بابها انهما واتمها فرمود
که ایزد سبحانه و تعالی را در خراسان شهریست که آنرا هرات خوانند و خضر و
الیاس و غیرهما از انبیاء در آن بلده دعا کرده اند و از جناب عزت الهی بر آن شهر
برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر منقولست که گفت در مسجد جامع هرات
نشسته بودم و حالی که در آنجا بعبادت اشتغال مینمودم حضرت خضر علیه السلام
ظاهر گشت

ظاهر گشت و بر سبیل که در وجه کاری که مهم در اندیشه داشت پای و اداران
حضرت فرمود انا محمد علی بن ابی طالب را در مسجد دیدم که بحر عظیم بیابان دیدم که
خشک شده و خاک بسیار از آن دست بعد از آن شهر معمور گشته گشت
فانی شده و حالا میبینم که شهر ایست ما بین محمود و درهم از خصوص محمود است
که بعضی هرات در بیابان ذخایر بعد در جای که اکنون جهاد سوق هراتست
بوده این حضر قال بوده چنانچه هر نیت که بدان جا در سیل غرق گردید طرفه
آنکه حالا چنانچه تبرز بر جسته از احکام هر سال گشته عمر بسیار از آن دعا
جز آب در آن موضع لعزت قاب بقا و مدعی بدانی خلق الله یوسف الدین علی
کو مالی محمد صادق از یکی از فضلای عظام شنیدم که آنجناب از قول مورخین
نقل فرموده اند که حضرت خضر با یکی از اتباع هرات مصاحبت اتفاق افتاده
مکرر آنجا آمد و بعضی مصاحب صحبت آن حضرت میشود تا آنکه در سمرقند
پادشاه مطلع گردیده از آنجا التماس نمود که این مرتبه آن حضرت تشریف بر
معبد آوردند که سفر جایی از خدمت آن حضرت خاص نمایند که پادشاه
آمده بخدمت آنجناب فیض یاب گردد و بعد از حصول رخصت و وصول
بخدمت آن حضرت در اثنای صحبت سؤال نمود که بانی هرات کیست آنجناب
در جواب فرمودند که اینکه بانی آن کیست در چه ایام بنا شده جناب احدیت
الهی بهتر میداند نهایت قدر تو در اعمو دیوار اینجا ویران افتاده شهری بود در کمال

معمور بوده و پادشاهی در این ولایت فرمان فرما بود و در همین مکان که حال قپان
نو را نصب نموده اند مقصرین را سیاست مینمائی قپاق او را دیار
جرایم را مواخذه مینمود و بعد از مدتی باز گذار بدین مکان افتاده در اثنای
بود در همین مکان که حال قپاق نوشته کرداب بود و جمعی در کناره در بام ها
صید میکردند و از اینکه کشتی ایشان در این کرداب غرق شده بدنبال آن
بودند از اهالی آن ساحل سوال کردم که اینجا کی دریا شد گفتند ما شنیده ایم
از آبا و اجداد خود ما بوده اند در ساحل این دریا سکنی داشته اند و در این کرداب
به صید ماهی مشغول داشته اند از اینجا عبور نمودیم و بعد از مدتی باز بدینجا
گذر کردیم جزیره بود و در همین مکان که قپان نو را نصب کرده اند قوی شیر
مکانی داشته اند و متوطنین که از اینجا عبور مینمودند از آن شیرها خرفا
بودند پرسیدند که اینجا کی جزیره شد گفتند که از قدیم الایام تا ما بوده ایم
در خاطر داریم بلکه در ایام آبا و اجداد ما این جزیره بوده و ما در این جا
سکنی داشته ایم از اینجا گذشتیم و بعد از مدتی باز به این سرزمین عبور نمودیم
قصبه بود و دارد عمارت و در همین مکان که حال قپان پادشاه است
زندان را دیدیم بود و مقصرین را در آن زندان محبوس داشته و سیاست
مینمودند از متوطنین این قصبه پرسیدیم که این مکان کی آباد شده گفتند ما
شنیده ایم از قدیم شنیده ایم که حال سالهای بسیار است که آبا و اجداد

ما در این

ما در این قصبه سکنی داشته اند و وطن مالوف ما است لهذا اینجا گذشتیم و
حال اینکه اتفاق دوره افتاده باز بدین ولایت رسیده کمال آبادی و قوت پادشاهی
و در تاریخ هرات مذکور است که چون اسکندر فیلقوس به جهت استیلای ما
در بعضی طواف ربع مسکون به نواحی هرات رسید و در آن زمان در آن نواحی
عمارت و آبادی نبود در خاطر اسکندر مقابل بیابان شد که در آن قبول عمر یکی
حصین حصار مبنی طرح انداز در دابر آن با بنا امر مینمود و در آن
اثنا از نزد مادر مکتوبی با و رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده
که داعیه نموده که در خراسان شهری بنا فرمائی ما باید که قدری
از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن زمین استدلال
ما سکندر به جهت خاک نزد مادر فرستاده آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آن خاک را
در خانه فرش ساختند و بساط برو فرش گسترده جامیان در سر اطلب
داشت و جهان از فوج نشانده و بعضی از اسکندر در ابنای امرا ایشان
در میان تنازع و تفرقه گفتند که تعجیل از ملک ایمان بی غایت است و بعضی
جانب نقیض گفته تجنبان افتند که ساختن هرات مناسب است مادر
اسکندر ایشان را جانب انصراف داده گفت فردا ما باید تا گویند
دیگر و علی پادشاه صحت ساختیم چون روز دیگر حکما و علما و روم بلند
حاضر گشتند ملکه اینجا ایشان از آنجا ایشان نرم داشته و فرمود تا مهمان بساط

را فرش ساختند آنگاه جماعت را باز داده سخن درو نگذشته را تحقیقات
ادا کرد مجموع متفق اللفظ والمعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجاه
مقرون بصوابست در بنای شهر چنین منظر مرقام ملک و مستوجب
ادعای ثواب آنگاه مادر را اسکندر نامه بنبشت مضمون آنکه از انتقال
اسکندر لاکرم کما هالها از دنیا منقلب الرای و متلون المزاج باشند
ما باید که بعبادت اشتغال نمائی و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر دانا
تعمیر آن بلده فاخره بوجه دلخواه اقربا باتمام رسانید و دار السلطنه
هرات از سوابق ایام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن سلاطین با احتشام
بوده و هست و در آن دیار که مشعر خلایق و وفور بدایع مواضع طرب و حبه
انجامید بیرون کرساخت کوه در دشت سمت فضا آن کوفت حکایتی غریب
کتاب حبیب السیر مرقوم است که در ایام حکومت عبدالله بن طاهر جماعتی مجوس
در هرات متصل مسجد آتش کده داشتند چون خبر به علما رسید کسی متعرض ایشان
وعاشا
نشد و بعد یکی از واعظان که در وقت بهاء الدین محیی طاهر الحکمان بیر بلخ
وعظ گفت که در ابو عمر ابدالله ضعیف است که مسجد و آتش کده معلوم نیکو گوا
واهل اسلام حرج از مسجد ابن شنیدن ابن محل نابغه فلما انا البقاع و لا خلقی
کثیر شیئا صحیح و آتشکده را خراب ساختند مسجد علیحده مسجد و آتشکده محو
اللهم مجوس بنا چون صباح انجا نمازگزار بعد از مسجد دیدند آتشکده خرابی لیستا
ندیدند

ندیدند و مصحوب بود و نفیر ماع ایشان فضا عدم بود و حقیقت حال را
معلوم کرد حیلی از هرات بر فیشا بود در قصه در زمن عبدالله طاهر جمعی از
نفس
امین و استخر جمعیت و بحقوق انتفض فی ایشان اوحیا فرا بعضی مردی
هرات در قرابه مجتمع گشتند و گواهی دادند که آمده الحیوة این مسجد را
مسجدی
بعین کیفیت که حال واقع است عین ایم و قبل از این در این موضع
دیگر بوده و مرا تشکیک اما میر عبدالله دست از ایشان باز داشتند
از نواحی مواضع توابع هرات یکی آنکه قریب بالنک داخی که در سمت شرقی
هرات واقع است کوهی است که در آن کان عظیم ظاهر بصعوبت صفه
کرکیز آباد پانصد گز دراز بود پوست از نشف نصفه یک سنگ مجهول مانا
بلان حوضی که چاه عدو اگر ابرشی مکنید ساختند از انجا ماهی
بر دهان آن حوض بو تعیشی بو دمسایان دم سر هر کس حاجتی
داشته باشد چون در الحوض نگرد اگر اثر ماهی بیند حاجت روا گردد والا
فلا و آن موضع نباید خواجه ها بو حسن مشهور است در کتاب فا در شناخت النبع
در روضة الصفا مرقوم و مسطور است که شیخ نظام الدین عبدالله طبیب هرات
بمرتبه رسیده بود که در شهور سنه نه و عشرین و ستمائه که لشکر جاذب
چنگیزخان بحسب الفرمان والد عالیشان بتسخیر هرات مامور گردید هر ماه آن

هشتاد هزار مرد منجنیق انداز متوجه گشتند بعد از آنکه مدت شش ماه و هفده روز که
ایشان غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و خون‌ریزی بتقدیم
رسانیدند مغولان بزور بازو بر بلده طیبه دست یافتند و در صبح روز جمعه از جمعات
ماه جمادی الاولی سنه تسع عشر و ستمائه خیل العباد بمعاقد متوطنان آن دیار بحشیه
در تیغ بی‌دریغ بر آوردند شیشه حیات مرد و زن پیر و جوان را بسنگ قهر شکستند و مدت
هفت شبانه‌روز آن لشکر عالم‌سوز بغیر از کشتن و غارت و سوختن و
مکانها دیگر بغیر اختن و سوختن هزار هزار و ششصد هزار کس از آدمیان
را بدرجه شهادت رسانیدند آنگاه سرخیل لشکر بجانب هرات دفعه در
انجا در هزار مغول را بمیراث باز گذاشتند تا اگر کسی از گوشه بیرون
آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و انجه در هرات گرفتند و بگریختند دیگر
مانده بود شناخته قریب سه هزار کس که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و
بغیر از شانزده نفر هیچکس در هرات نماند و چون آن بلده از وجود شوم
لشکر مغول خالی گشت بیکبار آن شانزده کس از تلها آنگاه دست بدر کشیدند
گفت الحمدلله که دمی بفراغت در این شهر در آمدیم بعد از آن بیست و چهار کس
دیگر از قلعه‌ها و دیگر ولایت نزدیک بایشان ملحق شدند و پیوسته مدت پانزده
سال بغیر از چهل نفر احدی در آن بلده و توابع موجود نبود تا ایشان در مقبره سلطان

غیاث الدین

غیاث الدین پیر صهر دیده مدت بشیند ملک را شتافت کسان تعقل میکردند
در هرات نقاشان و طوایف اسیران گشته از کرد و مرد الحق نظر ایشان
در صیانت ملک بر مصلحت ملک موفق بقدر حق جمع ساخت ذلک
دیگر در محل که توانستند شاد کرده تعلق را گشتن تا سال دیگر وقت
ادراک محصول هر ولایت ملک حضرت کرد و مردم سید را بجمل کرد
شرف الدین خطیب را بجوار حاکم ساخته بانی سعی در دقیقه ملک
تا مدت پانزده سال که ارحم الراحمین بر ایشان رحم فرمود صاحب
القلوب آورده که هرات در عهد سلاطین محمود غزنه آبادان و معمور
بود که در آن وقت هزار و دوصد کاروانسرا و حمام و دکان و آسیا خراب کرده بودند
و مسجد و چهار مدرسه و خانقاه و شش هزار را داشت و آسیاب در دریاچه
صد و چهل هزار اسب و درهم نشین بود در زمان پادشاه مغفرت‌پناه
سلطان حسین میرزا بایقرا بجمعیت و معموری بر حد کمال رسید از آنجمله در
آن عهد یعنی در این حرف خانه مرتب بود که معمول دوران نقاشان هر روز
حوایج بیست و چهار دکاکین مکتب‌خانه مکتوب ... را نقاشان طالب علم
موظف بوده اند گویا این نظم را در آن زمان گفته اند قطعه که کسی
پرسد تو کز شهرها بهتر کدام گر جواب راست خواهی گفت کو ...

بجهان ندادهم چه در بلاد خراسان واصف: در میان ارض شمیران هر سه چون
کوه است جیلان صاحب عجایب البلدان آورده که در جیلان چند شبان
روز پیوسته باران باریده کار مردم باضطرار انجامید گرد شب از ذی شغال
شنونده شغال آنکه باران گفتند آنسه باران باطل و تسکین یابد هوا
و هوا منکشف شود من این حکایت شنودم و قبول نمی‌نمودم تا آنکه بآن اقلیم
رسیدم و این را مشاهده کردم اذربایجان مملکتیست وسیع مشتمل بر بلاد
معموره و قصبات موقوفه و دار الملک آن ولایت تبریز است تبریز بقول صاحب
نزهة القلوب از اقلیم چهارم و بزعم راقم تقویم البلدان از اقلیم پنجم است
و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که تبریز را زبیده خاتون که منکوحه هرون
الرشید بود بنا نموده و بعد از چندگاه بزلزله انهدام بمبانی او راه یافته
متوکل عباسی بتجدید عمارت آن پرداخته و در ایام مطیع القائم لامر الله فی
رابع عشر شهر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابوطاهر منجم شیرازی بتعیین بانوا
گفت که امشب بسبب زلزله آفتی عظیم باکثر آن خطه خواهد رسید بنابر آن
دار حضرت بجز جمعی مردم از دیار بیرون تبریز رفته اند در دیوه انقیاد حکم کرده
فرقه بموجب کلمه کذب المنجمون برب الکعبه عمل نموده بسبب اتفاق دیدن
زلزله ما تم شب پنج هزار کس در زیر خاک ماندند و در دیگر حاکم

حاکم اذربایجان مصطفی عمارت آن بلده گشت ابوطاهر ساعتی اختیار
کرد که طالع وقت برج عقرب بود بعد از آن بواسطه زلزله انهدام
بمبانی آن خطه راه نیافت مگر آنکه در عصر هلاکوخان و اولاد او تبریز
دار السلطنت گشت چندان عمارت عالیه ساخته شد که شرح آن تعبیر پذیر
نیست و در تنکاوستان مسطور است که در عهد سلطان اویس ابادانی
و جمعیت خلایق در تبریز بمثابه بود که در شهور سنه ست و سبعین
و سبعمائه وبائی در آن شهر سانح شد چنانکه هر روز جمعی کثیر بقضیه
از ساحت حیات در گذشتند که در پیشگاه عالم جاوید الی حین ثلاثه
کل من علیها فان الا وجهه بگوش هوش اقاصی و ادانی میرسانید منت
چنانکه در آن آوان در هایله قریب سیصد هزار کس فوت شده بودند و
بعد از تسکین آن حادثه هیچ معلوم نشد که کسی کم شده باشد اردبیل
از آن حیثیت که مسکن زبدة الاصفیاء و قدوة الاولیاء شیخ صفی الدین
الحق والحقیقه اسحق و اولاد کرام و نژاد ارجمند آن بوده بهشتی
بلاد عالم مستقبل اقبال طوایف بنی آدم است و از وصل بعذوبت
ماء و لطافت هوا موصوف است و در بعضی شهر سنگی در طلب نخجوانا
و در مشاهده بمثابه که اهل دوران تا شب عمیکنند در کاه که اهل اردبیل
بیاد آن محتاج شوند النشات و ابشهر صبر بند فضا و اکثر ایچ و دان

در آن بلده باشد قطرات مطر در نقصان بود چون در ابعون
بوند و باران تسکین یابد قزوین در سلک اعاظم بلاد عجم است
و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شأن آن بلده
احادیث روایت کرده اند و در آن بلده باغات و بساتین موفور است
و مردم آنجا بصفت مروت و دانائی و حیا و سخاوت مشهور گردیده اند
که بیرون در ظاهر قزوین مقبره علیحده دارند و هرگاه ایشان را وجع
البطن عارض شود بآنجا روند و در حوالی آن دست و پای میکوبند
تا آنکه از آن الم نجات یابند و در حکایات حبیب السیر مرقوم است که
در سنه سبع عشر و ستمائه سوبدای بفرموده چنگیزخان بتسخیر بلاد
ایران مأمور بود چون بقزوین رسید و اهالی آنجا بقدم انقیاد پیش
نرفتند با او قلعه و شهر جنگ کردند و بر ساکنان آن بلده ظفر یافته
ترحم ننموده قریب بپنجاه هزار کس مسکین موحد را بتیغ بیدریغ
شربت شهادت چشانیدند قم شهریست نهایت خوش
و خرم و چون مرقد منور و مطهر معصومه فاطمه بنت موسی علیهما و علی
آبائهما السلام در آن بلده هست بنا بر این از دخول اهل سنت مطاف طوایف
انام است و در ایام سابق در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم
آنجا را از مار و کژدم اصلا ضرری نمیرسانید و در آن ناحیه کوهی

که از نیکو

که از انبیای محبت و عقاید صعود بر آن مکان امکان ندارد و مجاوران
آنجا من قدیم الایام شیعه فطری بوده اند در سنه سبع و عشر و ستمائه که لشکر مغول
بفرمان چنگیزخان از آب آمویه عبور نموده قدم در بلاد ایران گذاشته
بنواحی قم رسیدند تمامت ساکنان قم را باغوای بعضی از سنیان
شربت شهادت چشانیدند در حوالی قم کوهیست که آنرا کلمه میگویند
و مشهور است که هر کس بجز ابدال بآن کوه برود برنمیگردد و بعضی از افواه
عوام آن بلده مذکور است که در هزار و سال الف شخصی بر آن کوه صعود نموده
جمیع ابنیه اشکال مختلفه مشاهده نموده چون از طلا که بشکل ... بوده
و در آن نقشی از قبیل ... بوده و بوی ... گفته بودند که اثر آن جمیع ... با
... و دیگر کسی بآن کوه نیامده که تنها برنخاسته گشت بغداد صاحب
عجایب البلدان آن بلده را داخل اقلیم ثالث شمرده و بعضی ابو جعفر
دوانقی بنا نموده در سنه ست و اربعین و مائه و ابن جوزی در منتظم ذکر
کرده که بغداد ... جعفر ... معمور شد که در ... اعظم
... تا ایام ... بغداد ... عرض
در سبب ... صاحب حبیب السیر ... هلاکو خان بر بغداد تسلط
یافت از متوطنان دار السلام هشتصد هزار کس کشته شد العلم عند الله الا

الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامه متوطنان انجا سفید
پوست باشند کاح دار الملک ماوراء النهر است و بنای ان کوشاسب است
سمرقند حصاریست در حد روم بیگی سنگ پاره بلند مقرر یافته در
غایت استحکام و استواری از غرایب انکه در ان زمین هر سال در فصل بهار
اثار بهار درختی متعاقب طیور ضعاف بنجشک پیدا شود و در زمین افتد و مردم
انها را بگیرند و نمکسود کنند و در اوان دیگر خورند و از ان طیور همه
در ان سرزمین [illegible] شهر [illegible] قصیده سمرقند
بزبان عربی [illegible] بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد از [illegible]
چراغ گرم میشد یونان ولایتیست متصل بروم و بنای اسکندر ذو
القرنین است و علما انجا از انکه حکما از زمین یونان بوده در عجایب البلدان
مذکور است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود
و هر که چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیادش اید دمنیه
ناحیتی است در میان افریقیه [illegible] تحفة الغرائب منقول است که در
او منارئیست که [illegible] از ساروج [illegible] در ان حوضی
است [illegible] باشد و هر که از انجا [illegible] سالی
شود [illegible] باد [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
باشد

باشند و هنوز در ان مقام باشند که از چه هوا [illegible] و خلاف باران نبارد
که سطح ان سنگ و [illegible] شود و [illegible] الامال کرده اند ملی
ملکی است عظیم در جانب مغرب و در انجا [illegible] سر [illegible] بالا که [illegible]
[illegible] خوانند طلسمی [illegible] ساخته اند [illegible] کرده و هر که خواهد
از ان مرد [illegible] لشکر [illegible] ملقب
شوند [illegible] در [illegible] باشند [illegible] مردم [illegible]
کنند الاقلیم السادس صاحب این اقلیم عطارد است و مردم انجا اصفر اللون
باشند و [illegible] عرب این اقلیم قسطنطنیه است دار الملک
در غایت وسعت و متانت [illegible] را احاطه نموده در [illegible]
مسطور است که [illegible] سور قسطنطنیه [illegible]
[illegible] کنیسه بوده که [illegible]
در [illegible] طول [illegible] عرض [illegible] صاحب تحفة الغرائب
اورده است که در قسطنطنیه [illegible] که مستحکم است [illegible]
و هر [illegible] ظاهر شود و [illegible]
[illegible]
[illegible] اشیا [illegible] در [illegible]
قسطنطنیه [illegible] در [illegible] مثال

در حال دیوان مخول ونقال دهیر افتاده دهوکرد اعضای بدن ابدا یا مجروح
شود ملتجانه در دامد مصنوع خود را بوصورتی که مشاهده و عیان شد عالم الله ف
الحال اوضح با فوج بتحیت قید بلوط بید را یعنی در دامد یاد مشهود و مجرو است
بو ضما بو سیاحان ملا شده را اصاد مخفی نماند که وقتا بو اوراق در یکی از کتب
مطالعه نموده که در سنه تسع و ثمانیه و تسعماه ذکور با اقتدار ضا جعلاد عی
و محلات معمور محروسه قسطنطنیه و آنکه با ستنبول اشتهار یافته نفوس موده پادشاه
دوم لشماده در آورده بدین جهت است مسجد جامع که در هر جمعه نماز کذارده
میشود چهارصد و هشتاد و پنج باب مسجد محلات چهار هزار و چهارصد و
نود و هفت باب مدرسه پانصد و پنج باب خانقاه که درویشان
ساکن اند یکصد و پنجاه باب مؤلف خانه اطفال هزار و دویست و پنجاه
و سه باب حمام هشت هزار و هشتصد و هفتاد و پنج باب نادیه
دویست و هشتاد و پنج باب دار الضیافه مسافران صد باب آب انبار
ششصد و چهل و هفت باب مصنعه یعنی حوضی که سقایان از آب حمل کنند
در وجوم و میلاد ند چهار هزار و هفتصد و هشتاد و پنج باب خان که از او کاد
دار اینها میکویند چهار هزار و هشتصد باب دکان خبازه دویست
و هشتاد و پنج باب آسیا که در میان شهر واقع است پانصد و هشتاد
و چهار مجر قپان یکصد و پنجاه و شش عدد محله مسلمانان که در بعضی ملت
محله هفتصد خانه بشماره در آمده سه هزار و هفتصد و هشتاد و چهار محله

که مخصوص خانها

که مخصوص خانها هزار و پنج هزار و هفتصد و هشتاد هزار و هشتصد نخود نه باشد بحساب
اهل هند بیست و هفت لک و هشتاد و هشت هزار و هشتصد بوده اند محله نصاری
هشتصد و هشتاد و پنج محله محله یهودیان دویست و پنجاه محله کلیسا
هفتصد و چهل و دو باب بوزخانه دویست و هشتاد باب شیرخانه
چهارصد و چهل باب الاقلیم السابع این اقلیم هم منسوب است و مولد
عامه ساکنانش صاحب تغیر و بیاض غالب شده و ادخله مصادیم اینها دراین اقلیم
بلغاد است که در نهایت عمارات شمال واقع شده بلغاد سهر بجهت طول
ده عرض لیست و یو درجه و بلغاد بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت
بنیشد و بود بلغاد ادخیب ملوط است و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماه راه است
و نهار اطول بلغاد هشت ساعت است و شب اقصر ایشان چهار ساعت است
بو ضما و اقتاب اثلد مشتاقانا خاندیلان بعد مصادر و سنیدیما نادکر مود خان
نماحت فی بعض دیار البعد از خاطر کذاشته ذکر نکرده ماند که در بحث
کدام اقلیم است ومحقیق آن بر صورت اوراق مشکل می نمود طفلا دران معنی
سخن کوتاه کرده مجملی از احوال صوطنی مدلان را اقطار دریایان مینمایم
خوادذم در یکی از کتب نظر رسید که ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس
مکتوب بنام عمر بن خطاب نوشته عمر بعد از مطالعه در جواب او
نوشت که مکتوب بود رسید مضمون معلوم کردید فتح و نصرتها که

بعون عنایت ربانی محرر شد و در ولایت فارس و کرمان مسلم گشت تا
بوضوح پیوست در حضرت باری تعالی و الحصول این نعمت شکرها کناد
شد و آنکه بر قوم عرضه بود که این نوبت نامه را از سر جد بیا ما بین خراسان
صنوبر و بعنایت که بدانجا نبودی و هر شهری که بعون الله بودست فتح
شد غایت محمودة مثل الجبال بسیار بدان افعال بعضی کنی و در و بصره آمده
مقیم باشد و دست از ملک خراسان بدارید که ما بخراسان و خراسانند
و اماکن دیگر نیست که شکی میان ما و خراسان کوهها بود از آهن و دریاها
بود از آتش و هر او سد اسکندر و در این اثنا حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه تشریف آورده فرموده یا ابا حفص چرا چنین نوشته گفت جهت آنکه
خراسان ولایتیست پر از شر و شور و اهل آنجا [illegible] حضرت امیر
صلوات الله علیه فرمود اگر چه درست لیکن خراسان را فضایل بسیار بدیع
بسیار است و بعد ازانکه در خراسان شهریست موسوم بخوارزم و در آنجا شهری
از شهرهای اسلام هر که آنجا مقام کند از دوزخ ایمن شود و بعد ازانکه کسی در راه
خدا جهاد کند خلقی از آنکه در آنجا ساکن گردند و در روز قیامت [illegible] محشور
کنند بعد در ملک خراسان شهریست هرات نام [illegible] الفردوس
بنا نموده و عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده و بهر وقت
فرشته آن بنا داده و تسبیح کنند [illegible]
نکوهش

فکر وقت بعد در خراسان شهریست بخارا نام [illegible] بوده باشند که از
بلیات و ریاضت قالب عنصری خود را کنار دنیا و نیکی یاد بود اهل سمرقند
که آنجا بعبادت لیکن در آخر الزمان هلاک ایشان بود دست ترکان
باشد و در خراسان شهریست [illegible] که آنجا [illegible] شهید بلخ
اما شهر بلخ یکبار خراب شده و یک نوبت دیگر خراب شود اما
آبادان گردد و نیکی یاد اهل آنجا [illegible] تعالی الحمد [illegible]
[illegible] باشد که خدای تعالی [illegible] شناسند که حق
شناختن است چون [illegible] ایشان از اصحاب [illegible] باشند
و نیکی یاد بود اهل [illegible] که در آنجا [illegible] باشند که [illegible]
مصطفی در حضرت [illegible] ایشان [illegible] اهلاک
ایشان [illegible] خواهد بود و احوال [illegible] بعضی از شهرها [illegible] دیگر را
بیان [illegible] بعد از استماع عمر گفت یا ابا الحسن [illegible] ملک
خراسان [illegible] شهر [illegible] شهر [illegible]
[illegible] که از او [illegible] الملک [illegible]
[illegible] شاه [illegible] چنگیز خان [illegible] و فضلا و ارباب
شمشیر و اصحاب قلم و اهل الصناعت و سایر طوایف [illegible]
جمع [illegible] بوان [illegible] نتوان نمود [illegible]

که چون اوکتای بن چنگیزخان بجانب استیلا یافت خلایق را بصحرا برد
قریب صد هزار و صد و بیست هزار جدا ساخت و زنان و جوانان و کودکان را بندگی
گرفت و باقی مردم را بنیاد محو تعمیم نموده بقتل رسانیدند و عورات را نیز
و چهار مقتول بسبب تعرض یا آنان از صد هزار و از شصت هزار بود و یکی از
شعرای آن عصر شیخ نجم‌الدین کبری است مرو شاه جهان در کتاب
حبیب السیر مذکور است که بلده طیبه مرو در زمان استیلای مغول بر بلاد
ایران در دوران بمرتبه معمور بود که در وقتیکه تولیخان بن چنگیزخان بجانب
امان داده بقصد آن شهر رجال با نیران و اطفال را بملک داشت کرده
هر مغولی را سیصد و چهار صد کس حصه رسید هر یک بسعی خود بقتل
رسانیدند و هم در آنکتاب مسطور است که سید عزالدین با جمعی نویسنده
سیزده شبانروز تعداد کشتگان مرو را کرده از عموم نفس شمار شش هزار
و سیصد هزار کس و کسری در شمار آمد سید حرف بود در بیان حال اطلال آن
در باب خیام گویا ساخت رباعی ترکیب پیاله که هم در پیوست بشکستن
از روا نمیدارد مست ؛ چندین سر و پای نازنین از سر دست ؛ از مهر که
پیوست بکین که شکست نیشابور از جمله بلاد معظمه خراسانست
و قبل از استیلای مغول مثل بلاد ایران در معموری بمرتبه ئی بود که مخاطب
دهم خیال آن نمی‌آید در حق آن بعیره و صحت و اعتراف دارد و قدیم هزار
کرده اند

از کثرت سادات و مشایخ و علما و موالی در آن خطه اقامت داشتند دوازده
هزار مجتهد بود و اراضی و صحرای آن از زمین جاریه بود و در حبیب السیر
مسطور است که تغاجار کورکان داماد چنگیزخان حسب الفرمان با ده
هزار سوار بتسخیر نیشابور متوجه گردید بدیع الملک کافی وزیر
الملک وقت که در سلک وزرای سلطان ملکشاه انتظام داشت
مکتوب بعمدان بخراد و فضلا آن که در آن معرفت گشته عزم تحقیق در
بوج مصلحت گردانیدند خاطر بمقابله و مقاتله قرار دادند و تغاجار
شهر را محکم نموده و در میان گرفت آغاز محاصره نمودند ناگاه از شست قضا تیری
بتغاجار خورده از پای در آمد سپاه مغول دست از حرب بازداشته
بسبزوار شتافتند و از ضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار آدمی
کشته گشت و چون تولیخان بر این حال اطلاع یافت عنان عزیمت بجانب
نیشابور معطوف کردانید و با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکر را
بجمعیت تمام بجانب و خیل نقل سنگ با دو گروه با خود بنیشابور
برد چنانکه از سنگها پشته‌ها بلند ساخت بعد از مقاتله و محاصره مغولان
در آن بلده شریف بقتل و غارت مشغول گشتند و در بیان صفت این وقعه
نیشابور را بصحرا راندند بنیاد عمارت همگی را برانداختند دختر چنگیزخان
بشهر در آمده بانتقام شوهر خویش انچنان انچنان اثر گذاشت و هفت شبانروز

دو آب دو شهر بسته تمام عمارات هموار ساخت و دریای بحر خراسان مذکور است
که دروازه شهر و کشتیکان نیشابور و کوه‌ها و حوالی عود و اطفال او هزار و هفتاد
و هفتصد و چهل و هفت هزار بود بقتل آمد ذکر بعضی از بحار و آنچه در کره قطره آب
از بحر مذکور مخصوص بود و حکما بنا به اتفاق اکثر واقفان بحال اقصا ممالک
و ممالک بحار عظیمه ربع مسکون پنج تا است بحر الهند و بحر الشام و بحر
المغرب و بحر بنطس و بحر طبرستان اما بحر الهند که آن را بحر السند و بحر
الفارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از نهر چین تا ارض حبشه
ده هزار و پانصد و شصت و شش فرسخ است و نهصد فرسخ عرض دارد
از آن جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب استوا است
که داخل اقالیم سبعه نیست و پنج شعبه از این دریا میان عالم در آید و
آن خلیج احمر و خلیج بربری و خلیج هند اخضر خوانند و در آن دریا بیست
هزار جزیره است و بعضی از آن جزایر بتجار معمور سند و اخذ منافع می
میکنند و بعضی جهت دیگر از اسباب طرق نتوانند رسید اما بحر الشام
که آن را بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب
تا مشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش آنجا که بمحیط می‌پیوندد دویست
فرسخ است و سه شعبه از آن در میان اقالیم سبعه در آید و در این
بحر دویست و شصت و چهار جزیره است که بتجار معمور و بآنجا رسیده است

و بعضی

و بعضی جزایر دیگر هم از آن که کسی به آنجا نتوانند رفت اما بحر المغرب که آن را دریای
اندلس نیز خوانند و در این بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن
محلی است که بحر هند با مغرب پیوندد و در آنجا منار ساخته‌اند و مجسمه
خالصی که از فلز سرخ صد گز است و در حوالی آن جزیره دولت تعالی ساموند
داما یند در دریا به شکل غریب مجسم متصل بلو و چنانچه از هنگام طلوع
آفتاب تا وقت زوال بجانب مغرب بالا گیرد و در حد بحر هند و بعد از زوال
تا غروب حال بعکس باشد و بنا بر عدم جریان سفاین حال قراین دریا معلوم نیست
بحر بنطس که آن را بحر طرابزنده و بحر الروس نیز گویند ... چهارصد فرسخ با
و در این بحر جزایر بسیار است که در آن کوه‌ها و انواع حیوانات غریبة الاشکال عجیب
صورت باشد اما بحر طبرستان که آن را دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب
الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول آن هشتصد و شصت فرسخ است
و عرضش دویست فرسخ و در دریای مذکور گویند که در کوه این حکایات عظیم
عظیم دارد چه پیوسته در تلاطم باشد و در آن دریا دو جزیره واقع شود
و این بحر هفت جزیره که از آن جزایر سفینه بسیار حاصل کرده‌اند اما بحر صغار
در ربع مسکون بسیار است از آن جمله بعد ذکر بعضی که مشهور است ...
داده اختصار ... بحر ... خلیج ... ته بیلی هند است طول آن ...
ششصد فرسخ است و عرضش سی و پنج فرسخ ... صد و شصت ... و کیف

ایند و با خلاف بجای دیگر انتقال یابد و از آنجا با طراف بیند جنوبی بحیره
و طراوت نقصان استعمال کنند و از جزایر آن در صندل و آبنوس و بید بید
و عنبر نغز از سواحل آن حاصل شود و بندر بحر فارس این دریا بحر بصره و عمان
و بحر هند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین
از آنجا بولایت بیرون آید نیز اکثر اضطراب از آن بجاد کمتر باشد و
مغاص مروارید لالی از آن دریا و طولش پانصد و چهار فرسنگ و عرضش صد و هشتاد
فرسنگ است و بعضی از جزایر و غرایب این بحر در محال خود مذکور است بحیره افامیه
در حدود شام است و غرایب نقل از و در کتب ایران که یکی از حکما خواست که
در عمق بحیره را بعمل معلوم نماید در کشتی نشسته میان دریاچه رفت و لنگر و طناب
و لسته در آب گذاشته و چون بقعر نرسید و تمامی دیگر اضافه کرده تا دو انی
از طناب بچهار هزار گز رسید تمکن نبود که طناب گران شده و بیالای هم
نشسته شاید کان بود که طناب گران شده و بیالای هم نشسته است بیرون
برکشید و وضوح که سنگ آسیائی بر طناب بسته در ضربه تخم موج دو دیگر
آسنگ آسیا نقیب نموده طناب فرو گذاشتند و دیگر باره فرو گذاشتند
چون تخمینا در دست بود دانستند عمق بحر نرسید است و شنا از انکار باز
داشتند بحیرة المتحیره در یا چاه است بحد در بلاد شمال الصین گویند که یکی
از ملوک خواست که عمق آن در یاچه را معلوم نماید چهار ده هزار گز رسن فرو
گذاشت

گذاشت و بجائی نرسید جواب این بحیره چنان روشن است که با وجود انعدام عمق
مهر چنان نماید که گویا سه چهار گز عمق زاید بحیره را حلاط گویند
که در عماه در این دریاچه ماهیها باشد در عماه نباشد و سبب آن معلوم نیست
بحر جیحون در حدود مغرب است در یکی از کتب نظر رفته ام در العجائب
ملا الوی که کعب الاحبار از حضور خضوع روایت نموده که مخفی در عما
نوح در دین دعا فرو رفت تا گونه تعبر این بحر نرسید اما بعضی از اینها
غرایب هر اند پیجان الجمع شکوا در دو صنع الجبال الاولانیات
و غرایب بحیره طبریه در بعضی از مواضع جبل عالی از این بحر جدا شود و بر زمین
نقوع کند و چون تجرز کند سنگی سفید در غایت صلابت در نظر آید که از آن
آب انعقاد یافته باشد و انسان در او گویند هر جیحون که انها امواج
نیز گویند ابتدای آن جبال الصفا یانات و انتها بحیره خوارزم در بعضی از سنوات
بفصل شتا آنجا بیخ کرده که چنانکه کاروان در ما فوق بی بالای یخ گذرد
و بیج انداله شمایند دجله بغداد هر بی عظمت است و مبدا آن
از جبال الدذل ال و تم ما کوههای نصیبین و حصن ذوالقرنین باشد در
عبادان ببحر فارس منتهی شده و آب دجله با نافع توین و سبکترین آبها است
و هو نیخ بن سا ما ت در نعمان سلطنت حفر نهر دجله نموده و آب انوا لعراق
عرب آورده هر زنده رود در بلاد فاطمه اصفهان است و بعلند

و اطراف آن صاف خاره دارد در سایر (؟) ... اوارو ... ضفدع باشد

نهر سنجه رودی بزرگست نزدیک حصن و بدان قنطره

عظیم ساخته و آن یک طاقست فرسنگی ... قدم مجموع آن طاق از

سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگی از آن ده گز در پنج گز باشد

نهر طبریه آب او بغایت نیک است نصفی سرد و نصفی گرم **نهر نیل**

از عظیمات انهار ربع مسکونست و هیچ رودی دراز تر از وی در تمامی

ربع مسکون نیست دراز که ... ده ماه در میان بلاد اسلام رود و دو ماه

در میان ... نوبه و چهار ماه در صحرا ... و خرابها و هیچ نهری در تابستان

زیاد نشود الا این نهر و سبب آنست که چون در این بلاد آید تابستان بود

در زیر خط استوا زمستان در آمده چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور

افتد و باران ... بلاد ... شود و چون اینجا زمستان بود ... آنجا تا

بستان بود **حکایت** مشهورست که در زمان جاهلیت سالی

بکم شد آب نیل ... طغیان نمیکرد که ... مصر را خراب کشد

و چون ... ماند ... تسکین

یافت ... ارتفاع اسلام مفتوح گشت ... مثل

... مخصوص ...

ذکر بعضی از غرایب عیون و انهار علی سبیل الایجاز والاختصار ... بعضا

صافیه

صافیه و خواص آن را که مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و آن

در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست اگر هوا بود وقت غلبه کند

هوا بیرون آید و اگر در دیگر اگر آن آب را ماده از جای دیگر برسد در زمین طلب

منفذ چون در آن موضع نیابد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و

چشمه در زمین ظاهر شود و اگر در زمین ماده ... داشته باشد بمعالجه احیا

بیرون کنند چنانکه در قنوات و کاریز بجای آورند و بعضی از چشمهای

غریب آنست که ذکر میرود **عین اللطیف** در ... چشمه ایست که

هرگاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفان ... برخیزد ...

در نواحی غزنه ... **عین داراب** در زمین چشمه ایست که

که هرگاه کسی ... آنجا در آید ... اضطراب

بایستد ... محکم ... چون ... کند بخاصیت آن باز

جدا شود **عین الجراد** در ولایت ... و آب او دافع

مضرت ملخ است هرگاه که در ولایتی ملخ بسیار شود از آب را

در ظرفی کرده باز ... و اصلا ... تا بمقصد رسانند

آنگاه ... ملخ را

براند ... مشهور چنانست که هرگاه ... بنهند

خاصیتش زایل گردد **عین الفاد** ... مصر ...

در آن ناحیه خاکی است که چون آب از آن چشمه گل شود و از آن موش
متکوّن شود **عین القصّه** چشمه‌ایست در مغرب و در آنجا هر
روز یک مثقال و نیم در آن پیدا شود **عین الکوم** در نواحی بیلقان است
و چون قدری از آن در بیخ تاک درخت ریزند بار بیشتر شود **عین مادند**
چشمه‌ایست در شکاف کوه نهاوند و هرگه که باران محتاج شوند بر لب
آن شکاف روند گویند ما آب میباید فی الحال آب از آنجا ترشح آید و چون
همه کفایت کرده باشد پیر زنی بیاید بگوید بس است در ساعت جریان آب تسکین
یابد **عین الشجر** این چشمه در پایان از جبال طبرستان است آب آن
در علو بر مجتمع میگردد که در آن بلند بر بنا است و در میان آن درختی بر
درختی بر بالا است در دنیای چهار در آه این درخت از نظر مردمان غایب شود
و سبب ظاهر نیست و بعد یکی از ملوک فرمود که آن درخت را بعماریها قضبین
استوار کردند چون زمان بغلتید در رسید آن همه بریخت و شجر ناپدید
شد غواصی حسن تحقیق الحال فرستادند بعد از تحقیق ما باز آمد گفت قریب
هزار گز در آب فرو رفتیم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتیم **عین المغرب**
چشمه‌ایست و صندوقی مقفّل بر سر او وضع کرده هرگاه صندوق را کشاده
از آب که در صحیح نباشد پیدا شود و چه اما اصرار که از آن ترشح
کند بیرون باشد و در دفع انداب نیسان معرو بسیار است و چون باب صندوق

کم شود

کم شود همچنان بر آنجا آید و اهل آن طعام و تقریب نمایند که خوار کردها
که افتاده باشد و از جرایم توبه کنند تا آب آن صدقه بسیار شود و
تمام آن ناحیه را سیراب سازد **عین العلاج** در میان خراسان
و قهستان است در کوه زاده و هوا آن در حوالی که بعضی از اعضای
او جراحتی باشد چون در آن نشیند صحت یابد از خاصیت استخوان
شکسته را بیرون و قولنج و اسهال در ملخها دیدم و آنفع رساند و بیگان
او جراحت بیرون کشد **عین الذهب** این چشمه‌ایست در قریه از
قرای طغان گویند که اگر زنبوری در آن افکنند و در وی ذکر بیرون آید
شمهزاد در دم شود **عین الفرق** از عبد الملک بن عبدالله الحلبی
مرویست که گفت چند نوبت بحجاز رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب
طلوع کردی آب از بطن زمین بیرون آمدی و چون آفتاب از غروب باز گشتی و غایب
شدی جریان منقطع شدی و اهل آن تعجب بسیار میدیدم جواب ایشان سبب
عجیب اسم محبت رسید ذکر کرد که بعضی سخن انصاف داشت تقویم بود که
در ولایت فارس موضعی است که آن را سیاخ و چراغ نیز گویند و اهلها زکی
تا حفظه شیراز در شیخ و شیخ ما فات است در آن ناحیه و انکار جمعی
از خیمه ثبوت آن ساکن بود هنر بیت فقار حاجتند با ایشان در مقام
کیست و فساد بود و بر ایشان غلط اطلاع اسباب آن بیچاره کان را نعاد

و تاراج نمودند در همان قبیله غارت رسید شمائل عجایب بود که
مشاطه صفت نورانی بکمال کوه لطافت چهره دلربا قامت دلربا و اسنه
دصیقل قدرت سبحانی بود چون این عاشق را دو شبی داد دو بی
که خورشید شعشعان از دو شاخ ان ناقه شد در فلک کمان عطا
انفیعی از حکم خود گشته **شعر** بتی چون سیم و قد چون صنوبر
همه جا ابرو زلفش بکل و چو ناوک حلوا زهر دو چشم تیره چو خنجر شکر از هم
لعل شکر خنده لبش که بی که حلوای نبات جه حلوای نبات و اب
حیات است ما نضم بعضی جناب حامل وضع حمل نزدیک بود
را بسبب پریشان حال چند روز از همه ملک خلاص کرده در وی در میان
غار در بعضی از اوقات ما نضم بر ایشان که در هیچ سبب که در ملک مابین خلاف اعظم
لاف عاری هیچ ولادت کرد و بعضی در عین بود در ان خود بود و خاک
شمر بجهت انکه غار در و درها غار ها ملک اهل اسلام تملک د
تا دیدن انقلاب چند در هشت داخل غار شده شبیه و بچه سیاه فام
در فضا سیه واضح کرد اتفاق العود و وضع حمل بهتر بعد چند
چند ماه شب چهار ده هزار بعضی تعبیه شب ها کذوا میدانند که دوران
شکایت میکردند و میگفت **شعر** قوایت کونه دو دستخیز چراغ
سکنی بر بحر یه نعلم واحد و یا بر علی ایصبح د در من الحوان جا دی

ایصبح

ایصبح علی الصباح که عالم سیاه و اوحین تخشاد خوبان نورانی گشت طفل را
در درون غار گذاشته بجهة تفحص حال اهل قبیله موضع محل گشته در ان
بعد از غارت و تاراج بلاد خود رفته بودند ضعیف و حبیب کوه ما دریا
قامت بکماه در صحرای قبیله مانده او حال فرزند دلبند و ناموس بود در و
که اتفاق و توطن اهل قبیله شده بود مانند عظیم قصد ان طفل کرده تا که وقت
کامل الهی محترم صورت سنگ که بعد از دلیماه که بود وقت طفل بخاطر
اعتدال کیان تقاضا ان تقریبی مکوه نهاده چون داخل غار داده کو دید حیله که ان
کوه پستان در دهن طفل او گذاشته طفل شیر خورده اشتغال داشت
دلنگوانه ایمن و هست سجدان شکر بجای اورده و فی الفور بسته کرفته
با خود اورد و رسید که اکرا بجهة صورت او در اغل صلاحیم تا که طفل در سته
ان غار در ذکر نقاب لیست بود نقد و حق توانا او محل دست او
ظرافت بحق کرفت ضعیفه که او کوه ای فرزند در دهان طفل ادها اکرد
متوجه مکان گشت و هر جا ناامید و نومید و امید بر چند طفل شیر جنت
قند سیب عاد و کلنگی اینها الوه طلب کرده و در ان انکور در سینه را نا مل
نداشت و جامه که ند بود سایه و جوانمردی نرم بوده و ان نهادی که بود در غار
نهاده شده بود و نقلت و شیر اب میکردند جمعی از اهل ان نواحی بجهة نهی
قصد غار کرده و او را ان مجاورت ایشان ملاقات حاطر و سعود نا کو دید

ایصبح

فقیری که از انجمع در وجود آمده بود فریاد ایشان دعا کرده نفوذ در
جوی ایشان بحکم بسته شد تا اکنون در آن صحرا مانده مشاهده است
ارباب یقین در میان طوایف انام شیخ کرامت شعار شیخ حاجی کرده زاد
اشتهار یافته **حکایت** در حکایات لطایف اطبای حبیب السیر مرقوم است
که مولانا سیمی نیشابوری از انواع فضایل مثل نظم اشعار و معما و انشا و خط
بهره تمام داشته روزی در شبانروزی دو هزار بیت نظم کرده نوشت و خواجه ابی بیت
داد در تلقین انگشتری خود نگاشت **شعر** که روز به مدح شاه پاکیزه
سرشت سیمی دو هزار بیت گفت بنوشت و هم چنین در خوردن
طعام شهرت تمام داشت روزی شخصی در مجلسی گفت که مولانا
سیمی بیست من خرما می تواند خورد دیگری از این معنی استبعاد کرد
و با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بحضور مولوی
شتافتند اتفاقاً در آن روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب
آمدن ایشان را معلوم کرد گفت خرما را نزدیک بیاورید تا ببینیم
که هم مجلس من چه مقدار خرما [illegible] بالا برد
و هشت من خرما را بر صحن ریخت تا هیچ نماند آنگاه از اندکی پرسید
که مبلغ شرط چند بود به یاری [illegible] هیچ کو خرما را [illegible] گفت
من همه را خوردم تا اختلاف در میان شما نبود حکایت بطایع

اقبال

اقبال شعاع اصحاب فضل و هنر فروع ابتغی نور گستر خواهد اما که جمعی
از اعراب جهینه که از ایشان مشعشع گویند در سنوات ماضیه بالوهیت حضرت
شاه ولایت پناه علی مرتضی قائل بوده اند و زمان سابق الا آن نعبد
مبادرت بعبادت ذکر که معهود آن قوم است اشتغال کنند طایفه میبود که
در انحال مطلق بحرو تیغ بر بدن ایشان کار نمی کند تا بجائی رسید که شمشیر
در وقت ضرب بیده و شکم برو کوی نهاده قوت میکنند و لعنت علی الله برو خبائث
تا آن شمشیر جا نکند که از زخم مجروح یا ملکت محتاج گردد اوقات ما کم انطابقه
بیکی از سادات تعداد ایام طلوع آفتاب دولت ابد مدت خاقان سلیمان شان
ابو البقا شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادرخان شمه انفصال انطاعه بمقاطع
جاه و جلال رسیده و فتح ناز انجاعت بر ذمه همت پادشاه ظفر قرین واجب شد
بنابراین بعد از فتح دار السلام بغداد اعلام همایون با علام بجانب حویزه افراخته
گشت چون حویزه دار السلطان فیاض بر مسند حکومت متمکن بود و تمام
مشعشع بالوهیت قایل که از فیض عنایت حضرت عزت بی بهره بود در آن اوان
اعتراف داشت و ادو رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده با بعضی ضلالت معتاد
میبودند بعد الشکوه که بنولت سنان ظفر جهان بر وفق شمر بعد ها گذشته شمشیر بعیت
امت مستحق قتال گشته و رفایان عظام و حامیان حوزه اسلام بیمن دولت
پادشاه فلک احتشام جمله را از قاضی طاها ناساب از قوم و نوخان هلاک

اتفاقاً بقیه متشیع در بیجاپور مصون متفرق شدند و حالا جمعی در عهد حکومت
[illegible] مذهب اثنی عشریه صفا میند و در سنه اثنی و ثمانین و الف که این
ضعیف انزوا به صوبه موضع هندوستان بود محمد [illegible] قریب
هشتماه در آن بلده قیام نمود محمد الحسین [illegible] مصطفی پاشا حاکم آنجا [illegible]
اتفاقاً قوم متشیع را طلب کرده [illegible] پنجاه [illegible] در عیدان
حاضر ساخته [illegible] نمازخانه مغرب شناخته مقرر نمود
تا آنکه [illegible] بعد از آنکه [illegible] الجماعت
[illegible] ایشان
بود قیام نمودند [illegible] بیان [illegible] همه
[illegible] افتاده [illegible]
بودند [illegible] به ذکر اشتغال داشته تا آنکه [illegible]
[illegible] غریب
که از غرایب حکایات [illegible] شاهده نموده مشهور است که آنجا
[illegible]
که [illegible] حکایت [illegible] هندوستان مذکور است که در سنه
ثمانین و سبعمایه حضرت صاحبقران گیتی ستان [illegible] از
سمرقند حرکت نموده [illegible] شاهزاده [illegible]

مجمل

منزل شده بود که یکی از منازل را خوانده است مسجد بنا و [illegible] القاب
خواست که [illegible] چون [illegible] در کوه داشت [illegible] کرده [illegible]
که یکی از [illegible] آنکه [illegible] خطا [illegible] ایشان کماند
[illegible] افتاده [illegible] انگور [illegible] نان ها
[illegible] صاحب [illegible] که خود [illegible] شاهده نمود
ذکر کرده که [illegible] از [illegible] نظر [illegible]
افتاده [illegible] که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفته قطعه [illegible] از کوه
[illegible] آب [illegible]
[illegible] و [illegible]
واقعات هندوستان که [illegible] بود که [illegible] پادشاه
[illegible] از
غرایب [illegible] آنکه در صوبه [illegible]
[illegible] تاریخ پنجم ذیقعده [illegible]
[illegible] خاقان پادشاه [illegible] داشته [illegible]
انگشت [illegible] صبح
[illegible] تاریخ

پستان کلان داشت و از ان شیر بیرون میامد و در پای بیست انگشت و
تمام موی او سفید بود و هر دو گوش سوراخ کلان بود و یکی دیگر همان
روز در کشمیر بموضع ... که تا ... سه کروه است بخانه لاله نام کشمیری
فرزندی متولد شد که دو سر و چهار پای داشت و بعد از یکروز بود دیگر
در همان تاریخ امیرخان صاحب صوبه کابل خربوزه پاره کرد در میان
خربزه بمقدار ده انگشت ماهی برامد   در شاهپور بخانه سر
هنرمند حجام دختری متولد شد که سه سر داشت و از هر سه بهان شیر
میخورد و دو دست و دو پای داشت تا سه روز زنده بود بعد از ان در گذشت
دیگر در جنگل سرهند لالوی بنیا دو زن داشت هر دو حامله بودند
از یک زن پنج فرزند متولد شد و از دیگری یک فرزند متولد شد که دو سر
و چهار پای و دو دست داشت و سوراخ اسفل نداشت بخیر شیر میخورد اندهان
بعد از سیاه لعبد انچند روز در گذشت دیگر در ملتان ماهی گیران بدام
کوعق ماهی بدریا رفته بعد از یکماه دو کس ماهی گیران کوفته در آب
امانت الله پسر تربیت خان سوار شده بلب دریا رفته بود بعض ایشان
ماهی گیران جمع کرده دام در دریا انداختند از انجمله دو بزرگ ماهی بدام
مذکور برامد همین کم ماهی را پاره کرده ظاهر در شکم ماهی کیه زنده بود طول
آن ماهی ده ذرع و عرض سه ذرع بود صحبت غالب که انجمله در واقعات
هندوستان

هندوستان مرقوم بود عجیبتر شرح بود که تحریر یافت اکنون خامه بلاغت نژاد
عنان بیان بصوب بعضی از اخبار دیگر انعطاف میدهد بخواطر ارباب
بلند مخفی نماناد که در دفاتر اعلی حضرت خاقان دارا حشمت فریدون
شوکت قدر قدرت قضا صولت برجیس سعادت خلاصه ملوک عالم زبده
سلاطین بنی آدم خسرو جمشید مکان ابو الفتح شاه طهماسب بهادر خان
سوانح غرائب ایشان و وقایع عجیبه قرین با انقضای فلکی که روی نموده و موسوم بلقب
تاریخ عالم آرا مفصلا مرقوم قلم فیض رقم گردیده مجملی از ان بمقتضای
مقام لازم نموده که درین اوراق ثبت کرده بیادگار گذارد که در سنه تسعین
و تسعمائه و پنج و تبارک الله فاتح ولایت قاین من اعمال خراسان زلزله عظیم
وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک ماندند و باوجود عدم شتافتند
مسموع است که مولانا باقی قاضی آن ولایت در علم نجوم مهارت تمام داشت
در یکی از قول رحمت مسعود باهل امکان خبر داد که فلکی و قانون کواکب
امشب طولانی له وقوع یافت احتیاط مقتضی آنست که امشب در صحرا
توقف میکنند سخن او را مسموع نداشت قاضی با متعلقان بجذبه بیرون
رفته تا نصف شب در صحرا ایستاده بود از سرما ... شده بمبالغه فرزندان
بخانه آمد همان ساعت زلزله شد و قاضی با همه فرزندان و متعلقان در زیر
خاک ماندند تعالی الله ... دیگر در سنه ثمانین و تسعمائه از جانب آسمان در سمت

قحط بشمال ظاهر شد تا مدت نه ماه امتداد یافت و بعد از آن غایب گردید
دیگر در همین سال در ولایت قاین خراسان نخاله شبیه گندم از آسمان بارید
خلایق جمع کرده از آن نان پخته تناول کردند دیگر در سنه اثنی و ستین و
ثمانمائه جمعی ملحد قلندران بی سر و پا و لوند خوردان هرزه درا در بلاد رونق
سلطان دهلی بر عقیدت و حسن اعتقاد استاد محمد تقی بخاقان دین توید
حشمت کردند هر چند آنحضرت بدلایل قاطعه خواستند که ایشان را از این
عقیدت فاسد باز آیند رجوع نکردند آخر الامر منجر بآن شد که پادشاه دین بنیاد
شریعتمدار بعد در مقام سیاست آنگروه شد حکم فرمود تا ایشان را بر
پیل نر زیر پیل بخاقان کوفته با وجود صفیر شادند دیگری بهمان کلمات
لاطایل زبان گشوده از آن عقیدت فاسد رجوع نمیکردند تا تمامی آن جماعت
جمل نفر بودند بسیاست رسیدند دیگر در سنه خمس و ستین و ثمانمائه سیل عظیم
بقزوین آمد و تا موازی دو هزار خانه از محله در ب لهراد سیل خراب شد
دیگر در سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه در بغداد دار السلام در بیل علت طاعون
شیوع یافت تا موازی سی هزار کس تلف شدند این بود کلمه چند از غرایب
ایام حشمت و سلطنت پادشاه عدالت دستگاه که در این آفاق مرقوم
کرده اکنون کمیت واسطی نژاد قلم بذکر بعضی از غرایب جهان که در کتب
معتبره بنظر رسیده در تکاپوی در میاید حکایت در نگارستان

مسطورات

مسطورات که صاحب تاریخ تمام الملک از ابو علی نقل نموده که در نواحی جرجان
آهن پاره که بوزن یکصد و پنجاه من بود از هوا بیفتاد و چنان صدا از آن وادی غریب
شنیدند و خبر آن بفرستاد در جرجان بود و سلطان محمود ابن سبکتکین شنید
که آن را از آن طلب نموده هر چند خواستند که چیزی از آن جدا کنند نتوانستند آهن
مثقبها و کاوها هر تدبیر از آن شکسته شده سلطان فرمود تا چند از آنکه
جمع نمودند که شاید تیغی از آن بسازند اما صلاحیت بدین نداشت چه اجزای آن متفرق بود
دانما شعاع در حیم متصل بود و در غایت صلابت ایضا در همانکتاب مسطور
کرده که ابن ججی نقل نموده که در سنه عشرین و اربعمائه در حینیکه سلطان محمود
غزنوی بعزم تسخیر عراق در حوالی منزل نموده بود در نواحی بعداد تگرگی
عظیم بارید یکی از آن تگرگها بشکل نیزه بود و بر مثال ستون رسید دو گز
بکار دیگر گفته باشد چون مضبوط تمام و وزن آن در نمیبود مولف بگوید
در صفحه پیر مرد بود ایضا در همانکتاب مسطورات که صاحب جامع الحکایات
نقل نموده که در دست من حکایت کرد که وقتی با جمعی از یاران بسفر میرفتیم
گذر ما بر بیشه افتاد یکی از رفقا گفت که بخاطرم چنان میرسد که بعضی
دوا بر پیچید هر خواهد بعد از آنکه این سوال در اذکوش ما داخل
و خیال بنموده شد مانان در آنجا نزول کردیم اموال آنرا میکند
ناگاه شیری از بیشه بیرون آمد و بر حصه حمله کرد و یکی از ما را بهوا گرفت و کلمه

شهادت را بوزنیان نمائید و بیرا ظواهر بوجه بود چکل بود همگنان از وقوع ان
حال متاسف شده نهایت ملول و محزون گشتیم و چون بهم خورد رسیدیم متعود کا
بتر الم بود داشت بکنجانه او دویدیم و حلقه بر در زدیم تا کاملخوان خودش بیرون
امد ازو بعد از تو جوشی که مخدومی نموده موجب خلاصی او را سوال کردیم وی گفت
چون شیر مولا بدر دهن بیشه بود از دهشت مهیب شیشه و هم اینجا گذاشت نیجا
ان اواز و صو نموده مو سر مولا بعد دیدیم که با وجود چنین خودش دچار است
فرصت غنیمت شمرده اغاز دویدن کردم و در راه کوبز پیش گرفتم و در اثنای فرار
استخوان ادمی بسیار دیدم و در عصا از یکی الخفان نظر امد که نصفی از ان را
شیر خورده و همیانی در میان خود داشت ان همیان را در دیده در بغل
از ان بود نقیض باشد مثلان نقود دادرهم اوردم و خود را با پای بدینجا رسانیدم
ایضا مولف نگارستان ذکر نموده که صاحب فرج بعد از شدت از قاضی ابو القاسم
موحمل روایت میکند که یکی گفت روزی در کوفه نزد ابو علی عمر بن یحیی بودم که یکی از
غلامان او در امد و فریاد بر داشت که فلان وکیل ما را در فلان موضع شیری در ربود
دریده بیشه برده حاضران مجلس بوقت اظهار نمودند ندامت و تاسف
کردند و ابو علی را تعزیت رسانیدند وی گفت سبحان الله قبل ازین بچند گاه
هم درین محل بدبر ابو نیز شریک بوده بود قاضی گوید که روز دیگر باز در مجلس
ابو علی بودیم که وکیل مذکور بیکبار در امد و سلام کرد و حاضران از دیدن او

متحیر شده

متحیر شده حقیقت از او سوال کردند وی گفت چون شیر مرا در ربود از خوف آنحال
بیهوشی دوری داد چون بخود باز امدم و چشم کشادم خود را در بیشه تنها دیدم
و تمامی اعضا و جوارح من از الم بود فی الفور بر خاستم و اغاز دویدن کردم تا گاه
پایم بچیزی بر خورد ان را بر داشتم و در بغل انداختم و بجانب مأمن خود شتافتم
و چون از انجا بر خلیص بگذشتم ان را کشادم مفصل زر و جواهر بدید دیدم این
بگفت و ان را بعینه در پیش ابو علی نهاد چون خط بر ان بود و بدید شناخت
دلو ان تعجب و تحیر وافر یافت و بگوید همانکار مرقوم شده است که صاحب
تاریخ گزیده از مولف نزهة القلوب روایت کرده که در قزوین شخصی
خربزه پاره کرده در میان خربزه ثعبانی بر امد چنانچه خانه در پیش گشت
و تا سه شبانه روز ثعبانی از خربزه مسافت میبود [illegible]
و ایضا در همان نسخه مسطور است که در قزوین در خونی نوله عیافت که بینه
[illegible]
ددو سر داشت و همه متحرک بود و قرب پنج سال ماه از طفل ننده بود
مولف نگارستان که مولانا قطب الدین ملا محمد در شرح کلیات قانون
از قول استاد جلال الدین ترکستانی روایت کرده که از مخدوم مولانا نجم الدین
خوانده میگوید که بوجود امد که سرش چون سر ادمی و بدنش چون بدن ماده بود
و تا یک ماه که در حیات بود نزد ما ملک میبود و بعد از ان خود را

در حوضی که در آن حوالی بود انداخت و مشاهده کرد و در دهان او چوبی و جوفی
گوسفند نهند مادام که ... و بعد از آن مشغول گشته تا آخر بقول بعضی علماء
مقتول گردید حکایت مؤلف کتاب حبیب السیر در مجلد ثانی مرقوم کلک
وقایع نگار گردانیده که سلیمان عبد الملک بن مروان که از جمله خلفای بنی امیه است
ماکول و مشروب بغایت حریص بود چنانچه هر روز تا چاشت سی بره را بریان با سی نان
تنک بکار می برد چون سماط انداختندی پیش از هر یک از حضار مجلس طعام بخورد
و سفره مرتب تا شتها طبقهای حلوا و بالای سرش می نهادند و در هر محل آن
که می دید ازان تناول می نمود و هم در آن کتاب مسطور است که العهدة علیه
که سلیمان در وقت صد رطل طعام خوردی ... عراق ... بود که مرغ بریان
بلیغ او در دندان و او صبر نکرد تا خنک شود با سرعت که بغضه بخورد حکایت
در همان کتاب افادت ایاب مرقوم است که چون حجاج بن یوسف بن ابی عقیل ثقفی متولد
شد مخرج اسافلش مسدود بود و معتقد آن را سوراخ کردند و او لود عاقبت پستان
در دهان گرفت تا شیطان لعنه الله بصورت طبیبی ظاهر شده گفت که بن غالب را کشته
خون او را به حجاج مالیدند و روز دیگر بوی ... حجاج را در دهن ... مالیدند
و روز سیم ما در کشته ... ساختند بعد از آن حجاج بر خون ... حریص
بوسته ... گفتی هیچ چیز نزد من لذیذتر از آن
قتل نیست ... محکوم ... مجلس ... کشید ... بواسطه آن

او سقف نداشت و در دو فرسخی که بعد از آن الاسفل مشاهدت ... هزار کس ... را
سی هزار مرد و بیست هزار زن ... که بتیغ ظلم کشته شده بودند و بیست
هزار زن ... رسید و کتب معتبر آن حروف را ... اعلام العیوب ...
ایضا در همان کتاب مسطور است که در سنه تسع و تسعین که عبد الملک مروان
با وجود ... استغال داشت در بصره علت و با و طاعون شیوع یافت و در
سه روز هر روز فرقه هفتاد هزار کس قالب تهی کردند و در آن بلیت
بلیت هزار ... در محل ... عدم ... ایضا در همان
نسخه شریفه مکتوب است که در ایام که مالک بن دینار در بصره مقیم
بود و ... کلام ... اشتغال داشت مالک دست دعا
بر داشت ... با ... کردن ... الا کرمند
داشت منظور مالک ... حکایت در مجلد دوم کتاب حبیب السیر مرقوم
قلم وقایع نگار گردیده که سلطان محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی را پادشاهی
بتایید ربانی ... شامل کامل داشت ... بنا
... غلامان سلطان ملکشاه ... را پادشاهی برداشته
لشکر بسیار فراهم کشیدند ... اتفاق را ... و مسعود هیچ
... سلطان محمد با سپاه ... ایشان
شدند ... پادشاهی ...

از دهانش می‌بارید و بر سر لشکر ایران نصرت فرود آمد شد بنا بر آن مخالفان
نوشیک فی ایام الامان بر اعتقاد نیک صلاح انگیختند بر موکب همایون سلطان محمد
پیوستند و ایران نصرت قرار گرفت و سلطان محمد پیروز شد و فتنه مخالفان
فرو نشست **حکایت** در نگارستان مسطور است که افضل الفضلا قاضی
صدر جهان بخاری از مولانا جلال الدین دوانی و او از سید عبدالرحمن ایجی و او از
شیخ برهان الدین موصلی روایت کرده که از مصر به مکه معظمه می‌رفتیم در یکی از منازل
بادیه غولی ظاهر گشت مردم اراده کشتن او کردند برخی منع کردند و بیتی کرد
ما در اکثر ناگاه او را در بر گرفتند و همراهان در عقب او سوار شدند دوانیدند در
عاقبت ما پس شده باز گشتند و او از نظر غایب شد همگان را حالی تعجب
دست داد تا به مصر همان زن پیدا شد و کمال حیرت و حقیقت احوال از وی پرسیدیم
گفت چنان که بودم بیابان خود بودم یکی من را بخت گرفت و بر هوا گشته
دیگری گفت بپرداخت و پس از میان گفت غوغا کردند یکی از ایشان خود را
چون ملاحظه کرد گفت یکجا قال الله بالرعیة المحمدیة پس ما را به فند خود برد
داد و پسند نشسته بودیم با طایفه غول لیشان و گفت ما او چه دهیم و آن گفت
یکی دیگر چون بپرسید غول تنگی کرد و ما جرا به کشتی مانع از بیابان الحیوانات
عرض کرد پس آن غول تنگی ایشان کرده گفت دست از وی بدارید چون
از حضرت رسول شنیدم که فرمود من تزین بغیر زیه فقتل فالعهدة علی قومه

حکایت

حکایت صاحب کتاب عجایب البلدان آورده که در سنه تسعین و مائتین از کوفه خبر
آمد که بادی تند در آمد و بماند تا وقت غروب پس از آن باد خاک سیاه شد
پس تگرگی بیارید هر یکی صد و پنجاه درم و بعد از آن رعد متواصل شد و
در دیه احمد آباد سنگی سفید و سیاه مختلف الوان بیارید ایضاً صاحب
کتاب گوید که از یکی ثقه شنیدم که گفت در قزوین نشسته بودم ابری
بر آمد و رعدی پس سنگی افتاد در صعاف آن دیگری و هر دو یکی را بعد
پس از آن خبر آمد که در یکی از قری سنگ بارید و خلقی از آن هلاک شدند
حکایت در عجایب المخلوقات مسطور است که در صحرای معروف
موغان بیکی در بیابان خراسان از مکیعان در خراسان از پی چیزی می‌رفتند
صیر پیمتا در چاه رفت هر چاه و کند در چاه در رفت بیرون آمدند بیرون
آمد چاه‌های ادوار بوده بودند داخل شهر شدند و در خرابه رفت و بچه
دیدند از کوه فقار و کلاه دیدند نیکو گفتند این از کرامت است و در پوشید
بیار در رفت تیر را نگو گفتند و گفتند این جامه و کلاه از آن ملک است
که تعیین نشده هر چند جزع کرد سود نداشت او را آورده بود و از بیند تا
مردم حکایت ملک زاده معتمد صحرا از سیاه دام او دور افتاده بود تا
بلنی طایفه را دید غرایب حیرت حال علیا للمهمات نیکو دید و از سخن گفتن
نا صفت بیچاره و دید که ماننده اسب سم دارد بعضی سیاه و سر چرا ایند

خود را بقتیل رسانید و گفت الامان از دست این شیطان در خیمه یکی داخل
شد نعره تفاخر بر آورد گفت این شخص خود مهمان است و اینجا کنیز خواست حاجب
خیمه گفت ایها الملک شفاعت کن و این ذو الجناح اهی بود و انکار میکند ملک بوقت
دادن روح خواهد شخص ماند چون شب در آمد بابلیکه بخفتند چون نیم شب شد
نفس بخواست و شکم آن مرد بشکافت احشای او را بیرون آورد بخورد و باد
حیدری فت **حکایت** در بعضی از کتب مسطور است که در روز عاشورا که اهل
کوفه و شام خنجر کین از میان کشیدند و بعضی که بالای سعادت حضرت ابا عبد الله
الحسین علیه السلام شهید ساختند بفرمودند تا بعضی علیها در اسیر در دار الشام میبردند چون
در اثنای طریق رسیدند حصیل در صحن شمر خواهد آمد سر مبارک آن امام را
ببالای سنگی گذاشتند قطره خون افتاده از سر مبارک شاه را جایی چکید
هر سال در روز عاشورا از آن سنگ خون تازه جاری شده و مردمان از اطراف و
جوانب در آنجا جمع گردیده بر اسم مصیبت قیام مینمودند تا هنگامیکه بعهد خلفاء
عبد الملک مروان او گفت تا آن سنگ را از آن مقام برداشتند و معلوم کسی
از آن نشان نمیدهد ایضاً در هندوستان جماعت قوم است که در بعضی از بلاد روم
در کوه صورت شیر است از سنگ تراشیده هر سال در روز عاشورا از دو چشم
آن شیر دو چشمه آب تازه تا شب جاری میگردد و مردم در حوالی آن مجمع
میکردند و تعزیت اهل بیت میدارند و آن آب را بجای تبرک میخورند و خدیو هم
بتواه

نتوانند میمیرند و الحال پیدا هذا بعینه **شعر** که ما از حرف این تشنه لبان
میگوید بحرا نعیف از تشنه لبان موج شد **حکایت** در بعضی کتب
اهل سیر مسطور است که در مشهور سنه اربع و اربعمائه شیعی ستاره نورانی
ظاهر شد و بعضی از راویان تمامی شهر روشن گشت چنانچه دو در منتور کردید
و از منجمان بود که هر دوا این ایام کافه انام ببلای قحط مبتلا شدند
شعر قحط ما حکایتی از ظلم و بی چو شمع حسم خود را بخوبی بانش
دیگر بگداخت و هر روز در ری صد هزار نفر از نفقه ابن نان نمیدادند
حکایت ابن جوزی در یکی از مؤلفات خود آورده که در وقتی یکی از خلفای
بنی عباس و یکی از علما اینچنان بدبخت شد که در بغداد هم چون آفتاب تمامی
روی زمین را روشن ساخت و بعد از آن صدائی شنید چون صدای رعد و مسموع
اهل عالم گشت و در همان ایام زلزله عظیم بوقوع آمد جمعی کثیر بباد عدم شتافتند
فصل ثالث در ذکر بعضی از حکایات غریبه در دیار تعجب و بیان نوع
از انواع حشرات و پرندها و ماهیها و سایر حیوانات حکایت اول آورده اند که
در قیاو بر در نعمان ساطل بعض عمو تا کوشکی بنا کردند که طول آن یکفرسنگ
و عرض نیم فرسنگ بود و در هوا ستون داشت از سرخ و هوا در دو حالت
در عرض چند ادیا سمن بود و در آن کوشک بانها ساخته از هر جا
هشتاد دیگر گذاشته بود چنانچه بامداد که آفتاب بر آمدی تا هنگام

با ماه و نور مر فوق آفتاب شعاع آفتاب در آنکوشک نبودی و در آن خانه تختی
از زر سرخ که پایهای آن نقره خام بود نهاده بودند مکلل بجواهر و هوا در
کوشک نیکو بود در پیش تخت و هوا از آن جانب راست و هوا از جانب
چپ گذاشته بودند و در هر گوشه چند که هر شب چراغ نهاده کرده در شب تاریک
چون چراغ برافروختی وصف غلام ماه روی نیکو کمر داشت که تا جمله
نیکو بود برنهاده در پیش تخت ایستاده و حلقهای در دست و پا
کرده و هیکل عودی از زر سرخ بدست گرفته و در پیش غلام دیگر
داشت از آن غلامان سر در دست داشت و سر در دست چپ بود کوسها
نشسته و یکی جام کلاه و دیگری بوق در دست داشت پیش وی قیاونی
ایستاده و هیچ قیاونی نگاه نبان موم کرده موم از دست غلام بخواست
و جعد این اب کلاه نهی که بشکسته بوده و هیکلا ای سر قیاونی بر بوم
نهی و آنکلاه در شکست بر سر قیاونی بخجسته افلعت ازان جهات معزول
شد و هیچ خلل نکرد حکایت بعضی از مورخین ذکر کرده اند که مرد را
هفت شهر بود بفرمان او حکما بود در هر شهری طلسمی عجیب بسته بودند
بر در شهر اول بطی ساخته بودند که هر گاه غریبی در شهر در آمدی
از آن بط آوازی برآمدی که همه شهر شنیدندی و تفحص میکردندی تا کرا آمده است
بر در شهر دوم طبلی ساخته بودند که از هر که چیزی گم شدی دعا مد بوان

طبل زدی

طبل زدی و آواز طبل از جانبی آمدی که گم شده بودی فلان موضع است و فلان کس
برده است بر در شهر سیم آینه ساخته بودند که هر که مردی در سفر بودی یا
بگریختی معین و بطلب او در آینه نگریستی او را بدیدی که در کجاست و از آن اثر
بیافتی که در کدام ده بود بر در شهر چهارم غدیری ساخته بودند
و شخصی و بطلب ادا نشستی قطع خصومت کردی باین که هر گاه دو کس
بدعوی آمدندی هر دو در غدیر رفتی هر کدام را دعوی بر باطل بودی غرق
شدی بر در شهر ششم درختی بود که اگر یک کس یا هزار کس در زیر آن درخت
ایستادی سایه بر همه انداختی و اگر از هزار یک کس زیاده شدی همه در آفتاب
بودندی بر در شهر هفتم حوضی ساخته بودند که اگر احیانا اهل
هر شهر نافرمانی کردندی جوی از آن حوض جانب آن شهر کشاده شدی
و آن شهر را تمام ساکنین غرق شدی حکایت مورخین بلاغت بغداد
مرقوم قلم نموده اند که خسرو پرویز را تختی بود که از طاقدیس
منکسف و از دعد و صد سال صدر بیت استاد که هر استادی شاگرد
داشته اند با تمام رسانیده اند یکصد و چهل هزار پنج طلا و نقره
که هر یک از آن صد مثقال یا شصت مثقال بوده که بر آن تخت بکار
برده و بکوهرهای قیمتی مرصع ساخته بودند و یک هزار و کوی زر که هر یک
بودند با یک صد مثقال بود با آن آمیخته و صورت بروج و هفت

کوکب را اعمال ساخت را بوان نگاشته بودند دیگری سی هزار دینار موضع داشت
وصد گنج هر گنجی موسوم باسمی یکی از آن جمله گنج بادآورد بود و سبب تسمیه
او این بود که پادشاه روم در وقتیکه خسرو عزیمت بلاد روم داشت
وبالکوبی که کوه جهاموت انگوره از تنبل بود در کاوه دریای روم
نزول نموده بود خوف و دهشت بر پادشاه روم استیلا یافت جمیع خزاین
خود را در کشتی نهاده بقلعه که در اقصای بلاد روم بود مصحوب ساخته بود
عنان کشتیها را انعطاف داده بسمت معسکر خسرو رسانید
بکارداران خسرو بالتمام کشتیها را گرفته منظر خسرو رسانیدند و از این
جهت آن را گنج بادآورد گفتند دیگری در شبستان او دوازده هزار کنیزک
ماه پیکر بود که کسی دیده در عین خلقت شبیه و نظیر ایشان را در آینه
خیال ندیده دیگری یک هزار و دویست و پنجاه فیل داشت و مقداری
دست افشار در سرکار او بود که بی عمل آتش موم چون خمیر است از آن میان
دیگر پنجاه هزار اسب در طویله خاصه او بود و دوازده هزار شتر کارخانجات
او را میکشیدند دیگر شبدیز که بر او سبقت میگرفت مرکب سواری او
بود ایضاً در کتاب فرهنگ منظور رسیده که خسرو پرویز را جواهری بود
که در سلسله نشیب و ... دنیا انداخته بعد از لحظه بکیسه موم وار ...
سایه جواهر که در آنجا بود بجویش چون بکرده بعینه انگشتر ... هم را

شاه کوهر

شاه گوهران نام بود بهر روز مقرر بود که طباخان سرکار یکصد قاب طعام خاصه
جهت خسرو ترتیب نمایند و در زمان بران موجب فرمان عمل مینمودند و اخراجات
آن یکصد قاب طعام مبلغ ده هزار دینار میشد بحکم آنکه یکصد انعام وادید که
ده هزار دینار قیمت داشته باشد شاید که در آن طعام بکار میبردند غرض که
چندانی از اسباب حشمت خسرو در کتب معتبره بنظر رسیده که طبع سلیم از قبول
آن امتناع مینماید لاجرم در این مقام به همین قدر باختصار حکایت در نگارستان
مسطور است که سلیمان بن عبد الملک بن مروان روزی از جعفر برمکی نقل حکایت
طلب نمود جعفر گفت روزی والی بلخ در کنار رود جیحون نشسته بود ناگاه
نگین انگشتری که یاقوت بود از دستش در آب افتاد و حاضران بوقت
از اظهار تأسف و ندامت کردند والی گفت با کی نیست و در ساعت خادم را
طلبید گفت فلان صندوقچه را بیاور چون خادم صندوقچه را حاضر کرد
از آنجا چیزی بشکل ماهی بیرون آورده در آب انداخت بعد از لحظه آن ماهی آن
نفیس را بدهن گرفته بیرون آورد سلیمان از استماع این حکایت بغایت تعجب
نمود و قاصدی نزد حاکم بلخ روان کرد و از او استدعا نمود چون قاصد باز
آمد آن ماهی مصحوب او در صدق کلام جعفر را بوضوح پیوست حکایت در
همان کتاب مذکور است که ... را انگشتری بود که از خزانه سلاطین کاشغر
بدست او آمده بود و شعری که بر نگین آن انگشتری ... فرو مانده از قیاس ترجمه

صنوبری وانوا و بلور و سبد محمود و سبد بخشید و انچه هدیه بود نثار
و نوبان که در شب ظلمانی خانه را مثل روز روشن کرد اینکه در بعد ابن جما
صوبج الذهب انکه مرجل نام داشت و در سبد العا بجمل هزار دینار زر بند
بود و بعضی صاحب کامل التواریخ انرا افضل هزار دینار خریداری نموده
در ده که برابر جمل بغداد دنشته بود هنگامی که از نو در هنگامی که در سبد بطلب
ان پیغام رسانید و سبد از الخبر استغفت کرد و گفت عنان بوهم
ملت و مال و مروت ما بید انداختی صبا دم و افکنده در مجلس سنگی که نوشاد و با
همت فکی است تو میگویی بیا از کاظنین انوار در باب انداخت و از ان قصه
ملتقی مجاه که گذشته سلطنت و خلافت بود و فواد کوفت خاصان دا و بخود تا
انوار در باب طلب نماید موضع ان دا با ایشان عهد فضا را اول مادر شخصی
کرد و باب هر دو نفت انداند انداد ندیمت اوده منظر و سبد رسانند دا بعدا در همان
کتاب مسطور است که مامون خلیفه عباسی بوران دخت مثل اسب و استر و
اشتر صبیه حسن بن سهل که در فم الصلح بود بجهه خود خواست که نمود در سنه
تسع و مائتین عقد نکاح واقع گردید حسن در ان عروسی بجهه عقاب تکلف
بود منتقد بم رسانید و از انجمله کاغذ پارها که در هر یک نام ضیاع و عقار
و جواری و غلمان و اصناف حیوانات نوشته بودند بر سر هاشم و اعاظم و امرا و وزرا و
دساید معرفان از خواص و عوام نثار کرد و هر بیت هر کس هر چه از ان کاغذ پارها ا

افتاد

افتاد رجوع بوکیل حسن نموده انرا بازیافت کرد دیگر دینارهای بر سر ان نفر
در بعضها مصحف از سخت بنا بر نثار نموده و در مجلس زفاف بوریا از سیم و زر در با
انداخته بود و در صد شمع از عنبر اشهب که هر یکی بوزن چهل من بود و لکن
و دیگر نقاد را ساخته بودند در وقتیکه مامون بحجله خانه درامد همراه دید که
مروارید که هر دانه مثل بیضه مصقول بود و بر او بخشید و صد دانه مروارید
ان بود که مامون برای عروس نثار نماید تا مامون در فم الصلح بود ماکول
و مشروب تمامی طبقات لشکر و علوفه الدواب و سایر الحاجات ایشان از سرکار
خاص حسن مهیا مینمود و حضرت در ان عروسی عمر در مرتبه بود که در حین زفاف
حایض گردید مامون خواست که با او نزدیکی نماید و دختر نخواست که صحبت
ممانعت نماید لهذا این ایه خواند اتی امر الله فلا تستعجلوه مامون
بفراست دریافت دست از او باز داشت تا وقتیکه وقت بود و در وقتیکه
حسن وفات یافت الخبر او در حیص بود نهان میداشت ناگاه نزد مامون
رفت مامون تعزا و قیام نکرد و دختر حسن فریاد بر اورده گفت یا اما
مامون بر سبیل که ازو نمیدانستی که بیعت واقع نماید گفت از انکه بجهه حسن
قیام نکردی حکایت در سنه کنار سنه نهم است که اسباب و جهات معتصم
خلیفه عباسی از نقد و غیر بیرون بود از انجمله صد کری هزار اسب اشهب
و ابلق در سرکار او وجود نموده بودند و موید این قول انست که وقتی نوبتی ان فعها

اسبان خاصه او را بود خالی کرده با سرپوش در موضع وحشت با اطمینان
کوشکی ساخته با فرح جهان او را ابو عباس ثمانی کرده حکایت در نگارستان معروف است
که حشمت سلطان ملکشاه سلجوقی بمرتبه رسیده بود که سی و چهل و هفت هزار د
سوار نامدار ملازم او بودند و حضرت شاه ثانی میزدند در ایام سلطنت او نوبت
بتفرج مملکت که از انطاکیه شام بود تا حد ختا و ختن و در دریا مغرب که در
اسکندریه مصرات کرده بود در سنه اثنی و ثمانین و اربعمائه حج کرد و دینار بان
اقطاعات و در جمیع بلدان برانداخته و نگاه داشته تا امیر حاجیان که دستگیر علوفه
و نقادی که مستعد و مهیا بود و محصول املاک خاصه سلطان عظیم الشان
هر سال مبلغ بیست و یک هزار تومان زر سرخ نکی میدهند خرج در سرکار دخاص
او در هر سال بیست هزار مثقال طلا بود حکایت هم در انکار مسطورات
که ابو علی سرخشاه که از اولاد جعفر طیار است خود و اجداد او در قریب
بشت سال حکومت قزوین کرده و ابو علی را ثروتی وافر بود و املاک در مواضع و
قصبات و مزارع و باغات و مستغلات بشمر و اتباع او بود و حاصل املاک خاصه
او سیصد و شصت شتر ابریشم بار ... مطبخ هر روز سیصد
من نان و صد من گوشت بود بیرون قزوین و بعد چون در سنه اربع و ثمانین و
اربعمائه وفات یافت وارث یک دختر بود جمیع املاک و اسباب مذکوره در تلف
روز ... او را ... تلف شد ... سید ... بیا

انتهاء

از جهان در دو کار کنید شعر مکن ببال ... خانه بسیار ... که مصون
نیست از نقصان و زوال ایضا در هر ... اب ... یاب ... کردند که چون
ملک ... به شهر بجلی رسیده بود که در نقل و تحویل جا هو و وزیر و جهاد ...
استعداد میکند و تمام اموال او ... ظلم و ... بیچارگان کرفته بود شعر از
شمع که مایه ... پیچ دوار کند ... لاجرم دولت او ... دور ...
شد صاحب الزمان پادشاه کامل عاقل ... کشته و تمام اموال
ولایت ... پادشاه در این بیت که ... مشهور است ...
منظوم ... انف نظم ... دیده ... کرد ... و مظلم بود ...
در عجایب ... مسطورات که در مشهور سنه تسع و اربعمائه که سلطان محمود غزنوی
عزم غزو هندوستان کرد ... که ... هند ... رسید ... بتخانه ...
عجایب ... کرد ... دو شتر ... که الحلیه و ...
هزار ... که از سنگ ... موی ... ساخته ... سلطان ...
تا به ... غزنین ... که از موضع بنا ...
تا ... هزار ... دینار ... تمام ...
دیگر آنکه پنج صنم یافت ... که در ... خانه ... اصنام ... یاقوت
نصب کرده ... ایشان یاقوت ... پنجاه هزار ...
صنمی دیگر قطعه یاقوت بود ... چهار ... مثقال ... اصنام سیمین از زرین ...

از حد صحت دور بود. **حکایت** در مطلع و تتمه از کتاب حبیب السیر بنظر احقر رسید
که در وقتی که صلاح الدین یوسف بن نجم الدین بن ایوب بر مملکت مصر
مستولی گشت در خزاین اسمعیلیه را که از نقود و نفایس و جواهر
و ذخایر و اقمشه نفیسه مالامال بود تصرف نمود از آن جمله عصائی بود
از زمرد و صد هزار جلد کتب نفیسه را که در ابواب قیاس یابد کرد فصل
رابع در ذکر بدایع که در کتب معتبره بنظر رسیده در نگارستان مرقوم است
که صاحب نزهت القلوب از کتاب صحیح مسالک الممالک نقل کرده که
واثق بن معتصم عباسی چون بر سر حکومت و خلافت متمکن گشت
خواست تا بر حقیقت سد یاجوج و ماجوج اطلاع یابد بنابران در سنه
ثمان و عشرین و مائتین سلام ترجمان را با پنجاه نفر متعین از دوم فرستاد
و سلام نقل نمود که صاحب سریر یعنی ملک باب الابواب که الحال
بدربند مشهور است ما را اشتها داد و در نقد بدو ملک تفلیس سلام فرستاد
مرا با شکار در دریا بود و در وحوش دور و ماهی نیک که صید کرده و در دانکه
انما هی نخ صاحب جمال عریان بعد از آنکه دست بند ... می برد و هوی
میکند و نوحه کرد بعد از لحظه بمرد **ایضاً** در همان کتاب مسطور است
که صاحب طبقات گوید که در زمان واثق خلیفه در طرف شرقی

پیدا شد

پیدا شد که هر که از آن جمله در گذشتی سوخته گشتی و بعضی اعراب امرا
ما بو حیث بوستید خالد بن سنان العبسی که در آن وقت به دعوت
دین عیسی (ع) مبعوث از قوم خود را منع نمود و از عذاب خدا تعالی ترسانید
التجا کردند ما قبول دین عیسی را قبول مکنیم که تو این آتش را دفع کنی
خالد با چند کس متوجه آن جا از آتش شد و چوبی در دست گرفته
میزد و می گفت چنین میکردند و آتش از پیش ایشان گریخته بجاهی فرو
رفت خالد از عقب آتش بجاه در آمد و بعد از ساعتی بیرون آمده
عرق بسیار کرده اما هیچ جای سوخته بود و دیگر از آن آتش اثری
ندیدند **ایضاً** در نگارستان مرقوم است که در سنه اربع و ثلثمائه
در ایام مقتدر خلیفه در بغداد در برج از برج انگیخته که قریب
هزار سر آدمی در آن بود همه نو کرده و هم بسته از آن جمله کرسی بیست و نه
سر از آنها رقعه بود بر ایشان بسته و نام ایشان نوشته و تاریخ آن
سنه سبعین هجری بود و از آنجا تا آن زمان مانده بود **حکایت** صاحب نگا
رستان گوید که در آثار البلاد مذکور است که در اواخر ربیع الاول سنه
تسع و عشرین و ستمائه در نواحی عراق که میان حله و نظامیه است از دهای عظیم
الخلقه که جثه مثل مناره بود سیاه فام و کثیر الشعر ظاهر شد
و از دهان آتش بیرون می جست و هر موضع که می رسید ...

بود بعضی مکابره کنند دیگر بود که ابتدا در افتادند روی هوا شی آن سرد
افتادند گذاشت اهالی آن خواتین استغاثه بدرگاه پادشاه لایزال بردند
بمقتضای موعود امن یجیب المضطر اذا دعاه سهام دعاء ایشان اجابت
انجام ایشان هدف اجابت آمد و اثری عظیم ظاهر گشت و بیکوه
کثیر الصنوبر او درا اروی و بعضی در ... هوا و در خلل ... همه گان
امکان تحریر ندارد حکایت این حکایت در نگارستان مسطور است
که صاحب طبقات گفت که در سنه ثمانین و اربعین و ستمائه از خراسان
بوسم تجارت بجانب هندوستان رفتیم اتفاقا در قافله با خواجه
مقبول القول معتمد الکلام المعروف بخواجه سید حکیم بلخی رفیق شدم
در ملتان با او همراه بودیم چون در اثنای قطع منازل و مراحل گاه گاه
از نوادر وقایع که مشاهده نموده بود و از غرایب عجایب که استماع نموده
سؤال کردمی بعضی را جواب نقل کردی وقتی کودکی از تو مد در ... مغول
بدست یکی از تومنیان باسیری افتاده بود و آن مغول چون قابلیت او دید شد
در آن دیار در بند تربیت شد چون بحد تمیز رسید تمام کل اختیار
سرکار خود با تکفل آنقدر او داد و بود چنین او را منتقل کرد امید
که محو در مثال را او آن شد حاجت او تمام از مغول به او رسد بعد چند
تمام مال او را اثر مسلمانان ضبط در ... تشامیر ... مترقب بود و چند

فرصت میجستند

فرصت میجستند تا آنکه تومنین مذکور وفات نموده بعد سه روز که دیدیم
دار فنا را نداشت سر او را بجهت مغول مرده جا ساخته بود واسطه انیکه
در افغانستان مولود و طبیب او را باید ملازمت نمود تا صاحبان ایشان مسلمانان
گشتند گفتند چون آن بیچاره در آن زمان که ... مغول ... بود دیرین
شفقتی بیتو از او نداشت فاسد و خائن که به سوی بیچاره در کوی
وظیفه و فاقه و ضعف بیجان اندر در هر گاه ... این دایه همه استان
گشتند و آن بیچاره غریب مستمند را بدان امر صعب تکلیف کردند آن بیچاره
بنام کام غلی کرده دلم با بود در آنکه از دهان مطوده نهاده و قوم مغول
سر او را بیرون ساختند از بیچاره مستمند حلقه تنگنای حیوت
... نیاز به درگاه بی‌نیاز او ... دست ... جانب حضرت حق تعالی
برداشت ناگاه با آواز کوشه سر او شق شد و شخص با عمود ... الشین
ظاهر گشت و آن کافران را حمله نموده عمود بر ... او بر ... و فرو او در ... ند
اتفاقا بعد سه روز ... اعکین کنفار و محی افتاده ...
دار فنایت ... گفت ... مسلمان رفتیم ... کافران ... یکی از ایشان
سر ... سر او در ... ظاهر شد بیچاره ...
بیچاره سر ... خود ... بود ... که
وطن ... یافت ... آنکه از آنجا ... ه

بود خواجه راوی بعد ازین حکایت گفت که من نخجوان را در تو هم
دیدم و سرگذشت مذکور بواسطه او شنیدم و هنوز آثار
بعضی ازین بیچاره باقی بود تا که ازینک تا او شی صلح شد اکنون
بو سر اهلاک و اسباب خود است **قطعه** کوت ما العاملات لبیا
نیست د موج نخجوان بود هیا ولی لنکواه ز نقلی شادمانی
که از فتنه مانده در دنیو کان **حکایت** در تاریخ اسکندری مسطور است
که اسکندر در وقت سیر در عالم و رفتن مغرب رسید و در آن ناحیت
عبور او بجزیره افتاد که آنجا درختی بود که پنج هزار سوار در سایه آن
درخت توانستندی آسود و از درخت مکان عنکبوت بود و هر عنکبوتی
که در آن درخت در مرکب وار بوده بر درخت بود چون او را مکیدن
قد بیعه میبود تا انکه چندین هزار لشکر اسکندر را ضایع کرد چون اسکندر
اطلاع یافت با ارسطاطالیس مشورت نموده گفت چه باید در دفع عنکبوتان
فکری باید کرد ارسطاطالیس عرض پادشاه را بمجلس افلاطون عرض نموده
الحکیم فرمود تا چندین هزار نفط انداز شیشه‌های نفط در عنکبوت گذاشته
بجانب آن درخت انداختند و صدی را بجا نفوذان را از سر بیکان جدا کردند
حکایت صاحب تاریخ اسکندری آورده که چون اسکندر از دریای عمان
گذشت بجزیره رسید که چهارصد هزار خانه بود و در دیوار آن جزیره از

استخوان

استخوان ماهی بود اسکندر متعجب شد تحقیق از امر غریب استفسار نمود
گفتند در زمان حضرت خلیل الرحمن علیه السلام در کنار این جزیره از موج دریا ماهی
با ینکان انداخته بود از ایام اندک گوشت خالی شده بود درو اینجا مانند خانه
مجاور شدند و صدای رگ شت اینجا عت ملجا مشاهده میبود **حکایت**
صاحب همان کتاب گوید که اسکندر در دیار مغرب بدرختی رسید که میوه آن درخت
دیگر بود که میوه او مثال سر حیوان بود و از هر درخت آواز تسبیح و تهلیل میآمد
که بزبان فصیح میگفتند لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
نقل میکنند که صنعو اد بابی هوش پوشیده نماند که در هنگامی که متوجه این
اوراق بنا بر نوشت در ملتان در محل اقامت کرده بود وقت مطالعه
ملاحظه نموده که در زمان سلطان خاقان سپهر منزلت دارای خورشید
شوکت زبده سلاطین کردکان شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه
غازی حاجب بیجانگر نوشته بحضرت پادشاه عالم پناه ارسال داشته
بوعبید حقیر بی زیاده و نقصان در این صحایف مثبت ساخت و هی
هذا نقل واقعه که بتاریخ ششم شهر شوال سنه خمس و ثلثین و الف هجری
که بنده عالیات عدالت پناه ملک والی بیجانگر در رفته بود عدالت پناه
سنه نقل عجیب کرد میکو انکه در بیجانگر متعلقه کو ... ات
جانوران بنده ما هم جنگ کردند یا نحو بود آنجا زاغان و طوطیان

بسیار جمع آمده میان افغانان و بلوچان جنگ شد چنانکه افغانان بلوچان
را تابلت مانماند از ذخیره صبر دیدند بعد افغانان که بلوچان بوصیلت کشتند
بد سوی ساری افغانان روی بدیشان نهادند تا شام با یکدیگر جنگ کردند
روز دیگر افغانان و بلوچان یکجا نشستند روز سیوم بحربه و شکوه
بسیار جمع شده بر سر افغانان و بلوچان آمدند و از دو بلوچان یکطرف
بحربه و لکم و شکوه یکطرف از صبح تا شام جنگ کردند جانوران بسیار
کشته شدند روز دیگر هم تمام جانوران جمع شده نشستند تا در
گرده که در وصل بایستد در صحرا از بو محبوس شده بودند که اکثر پیدا شدند
بیکبار بودند بیفتاد روز سیوم هم بحربه و لکم و شکوه بجانب
کنعانات و افغانان در مقام خود ماندند نقل در قوم در نواحی کلکنده
ماهی بود درختهای عظیم داشت تا آنکه باد بودند وقت شب درختان
از بیخ کنده شد و درخت بر درخت بیخود و چون صبح شد مردمان رفته
دیدند که تمام درختان از بیخ افتاده بودند عدالت پناه گفت از هر
حقیقت جانبین نوشته آمده قبول نکردیم تا آنکه کسان خود را فرستادیم
رفته جایها را دیدند تحقیق نمودند و معلوم شد و بلی چند جا جانوران
مرده افتاده بود چون بنده در کار طلبید و بوسید داعی غایب شود
نقل کردند **حکایت** در جلد پنجم روضة الصفا مسطور است که در ایام

دولت

در دولت متوکل عجایبی سر زده فرا آمد از قری قیروان بر فوق در صف دانا لها
بعضی از آن قری جبل در حرکت بنوع خلاصی نیافتند و جماعت شمر قیروان
آمده و صورت آن شمر را بایشان بعرض کردند گفتند نحن خدامه و نحا
لیتما فانقل شد است در حاکم اندیاد جهت مسکنی از آن جبل دو کروه دور
خارج باید مخارف کوه جماعت در آن موضع ساکن گشتند و دیگر از حوادث
زمان آنکه در سنه اربعین و مائتین زلزله در دامغان واقع شد که نصف
عمارات آن مملکت سر بخراب نهادند و ثلث بسطام نیز بزلزله افتاد و در قومس
و جرجان نیز بیشتر اوقات بر اصفهان ادهم این واقعه روی نمود و چون مدتی اندها
در ری هم زلزله آغاز شد مردم از قوم بیرون آمده از جانب آسمان آوازی بلند
شنیدند که الله اجل و اعوذ بالله تعالی بیاد داده و هم چنین در حلوان یمن از شدت
زلزله مواضع که در جبل بود منفصل گشته بزمین دیگر افتاد و دیگر آنکه صاحب
عمان کان الذی ابن ابی الوضاع روایت نموده که در بعضی از بلاد متوکل طایری
بزرگتر از غراب بر درختی نشسته فریاد برآورد که ایها الناس اتقوا الله
و جبل بونس این کلمه را گفت و ... دیگر باز آمده جبل بونس بر دیگر
گفت و الی الیمن بحضوری نشسته بدین الخلافه نوشت که شهادت ... بفهمد
و امضای ... نموده دیگر آنکه ابن ابی الحلال روایت کرده که در بعضی از قری
اهواز و خوزستان شخصی وفات یافت چون جنازه او را بگو فتند

مرغی بر آنجا نزول کرده بود بزبان خویش گفت که خدای تعالی این نصیب داد و هر که
بجان او در خاطر گذشته بیاموزید و این غرایب ابن جوزی در کتاب تلقیح
از محمد بن حبیب هاشمی نقل کرده فصل خامس و ثلاثون در اخلاق و اوصاف
حمیده ایشان و نوادر اتفاقات که در آن داستان مذکور است
که چون عمرو بن لیث بدست امیر اسمعیل سامانی گرفتار گشت و امیر اسمعیل
هرات آمد اهالی آنجا امان خواستند وی ایشان را امان داد و چون عسکر
ظفر پیکر او از ابتداء توجه بولایت خراسان تا آن غایت اصلا بغنیمتی محظوظ نگشته بودند
لاجرم بتنگی و عسرت تمام مبتلا بودند پای اعیان دولت حضرت معروض داشتند
که در این شهر و ولایت زیاده بر صد هزار کس خواهد بود اگر هر یک بیست مثقال
زر دهند چنانکه مبلغی مجتمع گردد و بدان مرمت احوال لشکر میتوان کرد امیر گفت ما خود
مسلمانان را امان داده ایم و خلاف آن در شرع و عهد ما نامناسب است شعر
هست کاو ز سیرت نیکو مظهر فیض فضل بود هر که را نیست حسن
عهد و وفا هست دور از مسلمانی در آن هنگام وزراء هرات زبان شکایت بگشادند
آن مقال را اعاده نمودند چون در مرتبه دیگر نزول نمودند اعیان حضرت به تجدید آن
الکلام را اعاده کرده گفتند از ملکی که معلوم نیست که در چه ضعف می خواهد
ما را چنین است که استعداد بیرون دفع اصلاح امور ملکی در وجه نماید امیر
در جواب گفت که خدا الحمد از اسب عز ز عمرو بن لیث ما را بازپایانه تقلید در تنگ

دو نفر

بود مار اسائیل قاعده دولت که بی نقض عهد و میثاق هیبت اسباب لشکر ما را کفالت
انجامت ما و بس شد ایشان او بر خواستند و قافلی از حال کبیر کنی از کنعان
خاص امیر نبود امیر امده و حالی داشت که موضع بود مدتها بی ما قبض و قلعه
و لعل بدخشان از کوه بر آورده با گره خود نهاده و اتفاقا
غلق اسپ و بکد از بوبه بعضی و آنکه ملکه بی کالعای کوشنا ستانواد بود
و طیران بعد ملازمان بر آن آنجا نبود تا خسته چون خواست که برد
سواران رسیدند و آنهم جانب آن بر کشیدند از مرغ حمایل را بیند لخت
قضا را چون از مخلب آنجا نبود دیدار گشت در بخاهی خلق افتاد که بی بدون
چاه بیفتاد از آنجا بچاهی دیگر راه دیدم صندوقها دید چون نزدیک
رفت آنجا خزانه عمرو بن لیث بود که خادمان او آن خلق را است که گوی نهاد
در آن مکان که هیچ کس واقف نبود در آنجا پنهان ساخته القصه امیر
معجز است که باز اهل هرات حل کند الضعاف مضاعف آن بدست آمد حکایت
در هنگامی که حصول داشت که بعد از در خدمت امیر نصر سامانی تعریف
جوهری می کردند که تاجری در معرض بیع در آورده امیر امر کرد تا آنرا
با تاجر حاضر ساختند اتفاقا در شرکا با امیر بود که چندین بود و میدادمی گه
بشناخت و او را پرسید که آنکه جزیه ای تاجر ارشاد میکنی از غلامان امیر گرم
گفت مبلغ سیزده هزار درهم از وی خریده ام امیر نصر چهار هزار درهم قیمه

داده غلام را نعمتها بخشید **حکایت** در همان کتاب افادت نموده است
که چون عماد الدوله یعنی علی بن بابویه بر یاقوت که حاکم فارس بود ظفر یافت و
در شیراز آمده در خانه او نزول نمود در حال لشکر او نان و علوفه و تقاضا و طلب
کردند و او چیزی حاضر نداشت از این سبب متفکر بود و ملال بسیار بر
خاطرش استیلا یافت که آیا چه سازد ناگاه در سقف خانه نظرش
بر ماری افتاد که از سوراخی سر برآورده خوف بر او غالب شد فی الفور آن
منزل را بعینه جستند و آن مکان را شکافتند سقف را برداشتند چون آنرا شکافتند از آنجا
یافتند تا صد صندوق از نقد و امتعه و دراهم و دنانیر و جواهر آبدار که
یاقوت در میان دو سقف مضبوط کرده اینجا نهاده بود ظاهر گشت ع گنج و مار
و گل و خار و غم و شادی بهم اند عماد الدوله خواست تا در همان روز از انبار اسباب
جامه جهت اتراک ترتیب نماید خیاط طلب نمود اتفاقا آن خیاط آن کسی
که نزد عماد الدوله بسا که سپارش میکرد که چوب گز بیار خیاط چون لفظ چوب
شنید تصور کرد که مگر بخیه او بدولتی کار افتاده چوب برای ایذای او
میطلبد گفت ای خداوندگار بنده را احتیاج بچوب دادن نیست بخدا
مال یاقوت بیش از این نیست نزد او هفده صندوق نیست عماد الدوله
بخندید و همگنان تعجب کردند از این سخن شاد گشته و گفتند تفحص حال او
نوکر در آنجا خیاط آنکه چه خیاط بنده ای ملک گشته ؛ مگر

بگوید بیرون روند خصم تو بیاید ؛ که ببیند شمشیر و نیزه در دست دیدند **ایضا**
صاحب نگارستان گوید که در حینی که براق خان نبیره جغتای خان بن
چنگیز خان بواسطه با قبلا قاآن که عصیان ورزیده بود جنود نامعدود
بولایت خراسان فرستاد یکی از جمله لشکریان او بخانه دهقانی مستولی بر
اشیا درآمد که اندوخته و خانه از آنجا برده بود و بر کند چون بعضی سید
دهقان آن زمان بپیوست آمده تفاطیب و دیدها که در میان خانه بود
افتاد بنابر آن مغولان را بچاه در گور فرستادند در آنجا یکهزار و صد با
طلا دیدند تمامی را متصرف شدند و هم در آن ایام قوم او مغولان اسباب
خود را بر درختی بر نیل سالخورده بسته بودند ناگاه آن درخت از بیخ درم
خورد شد و بر جمیع تفا آن درخت از میان دو نیم شد و
از جوف آن درخت چند هزار مثقال نقره بود بیرون آمد الحمد لله
الحمد والمنة که بمحض عنایت پادشاهی انبار جلد سیم آن کتاب افادت
ایاب جامع معتبر بدستیاری خامه شکسته اللسان بپایان رسید و
این بعضی نقایات از این ضعیف بی بضاعت جمیع از همچنانکه اینده
احقر با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و علی تأخیر مختصر
موقوف بمحض عنایت و لطف همه کردگار در توفیق توفیق و عنایت
نمود و ما آمد تا این معارف در وجود تا ... تعالی معظم و مالع ملک

۴۹۳

(۹۹۲)

و سلاطین و سادات و مشایخ و حکما و فضلا و شعرا و غیره و آنچه در مجلد
دوم در سلک تحریر کشیده و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان
لوازم اهتمام بجای آورده و بر ضمایر ناظران صحایف اخبار و خواطر و
اقفان آثار مخفی نماناد که تحریر این حکایات صحف بنیاد که مجلد سیم است
از مجلدات ثلثه جامع مفید بتحریر بنان انامل مؤلف محمد بن مفید
نجم الدین محمود بن حبیب الله مافنی الاصل یزدی الموطن سمت تحریر
گرفت و کتابت این سواد مشکین نژاد در اثنای سفر بعضی هندوستان
مصراع هر روز بمنزلی دهر بجائی مثنوی نقش بنای مدد
خواستم ز عجب بوستان بیاراستم ز بگنجینه طبع و بحر ضمیر ز لبی داشتم
گوهر دلپذیر ز سر قلمست این نامه هر کدام ز چو در جیب مشحون در کلام
بیاضش منور چو صبح دیار ز سوادش معطر چو مشک تتار ز حکایات
از بهجت افزا همه ز نصیحت روایت صبر زا همه ز صحاح روایات معتبر بخن
خبر گفته اند از بزرگان ز عبارات ابلغ و الطف در وی ز مسلسل چو در
سمت انتسابی موزون و ملیح ز نخوت سخن گو خود بوده ام ز که این در چند جا منع بود ره خوام
ملکی انقطاعی بود نا امید ز بعضی انقطاعا کرم کن نوید ز بود از در کل
معرفت انتظام ز منور کن از نور عرفان دلم ما بعالم
اسلام ده اختتام ز کتاب بقای مرا والسلام ز

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب